كتاب دستور الكاتب سنة ٢٢

(٢٤٥)

ورقدر

(١)

قد وقف هذا المصحف سلطاننا الأعظم والخاقان المعظم مالك البرين
والبحرين خادم الحرمين الشريفين السلطان ابن السلطان السلطان
الغازي محمود خان وقفاً صحيحاً شرعياً لمن طالع واستنسخ وتوسم
الأدب أعظم النسم شا واعوانه حرره الفقير أحمد شيخ زاده
المفتش بأوقاف الحرمين الشريفين غفر لهما

تحمیدی که سیار فهم دوربین بمراحل و منازل آن راه نیابد و تمجیدی که طایر خاطر خرده بین بقعر بحر آن
محیط نتواند شد و تمجیدی که برید وهم خیال انگیز بر مسالک ممالک آن عبور نتواند کرد و رائد اندیشه
بسر حد تفکر و تدبر آن نتواند رسید نثار حضرت مالک الملکی باد که انشاء موجودات لمعه از اشعه
انوار قدرت اوست و ابداع مکنونات شمه از آثار شوکت و عظمت او غفاری که جرایم کنه کاران در میزان
عفو او بجو سنگی وزن ندارد و اعتبار نکیرد ستاری که اوزار تبه کاران بان که در علم او مکشوف
باشد در معیار و تفتیش بهیچ مقدار عیاری نپذیرد ذات او از شبهت مشابهت و مشاکلت منزه و صفات
او از وصمت تغییر و تبدیل منزه و مبرا جل عن التشبیه و التمثیل و تقدس عن التغییر و التبدیل لیس کمثله
شیء و هو السمیع البصیر نعم المولی و نعم النصیر و صد هزاران صلات صلوات نامیات و تحف تحیات
زاکیات زاهرات بر مرقد منور و مشهد معطر و تربت مقدس و روضه مطهر سید کونین و امام ثقلین
مقتدای رسل و رهنمای سبل محمد مصطفی و بر عترت و احباب و عشیرت و اصحاب او باد صلواتی که
از نفحات آن نسیم مشک اذفر بر ریاض قدس وزیدن گیرد و تحیاتی که از اطایب روایح آن
قلوب صادقان در التذاذ و ارواح صدیقان در اهتزاز و ارتیاح آیند ان الله و ملائکته یصلون
علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما اما بعد باید دانست که چون حضرت کبریا احدی
و جناب جلال سرمدی جل شانه و عظم سلطانه میخواست که آثار قدرت و عظمت او بر انظار اولوا الابصار
هویدا گردد و انوار اقتدار و انواع اصطناع او در تربیت و جبلت ارباب بصایر بیدا شود و نص
کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف بوضوح پیوندد عقول و نفوس پدید آورد که نص حدیث اول ما خلق الله
العقل بذکر آن ناطق است از عالم غیب بمشهد ظهور آورد تا حقیقت وحدانیت و حقیت الوهیت
او را ادراک کنند و بعد از آن اجرام سماوی و ارضی را جهت اثبات قدرت و اظهار کبریای عظمت

و ربوبیت خود ایجاد کرد و آنگاه از ازدواج و امتزاج اجرام عنصری موالید ثلاثه را که آن نبات
و معادن و حیوانست با یکدیگر ترکیب داد و از جنس حیوان نوع انسان را که اشرف انواعست بزینت
ادراک کلیات و جزویات خلعت تشریف و تکریم پوشانید کما قال الله تعالی و لقد کرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر
و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا و چون چنین بایست که این نوع اکرم
انواع موجودات باشد او را بشرف نطق از دیگر مکونات ممتاز گردانید تا اشراف آن نوع از طوایف
انبیا صلوات الله علیهم اجمعین و طبقات اولیا رضی الله عنهم و فرق حکما جزاهم الله خیرا و افاضل که در هر
آمد کان هر عصر و زمان قدس الله اسرارهم در صفات جلال و جمال و نعوت کمال و اکمال او اخبار و احادیث
و اسرار و اقاویل و نصوص فصوص و آیات و کلمات انشا و ابداع کردند و هر یک بر وحدانیت او بخنها
گفتند و درها سفتند و دستانها ساختند و داستانها پرداختند هنوز گفته نیامد ز صد هزار یکی ففی کل شیء
له آیة تدل علی انه واحد و چون معلوم شد که شرف انسان بر حیوانات دیگر بنطق است و مصطفی علیه الصلوة
و السلام فرموده المرء باصغریه جنانه و لسانه یعنی مرد بدو عضو کوچکتر اوست که آن دل داناست
و زبان گویا بدل متوجه حق گردد و بزبان دلیل گوید بر وحدانیت ذات او تعالی و تقدس و امیر المؤمنین
علی کرم الله وجهه فرموده است المرء مخبوء تحت لسانه یعنی مرد در زیر زبان خویش پوشیده است تا سخن
نگوید مرتبه و مقدار او معلوم نشود شعر تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد
پس چندانکه نطق انسان منقحتر و تکلم او مهذبتر و کتابت او رایقتر و رواقت او فایقتر ترقی او
بر معارج شرف و مراتب بزرگی بیشتر و مهارت او در فنی که مرغوب سلاطین جهان و مطلوب اعاظم
وجود است و آن علم انشاست تمامتر چه حذاقت کاتب و صاحب انشا درین فن بوضوح پیوندد که او
بر تعیین و تبیین هر فرد از افراد ملوک و سلاطین و امرا و وزرا و اکابر و اصاغر و اعیان و معارف
قادر تواند بود و القاب و دعا و خطابی که ملایم و فراخور قدر و وضع ایشان باشد تقریر و تحریر تواند
کرد و با طناب و ایجاز و رعایت حد وسط که خیر الامور است و ترکیب غرایب عبارات و تنوع بدایع
استعارات اشتغال تواند نمود و اگر بکتبت مطلوب غیری قیام نماید از عهده آن بر وجهی که ناموس مکتوب
منه و تبجیل قدر مکتوب الیه مرعی باشد بیرون تواند آمد و از استعمال الفاظ غریب وحشی و مصطلحات متروک
غیر مرغوب احتراز و اجتناب تواند کرد و طریق تادب در افتتاح کلام و بیان مطلوب بر احسن وجوه چنانکه

بسآمت وملالت منفی نگردد و بیان حسن المقطع که بفهم سامع نزدیکتر و تحلیهٔ عبارات بایراد کلمات
مستعذب وحکایات مستوب وامثال عجیب ومستشهدات بدیع ولطایف اقاویل از احادیث واخبار
وامثال واشعار وغیر آن مسلوک تواند داشت چون کاتب بدین مرتبت رسید او را منشی گویند
واگر یک دقیقه از دقایق آن اهمال ورزد واطلاق لفظ منشی بر او عقلا و عرفا مجاز باشد چه اسمی باشد
خالی از مسمی وچنین کس هرگز از مزالق اعتراض ومدارک استدراک مصون ومحروس نماند وابوبکر
خوارزمی رحمة الله درین معنی داد سخن داده است آنجا که میگوید شعر اجنی الحذق فی الاشیاء طرّا •
واهوی المرء یعلم ما یرید • فلیس بحایک من حاک غزلا • ولکن حایک من لا یجید • معنی آنست که
حذاقت ومهارت را در همه چیزها دوست دارم ومیخواهم که مرد هنری صنعتی را که بدان مشهور ومشغول است
نیکو داند چه جولاه آنکس نیست که ریسمان بافد بلکه جولاه کسیست که دعوی هنری وصنعتی کند وآنرا نیکو داند
شعر پالان گری بغایت خود • بهتر زکلاه دوزی بد • واین معنی ترغیبی تمامست متعلمان را
وفقهم الله لتکمیل السعادات واتمام اسباب الکمالات وچون درین عصر میمون وروزگار همایون اکابر وقت
بر تتبع فن انشا اقبال نموده اند واز مجموع منشآت منشیان ومعاصر تراکیب این ضعیف وهو الفقیر الی الله الغنی
محمد بن هندوشاه المشتهر بشمس المنشی النخجوانی غفر الله له ولوالدیه واحسن الیهما والیه بنا بر حسن الظن که در
حق او دارند والظن یخطی ویصیب ملحوظ نظر گردانیده اند وباستدعا مسودات عربی و پارسی او رغبت نموده
وتسمع بالمعیدی خیر من ان تراه وتمسک این معنی را ساخته که ضابطهٔ تراکیب بر حسب هر عصر وزمان مختلف
ومتفاوت می شود وتراکیب منشیان سابق افاضل جود واستادان جهان رشید الدین وطواط وبهاء الدین
محمد بغدادی ونور الدین منشی ورضی الدین خشاب بیض الله ثراهم وجعل فرادیس القدس مثواهم باوجود
تفوق در مراتب فصاحت ورجحان در معارج براعت وبلاغت مصطلح ابنا روزگار در لواحق اعصار نیست
البته آن قاعده مهجور وآن ضوابط غیر مستعمل میماند وقرایح بلغا ودهر وفضلا عصر در ادوار زمان بایراد
ترکیبی غریب وترتیبی مستحسن بدیع اسعاف وانجاح می نمایند لکل زمان دولة ورجال اگر کلمهٔ چند مناسب
عادت اهل این روزگار بر وجهی که معهود ومستعملست نه مطول مملّ ونه موجز مخلّ در سلک بیان اندراج وانخراط
یابد موجب نزهت متأملان وسبب فرحت متنزهان گردد واین ضعیف که بقصور درین فن معترفست وبکمال آن
صناعت بل بمجموع فضایل معترف از اجابت ملتمس ایشان بر دوافع اعذار تمسک جسته استعفا می نمود وخود را از

پایه نمی دانست که منشآت او مدون ومتقن ومنشآت او مجموع ومعنون گردد چون دواعی طلب بحد تمادی
رسید ودوافع اعذار وبوالغ اعتذار مفید ومنتج نیامد بحکم المأمور معذور وانجاحاً لطلبتهم وردّاً
لارادتهم باوجود توزع خاطر وتشعب ضمیر واستیلاء عموم نوازل واستعلاء هموم هوازل وتوالی انواع
بلیات وتصادم اصناف نکبات ومعادات دهر حرون ومعاناة چرخ بوقلمون وتراکم قروض
اجابت ملتمس ایشان شروع کرد واز سوابق منشیات که در هر عصر وزمان اتفاق افتاده اعراض نموده
بر موجب لکل جدید لذة بتجدید طریقه که طبقات مبتدیان ومستعدان بل طوایف منتهیان را نیز در انشاء
مکاتبات ومراسلات وکتبت احکام سلطانی ودیوانی بکار آید ودرین فن مرجوع الیه ومقتدا شناسند سلوک
داشته شد ودر هر مطلبی از مطالب ومقصدی از مقاصد که ملوک وسلاطین وامرا ووزرا واعاظم دین
ودولت واکابر ملک وملت واعیان زمان ومشاهیر جهان وسایر اصناف را بدان احتیاج باشد
ترکیبی مستحسن وتلفیقی مستبدع باقصی انواع دست داد وجای جای عبارات را بایراد آیات واحادیث
واخبار وآثار وامثال واشعار وغرایب روایات ونوادر حکایات وفنون مواعظ وتنبیهات وضروب
نصایح وتعلیمات وانواع موکدات واصناف مستشهدات مطرز وموشح ومعطر ومتوّج وموکد گردانید وبر سبیل
احماض بفهم متأملان رسانیده تا اگر از کثرت مطالعهٔ ترکیب انشای مستوحش گردند بتأمل آن نوع از الفاظ
کلمات واحاسن عبارات استیناس یابند واز قاعده که مدعیان انشا بر طریق عدول نهاده اند واین
فن را که اتیان بدان صعوبتی هر چه تمامتر داده ومشکل گردانیده وتصور کرده که داد سخن دادن آنست که
ایشان داده وچندین بند بنهایت در غیر موقع داشته بکلی محترز ومجتنب شد وآن نوع ارشاد را که عین
اغواست کالعدم انگاشت واین جمع را که بحقیقت مستفادست از فیض الهی وموسوم بکتاب دستور الکاتب
فی تعیین المراتب در سلک تحریر وبیان وتقریر آورده تا مراتب طوایف جمهور از اینجا معلوم گردد وطالب
انشا بشرط وقوف بر مفردات ومرکبات لغت واغتراف از مشارب علم نحو وصرف وموارد اقسام عربیت
از موائد فواید این کتاب بهره یابد ان شاء الله تعالی وغرض کلی ومقصود جلی از تصنیف وترتیب وتنقیح وتهذیب
الزام دو مطلب بود مطلب اول آنکه تا این مجموع در بهترین وقتی وشریفترین ساعتی برای عالم
آرای وفکر صواب فرمای بندگی حضرت پادشاه جهان ولی نعمت امن وامان خان خانان ناثر جواهر مکارم
واحسان شعر • خدایگان سلاطین مشرق ومغرب • که دست غیبی او دست ابر صاعقه بار •

سلطان اسلام شهنشاه هفت اقلیم ناشر الویهٔ نصفت باسط بساط رحمت و رافت خلاصهٔ جهان آفرینش
نقاوهٔ ارباب دانش و بینش مدبر ممالک جمهور ناظم مشتتات امور واهب جزایل عطایا و مواهب
کافل مصالح مشارق و مغارب مالک ممالک نیکوکاری والی ولایت پسندیده کرداری حلال مشکلات
جهانبانی کشاف معضلات گیتی ستانی محی مراسم دولت جنکزخانی پناه اکرومه مکرمه قاآن برافرا زندهٔ
رایات شرع نبوی برافروزندهٔ شمع دین مصطفوی اعدل اعاظم السلاطین زبدة المکونات من الماء
والطین غیاث الملهوفین ومغیث المظلومین مقوی الضعفاء والمساکین المؤید بتایید رب العالمین المنصور
بنصرة خیر الناصرین الممنوح بالایالة الزاهرة علی الخلایق اجمعین المخصوص من الله بالقدرة والتمکین المکرم
بکرامة لم یستحق بها من عند الله تعالی احد من اعاظم ملوک الاولین واکارم سلاطین الآخرین معز الدنیا والدین
پادشاه رحمت یزدان **شیخ اویس بهادر خان** شعر

آفتاب ملک دولت آسمان مجد و داد • پادشاه ربع مسکون خسرو صاحب قران •
روی زیبا امل شست توانا امید • چشم بینا خرد جان گرامی جهان •
شاه انجم خسرو خورشید رکاب • که چو خورشید و فلک صفدر و لشکر شکنست •
آنکه از کنه کمالش قاصرست ادراک عقل • چون ز اثبات کمال عقل ادراک حواس •

خلد الله ایام سلطنته وجلی ظلم الظلم بضیاء غرة الزآء وجعل ابوابه الشریفة مقصدا لانجاح مقاصد العالمین
واعتابه السامیة المنیفة موردا لاسعاف المطالب الی یوم الدین شرف عرض یابد و از مراحم آنحضرت
بدرجهٔ اصطفا واجتبا مترقی شده مشرف و مزین کردد و چون صیت سایر و ذکر دایر درکاه
جهان ملاذ باقاصی و ادانی بلاد و اقارب و اباعد عباد وصول یابد و عالمیان معلوم شود که
چنین تصنیف غریب و تالیف بدیع در روزکار دولت آنحضرت که تا انقراض عالم و انقطاع نسل آدم
مقصد وفود زوار و مرجع اکابر و اصاغر بقاع و امصار باد بسبب سیما خطوط مستعدان امم شرف ورود درین
حضرت از دعاکوی دولت خواه بر سبیل تبرک و پیشکش اقبال قبول غذا ایکانی خلدت سلطنته یافته شعر

هنر را پایه بنزاید بنزدیک هنرمندان • سخن را قدر به باشد بر شاه سخن پرور •
درین اندیشه بودم گاه و بیگاه • که زیبنده سازم از بهر شهنشاه •
نبودم تحفه چیپال فغفور • که پیش ارم زمین را بوسم از دور •

ازین شستن خیال فکرت انگیز • بساط بوسه را کردم شکرریز
اگرچه مور قربان را نشاید • بنزل سلیمان را نشاید
نبود آن چنین در منزمینم • وگر بودی نبودی جان دریغم

وجه مبارک پادشاه و شهریاری و فرخنده بندار فجسته دیداری که سریر سلطنت بواسطهٔ
جلوس همایون او با ذروهٔ افلاک برابری میکند و تاج خسروی از تماس مفرق کسروی او
از مقام مشتری برتری میجوید عرصهٔ مملکت از میامن مواکب جهان پیمای او با ثوابت انجم
و سکان قبهٔ چهارم و پنجم طریق تقادل و تقابل میسپرد و روز بازار فضیلت که چون زلف مه
رویان درهم شکسته بود بتقویت معدلت او با غمزهٔ دلبران در تیزی و رواج همسری میکند
زایران حضرت جلال و مطیفان کعبهٔ افضال او با اجرام عنصری هم بری مینماید و واردان موارد سماح
بنیل التفات خاطر خطیرش مصادمت از زحام ورود و قوود را از تکاب میکنند فاقه زدگان
خشک سال نیاز از ادرار سحاب کف مدرار او در مسرح خصب و مشرب عذب روزکاری کذرانند
محنت رسیدگان اینای نوایب در حریم معدلتش فارغ البال میخرامند خستگان ضربت
نیش حوادث و وقایع از شفاخانهٔ عاطفت او شربت نوش یابند روشن دلان عالم ملکوت اوراد
دعا او چون دبستان هزار دستان در سراستان آسمان بر دوام سرایند نوعروس دولت
وجلال بامید قبول و اقبال او از شبستان بهجت و سعادت موج فوج می آیند شعر

مولی تقاعدت الملوک بزعمها • و قیامه لمصالح الاسلام • فهدا لخلق الله اعدل حاکم • وغدا لدین الله افضل حام

شعر
روباه بعد ازین کشد از شیر انتقام • و از کرگ میش سبق رباید در آبخور
بهر آن کمر که نه از بهر خدمتش زنار • بهر آن سخن که نه در شکر نعمتش هذیان

اکناف اقالیم مملکت از زلال عذب عدل عمیم او سیراب و بسیط اطراف نواحی عالم از نسیم موهبت
حسیمش چون قصور بهشت ادم بزواهر جواهر تجلی یافته شعر وکذا الکریم اذا اقام ببلدة
سال النضار بها وقام الماء • بر نظر اصحاب بصیرت مخفی نیست که سایهٔ چتر سپهرسای آن سایهٔ
رحمت خدای بر مفارق اهالی ایران زمین افتاده در فتح ابواب معدلت و نشر جناح نصفت آن
ساعی جمیله تقدیم فرموده میفرماید که از هیچ خسرو جهان و از ایشان نزاده اند و باز در چشم موا...

ظلم و عدوان و هدم مبانی کلک جور و طغیان تیغ گوهر بارش آن تاثیر کرده که در هیچ عصر و زمان معهود نفوس بشری نبوده و روز بروز نیز دولت جهان گیرش اسباب ترفه عالمیان متزاید است و امداد و رحمت یزدانی بروزگار ایشان متواتر و متعاقب

شعر

ذات مبارکش که بماناد تا ابد • در نعمت مخلد و در دولت جوان
دین را بنوک شامل خویش آن نظام داد • که هیچ پادشاه نداد است کس نشان
از ضرب و طعن تیغ و سنان در دل عدوش • هست آن نهیب از او که ز تیغ آید و سنان
قوت گرفت ملک و دین هیچ دین زنگ • آری عجب مدار که هستند توامان
خورشید امن سایه چنان بر جهان فکند • که ایمن شد از سموم فنا عرصه جهان

خلد الله ایام سلطنته و امد الی یوم البعث و النشور زمن دولته و دوام لا دامة الدین و الملک خافقات اعلام دولته بحق محمد و آله و عترته و صحبه و عشیرته

مطلب دوم

آنکه با ستعداد هر عصر و زمان چون از مطالعه این کتاب مستفید شوند امداد شرایف دعوات بروزگار حضرت سلطنت پناه پادشاه اسلام سلطان اعظم مصنف له خلد الله ملکه متواتر دارند چه هر آینه با جابت اقران یابد و بندگی حضرت عالی اعلاه الله تعالی معلوم و محقق گردد که درین مدت که این مملکت بمیامن وصول مواکب مراکب آسمان فرسای و حوافر سمند ان زمین بهای حضرت شهریاری مشرف شده داعی دولتخواه اگرچه شرف زمین بوس در نیافته اما بدین بندگی که موجب ما بقی اسم و سبب تخلید ذکر در مستقبلات قرون و اعصار خواهد بود در اشتغال نمودست و با وامر قرآن و حدیث مؤتمر شده و طاعت اولوا الامر واجب دانسته کما قال الله تعالی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و قال النبی صلی الله علیه و سلم صلوا خمسکم و صوموا شهرکم و ادوا زکوة اموالکم و اطیعوا اذا امرکم تدخلوا جنة ربکم و چون آن مطاوعت بر قدر استطاعت مطیع تصور توان کرد بر هر یک از بنی نوع بنوعی که فراخور حال او باشد اطاعت آن حضرت واجب بود و ازین دولتخواه جز تحفه علمی میسر نشد ان الهدایا علی مقدار مهدیها

ز فضل هر جست کان نیست او را • بگو تا و اگر بود آن نه بستم
همی شرم دارم که پای ملخ را • سوی بارگاه سلیمان فرستم
همی ترسم از ریش خند ریاحین • که خار مغیلان ببستان فرستم

شریف

من و قطره چند سور سباغم • چه گویی بر آب حیوان فرستم
من و ذره چند خاک زمینم • چه گویی بر چرخ گردان فرستم
چه فرمایی از صدمه سنگ آهن • در خس بخورشید رخشان فرستم

اول

آنکه درین مدت از ملازمت بارگاه جهان پناه و عرض اعلام دولت دوست بواسطه اعراض لشنا و امراض جسمانی تخلف نموده بهیچ حال از وظیفه بندگی و اطاعت خالی نبوده است و این کتاب را که در سن که هنگام انزوا و انقطاعست و قوی در انحطاط آمده و ضعف استیلا یافته و حواس روی در انتکاس نهاده و مدت عمر بهفتاد و سه سال رسیده تصنیف کرده

امر دوم

آنکه رای جهان افروز را معلوم گردد که این دولتخواه از عنفوان شباب الی یومنا هذا هرگز موفق ملازمت هیچ یک از سلاطین و امرا و وزرا نشده است بلکه ایشان بعنایت تمام او را از بقاع و بلاد طلبیده به تقلد دیوان انشا که متعین او را فرموده اند و این ضعیف شاه اهل مباشر شده و در ایام دولت سلطان سعید مغفور و خاقان حمید مبرور علاء الدنیا و الدین ابو سعید انار الله برهانه و نقل بحسنات الاعمال میزانه که فواضل و انعامات و جوایز و صدقات و مبار و مرسومات آن پادشاه کریم و شهریار رحیم نفس الله عز ته و نور حفرته در باره این کمینه زیادت بر توقع و تصور بود بکرات صاحب سعید شهید مغفور خواجه غیاث الحق و الدین محمد رشیدی برد الله مضجعه و دیگر ارکان دولت و اعوان حضرت حکم بر لیغ بتصنیف چنین کتابی رسانیدند بواسطه کثرت اشتغال و تعاقب موانع میسر نشد چه تقدیر ازلی و حکم لم یزل چنان بود که حضرت سلطان اسلام مصنف له خلد الله ملکه که در محل ولایت عهد و قایم مقام سلطان سعید ابو سعید است بر سریر مملکت متمکن گردد و تاج پادشاهی از مفرق آسمان فرسای او مصادمت اوج علیین نماید و این کتاب بالقاب همایونش مطرز و موشح شود و نص ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها بوضوح پیوندد و سعادتی که این دولتخواه از ساختن این کتاب در مجلس قلم گرفته بود و دولت مزاحم آنحضرت دست دهد در روزگار پادشاه سعید طیب الله ثراه چگونه میسر شدی امید است چون بتشریف مطالعات وزرا حضرت و ارکان دولت و امرای اقلیم گیر و منشیان نیز تدبیر موشح سبب حصول مآرب و وصول مطالب دعاگوی دولتخواه باشد و در باقی عمر از فواضل مبرات و کوامل عطایا و هبات و کرایم تشریفات و تکریمات آنحضرت در کنج خانه و زاویه خویش بطاعت و عبادت

و وظیفه دعاگویی و دولتخواهی قیام توانند چه هر آینه باجابت مقرون کردد ان شاء الله تعالی
ایزد جل شانه وعظم سلطانه حضرت معلی شهریاری را باد و ار افلاک جعفان دار اد و اعقاب
سامیه درکاه جهان بانی را مدی الاعصار والازمان ملاذ طوایف عالم و معاد صناد ید عرب و عجم کرد انا
بمحمد وآله الطاهرین اللهم ادم دولته وابد مملکته واید بنصرک یده و قدرته وخلد بسلطانک سلطنته وبخذ
رقاب الاعداد والاضداد وانله ما یتمنی من المطلب والمراد واجعل عمره اطول الاعمار ودهره اطول
الدهور والاعصار وارزقه ملکا فسیحا کما رزقته صدرا وسیعا وطهر مملکته من ترضی الارذال والادناس
وانفذ امره وسیفه جمیع الممالک علی طبقات الناس وافض علیه بوالغ نعمک الزاهرة ویسر له بفضلک وکرمک
مطالب الدنیا والآخره برحمتک یا ارحم الراحمین اکنون بذکر فهرست اقسام و مراتب وضروب وفصول
وصور وانواع واصناف وابواب این کتاب مشغول شویم بمشیة الله وعونه والله اعلم بالصواب.

فهرست

کتاب دستور الکاتب فی تعیین المراتب مشتمل بر مقدمه و دو قسم و خاتمه

مقدمه

در بیان کیفیت این کتاب و شرط و شروع تامل در آن

قسم اول

در مکاتبات و آن مشتمل است بر چهار مرتبه

مرتبه اول

در مکاتبات سلاطین که بیکدیکر نویسند و القاب و ادعیه ایشان و خواتین سلاطین و اولاد ایشان و ذکر پادشاه یعنی آنکه مکتوب از قبل او نویسند و احوالی که بدان متعلق خواهد شد و این مرتبه مشتمل است بر دو ضرب

ضرب اول

در القاب و ادعیه سلاطین و خواتین و اولاد ایشان و ذکر پادشاه کاتب مشتمل بر سه صورت

صورت اول

در القاب و ادعیه سلاطین و ذکر کاتب

صورت دوم

در القاب و ادعیه خواتین سلاطین

صورت سوم

در القاب و ادعیه اولاد سلاطین

ضرب دوم

در ذکر احوالی که بعد از القاب و ادعیه سلاطین نویسند مشتمل بر بیست فصل

فصل اول
در تهنیت بجلوس سلطنت

فصل دوم
در نصیحت

فصل سوم
در فتح راه و فرستادن رسل

فصل چهارم
در فتح لشکر و شکستن دشمن

فصل پنجم
در عزیمت بطریقی از اطراف

فصل ششم
در استمداد بنفس و لشکر و مال

فصل هفتم
در مستظهر کردانیدن شکستکان

فصل هشتم
در طلب دوستی و موافقت

فصل نهم
در طلب وصلت و جواب

فصل دهم
در تهنیت زفاف

فصل یازدهم
در تهنیت ولادت فرزند

فصل دوازدهم
در عتاب

فصل سیزدهم
در اعتذار

فصل چهاردهم
در امان خواستن و امان دادن

فصل پانزدهم
در عهود و مواثیق

فصل شانزدهم
در تهدید

فصل هفدهم در سپارش

فصل هجدهم در تعزیت

فصل نوزدهم در تردد تجار و قوافل

فصل بیستم در استدعاء عضو بزرگ

مرتبه دوم

در مکاتبات امرا الوس و وزرا و خواتین و اولاد ایشان و نقیب النقبا و سادات و مشایخ و مریدان و قاضی القضاة و دیگر قضاة و اتباع ایشان و نواب دیوان سلطنت و دیوان وزارت و امرا اولکا و تومانات و اینافات و اتابکان و وکیل حضرت سلطنت و اصحاب دیوان بزرگ و دیگر ارکان مملکت مشتمل بر دو ضرب

ضرب اول

در القاب و ادعیه طوایف مذکوره مشتمل بر بیست و شش فصل

فصل اول در القاب و ادعیه امرا و خواتین و اولاد

فصل دوم در القاب و ادعیه وزرا و خواتین و اولاد

فصل سوم در القاب نقیب النقبا و ادعیه سادات

فصل چهارم در القاب و ادعیه مشایخ و مریدان

فصل پنجم در القاب و ادعیه قاضی القضاة و دیگر قضاة

فصل ششم در القاب و ادعیه نواب دیوان سلطنت

فصل هفتم در القاب و ادعیه نواب دیوان وزارت

فصل هشتم در القاب و ادعیه امرا اولکا و تومانات

فصل نهم در القاب و ادعیه مقربان پادشاه

فصل دهم در القاب و ادعیه اتابکان

فصل یازدهم در القاب و ادعیه شروانشاهان

فصل دوازدهم در القاب و ادعیه امرا گیلانات

فصل سیزدهم در القاب و ادعیه وکیل حضرت سلطنت

فصل چهاردهم در القاب و ادعیه بتیکچی ممالک

فصل پانزدهم در القاب و ادعیه مستوفی ممالک

فصل شانزدهم در القاب و ادعیه مشرف ممالک

فصل هفدهم در القاب و ادعیه ناظر ممالک

فصل هجدهم در القاب و ادعیه حکم ممالک

فصل نوزدهم در القاب و ادعیه حافظ اموال ممالک

فصل بیستم در القاب و ادعیه منشی ممالک

فصل بیست و یکم در القاب و ادعیه حکام اوقاف ممالک

فصل بیست و دوم در القاب و ادعیه حاجب سلاطین

فصل بیست و سوم در القاب و ادعیه ملوک ولایات

فصل بیست و چهارم در القاب و ادعیه رسولان اطراف

فصل بیست و پنجم در القاب و ادعیه امیر شکار

فصل بیست و ششم در القاب و ادعیه امیر مجلس

ضرب دوم

در احوالی که این طوایف بیکدیگر نویسند مشتمل بر شانزده فصل

فصل اول در تفویض عمل و نوازش سلطانی

فصل دوم در تهنیت قدوم یعنی از سفر باز آمدن

فصل سوم در اعلام احوال اخلاص و اتحاد

فصل چهارم در طلب دوستی و موافقت

فصل پنجم در تحف و هدایا فرستادن

فصل ششم در عذر مکارم خواستن

فصل هفتم در معاتبات

فصل هشتم در استعفا از خطایا

فصل نهم در استعفا از تقلد اعمال دیوانی

فصل دهم در طلب حضور شخصی از ملکی بملکی

فصل یازدهم در مشاورت و حزم

فصل دوازدهم در عیادت مرضی

فصل سیزدهم در تهنیت صحت

فصل چهاردهم در تفقد اصحاب مکاره

فصل پانزدهم در تهنیت خلاص یافتن از مکاره

فصل شانزدهم در استمالت گریختگان و بازخواندن ایشان

مرتبهٔ سوم

در مکاتبات اشراف الناس و علما و حکما و مدرسان و مفتیان و مفسران و معیدان و محدثان و ائمه و خطبا و وعاظ و اطبا و فقها و حفاظ و صلحا و ارباب فتوت و منقطعان و گوشه نشینان و محتسبان و منجمان و شعرا و استادان و جد و پدر و جده و مادر و عم و خال و عمه و خاله و برادران بزرگ و کوچک و خواهران و پسران و دختران و خواجه سرایان و دوستان و ندما و تجار و ابطال و شجعان و اسپهسالاران و کوتوالان قلاع و مقدمان طوایف و مهندسان و معماران و صدور و اعیان و القاب و ادعیهٔ ایشان و اوساط الناس و غیرهم و این مرتبه مشتمل است بر دو صنف و مضمونات که بعد از القاب و خطاب برین دو صنف نویسند والله اعلم

صنف اول

در القاب و ادعیه و مکاتبات اشراف الناس مشتمل بر سی و هشت فصل و دران فصول از القاب و ادعیه بر ذکر اکتفا خواهیم کرد

فصل اول در ذکر علما

فصل دوم در ذکر حکما

فصل سوم در ذکر مدرسان

فصل چهارم در ذکر مفتیان

فصل پنجم در ذکر مفسران

فصل ششم در ذکر محدثان

فصل هفتم در ذکر وعاظ

فصل هشتم در ذکر خطبا

فصل نهم در ذکر اطبا

فصل دهم در ذکر معیدان

فصل یازدهم در ذکر امامان

فصل دوازدهم در ذکر فقها

فصل سیزدهم در ذکر حفاظ

فصل چهاردهم در ذکر ارباب فتوت

فصل پانزدهم در ذکر صلحا و منقطعان و گوشه نشینان

فصل شانزدهم در ذکر محتسبان

فصل هفدهم در ذکر منجمان

فصل هجدهم در ذکر شعرا

فصل نوزدهم در ذکر استادان

فصل بیستم در ذکر جد و پدر

فصل بیست و یکم در ذکر جده و مادر

فصل بیست و دوم در ذکر عم و خال

فصل بیست و سوم در ذکر عمه و خاله

فصل بیست و چهارم در ذکر برادران بزرگ

فصل بیست و پنجم در ذکر برادران کوچک

فصل بیست و ششم در ذکر خواهران

فصل بیست و هفتم در ذکر پسران

فصل بیست و هشتم در ذکر دختران

فصل بیست ونهم در ذکر خواجه سرایان

فصل سی ام در ذکر اصحاب و دوستان

فصل سی ویکم در ذکر ندما

فصل سی ودوم در ذکر تجار

فصل سی وسوم در ذکر ابطال وشجعان

فصل سی وچهارم در ذکر اسپهسالاران

فصل سی وپنجم در ذکر کوتوالان قلاع

فصل سی وششم در ذکر مقدمان طوایف

فصل سی وهفتم در ذکر مهندسان ومعماران

فصل سی وهشتم در ذکر صدور واعیان

مضمونات

این صنف منحصرست در هفت فصل

فصل اول در بیان فراق واشتیاق وتمنی ملاقات

فصل دوم در اجوبهٔ مکتوبات ومنت خط وعبارت

فصل سوم در احوالی که پیش از ملاقات نویسند

فصل چهارم در اجوبهٔ که پیش از ملاقات نویسند

فصل پنجم در استدعا ومراجعت

فصل ششم در مصلحتی که کاتب بمکتوب الیه رجوع کند

فصل هفتم در رقاع مختلفه

صنف دوم

در خطاب اوساط الناس وغیرهم دوازده فصل

فصل اول در خطاب زوپا و دهاقین

فصل دوم در خطاب اتراک

فصل سوم در خطاب اکراد

فصل چهارم در خطاب اعراب

فصل پنجم در خطاب قلندران

فصل ششم در خطاب متعلمان وغلامان

فصل هفتم در خطاب فراشان

فصل هشتم در خطاب ساربانان

فصل نهم در خطاب خربندگان

فصل دهم در خطاب کاروان سالاران

فصل یازدهم در خطاب سوقه ومحترفه

فصل دوازدهم در خطاب مخالفان اسلام

مرتبهٔ چهارم

در خطاب منزلت بنین السلاطین وامرا ووزرا وخواتین وارکان دولت وخدام وملوک ولایات وسادات ومشایخ وقضاة وعرضه داشتن رعایا سلاطین وجواب آن ومحضر واجوبه وشرط نامه که نواب وعمال بسلاطین وجواب آن وتذکره که بامرا ووزرا واعاظم مملکت نویسند وجواب آن مشتمل بر بیست فصل

فصل اول در مکاتبات امرا ووزرا متضمن تبارک بپادشاه در فتح مملکتی

فصل دوم در مکاتبات پادشاه وامرا

فصل سوم در مکاتبات پادشاه ووزرا

فصل چهارم در مکاتبات پادشاه وملوک ولایات

فصل پنجم در مکاتبات خواتین سلاطین

فصل ششم در مکاتبات خواتین پادشاه وخدم

فصل هفتم در مکاتبات وزرا و خواتین پادشاه

فصل هشتم در مکاتبات امرا و وزرا

فصل نهم در مکاتبات وزرا بیکدیگر

فصل دهم در مکاتبات ارکان دولت

فصل یازدهم در مکاتبات وزرا و اصحاب دیوان

فصل دوازدهم در مکاتبات اصحاب دیوان و ملوک ولایات

فصل سیزدهم در مکاتبات اصحاب دیوان بیکدیگر

فصل چهاردهم در مکاتبات سادات و مشایخ و قضاة بوزرا

فصل پانزدهم در مکاتبات وزرا و حکام ولایات

فصل شانزدهم در مکاتبات وزرا و نواب خاصه

فصل هفدهم در عرض داشت رعایا بسلاطین

فصل هجدهم در کتابت محاضر و جواب آن

فصل نوزدهم در شرط نامه که یکی از نواب در حضرت پادشاه دهند در مهمی که بوی تفویض کرده باشند و جواب آن

فصل بیستم در تذکره با امرا و وزرا و اعاظم مملکت نویسند و اجوبه آن

قسم دوم

در احکام دیوانی و تفویض اعمال با امرا مغول و وزرا و نواب دیوان سلطنت و استیفاء ممالک و الغ بتیکچی و نظارت و اشراف و حکمی و انشا و نیابت و وزارت و دفترداری و حکومت و متصرفی ولایت و قانون و یاسامیشی و تعدیل و حرز و تخمین و احصاء مواشی و قوبچور و استخراج و اسفهسالاری و امارت عسس و ملک التجاری و حکومت دار الضرب و مشرفی و صاحب جمع اموال و صاحب قلمی ولایات و عمارت بایرات و کاروانسالاری و ریاست و تولیه قضایای شرعی از قاضی القضاتی ممالک و قضاة ولایت و ترتیب النقبا و حکومت اوقاف سادات و اوقاف ممالک و امارت تغار و فدحاج و تدریس و خطابت و احتساب و اعاده و فقاهت و شیخ خانقاه و اشتات

صوفیه در خانقاه و صاحب عوری بیمارستان و کاتب دار القضا و امین انجا و مورخی حج و قبالات و عاملی زکوه و حکومت بیت المال و متصرفی جزیه و تفویض امانت و اذان و اچیان و دعاة مصلحان و تهدید و سیاست برمان و لوازم و لواحق آن مشتمل بر دو باب

باب اوّل

در تفویض اعمال و اشغال با امرا مغول و وزرا و اصحاب دیوان بزرگ و قضایاء شرعی بر وجهی که ذکر رفت مشتمل بر سه ضرب

ضرب اوّل

در تفویض اعمال و مناصب با امرا مغول و اتباع ایشان و مهماتی که از لوازم و لواحق این مناصب و اشغال باشد مشتمل بر دوازده فصل

فصل اوّل در تفویض امارت الوس

فصل دوم در تفویض امارت اولکا

فصل سوم در امارت تومان و هزاره و صده

فصل چهارم در امارت یارغو و اردوی معظم

فصل پنجم در شحنگی ولایات

فصل ششم در تفویض کتابت مغولی منشیان

فصل هفتم در جمع کردن امرا و لشکر

فصل هشتم در تعیین اقطاعات

فصل نهم در بوکاول لشکر

فصل دهم در یاساول

فصل یازدهم در یورتجی

فصل دوازدهم در بلارغوجی

ضرب دوم

در تفویض اعمال و مناصب بوزرا و اصحاب دیوان بزرگ و لواحق آن مشتمل بر چهار فصل

ضرب اول

در رعایت و احسان شانزده فصل

فصل اول در فتح نامهٔ تونکفال

فصل دوم در ادرار و مقاصه

فصل سوم در معیشت و مقاصه

فصل چهارم در تعیین رسوم

فصل پنجم در تخفیف متوجهات و دیوانی

فصل ششم در معافی و مسلّمی

فصل هفتم در قمع ابطال قواعد ذمیمه

فصل هشتم در دفع فواحش و منکرات

فصل نهم در تدارک مافات از خسارت و غیر آن

فصل دهم در ظلامات ولایات

فصل یازدهم در استمالت رعایا

فصل دوازدهم در استظهار گردانیدن خائفان

فصل سیزدهم در عفو مجرمان

فصل چهاردهم در امان دادن خائفان

فصل پانزدهم در قلم رسمی

فصل شانزدهم در عمارت بایرات

ضرب دوم

در تهدید مجرمان و منع ایشان شش فصل

فصل اول در عزل عمال متعدی

فصل دوم در استرداد حقوق مظلوم از ظالم

فصل سوم در حبس و قید ظلمه

فصل چهارم در تعقب دشمنان دین

فصل پنجم در دفع دشمنان و حرامیان

فصل ششم در اخراج متمردان از نواحی

خاتمه

در وصیت و شرطی چند که مصنف را با متأملان این کتاب است و ذکر التزامات و خواص این کتاب و غیر آن

مقدمه

در بیان کیفیت این کتاب و شرط شروع متأمل و ذکر موضوع علم انشا و ذکر منشیان و چند حکایت که مناسب آنست و لوازم و لواحق آن است

پیش از شروع در بیان تفاصیل اقسام و مراتب و ضروب و فصول و صور و انواع و اصناف و ابواب ذکر این مقدمه ضروریست باید دانست که از ضروب که در مراتب قسم اول این کتابت بیان کرده ایم ضرب اول از مرتبهٔ اول که مشتمل بر سه صورت است القاب و ادعیهٔ سلاطین و خواتین و اولاد ایشان و ضرب دوم که مشتمل بر بیست فصلست در احوالیست که بعد از ذکر القاب سلاطین نویسند و آن یا تهنیت باشد بجلوس سلطنت یا نصیحت یا استدعا، فتح راه حج و فرستادن محمل یا غیر آن چنانک معدود فصل بارهٔ و صور و انواع آن بر آن مشتملست و چون یکی ازین احوال با القاب سلاطین منضم گردانند حکم یک مکتوب داشته باشد و تقسیم صور با انواع جهت سهولت عمل و تصرف منشیست و این قاعده در مرتبهٔ دوم و سوم برین موجب ممهد شده چنانک منشی را در وقت کتابت رجوع با جای دیگر نباید کرد و بسهولت بمطلوب رسد و اما در مرتبهٔ چهارم که مرتبهٔ مشترک میان سلاطین و امرا و وزرا و خواتین و خدم و ارکان دولت و ملوک ولایات و سادات و مشایخ و قضاة و غیر آنست ازین التزام اعراض کرده ایم چه آن مرتبه مشتملست بر مکاتبات و دو صورتست مکتوب و جواب و القاب و احوال در یک مکتوبست و عرضداشت رعایا بسلاطین و محاضر و شرط نامهٔ نواب و عمال بسلاطین و مذکره یا جوبه مجموع این قسم است

وهمچنین بباید دانست که یکی از آداب مکاتبات سلاطین بیکدیگر آنست که منشی در آن مکاتبات
ذکر اشتیاق وآرزومندی نکند چه این معنی وقتی شاید که امکان ملاقات باشد وملاقات سلاطین
متضمن اخطار نهایتست کما قال الله تعالی لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا غوغا بود دو بادشاه اندر
ولایتی وبا امرآء بزرگ ووزرا هم ننویسند مگر بجمعی که در مناصب مناسب ایشان باشند وهمچنین بریک
از طوایف جمهور دو دعا یکی عربی ویکی پارسی ننویسند چنانک معالی واقبال وجاه وجلاله
اطال الله بقاءه باامتداد زمان ساوق باشد چه اطال الله بقاءه دعائیست زاید وبتکرار معنی وتتمه
معالی واقبال وجاه وجلال دعائیست پارسی اعنی باامتداد زمان ساوق باشد دعا عربی چه
مفهوم هر دو دعا دوام بقاست ویک دعا کافیست مگر در صورتی که دعاء عربی مخصوص بمکتوب الیه باشد
ودعاء پارسی بدیگران چنانک فواید انفاس مولانا زیدت فضایله یا شیخ الاسلام اعظم زیدت
برکته بکافه مسلمانان واصل باد چه زیدت فضایله یا زیدت برکته مخصوص است بمکتوب الیه که مولانا اعظمست
یا شیخ الاسلام اعظم ودعاء پارسی مخصوص بکافه مسلمانان در این صورتها وامثال آن دعاء عربی
وپارسی توان نوشت وهمچنین بر منشی واجبست بر جمیع تقادیر خواه باستفادت از کتب وخواه از
تراکیب خود بوقت کتابت مکاتبات واحکام وغیر آن در بند تهذیب عبارات وتنقیح استعارات باشد واز
استعمال الفاظ غریب وحشی احتراز کند تا در مزلة اعتراض ومدرکه استدراک حالا ومآلا نیفتد
چه گفته اند شعر: الخط یبقی زمانا بعد کاتبه ∴ وصاحب الخط تحت الترب مدفون، واز
استعجال وسرعت قلم نیز که مؤدی بترک تجوید خط وعبارتست من کل الوجوه احتراز واجتناب
ورزد چه حکیم افلاطون گفته است لا تطلب سرعة العمل بل اطلب تجویده فان الناس لا یسئلون
فی کم فرغ من هذا العمل بل یسئلون عن تجوید صنعته معنی آنست که طالب مباش سرعت عمل را ونظر بر تجوید
وتحسین عمل دار چه مردم نپرسند که این عمل در چه مقدار زمان کرده شد بل سوال از جودت
صنعت کنند پس معلوم شد که منشی را هیچ زینت چون حسن خط وعبارت نیست ودر استعجال وسرعت قلم این دو
مهم مشکل توان کرد کما قال النبی صلی الله علیه وسلم العجلة من الشیطان والتأنی من الرحمن واگر شخصی را
وجود سرعت قلم بر جودت خط وحسن عبارت قدرت باشد نادر الوجود بود ولا حکم علی النادر وهمچنین القاب
هر کس بر قدر ومنزلت او نویسد چه اگر شریف را خطاب وضیع کند استخفاف کرده باشد واگر وضیع را خطاب

شریف نویسد استهزا کرده باشد ودر مکاتبات بعد بین السطور بسیار نگاه دارد بخلاف احکام که
آنجا بعد بین السطور بیشتر باید واما در عرضداشت رعایا بملوک وسلاطین ومحاضر وتذکره که نویسند
آن قاعده مطرد نباشد چه مکتوب عرض بالمشت اما بعد بین السطور اندک باید وبیاض صدر مکتوب
متوسط با جمعی که عارض قضایا باشند اسامی خویش در آخر آن ثبت توانند کرد وشرطنامه را بعد
بین السطور اندک باید وقطع کاغذ عریض نشاید ومنشی هر مکتوب که نویسد بعد از تمام جهت تبرک وتیمن
قدری خاک پاک بران ریزد چه پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود تربوا الکتاب بکم فانه انجح للحوائج
وبعد از آن از اول تا آخر فرو خواند تا اگر سهوی رفته باشد باصلاح آورد والبته بر طبیعت اعتماد
نکند ونگوید که آنچ من می نویسم از غلط وسهو منزه ومبرا باشد چه هیچ آفریده را این دعوی کی رسد
لکل جواد کبوة ولکل صارم نبوة ولکل عالم هفوة وبعد از اتمام مکتوب را مهر کند چه پیغامبر صلی الله
علیه وسلم فرمود کرم الکتاب ختمه چون ازین مطالب فارغ شدیم فایده چند که مولانا ملک الافاضل
حکیم الدین ناموس جزاه الله خیرا در موضع علم انشا وفضیلت آن با لوازم ولواحق که بران تعلق دارد
در رساله خود آورده تبرکا وتیمنا درین فصل اثبات کنیم بعون الله وحسن توفیقه

فصل اول در موضوع علم انشا موضوع هر علم شیء باشد که در آن علم بحث از اعراض ذاتی آن شیء کنند
چنانک بدن انسان که موضوع علم طب است چه طبیب بحث از اعراض ذاتی بدن انسان می کند که
آن صحت ومرضست تا صحت را حفظ کند ومرض را زایل گرداند وبرین تقدیر هر علم را موضوعی
باشد وشاید که یک چیز موضوع دو علم باشد از دو وجه مختلف چنانک کلام عرب موضوع علم نحو باشد
از آن وجه که معرب ومبنیست وهمچنین کلام عرب موضوع علم تصریف باشد از احوال که بر ابنیه صادر می گردد
پس موضوع علم انشا یعنی ترسل کلام باشد از آن وجه که مخبرست از معنی که بدان بذات کاتب قایمست
وآن کلام یا عربی یا پارسی بدان دلیل که بحث منشی از اعراض چنین کلامیست که آن بلاغت وفصاحت
واطناب وایجاز وسلاست وجزالت ورکاکت ورزانت وسجع وتجنیس وترصیع واستعارتست
عوارض که بر بنیه موضوع علم انشا استیفا مال باشد از آن سبب که بحث مستوفی در آن علم از عوارض
وصفاتیست که بر مال طاری میشود چون جمع وخرج وتغییر وتبدیل وتثمین وتسعیر وتصریف وفاضل وباقی
وغیر ذلک وموضوع علم صکوک هم مال باشد

فصل دوم در فضیلت کاتب ومقام وشرف او

اکر کاتب را هیچ فضیلت نباشد بغیر انک حق تعالی در محکم تنزیل خود قسم یاد می کند و مے فرماید
ن والقلم وما یسطرون تمام شرف و فضیلتی باشد و بعضی مفسران بیان را فی قوله تعالی علّمه البیان
بکتابت تفسیر کرده اند واین قول در تفسیر کواشی مذکورست و آنج فرموده و ربّک الاکرم الذی
علّم بالقلم علّم الانسان ما لم یعلم موید این سخن است و عرب کوید فرزند را پیش از همه چیز بکتابت
و سیاحت تعلیم از بهر دیکری سیاحت نکند و در قدیم ملوک عجم جماعتی را که ابا و اجداد ایشان
اهل کتابت نبودندی رخصت کتابت ندادندی کما قال الشاعر شعر لله در انوشروان من ملک
ما کان اعرفه بالدون والسفل نهاهم ان یمسوا عنده قلماً وان یذل بنو الاحرار بالعمل
و کویند وقتی که ملوک عجم در دیوان آمدندی کتاب دیوان از بهر ایشان قیام نکردندی و در آنج
بدان مشغول بودندی یک لحظه اهمال ننمودندی و هم درین روز کار دیکر غیر از کتاب و ارباب
علوم دقیق مثل طب و نجوم و حساب و هندسه و دیکری بر زانوا رنسی و کفتندی او لیک
قوم یجب ان یجم عقولهم لانهم مشغولون بعظایم الامور و خطیرها یعنی ایشان قومی اند که واجبست
عقول ایشان را براحت داشتن چه ایشان مشغول اند بساختن کارهاء بزرک و از عهدنامهء اردشیر
بابک معلوم مے شود که کتاب پیش ملوک عجم تا چه حد معتبر و معظم بوده اند انجا که می کوید من اردشیر
بابک المؤید ذی البهاء ملک الملوک و وارث العظماء الی الفقهاء الذین هم حملة الدین والحماة الذین هم
حفظة البیضة بیضة الاسلام والکتاب الذین هم زینة المملکة و ذوی الحراث الذین هم عمرة البلاد والسلام
علیکم وانا بحمد الله صالحون و قد وضعنا عن رعیتنا بفضل رافتنا خراجها الموضوع و نحن فی ذلک کاتبون الیکم
بوصیة لا تستشعروا الحقد فیدهمکم العدو ولا تحتکروا فیشملکم القحط و تزوجوا فی القرابین فانه امس بالرحم و اثبت
للنسب و لا تعدّوا هذه الدنیا شیئا فانها لا تبقی علی احد و لا ترفضوها مع ذلک فان الاخرة لا تنال الا بها یعنی این
مکتوبیست از اردشیر بن بابک بجماعة فقها که حاملان احکام دین اند و بجماعتی که نکاه دارندکان بیضهء
اسلام اند یعنی وسط اسلام و بنویسندکانی که ارایش مملکتند و بزارعان که آباد دارندکان شهرها اند
سلام بر شما که ما بحمد حق تعالی از جملهء صالحانیم بفضل رافت و رحمتی که بر رعایا داریم خراج را تب از ایشان
بر کرفتیم و بشما این وصیت مے نویسیم که از یکدیکر کینه از دل نکیرید که دشمن ناکاه بشما رسید و ذخیره احتکار
مکنید که قحط شما را فرو نکیرد و دختر از خویشاوندان خود خواهید که ان رحم را نزدیک کرداند و نسب را
ثابت کند و این دنیا را بچیزی مشمارید که بر هیچ آفریده نماند و او را بیابی مرتبه و یا او خواری
مکنید که درجت و منزلت آخرت نمی توان یافتن الا بدنیا و ابو عبد الله محمد بن مسلم بن قتیبه در کتاب
عیون الاخبار ذکر مے کند که قرات فی کتب العجم ان موبد موبذان وصف الکتاب فقال کتاب الملوک
اعینهم المنصوبة عندهم واذانهم الواعیة عنهم والسنتهم الناطقة لهم لانه لیس احد اعظم سعادة من وزراء
الملوک اذا اسعدت الملوک ولا اقرب الی الهلکة من وزراء الملوک اذا اهلکت الملوک فرتفع الهمة عن الوزراء
اذا کانت قضایاهم للملوک قضایاهم لانفسهم و تعظم الثقة بهم حیث صار اجتهادهم لهم کاجتهادهم لانفسهم ولانهم
روح من جسده علی روحه لان زوال النعمتها زوال نعمتها وان التیام النعمتها صلاح خاصتها یعنی در کتب
عجم خواندم که موبد موبدان یعنی استاد حکما فرس کتاب را وصف کرده است و کفته که نویسندکان
پادشاه بمثابت چشمها ایشانند که بدیشان بیند و کوشها ایشانند که با ایشان نشنوند و زبانها
ایشانند که از قبل ایشان سخن کویند و نویسند و هیچ کس سعادت بزرکتر از سعادت وزراء ملوک
نیست وقتی که ملوک ایشان نیز صاحب سعادت باشند و هیچ افریده نزدیکتر بهلاک از وزرا نیست
وقتی که ملوک ایشان هلاک شوند و هر کاه که نصیحت وزرا پادشاها را چون نصیحت ایشان باشد مر نفس خویش را
تهمت از ایشان مرتفع شود و چون اجتهاد ایشان در مهمات پادشاهان در چون اجتهاد ایشان
باشد در مهمات خود وثوق برای ایشان هر چه بهتر و عظیم تر باشد و هیچ جان را جهت جسد متهم نکرداند
و هیچ جسد را نیز جهت هیچ جان زیرا که الفت جان و جسد زوال نعمت ایشان باشد و چون الفت زوال
میان ایشان حاصل آید خاصه هردو بصلاح آید و در این سخن میان کتاب و وزرا فرق نهاده نیست و در ایام
دولت عرب حرمت و حالات کتاب بحدی بود که ابتدا هر مثال بنام امام بودی و انتها بنام کاتب
و شیخ بزرکوار ابو علی فارمدی قدس الله روحه العزیز در بعضی از تصانیف خود نسخهء عهدنامهء
بابشارت مبارک رسول صلی الله علیه وسلم امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه جهت اقارب و انساب سلمان
فارسی رضی الله عنه نوشته است و بفارسی نوشته و ذکر کرده است و ابتدا نامه برین موجبست عهد
بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من محمد صلی الله علیه وسلم الخ و در آخر عهدنامه نوشته است کتب علی بن
ابی طالب بامر رسول الله صلی الله علیه وسلم فی رجب سنة تسع من الهجرة بحضر ابی بکر الصدیق و عثمان و انس
والمقداد و جماعة من المؤمنین رضی الله عنهم و این ضعیف که مصنف این کتابست نسخه آن عهدنامه را مطالعه

کرده است و همچنین عهدنامه باشارت شریف مصطفی صلی الله علیه وسلم امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه
جهت حیی بن اخطب که والی خیبر بود نوشته بر همین اسلوب که در عهدنامه سلمان ذکر رفت و نسخهٔ اصل
آن عهدنامه را بخط امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه این ضعیف دیده است و از آنجا نسخه نقل کرده و ذکر این
دو عهدنامه از معظمات مفاخر کتابت است که مثل امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه که امام المتقین و سید الاصفیا
والمؤمنین است متصدی کتابت بوده اگرچه عروج بر معارج شرف و بزرگی و مصاعد ولایت و کرامت
زیادت از آنست که او را بکتابت صفت کنند اما مقصود مدح رتبهٔ کتاب و کتابت است بوجود شریف
او اما این جهت تجمل بمعالی لکن جهت معالی تجمل و بعضی از بلغاء عرب با امیرالمؤمنین عمر بن عبدالعزیز
رضی الله عنه گفته اند من کانت الخلافة زانته فانک زینتها و من شرفته فانک شرفتها یعنی اگر کسی را
خلافت آرایش می داد تو خلافت را آرایش دادی و اگر کسی را خلافت بزرگ کرد تو خلافت را
بزرگ می کنی کما قال الشاعر واذا الدر زان حسن وجوه کان للدر حسن وجهک زینا
وتزیدین اطیب الطیب طیبا ان تمسیه این مثلک اینا یعنی وقتی که مروارید بزرگ حسن خوبان
بیاراید روی خوب تو مروارید را آرایش می دهد و اگر عطر را که از آن خوشبوی تر نباشد
بدست گیری و لمس کنی بواسطهٔ لمس تو بوی آن عطر بیشتر و خوشتر شود و مثل تو کجا توان یافت رسایل
و خطب و منشآت امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه نظماً و نثراً دراً و تبراً با آسمان همعنان و با آفتاب هم
رکاب است فسار به من لا یسیر مشتهراً و غنی به من لا یغنی متزوداً و نهج البلاغه و درر و غرر و صد کلمه و متفرقات
و وصایا و کلمات که از آن حضرت منقول است و مرویست برین مدعی از اعدل شواهد است و اما احمد بن محمد
المیدانی النیشابوری رحمه الله در کتاب ماوی الغریب و مرعی الادیب آورده است که امام بن الامام جعفر
بن محمد الصادق رضی الله عنهما فرموده است ان الامیرالمؤمنین علی رضی الله عنه تسع کلمات السدن جواهر
الکلام واغلبن حقایق البلاغة وقطعن اطماع الحاولین عن اللحاق بها ثلاث منها فی المناجات وثلاث فی الحکمة
وثلاث فی الادب فاللواتی فی المناجات قوله رضی الله عنه الهی کفانی فخراً ان تکون لی رباً وکفانی
عزاً ان اکون لک عبداً الهی انت کما احب فاجعلنی کما تحب واما اللواتی فی الحکمة فقوله امنن علی من شئت
تکن امیره واحتج الی من شئت تکن اسیره واستغن عمن شئت تکن نظیره واما اللواتی فی الادب فقوله قیمة
کل امرئ ما یحسنه المرء مخبوء تحت لسانه الناس اعداء ما جهلوا یعنی آنکه امیرالمؤمنین فرموده است که

بازار جواهر کلام را کاسد می کند و حقایق بلاغت را گران بها می گرداند و اطماع طالبان را که میخواهند
لحاق بدان داشته باشند یعنی خواهند که مثل آن بگویند منقطع می کنند و از آن نه کلمه سه کلمه در مناجات است
و سه کلمه در حکمت و سه کلمه در ادب اما آنکه مناجاتست یکی اینست که بار خدایا مرا این فخر تمامست که تو پروردگار
منی و دوم آنکه بار خدایا مرا این عز و شرف بس است که بندهٔ توام سوم الهی تو چنانی که من ترا دوست
می دارم مرا نیز چنان گردان که تو او را دوست داری و اما آنچه در حکمت است اول آنکه نعمت بهر که خواهی تا امیر
او باشی دوم آنکه خود را محتاج گردان بهر که خواهی تا اسیر او باشی سوم آنکه مستغنی شو یعنی بی نیاز
شو از هر که خواهی تا نظیر او باشی و اما آن کلمه که در ادب است یکی اینست که قیمت هر کس بر مقدار دانش اوست
دوم آنکه مرد در زیر زبان خویش پنهانست سوم آنکه مردم دشمن چیزی باشند که از آن نادانند و از
شرف و منزلت ارباب کتابت یکی آنست که کتاب در زمان قدیم بخلافت و پادشاهی و دیگر مناصب
رسیده اند چنانکه امیرالمؤمنین عثمان و علی رضی الله عنهما که هر دو کاتبان حضرت رسالت صلوات الله علیه
وسلامه مشرف بوده اند بخلافت و سلطنت رسیده اند و معاویه نیز که خلافت یافت در ابتدا کاتب پیغامبر
علیه الصلوة والسلام بوده و مروان حکم کاتب عثمان بوده و عبدالملک مروان کاتب معاویه بوده در
دیوان مدینه و بعضی که بعوالی مراتب رسیده اند عمر بن سعید بن العاص کاتب مغیره بود و بعد از او کاتب
ابوموسی اشعری کاتب امیرالمؤمنین علی بود و قبیصه بن ابی ذویب از فقهاء مدینه کاتب عبدالملک
مروان بوده و حسن بن ابی الحسین البصری با فضل بسیار و علم تام و جلالت قدر کاتب ربیع بن
زیاد الحارثی بوده و بعد از آن عمر بن عبدالعزیز او را بمنصب قضا نصب کرد و گفت ولیت القضا سید التابعین
و محمد بن سیرین با علم وافر و ادب کامل و ورع ظاهر کاتب انس بن مالک بوده و عامر الشعبی
با فهم ثاقب و وفور روایت کاتب عبدالله بن مطیع بوده و بعد از او کاتب عبدالله بن الخطل الانصاری
و حکومت و قضاء کوفه یافت و سعید بن جبیر با زهد و نسک و علم و حلم کاتب عبدالله عتبه بن مسعود بود
و بعد از آن حجاج او را کتابت و وزارت ابی برده بن ابی موسی الاشعری داد و بعد از آن
چون طغیان و عدوان حجاج منتشر شد سعید با عبدالرحمن بن اشعث خروج کرد و بدست حجاج گرفتار آمد
و او را پیش خود باستاند و گفت یا شقی بن کسیر خلعت ربقة الطاعة من عنقک و عصیت امیرالمؤمنین
کیف رأیت صنع الله بک اختر ای قتلة شئت فانی قاتلک لا محالة قال سعید اختر انت فان القصاص امامک

حجاج با سعید بن جبیر گفت ای شقی بن کسیر ربقهٔ طاعت از گردن خود بیرون کردی و در امیر
المؤمنین یعنی عبد الملک بن مروان عاصی شدی صنع حق تعالی را با خود بنگر و هر نوع را از انواع قتل که
خواهی اختیار کن چه البته من ترا خواهم کشت سعید گفت تو اختیار کن که قصاص ترا خواهند کرد و گویند
آخر کسی از مقتولان حجاج سعید بن جبیر بود و چون او را هلاک کرد حق تعالی خواب بر وی مستولی کرد
تا در آن حالت بمرد و خلایق از شر او خلاص یافتند و یکی دیگر از فضلاء کتاب سلیمان بن سعید الخشنی بود
شش سال کتابت هشام کرد و افصح و ابلغ کتاب عبد الحمید بن یحیی بود کاتب مروان حمار و ذکر فصاحت
و بلاغت او از شرح مستغنیست و پیوسته منصور عباسی گفتی غلبنا بنو مروان بثلاثة بالحجاج و عبد الحمید الکاتب
والمؤذن البعلبکی و یکی دیگر از فصحاء کتاب عبد الله بن المقفع بود که در روزگار خویش نظیر نداشت
بلکه در هیچ عصر مثل او کاتبی نبود و خالد بن برمک نیز از مشاهیر کتاب آل عباس است و ابو عبید الله
کاتب مهدی بود و پیوسته گفتی ما رایت مثل خالد بلاغة اعرابیة و طاعة عجمیة ولا الآراء المشهورة والتدابیر
الصائبة و دایما منصور گفتی خالد غدا، والرو لیس الذی نقوهها و یونس بن فروه کاتب عیسی بن موسی بود
و صوایب تدابیر و مستحسنات آراء او ظاهر و مشهور بوده است و همچنین ابراهیم هلال کاتب دولت عباس
بود و استاد سید رضی موسوی و برادرش سید مرتضی و فصاحت و بلاغت او از شرح مستغنیست اجله
علی الدوام کتاب معظم و معتبر بوده اند و هیچ وقت در مرتبهٔ انحطاط و درجهٔ ادنی نیفتاده و هر یک بر حسب
استعداد و قوت و قدرت خویش بمحل رفیع و مکانت عالی منیع رسیده و درین روزگار در ولایت مصر
و شام کتاب تر سلاطین انجابر مراتب وزرا فایق و راجح است و اقطاعات کتاب اسرا ایشان مساوی
اقطاعات امرا مملکت باشد و مقصود و فایده حال آنست که از برکت حرکت قدم قلم ایشان هیچ مطلوب قدم در
حیز وجود ننهند و هیچ مقصود روی در نقاب تعذر نکشاید چه اگر سلاطین روزگار خواهد که ذکر تهنیتی یا نظم
تعزیتی بجای آرند یا دل رمیده را در دام کشند یا نفس سرکش را رام گردانند یا تخویف اعدا و میل اولیا
کنند یا تمهید قواعد استعطاف یا تشیید مبانی اعتذار اشتغال نمایند یا قوانین انذار و اسعاف را تمهید
کنند جز بوسیلت استعانت قلم و بنانی و بواسطه استعداد عبارت و بیان ایشان میسر و مسلم نگردد پس
باید که بر سلاطین روزگار واجب و لازم باشد جانب ایشان را بحسن رعایت و محافظت و تقویت
و تربیت فرمایند و ترتیب مهمات و مصالح ایشان اهتمام تمام نمایند تا ایشان در خدمتی که بدان مأمور

و مشغول‌تر بیفزایند و موجب رونق پادشاهی و مملکت گردد و حکیم ابو الحسن احمد بن عمر بن علی
العروضی السمرقندی رحمه الله حکایت چند مناسب در کتاب مجمع النوادر آورده است اما چون هنوز
فواید مولانا حکیم الدین ماموس با تمام نرسیده از آن مؤخر گذاشته شد بعد از آن ایراد افتد ان شاء الله تعالی

فصل سوم در آداب کتاب و آلات ایشان معنی آلت رسیدن فعل فاعل است بمنفعل
و کاتب را در کتابت آلتی چند چون قلم و قلم تراش و دوات و حکاک و حبر و کاغذ احتیاجست
باید که تمام معد باشد و عاریت نخواهد و اگر دیگری عاریت خواهد منع نکند و پیوسته قلم تراشیده معد
دارد و باید که طاق باشد و هر قلمی که او را بکار داشت دیگر بتجدید بتراشد تا رطوبت حبر از او زایل
شود و بعضی گفته اند از ادب آنست که قلم تراش همیشه تیز دارد و بدان دوات نشوراند چه فاضل سید استاد
الکتاب جمال الدین یاقوت مستعصمی رحمه الله هرگاه در خط یکی از کتاب خللی و کندی مشاهده کردی گفتی قلم
تراش او کند بوده است و همچنین حکاک و مقط معد باید داشت تا بکار رود و قلم نباید شوراند و قلم را بر
قلم دیگر قط نباید کرد و تمامت آلات کتابت معد دارد و دست و جامه از سیاهی محافظت نماید و قلم
بحرف تراشد و میان قلم بر مقدار بند انگشت چنین باید و گفته بعداد بر مقدار ناخن انگشت سبابه تراشند
و تراشهٔ قلم را عزیز باید داشت و بر رهگذار نباید انداخت که اگر پای بران نهاده شود درویش و فراموش
آرد و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه فرموده است در وقتی که عبد الرحمن بن ملجم علیه ما یستحقه او را بکارد زد
والله ما قطعت قطیع الغنم ∴ ولا لبست السراویل علی القدم ∴ ولا مشیت علی برایة القلم ∴
فمن این اصابنی هذا الالم ∴ و چون از کتابت فارغ شود قلم پاک گرداند و در وقت کتابت قلم
در دهان نگیرد و عقده بر قلم نگذارد چه استادان بقلم معقد کتابت نکرده اند و آن معقد را بفال بد داشته
اند و همچنین دوات را بقدری مسک و گلاب مطیب دارد و گوی که قلم بدان پاک کند معد دارد و مرکب باید که
غلیظ نبود و روان و براق باشد تا کاتب را بر کتابت قدرت بود و در صیانت آلت کتابت
از فساد و رطوبت مبالغت تمام کند و دوات را بر طاقچه و بالش و جای بلند نهد که معزول باز آید و اگر
مکتوب الیه از کاتب بزرگتر باشد عرض کاغذ وسط باید و تفاوت میان سطور بر مقدار عرض کاغذ و همچنین
لایق بیاض بین السطور و قوت خط موافق عرض بیاض خطوط و اگر مکتوب الیه ادنی باشد عرض بزرگتر و سطور
از یکدیگر دورتر و خط قوی‌تر و بیاض سرنامه زیادت باید گذاشت و چون نامه تمام شود از کنار آخر

کاغذ

از جانب راست پاره قطع کند تا شکل مربع نباشد و بر ظهر مکتوب کاتبی بزرگتر از خود باشد جواب
آن نتوان نوشت و اگر باد نی نویسد شاید و اگر بمساوی نویسد بی تمهید عذر ننویسد کما قیل
تقذر قرطاس و فی الظهر بلغة ٭ وانت کریم طیب الاصل فاعذر ٭ سواء ظهر قرطاس وبطن
اذا کان الکتاب الی کریم وایضا کتبت علی ظهر الیک لانی ٭ وجدتک لکل ناحیة ظهرا شعر
اذا ما غاب عنک اخوک یوما ٭ ولم یکتب الیک فقد جفا کا ٭ وهمچنین در مکتوب کسی کتابت کند
نکرد که در خبر است رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من نظر فی کتاب اخیه بغیر اذنه فکانما ینظر فی النار
وخط را نقط و اعراب بسیار نکند که آن علامت تجهیل مکتوب الیه باشد

فصل چهارم

در زمان کتابت آنچ ضروری باشد باید که بعد از نماز دیگر ننویسد که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده
من احب کریمتاه فلا یکتب بعد العصر شیئا و در وقت افراط سرما و گرما هم کتابت نکند
و در وقت گرسنگی و تشنگی و غضب و غلبهٔ خواب و امثال آن اعراض نفسانیهم چیزی ننویسد که اثر
آن اعراض غالبا در کتابت او ظاهر شود و مقصود فوت گردد و چون ضروری نباشد اختیارات
نجومی را مراعات کند چنانک درین ابیات مذکور است

شعر

ابتدای کتابت از هر باب ٭ چون کنی اختیار چیست صواب ٭ ماه در برج منقلب باید
و رهیت منصل شاید ٭ ور کنی نامه سوی حضرت شاه ٭ ناظر آفتاب باید ماه
ور فرستی بخانهٔ دهقان ٭ نیک باشد نظر سوی کیوان ٭ ور فرستی بسوی دانشمند
جز نظر سوی مشتری مپسند ٭ ور فرستی سوی سپهسالار ٭ سوی مریخ بایدش دیدار
ور فرستی همی بسوی دبیر ٭ نظر ماه سوی تیر پذیر ٭ ور فرستی سوی زنان بنگر
تا که ناظر بود بزهره قمر ٭ وین نظرها بدان بی تلبیس ٭ هم تثلیث باشد و تسدیس
ور نخواهی که باشدت تصدیع ٭ از مقابل حذر کن و تربیع ٭

فصل پنجم

در موضع کتابت باید که مکان کتابت سرد و گرم و تاریک و تنگ نباشد و از میان مشغله
دور تر و بر مهب ریاح ننشیند و نخست بزرگتر از خود کتابت نکند که متضمن اهانت باشد
و بر مقامی ننشیند که اگر بزرگتر از او کسی بیاید او را مقام بنو باید داد که آن را باصطلاح کتاب
مکان قلعه گویند و تصور آمدن آن شخص قایا ذهن کاتب مشغول و پریشان دارد و در صحاح اللغه جوهری

مذکور است قلعه بضم قاف منزل را گویند که وطن را نشاید و مجلس قلعه آن باشد که صاحبش هر دم
از آنجا برخیزد و بجای دیگر نشیند و گویند علی قلعة ای علی رحلة یعنی بر سر کوچند و قلعه کس را گویند که
از زین منقلع شود و در هیچ حال ثابت نتواند بود و مال عاریت را نیز قلعه گویند و فی الخبر بئس المال
القلعة فی الجمله مجموع معانی قلعه بیکدیگر نزدیکست و بر سرعت انتقال دلالت دارند و در زمان و مکان
نیز باید تمامت شرایط که موجب فراغت خاطر و سبب نفی اشتغال باشد رعایت کند و این شرایط وقتی رعایت
تواند داشت که کتابت باختیار او باشد اما اگر ضرورت الوقت والفرص و رات تبیح المحظورات مراعات
این معانی نتوان نمود و عذر واضح ولایح باشد و درین نوع خصوصا و در همه علوم عموما قوت ذهن و قاد
و تصرفات خاطر نقاد که از مواهب الهیست اعظم مرشدی و اکمل موصلیست لاسیما که از جهت تحصیل همچنانک
بتعلیم لغت و مسایل نحو و صرف و معانی و بیان بقدر وسع مستظهر باشد و از قوانین شرع و حقایق لفظی و دقایق
و لطایف معنوی خالی نباشد و در میدان مدح و هجا و تحسین و تهجین اشیا سوار و بر مصطلحات و عادات
و امثال ابنای روزگار در مخاطبات واقف و قصب السبق از مباشرات این نوع و مردان این میدان
ربوده باقصی غایت از باب اجتهاد رسیده

فصل ششم

در صفت آلات و ادوات کتابت نظما و نثرا فی وصف القلم حق تعالی سوگند خورد و گفت
ن والقلم وما یسطرون و ابوالفتح بستی این معنی را اخذ کرد و ابیات گفت
اذا اقسم الابطال یوما بسیفهم ٭ وعدوه مما یکسب المجد والکرم ٭ کفی قلم الکتاب فخرا و رفعة
مدی الدهر ان الله اقسم بالقلم ٭ صلاح العباد و رشد الامم ٭ و امن البریة من کل غم
بشیئین مالهما ثالث ٭ بخرق الحسام و رتق القلم و قال ابن الرومی
صلی تضعضع فی الارض ربعه ٭ لبانه قاسم الآجال والنعم ٭ انابه کسیوف الهند لامعة
تناسلت به الآداب فی الامم ولد فی ابی عبدالله محمد بن یعقوب الفارسی
خفت انامل الثلاث باجوف ٭ بادی الظلی بحکی سنان کعاب ٭ مستعمل الظلی السیوف للعنی
برقیق خطم غیر ذی انیاب ٭ فاذا انی للنطق اطرق باکیا ٭ تحکی بجنه صریر الناب
یا تنک ما نحت جوانب خلقته ٭ بفصاحة کفصاحة الاعراب ٭ واذا شکی ظمأ تورد خیة
ملوثة سوداء ذات عباب ٭ یمشی علی خدیه الا انه ٭ فی جملة الرکبان والرکاب

يهدى الى الاحباب صحة نحلة ... والعقايد لباب حباب وابي سعيد الاصفهاني رحمه الله
ترى صيد الملوك لها بجود ... اذا انتصبت على وجه الصحيفة ... فلا الفلك المدار له وكيل
ولا القدر المتاح لها خليفة ولغيره وذى نحول راكع ساجد ... كن خضوع ودمع جاري
بلازم الخمس في اوقاتها ... منهمك في طاعة البارى وقيل عقول الرجال تحت السنة اقلامهم
وقيل بنو الاقلام يصوب غيث الحكمة وقيل القلم صانع الكلام ما يجمعه القلب ويصوغ ما
يسبكه اللب وقيل للمأمون لله در القلم كيف يحوك وشى المملكة وقال جعفر بن يحيى
لم ار باكيا احسن تبسما من القلم وقال ثمامه ما اثبتت الاقلام لم تطمع في درسه الايام
وقيل بالاقلام تساس الاقاليم وقال ابن المعتز الاقلام مجهزة جيوش الكلام يخدم الارادة
ولا تمل الاستزادة كانها تقبل بساط سلطان او تفتح باب بستان في وصف المداد والدواة
مداد كسواد العين وسويداء القلب او ناب جواني الغراب ويستعار لونه شرخ الشباب وقيل
كان هرون الرشيد يحب من الالوان السواد ويفضل على باقيها فسال يوما لاو زاعى عن السواد
فقال لا يلبس فيه محرم ولا يكفن فيه ميت ولا تجلى فيه عروس فصعب على الرشيد ذلك فقال ابو يوسف
القاضى رحمه الله النور في السواد فتهلل وجه الرشيد فقال احسنت فلله انت في الدواة سوداء
عجيب زينتين فريقة للملك مانية واخرى ذو منه زنجية بحا الا انها جليل تدبر البرية وقال الحسن في مدح
لا تجزعن من المداد ولطفه ... ان المداد خلوق ثوب الكاتب ... لولا المداد وحسن رونق لونه
ما صح شيء في حساب الحاسب ... ولما تبينت الامور لباحث ... ولكان شاهدها كالغايب
شيان عندى في الثياب اذا بدا ... لطخ بمسك او مداد لازب ... وبعض الكتاب
اهوى السواد لان شيبي ابيض ... يوذى الفتى واحب لون شبابي ... ولذلك في الكافور برد قاطع
والمسك اصبح سيد الاطياب ... وبه تزين كف كل فريدة ... وبه تتم صناعة الكتاب
تحفه از فاضل دوات آبنوس بيش دوستى فرستاد واين دو بيت برو نوشت
قد بعثنا اليك ام العطايا ... والمنايا زنجية الاحساب ... في حشاها من غير حرب حراب
هى امص من وصنات الكرا ... وقيل الدوات من انفع الادوات والحبر اعدى من التبر وقيل
الدواة غدير ينابيع الحكمة من قرارها وتنشا سحايب البلاغة من اقطارها وقيل دواتك تداوي

وض عتابك وتوذى قلوب عدائك في مدح الخط قال اقليدس الخط هندسة روحانية
ظهرت بآلة جسمانية وقيل الخط في الابصار سواد وفي البصاير بياض وقيل وجاهة الخط
زمانة الادب ومما قيل في الخط نظما خط كما انفتحت ازاهير الربى ... منزهة الاعيان الابين
وبلاغة مثل القلوب ملاحة ... ثار النبى بها صلوة الالسن ولقد احسن ابو الفتح البستى في ذلك
ان هز اقلامه يوما ليعملها ... انساك كل كمى هز عامله ... وان اقر على رق انامله
اقر بالرق كتاب الانام له ... ولابى منصور الثعالبى في ابن مقلة رحمهما الله
خط ابن مقلة من ارعاه مقلته ... ودت جوارحه لو حولت مقلا ... والدر يصفر من تنضيده حسدا
والروض يحمر لاستحيائه خجلا ... اين فوايد حكيم فاضل ابو الحسن احمد بن عمر بن على النظامى العروضى
السمرقندى رحمه الله در مجمع النوادر آورده است حكيم مذكور چند حكايت در كتاب مجمع النوادر
مطابق وقت وحال ملوك وسلاطين هر عصر ايراد كرده است برين موجب كه مصرح كرده و در مقدمه
مى كويد كه كتابت و دبيرى صنعتيست مشتمل بر قياسات خطابى وبلاغى منتفع در مخاطباتى كه در ميان مردم است
بر سبيل مجاورت ومشاورت ومخاصمت در مدح وذم وحيلت واستعطاف واغرا وتعظيم اعمال
وتحقير اشغال وساختن وجوه عذر وعتاب واحكام وثايق واذكار سوابق واظهار ترتيب
ونظام كلام در جميع وقايع بر وجه اولى واصوب پس كاتب بايد كه كريم الاصل وشريف العرض ودقيق
النظر وعميق الفكر وثاقب الراى وصايب الحدس باشد واز آداب وثمرات نفس او فر وحظ او في فايز
وبقياسات منطق عارف وبر مراتب ابناء روزكار واقف ولا يزحرص بر حطام دنيوى وزخرف
فانى محترز وتجنب وتتبع اصحاب اغراض وارباب اغماض غير ملتفت و در كتبت واسالات عرض
مخدوم را كه مكتوب منه باشد از تنزيل در مواضع نازل ومراسم حامل مستحفظ وجانب مكتوب اليه را
اكرچه ميان او ومكتوب منه مخاصمت باشد مراعى ومحافظ ولا يزقرض عرض او محترز ومجتنب مكر مستحسن
مكتوب اليه از حد آداب تجاوز نموده باشد وقدم حرمت از دايره حشمت برون نهاده كه واجد
بر واحد والبادى اظلم محقق ورعايت حد وبسط را در كتابت ملازم وهر كس آن نويسد كه اصل
ونسب وملك وولايت وخزانه ولشكر او بر ان دلالت نمايد واكر مكتوب اليه طريق نكرم سلوك
داده كاتب مترسل انيز رسد كه درين موضع قلم بر ... رد وقدم در كذارد و درين هر باقى

غایت و منتهی نهایت برسد کما قال النبی صلی الله علیه و سلم التکبّر علی المتکبّر صدقة و البتّه نگذارد که هیچ غبار مذلّت در قضای مکاتبت و مراسلت بر دامن حرمت مخدوم او نشیند و در سیاقت سخن راه طریق اختصار و ایجاز رود که خیر الکلام ما قلّ و دلّ و از وقیعت المکثار مهذار احتراز و اجتناب ورزد اما سخن برین پایه وقتی رسد که منشی از هر علم بهره یافته باشد و از هر استاد نکته‌ای گرفته و از هر حکیم لطیفه شنوده و از هر ادیب طرفه اقتباس کرده و سر مجموع فضایل و آداب تلاوت کلام مجید عظم الله جلاله و اخبار مصطفی صلی الله علیه و سلم و آثار صحابه رضوان الله علیهم اجمعین و امثال عرب و کلمات عجم مطالعه کتب سلف و مناظره صحف از منظومات و منثورات عربی و فارسی فصحاء و بلغاء عرب و عجم که کاتب و دبیر چون بدین مرتبه رسد سخن او بر جمیع سخنان معاصران فایق و رایج باشد و درین باب چند حکایت ذکر کرده شود و الله اعلم

حکایت اول

اسکافی دبیر از جمله کتّاب آل سامان رحمهم الله در کتابت سرآمد عصر خویش بود و بر شیوه اهل مطالب نیکو رفتی و از مضایق مقاصد نیکو بدر آمدی و در دیوان رسالت نوح منصور سامانی تحریر کردی مگر ارکان دولت قدر او نشناختند و بر اندازه قدر او را ننواختند از بخارا بهراة پیش البتکین رفت و البتکین چون عاقل و ممیّز بود او را نزدیک گردانید و عزیز و مکرّم داشت و دیوان رسالت بدو تفویض فرمود و منصب او ترقی یافت و سبب آنکه پیش نوح بن منصور جمعی نو خاستگان پدید آمده بودند و بر قدیمان استخفاف کردند نوح را با البتکین متغیر گردانیدند و البتکین چندان که ممکن بود تحمّل کرد و آخر الامر کار بعصیان کشید و امیر نوح بر اولشان رفت و سبکتکین پیوست تا آن لشکر را بیاورد و بجوریان از نیشابور بیایند و با البتکین مقاتله کنند و ذکر آن محاربت در کتاب یمینی عتبی مسطور است و چون آن لشکر بهراة رسید امیر نوح ابو الحسن علی بن محتاج الکشانی را که حاجب الباب بود و البتکین فرستاد با نامه مشتمل بر وعید و مضمون آن مجموع تخویف و تهدید و مجال صلح بغایت متعذر بلکه نگذاشته بود و منفذ چون حاجب نامه عرض کرد و پیغام رسانید و هیچ دقیقه ناگفته نگذاشت البتکین را آزار خاطر زیادت شد گفت من بنده بودم آری اما در آن وقت که خواجه من از دار فنا بدار بقا رحلت کرد او را بمن سپرد و مرا با او اگر چه از روی ظاهر مرا در فرمان او باید بود اما چون وصیت پدر او را معلوم کنند دانند که نتیجه بخلاف آن باشد که من پیرم و او جوان او را سخن عزیز باید شنید نه مرا سخن او و جمعی که او را برین قضیه باعث و محرّض اند ناقص آن دولتند نه ناصح و نه دوام آن خاندانند نه خادم از غایت خشم و غضب اسکافی را گفت جواب آن مکتوب بر پشت نامه او بنویس و از استخفاف هیچ باز مگیر اسکافی چون در فن خود مهارتی بکمال داشت بر بدیهه نوشت بسم الله الرحمن الرحیم یا نوح قد جادلتنا فاکثرت جدالنا فأتنا بما تعدنا ان کنت من الصادقین چون نامه بامیر خراسان نوح بن منصور سامانی رسید و بخواندند و از نوشتن آیه مذکوره تعجبها کرد و ارکان دولت حیران بماندند و دبیران انگشت بدندان گرفتند چون کار البتکین بکوشید اسکافی متواری و پنهان و هراسان می بود تا نوح کس فرستاد و او را بمواعید خوب مستظهر گردانیده طلب کرد چون بحضرت پیوست بر قلم دبیری برو داد و کار او بالا گرفت و منصب او ترقی یافت و در میان کتاب و اهل قلم سرآمده شد چه اگر قرآن ندانستی و در آن قضیه آیه مذکوره درج نکردی کار او بدین غایت نرسیدی

حکایت دوم

چون کار اسکافی در کتابت نوح منصور بدرجه اعلی رسید ماکان دیلم که مردی دلیر و کاردان بود در ری و کوهستان عصیان آورد و سر از ربقه طاعت بکشید و عمّال خوار و دمغان و سمنک فرستاد و بر چند شهر از قومس مستولی شد و دم استقلال و استبداد می زد و از سامانیان یاد نمی آورد نوح منصور ازین قضیه اندیشناک بل خایف شد و بتدارک حال او مشغول گشت و تاش سپهسالار را با هفت هزار مرد حرب با او فرستاد و تاش مردی روشن رای بود و در مضایق و مهالک جست رفتی و نیکو چابک بیرون آمدی و هر محاربت که موسوم شدی پیروز جنگ بودی و لشکرها شکستی و از هیچ کاری مقصود باز نگشتی و در خلوت با اسکافی گفت من از ماکان بغایت ترسانم می باید که با سپهسالار تاش موافق و متفق باشی و هر قضیه که در باب لشکرکشی او و توقف شود تو با او دهی و من با نیشابور مقام خواهم کرد تا پشت لشکر باشم و خصم شکسته شود و باید که متواتر بمن مکتوبات نویسی و از مجاری حالات اعلام کنی اسکافی گفت فرمان بردارم و روز دیگر تاش رایات بگشاد و کوس بزد و با هفت هزار مرد از بخارا برفت و از جیحون عبور کرد و باقی لشکر با امیر نوح در عقب تا نیشابور بیامدند و تاش رفت و بقومس بیرون شد و روی بماکان نهاد و ماکان با ده هزار مرد جنگی منتظر در نشسته بود و تاش نیز چون برسید از شهر بگذشت و در مقابل او لشکرگاه زد و رسولان در راه افتادند و بر هیچ امر قرار نگرفتند چه ماکان بتدبیر و کفایت خویش و تربیت لشکر بغایت مستظهر و مغرور بود و قرار بر مصاف دادند

وتاش سرد و گرم جهان دیده بود و چهل سال سپهسالاری کرده و تجاربات بسیار دیده تعبیهٔ لشکر
بنوعی کرد که چون دو لشکر در مقابل یکدیگر آمدند و دلیران و شجاعان ماوراءالنهر و خراسان
در قلب در حرکت آمدند میمنهٔ لشکر ماکان برفتند و باقی بحرب مشغول شدند و ماکان کشته شد
و تاش مظفر و منصور گشت و با اسکافی گفت که قاصدی را فرستادن کبوتر بر مقدمه می باید پرانید
و جملهٔ وقایع را بیک دو کلمه باز نمودن تا بر کبوتر باز بندد اسکافی در انگشت کاغذ بر گرفت
و بنوشت. بسم الله الرحمن الرحیم. اما ماکان صار کاسمه والسلام از ین ما نیز خواست و لفظ کان را معنی
بپارسی چنان باشد که ماکان چون نام خویش شد یعنی نیست شد چون کبوتر با میر نوح رسید از ین فتح
چندان تعجب نکردند که ازین لفظ که مشتمل بر مصدوقه و بعد از ان اسباب ترفه اسکافی بجد و کرامند
و گفت فارغ دل و مستظهر باش چه سهام فکر او بسبب توزع خاطر مثلاثی بر هدف خوارج اب جمع
نابد زیرا که جز بجمعیت خاطر بر چنان کلمات فایز نتوان شد **حکایت سوم**
یکی از کتاب خلفاء عباسی جواب مصر نامه می نوشت و بی تقسم خاطر و توزع ضمیر مستغرق فکر عمیق شد
کلمات چون در ثمین و آب معین بر شته پر داخت ناگاه کنیزک آمد و گفت که آرد نمانده کاتب چنان شوریده
طبع و پریشان خاطر شد که سیاق سخن از دست بداد و بر وجه انفعال بر وراه یافت که در مکتوب بنوشت که
آرد نمانده و بواقی نامه تمام کرد و بحضرت فرستاد چون خلیفه مطالعه بدان مقام رسید حیران بماند و هیچ
محملی آنرا بر ید نمی توانست کرد کاتب را بطلبید و آن حال از او باز پرسید کاتب خجل شد و قضیه براستی
باز نمود خلیفه گفت اول این نامه را بر آخر چندان رجحانست که قل هو الله را بر تبت یدا ابی لهب دریغ
باشد خاطر چنین بلغا را بدست غوغاء احتیاج و افتقار باز دادن و اسباب ترفه و معاش او چنان تعین
فرمود که امثال این کلمات دیگر بگوش او نرسید **حکایت چهارم** بحضرت صاحب
کافی اسمعیل بن عباد که وزیر فخرالدوله بویهی بود باز نمودند که قاضی قم در استماع قضایا جانب حق را
مهمل میگذارد و در یک قضیه از دو متنازع پانصد دینار رشوت ستده است صاحب استنکاری تمام نمود
بدو وجه یکی از کثرت رشوت دوم از دلیری و بی دیانتی قاضی در حال قلم بر گرفت و بنوشت
بسم الله الرحمن الرحیم ایها القاضی بقم قد عزلناک فقم و علما و فضلا دانند که این کلمه در باب ایجاز و فصاحت
چه مرتبه دارد از ان روز از فصحا و بلغا این کلمه را بر وبها نوشتند و بر زبانها مستد اول کردانیدند

حکایت پنجم لمغان شهریست از اعمال غزنین مگر در روزگار سلطان عادل یمین الدوله
و امین المله محمود سبکتکین غزنوی انار الله برهانه جمعی از کفار بر اهالی انجا شبیخون آوردند و خرابی
بمحصولات ایشان رسید جمعی از ایشان بتظلم بغزنین رفتند و از حضرت سلطان دلالت خواستند خواجه احمد حسن
میمندی بر ایشان ترحم کرد و خراج آن سال بخشید و از عوارض صیانت کرد و گفت باز گردید و بکوشید
و کم خرج کنید تا هر سال بحال خویش باز آیید ایشان با فرحی تمام باز گشتند و آن سال بخوش دلی
بسر بردند و چیزی بکس نداد ند چون سال نو شد همان جماعت باز بغزنین آمدند و قضیه بخواجه احمد حسن میمندی باز
کردند مشتمل بر آن که پار سال که گذشت ولایت ما برافت و رحمت خواجه و عنایت و حیاطت
او آراسته و اهل شهر بدان کرم و عاطفت بمقام خویش رسیدند اما مستعرف یم و می ترسیم که اگر مال مقرر را
امسال طلب فرمایند بعضی از رعایا مستاصل شوند و اثر ان خلل بخزاین معموره باز گردد و خواجه خراج آن
سال نیز بخشید در ین دو سال اهل لمغان توانگر شدند و در سال سوم نیز طمع کردند و همان آن جماعت
بدیوان آمدند و قصه دیگر بزور و تزویر عرض رسانیدند و همگنان را معلوم شد که ایشان بر باطلند خواجه بر پشت
قصهٔ ایشان بنوشت که الخراج خراج اداؤه دواؤه یعنی ریش هزار چشم است گزاردن آن دواء اوست
و از ان وقت باز این معنی مثل شد کتاب و دواوین در مواضع محتاج الیها استعمال کنند و سامعان امثال
نمودند **حکایت ششم** مامون خلیفه توران دختر حسن سهل اکه بوار ایا پستین لقب
موسوم بود و برادر فضل سهل در نکاح آورد و آن دختری بود با جمال و کمال و در فضل بی مثال
و قرار چنان بود که مامون بخانهٔ او رود و یکماه انجا مقام کند و بعد از یکماه بخانهٔ خویش باز آید چون انجا
رفت خانهٔ دید خرم تر از مشرق بوقت دمیدن صبح و خوشتر از بوستان بگاه رسیدن گل خانه وادی حصیر
از منسوج زر بدو کشیده و بدر و لعل و فیروزه ترصیع کرده کان صغری و کبری من فواقعها حصاء در
علی ارض من الذهب و هم بر ان مثال بالش نهاده و نگاربنی در صدر ان نشسته از عمر و زند کانی بهره بسر
از صحت و جوانی خوشتر با قامتی که سرو سهی او بنده و دوشتی و عارضی که خورشید انوار او را خداوند خواندی
موی رشک مشک و عبیر و جسم حسد حریر و جوهر بر پای نثار خرامان پیش مامون باز آمد و خدمتی نیکو کرد
و مامون را در صدر نشاند مامون بهزار دل واله جمال و جانش در اضطراب آمد و ده دانه مروارید غلتان
هر یک چند بیضهٔ عصفوری از کواکب آسمان روشن تر و از دیدار خوبان آبدارتر و از مشتری مدورتر پیش

پیش او بر تخت دراي بر روی بساط در حرکت آمده از استوآء بساط و تدویر در حرکت
متواتر شد و سکون را مجال نماند دختر بدان جواهر التفات نکرد و سر از پیش برنداورد مامون
شوف ترکشت و دست بیازید و در انبساط باز کرد تا معانقه کنند دختر را عارضه حیا استیلا
گرفت و جنان را منفعل شد که حالتی که بر زنان مخصوص است بوجود آمد و خجالت بر صفحات وجنات
او ظاهر کشت بر فور گفت یا امیر المؤمنین اتی امر الله فلا تستعجلوه مامون دست باز کشید و از غایت
فصاحت و لطف استعمال او این آیت را درین حال تعجبها کرد و با انس که او را بید اشد جند شبان
روز از ان خانه بیرون نیامد و کار فضل حسن سهل ببرکات آن دختر و حسن او در استشهاد و استعمال
آیت مذکوره باوج ثریا رسید حکایت هفتم از خلفاء بنی العباس امیر المؤمنین
المسترشد بالله طیب الله تربته و رفع الی الجنان رتبته بواسطه استزادتی که از سلطان سعید سنجر بن
ملکشاه طاب ثراهما در تصور داشت متوجه خراسان شد چون بکرمانشاهان رسید روز آدینه بود
خطبه گفت که در فصاحت از ذروه اوج آفتاب گذشته بود و بمنتهاء عروه علیین رسیده و در اثناء خطبه
بواسطه ملالتی که از آل سلجوق داشت شکایتی که فصحاء عرب و بلغاء عجم انصاف دادند که از صحابه رضی
الله عنهم که شارح کلمات جامع الکلم بودند هیچ کس مثل بدان جزالت و فصاحت نظم نداده بود در بیان
آورد برین موجب فوضنا امورنا الی آل سلجوق فبرزوا علینا فطال علیهم الامد فقست قلوبهم وکثیر منهم فاسقو ن
یعنی کارهاء خویش را با آل سلجوق باز گذاشتیم و ایشان بر ما بیرون آمدند و روزگار ایشان امتداد
یافت و دلهاء ایشان سخت شد و بیشتر از ایشان فاسقانند یعنی از فرمانهاء ما در دین و مسلمانی
کردن بیرون برده اند حکایت هشتم کورخان ختای بر در سمرقند با سلطان
سنجر بن ملکشاه مصاف کرد و ماوراء النهر بعد از کشتن امام مشرق حسام الدین انار الله برهانه
و وسع علیه رضوانه او را مسلم شد پس کورخان حکومت بخارا با اتمتکین پسر امیر بابانی برادرزاده
خوارزمشاه اتسز داد و در وقت باز گشتن او را بخواجه امام تاج الاسلام احمد بن عبد العزیز سپرد که
امام بخارا بود تا در هر چه کند با اشارت او کند و کورخان باز گشت و ببوسنجان رفت و او در افشاء
معدلت و انفاذ اوامر و احکام مشار الیه امام بود و الحق پادشاهی از بند و بن نیست اتمتکین چون
میدان خالی یافت دست بظلم و تعدی برگشاد و باستخراج اهل بخارا مشغول شد چند کس از بخاریان بسنجان

رفتند کورخان نامه باتمتکین نوشت بر طریقه اهل اسلام بسم الله الرحمن الرحیم اتمتکین بداند که بعد
میان ما اگر چه مسافت دورست اما رضا و سخط ما بدو نزدیکست اتمتکین آن کند که احمد فرماید و احمد آن
فرماید که محمد فرموده است صلی الله علیه و سلم والسلام اگر ارباب بلاغت بتامل این مثال اشتغال نمایند هزار
مجلد شرح این کلمات مختصرست بلکه زیادت و کمالش هویدا و روشنست و محتاج شرح نیست و از ملوک اسلام
مثل آن کم روایت کرده اند حکایت نهم غایت فصاحت قران ایجاز لفظ و اعجاز نظمست
و آنچ فصحا و بلغا را از تضمینات قرآن دست داده بدرجه ایست که عقلا و علما را از تصور آن دهشت
می آید و دلیلی واضح و حجت قاطع بر آن مطلوب آنست که این کلام بر مجاری نفس هیچ مخلوق نرفته است
و از هیچ کام و زبان حادث نشده و رقم قدم بر ناصیه اشارات و عبارات او ثبت است گویند یکی از
اهل اسلام پیش ولید بن مغیره این آیت میخواند وقیل یا ارض ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی وغیض الماء وقضی
الامر واستوت علی الجودی وقیل بعدا للقوم الظالمین ولید بن مغیره گفت والله ان علیه لطلاوة وان له
لحلاوة وان اعلاه لمثمر وان اسفله لمغدق وما هو قول البشر چون دشمنان و منکران بر فصاحت قران
و اعجاز او درمیادین انصاف بدین مقام رسند دوستان و معتقدان بنگر بکجا رسند حکایت دهم
سلطان عادل یمین الدوله و امین المله محمود سبکتکین انار الله برهانه رسولی بماوراء النهر بنزدیک
بغراخان فرستاده و در نامه نوشته بود و تقریر کرده که در تفسیر آن آیه که ان اکرمکم عند الله اتقیکم
ارباب حقایق و اصحاب دقایق متفق اند که این بقیه که از جهل بری فرماید که هیچ نقصان از دواج انسانی دا
بتر از ان جهل نیست و هیچ فضیلت با علم مساوی نه کما قال الله تعالی والذین اوتوا العلم درجات می باید که ائمه
ماوراء النهر و علماء شرق و افاضل حضرت خاقان از صدور روایات این خبر دهند که نبوت چیست و دین
چیست و اسلام چیست و احسان چیست و ایمان چیست و تقوی چیست و امر معروف چیست و نهی منکر چیست
و صراط چیست و میزان چیست و رحمت چیست و شفقت و عدل چیست و فضل چیست چون نامه بحضرت بغراخان
رسید و بر مضمون آن وقوف افتاد ائمه ماوراء النهر را از بلاد و بقاع بخواند جواب این سوالات را از
ایشان التماس کرد چند کس از اکابر ائمه و اعاظم علما التزام کردند که درین باب کتابی پردازند و جواب
ان سوالات دران درج کنند چهار ماه مهلت خواستند و بغراخان را این مهلت مناسب نبود و اقل صبر آن
اخراجات بسیار که بر رسولان رفتی و تعهد ایشان که بجواب مشغول شدند محمد بن عبد الکاتب که دبیر بغراخان بود و در

علوم

تمتع و در فضل تفوق تمام داشت و در نظم و نثر از فضلاء روزگار و بلغاء اهل اسلام گوی سبقت ربوده
بود گفت من آن سوالات را بدو گفته جواب بنویسم چنانک اسلام و علماء شرق پسندیده دارند و در پایان
مسایل بر طریق فتوی بنوشت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم التعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله همه
علماء ماوراء النهر انگشت تعجب بدندان گرفتند و گفتند جواب کامل آن سوالات این است و خاقان
بغایت خرم و خوش دل شد که جواب این سوالات بدین تدبیر کفایت گشت و بتصانیف ایمه محتاج نگشت
و در تعظیم و اکرام و اجرای وظایف و انعام محمد بن عبد الکاتب افزود و او را از جمیع مقربان بمزید توسل
و ترحیب اختصاص داد و چون جواب نامه بغزنین بردند افاضل آنجا و سایر ایمه و علماء اسلام پسندیده داشتند
پس بدلایل این حکایات و شواهد این روایات معلوم و محقق می گردد که کاتب فاضل و منشی فایق وجود بی‌دریغ
بزرگتر آلتی و ادواتی اند از آلات و ادوات پادشاهی و سلطنت و نیکوتر زینتی از زینتهاء امارت و آثار
مملکت و بر پادشاهان واجب است چنین طایفه را بغایت عزیز و مبجل و محترم و مکرم دارند و در ترفیه خاطر
و تهنیه اسباب معاش ایشان مساعی جمیله مبذول فرمایند تا کلک از دولت ایشان روز بروز طراوتی بیفزود و نیکویی
مؤکد باید و ذکر جمیل که بهترین ذخایر و شریف ترین مقتنیات و مکاسب است ابد الآبدین و دهر الداهرین
بر روی روزگار مؤبد و مخلد باز ماند ان شاء الله تعالی و چون از ترتیب مقدمه فارغ شدیم بذکر قسم اول و مراتب
آن اشتغال نماییم ماًمول و متوقع از حسن شیم افاضل عصر آنست که اگر بر سهوی یا عثره که اجتناب از آن
ممکن نیست و من صنف فقد استهدف متنبه و مطلع شوند بعد از آنک ذیل اغماض و عفو مسدول گردانند انعام تنقیح
و اصلاح مبذول دارند فان تجد عیبا فسد الخللا فجل من لا عیب فیه و علا چه در وقت تصنیف و ترتیب این کتاب
اتساع مجال نیک مضیق بود و اجتماع مطالب نیک تفریق بذو معلومست که صفاء باطن با وجود مکدرات و حدت و حین
با تواتر موحشات و قوت طبیعت با تتابع مضعفات و صحت فکر با تعاقب مسقمات و مولمات بغایت متعذر باشد کما قال
شعر
زمن فربه تر آن کین طرز گفتند • بیازوی ملوکان لعل سفتند • بدولت گشتند اندیشه را پس
نشاید لعل سفتن جز بالماس • سخنها ز رفعت بر ثریا • با سباب معاش شد مهیا
واجب الوجود جل شانه و عظم سلطانه که قاضی الحاجات و سامع الاصوات است حضرت سپهر رفعت سلطانی را در ترفع اقدار
و تفوق مقدار و نفاذ امر و مضاء حکم و استغراق اوقات باکتساب حسنات و مبرات که موجب ادخار
جمیل ذکر و سبب اقتناء جزیل اجر است سالهای بی انتها و قرنهای بی انقضا طالما و عالمیان و مقصد جهانیان دارد

دولت تاثیر صروف زمان و ضروب طوارق حدثان از فناء قضاء آستان دولت ایشان مصروف
گرداناد و عین الکمال را از تعرض بساحت معلا و مسدود • والاکتفاء به ماللنبی وآله الاطهار و صحبه الکرام الاخیار

قسم اول

در مکاتبات و آن مشتمل است بر چهار مرتبه

مرتبه اول

در مکاتبات سلاطین و خواتین و اولاد ایشان نویسند و القاب و ادعیه که بیکدیگر نویسند و احوال آن و اول از
القاب ذکر کنند مشتمل بر دو ضرب و ضرب دوست فصل و چهل و چهار صورت و صد و هشتاد و پنج نوع ::

ضرب اول

در القاب و ادعیه که سلاطین و خواتین و اولاد ایشان نویسند و ذکر پادشاه کاتب که مکتوب بمنزلت سه صورت
و هر یکی شش نوع مجموع هژده نوع باشد و ادعیه عرضی که در غیر این سه صورت با ایشان نویسند

صورت اول

در القاب سلاطین و ذکر کاتب شش نوع و دعاء عرضی

صورت دوم

در القاب خواتین سلاطین شش نوع و دعاء عرضی

صورت سوم

در القاب اولاد سلاطین شش نوع و دعاء عرضی

صورت اول

در القاب سلاطین که بیکدیگر نویسند و ذکر کاتب شش نوع و دعا بعد از ذکر انواع ::

نوع اول حق جلت کبریاؤه و عمت نعماؤه سرادق دولت و اقبال و بارگاه عظمت و جلال
پادشاه جهان فرمان ده زمین و زمان ماده نعمت امن و امان المؤید بتایید الله ازخم ظل الله فی الارض
قهرمان الماء والطین المخصوص بعواطف حضرت رب العالمین معز الدنیا والدین معین الاسلام والمسلمین رحمة الله
للموعود والخلایق اجمعین را باو تا دخلود مسدود دارد ناظم دین و دولت بمقتضای رای صواب فرمای

وظایف

ومصالح ملک وملت بر قانون نصفت ومعدلت مرتب ومقرر بحق الحق والنبی القایل بالصدق محب مخلص دعاگوی
لذ تشمم روایح آن ریاض انس نضرت یابد ونحیتی که از استنشاق فوایح آن گلزار اتحاد واعتضاد طراوت گیرد
مؤلف مرحائد واز حضرت واجب الوجود وتعالی شانه وتقدس سلطانه استدامت دولت روز افزون واستدامت
ایام همایون که موجب ترفه معاش جمهور وسبب ترتب نظام امور است سوال میکند مصادم غرض اجابت باد بمنه وکرمه

نوع دوم خافقات رایات آسمان فرسای واشعة الویة زمین پیمای پادشاه جهان امان امان ایمان
سایه رافت ورحمت حضرت یزدان ظل الله فی الارض مالک الممالک بالطول منها والعرض زبدة المکونات
من الماء والطین المؤید بتایید الله رب العالمین علاء الدنیا والدین معز الاسلام والمسلمین بر مفارق عالمیان تا انقراض
زمان ممدود ومبسوط باد وامور دین ودولت ومهمات ملک وملت برای صواب فرمای منوط ومربوط بالنبی وآله
وصحبه مخلص معتقد دعای که گلزار چمن از اطایب روایح آن عبیر بوی گردد ولزهار بستان بتنسم نفحات آن معطر شود
موجه حضرت عالی میگرداند وعلی تعاقب الملایم واللیالی الایام وتتابع الشهور والاعوام السابعه دوام دولت
تا موجب اصلاح احوال جهانیان باشد از حضرت عزت سوال میکند مستجاب باد

نوع سوم عرصه مملکت
ایران تا انقراض زمان بیمن ایالت زاهر ومعدلت زاخر سلطان اعظم خاقان اعدل اکرم دارای دین
پرور جمشید عدل گستر مؤید قواعد مسند اسکندر ثانی ظل الله فی الارضین خلاصة المکونات من الماء والطین
المنصور بنصرة خیر الناصرین ناصر الدنیا والدین سلطان الاسلام والمسلمین قسیم امیر المؤمنین مزین ومشرف باد ومسامع
ایام ولیالی باستماع لآلی اوامر ونواهی آن حضرت مزین ومشنف باد بالنبی وآله الاطهار محب مخلص دعوات موفور
وتحیات نامحصور از خلوص وداد ومحض محبت واعتقاد بحضرت مملکت رفعت ابلاغ میکند وبر تعاقب ازمنه ودهور
وتتابع ایام وشهور مزید عظمت وجلالت آن حضرت از جناب جلال احدیت می‌طلبد باجابت مقرون باد

نوع چهارم رایات خورشید خاصیت پادشاه اسلام اعدل سلاطین زمان سایه رحمت یزدان مأمن نعمت
امن وامان قاهر الکفرة والمشرکین مدمر البغاة والمتمردین خلاصة الموجودات من الماء والطین الممنوح بالایاته
الزاهرة علی الخلایق اجمعین غیاث الدنیا والدین معز الاسلام والمسلمین بر مفارق اقاصی وادانی اهالی بلاد
واقارب واباعد عباد تابنده باد وموکب جلال ومواکب قبول واقبال بدرگاه جهان پناه آینده بالنبی وآله
الاطهار وصحبه الکرام الاخیار محب معتقد بر ابلاغ امداد دعوات وارسال اوراد تحیات مواظبت نموده استدامت
دولت تا موجب نجاح عالمیان باشد واستقامت امور مملکت تا سبب فوز وفلاح جهانیان گردد از حضرت رب العالمین

سوال میکند وامارات اجابت مشاهده ومعاینه میبیند والحمد لله علی ذلک

نوع پنجم رایات
سلطنت والویه پادشاهی ومملکت سلطان اعظم مولی ملوک العالم مالک رقاب الامم کفیل مصالح العرب
والعجم المؤید من السماء المنصور علی الاعداء مجیر الانام ظهیر الاسلام ظل الله علی الخلایق فی الایام مظفر الدنیا والدین
مغیث الاسلام والمسلمین المکتوب سلطانا وآدم بین الماء والطین در اطراف واکناف خافقین خافق باد وخورشید
عظمت وجلال از مطالع سعادت ومشارق اقبال ودولت طالع ومشارق باد بالنبی وآله محب مخلص بر وظیفه ولاء ودعا
وراتبه محبت واعتناء مواظبت نموده دوام دولت وبقای سلطنت از حضرت ربوبیت سوال میکند مستجاب باد

نوع ششم سایه همای فر پادشاه جهانگیر دارای تاج وسریر جمشید ثانی مؤید قواعد قهرمان
افریدون عصر انوشروان دهر ملاذ سکان الارضین اعدل من خلق من الماء والطین جلال الدنیا والدین
رکن الاسلام والمسلمین سالها بی تناهی بر سر کافه خلایق تابان باد وامداد والطاف یزدانی بروزگار
فرخنده‌اش متواصل وازل اعطاف دنیا بازمنه وساعات میمون وابد وواصل بالنبی وآله الاطهرین وصحبه الکرام الاکرمین
محب دولتخواه بر وظیفه اخلاص قیام نموده استدامت دولت ورفعت واستقامت امور مملکت از حضرت
لایزال ذی الجلال سوال میکند قرین اجابت باد

دعای عربی که بعد از القاب سلاطین نویسند
غیر از انواع یا بر صدر مکتوبات بنویسند ذکر الله
خلد الله ملکه وسلطانه ورفع علی الفراقد مکانه اعز الله
شانه ونصر انصاره واعوانه اعلی الله شانه وابد قدرته وامکانه زین الله سریر العز بوجوده وافاض
علی العالمین آثار عدله وجوده خلد الله مملکته وابد دولته ابد الله مدته وخلد نوبته جعل الله کنفه
لاولیائه حرزا حریزا ونصره علی اعدائه نصرا عزیزا جعل الله الایام طایعة لاوامره واحکامه والاجرام
السماویة جاریة علی وفق مطالبه ومرامه جعل الله النصر مقرونا بلوائه والکسر من لوازم شانئه واعدائه
ابد الله سلطنته وثبت الی یوم النشور دعوته اعلی الله شانه واسمی سلطانه اعلی الله خافقات الویته
وادخل العالمین فی تشریف دعوته احکم الله ظلاله علی مفارق الانام وابدها الی قیام الساعة والقیام
ادام الله اعلام علائه وقرر مصالح الانام من امضاء احکامه واجرائه جعل الله ایامه ممدودة الظلال علی
الانام ممتدة الی یوم الحشر والقیام ثبت الله دعوته وامد مدته جعل الله ایامه ولیالیه مطایاه
الی آماله وامانیه نصر الله الویته وخلد سلطنته وتولیته جعل الله رایته بالنصر مقرونة وعن المکاره والکبائر
مامونة لازالت آثار علائه مکتوبة علی جبهة الشمس وجماجم اعدائه کان لم تغن بالامس لازالت محروس جلاله

محروسه

مشرق لمعان وغصون اقبال مورقة الافنان لا زالت السنة افواه شكورة في قلوب اعاديه والسنة
الزمان ناطقة بمناقب اولیائه لا زال وجه الزمان مزینا بعدله وارزاق الخلق معدة من فیضه وبذله
وظله لا زال الفتح طراز الویه والنجح من قوادح اضداده واعادیه لا زالت سهام زمانه مکمون لشجاع
شنانه وسیوف دعائه مغمدة في رقاب عداته

صورت دوم

در القاب خواتین شش نوع و دعاء عرضه در آخر

نوع اول

سایه چتر آسمان فرسای خدایگان جهان ملکة الملکات فات العلی و السعادات بلقیس الاوان خدیجة الزمان
عصمة الدنیا والدین بر مفارق جهانیان تا انقراض دهور ولزمان ممدود ومبسوط باد و اعمدهٔ دین و دولت
بالتفات ضمیر انور و رای ازهر منوط و مربوط بمحمد و آله

نوع دوم

مهد اعلی خدایگان خواتین
جهان بانوی ایران و توران مالکة الملکات فایضة المعالی و السعادات الملکیة الذات والصفات صفوة الدنیا
والدین عصمة الاسلام والمسلمین تا یوم النشور متکای سلطنت و مسند پادشاهی و عظمت باد اولیاء دولت منصور
و اعداء مملکت مقهور بحق الملک الغفور

نوع سوم

دستار بارگاه جلال خدایگان جهان بانوی کیهان
ایران خلاصة العناصر والارکان ملکة الملکات الخواتین عصمة الدنیا والدین در حریم سلطنت و عظمت
تا یوم النشور مسدول باد اولیاء دولت منصور و مقبول و اعدا حضرت مقهور و مخذول بحق الرسول والبتول

نوع چهارم

سایه چتر سپهر سای بانوی جهان بلقیس الزمان خدیجة الدهر رابعة العصر مالکة الملکات
فیاضة العلی و السعادات المؤتمرة باوامر الله رب العالمین صفوة الدنیا والدین تا یوم البعث والنشور بر تارک
بنی آدم و طوایف اکابر و اصاغر اهل عالم باد اولیا در کنف سلامت مسرور و اعدا در تیه خذلان مقهور بالنبی و آله

نوع پنجم

حریم بارگاه اعلی خدایگان عالم ملکة ملکات العرب و العجم بانیة مبانی المجد و الکرم مستخدمة
ارباب السیف و القلم مستعبدة اصحاب الجیش و العلم صفوة الدنیا والدین نصرة الاسلام والمسلمین همواره
مستقر جلالت و سعادت و مهبط انوار سلطنت و عظمت باد مهمات دین و دولت بر مقتضای رای جهان
آرای مهیا و موارد کامرانی و مشارب شادکامی مصفی و مهنا بالنبی و آله

نوع ششم

ظل ظلیل خدایگان
بانوی ممالک جهان موزر و عاطفت یزدان مشیدة مبانی السلطنة ممهدة قواعد المملکة الملحوظ بعین عنایت رب
العالمین نصرة الدنیا والدین حجة الاسلام والمسلمین بر مفارق اعاظم و اکابر وجود ممدود باد و خیام دولت
باوتاد خلود مشدود و مضبوط بالنبی و من والاه

دعاء عرضه که جهت خواتین در غیر انواع بود لنز

القاب بنویسند با بر صدر مکتوبات بنهی ذکر القاب خلد الله سلطنتها و امد مدتها قرن الله ایام دولتها
بالخلود والی الیوم المنتظر الموعود خلدت ایامها خلود الزمان و ازیحت عن فنائها طوارق الحدثان
ابد الله دولتها خلد الله رفعتها ادام الله عظمتها زیدت عظمتها

صورت سوم

در القاب اولاد سلاطین شش نوع و دعاء عرضه

نوع اول

امداد تاییدات ربانی و توفیقات آسمانی با شعهٔ الویهٔ شاهزادهٔ جهان باسط بساط امن و امان نور
حدقة السلطنة نور حدیقة المملکة شمس فلک السعادت بدر سماء العظمة و السیادة المؤید بتایید الله رب العالمین
جلال الحق والدنیا والدین معین الاسلام مقارن باد و اسباب جاه و بسطت و انواع مکنت و جلالت با رایات منصوره
و متعدین باد بالنبی و آله الاطهار و صحبه الاکارم الاخیار

نوع دوم

آفتاب دولت و سعادت
شاهزادهٔ جهان ناشر جناح معدلت و احسان کافل مصالح نوع انسان حامی حوزهٔ شهریاری حاوی کمالات
پسندیده و کرداری المؤید بتایید الله رب العالمین غیاث الحق والدنیا والدین علاء الاسلام والمسلمین لمن
مشارق اقبال طالع و مشارق باد والویه ایالت کامکاری در اکناف مشارق و مغارب خافق بالنبی و آله
الاطهرین و صحبه الاکرمین

نوع سوم

مواکب کواکب اقبال و ثواقب دراری جاه و جلال شاهزاده
اعظم مکمل معالی الامور و حلایل الشیم درة صدف السلطنة والکمال دری سماء الابهة والاقبال المنظور بنظر رب
العالمین علاء الحق والدنیا والدین مغیث الاسلام والمسلمین لمن مصاعد سلطنت و مراقی پادشاهی و مملکت
ابد الدهر ساطع و لامع باد و دست تقدیر مصالح و مناجح جناب رفیع را حایز و جامع باد بالنبی و آله و عترته و صحبه

نوع چهارم

اسباب اقبال و عظمت شاهزادهٔ جهان منظور نظر عنایت رحمن نور حدقة السلطنة
نور حدیقة الایالة عماد الدنیا والدین علاء الاسلام والمسلمین روز بروز در ترقی باد و حفظ حضرت صمدیت
در جمیع اوقات حارس و حامی و واقی باد بالنبی و آله

نوع پنجم

مکان مملکت و مسند شاهی و سلطنت بوجود
مبارک شاهزادهٔ عالم نقاوهٔ اولاد آدم نور دیدهٔ دولت چراغ دودهٔ سعادت و سلطنت درة صدف
پادشاهی ملحوظ نظر عنایت و عاطفت الهی رکن الدنیا والدین جلال الاسلام والمسلمین الممنوح بمنایح رب العالمین
سالها نامتناهی آراسته باد و سرو چمن اقبال در جویبار دولت و جلال بر وفق ارادت و متمنای خاطر اشرف
پیراسته بمحمد و آله

نوع ششم

امداد الطاف یزدانی و انواع تاییدات ربانی قرین روزگار
همایون شاهزادهٔ اسلام امیدگاه و پشتیبان اعاظم ممالک اقلیم سلطان السلاطین نتیجة الخواقین درة بحار السلطنة

دوحه شاهزاده اعاظم

جناب جلال

وامکان بزرگ و عنایت

والجلال درجماء العظمة والاقبال معز الدنیا والدین معز الاسلام والمسلمین باد نوشته آثار و آثار منشور زمان

عالی ورود و فوز شاکامی بیار کامیابی بر تواتر و توالی باد و آل دعا عرض

کە در غیر این انواع بعد از القاب یا بر صدر مکتوبات بنی ذکر القاب یا ولاد سلاطین نویسند

اعز الله انصاره وضاعف اقتداره عزت انصاره وخلدت اعصاره زیدت اقداره وقرن بالنجح

اوطاره خلدت دولته وابدت رفعته اطال الله بقاءه فی الرفع دوله وليسبغ نعمه لیسبغ

علیه نعمة واطال عمره ومدته جعل الله مقرونه بالنصر والظفر رایاته وفی مصاعد العز والشرف منتهی غایاته

جعل الله الایام مطاوعة لاحکامه والاقدار جاریة علی وفق مطلبه ومراده جعل الله عمره اطول الاعمار ودهره

ضرب دوم

در احوال کە بعد از القاب و دعا بسلاطین نویسند بیست فصل و جهل و یک صورت و صد و شصت و هفت نوع

فصل اوّل

در تهنیت بجلوس سلطنت دو صورت مکتوب و جواب و هر یک چهار نوع

صورت اوّل

مکتوب چهار **نوع اوّل** چون واردان مودّت و قاصدان مقاصد محبت

والتیام از جانب ممالک محروسه حضرت پادشاهی که بحقیقت پایهٔ رحمت حضرت الهیت

تواتر و تعاقب یافتند و از جلوس همایون بر تخت سلطنت و سریر مملکت و تشرف تاج قاآنی

بمساعدت موافق فرقد فرسای حضرت ایلخانی اخبار کردند حق علیم است و کفی به عالماً و شهیداً که علو بان

این حال بر وجود این دولتخواه موجب وصول دولتها و سبب ورود سعادتها گشت و از میان آن

اخبار و برکات این آثار بلابل کلاه کاروانی و عنادل سپاه خسروانی و طوطی شکرخا شهریاری

و هزار دستان بستان بختیاری بر اغصان اشجار سلطنت و افنان ازهار جویبار مملکت باحسن اصوات

و اطیب الحان این بیت سرایدن گرفتند و گفتند **نظم** بشراک یا کعبة الاقبال بشراکا بشراک نزد دولت باهراکا

مواعدی که از روزگار از سوالف قرون و اعصار عالمیان از جمیل آثار و ادراک مواد شادکامی و با نجاز

و انجاح پیوست و امیدی که جهانیان بعواطف نامتناهی الهی در ترتیب معاش و حصول اسباب انتعاش میداشتند

با جابت رسید مخلص دولتخواه را چون اقامت رسم تهنیت بنفس خود جهت تنوع اسباب متعذر بود بواسطت

این مکاتبت و وسیلت این مراسلت تهنیت جلوس همایون مهنا و حضرت عالیه را با نفاذ خدمات و تحیات

محیا گردانید سالیان نامتناهی در تحصیل اسباب جهانبانی و حصول مراضی یزدانی بر سریر مملکت ممکن

بالنبی و آله **نوع دوم** بعد از اجبار اخبار محبت و اینا ابنا اخلاص مودت اعلام میرود که

چون اخبار رسانید از تمکن حضرت سپهر رفعت و جلوس مقام عالی بر سریر سلطنت که ابدا ملاذ و ملجاء ارباب حاجات

باد استماع رفت یعلم الله تعالی که امداد بهجت و سرور و اسباب غبطت و حبور بر وجهی تواتر و تعاقب یافت که

عنان تمالک و تماسک از تصرف طبیعت بیرون افتاد و چون بین الجانبین مخایل مجانبت و شوایب منافرت بکلی

مرتفع گشته این صورت را بحقیقت مخصوص بدین جانب دانسته شد و بین الجانبین فرقه متصور نگشت لیکن

میامن برکات این جلوس همایون شامل حال اباعد و اقارب و کافهٔ اهالی مشارق و مغارب گردد

و حضرت سلطنت پناه را امداد تمتع و استظهار و اسباب تمکن و استبشار روز بروز در تزاید و ترقی و تضاعف

باشد ان شاء الله تعالی **نوع سوم** چون مبشران ابنا ارتیاح و موصلان اخبار نجات و نجاح

از جلوس همایون بر تخت سلطنت و سریر پادشاهی و مملکت اخبار کردند یعلم الله تعالی که اسباب بهجت

بر وجهی روی نمود که بواسطت تحریر و وسیلت تقریر از عهدهٔ عشر عشیر آن منتقص نتوان شد بعد الیوم

کلیات امور جمهور باهتمام نواب کفاة و مرزبانان دهاة بر احسن وجوه انتظام یابد و مصالح و مهام کافه

انام بر نسق مرام تمشیت پذیرد و هر آینه حضرت سلطنت را ذکری جمیل و اجری جزیل فرماید ان شاء

الله تعالی **نوع چهارم** چون بشیر سعادت اخبار جلوس مبارک بر تخت سلطنت تقریر کرد

دیده را نور و دل را بهجت و حبور حاصل گشت و یقین است که از میامن جلوس شریف امور دین و دولت

بر احسن اوضاع استقرار یابد و قواعد ملک و ملت بر اوج منبع استقرار پذیرد و بعد الیوم اهالی ممالک

عیشی مهنا و شربی مصفی و مونی کرامت کنند ان شاء الله

صورت دوم

جواب چهار **نوع اوّل** مفاوضه و مکاتبه الهام آثار

از جانب جناب بزرگوار و حضرت فلک مقدار رحمت باقراع السعادات و خلدت خلود الازمنه والساعات

وارد و واصل شد در اعز اوقات و اکرم آنات بدعاگوی دولت خواه رسانید و از اشفاق که از آن مورد

الطاف صدور یافته بود دعاگوی مخلص را بتشریف تهنیت مشرف گردانیده از کمال صداقت و وفور موافقت

و مخالصت مستبعد نشمرد و بر التفاتی که فرموده و تفقدی که نموده که مواد استظهار تزاید و تضاعف یافت حمل

حسن حمل ثقیل و تکفل چنین مهمی خطیر جلیل جز باعانت دوستان و ارشاد مشفقان چگونه میسر گردد امید که
لایزال از حضرت سپهر رفعت بارشاد تمهید قواعد سلطنت و افادت تاکید اوضاع مملکت و دلالت
بر شوارع شرایع دین و دولت و هدایت بمناهج ملک و ملت و اعلام رعایت رعیت و محافظت ملک و دولت
اختصاص یابد چه حوائج و وظایف این بنده موظف و رواتب استرشاد مرتب خواهد بود و توقع است که از آن
حضرت جز ترجی باجابت و تلقی بافادت و اعانت او دیگر منظور نشود ان شاء الله تعالی دولت و عظمت
تا امتداد ایام و لیالی متواتر و متوالی باد **نوع دوم** بار کاشتنی که از حضرت سلطنت حفت بانواع الآلاء
و ایدت بالظفر علی الاعداء بدین محب مخلص اصدار فرموده اند و بر جلوسی که اتفاق افتاده بهجت نموده
در بهترین وقتی و شریفترین ساعتی بوقوف پیوست و بر ترقی حضرت عالی در معارج سلطنت و مدارج پادشاهی
و مملکت ادامه الله ارتیاح تضاعف یافت از فیض فضل ایزدی بعرش تانه و عظم سلطانه و میامن دولت ابد پیوند
امید است که بعد الیوم مشارب آمال اهالی این ولایت مصفی و موارد امانی مهنا گردد و قواعد موالات بین
الجانبین بر احسن اوضاع تمهید یابد و باستمالت در تمشیت امور دین و ملک شرایط اعانت و امداد ابد الله از
طرفین مرعی گردد ان شاء الله العزیز **نوع سوم** تهنیتی که از حضرت فلک رفعت خلدت خلود الایام
و ازیلت عن فنائها حوادث الشهور و الاعوام این محب مخلص را بدان مخاطب و مشار الیه فرموده اند در این
اوقات واشرف ساعات محاط علوم و مستوعب مفهوم گشت تهنیتی که زبان قلم گوهربار بذکران مبادرت
نموده و مخلص معتقد را بانواع مستظهر گردانیده از وفور الطاف و کمال مخلص نوازی حضرت سلطنت مستبعد نگردد
و بیامن منن غیر متناهی حضرت الهی جل جلاله و بعز دولت آن حضرت رجا صادق است که اقوال و افعال این مخلص
نقل این امر عظیم بر مراضی حضرت لایزالی احدی باشد و احوالی و اعمال مشروع بمتوبت دین شریف احمدی و شرع
منیف محمدی علی شارعه اتم الصلوات و اکرم التحیات گردد ان شاء الله تعالی **نوع چهارم** الطافی که از حضرت
آسمان شکوه ایدت بالخلود الی یوم المنتظر الموعود صادر شده بود و محب مخلص و داعی معتقد را بدان مشرف
فرموده و تهنیتی که از کمال دوست نوازی آن حضرت معهود است بجای آورده از لطفی دریغ که مجمل عواطف نسبت
غریب و عجیب نداشت بعواطف حضرت الوهیت توالت آلاؤه و تقدست اسماؤه و بدولت مخلدان حضرت امید است
از حمل چنین اوری خطیر و مصلحت جسیم جلیل که متحمل اثقال و متکفل اعباء آن شد بعد از تواتر امداد توفیق و تواقب
تایید عیامن نضایح جناب بزرگوار و برکات ارشاد حضرت فلک مقدار بر وجهی منقضی گردد که از جناب خالق

و جانب خلایق خجالت نبرد ان شاء الله تعالی جهان بکام و دولت مستدام بالنبی و آله الامجاد

فصل دوم

در نصیحت بباید دانست که پادشاهان را نصیحت کردن وظیفه ادب نیست چه حکما و عقلا گفته اند تا شخص را
عقل و کفایت و دها و کیاست ده کس یا صد کس یا هزار یا ده هزار بالغ مابلغ نباشد حق تعالی او را
بر ایشان حاکم نگردانیده لا محاله بسود من بسود و اما کیف ما کان ایشان را ناصحی ناگزیر است چه اسکندر با وجود
عقل و کفایت و تمکن در امور جهانگیری بارشاد و نصیحت ارسطاطالیس حکیم محتاج بود و لا
یزال استمداد می کرد و او بنصیحت و ارشاد قیام می نمود اکنون که بحکم حق تعالی بعضی را الذین امنی ص کدخدا
خانه و نماید و بعضی را ریاست و مقتدی قومی ده و بعضی را حکومت شهری و ولایتی و بعضی را امارت هزار
و بعضی را امارت تومان و بعضی را امارت الوس با وزارت ممالک و این حال هم چنان تا بپادشاهان
منتهی شود چه ایشان را تا عقل و کفایت و تدبیر و درایت و قوت و قدرت قلب و سطوت شجاعت
و بهجت شهامت و وفور دها و فطنت و علو مکانت و همت و سایر شرایف خواص و کرایم ملکات
بنی نوع نباشد حق تعالی ایشان را بر سر عالمیان پادشاه علی الاطلاق و مالک رقاب بالاستحقاق نگردانیده
و مصداق این مطلوب و موکد این مفهوم خبر پیوست حیث قال علیه من ولی علی عشرة کان له عقل اربعین
رجلا و من ولی علی اربعین کان له عقل اربعمائة صدق پس چنین طایفه را که جامع جمیع معالی و مناقب و مآثر و مفاخر
باشند نصیحت کردن هر کس از منتهی عقل و منتهای اغول از فهم و خرد مستبعد نماید اما اگر ایشان را از کثرت مشاغل
سلطنت و ازدحام مشاغل مملکت بعضی قضایا بر موجب تحیت انسانا لا یکتب ناس بر خاطر نماند و فراموش کنند
یا عوارض امور و تامل در مصالح جمهور که از مقتضیات پادشاهی و سلطنت است غلبه کند و تفکر بطریق بر ایشان
مستولی گشته باشد که مجال شروع در هیچ مهم نیابند و کلالی که از لوازم بشریت است مانع آید بر ایشان گردد چنانک
صاحب اسماعیل بن عباد از این حال بطریق ارباب تجربت اخبار می کند و می گوید و قائله لم عرتک
الهموم و امرک ممتثل فی الامم فقلت ذرینی علی غصتی فان الهموم بقدر الهمم پس اگر بحکم نص کلام مجید عظم الله تعالی
و ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین شخصی که دل در استدامت دولت پادشاهی عاقل بسته باشد و بقاء ایام
سلطنت او را با بقاء عمر ابد مقرون خواسته قضیه چند که موجب مصلحت ملک و سبب صلاح دین و دولت باشد
با یاد او دهد و چنانک درین کتاب بطریق حکایت تمثیل سلاطین دیگر قضایا مذکور است آنرا نیز ذکر کند تا پادشاه

بواسطهٔ آن تدارک رونق سلطنت را بوجود کاردانان کفاة و امینان دهاة و حکماء بزرگوار و عقلاء
پسندیده کردار رونق دهد و ریاض مملکت و حدایق دولت و سعادت را بانوار معدلت و ازهار
معدلت و انحسار تدبیر و کفایت ایشان که منتج ثمار آبادانی و عمارت و زراعت باشد تزیین و بوستان
جهانبانی و نزهتگاه گلستان کامرانی پادشاهی، قواعد حمیده و انبار آثار قوانین پسندیده و ابداع آثار
و اندیشه‌های درست که متضمن نوازش دوستان و موجب قهر دشمنان و سبب تسخیر ممالک و علت ایمنی شوارع
و مسالک باشد طراوت و نضرت افزاید هرآینه وظیفهٔ دولتخواهی بجای آورده باشد و حق جانسپاری چنانک
می‌باید گزارده و مکنون خاطر و منوی ضمیر را بعبارتی که حضرت پادشاه را خلوص عقیدت و صفای طویت
و استقامت طینت و طبیعت او در بندگی و خدمتکاری معلوم گشته بیان کرده و آنکس را با وجود چنین
اعتقادی و لایغ از مشرب صافی و چنین فکر صحیح از دولتخواهی صحیح هیچ آفریده مظلوم و معاتب نداند و آنچ
از احادیث حسان نبوی صلوات الله علی قایلها در کتاب امارت از مصابیح منقولست و مرویست مؤکد این
مطلوبست که قوله اذا اراد الله بالامیر خیرا جعل الله له وزیر صدق ان نسی ذکره وان ذکر اعانه وان اراد غیر
ذلک جعل له وزیر سوء ان نسی لم یذکره وان ذکر لم یعنه معنی آنست که چون حق تعالی بامیری خیر خواهد او را
وزیری صالح صادق کرامت کند اگر امیری را افعال خیر فراموش شود وزیر با یاد او دهد و اگر او را
خیری بر زبان رود وزیر در اتمام آن مدد و معاون او باشد و وظیفهٔ نصیحت فرو نگذارد و اگر غیر آن
خواهد حق تعالی آن امیر را نایبی بد سیرت دهد تا عمل خیر با یاد او ندهد و نیاورد و اگر امیر خواهد که
بعمل خیر مشغول شود وزیر معاونت او نکند و این جنس از زبان وزیر نیک درین مقام مناسبتی تمام دارد شعر

مرا چو نیک تو خواهم که بد تواند گفت   مرا چو خیر تو خواهم چه خوف از اشرار

و حجة الاسلام غزالی طوسی رحمه الله جهت سلطان سعید ملکشاه طاب ثراه و حکیم علی بن الهیثم رحمه الله جهت
بعضی از ملوک و سلاطین عصر خویش مواعظ و نصایح نوشته‌اند و آن را مدون گردانیده و اکنون در میان مردم
با دیگر نصایح علما و حکما متداولست و فایدهٔ این معنی خیرخواهی پادشاهان و صلاح اندیشی ممالک ایشانست
و چون مرتبهٔ اول این کتاب مشتملست بر مکاتباتی که سلاطین بیکدیگر نویسند و از کیفیت امور ممالک و چگونگی
معاش طبقات مردم و صدور حالات از حوادث بومی و شهری و سنوی اعلام و استعلام کنند و مصالح و مناسب
باز نمایند چند نوع نصیحت بر اسلوب این کتاب در سلک مکاتبات سلاطین بهمت تحبیر تحریر و زینت تعبیر تقریر یافت

و بر وجه صورت مکتوب و جواب مترسل شود و امیدست که از وقایع اعتراض و مدارک استدراک مصون
و محروس ماند ان شاء الله تعالی والله تعالی یعصمنا بفضله من الضلال و الاضلال و یرشدنا بهدایته الی منهج
الرشاد و الارشاد فی الاقوال و الافعال انه ولی ذلک و القادر علیه والله اعلم بالصواب

صورت ـــــ اول

مکتوب متضمن نوع و نوع اول مشتملست بر مجموع مطالبی که در فصول مرتبهٔ اول مذکور و مسطورست

نوع اول

در استصحاب حکما و دانایان در هر باب بعد از نشر فوایح وداد و نثر درر ادعیهٔ
محبت و اعتقاد بمسامع شریفه اسمعها الله ما یحبه من المسار و یسره من المحاب رسانیده می‌آید که چون حق جل جلاله
و عم نواله تقلد سلطنت مملکتی که مواکب صبا و قبول و جنایب شمال و جنوب ادانی آن را فضلا عن الاقاصی طی
سپر نتوانند کرد و باد پای اغول و اعطاف آنجا آن نتواند رسید مسخر رایات جهانگیر و محکوم احکام
قدر تقدیر کشایند و زمام قضا امضا در شرق و غرب و بر و بحر سایر و ساری و جایز و جاری گشته و اباعد
و اقارب سر بر خط متابعت و مطاوعت نهاده و انقیاد اوامر و نواهی واجب و لازم دانسته بر علوم شریفه
زادها الله عزا و شرفا مخفی نماند که چندانک امور مملکت منتظم‌تر و دعایم مبانی آن مستحکم و قوایم قواعد آن ممهدتر
گردد اجانب و طاعنان را قدرت طعن و قاصدان را فرصت کید و قصد در همه ابواب کمتر بلک ترتب اسباب
دولت و استقامت امور سلطنت بندگی حضرت موجب تواتر نکبات و سبب توالی بلیات ایشان شود و سخن حکیم
افلاطون که فرموده اذا اردت ان تکبت عدوک فازدد فی نفسک فضلا تحقیق پیوندد و چه یکی از اسباب
فضیلت پادشاهان که موجب نظام مملکت باشد اعداد مردان کاردان و اکثار اموال و ادخار ذخایر و ترفیه
عباد و تعمیر بقاع و بلاد و افاضت معدلت و اشاعت مکرمت و نصفت است و این معنی در بیت از صدف
حکمت اردشیر بابکست که می‌گوید لا ملک الا بالرجال ولا رجال الا بالمال ولا مال الا بالعمارة ولا عمارة
الا بالعدل و السیاسة و چه بعد از تکمیل مشاق نبوت و تحمل اعباء رسالت علی حاملها شرایف الصلوات و کرایم
التحیات که لقمان حکیم بواسطهٔ ارتکاب صعوبت عدم قوت و قدرت و شوکت و عجز او از حمل آن از قبول
نکرد و بتقلد عزونات امر از حکمت راضی شد هیچ قضیه مشکل‌تر از التزام امر سلطنت نیست تحسبونه هینا وهو
عند الله عظیم چه پادشاه سایهٔ خداست و سایه را از روی صاحب سایه ضرورتست و چون نظر رحمت رب
العالمین جل جلاله با جمیع موجودات در انجلا علی التسویت چه ایشان را از عدم بوجود آورده و هریک را از بنی نوع بنور

استقلال در منزلی از منازل دینی و مرتبتی از مراتب دنیوی تنزیل کرده بعضی را نبوت داده و بعضی را ولایت
و بعضی را علم و حکمت و بعضی را سلطنت و مملکت و بعضی را امارت و وزارت و بعضی را از رذائل گردانیده و بعضی
از غوایت آزاد و مسلم چرا که جمیع طبقات انام از اشراف و اوساط و آحاد و ادانی پادشاه نیز که سایه حضرت
باید که خود را متصف بصفات حضرت الوهیت گرداند و با هر فرد از افراد انسان که در حوزه حراست و حمایت
او باشند نظری مخصوص کند و هر یک را بقدر استحقاق مباشر مهمی و متقلد مصلحتی گرداند و استغراق اوقات
خویش بمصالح بنی نوع از لوازم سلطنت شمرد و در هیچ حال از تدبیر مهمات و تیسیر معضلات ایشان غافل نباشد
چه پادشاه از اشتغال بملاذ و محاب نفسانی و اهتمام باستیفاء مشتهیات جسمانی و انیت جهت آنکه او را
در از آن مجموع وجود ابجا که حل و عقد و بسط و قبض و ابرام و نقض در قبضه قدرت او نهاده و نفس
او را متحمل اثقال و متکفل اعباء عالمیان گردانیده اگر در گوشه‌ای توشه یا بندی سببی از احوال از او کنند و اگر
در کشوری ستم داد کرده باشند مواخذت آن او را گردانند از امیر المومنین عمر بن الخطاب منقولست که او در زمان خلافت
در روز بساختن مهمات مردم مشغول بودی و شب بطاعت خدای تعالی قیام نمودی او را گفتند یا امیر المومنین
چرا چندین رنج بر خود نهاده‌ای نه روز می‌آسایی نه شب گفت اگر بروز بیاسایم رعیت ضایع می‌ماند و اگر
بشب بیاسایم من در روز قیامت ضایع مانم پس بعد از اقامت فرایض خمس هیچ طاعت بر پادشاه واجبتر
از اشتغال بمصالح بندگان خدای تعالی نیست و اگر رجوع بمنصوص حدیث نبوی علی قایلها افضل التحیة والتسلیم کنیم
عدل ساعة خير من عبادة ستين سنة معلوم کرده که پادشاه را از هیچ عبادت بهتر از معدلت نیست چه عدل
یک ساعت ایشان از عبادت شصت ساله دیگران رجحان می‌نهند و در وصول بدین سعادت و وصول باجل از
این منقبت جز باعانت اعوان و انصار و استعانت از امنا ایرا میسر نگردد چه التزام ایشان سبب جریان امور
بر منهج قویم تدبیر و طریق مستقیم رای رزین و فکر رصین باشد یکی از ایشان پادشاه را تألیف قلوب اولیا
دولت بطریق نصیحت و استمالت فرض کرده دیگری او را بر انتهاج مناهج دین و اتباع اوامر سید المرسلین
صلوات الله و سلامه علیه ترغیب و تحریض دهد دیگری بتدبیر توسیع عرصه مملکت و نصب بارگاه سلطنت تسخیر ممالک
و فتح و قهر اضداد و اعادی در حواضر و بوادی اشتغال نماید دیگری بطرفی از اطراف جهت تنسیق کلیات امور
سلطنت متوجه کرده دیگری پادشاه را با سلاطین عصر بر ایشاد مودت و موافقت و احتیاز قربت و مواصلت
و دیگر لوازم آن چون تهانی و عکس آن و اعتاب و اعتذار و امثال آن فایده تا مجموع ملوک مهر در ربقه مصادقت

و مخالفت بل انقیاد و مطاوعت آورند و برد و دوستی و عنایت و شفقت و رعایت بندگی حضرت
اعتماد کنند دیگری پادشاه را بر آمان دادن خایفان و ایمن گردانیدن مجرمان مهیج شود و دیگری
بر سلوک مسالک عهود و مواثیق با دوستان و نشر وعید و تخویف با دشمنان تهییج کند دیگری استمالت
خلایق و تطییب قلوب تجار و قوافل که موجب آبادانی مملکت و سبب ترفیه خاطر رعیت باشد با پادشاه
دهد دیگری هر کس را که در اطراف ممالک ایل و یاغی چون حکما و بزرگواران و علما شریعت شعار و ناقدان
بصیر و مهندسان خبیر و دیگر صاحب وجودان که نشانی دهند و بهر تدبیر که تواند در درگاه حاضر گرداند تا هر یکی
از ایشان بخدمتی که شایسته آن باشند قیام نمایند و امور کلی باهتمام ایشان انتظام یابد و بازار آن از حظ
مبارک بندگی حضرت بهره‌ور گردد و چون متقرر شد که استصحاب اصحاب رای و استلزام عقلا و مدبر و حکما بحقیقت هیچ
مهم تمشیت نمی‌یابد و هیچ تدبیر در قانون جهانبانی و قاعده گیتی‌ستانی صایب‌تر از آن نیست که هر کاری را
بمستعدان حوالت فرمایند و نامستعدان را از مباشرت کارها باز کنند منع کنند تا اهل مملکت از منهج استقامت
انحراف ننمایند و بر وضع مستقیم عدالت قرار گیرد و اختیار چنین طوایف و آوردن ایشان از جمیع اطراف
و اقطار از لوازم باشد و احضار و استحضار ایشان موقوف یکی از دو تدبیرست اول آنکه جمعی از تجار
با مروت و فتوت متنکر و از بولایت ایشان روند و ایشان را بانعام و عواطف بندگی حضرت مستظهر گردانیده
بر توجه بممالک محروسه باعث و محرض گردند اگر ایشان مقبول افتد فهو المطلوب و اگر عذر
نمایند و تخلف استجازت از پادشاه خود کنند و تحمل متعذر باشد بر بندگی حضرت واجب گردد
بارسال مکاتبات و انفاذ مفاوضات با ملوک آن بقاع و ارآء آن بلاد طریق موالات مسلوک و قواعد
مهادات ممهد گردانند بجای رسانند که آن طایفه را خلوص عقاید و صفاء ضمایر بندگی حضرت محقق و مصور
کرده و خواهند که بانواع وسایل و اصناف قربات تقرب و توسل جویند بلکه موکد مواصلت و مقا ربت
نیز کرده چون ملتمس بندگی حضرت از ایشان در ارسال جمعی معین منحصر شود دفع توقف در صحبت رسولان بکار
فرستند و این تدبیر دوم است چه بعضی از پادشاهان هند حکیم برزجمهر را از نوشروان عادل التماس
کرده‌اند و او فرستاده و سلیمان عبد الملک جعفر برمکی را از والی بلخ طلبیده و وزارت بر و مقرر کرده است
و با سرخس او بیم و رسول ابرار چون در مرافقت طریقه دوستی و موافقت با ایشان ورزیده باشند
و بمواعد خوب مستظهر گردانیده و جذب خاطر ایشان کرده چون بشرف زمین‌بوس رسند و بمراحم و عواطف

و مآثر و عوارف اختصاص یابند هر آینه دولتخواهی آن حضرت را در کل دل تخمیر و دوست
داری را با طینت طبیعت تعجین کنند و اوامر و نواهی را کمر مطاوعت و انقیاد بر میان جان بسته دارند
و بنده که حضرت ولی کان دولت چون در حرکات و سکنات و اخلاق و عادات و آداب و ملکات
ایشان تامل فرمایند هر یک را بخدمتی که فراخور حال او باشد در اردو و معظمات در شهرها و ولایت بمهم
مشغول گردانند و ایشان چون بعنایت و عاطفت و تربیت و شفقت مستظهر شوند در آن خدمت اجتهادی که
موجب اظهار کفایت و سبب ایضاح معامله فهمی و درایت باشد بجای آورند و هر آینه از بنده که حضرت بعد و ز
خالات و تشریفات بیش از توقع و تصور خویش اختصاص یابند و این معنی در امزجه و طباع ملازمانی که پیش
از ایشان بخدمات و عبودیات موسوم بوده باشند بالضروره اثر کند و خواهند که ایشان نیز در خدمت
و بندگی افزایند تا بجانب مراحم و عواطف مخصوص شوند پس مهمی را که مباشر آن اند بجای رسانند که هیچ آفریده
در تحسین اهتمام و تجوید اتمام با ایشان شریک و عدیل نتواند شد و چون امور مملکت برین قاعده منتظم
گردد و برین وتیره استقرار پذیرد از اتفاق ملازمان قدیم و واردان جدید و اجتهاد مجموع ایشان در صنوف
خدمات و مساعی جمیله در ضروب مهمات انتظامی بامور مملکت راه یابد و استقامتی باحوال سلطنت عاید گردد
که در حیز تحریر و بیان نگنجد ممالک معمور و اموال موفور و غنایم حاصل و امداد دولت متواصل
و امرا ممکن و محترم و وزرا موقر و مکرم و ایناقان فارغ بال و طوایف قولله لشکر منتظم حال و اولیا منصور
و اعدا مقهور گردد ان شاء الله تعالی امیدست که سخنان داعی دولتخواه که انبعاث آن از صفاء موالات و ولاء و استیلا
از تحقیق آن منابع محبت و اعتقاد است موافق آراء علیه حضرت عالی آید ان شاء الله تعالی

نوع دوم

در منع ظلم و تعدی بعد از عرض دعا و دولتخواهی بحضرت کیوان رفعت اعلام می رود که چون قواعد اتحاد
بین الجانبین ممهد شده که بین المصلحین فرقی صورت نمی بندد و مصالح و مفاسد طرفین حکم یک جهت گرفته
پس مبنی برین مقدمات از عوارض امور که متضمن مصلحت جمهور در خاطر آید بی کلفت تکلف اعلام و انها
آنحضرت واجب باشد تا از عهده عهد اخوت دین و اسلام تقصی نموده آید بر رای شریف معمور می گردد
حضرت رب العالمین جل ذکره و عم شکره تکفل مهام جهانیان را بقبضه قدرت و شوکت پادشاهان دین دار
و ملوک دولت شعار حوالت داده تا نظام ملک منسق و منتظم گردد و قواعد شرع و اسلام منهدم نگردد و
عباد در جمیع بقاع و بلاد در سایه راحت و رافت ایشان آسایش و آرامش یابند و بنیح سینه کینه بزمان

حکایت شکایت بدان رسید تا ملوک و سلاطین شکر این نعمت که ایشان را بر ممالک مالک گردانیده اند
و مصالح و مفاسد وجود را در کف کفایت ایشان نهاده بگذارند و بمواعد لئن شکرتم لازیدنکم مستظهر
بوده و از زوال و مهالک و لئن کفرتم ان عذابی لشدید مصون و مامون گردند ان شاء الله تعالی
مرتبست باستماع رسیده که نواب شهریاری از شارع شریعت و شاه راه معدلت و نصفت انحراف نموده
اند و در محافظت بلاد و عباد اعمالی که نه مناسب حال مقربان سلاطین باشد بجای آورده و عوض کید نیاز و آب
دیوانی از رعایا گرفته و بدان سبب مصالح مختل و مناظم مهمل مانده و رعایا بعضی جلاء وطن کرده و بعضی
تدبیر انهزام متفکر و مستوفز شده از صعوبت این معنی در خاطر این دولتخواه اثری ظاهر شد که قابل تقریر
و تحریر نیست مگر از کلام الله عظم الله جلاله امر اعدلوا هو اقرب للتقوی را نخوانده اند و از حدیث نبوی
عم نص العدل عز الدین و قوة السلاطین و فیه صلاح الخاصه و العامه بگوش هوش ایشان نرسیده است
و الا با رتکاب این محذورات و مباشرت این محظورات چگونه اقدام نمودندی و از وخامت عاقبت ظلم
و بذی مال خلق بر موجب الظلم مرتعه وخیم چرا نیندیشیدندی شعر

لا تظلمن اذا ما کنت مقتدرا ٭ فالظلم آخره یاتیک بالندم
تنام عینک والمظلوم منتبه ٭ یدعو علیک و عین الله لم تنم
شنیدم که با پور روشن روان ٭ ملکشاه گفت آن شه کامران
که ما را شهی بهر آن داده اند ٭ بدین پایگه زان فرستاده اند
که داد و دهش پیشه ما بود ٭ نکوکاری اندیشه ما بود
نخسپیم زان در شب قیر وش ٭ که دیگر از او بر و خواب خوش
هزار آفرین بر جهان شاه باد ٭ بر آن داور افسر و گاه باد
اگر شاه را کار آیین بود ٭ کشور ز زابل آذین بود
ز شوره بسر بروید گل و ارغوان ٭ چو باران گهر بارد از آسمان

داعی دولتخواه و محب بی اشتباه در آنچه از محض اخلاص و دولتخواهی در خاطر آمد بعرض رسانیده
تا رای شریف بتفحص این قضیه اشتغال فرموده و خلایق را که ودایع حضرت خالق جل جلاله اند بسته
از هول حساب یوم المنقلب و المآب اجتناب نمایند و تقصیر نکنند که او نیز ثواب و متوبات او را

عموم رعیت ازان معذب و معنّی باشند از و نخواهند گذاشت و محاسبه آن از و خواهند طلبید بلک اگر
ایشان باعزم و حواشی خود در تحت عهده تملک و تصرف داشته باشند خطائی ناموجه کنند جناب شهر
یاری در حضرت باری هر آینه بدان مواخذ و مخاطب خواهد بود و به تحقیق که اند و مصدق [تحقیق] در اخبار
سلطان غازی یمین الدوله و امین الملة محمود سبکتکین انار الله برهانه آمده است که برادر او غلامی را
ازان خود رنجانیده بود غلام بتظلم بر درگاه آمد سلطان در حال فرمود تا طبل و علم و نقاره و اسباب
نوبت و تمامت ساز سلطنت بر در خانه برادرش بردند برادر چون ان حال بدید و مشاهده کرد از غایت
خوف و از غایت تضرع بر درگاه سلطان آمد و سر بر زمین نهاد گفت بنده چه گناه صادر شده که سلطان اسباب سلطنت
بر در من فرستاد سلطان فرمود اگر سلطنت حق منست ترا با تادیب غلام خود چه کار تعلق دارد
که جریمه او بر من عرض افتاد تا مکافات اشتی که بر هیچ آفریده حیف و تعدی رود و تخصیص از مالک بر مملوک و از
حاکم بر محکوم چه جواب حضرت رب العالمین جل جلاله که بندگان خود را بمن سپرده است روز قیامت را
می باید داد تا بعد ازان باشفاعت بسیار گناه برادر را عفو فرمود رضی الله عنه پس اگر این خطاب
با طوایف رعایا و عامه برایا که تکفل مهمات ایشان منوط باهتمام آنحضرت است و او را جهت آن تعیین
فرموده اند کما شود و به بازخواست و تادیب و تحریک المعاقب زود و به ترغیب نص حدیث
کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته بمسامع شریفه رساند نعوذ بالله من سخط الله را نصب العین باید داشت
و رعایت این امانت را که از حضرت عزت بجناب شهریاری حوالت فرموده اند مهمل نباید گذاشت
قال الله تعالی یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق ولا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله
و فحوی یا داود و عموم این خطاب داود و دیگری را چه فرق باشد و بزرگان دین گفته دنیا گذشتنی
و گذاشتنی است و در حضرت حق تعالی روز قیامت جواب سؤال [illegible] باقی توئی دائم با در یک
از ما کنت متعذرا فلست فی کل یوم انت متعذر والسلام علی من اتبع الهدی جهان بکام باد

نوع سوم در اجرای وقف و اوقاف

بحضرت فلک رفعت و درگاه کیوان رتبت سلطان اعظم خلافت
سلطنت نموده میشود که حق تعالی جل جلاله و عم نواله اعنه سلطنت و ازمه مملکت را در کف کفایت و دین
شوکت ملوک اسلام و سلاطین انام جهت آن نهاده تا مسالک ممالک خیرات را بر بندگان خدای مفتوح دارد
و طرق ظلم مختوم و ابواب عدوان مسدود گردانند و از مزالق شهوات و مدارک شبهات محترز و مجتنب باشند

اوقاف بشروط واقف
بوجه حق

30

تا او امت این معنی موجب استدامت سلطنت و اقامت این حال سبب استقامت مملکت گرداند مدتیست که
استماع رفته که امور اوقاف آن ممالک بکلی منسی گشته است و شروط واقفان بالمره اسقاط یافته
و غرضی که ابنای بر موقوفات و ارباب خیرات را از تعیین اوقاف آن بوده فوت شده و وجوه مستحقان
محروم مانده و مستاکله و متغلبان بظلم و عدوان در تصرفات نامشروع شروع نموده و هر کس را که
از دیوان بحکومت و متصرفی و مقاطعه و قبض تعیین میکنند ان وقف را ملک خود میدانند و تصرفات مالکانه
می کنند و اجرای وظایف مستحقان و مرکز ان منوط برای او می باشد و این معنی سالهاست تا از قبیل مشاهدات
و معاینات است چه واقفان که مطامح انظار و مسارح افکار ایشان اجر مثوبات اخرویست محصول هر وقف
بطایفه معین مخصوص گردانیده اند و بر غیر ایشان حرام کرده و دران باب بقید تمام مشروع سجل محکوم بها موکد
بلعنت نوشته تا غیر مستحقان متصرف آن نگردند درین وقت نواب دیوان سلطنت و اعوان حضرت
و اعیان مملکت که مدار امور بر تدابیر ایشانست بکلی تمشیت این معنی اهمال ورزیده اند و این خیر عام و صدقه
جاریه که بنص حدیث اذا مات ابن آدم انقطع عمله الا عن ثلاث صدقة جاریة و ولد صالح یدعو له و علم ینتفع به
موکد است در طی نسیان مندرج گردانیده و از وخامت عاقبت ان تقصیر و اهمال بندگی حضرت را در مقام
جواب سوال حضرت رب العالمین تعالی شانه در روز حساب که هنگام احتساب است آورده و نسبت مجموع تقصیرات
با او کرده چه حضرت عزت عمل سلطانه در جلیل و حقیر و نقیر و قطمیر امور که عاید بمصالح و مفاسد جمهور باشد
بادشاهان وقت را بالضروره مخاطب و مواخذ خواهند گردانید اگر جواب حضرت عزت در ان روز چنان
آن باشد که آنچه فرموده حضرت ربوبیت بود در اجرای خیرات و امضای حسنات و مبرات بجای آوردم
و رعایت بندگان او واجب دانستم و بر اعمال تخصیص اوقاف عمال صلاح متدین که حصول موقوفات بمصارف
شرعی داشته باشند تعیین کردم بهتر باشد تا آنچه گوید از طاعت حضرت حق امتناع نمودم و حق را از مستحق باز گرفتم و در دست
ظلمه و متعدیان و متغلبان قوی داشتم تا بتقویت من ظلم کردند و حق را بباطل گردانیدند و من در حضرت
حق تعالی شرمسارم نعوذ بالله من ذلک چه دران روز مجهول و مهیب است آن قابل تقریر نیست هیچ آفریده منکر افعال
و اعمال خود نتواند شد زبان او در بند آید و اعضای او بر و گواهی دهد کما قال الله تعالی الیوم نختم علی
افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون و شاید که زبان نیز گویا شود و بر گناهان گواهی
دهد کقوله تعالی یوم تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم بما کانوا یکسبون از صدور این معانی و تصور این حالات

خاطر در اضطراب و باطن در التهابست چرا باید که ارتکاب جرایم نواب و نزدیکان کنند و حضرت
سلطنت بدان مخاطب بمطالب گردد مسلّم که جناب جلال شهریاری جز عام دیگران را که منافع آن را
در دنیا بر خود حرام کرده باشد و حسبةً لله تعالی و طلباً لمرضاته در راه خدای نهاده اضافتی نیز نماید
در اجرا و امضاء آن اعمال جرا ورزند و نواب و مقربان و ملازمان را در ترک اتیان بدین
خیر جرا باز خواست نیز نمایند چه صدقات پادشاهان باید که بجمیع طوایف و اصل گردد نه آن
صدقات گذشتگان را ملازمان پادشاه بحرام بخورند و بدنامی دنیا و جواب آخرة بر پادشاه
باشد چون بنده‌ی حضرت در اجراء خیرات گذشتگان سعی کند واقف در حیات خود بمان کردی بجا آورده
آینه در اجر و ثواب با واقف شریک باشد کما قال النبی علیه السلام من دل علی خیر فله مثل اجر فاعله و فی الخبر
الدال علی الخیر کفاعله و اگر درین باب اهمال ورزند و شروط واقفان جریان نیابد و باشد که تغییر
و تبدیل آن را جایز دارند یا در منع مغیره نکنند تا آنکه ابطالی متدین که از شرط واقف یک سر موی
تجاوز ننماید تفویض نفرماید هر آینه عند الله آثم باشد و از عهده‌ی جواب حضرت رب العالمین مشکل بیرون
تواند آمد دعاگوی دولتخواه بجهت آنکه امور دولت و سلطنت و مملکت آن حضرت در دار دنیا برونق
میخواهد مثوبات اخروی و نیل درجات عقبوی را نیز که فایده‌ی تقلد سلطنت بحقیقت آنست در اعلا علیین
می‌طلبد و از غایت خیرخواهی مکنون خاطر و مضمون ضمیر را از طریق مکاتبت و مراسلت باعلام و انها
می‌رساند باید که آن حضرت بتحقیق این حال اشتغال فرموده اولاً دست متأکله و متغلبان از تصرف
موقوفات بکلی کوتاه کردانند و استرداد آنچه بغیر شرع و شرط واقف تصرف نموده باشند واجب دانسته بمصارف
مشروعه مستحق گردانند چه در اخبار سلطان اسلام غازان خان انار الله برهانه آمده که اگر یکی از امرا و
یا لشکریان وجهی بغیر حق از رعایا بگرفتی در حال فرمودی که بزخم چوماق باز کردانند بمستحق رسانند
و بعد از آن حکومت و متصرفی اوقاف در جمیع ممالک بامنا و متدینان و صلحا بمتشرع تفویض فرمایند و با وجود اتصاف
بر امانت و دیانت مفوض الیه بهر چند گاه تفحص احوال معاش او باطلاعی که شرعاً و حکماً در اهتمام او باشد واجب
دانند و در متابعت شریعت تربیت و تقویت و بر مخالفت آن تعنیف و تشدید از لوازم باشد چه بر پادشاه
واجب است که از جمیع قضایا استخبار فرماید و در ترک کلیات امور و معظم مصالح با جمیع خلایق عموماً و با نواب
و مقربان خصوصاً قطعاً و اصلاً مساهله و مسامحت جایز نشمرد و اجرا حق بهر نوع که ممکن باشد تقدیم فرماید و مکرر

اوقاف بیع آزید تخصیص متأکله و متغلبان بمقاطعه و ضمان دهند چه مشاهده تغییر که در شروط واقفان
اتفاق میافتد از اینجاست و چون از جمله موقوفات و ابواب البر یکی مدارس است که جهت طلبه علوم
ساخته اند مادام که محصولات اوقاف آن بمصارف شرعی نرسد هر اندک روزگار مستعدان بسیار که وظایف
ایشان از حاصل وقف حاصل شود بمراتب فحول افاضل رسند و ممالک از وجود علما نامدار و فضلا نمودار
گردد که بغایت عالیست نتیجه آراسته گردد و اعظم اسباب رونق و آبادانی مملکت وجود این طایفه است
چه تمیز میان حلال و حرام و رعایت دقایق شریعت و احکام و صیانت دما و فروج و محافظت املاک و اموال
و غیر آن بقلم فتوی ایشان منوط و مربوط است و چون هر منصب بمستعد و مستحق آن تفویض رود و در تربیت علماء
اسلام در ضمن آن حصول پیوندد مملکت پادشاه را بوجود مبارک ایشان بر جمیع ممالک پادشاهان روی زمین راه
مفاخرت و مباهات و مرتبت تفوق و رجحان پدید آید و پادشاه در دنیا و آخرت نیکونام و پسندیده فرجام
گردد و بحقیقت زادی جهت معاد در پیش فرستاده باشد و ما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله هو خیرا و اعظم
اجرا چون رای همایون حضرت شهریاری این مصالح شغوفست غرض ابلاغ اسماع رضا اصغا فرماید امیدست که بعد الیوم احوال موقوفات
آن مملکت بر وجهی منتظم باشد که بنده‌ی حضرت را ذکر جمیل و اجر جزیل ذخیره عقبی گردد ان شاء الله تعالی جهان بکام باد

نوع چهارم در منع نزول بخانه‌ی رعایا بحضرت سپهر مثال شهریاری که بحقیقت سایه‌ی عنایت
و رحمت حضرت باریست لا زالت سلطنته مصونة من طوارق الادوار و لا رایاته دوام اللیل و النهار اعلام میدهد
رود که حکمت بالغه‌ی حضرت لایزال ذی الجلال عمت آلاؤه و تقدست اسماؤه در تفویض امر سلطنت و مملکت
بپادشاهان اسلام که حماة بیضه‌ی دین و ملک‌اند آنست که در رعایت و محافظت نوع انسانی که اشرف انواع
موجودانست بحکم حضرت الوهیت جل جلاله در اهتمام پادشاهان عادل هر چه از مساعی ممکن و مقدور است
بجای آرند چه علو قدر و ترفع مکان و عظمت شأن این نوع بمثابتیست که انبیا صلوات الله علیهم اجمعین و اولیا رضوان الله
علیهم از ایشان بوده‌اند و ملوک و سلاطین و اعاظم و خواقین انار الله براهین الماضین و ادام ملک الباقین نیز
تمامت داخل این نوع‌اند و نسوان حاملست که در سر بیوت اولیاء و اصلست یا فاسق فاجر و صدیقیست یا زندیق
و چون حضرت رب العالمین جل ذکره و عم شکره دیگری را با حوال العباد علم نباشد و آنچه در حدیث قدسی مرویست
اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری مصداق این مطلوبست مگر بعضی را که حضرت عزت جل جلاله ایشان را بر آن
مطلع گرداند قال الله تعالی عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول پس چندانکه پادشاهان

در رعایت و محافظت بنی نوع سعی نمایند رفع درجت و علو منزلت و مرتبت ایشان بحضرت رب العالمین
که سلطان سلاطین است بیشتر باشد و شاید که آن رعایت و محافظت شامل حال یکی از اقطاب و ابدال و اولیاء
الله گشته و بیک نظر عنایت و کرشمهٔ التفات که ایشان در حق پادشاه فرمایند کار دنیا و آخرت ایشان بهتر
آن ساخته گشته و غرض کلی در تعیین سلاطین خود رعایت بنی نوع است نسبت رونق کارخانهٔ دین و دنیا بوجود
ایشانست و پادشاهان توقع نیکنامی و ثواب آخرت از ره گذر محافظت ایشان پس اگر دعاگوی دولتخواه را
سخنی که موجب رعایت نوع انسان باشد در خاطر آید و بمسامع شریف عظمت جو را و سرفراز رساند همانا که ملوم و متهم
نگردد بنوعی که رساند که رعیت را استماع می افتد که در آن مملکت که باهتمام نواب حضرت سلطنت مخصوص است
امرا و ارکان دولت و ایلچیان و متغلبان در خانهای کدخدایان و رعایا نزول میکنند و ملالت بسیار باهالی و
ساکنان عاید میگردد چه ایشان تا در آن خانها باشند مجموع طعام و مأکول و مشارب و مصارف از غذا و غیره
میطلبند اگر ملتمس ایشان میسر و حاصل نشد هر ترتیبی که جهت عیال و اطفال که از بهر ایشان می باید داد و خود و زن
و فرزندان گرسنه و عاجز بسر برند و اگر ملتمس میسر و مهیا ندارند بزخم چوب و شکنجه میستانند و بسیاری
باشند که بعضی در زیر شکنجه هلاک میشوند و بوقت بیرون رفتن آنجا از آلات و ادوات خانه چون زیلو
و پرده و طشت و آفتابه و مشربه و غیر آن که ایشان را نظر آید جهت خود می برند و بیرون از آن تنوعات
ظلم و تعدی البته متعرض عورات نیز میگردند و آن بیچارگان را مجال منع نمی باشد اما مردان جهت آنکه اگر فریاد
کنند فریادرسی نمییابند و اما زنان جهت آنکه از فضیحت و بدنامی اندیشند ناچار تحمل آن منکرات میکنند و هیچ
نمیگویند و حقیقت اختلال احوال دین و دنیا و خرابی مملکت و سلطنت از آنجاست و چون بنظر اعتبار تامل رود
معلوم شود که تکوّن و تولد اکثر اولاد زنا که بدزدی و حرامی گری و نفاق و مفسدی و عوانی مشغول میگردند
ازین ره گذر است و بر پادشاهان واجب و صیانت خانها و عورات رعایا همچنان کنند که صیانت حرم و اتباع
خود میکنند تا دعوی سلطنت از ایشان مصدق و مسموع باشد و بشکر عطایا و مواهب واهب علی الاطلاق که درباره
ایشان از مضاء حکم و نفاذ امر و جریان فرمان و بسطت مملکت و بسیاری نعم و منح ارزانی داشته است قیام نموده باشند
و ذکر جمیل دنیوی را با اجر جزیل اخروی جمع گردانیده و امر واجب واتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة وجاهدوا فی
سبیله لعلکم تفلحون را بگوش جان شنیده چه در اخبار سلطان غازی یمین الدوله و امین الملة محمود سبکتکین انار
الله برهانه مذکور است که شبی بعد از فراغ فرایض طاعات و رواتب عبادات چون متوجه استراحت شد خیالی بر غلبه

کرد و هرچند سعی مینمود در خواب نمیرفت با خود اندیشید که همانا که فریادخواهی بر درگاهست
و آواز او بگوش من نمیرسد و بیداری او مانع خواب من میشود برخاست و شمشیر بر میان بست
و چنانکه عادت او بوده پنهان از خانه بیرون آمد و میرفت تا بدر مسجدی رسید آواز شخصی شنید که روی
تاریکی شب بر سجده م
نهاده بود و میگفت الهی محمود سبکتکین بفریاد من نمیرسد حال من از او بستان سلطان نزدیک او در مسجد
رفت و آن شخص را گفت محمود سبکتکین متوجه ظلم کیست که او را در این نیم شب بحضرت حق تعالی حواله
میکنی و داد میخواهی مرد گفت ظلم ازین بیشتر چه باشد که چندین شبست که یکی از متعلقان او بخانه من می
با منکوحه من فسادی میکند
آید و بظلم و تعدی متعرض منکوحه من میشود و محمود بفریاد من نمیرسد و اگر او پادشاه عادل صاحب سیاست
بودی متعلق او در نیم شب بخانه چه کار داشتی و بر چنین حرکات چگونه اقدام نمودی سلطان گفت ای شخص محمود
منم و ابر سر او بر نا داد و تو از او بستانم آن مرد گفت امشب نیامده است چون بیاید سلطان را خبر کنم
سلطان او را با خود بر در دولتخانه برد و بنمود و گفت بهر وقت که این مرد بدرگاه آید روز یا شب مرا خبر
کنید آن مرد سلطان را دعا گفت و برفت بعد از سه روز نیم شبی بدرگاه آمد دربانان او را بحضرت سلطان
بردند سر بر زمین نهاد و گفت ای سلطان عالم آن ظالم آمده است سلطان در حال برخاست و شمشیر بر میان
بست و روان شد و با مرد گفت چون بخانه تو رسیم تو بیشتر رو و چراغ را بردار و ما بنشان بر سر او بر
آن مرد چون در خانه رفت آن ظالم را در جامهٔ خواب خفته دید چراغ را از پیش برداشت و سلطان را در جا
بر سلطان چون بر سر مرد رفت سر او را بشمشیر از تن جدا کرد و چراغ خواست چون بیاوردند سلطان
در آن سر نظر کرد سر بسجده نهاد و بعد از زمانی سر از سجده برآورد و دستها بر روی فرو مالید و حضرت عزت را
شکر آنرا سر بر زمین نهاد و سوال کرد که سبب این سجده و شکر چیست سلطان فرمود که من با خدای تعالی عهد
کرده بودم که اگر اقدام برین حرکت ذمیمه پسران من نموده باشند تا سر او بر ندارم قرار نگیرم و آنکه
ترا گفتم که چراغ از پیش بردار غرض آن بود تا مبادا که یکی از پسران باشد و از شفقت پدری دامنگیر شود
و در حفظ عهد و کشتن او تقصیر کنم امر یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود را نشنیده باشم و سبب سجده و شکر
این معنی بود بعد از آن آن مرد را گفت هر چه از خوردنی در خانه داری بیاور و تکلف مکن که من بغایت
گرسنه ام و از آن شب که ترا در تضرع و زاری دیدم تا این غایت سه شبانه روز است که هیچ نخورده ام و با
خود متبرک کرده که تا این بار از خاطر تو برنگیرم طعام بر من حرام باشد آن مرد را در خانه جز نان خشک و ...

جزوی بنود پیش سلطان آورد و سلطان باشرهی تمام آن را بخورد و در حق آن مرد چندان انعام
و احسان بتکرار فرمود که او در مدت عمر از مال دنیا مستغنی و بی‌نیاز شد رحمة الله تعالی علیه و رضی عنه شعر

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار ... چنین نماید شمشیر خسروان آثار

اکنون تدبیر و تشخیص قضایا آنست که او امر حکم مطاع نفاذ یابد که امرا و وزرا و لشکریان دولت و اعوان
حضرت و سایر مقربان و ارباب اعیان و غیرهم جهت خود سراها و خانها سازند یا در هیچ آرند یا کرایه
کنند و آن‌ها را اجوره قصور ادا کنند و بعد از آن جهت ایلچیان و صادر و وارد بیرون شهرها ایلچی خانها
سازند و چنانک پادشاهان قدیم کرده‌اند در آن مواضع زیلوها و جامه‌خواب و الات که از آن چاره نباشد
چون خم و سبو و کوزه و غیر ذلک و کاسه و غیره آن از مال دیوانی مرتب دارند و وظایف یومی ایشان روز
بروز می‌رسانند تا آن طایفه را زحمت اهل شهر و رعایا نباید داد و بهانه جز و سایه مصالح بدر خانها باید رفت
و عورات مردم در کنف عفت و عصمت مخفی و مستور مانند و رعایا از بیم ایلچیان و تعرض و فساد ایشان از خانهای
خود بیرون نمی‌توانستند رفت بایمنی و فراغت بیرون روند و بمهمات و مصالح خود مشغول گردند
و صدور این حالات موجب دوام دولت و سبب بقاء مملکت گردد ان شاء الله تعالی دعاگوی دولتخواه
انچه از محض اخلاص بخاطر آمد عرضه داشت و امیدوارست که از غرض خالیست شرف قبول و رتبت اتفاق یابد و جهت
بکار بار

نوع پنجم

در منع تعرض امرا و متغلبان رعایا و دیهها را

بعد از استماع عواطف خسروانی
و استجلاب عوارف قهرمانی بحضرت اعلی رسانیده اسمی خدایگانی اعلاه الله تعالی اعلام می‌رود که چون بین
الجانبین قواعد و لوامع عهود و قوانین محبت و اتحاد مستحکم است در تدبیر مصالح و مفاسد طرفین بهیج حال
فرق در خاطر نمی‌آید و چون بمحل عرض رسد امیدوارست که این دولتخواه اگر بمحرمات اختصاص نیابد بعلامت نیز
موسوم نشود و نمود بی‌آنکه بکرات از طوایف و رمه و فوج استماع رفته که چون بعضی از امرا حضرت و ایناقان
و متغلبان بعزیمت شکار یا در اثناء اسفار بدیهها رسند رعایا را بانواع تشدید و تعنیف تکلیف می‌کنند
و گوسفند و تغار و شراب و سایر مؤنات بدون مال و متوجهات بزور و تعدی طلبند و آن بیچارگان
از بیم جان و خوف چوب و شکنجه می‌دهند و مال و محل رعایا متغلبان می‌برند و رعایا عاجز و مسکین و درویش
می‌مانند و مستعد عمارت و زراعت نمی‌مانند و پادشاه در دنیا بظلم و تعدی و وقوفی از احوال رعایا مشهور
می‌گردد و در آخرت عقوبت می‌یابد و مجموع این قضایا محل اعتراض و اجتناب پادشاهان دین دار و ملوک بعدل

شعار است چه طوایف سلاطین وفقهم الله للعدل والانصاف سعی باید کرد در رعایت رعایا ضعیف حال بیچارگان
کوشند که در رعایت نفس خود و فرزندان و لذایذ آن نفوس و اتلاف اموال رعایا بیچارگان محترز باشند
از صحبت عقارب و حیات چه مضار آنها نسبت بانفس و ابدان یکسانست و فرق بیش از آن نیست که نکایت
بعضی عاجلا می‌باشد و نکایت بعضی آجلا شعر فلا تؤذ نملا ان اردت کمالکا ... فان لنمل تطلب کما لکا
تا رعایا بقوت و مدد پادشاهان بعمارت و زراعت و آنچه مال و متوجهات و بهره از ارتفاعات و محصولات
بفراغت خاطر مشغول توانند بود و هم مملکت آبادان شود و هم پادشاه نیکنام باشد و دوام مدت و بقاء
ایام بحکم حدیث الملک یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم خود لازم کرده و پادشاهان تا کار رعایا مملکت
را بدین طرز ملازمت و بدین حلی متحلی نکنند اسم ظل الهی بر ایشان اطلاق نتوان کرد چه صاحب ظل که حضرت
رب العالمین جل جلاله بر جمیع خلایق رحیم و مهربانست پس پادشاه نیز که ظل حقست باید که بر خلایق رحیم
و مهربان باشد دعاگوی دولتخواه این معنی استماع که از خلوص عقیدت و صفای طویت که باطن او بر آن مشتملست
بعرض رسانید تا رای صواب فرمای اهتمام بر دفع ظلم و متعدیان بر وجهی فرماید که رعایا و زیردستان
از مزاحمت متغلبان ایمن توانند بود چه باوجود خوف و شکستگی دل از رعیت و از هیچ آرزو هیچ کار نیاید
و مملکت آبادان ناچار خراب شود در اخبار سلطان مغفور غازان خان انار الله برهانه و ثقل بحسنات الاعمال
میزانه مذکور و مسطور است که روزی با امرا گفت من جانب رعیت را بعد از این نگاه نخواهم داشت اگر مصلحت باشد
تا ما اتفاق همه را غارت کنیم چه هیچ آفریده بر این معنی از من قادر تر نیست اما باید که بعد از این شما آغار و آش
و مرسوم و جامگی از من توقع ندارید چه اگر بعد الیوم یکی از شما از من این نوع التماس کند او را مالش داده شود
عنیف خطاب کرده شد که از جهت آنک ترتیب مجموع مملکت و ملکت و امرا و وزرا و ایناقان و لشکریان
از سر رعایاست در عمارت و زراعت و چون ما ایشان را که اصل این قضایا اند باتفاق غارت کرده باشیم آنگه چنین
توقعات از کدام توان داشت و چگونه میسر شود شما با خود اندیشه کنید که اگر گاو و تخم از رعایا بستانید و بر
ایشان زور و زیادتی روا دارید و غلات ایشان بخورید و بخورانید بعد از این چه خواهید کرد و شما ایشان را
و زنان و فرزندان ایشان را آزار می‌دهید و می‌رنجانید و نمی‌اندیشید که اگر با شما و زنان و فرزندان شما نیز
چنین خطاب رود حال شما چگونه باشد همچنانک زنان پیش شما عزیزند و فرزندان جگر گوشگان اند پیش ایشان نیز همچنین
مثابت دارند و ایشان نیز چون ما آدمیانند و حق تعالی ایشان را بما سپرده است و نیک و بد ایشان از ما خواهد

پرسید

جواب چگونه خواهیم گفت چون ایشان مرفه الحال باشند و از مزاحمت و تعرض و تکلیف و تعنیف ما
ایمن ما نیز باتفاق مرفه الحال باشیم و مطعوم و مشروب و ملبوس و مرکوب با سامان توانیم یافت و اگر
بخلاف این معنا بار عایا زندگانی کنیم تا اثر آن بما نیز عاید گردد و چه بزرگی و مردانگی باشد که رعیت را بنجانند
و بزه ایشان در گردن گرفتن چه هر کس که بدین ملک و نیم بیشتر از نماید بهر مقصد که رود آن رنج بیاید
و رعایا و یاغیان را نان ایمن داشتن خود وظیفه ماست چگونه شاید که رعایا ایل خود را نیز ما ایمن داریم
و پیوسته از ما در عذاب و زحمت باشند تا در حق ما نفرین کنند البته سعی کنید من شما را این نصیحت می‌کنیم
تا متنبه شوید و ما را و شما را نیکنامی دنیا و آخرت حاصل آید ان شاء الله امرا چون این نصیحت از لفظ مبارک پادشاه
بشنیدند و قبول کردند از غضب و قهر ایمن شدند و مملکت آبادان شد و اندک زمانی که مانع منع از آثار
آن معدلت است و پادشاه در دنیا و آخرت نیکونامی و رستگاری یافت رحمه الله علیه و قدس سره و صاحب سعید
وزیر عادل شهید خواجه رشید الدین فضل الله طاب ثراه که تدوین اخبار سلطان مغفور سعید او کرده است چنین
می‌گوید بواسطه استماع این نصایح زحماتی که پیش از این متغلبان و متعدیان بر رعایا ضعیف حال می‌رسید
از همه طرف بایکی آمده است و جمهور رعایا ممالک بدعای پادشاه سعید نور الله مرقده مشغول اند حق تعالی توفیق
استماع این نصایح مجموع امرا و ارکان دولت حضرت سلطنت را رفیق گرداناد انه ولی الاجابه

نوع ششم

در منع خربندگان و امثال ایشان از مزاحمت رعایا بعد از عرض وظایف دعا و شکر او اجب
مدحت و ثنا موهوب رای جهان آرای قریحه کریمه گردانیده که پیش از زمان سلطان سعید مغفور غازان خان انار الله
منهجه متوترجنان بوده که چون جماعت خواجگان شهری یا کدخدایان صاحب ناموس در ممالک پادشاهان
قدیم باستحکام یا جهت مصلحتی دیگر به بازار رفتندی چند از خربنده و ساربانان ایشان را تکلیف کردندی که
از وجه شراب و شاهد و نان و مطرب و گوشت و دیگر مصالح و حوایج که ما را باید بر شماست و می‌باید داد
اگر منع می‌کردند و عذر می‌گفتند آن خربندگان بسفاهت و دشنام و چه از کدخدایان می‌ستدند و بالت
بسیار می‌زدند و آن جماعت ناچار قرضی کردند و بایشان می‌دادند و عرض و ناموس بر باد رفته بخانه باز
آمدندی و بر سر بازارها نیز جوق جوق از این متعدیان چون چریکان و سگبانان و شتربانان و غیرهم ایستاده مردم را
زحمت می‌دادند جماعت کدخدایان روز بودی که چندین طایفه از متعدیان رسیدندی و همان حالت اتفاق افتادی
چه آن جنس ایشان همه روز بر سر بازارها منتظر این نوع فساد و افسار بودندی و ترصد چنین صیدی کردندی و اگر
ایشان بار او خواتین و شهزادگان تعلق داشتندی و مخادیم ایشان این تعدی را از متعلقان خود بر کدخدایان
منصب بزرگ دانستندی و در اعیاد و نیروزات حسابان و استران و شتران را بر در خانها بزرگان شهر آوردندی
اگر خداوند خانه رد می‌نمودی هر چه خواستندی بالحاح ستدندی و الا فحش و دشنام و هذیان مشغول شدندی
و خداوند خانه را هم عرض رفتی و هم مال و بودی که از بعضی خانها چیزی رهن گرفتندی و پیش فواحش و خمارات
بوجوه بسیار گرو نهادندی و در وقت استخلاص رهن دشنام بسیار گفتندی بعد از آن جنس دادندی اضعاف آن وجه
بگرفتندی و هر سال چند روز پیش از اعیاد و نیروزات و چند روز دیگر بعد از آن هیچ آفریده را مجال تردد در راهها
نبودی و بدین واسطه بازارها معطل و تمنیها منکسر گشتی و فساد این حال بی نهایت بودی چون سریر سلطنت و تخت
مملکت بجلوس همایون پادشاه سعید مغفور اعدل السلاطین غازان خان انار الله برهانه مشرف شد مجموع این قواعد نا
پسندیده و قوانین نامشروع را بمقتضای احکام پادشاهانه و اوامر جزم خسروانه برانداخت و عموم خلایق از تعرض
مفسدان و متعدیان و عوانان و متغلبان خلاص یافتند و در دعای پادشاه سعید تغمده الله بغفرانه افزودندی و اخبار
شریفه او بدین معنی ناطق است و در این روزگار مبارک که باد و دوام ابد مقارن باد اگر آثار بدعتها مذموم اما بعضی
از آن هنوز باقیست و عادت چاربایان آراستن در اعیاد و نوروزات و در بازارها گردانیدن و از مردم
چیزی خواستن همچنین موجود و خربندگان و شتربانان و امثال ایشان نیز بتعرض می‌رسانند و چون رعایا
ضعیف حال اند از عهده بیرون نمی‌آیند و بکلی مستهلک می‌شوند و خرابی مملکت سرایت می‌کند اگر این معنی را منع
نفرمایند و مفسدان و عوانان آگاه شوند و متغلبان نمی‌گذارند و ایشان را بر ذمایم حرکات و قبایح افعال حاذق
تعدی زمان قدیم که پادشاه سعید غازان خان در فرمان کرده بازجهد کرده و تدبیر آن خون ریختن بسیار میسر
نشود و مزاحم و عواطف شهریاری اراقت دماء و ازهاق نفوس چگونه روا دارد پس تدبیر آنست که از اکنون
باز حکم مبارک بمنع این قضایا نفاذ یابد تا عن قریب امور مملکت باقوم طرایق و اعدل اوضاع و مناهج استمرار
گیرد و حضرت سلطنت را ذکر جمیل مؤبد و اجر جزیل مخلد ذخیره ماند ان شاء الله تعالی چون سخن دعاگوی دولتخواه
از وصمت اغراض منزه است متیقن گشت بسمع رضا اصغا رود و دولت مستدام باد و جهان بکام

نوع هفتم

در استکشاف احوال مزدوران و تدبیر ایشان بعد از احکام مبانی دولت و ایضاح لوایح عجب و اعتذار برای
عدل قرمای و فکر گوهرزای حضرت شریف سلطان اعظم لازالت دولته ممدودة الظلال علی الانام ممتدا الی یوم
الحشر و القیام مکشوف گردانیده می‌آید که چون این دولتخواه را قاعده مخالفت با حضرت معلای شهریاری بر وجهی

شده که در مصالح جانبین و مناظم جهتین هیچ حالتی فوتی در خاطر نمی‌آید درین وقت شمه‌ای از احوال معاش اعیان ممالک

محروسه که بدعاگوی دولتخواه رسید بعز عرض می‌رساند تا بتدارک و تلافی آن اهتمام رود و اگر در حضرت

شهریاری نیز از معالی هالی این مملکت امری غیر ملایم حق عرض داشته باشند بدعاگوی دولتخواه اعلام فرمودن

تا تدارک کرده شود و غایت مخلص‌نوازی خواهد بود و مواد دو مملکتین از عروض آفات و طروق مخافات مصون

و مامون کرددان شاء الله تعالی بشرف انهار سانیده می‌آید که در این ایام استماع رفته که جمعی از ملازمان محاکم

شریعت باتفاق طایفه از اعیان مملکت مجتهان زوری می‌نویسند که فلان متمول را از تاریخ بیست سال پیش مبلغ

پانصد چندین هزار دینار بفلان شخص بادها و از مجتهان کهنه که در دکانهای عطاران می‌باشند گواهی می‌نویسند

و سکه‌ها فندو با خرجت زور الحاق میکنند و آن شخص متمول را بحکام و متغلبان تهدید و تخویف میدهند تا مجموع آن مبلغ

بتزویر بستانند تا بتوسط جمعی دیگر از زوران بر مصالحه بقطعیت میرسانند و دیناری چند از آن متمول مظلوم

میگیرند و آن زوران ظالم بر یکدیگر قسمت میکنند و حجت املاک مجتهان بتواریخ قدیم و گواهان قدیم می‌نویسند و چند

مردم پیر را که ایشان نیز از زوران قدیم می‌باشند بمحاکم قضا میبرند و گواهی میدهند قاضی را بالضروره

بحجت ان دین و حجیت آن ملک حکم میباید کرد و املاک مستحقان منتقل کرده و مستحق در حقوق دیگری تصرف

نماید و چنین خلل که نکایت آن بنهایت لایزال واقع میشود و هیچ آفریده بمسامع شریفه اسمعها الله المباز

والملاحی نمیرسانند دعاگوی دولتخواه را اخلاص صحیح بر عرض این معانی باعث گشت بالضروره بعز عرض رسانید تا حکم

عالی شهریاری قاضی القضاة ممالک را که معلوم شده که افضل و اعدل و اعلم و اعقل قضاة روی زمینست که کشف

آن قضایا امر فرماید تا در خلوات بتفحص و تحقیق آن مشتغل نماید اگر آن جماعت که مرتکب این افعال ذمیمه گردیده‌اند معترف

و اکابر باشند و فقر و فاقه و احتیاج و افتقار ایشان را بران آورده و بران قضایا باعث و محرض بوده تفحص

صیانت نموده بنوافل انعامات حضرت سلطنت پناه و اجراء و اسم و وظایف مستظهر کنند و حجت بیاد ده واتیا

غلاظ و شداد سوگند دهند که من بعد برچنین حرکات اقدام ننمایند و اگر نموده باشند و بعد از آن باز خواستی تحقیق

مستحق آن باشند که بتقدیم رسانند بحقیقت از سوء اعمال و قبح افعال ایشان باشد و برین موجب مکتوب از ایشان

بستانند و تمسک نگاه دارند و نقل انعامات و صدقات بندگی حضرت که از ایشان کرده باشد عرضه دارند تا باجرا و انفاذ

پیوندد و ایشان را هیچ بهانه نماند و اگر آن جماعت از سفله و اراذل باشند و از سالیان بسیار این حرکت ذمیمه

صنعت کرده و بثبوت رسد فواب دیوان شرع و دیوان عرف نه توقف آن جماعت را بیاسا رسانند و سر و دست و پای

واحوال

و منه صح

ایشان را در ولایت بگردانند تا بعد الیوم هیچ آفریده برچنین حرکات اقدام ننمایند انچه بنده دولتخواه

و داعی بی‌اشتباه را در دفع این قضیه بر خاطر گذشت بوسیلت این ضراعت بعز عرض رسانید و امید

وارست که بشرف قبول اصغا یابد ان شاء الله تعالی جان بکام باد

نوع هشتم در تخمل اولاد و امرا و تربیت ایشان

بدرگاه دولت پناه حضرت شهریاری حضرت انابت اعنی انهاء می‌افتد که فایده انکار و اعتقاد

میان سلاطین اسلام و ملوک انام آنست که لایزال باخبار و استخبار مشغول باشند و اعلام و استعلام قضایا

کنند تا اگر در احد الجانبین قضیه مهمله دخل تدبیر تدارک آن کرده شود و بیش از فوت تلافی اهتمام نمایند

و مصالح مملکتین در سلک انتظام انخراط یابد درین وقت استماع افتد که بعضی از شهزادگان خاطر در مطاوعت

آن حضرت متردد گردانیده اند و عزیمت اعراض در ضمیر آورده و بعضی از امرا و لشکریان با ایشان اتفاق

کرده و هیچ یک از ملازمان حضرت سلطنت وقوف نداده داعی دولت را از وقوع این معنی ترددی تمام

بخاطر رسیده و از دل فرصت نیافت که اعلام کند اکنون می‌نماید که تدبیر این قضیه موقوف بر تامل شافی

و تدبیر موافقست اگر از شاهزادگان باغوا بعض از نزدیکان برین معنی اقدام نموده یا می‌خواهند که نمایند

دفع آن جماعت تا موجب انزجار کلی ارکان دولت و سبب ارتداع دیگران باشد از توارث جد و اجداد

اسکندر رومی در باب مخالفت ارکان دولت از استاد خویش ارسطاطالیس حکیم مشاورت طلبید او درختان

قدیم را ببرید و شاخی هم از ان درخت در زمین نشاند اسکندر را آن قدیم را که مخالفت می‌نمودند از پیش

برداشت و پسران ایشان را قایم مقام گردانید اگر شهزادگان درین باب غرض امرا و ارکان دولت شده

باخود متفق گردانیده اند تدبیر ایشان توسیع مجال و دستگاه باید کرد تا از فواسد افکار بواسطه ضیق

مجال و غلبه افتقار اعراض کنند تا بتزید و تجرید بل بتوقیف و تحبیس از متابعت آرا فاسد انقطاع

واجب دانند و اگر شهزادگان در باب برآیت پیش ساخت بعد از توسیع مجال عذری موجه گویند و توقع اغماض

و عفو کنند سخن ایشان مسموع و ملتمس مبذول باید فرمود تا بر مراحم و عواطف بندگی حضرت خلد ملکه اعتماد کرده

بعد الیوم از ارتکاب چنین خبطات و جرایم مرتدع و منزجر گردند **شعر** اقبل معاذیر من یاتیک معتذرا

ان بر عندک فیما قال او فجرا فقد اطاعک من یرضیک ظاهره وقد اجلّک من یعصیک مستترا مخلص دولتخواه

آنچه از خلوص عقیدت و صفاء طویت در خاطر آمد بعز عرض رسانید باقی منوط بصوابدید آراء حضرت

شهریاریست امور دین و دولت بر منهج مراد و مرام باد و لال معالی حضرت عالی در سلک انتظام بمحمد و آله الکرام

نوع نهم در دفع دزدان و حرامیان و راهزنان بعد از تمهید قواعد خلوص عقیدت و عرض
مراسم موالاة بر قاعده ارباب حسن طویت بمحل انهار سانیده می آید که چون حضرت الوهیت عز شانه
وعظم سلطانه مقالید مهمات عباد و سایر بقاع و بلاد بکف کفایت و یمین معدلت و سیاست پادشاهان
عادل و شهریاران منصف تفویض کند ایشان را در دار دنیا برعایت و محافظت عباد و بلاد مأمور کرده اند
اگر بر جاده فرمان آلهی مستقیم نمایند در آخرت بنعیم جنان و مجاورت حور و ولدان و لقای بیچون حضرت
یزدان اختصاص یابند و اگر والعیاذ بالله از امتثال اوامر خدای در تکفل ودیعتی که عظمت نعوت علو قدر آن
از حیز بیان خارجست باقی وجه کان اهمال کنند انواع مواخذات را بر وجهی که نصوص قرآن و حدیث بکیفیت
آن ناطقست در سرای آخرت منتظر باید بود و وعد و وعید آلهی را چون آفتاب جهانتاب محقق و معتبر باید دانست
اگر غیر این دانند خلل آن بدین و اعتقاد سرایت کند و چون این دولتخواه مدار معاش با خالق و خلایق بر
متابعت اوامر قرآن و احادیث و اخبار رشاد دیده است و آن را اثرها دیده و دانسته و تعلق جبلی باستدامت
دولت روزافزون و استقامت ایام همایون حضرت خسروی در طینت طبیعت او مطبوعست و در حدیث نبوی
علیه افضل الصلوات والتسلیم مذکور که انصر اخاک ظالما او مظلوما یعنی برادر مسلمان را یاری ده اگر ظالم باشد
و اگر مظلوم صحابه گفتند یا رسول الله نصرت مظلوم مسلم اما نصرت ظالم چگونه شاید رسول صلی الله علیه و سلم
گفت یرده عن مظالم نفسه یعنی ظالم را از مظالم که جهت نفس خود کند باز دارد اکنون معلوم رای عالی
که چون در مملکت پادشاهی جمعی بدزدی و حرامی گری و راهزنی مشغول باشند و قفول و تجار و صادر و وارد
بسبب تعرض و فساد و افساد ایشان ابواب تردد مسدود کنند و رعایا بسبب نا آمدن تجار و عزت ملابس
و مطاعم و آلات و ادوات و غیر آن مضطرب حال گردند اگر پادشاه آن حال داند و منع نکند بظلم رضا داده
والرضاء بالظلم ظلم و اگر غافل و از تدبیر مصالح و اصلاح مفاسد رعایا فارغ باشد و این معنی از عاقلان نیز
پسندیده نیست پس بر پادشاه واجبست که برفع آن مفسدان مشغول شود و بندگان خدای تعالی را که بدو سپرده
از تعرض ایشان صیانت کند و امراء دولت و وزراء حضرت را نیز بدین معنی امر فرماید تا ودیعت حق را
ضایع نگذاشته باشند و در محافظت آن ودیعت بموجب ان الله لا یضیع اجر المحسنین بصفات حق تعالی متصف گشته
و چون معلوم شد که در ممالک شریفه آن حضرت ازین نوع مفسدان بسیار اند و کسی برفع ایشان مشغول نمی گردد
و ایشان اموال مردم را بر خود مباح میدانند لاستماع این معنی قاصی دولتخواه را انزعاج و اضطراب اولا

و نیز کار آن بمقام شریف ملیک حمزا واجب دانست تا بهر تدبیر که مستصوب رای منیر باشد بدفع آن مفسدان
اشارت فرمایند و در قلع و قمع و استیصال کلی ایشان کوشیده عرصه مملکت محروسه را از لوث وجود
دو نفس انجاس ارذال و اوباش برحسب فرموده شارع صلی الله علیه و سلم پاک گردانند تا تجار و قوافل
و آینده و رونده و سایر رعایا و طوایف برایا گروه گروه در امان سلامت و کنف استراحت محمی
و مکنف داشته باشند و نیکنامی دنیا و ثواب عقبی حاصل کرده و باخلاق و ملکات سلاطین عادل رحمهم الله
متحلی شده چه در اخبار سلطان محمود غزنوی انار الله برهانه مذکورست و مسطورست که عورتی بدرگاه او آمد از دز
دان کوج و بلوج که ولایتی متصل بکرمان و در موضع دیر گچین کالای او را برده بودند شکایت کرد و گفت
کالای من از ایشان بستان یا عوض بده سلطان گفت دیر گچین کجاست زن گفت مملکت چندان بگیر که بداری
چه داری و نگاه توانی داشت دعوی که خدای جهان کنی و در ملک خویش تصرف نتوانی کرد و شبانی سگ
و میش را از گرگ نگاه نتوانی داشت سلطان را آب در چشم آمد و تاوان کالای او از خزینه بداد و بالهام
ربانی و بحکم ارباب الدول ملهمون بقلع حرامیان مشغول شد و چون ولایت کرمان که کوج و بلوج از توابع
داخل مملکت سلطان نبود و با بو علی الیاس تعلق می داشت و در ان وقت دار الملک سلطان از مملکت
عراق ری بود جهت غیرت پادشاهی و مملکت او در آن ابدان داشت که بابو علی مذکور که امیر کرمان بود رسول
فرستاد و مکتوب نوشت مشتمل بران که آمدن من بعراق جهت تسخیر این مملکت نبود چه من در هندوستان
بموجب نص والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا بغزا و جهاد مشغول بودم و مثوبات اخروی را بهتر از
مقتنیات دنیوی میداشتم اما متواتر مکتوبات مسلمانان بمن میرسید مشتمل بران که دیلمان در عراق
فساد و ظلم و بدعت آشکار کرده اند و مذهب قرامطه و اباحت و رفض و بر صحابه اقدام نموده و دشنام
صحابه مصطفی صلی الله علیه و سلم و رضی عنهم مشغول و عایشه صدیقه را رضی الله عنها که جبرائیل ع م در قصه برائت
ساحت و نزاهت عرض او از حضرت جلت چندین قرآن بر رسول صلی الله علیه و سلم آورده زانیه می گویند
و عمال ایشان در سالی دو سه بار از رعایا مال می ستانند و هرچه می خواهند می کنند و پادشاه ایشان مجدالدوله
زن خواسته است و در شهرها و نواحی زنادقه و بواطنه را فاش کرده اند و ارکان دین را از نماز و روزه
و حج و زکوة منکر شده و قواعد اسلام بشومی فساد و افساد ایشان بکلی منهدم گشته تدبیر این قضیه و دفع
این بلیه را بر خود و هندوستان اختیار کردم و ثواب آن بیشتر از ثواب جهاد دانستم و با لشکر بر سلطان

وحشی مذهب و پاک دامن روی بعراق نهادم و دمار از روزکار دیالمه و زنادقه و باطنیه برآوردم
و در قلع و استیصال هیچ دقیقه مهمل نگذاشتم و خواجگان خراسانی را که همه حنفی و شافعی مذهب اند باعمال
عمال کردانیدم و کتب بدرایتی را جهت آنک مبادا که ازان طایفه باشند از مباشرت کار دیوان منع کردم
و بیاری حق تعالی در اندک روزکار مملکت عراق از بدمذهبان صاف شد چه حق تعالی مرا جهت این کار آفریده است
و بر سر خلایق کماشته که تا مفسدان را قهر کنم و مصلحان را رعایت کنم و بداد و دهش جهان را آبادان دارم
درین وقت جنان نموده اند که جمعی مفسدان کوچ و بلوچ بر رباط دیر کجین راه زده اند و اموال قوافل برده
می باید که ایشان را بکیری و مال بستانی و همه را بند کرده بآن مال بشهر فرستی تا سزای ایشان بدهم ایشان را
جه زهره باشد که از کرمان بولایت من آیند و راه زنند و الا کرمان از سومنات دور ترنیست اکر خلاف
کنی لشکرها را بکرمان فرستم و دمار از ان دیار برآورم جون قاصد نامه برسانید بو علی الیاس بغایت بترسید
و در روز قاصد را باز کردانید با جواهر و الوان نعم دریابار و بدو هزار درم و سیم بحضرت فرستاد و کفت من بنده
و فرمان بردارم و هرکز بهیچ فسادی رضا نداده ام و کرمانیان همه سنی مذهب و پاک اعتقاد اند و جبال کرمان از
کوچ و بلوچ منقطع است و دیهها و کوهها عظیم بر سر راه است و من ازان مفسدان بجان آمده ام جه مسافت دویست
فرسنک زمین را نا ایمن میدارند و من با ایشان بر نمی آیم سلطان عالم تواناترست و تدبیر دفع ایشان
منوط بفرمان قاطع آنحضرت و من بنده بنده کی را بدانجه حکم رود میان بسته ام سلطان رسول ابو علی را
بعد از نوازش بسیار خلعت خاص بوشانید و باز کردانید کفت بو علی را بکوی که با لشکر کرمان بر سر حد
ولایت که کوچ و بلوچ است توجه نماید و انجا تا رسیدن قاصد ما مقام کند و بعد از وصول قاصد بکوچ و بلوچ
رود و هر کرا یابد بکشد و امان و زینهار ندهد و اموال مسلمانان را که برده اند از زنان ایشان بستانند
و باز فرستد تا من اینجا بمستحقان دهم جون رسول ابو علی روان شد سلطان فرمود تا منادی کردند که تجاری
عزیمت کرمان و ان نواحی دارند کار سازی کنند و در صحبت بزرگی که می فرستم روان شوند جه ما از حضرت
حق تعالی قبول کرده ایم که هرجه دزدان کوچ و بلوچ از ایشان ببرند ما عوض از خزانه جواب کوییم جون آن
خبر منتشر شد طوایف تجار از جمیع دیار متوجه ری شدند و سلطان غلامی را با مارت صد و بنجاه سوار معین کردانیده
متوجه کاروان ساخت و آن جماعت را بر بستان لشکری که متعاقب بود و ایشان را مستظهر کردانید و غلام را
بخلوت طلب داشت و یک شیشه زهر قاتل بدو داد و کفت جون باصفهان رسی ده روز انجا مقام کن تا تجار اصفهان

نیز کار سازی کرده در صحبت تو روانه شوند و ده خروار سیب اصفهانی از انجا بهتر ازان نباشد بخر و در قفصها
و بر ده شتر بار کن و جون بمنزل رسی که میان تو و حرامیان یک شب بیش نمانده باشد آن شب قفصهای سیب را در خیمه
بر و مجموع ان سیب را بجوال دوز سوراخ کن و بجوالدوز زهر دران سوراخها ریز و بعد ازان با پنبه در قفصها
وان ده شتر را با شتروان کاروانیان براه کن و جون بدزدان رسی و ایشان در کاروان افتند تو
جنک مکن که ایشان بسیار باشند و نوکران تو اندک و با مجموع سوار و پیاده نیم فرسنک بهزیمت باز پس
رو و بعد از یکساعت بر سر دزدان رو که تمامت بسبب خوردن سیب هلاک شده باشند و اکر معدودی
جند مانده باشند باتفاق کاروانیان شمشیر در ایشان نه و همه را بکش و بعد ازان ده سوار جلد را بانکشتری من
با بو علی الیاس فرست و از قضیه دزدان خبر ده تا او بر مواضع ایشان تاختن کند و بزخم شمشیر دمار از
روزکار بواقی مفسدان برآورد و ان کاه تو کاروان را بسلامت بکرمان بر غلام زمین ببوسید و بر حسب
فرمان سلطان روانه شد و جون باصفهان رسید اوامر سلطان را در هر باب بامتثال تلقی نمود جاسوس
دزدان که در اصفهان بود از عزیمت تجار و قفول خبر یافته بشتافت بدزدان رسانید و کفت کاروانی
می رسد که در این سالها جنان جمعیتی کس را یاد نیست و امیری با صد و بنجاه سوار بدرقه کاروانست
دزدان بغایت خرم شدند و با دیکر دزدان و عیارپیشکان کوچ و بلوچ که جهار هزار مرد سلاح
دار بودند بر سر راه آمدند و منتظر نشستند جون امیر کاروان بمنزل رسید که نزدیک دزدان
بود اهل ان منزل او را از اجتماع دزدان و کثرت ایشان خبر دادند و کفتند بر پنج فرسنکی این مقام اند
کاروانیان غمناک و شکسته خاطر آنجا فرود آمدند نماز دیکر امیر کاروان بارسالاران و بزرکان
کاروان را پیش خود خواند و کفت ما را جان بهتر یا مال همه کفتند جان کفت شما مال خود را جه می
خواهید ما جان فدای شما خواهیم کرد و غم نمی خوریم سلطان مرا بکاری فرستاده است نه با شما خصم
خانه و نه با من کینی که همه را بهلاک دهد و تدبیر آنست که مال زنی را که در رباط دیر کجین برده اند
از این دزدان باز ستانم جه بندارید مال شما با ایشان خواهد ماند دل فارغ دارید که سلطان از شما
غافل و فارغ نیست فردا که آفتاب برآید مدد سلطان جنانک با من کفته است بما بیوندد و کار بر وفق
خواهش شما شود ان شاء الله تعالی انکاه جند مرد را از سوار و بیاده کاروان که مسلح بودند ملازم خود کردانید
و کفت جون در شب کوچ کنیم سواران با من در بیش کاروان باشند و بیاده کان در بی جه دزدان را

عادت چنانست که مال برند و کس نکشتند مگر کسی را که با ایشان کوشد و چون فردا با ایشان رسیم من از جنگ
باز پس کردم شما نیز با من موافقت کنید و من با ایشان کژ و فری نمایم تا شما نیم فرسنگ دور شوید آنگاه
من نیز بیایم و با شما بپیوندم و بعد از ساعتی باز کردیم و بر سر دزدان رویم تا عجایب صنع الهی را ببینیم چه
مرا سلطان برین موجب گفته است و من چیزی می دانم که شما نمی دانید بدین سخن اتفاق کردند و بامداد تا چاشت
فرود رفتند و او بنده بر سبیل احتیاط سیب فرمود و سلطان مشغول شد و با معتمدان که بر سر شتران سیب بودند
گفت چون دزدان بار رسند شما تنگها سیب را ببرید و قفصها نگونسار کنید و سر خویش گیرید چون یک
نیمه از شب بگذشت امیر فرمود تا کوچ کردند و بر همان تعبیه می رفتند چون آفتاب دو نیزه بالا طلوع کرد
از جانب دزدان با شمشیرها کشیده روی بکاروانیان نهادند امیر بعد از حمله چند روی بهزیمت نهاد و تمامت
کاروان نیز منهزم شدند و در نیم فرسنگی توقف نمودند و دزدان چون آن حال مشاهده کردند بگشودن
بارها مشغول شدند و بقفصهای سیب رسیدند بشره تمام و رغبتی صادق بخوردند و هر کرا که از آن سیب
نیافته بود دست حاله بعد از ساعتی یک یک می افتادند و می مردند و رای راست فراست بود شناه سلطان
که اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله بوضوح انجامید بعد از دو ساعت که از روز گذشته بود امیر بر سر
بالایی رفت همه دست را بر مردم افتاده دید بنشاط تمام فرود آمد و گفت که بشارت باد که ملک سلطان در رسید
و دزدان را کشتند بستانید که اگر بقیه از ایشان مانده باشد آن را نیز بکشیم چون امیر و آن جماعت باز گشتند
تمامت دزدان را از ده دیدند و آلات و اسلحه ایشان و نقود و اموال چندانکه مانده بود در عقب رفتند و علف شمشیر
گردانیدند چنانکه از ایشان متنفس نماند که خبری بخانه ایشان بردی و احوال باز نمودی و بعد از آن اسلحه
ایشان را که جمع کرده بود بعد بن خروار بر آمد و امیر کاروان را بسلامت بکرمان و مقصد رسانید و هیچ کس را
رشته تای زیان نشد و از شادی در پوست نگنجیدند و از آنجا تا مقام ابو علی الیاس دوازده فرسنگ
بود امیر کاروان ده غلام را با انگشتری سلطان باز فرستاد و احوال دزدان باز نمود ابو علی چون انگشتری
سلطان بدید با لشکری مرتب و آسوده بولایت کوچ و بلوچ رفت و غلام سلطان نیز با سواران خود بدو
پیوست و زیادت از ده هزار مرد از ایشان بکشتند و چندین هزار دینار ستدند و نعمت و سلاح و چهارپای
بسیار بدست آوردند و ابو علی مجموع را در صحبت ان امیر بحضرت سلطان فرستاد و سلطان منادی فرمود که
درین مدت که من بعراق آمده ام هر کرا که دزدان کوچ و بلوچ چیزی برده باشند بیایند و عوض بستانند و معاینه

می آمدند و خشنود باز می گشتند و این ذکر جمیل سلطان را بر روی روزگار باقی ماند
بعد از خاین محمود و قد انتهبت ولا انتهاب لباقی ذکر محمود اکنون حضرت شریف شهریاری
چنان تصور فرماید که امروز قایم مقام سلطان محمود بحقیقت اوست اگر در زمان او یکی بندگان حق
تعالی که باهتمام او حوالت فرموده همان مساعی جمیله که سلطان سعید کرده او بجای آورد چنان که نام او
تا این غایت بمعدلت و نصفت در میان مردم باقیست نام آن حضرت نیز تا قیام ساعت
باقی ماندی ان شاء الله تعالی و حکایتی که از منصور خلیفه جد هرون الرشید رحمهما الله نقل کرده اند
مناسب این مقامست و آنچنانست که او بوقت مراجعت از حج بدیر سمعان رسید و او را گفتند که پیراهن امیر
المؤمنین عمر بن عبد العزیز رضی الله عنه که اعدل و ازهد ملوک بنی امیه بود اینجاست او آن پیراهن را
از رئیس دیر طلب کرد رئیس گفت ای امیر المؤمنین این پیراهن را از ما جرا می ستانی گفت جهت آنکه
پیراهن پسر عم منست و من بنگاه داشتن آن از شما سزاوارترم راهب گفت او مدفون خود درین دیر است و این پیراهن
از ما خریده است و مدفن او اینجاست منصور گفت من بوزن آن زر بشما دهم راهبان گفتند آن زر
نمی خواهیم منصور گفت شما این پیراهن را چه می کنید ایشان گفتند چون باران از ما منقطع می شود و در
قحط سال می افتیم آن پیراهن را بحضرت رب العالمین جل جلاله شفیع می بریم ببرکت آن حق تعالی
باز باران می فرستد و آب میدهد منصور گفت من نیز جهت این مصلحت میخواهم
که چون باران از شهرها منقطع گردد استسقا بدین پیراهن کنم راهب که رئیس دیر بود امان خواست
تا دو کلمه عرضه دارد خلیفه امان داد راهب گفت یا امیر المؤمنین تو خلیفه روی زمین و مملکت دنیا از آن
تو است و عمر بن عبد العزیز نیز همچو تو خلیفه روی زمین بود و خلافت و مملکت او را از طلب آخرت
باز نداشت و از طاعت حق تعالی مانع نشد تو نیز طریقه او را سلوک دار تا هیچ گاه در انقطاع باران و قحط
سال پیراهن او استسقا کنند بعد از تو بپیراهن تو استسقا کنند و تو از پیراهن عمر بن عبد العزیز مستغنی
شوی این سخن در منصور اثری تمام کرد و پیراهن بر ایشان مسلم داشت و روانه شد رحمه الله علیه توفیق
اقتفا بسلاله از خلاصه پادشاهان جهان را رفیق باد بمنه و سعة لطفه **نوع دهم** در تعیین منهیان
و جاسوسان بعد از ایضاح احوال اتخاذ و اعلان اسرار اعتماد و اعتضاد محل انهار رسانیده می آید که
بر پادشاهان عادل و اجبست که حوال از اکابر و اصاغر مملکت و عموم رعایا بل سایر برایا واقف باشند

وجهت این مصلحت منهیان وجاسوسان و خبرداران تعیین فرمایند تا از اعتبار وانکار ملوک وسلاطین
و دوستان و دشمنان در حق ایشان وکیفیت معاش عمال وکارداران خویش وحکام ومتصرفان ضعفا
و زیردستان وسایر طبقات مردم پادشاه را خبر کنند چه انکس که بی اخبار بقضایا مردم خبیر باشد وبی
اعلام علیم جز حضرت ربوبیت وجناب جلال الوهیت جل شانه وعظم سلطانه دیگری نیست وجمیع پادشاهان
وغیرهم باخبار واستخبار محتاج اند ما چون بر کیفیت صدور قضایا وقوف یابند اخیار و دولتخواهان بدرجات علیا
رسانید واشرار و بدسکالان را در مدارک هوان وخذلان انداز ند وجمعی را که در مقام عفو وصفح باشند
بحکم خذ العفو وأمر بالعرف واعرض عن الجاهلین عفو فرمایند وانرا که بنصیحت باز آید آورد نصیحت
کنند وانرا که باستمالت منقاد باید که استمالت دهند وانرا بتهدید وتخویف سزا باید ما بران موجب
بتقدیم رسانید و علی ای التقادیر این مطالب وقتی بحصول پیوندد وسهام این اغراض وقتی معالم اغراض
شود که اعلام منهیان وجاسوسان وخبرداران استعلام کنند و بر کیفیت احوال موافقان ومخالفان واقف
شوند چه بتجارب عقلی وبممارست قضایا اسلاف معلوم ومحقق است که بیک منهی کار مملکت وسلطنت چندان
تمشیت وتقویت نیابد که بره امیر معتبر که هر یک هزار مرد را متکفل باشند وبالشکرها بسیار مثل آن میسر نشود
وسلاطین و وزراء قدیم را مبالغت در تعیین منهیان بمثابتی بوده که احوال سلاطین عصر خویش را که بعد مسافت
میان ایشان صد هشت ماهه راه بود بروز بروز معلوم می کرده اند و منهیان وجاسوسان متواتر ومتعاقب
می گماشته و از تعیین ایشان بغیر از پادشاه و وزیر دیگری را وقوف نه صاحب اسمعیل بن عباد که وزیر
پادشاهان بویه عضد الدوله وفخر الدوله ودیگران بود واو اول وزیری است که بصاحب اشتهار یافت ودر کتب تواریخ مذکور است
در فارس شیراز بود ودر عراق عجم ری اتفاق افتاد که روزی پیش فخر الدوله رفت بهنگام او رسوم
چون پیش او رفت فخر الدوله بسبب تکلف سه روزه پرسید صاحب گفت بر بر روز منهی از طرف مملکت خطای
آمده بود و تقریر کرد که خان خطای بوقت آنکه در فراش خانه می رفت در گوش یکی از اینا قان بخفیه اسراره
گفت چون بنده را معلوم نشده بود که مضمون آن اسرار چیست بحضرت نتوانستم آمد چندان توقف کردم
او در منهی دیگر از خطای رسید وان احوال باعلام رسانید و تا معلوم نکردم بحضرت نیامدم سلطان و وزراء
قدیم را طریق تفحص احوال سلاطین معاصر ما این غایت بوده بتصور آنکه مبادا که کیدی اندیشند و ملاقی آن رسانند
که بخاطر این بسیار و لشکرها جز از دفع آن نتوان کرد اما باید که منهی که صاحب خبر باشد و از کیفیت قضایا دوستان

و دشمنان واحوال اخیار واشرار اعلام کند که بغایت امین و معتمد باشد و دولتخواه بندگی حضرت
و پاک اعتقاد ومسلمان وبلند همت باشد و از خزانه او را مرسوم ومستوفی مؤثر تا اگر کسی بر احوال او واقف
شود او را بزر وسیم از راه نبرد و بدین واسطه کلیات قضایا که دانستن آن واخفاء آن ضرری باشد
مخفی نمانند چه ابو الفضل بکری روزی با سلطان شهید الب ارسلان انار الله برهانه گفت چرا منهی وصاحب
خبر نصب نفرمایید تا از قضایا دور و نزدیک بر وی اعلام کنند سلطان گفت منهی معتمد امین نیابم و غیر
معتمد را در قضایا کلی مدخل دادن بخروج مملکت از تصرف وتغیر خاطر هوا خواهان مودی می شود چه دوستان را
وبیگانگان چنین شیء را وزنی ننهند وخبری ندهند ومخالفان و دشمنان با او دوستی ورزند و بمال از
راه برند وچون چنین باشد منهی از دوستداران بواسطه آنکه او رجعی نداده باشند خبرها بد و غیر
واقع بسمع ما رسانند و از دشمنان که او را بزر وسیم فریفته وراضی کرده باشند تحفها نیک گوید
وکلمات خیر وشر چون تیر باشد که از برخاسته آید و بواسطه تواترات نادرست منهی دوستداران ما
دور خواهیم و دشمنان را نزدیک و بدین سبب خلل کار سلطنت و دشمن کامی و بدنامی بر وجهی پیدا کرد
تدارک آن بهیچ حال ممکن نگردد و پس معلوم شد تا در ابتدا حال باخبار احوال این طایفه مشغول نشوند و ایشان
برا مراسم و وظایف وجامکیات واز مخصوص ومستظهر نگردانند و مورد عهد ایشان را بسو کنذان غلاظ وشداد
مصلحت نکنند بچنین قضایا کلی اشارت نفرمایند مخافظ احوال دوستداران وموافقان ومفاسد امور
بدسکالان ومخالفان بدولت جهانگیر حضرت سلطنت متعلق باد بمنه وفضله وجوده وطوله

نوع یازدهم در تعیین جمعی که مصالح ارباب حاجات بعرض رسانند بعد از عرض مضمونات تحبت
و توضیح مزونات مودت منهی رای جهان آرای گردانیده می آید که امزجه وطباع اصناف مردم
بر بن مجبولست که پادشاهی مملکت را مسخر کند ما امیری وحاکمی با امارت وحکومت ولایتی روند اهالی
انجا جهت عرض مهمات متوجه او شوند و هر یکی مطلوب خود را در هر کسوت که متضمن مصلحت خود دانند
بعرض رسانند و در میان این طوایف مردم فضول منشی که خود را بزی صلحا و لباس علما برار ندی نمایند
باشند و هر کس از ایشان خواهند که خود را باستحقاق عارف باظهار رسانند که در واقع چنان نباشد
و ادرارات وانعامات زیادت از حد خود طلبند تا با علام قضیه که موافق طباع اکثر اکابر باشد خود را در
پیش اندازند و متوجه ایناق بسازند و بوقاحت وجلادت صاحب منصبی شوند و بدان واسطه با خلق

خرابی و تعدی و تطاول نمایند و بهر بهانه و حیله از مردم چیزی بستانند و قضایایی که قطعاً مصلحت
سلطنت و مملکت در آن نباشد جهت طمع خود بعرض رسانند و در میانه اموال برند و لاجرم احوال ممالک
و پنهان آن کنند که بیان از تقریر و بنان از تحریر آن قاصر آید و چون اولو الامر از کیفیت معاش
و دین و اعتقاد و صلاح و فساد ایشان واقف نباشد و خواهد که خلایق او را دعا کنند و معاونت
و متابعت نمایند مطالب و ملتمسات ایشان را باجابت مقرون گرداند بتصور آنکه ایشان استحقاق
انعام و احسان و تربیت و تقویت دارند و حاصل آن معنی آن باشد که اموال که وجوب ضروری از آن
نهایت است بگزاف تلف شود و نامستعدان متقلد مناصب گردند که فضولان در کارها بزرگ
مدخل سازند و چون حال چنین باشد حکما و عقلا و بزرگان و مصلحان و مستحقان و مستعدان و جمعی
شایسته استیفای این عوارف و لایق تقلد این مناصب باشند محروم مانند جهت آنکه معارضه با فضولان
و سفیهان و عوان طبعان مصلحت ندانند فکیف وقتی که مستقل و متمکن باشند و مثل ایشان مثل کاوی باشد
قوت و آلات ایذا که ساخته کاره و عقل که مانع اعمال آن باشد ندارند و عقلا چون حال برین منوال
بینند دست و دامن از مباشرت کلیات بکلی بیفشانند و بدین واسطه مهمات دین و دولت از منهج استقامت
انحراف یابد و صلاح و فساد قضایا بهم برآید و خیر و شر مختلط و مشتبه گردد و پادشاه از تدبیر امور مملکت
و سلطنت باز ماند و امرا و وزرا و ارکان دولت هر یک در وظیفه خود متردد شوند بلکه وجوه
تدابیر بکلی انسداد یابد و تدارک این قضایا که از هر جهت در متن و وکرآن بدشواری تمام توان کرد
ازی الف بان لا یقوم بهادم فکیف بان خلفه الف هادم چه هر کس را از فضولان و بد
نفسان که قضیه عادت و ملکه شده باشد سلم که او را از آن منصب که خارج ابعاد و اخراج کنند ازالت
آن ملکه از طبیعت خبیث و جبلت پلید او چگونه صورت توان که چنین کس منتهز فرصت باشد تا بهر وقت
و بیش هر صاحب شوکت از نواب حضرت سلطنت که مجال یابد مکنون ضمیر باظهار رساند و باشر بدنفسی
و ایذای خلق و توقعات فاسد رود و جمعی از شر ایشان در عذاب باشند و دفع چنین طوایف بحکم آن باشد
از نهی یک مصلحت صورت کنند جز بشمشیر بران نباشد و رخصت بدین معنی و اگر چه او که ارکان سیاست
حقیقت آنست از روی شریعت مشکل توان داد پس تدبیر آنست که در بدایت حال که هنوز طامعان و فضولان
و بدنفسان بحضرت راه نیافته باشند شخصی را از اکابر مملکت اولا باتفاق عالمان مسلمان و دین دار

و پاک اعتقاد و مصلح بود و نیکوخواه بندگی حضرت و خیرخواه بندگان خدا تعالی باشد و بقناعت و کوتاه دستی
و کم طمعی و خیراندیشی معروف و مشهور و برجاحت عقل و غزارت فضل و کرم طبیعت و سماحت جبلت
و ترک فواسد اطماع و رذایل اخلاق و منع حقد و حسد موصوف و باحوال طبقات مردم و اهالی ملل
و ادیان خبیر و بر تقریر مطالب و مهمات مردم قادر جهت تعریف اصاغر و اکابر و تقریر احوال طوایف
خلایق تعیین فرماید و بتقویت و تربیت اختصاص بوده و تفویض آن قضایا را بعهود و مواثیق و ایمان
غلاظ و شداد و اگر چه محل اعتماد باشد موکد و مستحکم گرداند قربة الی الله تعالی و طلباً لمرضاته و رعایة لمصالح
السلطنة و المملکة بعد قضایای مردم رسیده و صلاح و فساد آن را کما ینبغی لایق عرض داند بمجلس عرض
رساند و نالایق را منع کند و در اجرای ادرارات و انعامات و وجوه مستحقات را تفحص نموده عرضه
دارد تا خیری که اجرا یابد در محل مقام باشد و نامستحق ممنوع و مردود شود و فضولان و خواصان و مفسدان
از تمکن و اقتدار و ملازمت و قربت بندگی حضرت دور کند و اگر بعرضه داشت احتیاج افتد بعرض
رسانند تا تدبیر بموجبی که متضمن مصلحت رعیت و مملکت باشد فرموده آید و چنین کس را باید که منهیان امین باشند
تا او را از احوال اصناف خلق اعلام دهند و او نیز تا از جهت دیگر استعلام نکند بتقریر ایشان راضی
نشود و اگر بدان یک شخص که گفته شد این امر تمشیت نیابد اشخاص متعدد معین فرمایند چه در دولتخانه
سلاطین کارخانها بسیار در بایست باشند و نیز وجود ایشان کار را تمشیت نگیرد و بهر وقت که امور
مملکت برین موجب مستقر یابد مصالح منتظم و مفاسد منقطع گردد و عما قریب اخبار رونق پادشاهی
و نسق سلطنت باقاصی و ادانی عباد و بلاد وصول یابد و اولیا فرحی نمایند و اعدا منکوب و مقهور گردند
و مسارعت بهواداری و نیکوخواهی نمود و مشکور افتد ان شاء الله تعالی جهان بکام باد

نوع دوازدهم

در استصحاب مشایخ بعد از تحقیق احوال دوستداری و تقریر اقوال پسندیده که کاری معروف ای
جهان افروز ذکر کرده شد می آید که هیچ طایفه که بندگی حضرت شریف صحبت ایشان ببایست پس باید و از موارد
نصایح ایشان اعتراف رشاد و ارشاد فرماید تا مشایخ بزرگوار که بحقیقت علما تقوی کردار باشند مساوی
نگردد چه هر کس از این طایفه چون متابعان و مریدان مشایخ طبقات باشند و علم نافع را ضمیمه عمل صالح کرده بنده
اقاویل ایشان در ارشاد خلایق چون تریاق اکبر باشد و کلمات ایشان در امر معروف و نهی منکر چون
اکسیر احمر چه امیر المؤمنین و وصی رسول رب العالمین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب رضی الله عنه که سید الاولیا

و سرخیل اصفیا و شیخ مشایخ روی زمین و مرتفع بر اعلاء معارج علیّین فرموده که العلم بلا عمل وبال
والعمل بلا علم ضلال چون مشایخ اسلام متصف بصفت علم نافع و عمل صالح باشند اقتدا بانوار رشد
ایشان موجب ارتفاع معالم سلطنت و ماده احکام قوایم مملکت و سبب تاکید مبانی دین و دولت
و علت توطید ارکان ملک و ملت باشند و پادشاه چون بمواعظ ایشان متعظ و بزواجر ایشان منزجر
کفوه و قضایاء دینی او بر وفق فرموده شارع صلی الله علیه و سلم انتظام گیرد و ارکان مملکت بواسطه
قوت دین از شین اختلال و انهدام مصون و مامون ماند و هیچ آفریده را از مخالفان مجال طعن در اوضاع
معاش بندگی و قدرت قدح و قصد در امور سلطنت نباشد بلکه منهیان قضا و قدر این اخبار بمسامع کروبیان
ملاء اعلی رسانند و صیت دولت و سمعه سعادت بندگی حضرت را از اطلس فلک گذرانند والله الحمد والمنة
که فضاء آنحضرت مشحونست بوجود مشایخ بزرگوار و علماء متقی کردار و افاضل متورع و اکابر متشرع اما اگر
والعیاذ بالله جمعی شیخ نمایان که دعوی شیخی کنند و از رسوم شیخی جز نام نداشته باشند و از تعلم علوم بواسطه
عدم استعداد متحرز و از صحبت علما بسبب تشبه با جهال و عوام الناس مجتنب و جز طامات آمیز نگویند و جز
منامات باد انگیز نبینند و ملاقات یک عامی جاهل را بسبب تناسب صوری و معنوی از صحبت هزار فاضل
کامل و عالم عامل دوست دارند و بر اثبات شهادتی که جاهلی تواند نوشت قادر نباشند و مقصدی که ز ر
نخ کلاه دلبند بر تو انداخته و مطامح انظار و مسارح افکار ایشان بجای خدای پرستی هوا پرستی و بجای
متابعت محمد عربی محبت مال و جاه مورد و شیخی و مکتبی مبر بهانه جهت استیفاء ادرارات و انعامات و خلع و تشریفات
و ملبوسات و مرکوبات دندان طمع در مال بندگی حضرت تیز کرده چنان نمایند که دوستداران جانی
و دولتخواهان نهانی ایم و نداند که عقلا این تزویرات را می‌دانند و این تمویهات را از بر می‌خوانند و این
نقش بر نقاشان جانک دست مخفی نیست و این رسم بر مهندسان باریک بین پوشیده نی نعوذ بالله از چنین
مصاحبان عیاذا بالله از منافقان چه عقارب و حیات را چراند آن نفوس آن اثر و مضرت نباشد که ان
جهال را در تحریف کارها از منهج استقامت و تغییر دولتها از قانون و کسانی که تا این غایت
سوخته منصب و مال و بیاخته عوام و جهال و بنده جاه و مکنت و خادم خدمتی و رشوت باشند هر چه
در بندگی حضرت از خیرخواهی و صلاح اندیشی بعرض رسانند ملوث باغراض و مشوب باطماع باشد و مقاصد
فاین دران جهت خود تصور کرده باشند یک مصلحت جهت مملکت و سلطنت نیندیشند و اگر چه در احادیث

روایت که الشؤم في الدار والمراة والفرس یعنی شوم در خانه و زن و اسب باشد محققان توجیه و تفسیر این
حدیث چنین کرده اند که شوم خانه در همسایه بد و شوم زن در مخالفت شوهر جهت اوامر و احکام
شرعی و شوم اسب آنست که دندان گیرد و لگد زند و گریز پای باشد و نگذارد که لجام بر سرش نهند
و زین بر پشت و هیچ رد مؤمن مسلمان را پیغمبر صلی الله علیه و سلم بشومی قدم صفت نکرده است
اما بحر و ملاقات چنین کسان که ظاهر ایشان با باطن یکسان نبود شوم و نامبارک باشد تا بمصاحبت و مناکحت
چه رسد و چون پادشاه بر ایشان اعتماد کند و ایشان را بیاری نادرست زنند و اندیشهاء فاسد کنند
و وخامت عاقبت ان از شرح مستغنی باشد زینهار زینهار از قرین بد زینهار وقنا عذاب النار و در سخنان اکابر
حکما آمده است که ایاک و مصاحبة الاشرار فان طبعک یسرق الشر و انت لا تدری و در اشعار شعرا طرفه آمده است
عن المرء لا تسأل و ابصر قرینه فکل قرین بالمقارن یقتدی احتراز از چنین مجتهدا واجب و لازم باشد
و ترک چنان مصاحبان فریضه و محتم و در آثار آمده است که ما اتخذ الله ولیا جاهلا و عبد الله بن عباس
رضی الله عنهما لفظ قط برین اثر الحاق کرده است و بخط خود نوشته یعنی خدای تعالی دوست جاهل هرگز
نگرفت و چون ایشان در مقام دوستی حق نباشند فکیف سلطان جهان ایشان را چگونه دوستدار
خود پندارد و چون حق تعالی در حق یهود و نصاری فرموده یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود
والنصاری اولیاء بعضهم اولیاء بعض یعنی ای مؤمنان جهودان و نصرانیان را دوست مگیرید
چه بعضی از ایشان دوستان بعض دیگرند و منع از دوستی ایشان بسبب جهل ایست که دامن گیر
جان ایشان شده و الا اگر بدین حق که اسلام است ایمان داشتندی و اثری که از بزرگان دین نقل
کرده اند اعنی ما اتخذ الله ولیا جاهلا قط مستفاد ازین آیتست و زیادت فرقه میان جهال اسلام
و مخالفان نیست چه طبایع طایفتین بر مخالفت حق مجبولست و اگر عقلا بنظر ابن قضیه رسند هیچ شکی
و ریبی در امور دین و مملکت را با صحبت چنین مصاحبان منافق مساوی ندانند و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
فرموده است و قیمة المرء ما کان یحسنه والجاهلون لاهل العلم اعداء یعنی قیمت مرد بهنریست
که آراسته باشد و جهال که هیچ نمی‌دانند دشمنان علما و دانایانند که بهترین خلایق اند فکیف که جهل مرکب
باشد و اگر بسیط باشد یعنی نداند و داند که نمی‌داند قابل ازالت باشد و اگر مرکب باشد یعنی نداند و نداند که
نمی‌داند پس مضاعف شود و قابل ازالت نباشد ادویه را بدتر از علت نادانی نیست چه علماء اسلام ورثه
انبیاء

اما

بنی اسرائیل اند علیهم السلام بدلیل حدیث نبوی علیه افضل التحیة والتسلیم علماء امتی کانبیاء
بنی اسرائیل و قال صلی الله علیه وسلم العلماء ورثة الانبیاء و شیخ بزرگوار مصلح الدین سعدی
الشیرازی قدس الله روحه العزیز در فرق میان علما و مشایخ متعبد ان این ابیات بغایت نیکو گفته است
و بر محز اصابت زده تا بمشایخ مزوّر چه رسید شعر

صاحب دلی بمدرسه آمد ز خانقاه ... بشکست عهد صحبت اهل طریق را
گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود ... تا اختیار کردی از آن این فریق را
گفت آن گلیم خویش بدر می‌برد ز موج ... وین جهد می‌کند که بگیرد غریق را

در اخبار وزیر سعید خواجه نظام الملک رحمة الله علیه که از زهّاد و اورع و اعدل و اصلح وزراء روی
زمین بود آورده‌اند که در زمان وزارت سلطان سعید ملکشاه طاب ثراه داشت جمعی از اصحاب اغراض سلطان را
بر مولانا وحید الدین پیرفیروزکوهی که افضل عصر و معتقد فیه خواجه نظام الملک بود متغیر گردانیده
بر وجهی که سلطان او را بند کرده بقلعه فرستاد و آن بزرگ مدتی مدید محبوس ماند هر چند خواجه
نظام الملک میخواست که در ازالت این معنی کوشد و سلطان را با او بر سر عنایت آورد میسر نمی‌شد
و سلطان راه بازیچه گاه جو خواجه نظام الملک دانست که تدابیر او مفید و منتج نمی‌آید خربندگان سلطان را
طلب داشت و از کیفیت ایشان سوال کرد گفتند خربندگان سلطان و از آن خواجه صد و پنجاه نفرند خواجه
فرمود تا ایشان را تمام بردند و سرها بتراشیدند و برو تها بر گرفتند و جهت هر یک از ایشان جبه و کلاه
کبود و سجاده ترتیب فرمود و پیری را که در میان ایشان لایق شیخ نمایی بود بشیخی ایشان برگزید و فرمود
که شما را بخدمت سلطان می‌برم می‌باید که چون بحضرت رسید نفر از آن که سلام کنید هیچ سخن نگویید
و یکی از شما سجاده که جهت این شیخ ساخته‌ام بیندازد و او زمانی در پیش اندازد خاموش بنشیند بعد از آن
شیخ دست بر آورد و جهت ثبات دولت سلطان سوره فاتحه بخواند و شما نیز بخوانید و برخیزید و بروید
چون خواجه ایشان را برین تدبیر و ترتیب مشغول گردانید بحضرت سلطان رفت و گفت جمعی درویشان
صاحب درون و صوفیان صاحب دل از خراسان آمده‌اند و می‌خواهند که بحضرت سلطان رسند و دعا
گویند و یقین است که مستجاب گردد سلطان بدین خبر بشاشت نمود و گفت بخدمت آن درویشان رویم
خواجه اجابت کرد و خربندگان را در خانقاهی بنشاند و همان سخن که با ایشان گفته بود مکرر گردانید و سلطان

پیش ایشان برد و ایشان آنچه خواجه نظام الملک فرموده بود از سکوت و خواندن فاتحه بجای آوردند
چون شیخ موضوع فاتحه خواند خواجه با سلطان گفت که چون درویشان دیدیم بیرون رویم سلطان
برخاست و بیرون آمد خواجه باز گشت و پیش خربندگان رفت و گفت دیگر باره بر سر طویلها
استران روید و بخربندگی مشغول شوید آنگاه بخدمت سلطان باز گشت و پرسید که این درویشان در نظر سلطان
چگونه آمدند فرمود که از حضور ایشان روحی بخاطر من رسید که مثل آن مشاهده نکرده‌ام خواجه بخندید
و گفت این جماعت خربندگان سلطان و از آن بنده‌اند که دی روز این وقت اکثر ایشان در خرابها
و سر آخرها نشسته و جنبا فتاده بودند چون خواستم که ایشان را شیخ و صوفی سازم در یک
شب صد و پنجاه خربنده را شیخ و صوفی ساختم اما اگر خواهم که مثل مولانا وحید الدین پیرفیروزکوهی
دانشمندی سازم و قتی که اسباب آن موجود باشد و طلب باعث و حرص کامل و زمان و مکان و حال ... ووت
و تربیت اکابر و ارشاد استادان مشفق مساعدت نماید بچهل سال توانم ای سلطان این چنین
عنایتی در غیر موضع است چون مجال سخن یافته بود سلطان را ملامت کرد و او خجالت بسیار نمود و از خواجه
عذر ها خواست و تشریف خاص و استر تنگ بسته و هزار مثقال زر طلا که علامت سیورغال پادشاهان
قدیم چنان بود جهت استرضاء مولانا وحید الدین بقلعه فرستاد و او را باعزاز و اکرام تمام بحضرت
آوردند و بعنایت و عاطفت مخصوص شد و سلطان را انکار ما عنصر ابدال گشت و ببرکت نصیحت
خواجه نظام الملک و تنبیه که در باب خربندگان کرد سلطان نیکنامی دو جهان یافت رحمه الله تعالی و ... حکایت ... م
دولتخواه نیز بحضرت بر منوال سخن خواجه نظام الملک است از این شیخ نمایان هیچ شیخ نام هر روز
هزار و بیشتر نیز توان ساخت اما اگر خواهند که عالم عاملی و فاضل کاملی پدید آید معلوم نیست
که تا مدت بسیار میسر شود یا نه و این مخلص بعرض این نصایح که متابع اخلاص مترشح می‌گردد
و از منابع دوستی و اختصاص استنباط می‌نماید مزاحم مطالعه همایون می‌گردد و یقین است که چون این
کلمات از مواد خیرخواهی صدور یافته خاطر مبارک بقبول آن ارزانی فرماید مصراع که هر که از جان برون آید نشیند
لاجرم در دل ... حق تعالی او لیاء دولت آنحضرت را از وقیعت صحبت جهال و فضیحت ملازمت اشرار و اراذل
بخواست و حمایت کناد و امور ملک و ملت بر وفق مصالح جهان پناه با لنبی و آله الامجاد انه رئوف بالعباد

نوع سیزدهم در رعایت قربا و ملازمان سلاطین سابق از کتاب نامور و بهادران کار آزمود

واجرآء واجبات و تعیین وجوهات معاش ایشان بعد از تمهید مکملات اسباب مملکت و تنبیه
و بنیات اوضاع سلطنت اعلام علوم شریفه گردانیده می آید که چون بتایید ربانی و توفیق یزدانی
مملکت ایران زمین در تحت تصرف و تملک آنحضرت آمد و ولایات آن بتولیت سده سلطنت پناه
اختصاص یافت بر صوایب آرای فضل گستر و ثواقب عدل پرور الکار واجبست که متخصص قضایای اعیان
مملکت و اکابر ملک و ملت اشتغال فرمایند و بتفقد احوال ملازمان سلاطین سابق و ملوک سالف رسیده
در ترفیه خاطر و جمعیت باطن و ظاهر ایشان سعی که وظیفه رافت و خاصیت پادشاهان عادل و شهر
یاران منصف است بجای آرند و اکابر و اعیان را از افاضل علما و مشایخ و معارف و مشاهیر
در خور استحقاق بجز ایل مکارم و کوافل فضایل و فواضل مرفه الحال دارند و ثانیا ملازمان سلاطین
سابق را از کتاب نامدار و بهادران کارزار و دلیران صف شکن و دلاوران مردافکن اگر
قوت و قدرت ملازمت درگاه جهانپناه و استطاعت حضور در دیوان حضرت سلطنت ماثر باشند
برقرار مقرر فرمایند چه تعیین ایشان جهت تعلیم مهمات که همواره مباشران بوده و نیکنامی اندوخته و لشکرها
شکسته باشند و ملکها گرفته و غایت مساعی جمیله در کتابت یا در شجاعت باظهار رسانیده بهتر از
تعیین غیری که دیگران کار نکرده باشد و ندانسته خوش قلم زن نکو دار و شمشیرزن معارک کاری باید زن
و مقرر است که سلاطین جمیع را که بمباشرت کلیات امور مملکت مرسوم گردانیده باشند و اعتماد بر قول و قلم
ایشان کرده بنابر چند خاصیت بوده اول مهارت و حذاقت در کاری که مباشران بوده باشند
و استعداد و فطرت بحسب جهت تعلق آن شغل دوم سلوک مسالک امانت و دیانت که موجب استمرار
ایشان بر آن اوضاع بوده باشد سوم وقوف ایشان بر قضایا و امعان نظر در سایر مهمات و تعمق از
عهده کلیات امور بر وجهی که جانب پادشاه و رعیت مرعی بوده و غبطه دیوان و تمشیر اموال
بحصول پیوسته چهارم ترتیب و تجربت بواسطه کثرت ممارست در کارها که تا برایشان وجوه از عهده
آن بیرون آیند و جمعی که در ساختن مهمات خلایق بدین مراتب رسیده باشند میان ایشان و جمعی که از
تجارب غافل و از این معانی عاطل باشند فرق بسیار باشد اما اگر حکم رود که جماعت جوانان
مستعد ملازم و مصاحب این پیران قدیم شوند در صحبت ایشان قواعد ملازمت و رسوم و آداب
دیوان و تدبیر ساختن مهمات و ترتیب امور که مجموع آن شرایط و وظایف خدمت ملوک و سلاطین است مصالح

بیاموزند

بمعاش

بیاموزند و بتدریج خود را بمراتب ایشان رسانند موجب تربیت استعدادات باشد و عمارت
مملکت و تمهید قواعد سلطنت از نتایج آن گردد و این معنی مستحسن و پسندیده افتد و اگر قبل از این ما را سبب
استیلای شیخوخت و ضعف قوت مزاج و قربت ملازمت نباشد در ترفیه خاطر و تدبیر اسباب معاش
ایشان و ترتیب مصالح مساعی جمیله مبذول باید فرمود بر وجهی که ایشان را باز ماندگی نباشد
و در کلیات قضایا استشارت از رای صاحب ایشان از لوازم گردد چه اگر بواسطه ضعف مزاج بر ملازمت
قادر نباشند اما قواعد تدبیر و قوانین ریاست و سیاست و روابط ملک داری و رعیت پروری خود
فراموش نکرده باشند بلکه اصابت آرای ایشان با مضاء شمشیر بران برابری کند و قضیه که جوانان را
چون درس علوم بر استاد باید خواند و سالها در آن بسر بردن تا حقیقت آن را معلوم کنند ایشان را
بواسطه تجارب عملی بی این زحمت معلوم و بیامن استصواب و استشارت ایشان مملکت معمور و کارها
بر قانون صواب و سداد و قاعده صلاح و رشاد تمشیت یابد و بهیچ حال در رعایت جانب و ترتیب اسباب
معاش ایشان اهمال نباید فرمود چه مبادا که از غلبه فقر و عجز اندیشها کنند که موجب ملالت خاطر باشد
بدان سبب که مقرر است که هر مخالفت که از چنین طوایف در وجود آید منشا آن عجز و فرو ماندگی و اضطرار
احوال ایشان بوده چه اگر این قضیه استمرار یابد البته ایشان عزیمت ملکی دیگر کنند و چون بیشتر مردم عاقل
و صاحب کفایت باشند هر آینه ناموس پادشاه خود در انجمن عهد و وفاداری و کمال فضل و کیاست
نگاه دارند و بنابر آنکه حکایت شکایتی از ایشان صدور یابد مصدوقه حال عقلا و اکابر آن مملکت که آنجا
باشند خود معلوم گردد و از این حال شین تمام باحوال سلطنت و قواعد مملکت راه یابد و اگر والعیاذ بالله
در میان این طوایف جهال نیز باشند که افت آن قضایا پیش ایشان در غایت سهولت بود و تقریرات
ایشان نیز موکد عقاید عقلا و اکابر مملکت منتقل الیها گردد چه نقل مردم مستعد و غیر مستعد بواسطه بی عنایتی
پادشاهان از مملکتی بمملکتی دیگر در جبلت مرکوز است و در متون صحف مسطور و مذکور و حکایتی که از فخر الدوله
بویهی و وزیر او صاحب اسمعیل بن عباد نقل می کنند مناسب این مقام است و آن چنانست که جمعی کتاب
و عمال معطل در آن عصر هر روز بموضعی رفتندی بیرون شهر که بدیده سپهسالار موسوم بود یعنی دیدبان تا وقت
آفتاب زرد آنجا بودندی و بعد از آن فرود آمدندی و بخانهای خود رفتندی چون مداومت ایشان
بر این معنی استمرار یافت این خبر بگوش فخر الدوله رسید حاجبی را گفت پیش ایشان رو و ایشان را
بانچه فارند

باشند که مستفاد از بی عنایتی پادشاه و عدم اهتمام ارکان دولت بنظم احوال ایشان
م

و مقصود از عنایتی پادشاه باحوال مستعدان کنند

آنجا بنشین آورد حاجب چون آنجا رفت ایشان نردبان فرو گذاشتند حاجب با کسان او بالا رفتند
و پیش ایشان شطرنج و نرد و دوات و قلم و کاغذ دیدند فرا آنجا آویخته دیدند و کوزه و سبوی
آب نهاده حاجب گفت فخر الدوله شما را می خواند و ایشان را فرو آورد و پیش فخر الدوله برد و صاحب
کافی اسمعیل بن عباد حاضر بود و فخر الدوله از ایشان پرسید که شما چه قومید و هر روز به کار برین خانه
می روید ایشان گفتند زنهاری می خواهیم تا راست بگوییم فخر الدوله ایشان را بجان و تن و مال الامان
داد و سوگند موکد گردانید چه بیشتر را می شناخت گفتند پوشیده نیست که ما نه دزدیم و نه خونی و نه راه زن
و نه زن کس فریفته ایم و نه فرزند کسی به غلامی برده ما قومی دبیران و متصرفان معطل مانده ایم و از این
دولت عموم پادشاه باحوال ما چیزی نرسید و هیچ شغل نامزد ما نفرمایند نشسته ایم که در خراسان پادشاهی
پدید آمد که او را محمود می گویند و اهل فضل و هنرمندان را دوست می دارد و ایشان را ضایع نمی
گذارد و دانش را خریداری می کند و ما امید ازین مملکت بریده دل در وی بسته ایم و سر رفتن
برین دیده می رویم و شکایت روزگار می گوییم و از هر که ازین راه آید خبر محمود می پرسیم
و بدوستانی که در خراسان داریم ملاطفات می نویسیم و از مجاری حالات اعلام می دهیم و چون
مردم عیالداریم و درویش گشته بحکم ضرورت خان و مان گذاشته در طلب رزق و بطلب شغل بخراسان
می رویم حال خویش گفتیم اکنون فرمان خداوند راست فخر الدوله روی بصاحب کرد و گفت با
با این گروه چه می باید کرد و صاحب گفت ملک ایشان را امان داده است و اهل فضلند و مردم
زاده و قلم زن و بعضی را بنده می شناسد و بنده تعلق دارد چون کار اهل قلم و تعیین اشغال و وظیفه ایشان کار
بنده است اگر حکم مطاع نفاذ یابد بنده مهمات ایشان را بر وجهی کفایت کند که فردا خبر بخدمت
بسرای
رسد و پسندیده افتد پس همان حاجب را گفت که ایشان را بصاحب برد و بسپارد حاجب فرمان
برد و بازگشت ایشان هراسان و از عقوبت می اندیشیدند چون صاحب بسرای خویش آمد فراشان را
گفت همه را بحجره مناسب بر و بنشان فراش ایشان را بحجره بغایت نزه برد و فرشها رفیع افگند
و ایشان را اجازت داد که
و مسندها انداخته و گفت هرجا که خواهند بنشینند و بعد از ساعتی جلاب آوردند و خوان آراسته بانواع
اطعمه چون از طعام فارغ شدند شراب آوردند و مجلس نهادند و مطربان بسماع مشغول شدند و بیرون
سه فراش که خدمت ایشان می کردند دیگری را در آن حجره راه نبود و هیچ آفریده را از حال ایشان

وقوف نه و اهل شهر جهت ایشان ملول و غمناک و زنان و فرزندان ایشان نوحه و زاری می
کردند چون دوری چند از شراب بگذشت صاحب حاجب خاص خود را پیش ایشان فرستاد و گفت شما
بسیار رنج کشیدید شما را اینجا نه من جهت آن فرستاده اند که محبوس و متفکر باشید چه خانه من زندان
نشاید و اگر با شما خطائی شده باشد گردن نهید نه من نه فرستادندی شما امروز و امشب مهمان منید
در ساخت جهت ایشان تمام
و در حال فرمود تا خطابها بیاوردند و جبه و دیبا جهت ایشان ببریدند و بیست اسب با زین
ترتیب کرد روز دیگر یک یک را میخواند و خلعت می پوشانید و اسب تنگ بسته می داد و شغلی
موسوم می گردانید و دیگرانرا بعضی با درار و بعضی با انعام و صلات اختصاص فرمود و همه خشنود
تمام بجایهای خویش بازگشتند روز دیگر باتفاق بسلام صاحب آمدند گفت اکنون بمحمود ملاطفات می نویسید
و زوال ملک ما می خواهید و شکایت می کنید و چون پیش فخر الدوله رفت پرسید که با آن جماعت چه کردی گفت
هر یک را اسبی و ساختی با یک دست جامه بدادم و نفقه و ترتیب کاشتم و هر کس را که درین مملکت دو
شغل داشت یکی بستدم و بدیشان دادم و همه را با عمل شایسته و منصب لایق بجایها ایشان فرستادم
فخر الدوله را این تدبیر بغایت خوش آمد و پسندیده داشت و گفت اگر جز این کردی نشایستی و کاشکی
این تدبیر بیش ازین بوده سال بودی تا ایشان را انجا لغت رغبت نیفتادی سخن در باب آنکه دو
عمل یک کس را نفرمایند و دو کس را یک عمل ندهند بعد از آن گفت اکنون باید که مردی را دو عمل نفرمایند
بلکه هر مردی عملی باشد تا همه متصرفان با عمل باشند و همه عملها بارونق باشد و دوم عمل هر عامل را
مزهای که عیش بر متصرفان تنگ شود و عیب جویان و صاحب غرضان گویند که در مملکت ایشان مگر مرد نمانده است
که مردی را دو شغل می فرمایند و بر سر کفایت عمل کنند و نیز چون دو شغل یک کس را فرمایند یکی از آن دو
شغل نامضبوط ماند جهت آنکه یک مرد در دو شغل اهتمام چنانکه باید نتواند نمود و دو مرد را نیز یک
شغل نباید فرمود چه آن عمل در میان دو عامل بی رونق باشد و هر یک از ایشان اندیشند که اگر من
درین کار سعی زیادت کنم و نگذارم که خللی بدان عاید گردد خداوندی که مفوض آن عمل او است پندارد
این رونق از سعی شریک منست و مرا در آن مدخلی نه من چرا رنج برم که نتیجه منت باشد و بنام دیگری
برآید و اگر مفوض بسبب خللی از شغل برسد هر یک ازین دو شریک تقصیر بدیگری نسبت کند و اگر بنظر
تحقیق تامل رود گناه از ایشان نباشد بلکه از کسی باشد که یک شغل بدو کس فرماید و شغل بیک کس

و این معنی البته موجب خرابی مملکت گردد و متیقنست که دعاگوی دولت خواه که استنباطات از مواد خیرخواهی و مشارب صلاح اندیشیست درین ابواب موافق رای جهان آرای کرده و باستماع آن امور دین و دولت و قواعد ملک و ملت انتظام و استحکام پذیرد ان شاء الله تعالی دولت جاوید باد

نوع چهاردهم در رعایت امهات و آبا و اقارب و جمیع ملازمان از استادان و سادات و قضاة و ائمه و علما و اکابر دین و ملک و امرا و جماعت مجنده و لشکریان

بعد از وظایف جانب باری و روایت حق گذاری و اجرا بر اوضاع پسندیده کردار و برای رای جهان آرای و فکر مشکل گشای زاده الله لکل شیء احاطه و علما کار زقه فی جمیع الاحوال کرما و حلما اعلام کردانیده می آید که اهم مهمات و اوجب مفترضات که بنی نوع بر انسان بدان اقبال نمایند رعایت جانب مادرانست و بعد از ایشان پدران و برادران و اقارب و عشایر و مصاحبان و غیرهم واحدا بعد واحد تا بمضمون حدیث صحیح صلوات الله علی قائله که در جواب ابی هریره رضی الله عنه فرموده در وقتی که از او سوال کرد و گفت یا رسول الله من احق بحسن صحابتی قال امک قال ثم من قال امک و قال ثم من قال امک و قال ثم من قال ابوک و روی من ابر قال امک ثم امک ثم امک ثم ابوک ثم ادناک ادناک مواظبت نموده باشیم یعنی میخواهم که باقامت خیری مشغول شوم از حضرت رسالت صلوات الله علیه سوال میکنم که احق انام باتصال آن خیر که باشد فرمود که مادرت با این عارفه از جمیع خلایق سزاوارترست و در نوبت دوم سوال که همان جواب فرمود و در نوبت سوم همان و در سوال چهارم فرمود بعد از مادر اجراء خیر در حق پدر کن و بعد از پدر در حق اقارب و عشایر واحد بعد واحد الاقرب فالاقرب و بهز من حکیم از پدر خود روایت کند و او از پدر خود که از مصطفی صلی الله علیه و سلم سوال کردم و گفتم یا رسول الله من ابر قال امک ثم من قال امک ثم من قال ابوک ثم الاقرب فالاقرب و شک نیست که احق انام باقبال بدین صنیعه و ملازمت بدان جهت سلاطین اسلام و ولاة ازمه دین و ملک و حکام اند چه ایشان بتوفیق ربانی موفق و بتایید یزدانی مؤید اند و بکمال عقل و وفور عدل و شمول مکارم و عوارف و صنوف مآثر و عواطف نسبت با سایر خلایق گوی رجحان و سباق از جمیع اقطار و آفاق ربوده و قبول مضمون نص قرآن مجید و فرقان حمید عظم الله جلاله را که الاقربون اولی بالمعروف قابل و استماع از الایق چه بواطن ایشان مظاهر آیات بیناتست و خواطر امر

استماع اوامر و نواهی حضرت رب الارضین و السموات و اگر یکی را از ملوک عدل پرور و سلاطین فضل گستر مادری بجوار رحمت ایزدی پیوسته باشد و نشو و نما برعایت و محافظت و صیانت اطفال آریا فه و لبان تغذی از پستان ایشان میکرده و در حضانت ایشان پرورده حکم ما دران باشد و هر خیر و نیکوئی که با مادران کنند امثال آن با دایگان باید کرد تا برعایت بعضی از حقوق ایشان قیام نموده باشند و بعد از دایگان رعایت جمعی که در وظیفه خدمت و ملازمت بدیشان نزدیک باشند از لوازم بود تا از عهده حقوق ایشان متفصی گردند و بعد از آنکه رعایت این طوایف از سر اراده تمام قیام نمایند و همه را راضی و خشنود گردانند برعایت جانب استادان که سبب حیات روح و حقیقت ایشانند مشغول گردند و تعظیم قدر و تبجیل ذکر ایشان واجب دانند و بعد از آن دوستان و متعلقان پدران را رعایت کنند چه رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است من ابر البر صلة الرجل اهل ود ابیه یعنی نیکوترین خیری و بری که از مرد صادر شود آنست که با دوستان پدر خویش خیر و احسان کنند و ایشان را بخود نزدیک گردانند بعد از آن جماعت سادات و قضاة و ائمه و علما را که وجود مبارک ایشان سبب رونق شعار دین و موجب نظام مملکت فکیف که در سرا و ضرا و شدت و رخا بوظیفه ملازمت قیام نموده باشند و سفرا و حضرا مواطن اقدام ایشان آثار حوافر سمندان آسمان نورپای بوده و از لکاب احوال و رکوب اخطار بند بشده و بعد از آن امرای بزرگ و اعاظم تازیک و ترک را که بدل راست و درون پاک و عقاید صافی و اعتقادات سلیم در ملازمت طریقه جانب باری واجب دانسته باشند و بهر خدمت که موسوم شده از مقابله اضداد و مقاتله اعدا و حساد ببذل ارواح و اموال و ابدان و اجساد مضایقت ننموده و ترک اهل و اولاد کرده بعد از طاعت حضرت رب العالمین جل جلاله و فرمان سید المرسلین صلی الله علیه و سلم مطاوعت آنحضرت بر خود واجب دانسته و نص و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم را فرض عین و غیر فرض کاشته و بعد از جماعت مجنده و لشکریان را بنیل عواطف و انواع مکیات و وظایف اختصاص فرمودن و در تحصیل مراضی آنحضرت بذل روح بیش ایشان آسانتر بود چیری باشد و بحمد الله و منه حضرت سلطان اسلام خلد الله سلطنته و ثبتها الی یوم النشور دعوته در مجموع این فضایل و مآثر گوی مسابقت از جمیع سلاطین امصار و ملوک آفاق و اقطار ربوده است و دانسته که حق گزاری هر طایفه از طوایف مذکوره

بر وجه وجه می باید کرد اما چون داعی دولتخواه و مخلص بی اشتباه را محبت آنحضرت ما کل و لا یحول
و بخوست و خیرات دو جهانی جهت آنحضرت میخواهد بالضروره بنده کاین معنی و اهم مطالعه شریفه
می کند و این قضایا را که متحمل بواسطه اشتغال بامور سلطنت و رعایت مصالح مملکت با آن نیفتند
ما بار خاطر اشرف که جام جهان نمای حقیقت آنست می دهد. ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه
سبیلا ما نصرف همت همای فر بتمشیت این معنی که ذکر رفت واجب کند بلکه اشتغال بدان از
جمله مفترضات تصور فرمایند چه باستماع این قضایا خلایق بسیار از اقاصی بلدان و امصار متوجه حضرت
آسمان مقدار گشته اند و بعد از آن شکوه سلطنت و رونق کارخانه مملکت یک در هزار شده این داعی
دولتخواه را در خاطر آمد و اهم مهمات و اولی وصایا و نصایح از آن دانست در این مکاتبه بعرض رسانید
و یقینست که استماع آن معنی عرض فرمایند و باعتقاد محل قبول یابد و دولت بدوام متصل و بوصول ادله
مطالب دو جهانی متواصل ان شاء الله تعالی

نوع پانزدهم

در تمیز خزانه جهت واجبات مستحقان از ادرارات و انعامات و صدقات و مراسم و معاش و وظایف و جامگیات تا بجای و موضع دیگر محتاج نشوند

بحضرت کیوان رفعت سلطانی که بحقیقت سایه رحمت یزدانیست اعلام می رود که یکی از حکمتهای الهی تعالی شأنه
و عظم سلطانه در تعیین سلاطین و تفویض زمام مهام انام بقبضه اقتدار ایشان آنست که لایزال مطامح انظار
و مطارح افکار ایشان ایصال منافع بارباب استحقاق و اصحاب افتقار باشد تا محتاجان امم و مستحقان اهل
عالم از نوال و فضل افضال ایشان باجناس موائد و اعذب موارد اختصاص یابند و کسی که از تقلبات م
حوادث روزگار و تلاطم امواج افلاس و افتقار قرین حال ایشان شده بدان منجبر گردد و بنام هر یک
وجهی که امور معاش و اسباب انتعاش را کافی باشد مجری و مقرر باشد و آن مبلغ بنام ایشان ادراری مستمر
و انعامی مستمر و مرسومی مقرر و معیشتی مقدر و جامگی تمام و وظیفه بالکلام و صدقه دایر و عارفه
سایر باشد و مجموع ملوک ماضی و سلاطین سالف تغمدهم الله بغفرانه و اسکنهم فی بحبوحة جنانه بتمهید این قواعد
و بسط این موائد قیام نموده اند و از اصل مال دیوانی و متوجهات سلطانی ممالک خویش بنام هر یک
از سادات و قضاة و ائمه و علما و مشایخ و صلحا و منقطعان و گوشه نشینان و فقرا و مستحقان ادرار اجری
گشته اند و معایش بامضا رسانیده و جهت نواب و ملازمان مراسیم و وظایف معین گردانیده و اهل از
سعادت ابد و کسب کرامت سرمد بدین واسطه کرده و ذکری جمیل بر روی روزگار باقی گذاشته استماع

می رود که حضرت اعلی سلطانی خلدت سلطنته و ابدت مملکته که مظهر حسنات و خیرات و منبع و مظهر انواع
مکارم و مبراتست اتفاقا آثار سلاطین فضل گستر و ملوک عدل پرور واجب داشته بر بن شیمه حمیده
استقرار و برین طریقه پسندیده استمرار ارزانی نماید و از ابتدای جلوس بر سریر سلطنت و تخت پادشاهی
و مملکت ... ابد الآباد متصل باد آن نوبات بسیار از اموال و متوجهات دیوانی و املاک و تملکات
سلطانی درین وجه استغراق فرموده و محاویج انام را از سادات عظام و علمای اسلام بادرار و انعام و مرسوم
و معیشت علی الدوام اختصاص و امتیاز داده درین وقت چنان نموده که وجوهی از جمع اموال بنام جمع
از مستحقان بمراسم و رسم که جاری بوده و در دفاتر اثبات رفته باید بر تحویلات حواله می کنند و تحویلداران
متعدی در اداء آن وجوه بدوافع تغییر و تنغیص و موانع تکدیر و تنقیص تمسک می جویند و مشرب از صنیعه
و مورد آن عارفه را که در مذاق تحلی حلول کرده و در سزاوارترین مقامی اقامت یافته من کل الوجوه
مکدر و منغص می گردانند و از واجب هر مستحقی که بضعف حال و قلت منال مخصوص باشند چهار دانگ
یا بیشتر تصرف می نمایند و بعد از مطل و دفع و تمادی شهور و ایام بحری بارباب استحقاق می دهند و آن
مستحقان را زحمت طلب و تعب تردد اضعاف مضاعف می شود و از اجر آن عوارف نقصان و از نیل
آن صنایع بیزار می گردند و هیچ آفریده این معنی را بمسامع شریفه ملکیت برفرا و جواب نمی رساند چرا که
وجوهی که در دیوان بادرارات و انعامات و معایش و مرسومات اطلاق کنند از مستحقان انصراف
یابد و تحویلداران ظالم متعدی تصرف کنند داعی دولتخواه چون بجوامع وجوه متعلق انتظام احوال
ارکان دولت و اعوان حضرت و اهالی آن مملکت بعرض چنین قضایا و اهم مطالعه همایون می گردد چون
میداند که صدق مخالصت و موافقت این دولتخواه بر آن حضرت پوشیده نیست از صواب تدابیر
بتواتر ایام و توالی شهور و اعوام مشهور و معلوم شده بشرف انها می رساند داعی را اندیشه بر آن قرار گرفته
که خزانه علیحده تعیین فرمایند و سه امین معتمد را که یکی خازن و دوم مشرف و سوم ناظر باشند بر سر آن خزانه
و مجموع اموال آن تحویلداران که در وجه مستحقان باشد در جمع ایشان بنویسند تا ایشان محصلان فرستند و تحصیل رسانند
دا و بروات اصحاب واجبات را بر وجه مذکور نواب دیوان بر ایشان نویسند و مرسومی وافی کافی ایشان را
نیز تعیین کنند و موچلکا بستانند که اگر از واجبات هر کس توقع داشته باشند در کنار آیند تا ایشان آن
وجوه را که بتسلیم که از دیوان معین گردانند و معیاری که مقرر کنند بی هیچ نقصان بمستحقان جواب گویند و از تعب
جیان

موجب آن بستانند در رسانیدن وجوه واجبات مستحقان مذکور بهیچ عذر و اشتغال تمسک نجویند و موقوف ندارند و یک دانگ زر قاصر و منکسر نگردانند و الا در گناه ایند تا جماعت مستحقان مرفه الحال و فارغ البال بوظایف طاعات و عبادات و اوراد مشغول شده بدعای دولت افزایند و این معنی از نیز بر صاحب سعید وزیر شهید خواجه غیاث الحق والدین امیر محمد رشید طاب ثراه و جعل الجنة مثواه و نایب او و قاضی سعید مولانا شمس الدین محمد النظام الحسینی الیزدی رحمه الله مستفادست چه در روزگار ایشان مجموع ادرارات بی کلفت تعب و مشقت طلب در سر ماه از دست معتمدان ایشان بمستحقان میرسید و انعامات و صدقات خود از خزانه نقد میدادند و بهیچ حوالت محتاج نمیشد و مرسوم کتاب دیوان نیز نقدی میدادند جزاهم الله خیرا داعی دولت خواه این معنا از غایت اخلاص بمسامع شریفه اسمعها الله المبار و الکبار رسانید و یقینست که چون نظر صایب درین معنا تامل فرمایند امارات دولتخواهی و علامات خیراندیشی مشاهده و معاین کنند ان شاء الله العزیز جهان بکام باد

نوع شانزدهم در منع تصرف املاک مردم بغیر حق

بعد از بذل جهد در وظایف دوستداری و شرط وسع در بیان شرایط شهریاری بمحل انها رسانیده می آید که پیش از این ملاک این مملکت را اگر کنون بتملک و تصرف آنحضرت مشرفست قاعده چنان بوده لایزال باستکشاف احوال متمولان و مستظهران مشغول بودندی و بهر بهانه ایشان را گرفته محبوس کردندی و املاک و اسباب ایشان را خاص دیوان کردانیدندی و آن بیچارگان را بصعبترین حالتی از پیش برداشتندی و متملکات و متصرفات ایشان را بدیگران می دادندی و ورثه ملاک محروم و مضطر بیدا حیرت سرگردان و بحکم اولوالامر و ظالم جمع ناپسندیده متصرف املاک و حقوق ایشان گشتندی و حال آنکه اگر از ورثه باتلاف نفس مورث قیام نماید شرعا از استیفاء حصه میراثی که بدو رسیدی محروم شود و درین صورت که حاکم ظالم قصدا ازهاق روح مظلوم که وارث حقیقی و متصرف املاک و متروکات او می شد و تا این غایت بر مناقضه حق اقدام می نمود و لایزال داعی مخلص را از استماع این حالات خاطر پریشان و ضمیر متوزع بودی و بسبب آنکه در آن اوان اولوالامر قابلیت استماع نصایح نداشتی ذکر این معنی بمکاتبت و مراسلت مصلحت نبودی چون ایام ظلم او بتواتر نفرین مظلومان و بیچارگان سپری شد و خاتمت عاقبت ظلم بوضوح انجامید و صدق سخن قایل فاضل بظهور پیوست از رعیت شهی که مایه ربودن دیو انگذرد بام انبود و بفضل باری تعالی شانه و معظم سلطانه امور مملکت بر مقتضای معدلت جبلی و نصفت ذاتی شهریاری تزلزل گرفت و این مخلص با حضرت رب العالمین جل جلاله و عم نواله عهد کرده و بموکدات اقسام و ایمان موکد گردانیده اگر در عمر مهلتی باشد آنچ منوط بخیرخواهی و صلاح اندیشی احوال مملکت و نیکنامی امرا و وزرا و ارکان دولت و سایر برایا باشد قطعا مخفی ندارد و بهر نوع که تواند بمسامع شریفه ملیک جهان و خسرو زمان رساند تا چون معلومست که ظلم را وخامت عاقبت از لوازمست اشارت مطاع بارکان دولت نفاذ یابد که بهیچ بهانه مزاحم و متعرض ارباب اموال و اصحاب املاک نگردند چه ابادانی ممالک از ایشانست و بر موجب لولا الاغنیاء لهلک الفقراء وجود ایشان سبب حیات فقرا و ضعفا و قطعا بتعریض و تصریح بر ایذا و بدگویی ایشان اقدام ننمایند و ضمیر منیر بندگی حضرت را با ایشان متغیر نگردانند و طمع مال و املاک و قصد جان و خان و مان ایشان نکنند چه نکایت این معانی بی نهایتست و اگر در بیان مضرت این شروع رود نه این ضعیف که بعد از این تحریر از دل رخصت یابد که در آن خوض نماید و به هیچ آفریده را قوت و قدرت شنیدن باشد بنزدیک حکما و عقلاء جهان مملکت چون درختی بارور و سایه گستر است که چندانکه آن درخت را از مشارع معدلت و مشارب نصفت آب دهند و سیراب گردانند روز بروز در استیفاء ثمرات آن فواید و منافع یابند و توقع که میوه با یشان برسد از نشستن در سایه درخت خود محروم نمانند و اگر والعیاذ بالله این درخت را آب ندهند هر آینه خشک شود و نه میوه بار آرد و نه سایه گستراند و جز برکندن و سوختن و بامنشار و تیشه بریدن کاری دیگر را نشاید و معلوم باد که پادشاه را لشکر بر دو نوعست لشکر ظاهر و آن جمع امرا و لشکریانند که از پادشاه مرسوم و جامگی یا در عوض آن اقطاع می ستانند تا مملکت را از تعرض یاغیان و مخالفان صیانت کنند و جمعی دیگر لشکریان باطنند که قدرت امرا و قوت تجنده ندارند بنا بر آنکه از معدلت پادشاه مرفه الحال باشند تا بادراک معدلت امید دارند و لهذا در استدامت دولت و استقامت امور مملکت او پیوسته می دارند و شب و روز بتضرع و ابتهال از حضرت ذی الجلال دوام ایام سلطنت او را سوال میکنند و حق تعالی دعای ایشان را باستجابت مقرون میگرداند و چون از سر اخلاص و نیاز می آید پادشاه را امتداد مدت می بخشد که آن زمان نبود در ره دعا بر ده اکنون رای همایون بنظر پادشاهانه و بصیرت خسروانه تامل فرماید و المؤمن ینظر بنور الله که لشکر ظاهر در امور سلطنت و مملکت تاثیر بیشتر دارند یا لشکر باطن و چون معلوم شود که تاثیر لشکر ظاهر بولایت و مملکت عاید می گردد

وبحکم که احیانا بوهن و فتور مؤدی شود و تاثیر لشکر باطن بنفس مبارک بندگی حضرت استدلال دست
شریف او نسبت سرایت می کند و اجابت دعای ایشان درین صورت محقق است که تعالی
ادعونی استجب لکم پس هر آینه تاثیر لشکر باطن بیشتر و بهتر باشد در اخبار سلطان سعید ملکشاه
طاب ثراه مسطورست که روزی خواجه نظام الملک طوسی رحمه الله گفت که اصناف مردم بتخصیص پادشاهان
از روزی که بمال و مکنت احتیاج افتد چاره نیست و اندیشه چنانست که مالی جهت ایام حاجت بسیار
در انبار و از دیاد آن سعی بلیغ بجای آری بر وجهی که منافع آن بر بهترین وجهی عاید گردد و مال وافر بخواجه
سپرد خواجه نظام الملک فقرا و محتاجان اصفهان را که این بحث اینجا بود طلب داشت و مجموع آن مال را بدیشان
بقرضه داد و از هر یک حجتی بستد که میعاد حجت اجل سلطان بود و تمامت آن مال را برین طریقه متفرق کردانید
جمعی از اصحاب اغراض صورت حال بسلطان عرض داشتند و سلطان خواجه را طلب فرمود و از کیفیت آن
معاملات استفسار کرد و حجت معاملان طلب داشت چون میعاد حجت اجل سلطان بود حکمت آن از خواجه
سؤال فرمود خواجه گفت این معاملات با این محتاجان و درویشان بمیعاد اجل سلطان جهت آن کرده ام که ایشان
چون دانند که ادای این وجه موقوف اجل سلطانست از حضرت رب العالمین بتضرع و زاری دوام عمر و بقای
دولت سلطان سوال کنند و چون درچنین کاری خیری باشد که تقدیم نعمتهای تو که حاجت نیست هر آینه مستجاب
گردد و سلطان را هم مملکت باشد و هم عمر دراز و بدین مقدار مال که من بدیشان داده ام سلطان
درویش نشود و در اموال خزانه تفاوتی و زیادتی پدید نیاید و عوض آن جای دیگر توان برانگیخت سلطان را
این تدبیر خواجه که جهت بقای عمر و ثبات مملکت و سلطنت او بود بغایت پسندیده آمد و آن اموال چنین گویند
که صد و پنجاه هزار دینار بود و بدان مستحقان بخشید رحمهم الله و دعاگوی دولت خواه نیز اگر بر عرض این نوع
قضایا اقدام می نماید نظر کلی بر دوام دولت و بقای مملکت آن حضرت دارد و ان دعاء المخلصین مجاب بجهان
بجاهه

نوع هفدهم

در منع مکسب زر و سایر بدعتها که متغلبان احداث کرده اند

بعد از تدبیر
ترفیه ... آنکه بحقیقت صلاح اندیش ممالک پادشاهیست بر ضمیر منیر لازال نیرا و منورا روشن
گردانیده می آید که چون شمول حکمت ربانی در تفویض مصالح بلاد و عباد بقبضه قدرت پادشاهان عادل آنست
بکلیات و جزویات مصالح بندگان خدای تعالی تکفل احیاء و تحمل اثقال ایشان شرف اندرسیند و هر قضیه را که
موجب انزعاج خاطر و سبب تکدر اوقات و فساد احوال ایشان باشد باصلاح آن جهد کرده در رعایت ایشان باشند

سه طایفه اند اغنیا و متوسط حالان و فقرا اما اغنیا را باید که رعایت بر وجهی کنند که از مزاحمت ظلمه
و متعدیان بسبب توقعات فاسده که از متوجهات دیوانی و واجبات سلطانی معاملات ایشان
بخرابی نرسد و اما متوسط حالان را بر وضعی صیانت کنند که بدان توسط حال باقی مانند بلکه
از ان مرتبت نیز ترقی یابند و بمصالح معاش و معاملات بسهولت قیام توانند نمود و اما جماعت
ضعفا و فقرا را که نازکترین طوایفند بضعتی و سعی دارند که بهیچ خللی باحوال ایشان عاید نگردد چه اگر
والعیاذ بالله فقیر ضعیف حال شوند باختلال احوال ابتلا یابد و از تدبیر معاش عاجز شود و عن قریب
وضع او بانقطاع و استیصال سرایت کند چنانک از او اثر نماند و از طوایف سه گانه یک طایفه
بسببی اجتماعی باحوال ایشان بکلی مندرس و معدوم گردند و روا نباشد و لازم وقوع این معنی
تمام سلطنت راه یابد و ضعف این طایفه را اسباب بسیارست و از ان جمله یکی که اخص قضایاست
آنست که چون ایشان بر تدبیر معاش قادر نباشند ضرورت حال ایشان را استقراض که چند روز
خود را بود و آن اگر که بسنگی و برهنگی خلاص دهند باعث گردد و وجهی که زر بقرض می دهند مکسبها
گران بر سر می برند و درویش چون از مکسب قرض کرد جهت نفقه عیال خواهد که غله خود جمع نماید
کیالی در میان می آید و از بایع و مشتری وجهی می ستانند و غله که بی توسط کیال از زارع می توان خرید
بگران میخرند و این معنی در اغلب اوقات بخرابی احوال طوایف ثلاثه مذکوره سرایت می کند و چون تضییق
معاش بر ان گونه می باشد درویشان مستهلک و متوسطان درویش و توانگران از درجه اعتبار ساقط
می گردند و مالی که از معاملات ایشان بخزانه رسد در حیز توقف و تعذر می ماند و حکام متغلب متعدی چند
بدعت دیگر احداث کرده اند موجب مزید ضعف حال و انکسار رعایا می گردد و تدبیر قضایا بعد از استعلام
از ارباب خبرت اصحاب وقوف اهتمام فرمودن از جمله واجباتست مع ذلک اگر فایده از این طوایف
بخزانه می رسید که در وجه مصالح لشکر نشیند ناچار این صورت را تحمل توان کرد و اگر این جماعت خزانه
را فایده نیست چرا باید که بندگان خدای تعالی را که استحقاق مراحم و عواطف بی نهایت دارند و محتاج
حق اند مضطرب الحال باشند پس تدبیر آنست که حکم مطاع نفاذ یابد که در معاملات استقراض که بیش از ده بر
هر ده دینار یکی باقی در یک ماه برابر متوسط بودی اگر چه بشرع جایز و انیست اما معامله از میان مردم
برخیزد و برهان مقدار متوسط باشد و آن حکم را همه ولایات برند اگر چه در اخبار پادشاه عادل غازان خان

در اموال ایشان کرده باشند
مصروف و محو از کرده شد و تعمیر ابواب
و تعمیر املاک خوشه بذر و غذا منصور
توانند بود و تا ...

انارالله برهانه مذکور است که او مکتسب‌نی و واسطهٔ نامشروع از جمیع ممالک برانداخته بود و این معنی را
وزیر سعید خواجه رشیدالدین طاب ثراه در کتاب جامع التواریخ آورده است و بسط تمام داده
و قضیهٔ کسالان و دیگر بدعتها را که متعدیان احداث کرده اند بکلی مرتفع گردانیدن چه واجب کند که
جمعی فاسق فاجر اموال بندگان خدای را بهر حیلت و بهانه ستانند و از ان خزانه را فایده نرسد
و رعایا شکسته حال شوند آنچه دعاگوی دولتخواه را در تدبیر مصالح اهال ممالک در خاطر آمد بعرض
رسانید و چون علوم شریفه بعبور این قضایا رسید هر آینه حقیقت سخن داعی دولتخواه بظهور پیوندد
و از استماع آن بندگان خدای تعالی مرفه و مستظهر گردند و بندگی حضرت را نیکنامی دو جهان ذخیره
ماند ان شاء الله تعالی و الحمد لله علی کل حال هو الموفق و الله اعلم بالصواب

صورت دوم

نوع اول

در جواب نصایح منفرده نوع در اجابت استصواب حکما و دانایان و مهمات موسوم گردانیدن ایشان منشورات قلاید جواهر و منظومات لالی زواهر که از حضرت
عالی سلطانی لازالت مقرونة بالدوام مصونة من تغیر الایام صادر شده بود و در وقتی مساعد و حالی
معاضد بدعای دولتخواه رسانیدند از تامل الفاظ و تدبیر معانی بشدت آمال و امانی بگوش جان رسید
و از ملاحظهٔ دقایق عبارات و رقایق استعارات که هر یک دری از دریای سروری و اختری از انجم
فلک نیک‌اختری بود امداد استظهار و اسباب استیثاق باصناف چاکر بروری و اشفاق برادری بل
مواعظ و نصایح پذیری تواتر و تعاقب یافت و ظاهر و باطن بر انقاظ بمواعظ مشغف شد و انزجار و تزواجم
دوستانه مشتمل گشت اشارت چند که در هر باب بر طریق مخالصت و مناصحت فرموده بگوش جان
استماع کرد و اساس کارخانهٔ مملکت و مدار دایرهٔ سلطنت بران نهاده و یقینست که عواقب امور این
مملکت بر احسن وجوه انتظام یابد و مصالح اهال آن بر اقوم طرق انجام پذیرد و احوال عموم انام بر این
اوضاع قرار گیرد ان شاء الله تعالی بشرف انهاء رسانید که چون بفضل حق عزشانه و عظم سلطانه این مملکت
در قید تسخیر و ربقهٔ تملک و تصرف آمد و باختیار احوال و اعتبار معاش اصحاب دیوان بزرگ و عمال اعمال
اشتغال رفت چون بیشتر ایشان مردم امین معتمد کافی کاردان بوده اند و در ضبط اموال و رونق دیوان
مساعی جمیله بتقدیم رسانیده و خلایق از ایشان راضی و شاکر بر قرار در مناصبی که داشتند ممکن شدند و الحق

[حاشیه:] و اما قضیهٔ محتسبان از این قرار می‌باید داد که محتسبان از فقها باشند و وظیفهٔ ایشان امر معروف و نهی منکر باشند و به مواضع آن هیچ مهم دیگر مشغول نشوند و تعیین اسعار بموجب نص حدیث لا تسعّروا فان المسعّر هو الله بخدای تعالی باز گذارند ... م

انچه وظیفهٔ امانت و دیانت و راستی قول و درستی قلم است بجای می‌آورند و واضح این جانب را
و در عمارت و زراعت و ابادانی مملکت و ترفیه خاطر رعیت و تعیین اموال و متوجهات و استیفاء آن از رعایا
بر طریق مساهلت و مسامحت و مجامله بر بسیار مهمات مقدم میدارند و از انار مساعی جمیلهٔ ایشان بابرات ملک
معمور و منکرات منجبر گشت و از هیچ یک غره که موجب مواخذت و معاقبت باشد در وجود نیامد اگر بر همین نوبره
استمرار نمایند در ترتیب و تقویت افزوده شود و اگر بر تغییر اوضاع و احوال بر وجهی که بخرابی ولایات
و شکایت رعیت و انکسار اموال و اختلال احوال سرایت کند ایشان با ملازمان قدیم اقدام نمایند تغییر و تبدیل *[حاشیه: یل بخشیشنددار]*
او در غایت سهولت است ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم و اما احضار صاحب وجودان از حکما و علما
و بسیار اکابری که در تدبیر و کفایت و دیانت و درایت و تجارت امور و ممارست قضایا و تکفل مهام رعایا
بل بسایر برایا مشار الیه باشند تا غایت نیفتاد و لا یزال همت بر استحضار ایشان مصروف و موقوفست و مهمات *[حاشیه: اتفاق]*
سلطنت خود بی وجود چنین طوایف چه انتظام یابد و رخنهٔ مملکت چگونه التیام پذیرد و فیما بعد چون بار مهمات
چندکاه که اکنون بصدد آنست بفضل ایزدی عزشانه فراغتی حاصل و علایق و عوایق و حواجز و حواجب
از پیش برخیزد و بتفحص و تجسس احوال چنین بزرگان هر آینه اشتغال رود و بنیاد کلیات امور بر صواب آرای
ایشان باشد تا هر یک بتکفل مهمی خطیر و تعهد مصلحتی جسیم جلیل و تقلد شغلی از معظمات اشغال و اعتناق عملی
از جسیمات اعمال اخص و اشتغال یابند و آن وظایف بیامن اهتمام ایشان انتظام پذیرد و بر احسن اوضاع
استقرار و استمرار یابد ان شاء الله تعالی زیادت ابرام نمی‌نماید جهان بکام باد

نوع دوم

در اجابت منع ظلم و تعدی بر رای شریف سلطان اعظم خلدت سلطنته بعد از تقریر احوال دولتخواهی
و تقدیر وظایف دعاگویی اعلام میرود که کلمهٔ چند که در باب انحراف نواب و ملازمان این جانب از منهج شریعت
و عدالت مرقوم قلم گوهربار شده و نصیحتی چند که از محض مخالصت و خیرخواهی فرموده بوقوف پیوست
اعلام میرود که صورتی چند که بمسامع شریفه ظلمت جور رسیده مجمل که بدان صفت و صیغت بوده باشد
که عرضه داشته اند اگرچه بعضی از زدیکان بر حرکاتی شنیع که شرعا و عرفا روا نیست اقدام نموده اند و جمعی
دیگر از ملازمان که بران حال واقف بوده طریقهٔ معاش ایشان را مخفی گردانیده و از امور ثابته
و اگرچه اخفاء این حالات غیر علاوت جا اگر بعرض رسانیدندی تدارک بر وجهی رفتی که هیچ حق از منصب
استحقاق منحرف نشدی و هیچ آفریده را از نواب و ملازمان مجال آنکه بر امری مخالف شرع و عدل اقدام نمودندی *[حاشیه: ونه بودی]*

و بدنامی دنیا و وبال آخرت سرایت نکردی فی الجمله بر موجب صواب دید رای شریف باز خواستگی
واقع رجال یک یک بود بتقدیم رسید و بعد از تادیب بلیغ و تشدید عنیف باسترداد ماخوذات و تسلیم
آن بمستحقان امر کرده شد و علی ملاء من الناس منادات رفت که هر کس را که ظلمی و حیفی رسیده
بدرگاه حاضر شده بعرض رسانند تا داد مظلوم از ظالم بستده شود و لطف و شفقتی که سلطان اعظم را ذات
سلطنت بنسبت با این جانب بجای آورده و مواعظ یزدانه و نصایح مشفقانه که فرموده بسمع قبول
و رضا اصغا رفت امیدیست که فیما بعد جریان مجموع امور بر قاعده شریعت و معدلت باشد ان شاء الله العزیز
هوا ان بمکارم جبلی این توقعات می باشد چه انسان را مظهر خیر و شر آفریده اند و ذاتی که مقتضای او
خیر مطلق باشد جز حضرت جل جلاله تصور نتوان کرد و چون بعد از تدبیر و تفکر بسیار معلوم شد که این دولت
خواه را وصول بکلیات مصالح ممالک هر آینه متعذر باشد و عامه برایا و کافه رعایا بسبب شکوی تسلط بعرض
مطالب خود قیام نتوانند نمود و یحتمل که مهمات بندگان خدای تعالی فوت شود واجب دید قایم مقامی خود گ
و وزارت ممالک محروسه بصاحب وجودی تفویض کردن که عدالت از لوازم ذات و نصفت از لواحق
صفات او باشد تا میان اینجانب و عموم خلایق وسیط و وزیر باشد و چون درین باب تامل بلیغ رفت
وصایب رای مستعدان امم را بر محک امتحان زد و قرعه اختیار بر فلان که از جانب ابوین وزیر و وزیرزاده
باستحقاق است و بنفس خود صاحب کفایت و درایت و هوا ان مباشر کلیات امور ممالک بوده و از عهده
آن بمساعدت توفیق و معاونت تایید و اعانت صوایب آرا و ثواقب افکار بر احسن وجهی قضا
نموده بنا برین مقدمه وزارت ممالک ایران زمین بوفور تدبیر و کفایت و کمال معدلت و نصفت
او منوض کردانید تا بکلی و جزوی مصالح عالمیان رسیده در رفع ظلم و عدوان و قلع اسباب جور و طغیان
سعی موفور مبذول باشد بجای آرد و هر قضیه را که بعرض حاجت افتد عرضه داره و ارخ بعرضه داشت اعلام نماید
خواستن بعز رسیده بر قانون شریعت و معدلت و باسایق رساند و هر حق را در مقر و مرکز آن قرار
دهد و نگذارد که از ظالم بر مظلوم و از حاکم بر محکوم تعدی و تطاول رود و بحمد الله تعالی و منه الملک تکفل
این منصب جلیل و مهم خطیر بر وجهی میکند که دیگری را از اعاظم روزگار و وزراء معدلت آثار شریعت
شعار آن نوع از مساعی جمیله دست نداده است چون احوال مملکت برین جملت قرار گرفت واجب دید
بمسامع شریفه رسانیدن تا از آن حال واقف و باصلاح مفاسد قضایا واثق باشند امور دین و دولت

[illegible]

چه استحقاق وزیر از وزارت که از آبا میراث بود

بر وفق رای شریف ساخته بالنبی و عترته و صحبه و عشره

نوع سوم در اجابت اجراء اوقاف بشروط واقفان

بعد از عرض وظایف دعوات العلام می رود که کلمه چند در باب
احتیاط امور اوقاف این مملکت در سلک عبارت آمده و شکایتی که از مستاکله و متغلبان بوده
و اغفاء و نواحی از وقوف بر عثرات ایشان ذکر رفته بتحقیق پیوست و در روزی که مثال شریف رسید
مجموع متصرفان موقوفات را طلب داشته شد و تفحص قضایا و وقوع و صرف محصولات آن بمصارف شرعی
در مجلس شریف پیش قاضی القضاة ممالک محروسه که از قبل این ضعیف منصوبست و باتفاق افاضل
عالم و اکابر عرب و عجم افضل و اعدل اسلام و اورع و اکمل ولاة از عهده احکام تمیز کرده شد و او بزرگ
بر وجهی که از کمال امانت و دیانت و خدای ترسی مطبوع اوست بتحقیق امور اوقاف ممالک اشتغال نمود
و دست مستاکله و متغلبان کوتاه کردانیده و تصرفات متولیان و سایر متصرفان و مباشران جهة
هر کس را که تصرف بر قانون شرع و شرط واقف بود تقویت و تربیت کرده و جمعی را که
برخلاف آن بودند توبیخ و تادیب و تشدید و تهدید مواخذ و معاقب کردانید و در استرداد
ماخوذات و صرف آن بمصارف مشروعه اجل مساعی مبذول داشت و مقرر کردانید که من بعد ماه بماه
دفوع محاسبات اوقاف بدیوان قضاة ممالک آرند و بعرض رسانند تا هیچ از قانون شریعت نبوی
علی الشارع افضل الصلوات و اکمل التحیات انحراف نیابد و مجموع محصولات موقوفات بتخصیص
اوقاف مدارس بر وجه شرع و شرط واقفان بمصرف وجوب و مصب استحقاق رسد تا بفیض فضل
یزدانی و میامن همت عالیه سلطانی معالم علوم اسلامی که بر تبت موات و اندراس رسیده تجدید
احیا و ارتفاع یابد و مستعدان بمراتب فاضله مدارج و اصل شوند و بتازگی دین حنیف و شرع مطهر نبوی را
رونقی که موجب نکبت مخالفان و سبب خیبت معارضان و معاندان گردد بظهور پیوندد و هر آینه در اجراء
این خیرات و امضاء این حسنات رای شریف سلطانی را که ذات سلطنت او فراهم و اجزل مثوبات بحصول
رسید این مخلص برین جمله ممنون منتست و لا یزال مترقب این نوع اشارات و تنبیهات می باشد تا از آن
دستور اعمال و قانون افعال سازد و از خطاب یوم الحساب نجات یابد دولت ابد پیوند باد

نوع چهارم در اجابت منع نزول بخانهاء رعایا

بعد از تامل مفاوضه مخلص نواز که مشتمل
بر صنوف الطاف و فنون اعطاف و منطوی بر کمال دوستداری و شمول خیرخواهی بود بمحل اعلام

مولانا ... اعظم علامه ... اعلم العالم
منشئ الامم قاضی قضاة
الممالک منقذ ...
الممالک ...
... خاتم المجتهدین
...
... الحق والملة والدین
شیخ علی متع ... المسلمین
ببرکه حیاته الشریفة

وموقف انهار سانیده میآید که اشارتی که در باب نزول امرا و نواب و ایلچیان در خانها کدخدایان
و رعایا فرموده بودند از محاض اشفاق و اجرای انعام عامست و داعی دولتخواه بدین نصیحت والا که
مسبوق باستدعا بود استرشاد بود بجان منت دار و چون مکاتبه شریفه بمطالعه رسید استماع اشارت
عالیه را ملاحظه و رواسجلات و صدور کرامات حاکیه شد و در روز مقامی وسیع و عرصه فسیح از رعیت
دور بیرون شهر جهت اقامت امرا و وزرا و ایناقان و نواب و ملازمان و سایر متعلقان تعیین رفت
تا هر کس از ایشان سرایها و خانها سازند و مساکن و اماکن تعیین کنند و جمعی را که استطاعت عمارت نبود
از مال دیوان مساعدت رفت تا هیچ کس از ایشان بخانهای کدخدایان فرو نیایند و هیچ بهانه بر در رعیت
نروند و همچنین جهت ایلچیان اطراف نیز در حدود آن موضع ایلچی خانها ساخته شد و مفارش و مطارح
و آلات و ادوات و سایر مایحتاج الیه تعیین رفت بر وجهی که هیچ آفریده را از کدخدایان و رعایا نزول
ایشان و صادر و وارد زحمتی نرسید و شک نیست که این ثواب بجز ای خیر مشترکست و داعی دولتخواه
بعد ازین چنین اشارت که از محض اخلاص و خیرخواهی انبعاث یافته ممنون و مباهی دولت مستدام باد
نوع پنجم در اجابت منع تعرض امرا و متغلبان رعایا و دیهها را بعد از وقوف بر مناط اقلام
شریفه حضرت سلطنت خفت بالاسعاد و الانجاح و حفت بالفوز و الفلاح معروض رای صایب و حدس
ثاقب گردانیده میآید که در باب تطاول امرا و ایناقان و متغلبان و صادر و وارد و جماعت ایلچی
دیهها فرموده حق باجابت جناب حقا و حضرت سلطانیست و برکات این مخلص با آن رسیده و دفع آن
متوجه شده اما بسبب آنکه معظم امرا و متعلقان در مبادی احوال جهانگیری بودند و در چنین اوقات از
صدور چنین حالات چاره نیست منع ایشان از تعرض دیها و رعایا متعذر میداشت چون بفضل حق عز شانه
و عظم سلطانه اکثر موانع مرتفع شد و امور مملکت بر وضع دلخواه قرار گرفت مقرر شد که نواب دیوان
بزرگ تفحص متوجهات دیهها و مزارع و واجبات دیوانی اشتغال نمایند و هر موضع را باهتمام یکی از
نوکران تعیین کنند و مال و متوجه و بهره محصولات و ارتفاعات را بوجه حاکمی او مستوفی گردانند و سپارش
آن دیه و اهالی آنجا بدو رود تا نوکران جلد بر سر دیه فرستند و رعایا را از تعرض متغلبان و صادر و وارد
صیانت کنند و همچنین با امرا و ایناقان و سایر نزدیکان مقرر گردانیده شد که بعد الیوم از هیچ آفریده
بتخصیص رعایا یکدانگ زر و یکمن بار بزور و تعدی نستانند و آنچه خواهند بزر خرند و هیچ آزاری از ایشان بتکلیف

و تعنیف تخطئه نکنند اگر خلاف نمایند هر چه که رعایا خسارت انداخته باشند یکدو بنا بر جواب گویند و برین
موجب مو جلکا باز داده اند چون حال برین جملت بود اعلام واجب آمد تا رای مبارک شهریاری
برین معنی محیط شده همت مبارک مدد فرمایند تا مجموع امور مملکت برین گونه ترتب یابد و قرار گیرد
ان شاء الله تعالی **نوع ششم** در اجابت منع شتربانان و خربندگان و امثال ایشان
از مزاحمت رعایا بعد از مطالعه مکاتبه حق نمای و اطلاع بر مضمون مفاوضه عدل فزای بشرف انها
میپیوندد که اشارتی که در باب تطاول شتربانان و خربندگان و سیاربانان و جماعت بی راهان
فرموده بسمع رضا استماع افتاد و چون استکشاف احوال ایشان اشتغال رفت معلوم شد که تردد
ایشان در بازارها بیش از ایام اعیاد و نیروزات نیست و در غیر آن مواسم متعرض هیچ آفریده نمی
شوند حکم رفت که بعد الیوم قطعا و اصلا بر در خانها امرا و اکابر و در بازارها نروند و مبلغی که ایشان
را ازین ره گذر میرسید از اصل اضافت جامگیات ایشان کرده شد تا هیچ بهانه زحمت مردم
ندهند همواره دور و چنین اشارات را که موجب نیکنامی اطراف و سبب ترفه خلایق است ترصد
و ترقب میرود جهان بکام **نوع هفتم** در اجابت منع مزوران بعد از احاطت
ضمیر با حاسن توهم و محاسن کرم اشارتی که در باب مزوران در سلک عبارت آمده
و بهر وجه در تادیب ایشان کلمه چند صدور یافته بوقوف پیوست و از آنجا بر کمال دینداری و فهم
پسندیده که داری حضرت شریفه استدلال رفت و در روز که مثال شریف وارد و واصل شد
در تحقیق آن حال بمجلس شریف مولانا اعظم علامه افاضل العالم قاضی قضاة الممالک منقذ الخلایق من مخلب
المهالک شافعی الزمان نعمان الاوان افضل العلماء المجتهدین وارث علوم الانبیاء والمرسلین تاج الملة
والدین شیخ علی ادام الله برکات انفاسه الشریفه الی یوم الدین که قاضی القضاة و حاکم اوقاف خاص و عام
بعامه ممالک است رجوع رفت و او بزرگ بر وجهی که مقتضای امانت وافر و دیانت وافی و کمال دین — دو نور شرع م
و تقوی اوست بتفحص اشتغال نمود جمعی را که در دست افتادند بتعزیری و تادیبی که شرع ملایم حال
ایشان بود مواخذ و معاقب گردانند و جمعی که باعراض متمسک شده فرار را بر قرار اختیار کرده اند
و بحکم شرع و عدل مستحق سیاست اند قضیه ایشان را موقوف گذاشت بوقت واجب بامسکن اصلی
که عدمست هر آینه بی توقف معاودت نمایند و عرصه وجود از لوث وجود ایشان پاک گردد با علام این
حال

و احمت مطالعه شریف نمودن تا بر مجاری امور اطلاع افتد موجب مزید اتحاد و یگانگی می دادند
جهان بکام باد **نوع هشتم** در اجابت تدبیر اولاد و اقربا بعد از استکشاف از ضمایر
ایشان بعد از تجدید اساس موالاة و تاکید مبانی محبت و مصافات اشارتی که در باب دعاگو زادگان
و انحراف ایشان از منهج مطاوعت بموافقت بعضی از نواب فرموده بسمع رضا اصغا رفت صورتی
چند که بالهام غیبی در خاطر مبارک آمده از موارد حق و مشارب صدق نشات یافته در قبول مواعظ و نصایح
مشفقانه بدل و جان تلقی افتاد بعد از استکشاف احوال جمعی را که بتوقیف و تحسین خطاب میبایست
که مخاطب گردانید و جمعی را باغضا و مسامحت و توسیع مجال محتاج بودند ان قاعده مرعی گشت و از ارشاد
حکیم ارسطاطالیس که ذو القرنین اسکندر رومی را فرموده دستور کارنامه سلطنت گردانیده شد
و بعد الیوم سلوک معاش با اولاد و نزدیکان بر قانون صواب دیدرای شریف سلطان اعظم لا زالت
سلطنته ممتدة بالدوام الی یوم القیام خواهد بود و لایزال این نوع ارشاد را مترقب و مترصد
جهان بکام و دولت مستدام باد **نوع نهم** در اجابت منع دزدان و حرامیان
بعد از ورود بموارد ارشاد و نزول در منازل استرشاد اشارتی که در باب دزدان و حرامیان
و قطاع الطریق فرموده و انرا بشواهد حکایات سلاطین و خلفا موشح گردانیده و مکنون خاطر و مضمون
ضمیر را بر وجهی که در سلک تقریر و تحریر کشیده که از التقاط ان فراید فواید و از استماع آن
صنایع نصایح خاطر را بهجت و سرور و باطن را مسرت و حبور حاصل آمد و بالتفات درون مبارک بصنایع
در کلیات امور و معظمات مصالح ممالک شامل حال این دولتخواه شد و صلاح اندیشی او بر ذمت همت
واجب دانسته مواد استبشار و اسباب استظهار تزاید و تضاعف یافت و باستقامت امور مملکت
و استدامت اوضاع سلطنت متین و مستظهر گشت چون صدور ان معنا از موارد اتحاد و منابع اعتضاد
و اعتماد بوده و زنگ کلفت تکلف و شایبه غرض صادر شده بسمع ارادت استماع رفت بشرف اعلام
رسانیده می آید که چون این دولتخواه بدین مملکت رسید اکثر امور از منهج استقامت انحراف یافته بود
و قوایم قواعد سلطنت از مدتی مدید بازروی بانهدام نهاده و مصالح خلق و مناظم مهمل مانده و کار از
آن نسق و رونق رفته بتاسیس کارخانه تجدد و تعیین عمله و کارکنان آن استینافا اهتمام میبایست نمود
و هر مهم را بتولیت کاردانی کافی و ایالت والی امین حوالت فرموده تا بتدریج مبانی مملکت استحکام یابد

و قواعد سلطنت بر احسن اوضاع ممهد گردد و معلومست که در قضیه دزدان و حرامیان و راه زنان
تعمق نظر و تدقیق فکر زیادت می باید که تا آن مهم که جز باعمال اسنه و رماح و امضاء سیوف و قداح
باصلاح نخواهد آمد بر وجهی منفصل گردد که حقوق مستحقان بوصول پیوندد و مواد شرذمه قطاع در جمیع
بقاع و بلاد بکلی منقطع و مستاصل شود و من بعد هیچ آفریده را از متابعان ان طوایف از بیم شمشیر آب
ابدار و سهام صاعقه کردار دلیران اینجانب قدرت تصور آن عمل ذمیم بر عادت معهود قدیم نباشد
بنابرین نیت پسندیده چهار امیر معتبر را با عساکری که در اهتمام ایشانند با چهار طرف از اطراف
مملکت که اولکه قطاع و سراق از انجا می دادند فرستاده شد و مقرر گشت که در قلع و استیصال ایشان
کوشیده دمار از دیار ان اشرار برارند و انچه از اقمشه و اموال تجار بدست افتد نقل این طرف
کنند تا بمستحقان تسلیم رود مخلص دولتخواه صدور این نصایح از محض اشفاق و الطاف شهریاری داند
و قبول انرا بدل و جان تلقی می نماید و نیکنامی دین و دنیا و حصول مثوبات آخرت در ان می
شناسد دولت جاوید باد **نوع دهم** در اجابت تعیین منهیان و جاسوسان بعد از وقوف
بر حقایق معانی و اطلاع بر دقایق مبانی اعلام رای صواب نمای و فکر ارشاد فرمای حضرت سلطنت
گردانیده می آید که اشارتی که در باب تعیین خبرداران و منهیان و جاسوسان فرموده و انرا بلطایف
مستشهدات و بدایع موکدات موکد گردانیده و هر آنچ بمصلحت ملک داری و قانون جهانبانی و قاعده
حسن معاش با دوستان و احتراز از مکاید دشمنان و وقوف بر اعمال عمال و احوال اعیان و اطلاع
بر کیفیت معاش حکام و متصرفان با رعایا و زیردستان و خوانین و اباداینی و الکایا و تنسیق و تنظیم
مهمات و سایر لوازم و لواحق آن تعلق داشته در سلک عبارت آورده و از شرایط اشفاق
و مناصحت و دقایق اتحاد و موافقت هیچ دقیقه مهمل نگذاشته بسمع رضا اصغا نموده آمد اگرچه در کلام
مجید و فرقان حمید عظم الله جلاله که و لا تجسسوا و لا یغتب بعضکم بعضا اما معلومست که این نهی نسبت
باصلحا و مومنانست که در امور دین و معاش با یکدیگر بتجسس مشغول نباشند و تمامی آیت مصدق این مطلوب
نه نسبت بملوک و سلاطین جهت انک ایشان را بتدبیر کلیات امور ممالک و دفع دوستان و قهر دشمنان
قیام می باید نمود و صیانت رعایا و حمایت سایر برایا بر وجهی که از خطوط و آفات و عروض مخافات
مصون و محروس مانند واجب دانسته و تیسر آن مطلوب جز بتعیین جواسیس و اعداد خبرداران و منهیان

(و مفسده)
صورت نبندد تا ایشان پادشاهان را از ضمایر دولتخواهان و بواطن بدسگالان اعلام کیفیت
معاش عمال ولایات با رعایا و متوطنان باز نمایند و پادشاه بعد از وقوف بر تجدد انتحالات
بعضی را بسلوک مسالک وداد مستظهر گرداند و بعضی را باظهار تخییلات شقاق و نجابت غنا و اختصاص
دهد و بعضی را باتیان موارد الطاف و اعطاف رعایت فرماید و بعضی را بزواجر توبیخ و تهدید
مواخذ و معاقب گرداند و بدین تدبیر دولت و نتیجه سلطنت از تعرض مخالفان و معاندان مصون و محروس
گردد و چون پادشاه از مکنونات ضمایر اعدا و اضداد واقف باشد و تدبیر دفع ایشان را با عدّه امرا
و لشکریان و اعوان و انصار و ترتیب لشکر و سایر مصالح آن و چهارپایان مشتر و مستوفی شود دشمنان را
مجال کید و مکر بغایت متعذر بل ممنوع و متعسر باشد و بواسطه اطلاع پادشاه بر احوال حاکم و محکوم و آمر و مأمور
هیچ آفریده از عمال و متصرفان ولایات و گماشتگان حضرت سلطنت قدرت آنکه بیک سر موی بر رعایا
و سپاهیان تعدی و تطاول کنند نباشد و هر آینه مملکت آبادان شود و رعایا ایمن و شاکر باشند و لعوا
موفور و ظلمه و متعدیان و ایلغاقان و مفسدان بسبب عدم مجال منکوب و مقهور گردند و پادشاه را نیکنامی
دنیا و خشنودی حضرت عزت در آخرت حاصل آید صورت حال آنست که از ابتدای وصول بدین مملکت
چنانکه در سوابق مکاتبات ذکر رفته بتدبیر امری که از نهج استقامت انحراف یافته بود اشتغال می (این تجدد ناشی)
بایست نمود و هر ولایت را بوالی و هر مهم را بکفایت کافی تفویض کردن و بحمد الله و منه آن غرض بر وجه
مطلوب بحصول پیوست و هر مهم را که حضرت شریفه سلطان زیدت سلطنته باهتمام آن اشارت می
فرماید چون معلوم می شود که آن کلمات را منبع اخلاص و خیرخواهی مستنبط می یابند و بر سایر مهام
تقدیم می افتد و در عواقب محقق می شود که خیر و مصلحت کلی مملکت در آنست که ایشان فرموده اند و هر
آینه در ازای آن نوع ارشاد وظیفه ثنا و احماد ترتیب می یابد و اما قضیه تعیین منهیان و جاسوسان و خبر
دهان چون بحمد الله و منه بر جمیع ملوک اطراف و سلاطین اکناف قواعد اتفاق و ائتلاف استحکامی هر چه
تمامتر یافته بتعیین این جماعت جهت فرستادن بممالک ایشان و استعلام قضایا کردن احتیاج نمی افتد
فاما توجه ابواب اشارات شریفه را که از محض اشفاق و اخلاص منبعث می گردد متابعت نموده باشد
جهت دانستن احوال عمال و متصرفان که در بقاع و بلاد مملکت از قبل امرا و وزرا و دیگر نواب این
مخلص منصوب و بحکومت هر طرف موسوم و منسوب اند وقوف بر کیفیت معاش ایشان با رعایا و ضعفا

منهیان معین کرده شد تا بر مجاری حالات واقف و مطلع شده متواتر باعلام و انها اشتغال نمایند
و بتدبیر ما بتقویت و تربیت عمال که بر متابعت معدلت و رعایت رعیت باتعنیف و تشدید
و توبیخ و تهدید بر اقتفاء آثار ظلم و ظلمه و عدم محافظت رعیت و ترک عمارت و زراعت و آبادانی
ولایت چه حفظ آن ودیعت که از حضرت رب العالمین بدان معمور شده ایم بر جمیع مهمات مقدمست
امیدست که از نتایج این تدابیر عما قریب امور مملکت و رعیت بصلاح و نجاح مقرون گردد و نیکنامی
دارین که متضمن رضای حضرت رب العالمین جل جلاله باشد در ضمن آن دست دهد ان شاء الله تعالی وحده (جاوید باد)
فایده و تنبیه بباید دانست که قاعده سلاطین سالف در تعیین منهیان و جاسوسان و خبرداران نمایانه
از شرایف عادات ملوک صاحب حزمست و بر جمیع پادشاهان واجب که اقتفای آثار آن کنند بشرط
آنکه جز پادشاه و وزیر دیگری بر آن اطلاع نیابد و اطلاع وزیر جهت آنست تا او نیز برای این
مصلحت که از نازکترین مصالح مملکت است مردم امین عاقل کارشناس کاردان تعیین کند و برعایت و محافظت
بر وجهی بتقدیم رساند که هیچ آفریده ایشان را بزر و سیم از راه نتواند برد و ایشان سر پادشاه را در حجاب
خود نگاه دارند و بهیچ حال افشا نکنند چنانکه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه فرموده است
للسر عندی بیوت لا ابواب لها قد ضاع مفتاحها و القفل مختوم از دل رخصت نیابد چه وزیر را
مجال آنکه باختیار احوال مردم مشغول گردد بسیار باشد و عرفان او باحوال هر کس بسبب معاشرت
مردم و ممارست بیش از آن باشد که پادشاه را چه پادشاه هرگز این مجال نیفتد و میان دو پادشاه
اگرچه دوستی و یگانگی باشد و مکاتبات و مراسلات اتفاق افتد اما باید که منهیان و جاسوسان
در مملکت یکدیگر گماشته باشند تا ایشان را از کیفیت قضایا و ضمایر نیکخواهان و بداندیشان واقف
گردانند و اگر فردی را از افراد بتخصیص بدین مصلحت تعیین نتوان کرد تا بجای رود مترددان امین بعد از
تقدیم ایمان غلاظ و شداد وجه باده و ذکر مواعید خوب آن سر در میان باید نهاد چه هر کس را
از اتباع ملوک و سلاطین بدیشان گمان جاسوسی و خبر دادی نباشد و آنچه در جواب مکتوب پادشاه
ناصح نوشته شده چه با جمیع ملوک و سلاطین قواعد اتفاق استحکام یافت بتعیین منهیان و جاسوسان
و فرستادن بممالک ایشان با استعلام قضایا کنند حاجت نیست نوشتن این معنی در آداب مکاتبت
ضروریست و نیز چون گفتیم که از فرستادن جاسوس باید که جز پادشاه و وزیر دیگری را وقوف نباشد

بپادشاهی دیگر چگونه توان نوشت که برحسب اشارت خدمتش منهی و جاسوس تعیین کرده ام
چه این معنی از قاعده حزم و احتیاط بغایت مستبعد باشد و پادشاهی که این همه نصیحت کند بداند همچنانک
مجموع ممالک جاسوس می فرستند مملکت او نیز خواهند فرستادن و چرا باید که او بتنبیه پادشاه مکتوب
الیه متنبه شود چه معاش پادشاهان بمعاش اوساط الناس نماند و هر لحظه مصلحت ایشان را رعایت
باید کرد و اوساط الناس را بدان حاجت نیفتد و رفع هذه کفایة لمن فیه درایة

نوع یازدهم

در اجابت تعیین جمعی که مصالح ارباب حاجات بعرض رسانند بعد از التقاط جواهر اعلام ... و انزجار بزواجر
دوستانه اشارتی که رای شریف حضرت سلطان اعظم خاقان سلطنة در باب عارض محتاجان فرموده و
تنبیهی در آن قضیه واجب دانسته و احتیاط را در استصحاب و استلزام جمعی که تا غایت بسمت صحبت و ملازمت
موسوم نبوده اند تقدیم فرموده مجموع از اسمع ارادت و اعتنا اصغا کرده شد بمحل عرض رسانیده
می آید که درین مدت که بدین مملکت اتفاق وصول افتاده چنانک معلوم رای جهان افروز است در مبادی
جهانگیری از مشاق حط و ترحال و استقبال و استید بار احوال و عروض شدت و رخا و صدور سرا
و ضرا و ورود اولیا بموالات و دله و تشمر اعدا و اضداد جهت شقاق و عناد و غیر این قضایا
تذکار آن باطناب مودی و تکرار آن باکثار مسری و منفعت جاره نمی باشد و صدور این حالات لایزال
ضروری الوقوع و الوجود است و از کثرت این ملاحظات و وفور این معارضات و مناقشات تا غایت بمهمی
دیگر نپرداخته و بتمشیت دیگر آن از ترتیبات اوضاع سلطنت است مشغول نشده اما همواره معتقد ضمیر آن بوده
که عالمی فاضلی و حکیمی کاملی و صاحب دیانتی که باجماع امم مختار اکابر و اعاظم عالم باشد جهت عرض
مصالح ارباب حاجات تعیین کند با صلاح و فساد و خیر و شر و نفع و ضر آن برای و تدبیر او منوط و موکول ل
باشد و اگر مستحقی بعارفه انعام و صنیعه معیشت و ادراری اختصاص یابد ما متطلع مدد ... مشغول شود
و تلافی انزا سوال کند یا محتاجی صورت احتیاجی بعرض رساند و تدارک زللی و سد خللی را طالب گردد
از رهگذار او باشد و چون او را سابقا باحوال اهالی این بلاد و بقاع خبرتی تمام و وقوفی از سر تعیین
حاصل باشد انچه او انهی نماید شایبه اغراض و عارضه اطماع بعرض رساند اما چون تا غایت این مخلص را با اهالی
این مملکت اختلاطی که مودی بوقوف احوال و کیفیت معاش و دانستن اخلاق و آداب و عادات و ملکات
و حرکات و سکنات ایشان باشد اتفاق نیفتاده تعیین چنین شخصی بی احاطت علم بحسن افعال و اعمال او میسر

نمی شود چه اشتمال مکاتبه شریفه نیز برین معنی بود که ... وقوف هر کس را بصحبت و ملازمت و قربت
راه نمی باید داد شک نیست که دولت و سلطنت را بوجود بزرگان جهان دیده و گرم و سرد روزگار
چشیده و حکمای تقوی کرده و عقلای نامدار و علمای پرهیزکار و فضلای دین دار و کاردانان صاحب
تدبیر و کارکنان نیک خیر و امثال ایشان احتیاجست و همچنانک وجود سر بی قوایم و سقف بی دعایم
ممکن نیست تمشیت امور مملکت و تعدیل قانون سلطنت نیز بی وجود چنین جمعی کافی و فوجی کاردان
چگونه میسر شود و چون پیش ازین بمسامع شریفه رسانیده که منصب وزارت ممالک ایران زمین تفویض
کرده و کلیات مصالح ممالک و معظمات امور جمهور در کف کفایت و کفالت او نهاده و عرض مطالب
ارباب حاجات و تمیز و اهم و ادرارات و معایش و انعامات و تقلید مناصب و مراتب دینی و
دنیوی نیز از توابع و لواحق منصب وزارتست مقرر شد که عارض این معانی و مذکر این قضایا نیز
هم او باشد تا هیچ قضیه از قانون انصاف و قاعده جاده عدالت منحرف نگردد و چون او را نیز بواسطه
اشتغال بامور ممالک و ... و تدبیر ... منصوره و ضبط اموال و ... و صرف همت بعمارت
و زراعت بلوکات محال آنکه طرفی تمام را از اوقات شب و روز بدین مهمات مشغول کرده اند
متعذر باشد مقرر شد که چون از مهمات نازک فراغت یابد در ضمن آن بتسامع و تشاهد علو شان و ترفع
مکان و غزارت فضایل جبلی و کرایم ملکات ذاتی هر کس را از اکابر مملکت و اعیان آن بلاد و بقاع معلوم ۲
کند و جمعی نیز که تصورات ایشان جز خیرخواهی و صلاح اندیشی پادشاه و رعیت نباشد بر اعلام چند
بالضرورة در استصحاب و استلزام آن جماعت یا بعلم خود یا باعلام امنا و معتمدان واجب شد و هر مهم را
بعد از عرض کلیات بدین جانب بشخصی حوالت کند که از عهده ترتیب و تکفل و تنسیق آن باحسن وجوه تفصی
تواند نمود و این معنی متضمن مراضی حضرت ایزدی جل جلاله و موجب استماع نصایح و مواعظ حضرت
سلطان خاقان سلطنة و سبب ترفه احوال عباد و علت عمارت بقاع و بلاد گردد ان شاء الله تعالی بر الطاف
همواره از اشفاق حضرت شهریاری صدور می یابد اما لوجود متواتر و افراد ... متعاقب و متتابع
این نوع مهربانی از کدام پدر مهربان توقع توان داشت یا کدام برادر خیرخواه بدین وظایف قیام
تواند نمود و در تدبیر مملکت دوستان و اعداد مصالح و تنسیق مهمات ایشان تا این غایت تواند کوشید
اما از وفور مکارم آنجناب که از سوالف ازمنه و اعصار بر السنه اکابر و اخیار مذکور است مستبعد نمی نماید

ولا یزال این نوع اشارات و تنبیهات را چشم انتظار براحت دولت مستدام و جهان بکام باد

نوع دوازدهم در اجابت استصحاب مشایخ و غیرهم

بعد از اعتراف لوازم ادراک مخالفت و اعتراف بقبول نصایح از محض مصادقت بر علوم شریفه زادها الله اجلالة باستار بر وکشفا عن مکنونات الضمایر منهی کرداننده می آید که اشارتی که در باب استصحاب مشایخ که از متابعان و مریدان مشایخ طبقات باشند فرموده و استرشاد بارشادات ایشان که علم نافع را ضمیمه عمل صالح کرده باشند بهترین مقتنیات و شریفترین مکتسبات فالبته شک نیست که هیچ سعادت ملوک را با آن مساوی نکرده و که در شرایف اوقات بمواعظ و نصایح مشایخ طریقت که بحقیقت علماء شریعتند متعظ و منزجر گردند و سعادت دو جهانی خود در آن مشاهده و معاین بینند و از جمله فایزان و رستگاران شوند اما درین روزگار وجود چنین طایفه که چون وجود کبریت احمر که اکسیر است عزیز است و کدام خاصیت اکسیر بخواص وجود مبارک ایشان ماند چه مطمح نظر صاحب اکسیر بغیر از آن نیست که خود را از خلق مستغنی داند و گر داند و اگر احیانا شخصی رسد که مشقت فقر و فاقه او را در اضطرار آورده باشد و دست بردی روزگار نموده پای مال آسیب حوادث گشته صاحب اکسیر از فضائل نوال خویش در حق او انعامی کند و بفضول فضله اکسیر که قراضه چند باشد او را بهره مند گرداند با وجود آنکه گفته اند لیس العطاء من الفضول سماحة حتی تجود و ما لدیک قلیل و منعم علیه چند روز عیال خود را از موائد فواید صاحب اکسیر اکسا و اطعام کند و بدان تجختر نماید و بعد از انقراض آن قراضات در بیدای حیرت متحیر و در تیه حسرت متحسر گشته و متوسل طلبیدن صاحب اکسیر او را بر وجهی معطل و مضطر گرداند که از تدبیر معاش و تهیه اسباب انتعاش باز ماند و بحکم که بجنون مؤدی گشته آنکاه نه دین داشته باشد نه دنیا چون کافر درویش نه دنیا و نه دین اما از صحبت شیخ مرشد با مصاحب بر طریق باشد که امور دنیوی او بر وجه مطلوب منتظم گشته و قبول خلق و اعتبار او دم بدم روز بروز در زیادت باشد و امور اخروی که مطمح نظر مرید در ارادت شیخ و مرشد و مسرح فکرت شیخ در تربیت مرید بحقیقت آنست که او را بر زهد و عبادت دارد و بعد از آن بعرفان حق که اجل مراتب طالب سالک است هدایت کند و از انجا بمرتبه وصول که قصارای آمال انبیا صلوات الله علیهم و اولیا رضی الله عنهم آنست برساند پس معلوم شد که از مصاحب اکسیر تا مصاحبت شیخ مرشد فرق بسیارست

دانیده

اکسیر

و چون نظر کلی از صحبت مشایخ بزرگوار که علماء شریعت شعارند بر ارشاد و هدایت و تفهیم و افادت تا مهمات دینی و دنیوی مرید بواسطه آن انتظام یابد و در آخرت از ارباب فوز و فلاح شود و داعی دولتخواه چندانکه می اندیشد جز جناب دولت مآب سلطان اعظم خلد ملکه دیگری را بدین صفت متصف ندانسته کلا یزال مسالک نصیحت را مسلوک می دارد و براهمری که خیر دو جهان درانست دلالت می فرماید و برعایت وصایات بندگان خدای تعالی که بدان مأموریم امر میکند شیخ مرشد همین گوید و بدرستی جز این طریق نبود و بحثی که میان سلطان سعید ملکشاه و خواجه نظام الملک طاب ثراهما در باب علما و مشایخ رفته و آوردن مولانا وحید الدین از قلعه مفید این معنیست و از اسلوب آن نمط سخن چنان در تصور می آید که شیخ حقیقی سلطان ملکشاه خواجه نظام الملک بوده است چه او را از عزالت اعتراض خلایق خلاص داده بمعارج حق و حقیقت رسانیده است چه اگر خواجه نظام الملک آن نوع تدبیر نکردی و عالمی عامل را که سلطان ازو کناره می جست تقلید فرستاده بود و بتلبیس اصحاب اغراض محبوس گردانیده باز نیاوردی آن بدنامی از سلطان تا روز قیامت بر نخاستی پس هر کس که خیرخواه و ناصح مخلص باشد بحقیقت با او راه شیخی دارد حق تعالی حضرت سلطنت را در امتداد زمان با علو معارج و سمو مدارج باقی دارد و مخلص دولتخواه را توفیق استماع مواعظ و نصایح مشفقانه آنحضرت و قبول آن بسمع ارادت و رضا و رغبت رفیق گرداناد بمنه و جوده

مخلص

لطف

نوع سیزدهم در اجابت رعایت قدما و ملازمان سلاطین سابق از کتاب نامولد و بهادران کارزار و امرا و احیات و اسقاط وجوه معاش ایشان

بعد از استرشاد لوازم ارشاد سلطانی و اعتراف لوازم مشارب نصایح بانواع خاص تحفه شرف انهای میرساند که اشارتی که در باب رعایت قدما و پیرانی که ملازمان سلاطین ماضی بوده اند و بر رسوم سلطنت و آداب مملکت واقف و بدان مهمات خبیر و از کثرت تجارب محنک فرموده بسمع اعتقاد اصغا نمود و از انجاعت کسانی را که قوت و قدرت ملازمت دیوان و تمشیت مهمات مملکت و قیادت عساکر منصوره بود بر قدر مراتب وظایف مشغول گردانیده و خیر و شر و نفع و ضر آنرا باهتمام ایشان حوالت رفت و جمعی را که قوت ملازمت نبود و از اشتغال بطاعت و عبودیت حق تعالی پروای مهمات دیوانی نداشتند از مباشرت اشغال معاف گردانیده شد و هر یک را وجهی جهت مدد معیشت بادرار و مرسوم معین گشت و شروع در مهمات مملکت و قضایای و امور کار عساکر و دفع مخالفان موقوف بر استصواب و استشارت ایشان داشته آمد و عدول از صواب آرای و ثواقب افکار

ایشان بهیچ حال ممکن نیست و امیدست که بیمامن ارشاد حضرت سلطنت بنیاد امور ملک وملت براحسن وجوه انتظام یابد و قواعد دین و دولت بر او که اوضاع استحکام پذیرد ان شاء الله تعالی جهان بکام باد

نوع چهاردهم

در اجابت رعایت امهات واظار واقارب وجمیع ملازمان از استادان وسادات وقضاة وایمه وعلما وامرا واکابر دین وملک وجماعت متجنده ولشکریان

شرف

بعد از تامل مکاتبه روح پرور و مطالعه معاوضه فضل گستر نموده می شود که اشارتی که در باب رعایت ومحافظت امهات واظار ومقربان واقارب وجماعت ملازمان از استادان وسادات وقضاة وایمه وعلما وامرا ومتجنده فرموده بسمع ارادت استماع نموده انعاظ را بدان مواعظ بجمیع وجوه تلقی واجب دانسته چه مجموع آنچه کتاب کریم وخطاب شریف بتزیین وتبیین آن مشتمل بود مطابق اوامر قران مجید عظم الله جلاله ونصوص احادیث سید المرسلین صلی الله علیه وسلم دانسته شد اما رعایت اظار که قایم مقام امهات‌اند بر جمیع اهل اسلام وایمان بلکه سایر ملل ادیان واجب ولازم است و بر ذمت ملوک عدل پرور واجب والزم چه در احادیث کتاب مصابیح مسطورست که ابو الطفیل گفت مصطفی را صلی الله علیه وسلم دیدم در موضع جعرانه گوشت بخش می کرد ناگاه زنی پیش آمد وحضرت رسالت علیه السلام نزدیک رفت

جعرانه

مصطفی صلی الله علیه وسلم ردای شریف را از دوش مبارک برگرفت وجهت آن زن بگسترانید تا بر آن نشست من گفتم این عورت کیست که بدین کرامت مخصوص ومشرف شد گفت حلیمه است دایه رضاعی مصطفی صلی الله علیه وسلم یعنی دایه وچون حضرت رسالت صلوات الله علیه بنفسه در رعایت اظار وتعظیم وتکریم ایشان

ن

تا این غایت مبالغت فرموده متابعت این کرامت از جمله فرایض وواجبات است واما رعایت جانب دوستان وملازمان ابوین طاب ثراهما اولی واجب وقضیه محتم است چه ابو اسید ساعدی روایت می کند که در حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم بودیم که یکی از بنی سلمه بیامد وگفت یا رسول الله هل بقی من بر ابوی شیء ابرهما بعد موتهما قال نعم الصلوة علیهما والاستغفار لهما وانفاذ عهدهما من بعدهما وصلة الرحم التی لا توصل الا بهما واکرام صدیقهما اشعار بدان اوامر واستماع آن وصایا ونصایح سبب قوام دین وملک وموجب نظام ملت ومملکت باشد واز این حدیث درین موضع نظر بر اکرام صدیق ابوین است واما تعظیم جانب استادان که سبب حیات ابدی بحقیقت ایشانند بهیچ امر از امور شاید وی ابوین تغییر نپذیرد قال امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه من علمنی حرفا فقد صیرنی عبدا ان شاء باعنی وان شاء اعتقنی وقال رضی الله عنه

انا عبد من علمنی حرفا واما اکرام جانب سیادت بحکم حدیث ترکت فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی بر جمیع مسلمانان بل تخصیص بر دوستداران ومحبان اهل بیت مصطفی صلی الله علیه وسلم از جمله واجبات الحسنة یحبهم یحبون الله نوب الله المصطفی وابنته والمرتضی وابناه چه هر کس از دین واسلام که محبت آل عبا را سبب اعراض حضرت یزدانی ودخول جناب رضوان داند بالضروره دوستدار اولاد واحفاد وذریات واسباط ایشان باشد تا بسعادت دارین وکرامت منزلین فایز شود واما توقیر واحترام قضاة وایمه وعلما وامرا وسایر اقارب که بحقیقت در وظیفه خدمت وملازمت حقوق موروثی ومکتسب ثابت دارند باقامت صلوة واقامت صلاة مساوی وموازیست امثال در رعایت جانب ایشان واغفال از فضایل وکمالات در شریعت مروت وطریقت شریعت پسندیده نیفتد وملوم ومعاتب گردد ورعایت جانب متجنده ولشکریان که در قضیه جهانگیری اعوان وانصار نیکو خواه توانند کرد وتعیین وظایف وجامگیات ورسومات ایشان اولی بموقع وحق واجبست وهر آینه اخبار این معنی عما قریب بمسامع شریفه اسمعها الله مایسرها واصل گردد ان شاء الله تعالی دولت مستدام وجهان بکام باد

نوع پانزدهم

در اجابت تعیین خزانه جهت اجابات مستحقان تا منتفعا وموضعی دیگر محتاج نشوند

بعد از اطلاع بر صوایب شرایف آراء اسلام ووقوف بر ثواقب افکار وانظار فهرمانات اشارتی که در باب اجابات ارباب استحقاق که ادرارات ورواسم ومعایش ووظایف وانعامات است فرموده وجهت ایصال آن بعوارف مستحقان خزانه باسمه معهد امین اندیشیده ومنع اطلاق بروات ایشان بر متغلبان کرده این نظر مشفقانه وفکر دوستانه

را

مستدعی ذکر جمیل دنیوی ومستعقب اجر جزیل اخروی است بسمع رضا اصغا نموده و بر حسن تنبیهی که منافع آن حالا ومالا متوقع ومترقبست ممنون منت گشت شک نیست که هر قاعده که اکابر سلف تمهید کرده‌اند وهر اساسی که بنا پیش از قیام نموده متضمن مصالح مملکت وسلطنت بوده وبواسطه اقتفای آن آثار وبانیان نیکنامی یافته وجهانیان بعواید فواید مخصوص شده‌اند وارباب استحقاق بحقوق خود رسیده حسب صواب دید حضرت شهریاری خزانه جهت اجابات مستحقان تعیین وتکرار ارباب ادرارات ومعایش والزام اصحاب رسومات ووظایف گردانیده شد وخازن وناظر ومشرف تعیین کرده آمد ومقرر گشت که اموال آن متغلبان که در اتمام باشد نوکران او بتحصیل رسانند ودر خزانه محفوظ باشد وبهر سه ماه قسطی مقرر مستحقان جواب گویند چنانچه واجب هر کس در یک سال تمام وکمال بچهار قسط بدو رسد وکمی المؤنه بوظایف خود قیام نمایند وقوای که از این

نوبر

مستغنا و باشد بحقیقت با انحضرت سمت اشتراک دارد چه فاعل خیر و قایل این بر حضرت بزرگوار شهر یارست که بدان دلالت فرموده و من دل علی خیر فله اجر مثل فاعله و الدال علی الخیر کفاعله جهان بکام باد

نوع یازدهم

در اجابت منع تصرف در املاک مردم بغیر حق بعد از تنبیه بتنبیهات مواعظ و نصایح و از جار بمو عظات زواجر و روادع معلوم شرایف علوم سلطانی گردانیده می آید که بفضل حق جل ذکره و عم شکره این مملکت بعید تصرف و تملک آمد و اکابر و اصاغر سر بر خط مطاوعت و موافقت نهادند اهتمام بمهام سایر طوایف از ضعیف و قوی و فقیر و غنی بر وجهی است که برکات با امرا و وزرا و ارکان دولت و اعیان مملکت وصیت رفت که سایر اصناف را بنعمت معدلت و انصاف مخصوص گردانند و هیچ آفریده را بخ طلبات واجب و مطالبات نا وارد مخاطب و مطالب نکنند و وجوه متمولان و بقالان را در مملکت موجب مزید آبادانی و سبب از دیار متوجهات دیوانی دانند در بند آن باشند که متوسطان و درویشان نیز بمراتب مالداران رسند چه متقررست که چندانک در مملکت متمول بیشتر باشد مملکت معمورتر باشد و اموال خزانه موفورتر و پادشاه نیکنام و ارکان دولت پسندیده فرجام بس اوری که در اتیان بدان و ترک مخالفت حق باید شد و مظالم بر کردن گرفتن که هیچ توبه دفع آن نتوان کرد و تا بر آن قیام نمایند مرتفع نشود از جمیع مردم ناپسندیده و از ملوک و سلاطین ناپسندیده تر باشد چه ایشان را جهت رعایت و محافظت رعایا بل سایر برایا و صیانت اموال و املاک مردم و نقود و عروض ایشان آفریده اند نه آنک ایشان را بامرحه دارند عرضه تلف گردانند و گر گردانند چون ایشان که بحکم بحون حضرت الوهیت جل جلاله متکفل محافظت کلا رعیت بنی نوع اند اگر بدین ظلم و بنی راضی و اخذ اموال و املاک مردم اقدام نمایند توقع رحمت و شفقت از که توان داشت جمعی که پیش از این ملوک این مملکت بودند اگر معاش ایشان بر قانون معدلت و نصفت بودی مکاتبه شریفه بر قبایح احوال و ذمایم اعمال ایشان منطوی نگشتی و ذکر سلطان سعید ملکشاه که بتدبیر مشفقانه و زیر بی نظیر خواجه نظام الملک طوس رحمهما الله در اوقات ضیق مال با اهل اصفهان و اعقاب مدیونان از مطالبت آن اثر باقی نماندی بفیض فضل ایزدی امیدست که مجموع اقوال و افعال داعی دولتخواه در تکفل این ودیعت عظیم و امانت جسیم موافق و راضی حضرت الوهیت جل جلاله باشد تا در دنیا ذکر جمیل یابد و در عقبی با جزیل رسید ان شاء الله تعالی دولت مستدام باد

نوع هفدهم

در اجابت منع کسب فاحش و کیالی و غیر آن از محرمات و بدعتها بعد از اطلاع بر شرایف اشارات

وار تداع بر وادع تنبیهات بر علوم شریف زادها الله تعالی شرفا معنی گردانیده می آید که اشارتی که در باب طوایف ثلاثه اغنیا و متوسط حالان و فقرا فرموده از انجا بر معدلت جبلی ملکی بر از مجبول و مفطورست استدلال کرده شد و افتقا آثار آن از لوازم گشت شک نیست که طوایف ثلاثه را بر موجب که اقلام شریف سلطانی متورحال و میز محافظت ایشان در حال و مال شده محافظت نمودن و بکلی و جزوی قضایای ایشان رسیدن و ترفیه بال و نظم حال ایشان بر ذمت همت ایشان لازم دانستن از شرایف اداب سلاطین دادگر و شهریاران عدل پرورست و قوام مملکت در نظام حال ایشان از قبیل متنوعات و قیام بوظایف رعایت ایشان از جمله فرایض و واجبات و چون هنوز این دولتخواه در بدایت حال ملک دار یست و قواعدی که ملوک سابق ممهد گردانیده اند و با فساد حال رعایا سرایت کرده بسیارست و بتدریج باصلاح هر یک از آن قیام می توان نمود بر حسب صواب دید حضرت شهریاری حکم نفاذ یافت تا در جمیع ممالک جمعی که ذر بمکسب و چند بر ده دینار هر ماهی یک ابقچه زیادت توقع و هیچ آفریده بعلت کیالی و سایر بدعتها مزاحم و متعرض بایع و مشتری نشود امیدست که این قواعد بر وجهی استقرار یابد و این قوانین بر طریقی استقرار پذیرد که متواتر اخبار معدلت و آثار نصفت بمسامع شریفه اسمعها الله المبار و المحاب تواتر و تعاقب یابد ان شاء الله تعالی جهان بکام و دولت مستدام باد

فصل سوم

در فتح راه حج و فرستادن محمل و صورت مکتوب و جواب

صورت اول

مکتوب

نوع اول

برای صواب فرمای و فکر مشکل گشای معروض می گردد که بهترین شغلی که پادشاهان دین دار و سلاطین شریعت شعار متصدی آن گردند که تمشیت امور شرع و اسلام و اقامت فرایض و احکام است چه بنص الدین و الملک توامان مبانی مملکت بی تمهید قواعد دین و ملت استحکام نیابد و مهمات سلطنت بی سلوک شارع شریعت انتظام نپذیرد و یکی از معظمات مصالح دین و کلیات امور سید المرسلین صلوات الله علیه و سلامه اقامت فریضه حج است چه در وقتی که جبرئیل علیه السلام بحضور صحابه رضوان الله علیهم اجمعین از او پرسید که ما الاسلام قال ان تشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و تقیم الصلوة و تؤدی الزکوة و تصوم رمضان و تحج البیت ان استطعت

الیه سبیلا

بس بحکم این حدیث فرایض اسلام را عنوان کارنامهٔ دانش و دبستانها دانستن و فهرست روزنامهٔ دولتها
گردانیدن از وصایای دین و قضایای خرد باشد و پوشیده نماند که پیاپی تاراج بواسطهٔ تعرض
اعراب طریق که برخلاف طریق قطاع علی التحقیق اند بر متوجهان قبلهٔ اقبال و کعبهٔ افضال و مناخ
رکب جمال و جلال حضرت ذی الجلال شورش و صفا مروه را ان مکدر و منغص می یابند و اکثر طالبان حج
الحرام و زایران رکن و مقام بدین واسطه از مطالب و مقاصد خود ممنوع و محروم مانده و فریضهٔ حج را
یکی از ارکان خمسهٔ اسلامست از ایشان فوت شده تدارک آن حال وظیفهٔ متقلدان ولاة امور و حماة بیضه
دین و ملت جهت آینه از حضرت رب العالمین جلت کبریاؤه در محل آن خطاب خواهند آمد و چون ممالک شریفه
آن حضرت مجاور حرمین شریفین و اعراب بوادی و جوار حضرت این مکاتبهٔ اصدار افتاد امید آنکه حکم مطاع
و فرمان واجب الاتباع بامرای بوادی اعراب نفاذ یابد و بمواعد خوب مستظهر گردانند تا در منع و دفع اعراب
طریق سعی کنند و منع باشند بجای آرند بعد الیوم تردد و وفود عراق و توجه قوافل شریعه بحرمین شریفین زیدا شرفاً
و جلالاً برای وجوه دست دهد و مثوبات آنحضرت شریفهٔ سلطانی را الی ابد الابدین ذخیره ماند تا وجود اهتمام م
آنحضرت بتمشیت مصالح ملک و ملت بزید تاکید افتد ان شاء الله جهان بکام باد **نوع دوم**
برای عالم آرای پوشیده نماند که اجل اعمال که قیام بدان در حضرت رب العالمین مقبول و اجل
مساعی که در جناب جلال احدیت مستحسن و مشکور افتد تقویت اوامر دین و تمشیت شعار شریعت سید المرسلین صلی الله
علیه و سلم چه روز بازار دین بترویج آن رواج گیرد و کارخانهٔ مملکت بتعظیم آن استعلا پذیرد و چون
یکی از ارکان دین بر موجب نص ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا فریضهٔ حجست
بر سلاطین و ملوک ایام در فتح آن راه کوشیدن و طالبان حج را از تعرض اعراب طریق صیانت
واجب دانستن و بمقاصد دینی و مطالب یقینی رسانیدن از اهم مهمات و اوجب مفترضات است بنا
برین مقدمه این مکاتبه بحضرت شریفه ارسال رفت تا چون محل شریف از بن مملکت بحر و آن ممالک
که مجاور اماکن اعراب است رسید چنانکه ثواب نامه از صواب و صلاح داند بدر تو محل شریف دوام فرمایند
و امناء شریفه بامرا و اعراب بوادی نافذ گردد تا اعراب طریق را از مزاحمت وفود عراق و قوافل شرق
زجر و منع کنند و توجه وفود در امان الله و حفظ و حراست حرمین شریفین زیدا شرفاً و جلالاً براسهل وجه
دست دهد و مثوبات آن بروزگار شریفه ابدا و اصل گردد و اهل اسلام شکر و افراد دعا بجای آرند بنا بحضرت

رب العالمین جل جلاله از مساعدت آنحضرت متواصل شود ان شاء الله تعالی جهان بکام باد **نوع**
سوم بر صوایب آرا و ثواقب افکار حضرت شهریاری ادام الله دولته دوام الزمان
و صرف عن فنائها طوارق الحدثان معروض و معلوم گردانیده می آید که حکمت بالغهٔ ربانی جل ذکره و عم
شکره در تفویض امور سلطنت و مملکت بپادشاهان اسلام آنست که مطامح انظار و مسارح افکار ایشان
انتظام مصالح جهانیان بتخصیص اهل اسلام و ایمان باشد و همچنانکه در تمشیت معاش ایشان سعی نمایند
از تدبیر معاد ایشان نیز غافل نباشد مانص حدیث السلطان ظل الله فی الارض بر ایشان صادق آید
و الظل یتبع صاحبه و چون یکی از فرایض دین بموجب نص کلام رب العالمین واذن فی الناس بالحج
یأتوک رجالا و علی کل ضامر یأتین من کل فج عمیق لیشهدوا منافع لهم و فرموده نص حدیث سید
المرسلین صلی الله علیه و سلم فریضهٔ حجست و مجموع مسلمانان بشرط استطاعت بدلیل آیت ولله علی الناس
حج البیت من استطاع الیه سبیلا بدان مامور اند و شک نیست که یکی از اسباب استطاعت امن طریق
از قطاع و سراق و حرامیان و معلومست که اکثر اوقات اعراب طریق آن راه مبارک را مشوش
میدارند و وفود الله ممنوع و محروم میگردند و فرستادن محمل شریف نیز در توقف می افتد واجب آمد
این معنی بمسامع شریفه ملیت جهوهٔ رسانیدن تا همت جلیل حضرت شاهنشاهی که مستغاث از مختص
ترین و شریعت امثله شریفه بامرا و بوادی اعراب انفاذ فرماید تا اعراب طریق را از تعرض حجاج
مانع و زاجر گردانند و وفد مبارک ملازمان محمل شریفه بفراغت خاطر تردد و توجه بحرمین شریفین
استقبال نمایند و مثوبات آن هر آینه روزگار همایون را تا ابد الدهر ذخیره گردد ان شاء الله
العزیز امور دین و دولت بر وفق رای اعلی ساخته باد بالنبی و آله الامجاد

صورت دوم

جواب **نوع اول** بعد از وقوف بر مواقع اقلام شریفه و مقاطع
ارقام منیفه اشارتی که از مجلس حضرت شهریاری لا زال من العلا بمزید در باب امن راه حج که یکی
از فرایض دین اسلامست صادر شده و مجموع مسلمانان را اطاعت آن واجب بسمع ارادت و اعتقاد
اصغا کرده آمد و آنرا از اعظم غنایم و امین متاجر که حضرت رب العالمین جل جلاله در حق بندگان ارزانی
دارد دانسته شد و از انجا که کمال تدین و وفور تشرع و تصون حضرت شریفه استدلال رفت هر روز
احکام

بوآء عرب بوادي نافذ وصادر شد که قبایلی که بر راه حجاز بوده باشند و متعرض قفول و زوار
گردند از تعرض و قطع الطریق و قتل شریق و ملازمان محمل شریف منع و زجر واجب دانند و بعد الیوم
در صیانت راه حرمین شریفین زیدا شرفاً و جلالاً اجتهادی که در دین و دنیا منجح و منتج و در ملک
و ملت مثمر و منتج نتایج آرند تا طوایف اهل اسلام بفراغت خاطر متوجه بیت الحرام و زیارت
رکن و مقام توانند شد و حضرت شریفین را انواع فواجر و اجزل مثوبات کنز و مذخر گرداند ان
شاء الله تعالی دولت مخلد باد **نوع دوم** بعد از اطلاع بر مطاوی خطاب شریف و فحاوی
کتاب منیف اعلام میرود که اشارتی که در باب فریضهٔ حج که یکی از ارکان دین و اسلام است و جمیع
مسلمانان باقامت آن مامورند فرموده و بخصوص کلام قدیم و قرآن حکیم شرفها الله تعالی و عظمها مؤکد
و مستحکم گردانیده بوقوف پیوست و کمال دینداری و وفور خدای ترسی و شمول رغبت بر رای حضرت
شریفه که از سایر ملوک اقطار و سلاطین امصار بدین صفت ممتاز است معلوم شد و ممکن همت بر ایمنی راه
حج و دفع قطاع و سراق مصروف و موقوف گشته و مکتوبات با امرآء بوادی و حواضر اصدار افتاد که
تا اعراب طریق را بتحریک و توبیخ و تشدید و تعنیف مخصوص گردانیده از تعرض و قطع الطریق و قتل شریق که
ملازمان محمل شریف اند منع کلی واجب دانند تا بعد الیوم زوار بیت الله و وفود حرمین شریفین زیدا شرفاً و جلا لا
از تصور خوف و توقع رعبی متوجه قبلهٔ اسلام و کعبهٔ خواص و عوام گردند و چنین را اجزیل ذخیره
دانند ان شاء الله تعالی یعلم الله که مخلص معتقد درین اشارت که از ان حضرت صادر شده ممنون منت گشت
و لایزال چنین خدمات و مهمات را مترقب است دولت مستدام باد **نوع سوم** بر ضمایر اداوکرایم
افکار حضرت عالیه سلطانت منهی گردانیده می آید که اشارتی که در باب فرستادن محمل شریف
و توجه وفود عراق و قتل شرقه بجانب حرمین شریفین زیدا شرفاً و جلالاً فرموده و از تعرض اعراب بیکانی طریق
نموده در روز یکی از امرا بان با امراء بوادی اصدار افتاد و تاکیدی که آثار آن عنقریب بوضوح
خواهد انجامید در باب منع اعراب طریق و قطاع و سراق کرده شد و از امراء بوادی مکتوب جملگی
گرفته آمد تا اگر بعد الیوم اعراب طریق متعرض ملازمان محمل شریف و وفود زوار گردند و خسارتی انداختند
از عوض آن خاصه خود جواب گویند امیدست که فیما بعد وفود سالم باشند ان شاء الله تعالی جهان بکام
و ذاکر خیر

فصل چهارم

در تهنیت فتح مملکت و شکستن دشمنان دو صورت مکتوب و جواب

صورت اول

مکتوب سه نوع **نوع اول** چون مبشران انباء و رواد و موصلان اخبار
بهجت و اعتبار از عزیمت رایات همایون و توجه عساکر منصوره بتسخیر فلان مملکت و استیلا
بر تملک و تصرف آن ولایت و استیلاء اموال و غنایم و نقود و جواهر و قلع و قمع اضداد و مخالفان
و دفع و ردع حساد و معاندان اخبار واجب نستند عالم قدیر و سامع بصیر آگاه و گواه است که تمتع
و محرر نگردد و زبان زمان بامثال اصوات و الحان گفت **شعر** قد رجع الحق فی نصابه
وانت من بین الوری اولی به امید بحضرت ربوبیت جنانست که جمیع مطالب بر وجهی
دلخواه خاطر خطیر حضرت پادشاهی باشد مهیا و مهنا گردد ان شاء الله تعالی **نوع دوم**
چون استیلاء مواکب همایون لازالت مقرونة بالنصر والظفر بر توجه فلان مملکت بوقوع
پیوست در مساعدت توفیق و معاونت تایید بر تیسیر چنین مطلبی جسیم و تسخیر چنان مقصد عظیم هیچ
صورت شکی و شبهتی نماند و چون در عتبات واز فتح و نصرت و قلع و قمع اعدا و اضداد معلوم شد
هذا تاویل رؤیای من قبل قد جعلها ربی حقا بتحقیق رسید تا باد چنین باد امیدست که مجموع ولایات
و بلوکات معاندان و متمردان مسخر رایات همایون و منقاد عساکر منصوره گردد و احکام قضا امضا
بتقویت نیکخواهان و تدمیر بدسگالان عنقریب اجرا و امضا یابد ان شاء الله تعالی **نوع سوم**
چون برید مواکب صبا و شمال و رائد قوافل قبول و اقبال از انخراط فلان مملکت در سلک
تسخیر رایات همایون لازالت محفوفة بالنصر والظفر و انقلاع اعدا و طغاة و انهزام غواة و عصاة
اخبار متواتر و متعاقب گشت عالم السرایر و واقف ضمایرست که بهجتی تمام در ظاهر و باطن راه یافت
براحسن و شک نماند که بعد الیوم امور آن مملکت وجه انتظام یابد و قواعد ظلم و بدعت عنقریب انهدام
پذیرد و اولیا منصور و اعدا مقهور گردند ان شاء الله تعالی بمنه و جوده و سعة لطفه

صورت دوم

جواب سه نوع **نوع اول** بعد از آنکه مواقع اقلام گوهربار اعلام می
رود که چون بین الجهتین اتحاد و اتحاد متواترست و اسباب اعتضاد متوفر هر نصرت و ظفر

انجانب را اتفاق افتد تهنیت این فتوحات ربانی و تاییدات آسمانی که مقارن رایات همایون
حضرت سلطنت لا زالت محفوفة بامداد الفتح والظفر است و اگر نواب نامدار این مبشران عطار و آثار
تهنیت این مبادرت و مسابقت نمایند استظهار از کمال عنایات حضرت باری و تعلق خاطر مبارک جناب
جلال شهریاری باشد توفیق الهی بر تفقد دولتخواهان بحرص آنحضرت می‌گردد ابدالدهر رقیب و رفیق
باد بالنبی ومن والاه. **نوع دوم** چون به سپهر اقتدار پادشاهی زینت سلطنت محب مخلص را
بتهنیت فتحی که دست داده و ظفر بر اعدا و اضداد که میسر شده مخصوص و مشرف فرموده است از کرایم عاطفت
و شرایف ملکات و فواکرامات آنحضرت غریب و بدیع ندانست و با وجود تمهید قواعد یگانگی
و رفع بیگانگی صدور این حالات با آنحضرت بحقیقت در مقام اشتراک است و بین الجانبین فرق
متصور نه ذات همایون همواره متفقد احوال مخلصان و دولتخواهان و محبان نه لاشتباه بالنبی وآله و صحبه
نوع سوم مکاتبه همایون و مفاوضه میمون که مشتمل بر تهنیت فتح که بتوفیق الهی رفیق
این محب مخلص گشته و ظفری که بر مخالفان و معاندان اتفاق افتاده وارد و واصل شده بود
بتعظیم و تکریم تلقی یافت اضعاف ان دعوات بانسایم اسحار موجه حضرت فلک معدلت گردانیده
می‌آید که امید است که این فتح مستجلب اسباب سعادت دو جهان مستعقب مرامی زندگانی که هو والملی
این بقاع و بلاد بیمن دولت موبد حضرت سلطنت برغد عیشت روزگار گذرانند ان شاء الله تعالی

حضرت

فصل پنجم

در اعلام عزیمت بطرفی از اطراف و در صورت مکتوب و جواب

صورت اول

مکتوب بر سه نوع — **نوع اول** بعد از بیان بوالغ وداد و سوابغ محبت
و اعتذار اعلام می‌رود که چون بعضی از مصالح و مفاسد طرفین فرقه در تصور می‌آید و قضایا و
کلی و جزوی جانبین سمت انحلال گرفته و باعتبار و اعتضاد تاکید یافته و شوایب مجانبت مرتفع و عوارض
مباعدت من کل الوجوه ممتنع و مندفع است با اعلام عزیمتی که بر فلان صوب در خاطر قرار گرفته مراجعت
مطالعه شریفه لازم می‌گردد اگر اشارت مطاع که مستفاد از کمال یگانگی خواهد بود نفاذ یابد که عساکر
منصوره در موافقت و مسابقت نمایند از وفور الطاف آنحضرت در مقام استبعاد نیاید دولت مخلد باد

نوع دوم اعلام می‌رود که چون عنان عزیمت جهت تمشیت مصلحتی کلی بر فلان ولایت
منعطف گشته و خاطر بتوقف رخصت نمی‌دهد اگر باشارت مطاع بعضی از امرا و لشکریان
در مرافقت قواعد موافقت و مسارعت ممهد گردانند استظهار از اشفاق حضرت پادشاهی باشد
رایات جهانگشای در بلاد و بقاع خافقین بار و خورشید سعادت از افق دولت طالع و شارق بالنبی وآله
نوع سوم درین وقت از جانب فلان مملکت اخباری که مستدعی توجه بدان جهت
باشد تواتر یافت و عنان همت بر عزیمت بدان صوب معطوف و مصروف گشت اگر بعضی از
امرا و لشکریان طریق مرافقت و موافقت مسلوک دارند و در معاونت و مبادرت واجب دانند از میامن
عنایات آنحضرت مستبعد نیفتد دولت جاوید باد بحق خیر العباد بمنه وسعة لطفه

صورت دوم

در جواب برضا یا بمنع

اما جواب برضا بر سه نوع — **نوع اول** اشارتی که از جانب
حضرت شریف سلطنت زینت شرف انفاذ یافته و با استحضار امرا و عساکر موکد شده
کدام سعادت با آن مساوی گردد که خدمتی شایسته خدام حضرت سلطنت از ایشان در وجود
آید بر حسب حکم مطاع و فرمان واجب الاتباع ده کس را از امرا صاحب شوکت با تمامی عدت
و اهبت و لشکریانی که در اهتمام ایشانند تقریبا یک تومان مردان کارزار و دلیران روزگار
باشند نامزد کرده شد تا بهر صوب که صواب دید حضرت سلطنت باشد توجه نمایند و در تحصیل مراضی
بذل جهد و صرف وسع از لوازم شمرند مخلص دولتخواه خدمتی را که مستعد اتمام آن باشد ساعتی فروغ ترصد
نمی‌نماید تا در اتمام آن کمر بر میان جان بندد جان کمروار بر میان بندد دولت دایم باد
نوع دوم چون در باب توجه بر فلان صوب اشارت شریف صدور یافته بود زبان
قلم گوهربار بار پارسال جمعی از امرا و لشکریان جریان نموده بسمع رضا اصغا کرده طایفه را از امرا و اعیان کر
منصوره با اسلحه و زاد و راحله معین گردانیده بدان حضرت فرستاده شد تا بدان چه حکم جهان مطاع
نافذ و صادر گردد مطیع و منقاد گشته محب مخلص امثال آن اشارات را محول بر کمال مخلص نوازی می‌داند
تا در آن باب قواعد دولتخواهی ممهد و مبانی دوستداری مشید گردانند ان شاء الله تعالی بمنه وجوده

نوع سوم درین وقت مکاتبهٔ همایون بتعیین امرا و عساکر جهت توجه بنفس حضرت وارد شده چون تلقی بقبول و رضا باصغا اوی دیگر صورت نبندد و تعیین را از امرا و لشکریان که مستعد آن مهم اند تا ترتیبی تمام متوکر و انند امیدست که مساعی جمیلهٔ ایشان مقرون بمراضی آن حضرت باشد تا این مخلص بدان متفوق و مباهی گرده ان شا الله العزیز عظمت و جلاله در ترقی باد بمنه وجوده

اما جواب بمنع سه نوع **نوع اول** چون مکاتبهٔ همایون که امثال او امر آن بر ذمت دولتخواهان از قبیل مفترضات است از ایصال مبشران اخبار دولت و اقبال وارد و صادر شد در تلقی ان شرایط تعظیم و تجلیل مرعی گشت و میخواست که بنفس خود بهر مهم که بدان حضرت عاید گرده توجه نماید تا بهر تیستادن لشکریان چه رسید اما بواسطهٔ آنکه جمعی از امرا و عساکر که شایستهٔ نفاذ خدمتی که لایق آن حضرت باشد غیبت نموده بودند و حاضران مستعد ان نوع بندگی نداشتند فرستادن ان طوایف در توقف ماند چون معاودت نمایند هر آینه متوجه جناب همایون گردد ان شا الله تعالی امیدست که این عذر در محل قبول آید دولت مخلد و اسباب کامرانی ممهد باد بمنه

فیما بعد اگر وصول ایشان دست دهد

نوع دوم چون مکاتبه و مشافهه که از عالی حضرت سلطان لازالت سلطنته مؤکدة بالتأیید الی یوم الحشر و القیام در باب ارسال عساکر نفاذ یافته معلوم شد یعلم الله تعالی که اگر این دولتخواه را وقت مساعدت نمودی بی توقف متوجه آنحضرت گشتی صورت حال آنست که این مخلص نیز بحضور امرا و لشکریان جهت دفع اعادی و اضداد احتیاج دارد و بکرات می خواست که از آنحضرت چنین استعانتی طلبد اگر درین وقت ارسال ایشان توقع رود امیدست که محمول بر تقصیر این دولتخواه نباشد و الضرورات تبیح المحظورات با وجود کمال عواطف آنحضرت بزید تاکید احتیاج نیست دولت مخلد باد

نوع سوم اما بعد اوامر شریفه را که در باب ارسال امرا و لشکریان نفاذ پیوست بسمع ارادت اصغا رفت و مخلص دولتخواه خواست که در روز جمعی انبوه را متوجه آنحضرت گرداند اما بواسطهٔ آنکه وظایف و حاکمیات ایشان که بر ولایت اطلاق رفته با غایت نرسیده بود ایشان را تهیهٔ اسباب ملازمت فاصر افتاد آن عزیمت در توقف ماند فیما بعد چون اسباب و مستعدات ایشان مرتب گرده بهر صوب که صواب دید آنحضرت باشد توجه نمایند ان شا الله تعالی دولت لایزال بر تعاقب ایام و لیالی باد

فصل ششم

اما مکتوب در استمداد از لشکر و مال سه صورت مکتوب و جواب

بر رای جهان افروز که شروق آن چون خورشید لامع جهان تابست بل آفتاب جهانتاب از اضاءت انوار آن مستنیر معلوم و منهی گردانیده می آید که درین ایام از سه جانب از مخالفان دعاگوی دولتخواه اخبار متواتر شد که بانکرها جرار متوجه آن مملکت شده اند و قتال و جدال مستوفر و منتشر گشته **بیت** با کوه شمشیر که بالاید خون ❁ بانش سودای که بالا گیرد ❁ و از غرایب انعامات امرا و لشکریان که اعوان و انصار اند و درچنین صورتها جان سپاری کنند بیورتها و مواضع خود در رفته اند و میان اینجانب و ایشان مسافتی بعیدست و طایفه که اینجا ملازمند از ان قبیل نیستند که دفع چنین اخطار و اهوال بمساعدت ایشان ممکن گردد و اموال که دفع دشمن بدان توان کرد هنوز از ارتفاعات و محصولات املاک و مال و متوجهات ولایات و بلوکات نیاورده اند و این دولتخواه را تحیر و تردد بر وجهی طاری شده که عنان تمالک و تماسک از قبضهٔ اقتدار بیرون می افتد بعد از حضرت رب العالمین جل جلاله و عم نواله جز آنکه استمداد از آنحضرت کند چارهٔ دیگر نمی داند چه مساعدت دوستان درچنین اوقات توقع توان داشت و در مذهب ارباب مروت عیبی نوشتنی بدان نیست نتوان که از کمال اعتناد و فور اتحاد و اعتضاد این مکاتبه مشتمل بر التماس ان مطالب معاونت است بنفس نفیس و لشکر و مال اصدار یافت و امیدوارست که این ملتمسات محل اجابت یابد و رای جهان آرای اسعاف و انجاح از ابر ذمت همت لازم شمرد تا این دولتخواه بمیمن همت همایون فر از کید حساد و قصد معاندان و اضداد امان یابد و در دعای دولت افزاید چه محقق است که چون اخبار وصول رایات همایون لازالت محفوفة بالنصر و التأیید بگوش مخالفان رسد جز انهزام تدبیری دیگر ندانند و نقش حدیث نصرت بالرعب و لو بمسیرة شهر بوضوح انجامد ان شا الله تعالی جهان مسخر احکام باد بمنه

اما جواب سه صورت **اول** مدد نفس **دوم** لشکر و مال فرستادن **سوم** عذر گفتن در نا رفتن و نفرستادن لشکر و مال

صورت اول

نوع اول در مدد دادن بنفس خود سه نوع اشارتی که از آنحضرت

بانواع التاییدات الربانیة در باب توجه مبارک بجهتی از جهات نفاذ یافته بود و معلوم شده که امداد
معاونت و مساعدت نواب و خدام و لشکریان در ان قضیه متواتر داشتن نوعی از کمال اخلاص
و دولتخواهیست متوارث که در فلان تاریخ که اختیار ای بسعود ستاین دولتخواه با جمعی از امرا و لشکریان ن
در میعادی معین و میعاقی مقرر بموضعی که رای همایون صواب داند بخدمت مشرف گشته و بمساعدت
که شایسته حضرت سلطنت پناه باشد قیام نماید ان شاء الله تعالی جهان بکام باد

نوع دوم

چون اوامر علیه لا زالت عالیة باحضار این دولتخواه صادر شده بود و بتحقیق رسیده که وقوف
در مواقف اعانت نواب و خدام آنحضرت ساوی واجب و قضیه محتم لست بطالع میمون و اختیار همایون
با جمعی امرا و لشکریان توجه نمود و بوتجار وصول بخدمت در تاریخی که صواب دید آنحضرت باشد موقوف
بر عوالی اشارات است امیدست که چون بدان دولت مستعد گشته آنچه لز وظایف خدمت بر وجهی
متضمن رضای آنحضرت باشد از قوت بفعل رساند ان شاء الله تعالی

نوع سوم

بعد لز عرض وظایف بندگی اخلاص تصویر بر رای صواب فرمای گردانیده می آید که چون اشارت شریف
صادر شده که در توجه بفلان جهت حضور این دولتخواه احتیاج است امتثال فرمان واجب الاتباع لازم
دانسته در فلان تاریخ با جماعت لشکریان و آنچه لز استعداد موجود بود توجه نموده امیدست که بیمن
که اشارت شریف صادر گشته بموضعی که رای همایون صلاح و صواب داند بخدمت اتفاق وصول افتد
و بر وظایف اخلاص و دولتخواهی بر وجهی که پسندیده رای مبارک باشد اشتغال نماید ان شاء الله تعالی دولت باد

صورت دوم

در لشکر و مال فرستادن سه نوع

نوع اول

بعد از تمهید قواعد مخالصت و تاکید
مبانی اخلاص و موافقت نموده می شود که چون عطاوی اقلام گوهر بار بر توجه رایات همایون
بفلان صوب اشتمال یافته بود و مخلص دولتخواه بواسطه گونه موانع بنفس خود متوجه نمی توانست
شد ده کس از امرا کبار با جمعی از لشکریان متوجه آنحضرت گردانید بر حسب میسر وقت و حال پنجاه
تومان مال جهت اخراجات عساکر منصوره جهت ایشان ارسال رفت امیدست که این بواسطت مقام
عفو یابد و محب مخلص لایزال بچنین خدمات اشتیام پذیرد تا شرایط دولتخواهی بتقدیم رساند جهان بکام
بالنبی و آله

نوع دوم

بعد از تشیید مبانی اخلاص و توکید قواعد اتحاد و اختصاص معروض رای جهان

گردانیده می آید که چون از تواتر ورود موارد اتحاد و وفدان مشارب اعتضاد و اعتقاد
صورت توجه رکاب همایون بفلان صوب بوقوف پیوست مطمح نظر و مسرح فکر آن بود که پای قدم
شروع عزیمت را کار فرموده بخدمت پیوندد و بوظیفه معاونت مشغول گردد چون مع جنود که تعلق
بیکی از دعاگو زادگان دارد سانح شده عنان عزیمت از توجه بحضرت منصرف گشته بر ارسال
امرا و لشکریان و وجهی که مدد اخراجات و مصالح عساکر منصوره باشد اقتصار نمود امیدست در محل قبول
افتد و این دولتخواه را از تبعه عدم عفو مصون و مامون فرماید ان شاء الله تعالی

نوع سوم

چون اشارت عالی توجه مبارک بفلان صوب نفاذ یافته بود و وظیفه اخلاص و دولتخواهی آنکه
این مخلص نیز بنفسه بی توقف موافقت نموده مرافق رکاب عالی بودی فاما چون توزعی که جهت قرب
جوار معاندان و مخاصمان بخاطر راه یافته بر علوم شریف مخفی نیست و محتمل که اگر غیبتی اتفاق افتد لز هجوم
ایشان برین دیار ملالتی بخاطر شریف راه یابد اعتماد بر مکارم و عواطف کرده توقف نموده و امرا
فلان و فلان را با بیست هزار سوار مسلح و بیست تومان آنچه لازم جهت ترتیب مصالح عساکر منصوره
بدان حضرت ارسال گردانیده امیدست عذر توقف در محل قبول افتد و برین انبساط ملوم و معاتب نگردد ان شاء الله تعالی

سعیا علی الراس لا مشیا علی القدم

صورت سوم

در نا رفتن خود و نا فرستادن لشکر و مال سه نوع

نوع اول

بعد از تمهید قواعد بندگی اخلاص منهی می گردد که چون توجه رایات همایون جهت
دفع اضداد و مخالفان بوقوف پیوست همگی همت بران مصروف شد که بالیک وقت و حال مساعدت
نمودی تا هم بنفس و هم بلشکر و مال وظیفه معاونت بجای آوردی بعلم الله تعالی که این همه بسبب ممنوع بهت
چه فراج را انحرافی که بسبب حساد و اضداد آنحضرت ما عارض شد و قواد لشکر با جمیع لشکریان
شایسته خدمتی لایق حضرت عالیه باشند غایب بودند و محصولات و ارتفاعات این سال بسبب
گونه فترات نقصان پذیرفته بدین اسباب این خدمات در حیز توقف ماند اگر فیما بعد در عمر مهلتی باشد
بهر خدمت که تمکن گردد قیام واجب داند دولت مخلد باد

نوع دوم

بعد از عرض وظایف
مخالصت و ذکر قواعد مصافات و موافقت اعلام می رود که چون اخبار توجه مواکب شریفه جهت
دفع باغیان و معاندان معلوم شد متمنا ضمیر و منوی خاطر آن بود که بنفس خود با اتباع و لشکریان و مبالغی

جهت اخراجات عساکر منصوره مبادرت نموده متوجه آنحضرت شود فاما بیش از استماع این معنی از جانب
حضرت فلان خلد ملکه قصاد متواتر و متوارد شده بودند و باستدعا حضور این مخلص و لشکریان و اموال
اشارت فرموده و این دولتخواه اجابت نموده جمعی را از قواد لشکریان با چند تومان مال بخدمتش
متوجه گردانیده و خود نیز عازم شده اگر این موانع تعاقب نیافتی هر آینه با مال و لشکر بخدمت
آمدی امیدست که این اعذار در محل قبول آید ان شاء الله تعالی **نوع سوم** بعد از تقریر احوال
اتحاد و شرح قواعد وفاق و وداد منهی گردانیده میآید که جهت توجه بدفع اضداد و مخالفان اشارت
عالی بحضور این دولتخواه و جمع لشکریان و خزینه که موجود باشد نفاذ یافته بود چون بین الجانبین قواعد
یگانگی ممهدست بغیر هر عذر که تقدیم یابد در محل قبول آید اما توجه این مخلص بنفس خود جهت غیبت امرا و لشکریان
که اجازت طلبیده بخانهاء خود رفته بودند موقوف ماند و تا خر لشکر نیز بوقوف پیوست و اما محصلان خزانه
حال آنکه درین سال جهت عبور عساکر طغاة و انقطاع مطر لا انقطع و لاغبر اکثر ارتفاعات و محصولات
در مقام ضیاع و نقصان آمد چنانکه در مال ابد ضرورایت و فایق کند اگر این اعذار محل قبول یابد
از کمال الطاف آنحضرت مستبعد نشمرد و جهان بکام و دولت مستدام باد بمنه وجوده ولطفه

فصل هفتم

در بسط گردانیدن سکنکان دو صورت مکتوب و جواب و هر یک منحصر در سه نوع

صورت اول

مکتوب سه نوع **نوع اول** تا باستماع افتاده که حضرت عالی سلطانی دامت
سلطنته از تعرض مخالفان ملالتی بخاطر خطیر راه یافته و سبب از عاج امرا و انکسار لشکریان شده یعلم الله تعالی
تا تشویش تمام بظاهر و باطن رسیده و همگی همت بر تدارک و تلافی آن مصروف و مقصورست میباید که بهیچ
از وجوه تفرقه و تردد بضمیر منیر که از پرتو انوار الهی مستنیرست راه نیابد و اگر ترکی مستعقب فرحی نمیدی
نباشد که زین بسیار برخند دبرو تها هر دو ان تر بفضل حق جل ذکره رجا صادقست که تو یک مخالفان بروجهی
اتفاق افتد که دیار در آن دیار نماند و حضرت شریفه سلطانی در مقر عز و کرامت و مسند عظمت و جلالت
و متکاء پادشاهی و سلطنت چنانکه مقتضای رای اعلی است متمکن و مستفید گردد ان شاء الله تعالی **نوع دوم**
درین وقت چنان نمودند که حضرت سلطان اعظم زبدة السلطنة را بنا بر تصور تغیری که در مزاج این مخلص که

ملالتی بخاطر رسیده و سبب انسداد ابواب مکاتبات و مراسلات گشته یعلم الله تعالی که از زین معنی از عاج
تمام بخاطر راه یافت و ضمیر از تصور چنین تسویلات بغایت منزجر و مرتدع گشت چون قواعد موالاة بین
الجانبین بر وجهی ممهد شده که دست تصرف ادوار از تعرض آن قاصرست توقع است که چون حضرت شریفه سلطانی
در هیچ حال بچنین تصورات نفرماید و این مخلص را در مقام ارادت و اعتقاد و محبت و اعتضاد داند و من جمیع الوجوه
امداد و مظاهرت و معاونت از این طرف نصب العین گرداند که در تنظیم جانب و کشف معضلات و حل مشکلات آنحضرت
هیچ دقیقه از دقایق مهمل و نامرعی نخواهد ماند ان شاء الله العزیز **نوع سوم** بعد از تمهید قواعد
مصادقت و تاکید مبانی موالاة و مخالصت اعلام میرود که درین وقت چنان استماع افتاد که یکی از خدام
آنحضرت که غرس دولت و تربیت نعمت ایشانست دم انفراد و استبداد میزند و با استقلال اشتغال
نموده طریق مخالفت می سپرد و بواسطه وقوع این معنی تردد بدرون مبارک رسیده و موجب تفکر
خاطر شده از همت بلند و رای ارجمند آنحضرت مستبعد نمود امثال چنان مردم را چه محل آن باشد که بتوانند
تخیلات ایشان ضمیر منیر ملتفت گردد میباید که بهیچ حال تفکری بباطن شریف راه نیابد که در قلع و قمع
چنان طوایف تا موجب تالف خاطر بزرگوار باشد آنچه از مساعدت ممکن و مقدور که از قوت بفعل
خواهد رسید و عما قریب آثار آن بوضوح پیوندد ان شاء الله تعالی جهان بکام و دولت در ترقی باد

صورت دوم

جواب سه نوع **نوع اول** منشور مطاع که در باب شرح عواطف ارجا موافقت وارد
و واصل شد و در تعظیم آن نوع تکریم تقدیم یافت اشارتی که در باب معاونت این دولتخواه بر زبان
قلم گوهربار رفته از شمول الطاف و وفور اعطاف آنحضرت مستبعد نمود لا غرو من المسک العطر ان یتوضح
ولا من البدر المنیر ان یلوح اذیمه مجازات آن بحوالت با مکارم جبلی آنحضرت است همواره ملاذ و متعهد
دوستداران و محل استظهار دولتخواهان باد بمنه و سعة لطفه **نوع دوم** بعد از تقبیل مواقع
اقلام شریفه لا زالت جاریة باعظام الاولیاء ناطقة باعدام الاعداء معروض میکند اشارتی که در باب
تصوری که این دولتخواه در قضیه سنیه عنایتی آنحضرت نسبت با این جانب کرده فرموده علم الله که
این معنی هرگز در ضمیر متعلق نگشته است و باطن بر تصور آن مشتمل نشده و این محب مخلص را خود جز آن جناب
ملاذی و ملجایی چگونه صورت بندد و انا عنایتی که بر زبان اقلام اقلیم گیر جاری گشته موجب استظهار کلی این

دولتخواه است

[illegible]

حضرت علا همواره اشتیاق مخلصان و دولتخواهان بارتحی حقه **نوع سوم** بعد از لثم متقاطر
انفاس و درنثار و معاطر انفاس که هر بار اجرامها الله تعالی باسعاد المواوین و ارغام المضادین
اعلام میرود که اشارتی که در باب دفع مخالفان این دولتخواه زبان خامه در اثنای کتاب
و نامه بانها رسانیده بود موقوف پیوست لیکن کمال مخلص نوازی حضرت جهانبانی در مقام استبشار
نیفتد کل اگر رنگ و بو نیست عجیب مشک اگر بوی ندارد نیست غریب
همواره مخلص دولتخواه را بوفور عنایت و شمول اعانت آنحضرت امداد و استظهار متواترست
و اسباب استبشار متوار و جبلت تشکر بهر نسبت با سپاس دولتخواهان برین نوع اهتمام
مجبول و منطبع ست و همم ارباب ولا و وداد بر ادعیه آنحضرت مصروف و متعهد اللهم استجب و تقبل

فصل هشتم

در طلب دوستی و موافقت در صورت مکتوب و جواب

صورت اول

مکتوب نوع **نوع اول** بعد از ابلاغ روایح دعا و ارسال فوایح ثنا متصور
رای منیر گردانیده می آید که چون باری تعالی آلاؤه و تقدست اسماؤه مهام جهانیان و مناظم
عالمیان در قبضه اقتدار حضرتین نهاد و مصالح ملک و ملت و مناهج دین و دولت باصابت آرا و اجات
افکار ایشان حوالت فرمود بر هر یک لیز ولاه امر و حامی بیضه دین و ملک واجبست که بشکران موهبت
با موجب مزید باشد مشغول گردند لان شکرتم لازیدنکم و بوظیفه حمد این نعمت مناسب دوام گرد
قیام نمایند بالحمد و الشکر تدوم النعم و هیچ امر که در جانبین التزام آن از لوازم باشد با ان مساوی نیاید که
قواعد مصالحت و محبت و قوانین موافقت و مودت بین الطرفین تاکدی یابد که دست تعاریف ادوار
از هدم آن عاجز آید از میامن آن مصالح عباد انتظام و رخنه بقاع و بلاد التیام پذیرد و هر یک را از حضرتین
ذکر جمیل و اجر جزیل ذخر ماند ان شاء الله تعالی انچه درین باب مخلص دولتخواه را از طلب محبت و مودت
و مصافات و موافقت روی نمود معلوم علوم شریفه گردانید و متیقنست که در انجانب نیز نهضت و ارتضا
افتد و اتحادی که جهانیان لیز میان ان رغبت بیابند دست دهد ان شاء الله تعالی **نوع دوم**
بعد از تبلیغ اوراد دعا و تقدیر افراد ثنا انها جهان آرای گردانیده می آید که حکمت بالغه ربانی در تفویض

مصالح جهانبانی بسلاطین دین پرور و ملوک عدل گستر آن بوده که رعایا بل برایا که ودایع
حضرت آفریدگار اند جل جلاله فارغ البال و مرفه الحال باشند و این معنی بتوافق ملوک انام و سلاطین
اسلام دست ندهد تا رسل و رسایل از حضرتین تواتر و تعاقب یابند و اهالی مملکتین بنیل آمال و امانی
مستبشر و مبتهج باشند و ذکر جمیل و اجر جزیل که از لوازم آن حالست جانبین را ذخر ماند بنا برین مقدمه
درین قضیه مخلص دولتخواه مبادرت مینماید و انچه بمصلحت بلاد و عباد عاید دید و موجب دوام دولت
و سبب بقاء مملکت و سلطنت دانست بمحل اعلام رسانید تا از ان حضرت نیز باسعاف و انجاح مطلب
جسیم مسامحت رود و چون رای جهان آرای راصدق این معنی بوضوح انجامد بر رای رزین و فکر متین
پوشیده نماند که مطمح نظر و مسرح فکر مخلص دولتخواه خیر و صلاح جانبین بوده و تعلق نبذ بعد حین
امور دین و دولت بر منهج و مرام متسق و منتظم باد بالنبی و آله الکرام و صحبه العظام **نوع سوم**
چون لطایف صنع ربانی و عواطف بی نهایت یزدانی مصالح اهالی ممالک در قبضه قدرت حضرتین
نهاد و اوامر و نواهی ایشان را در آفاق گیتی نافذ و مطاع گردانید بهترین مکاسب و شریفترین ذخایر آن
جانبست که قواعد مصالحت بین الجانبین و ممکنین ممهد و طرایق محبت و مودت بین الجانبین مسلوک و موثر
باشد تا از اتیان بموارد آن مشارب آمال خلایق مصفی و مناهل امانی انام منقا گشته و صادر و وارد
تصور اخطار و تجنب اهوال بتردد و آمد شد مشغول گردند و هر آینه مصالح خلایق در ضمن آن بر اسیر
وجوه تمشیت یابد و امور مملکت روز بروز تقویت گیرد و مخالفان را از استماع اخبار
موافقت اینان اطماع منقطع و فواید افکار مضادت و مخالفت منقلب و مندفع شود انچ از
خلوص عقیدت و صفای طویت در باطن این دولتخواه انبعاث یافت بعرض رسانید و رجا صادق
که در عواقب آن تامل شافی و تدبر کافی ارزانی فرمایند هر آینه مقبول و مسموع و باجابت مقرون
و مشفوع گردد ان شاء الله تعالی دولت ابدی و سعادت سرمدی قرین رایات جهان کشای باد بالنبی و آله

صورت دوم

جواب نوع **نوع اول** اشارتی که از جانب حضرت بزرگوار پادشاهی
که مشعوف انواع انوار آلهی باد در باب فتح طرق یگانگی و سد ابواب بیگانگی و تمهید قواعد وداد و تشیید
مبانی محبت و اعتضاد صادر شده بود معلوم الله تعالی که از اجل تفضلات ربانی و تطولات یزدانی دانسته شده و از مدتی

باز خاطر متعلق سلوک مخالصت و موافقت بیابود و از عواقب شروع که مقرون برضا یا بمنع باشد و توقف حاصل نمی شد چون کمال دین داری و وفور پرهیزکاری و شمول اهتمام بمحافظت بلاد و عباد از خدمت سلطان اعظم دامت سلطنته درین مسابقت و مبادرت که مومی بود ذاتها معلوم و مصدق کشت و حقیقت المومنین اخوة حق و محقق و مقرر است لاجرم آنحضرت در فتح الباب ارادت و اعتناء شروع رفت و آن ذخیره نیکنامی و ماده پسندیده فرجامی کردانید تو قیع این حال نتیجه ثمرات و مثمر مثوبات کشته و از میامن آن مصالح جهانیان براحسن قواعد تمهید یابد و منافع عالمیان برا و که مبنا تا کدید پذیرد ان شاء الله تعالی

نوع دوم چون الهام فایض حق و فیض ملهم مطلق جلت کبریاؤه و توالت آلاؤه مقتضای تعاونوا علی البر والتقوی بمسامع شریفه حضرت سلطان دامت سلطنته رسید و با و اوان مو تر شده با این جانب طریق مواخات و موالات سلوک و قاعده محبت و مصافات ممهد و موکد کردانید و درین طلب سابقت و تقدم و جب دانسته والفضل للمتقدم ازین جانب نیز آن داعیه را لبیک اجابت کفته آمد و قال الله تعالی اجیبوا داعی الله و زبان زمان کفت لبیک اذ دعوتنی لبیکا احمد ربا سالقی الیکا شک نیست که حکمت در بنا در تفویض امور بلاد و عباد و با صحاب قدرت و شوکت آنست که جهانیان بظل ظلیل ایشان استظلال نموده از عوارض آفات و غوایل مخافات مامون و مصون مانند و این معنی جز محبت سلاطین و مودت ملوک نمی شیت نیابد تا ایشان در تعمیم نعمت معدلت بین المملکتین فرق تصور نکنند و منافع و فواید آن از حیز تحریر و بیان تقریر خارج افتد امید است که این مصادقت متقارن دوام و این موافقت علی مرور الشهور و الایام با شد و جهانیان بدان محظوظ و محظی کردند ان شاء الله تعالی

نوع سوم چون عواطف نامتناهی حضرت الهی در حق سلاطین اسلام و ملوک انام در تضاعف و تزاید باشد ایشان را بر سلوک مسالک وداد و انتهاج مناهج محبت و اعتضاد باعث و محرض شود تا برکات آن بقاع و بلاد مسکون و معمور و طوایف عباد مرفه و مسرور کردند چه پادشاهان درین نوع بمثابت سر نور و دیکران چون بدن و حیات بدن نه و جود سر محال باشد و چون در معاقد بیکی بر جهانیان مبارک و میمون بود فتح الباب از جانب جناب بزرکوار حضرت سلطان دامت سلطنته بوده واجر مبادرت و مثوبت مسابقت آنحضرت را حاصل شد و این جانب نیز جز لبیک رضا و اصطفا امری دیکر چکونه تصور توان کرد لک البشری بما ترضی رضینا توقع است که بر وجهی که رای شریف شهریاری بران قرار کرفته بعد الیوم طرق مکاتبات مسلوک و ابواب مفاوضات مفتوح باشد و رسل و رسایل و تجار و قوافل

على تواتر الازمنة والشهور وتعاقب الايام والعصور دوارد و واصل کردند و بذکر مطالب و مقاصد اختصاص واجب دانند تا در اتمام حسن اهتمام سریع و مبذول افتد ان شاء الله تعالی بمنه وجوده

فصل نهم

در طلب وصلت و جواب مشتمل بر دو صورت

صورت اول

ازانکه | در طلب نسب نوع

نوع اول بر رای جهان آرای و فکر صواب فرمای مخفی نماند که بازکه دست قدرت رب العالمین جل جلاله در تخمیر طینت ابو البشر آدم صلوات الله و سلامه علیه شروع فرمود و کفت خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا جهت آنکه تا بقاء نسل را امتداد باشد و از تولد ذریات که موجود شود آثار قدرت و عظمت و ایجاد موجد علی الاطلاق جل ذکره و عم شکره جهانیان را | ن ما
واضح و لایح کردد قاعده امتزاج و ازدواج درین نوع امری واجب و قضیه محتم کردانید بنا برین مقدمه اکر داعی دولتخواه آن باشد که در سلک خدام اولاد آنحضرت انخراط یابد و یکی از کرایم خاندان سلطنت و پادشاهی بحکم شریعت اختصاص کیرد رای همایون که مهبط انوار فیض لایزال حضرت الهی است اتمام آنرا تکفل فرموده اجازت شریفه بعقد مناکحت و تکمیل مواصلت ارزانی دارد از کمال دین داری و وفور مخلص نوازی آنحضرت مستبعد نماید و چاکر دولتخواه در باقی عمر از جاده موافقت انحراف نجوید و اشارات آنحضرت را که مقرون برضاء الهی باشد متابعت و مطاوعت واجب شناسد

شعر

تراکر چون منی فرزند باشد | یقین میدان که دوران بنده تست
غلط کفتم که چرخ و اختر انش | اسیر افتاده و افکنده تست

بر زیادت ابرام اقدام نمودن نوعی از انبساط است و ادب نیست اتمام امر جمهور منوط با رای علیه حضرت سلطنت پناه بود بالنبی و آله

نوع دوم بر رای همایون لا زال مقرونا بالیامن و المناجح متکفلا لاتمام المطالب و المصالح پوشیده نماند که تمهید قواعد مواصلت میان طوایف عالمیان بتخصیص میان ملوک عدل پرور و سلاطین فضل کستر تا موجب بقاء نسل باشد امری معهود و سنتی مسنونست و نص حدیث تناکحوا تکثروا فانی اباهی بکم الامم یوم القیمة و لو بالسقط درین باب از اوضح شواهد و اوکد دلایل است بنا برین مقدمه اکر مخلص دولتخواه را داعیه آنکه یکی از کوهر زادکان در سلک فرزندان آنحضرت بندکان

دعا

اخواطر یابد در خاطر قرار گیرد و امیدوار است که چون رای همایون بمضمون آن رسیده عواقب امور را تامل
فرمایند این سوال مقرون اجابت گردد و تاسیسا علی هذا الاساس خواجه جلال الدین را که یکی از امنا
و معتمدانست و ظاهر و باطن او بحلیهٔ دیانت و کمال تدبیر متحلی جهت حرکه فرستاده شد تا درین باب با نواب
نامدار بحثی که مستدعی اتمام و مستلزم اهتمام آنحضرت باشد تقدیم کند و چون اجازت شریف بپیوندد در زود
بدینجانب اعلام دهند تا از جانب دعاگو زاده فرزند اعز محمد ابقاه الله تعالی یکی از قضاة نامدار و ولاة
تقوی شعار بوکالت منصوب شده متوجه آنحضرت که قبلهٔ اقبال و مقصد اعاظم اقبالست گردد و عقد
مواصلت را با کریمه از کرایم خاندان پادشاهی و مملکت صانها الله تعالی فی حذر العزة و الرشاد و حفظها
عن حجر الصلاح والسداد چنانکه رای همایون صلاح داند موکد گرداند ان شاء الله تعالی

نوع سوم

بر رای جهان افروز مخفی نماند که اتمام مصالح جهانیان و ضبط مناهج عالمیان بموافقت سلاطین اسلام
که حماة بیضهٔ دین و رعاة حوزهٔ ملک اند تحقق یابد و بلاد و بقاع معمور و طوایف عباد مرفه و مسرور گردند
و چون موافقت ملوک انام بمواصلت استحکام پذیرد و بجانبت باتحاد و مباعدت باعتضاد استبدال
گیرد هر آینه طبقات جمهور را ترفه معاش و ترتب اسباب انتعاش بیشتر دست دهد و مطالب هر حال
در همه احوال حصیب باشد بنابرین مقدمه بعرض رسانیده می آید که دعاگو زاده فرزند اکرم عبد الرحمن
طول الله عمره که بانواع هنرها متحلیست و از اغنیاء جنس بوفور فضایل و کمالات مستثنی و ممتاز و بحسب را
بشرف نسب جمع گردانیده درین وقت بالهام دولت و سعادت می خواهد که در عداد اولاد آنحضرت
داخل باشد و با کریمه از کریمات خاندان سلطنت اختصاص یابد تا آن متکفل اسباب سعادت و شرف
او گردد بنابرین مقدمه مخلص دولتخواه بعرض این معنی که نتیجت اذن مناخرت و مباهاتست
مزاحم رای جهان آرای شده تا اگر این مطلوب بحصول می پیوندد و جمال این مراد سر از حجاب احتجاب
بیرون می آرد وکلا جهت اتمام معین کنند و اهتمام را بدان و جهتی درین تکفل فرماید تا میان حالا
و مالا قرین روزگار حضرتین گردد ان شاء الله تعالی برین ابرام مترقب عنوست جهان بکام بار بند و بمنه

صورت دوم

جواب برضا یا بمنع و هر یک مشتمل بر سه نوع اما صورت رضا

نوع اول بعد از عرض وظایف التیاع و ذکر رواتب دولتخواهی اعلام می رود

جهان کام و دولت پاینده دائم

احوالیکه قلم گوهربار متکفل تقریر و تحریر آن شده بود و در باب وصلت کلاه چند فرموده چون
رعایت کفاآت از جملهٔ لوازم مواصلتست و درین باب این معنی را وضوحی هرچه تمامتر بسمع اتحاد
اصغا نموده از ینجانب نیز مورد آن مطلب بموکدات رضا مقرون گشت و قرعهٔ اختیار از جمیع اقطار
و امصار بر حضرت عالی سلطان دامت سلطنته افتاد به وقت که وکلا و نواب جهت این مصلحت خیر متوجه
گردند بر وجهی که فرموده بشارع صلوات الله و سلامه علیه است اتمام آن را التزام نموده آید بمشیة الله

نوع دوم

وعونه دولت دایم باد بعد از اخبار اخلاص نموده می آید که اشارتی که
در باب شاهزادهٔ جهان غرهٔ دودمان السلطنة درة عقد المملکة ابقاه الله تعالی فی ظل الظلیل السلطانی
فرموده و وصلتی را که بدینجانب التماس نموده چون کمال نسب و شرف حسب خدمتش اظهر من الشمس
و ابین من الامس معلومست و فضایل نفسانی و کمالات انسانی او که مزینات اوضاع سلطنت و ممهدات قواعد
پادشاهی و مملکت بکرات استماع رفته درین باب بمزید تامل افتقار نیفتاد هرچه رای شریف سلطانی
بران قرار گیرد پسندیده اینجانب باشد میعاد اتمام این مهم خیر میقات ارسال نواب و وکلا خواهد بود

نوع سوم

زیادت نمی نویسد دولت جاوید باد معروض رای جهان آرای گردانیده می آید که کلاه
چند که در باب مواصلت با اینجانب رای عالی را سانح و عارض شده جهت شاهزادهٔ جهان قطب
سپهر سلطنت و دری فلک پادشاهی و مملکت تسبیغ الله علیه ظلکم اندیشهٔ بجز فرموده شک نیست
درین باب خاطب در عداد یکی از اولاد دل عزیز تر اتحاد می یابد و چون شاهزاده طول الله عمره از
جملهٔ سلاطین زادگان روزگار بکمال فضایل و آداب موصوف و متحلیست اینجانب را کدام سعادت
با آن مساوی گردد که مثل او فرزندی نجیب در سلک اولاد منخرط یابد بر آنچه رای شریف سلطانی درین
معنی تصور فرماید مزیدی صورت نمی بندد و زیادتی کفایت مصراع عین رضاء ماست هر آنچه رضای آنحضرت

اما صورت منع سه نوع

نوع اول دولت مستدام باد بعد از عرض تجدد دواعی
احوال اخلاص و ذکر ممهدات قواعد اختصاص اعلام می رود که اشارتی که در باب قضیهٔ وصلت فرموده
بودند حال آنست که درین سال از هجوم لشکر مخالفان نقصانی فاحش بمحصولات دیوانی و ارتفاعات
خاصه راه یافته است خسارتی که هرگز یکسان در خاطر نبود واقع شده و شک نیست که چون بنیاد این
فاعلی وصلتی مهد گشته درخور آن بمزید افواجات احتیاج افتد و تکفل مونات که لایق حضرتین باشد از نقود

واجناس و مرصعات و خدام و حواشی و غلمان و جواری و خزانه و فراشخانه و سایر لوازم
آن باشد ضروری الوجود که جون درین سال خسارات بی نهایت اتفاق افتاده اگر حالیا
اتمام این قضیه را موقوف دارند از کمال الطاف آنحضرت مستبعد ننماید و تعیینت که این دولتخواه را درین
درین باب معاتب نگردانند دولت مستدام باد **نوع دوم** بعد از تمهید شرایط دعا و تجدید رواتب
ثنا نموده می شود که کلاه چند که قلم گوهر بار در باب قضیه مواصلت در سلک عبارت آورده واین دولتخواه را
در مقام اختصاص با آنحضرت دانسته شک نیست که این معنی زیادت بر توقع و تصور این دولتخواه بوده
فاما از عذری واضح که عرض آن واجبست چاره نیست عرضه می افتد که دعاگوزاده که مخصوص بدین معنی است
هنوز در عداد اطفالست و معارضه که نصیب اعادی آنحضرت باد معذب و معنی اگر حالیا اتمام این قضیه را توقیف
فرمایند بکمال مکارم حضرت پادشاهی مناسب تر و تعیینت که این معنی مستصوب رای جهان آرای که بر این الهام
و اقدام مترقب افهام است جهان بکام باد **نوع سوم** بعد از عرض وظایف خدمت و اخلاص اعلام
می رود که اشارتی که در باب قضیه مواصلت فرموده اند و کتاب کریم و خطاب شریف بذکر آن
ناطق بود موقوف بپیوست عرضه می افتد که پیش از وصول همایون و ورود رسولان کرام بمدت چهار ماه مثال
از جانب سلطان معظم ملک سلاطین العرب والعجم فلان الحق والدین ابدت دولته رسل و رسایل متواتر
شده بودند و خطبه دعاگوزاده رغبت نموده و ازینجانب اجابت رفته یعلم الله تعالی که اگر نه واسطه
این حال بودی دعاگوزاده را بشرف انخراط در سلک حرم آنحضرت کرام سعادت صورت بستی
و اگر مخدره دیگر داشتی از اقامت مقام گردانیدی صورت حال برین منوالست امید واثق است
این عذر در محل قبول آید ان شاء الله تعالی جهان بکام و دولت مستدام باد بمنه و سعة لطفه

فصل دهم

در تهنیت زفاف و صورت تهنیت و جواب

صورت اول

در تهنیت سه نوع

نوع اول بعد از عرض وظایف دولتخواهی و شرح اخلاص مخلصانه
بمحل انهای میرساند که چون اخبار مسرت زفاف مبارک که بر آنحضرت مبارک و میمون باد استماع افتاد بعد
از آنکه بالرفاء والبنین بر زبان رانده امداد بهجت و سرور بر وجهی تواتر و توارد یافت که نوبر ترتیب

آن قاصرست و زبان روزگار گفته فلم تک تصلح الا له ولم یک یصلح الا لها امیدوارست که
این زفاف میمون مقرون بایلاد اولاد امجاد و اسعاد اشبال انجاب باشد و بنیت حضرت شریف را از میامن
این مواصلت اسباب افراح متواتر و متضاعف گرداند ان شاء الله تعالی دولت قایم باد **نوع دوم** بعد
از اعلام دواعی موافقت و شرح بواعث مخالصت و مصادقت انهای میرود که چون متهیان احوال دولت
و مبلغان احوال عتبه جلال صورت زفاف مبارک را که بر آنحضرت مبارک و میمون باد عرضه نمودند بعد از حصول
استبشار و وفور استظهار این ابیات انشاد کرده **شعر**

مهر تابان چون توجه کرد با برج شرف — اختران کردند بر رسم خدم تصنیف صف
ماه مجمر سوز گشت و مشتری شد خطبه خوان — با عطارد جست زهره و با امید دف
گفته یا رب خیر و این وصلت فرخنده باد — عقل و نفس و جن و انس آمین کنان از هر طرف

چون بدین وصلت میمون و زفاف همایون خاطر مبارک را استیناسی که ماده بهجت دولتخواهانست
حاصل شده شک نیست که این معنی بجمیع طوایف سرایت کند چه پادشاهان بمثابت ارواح اند و اشخاص
بشری بمنزلت ابدان و اعضا و چون مزاج روح بطیبت و استقامت اختصاص یابد آن حال بجمیع اعضا و اطراف بدن
منقسم و متعدی گردد حق تعالی اسباب جمعیت خاطر انور که موجب ترفه جهانیان و رفاهیت عالمیانست روز
بروز زیادت داراد بالنبی و آله الاطهار و صحبه الابرار **نوع سوم** بعد از عرض رای عالم
آرای گردانیده می آید که چون اخبار مسرت آثار زفاف مبارک که بیمن مقرون باد بدین دولتخواه رسید امداد
ارتیاح تزاید و تضاعف یافت و محقق شد که حصول آن برای بر وجه مقارن ایام و اوقات سلطانی لا زالت
مستغرقة باستیفاء اللذات مستوعبة اقسام الحسنات خواهد شد و جهانیان را در ضمن این حال اسباب ترفه
معاش بر وجهی دست خواهد داد که دست روزگار بر تصریف و تغییر آن قادر نباشد و امید است که حضرت دولت
جل جلاله در تیسیر مطالب و تحصیل مآرب آنحضرت روز بروز اسباب توفیق مهیا گرداناد و مشارب آمال صافی و هنا گرداناد ان شاء الله

صورت دوم

در جواب سه نوع

نوع اول الطافی که از حضرت علا لا زالت مقرونة باعنان العلیا در باره
این محب مخلص دولتخواه صادر شده بود و بر زفافی که اتفاق افتاده تهنیت فرموده از تفقدات
حضرت شریف سلطانی لا زالت من الغطه بزیده مستوجب شکر شد شک نیست که اقتفاء آثار شریعت سید المرسلین

صلوات الله وسلامه علیه بحکم حدیث من تزوج فقد احصن ثلثی دینه الا فلیتق الله فی الثلث الباقی بر جمیع اهل اسلام واجب و لازمست و بر ولاة امر که متقلد امور کلیات مصالح انام و متکفل مهام جمهور اهل اسلام اند اوجب والزم تا مجموع طوایف از مزالق شهوات و مدارک شبهات احتراز نموده برسنت الناس علی دین ملوکهم در جمیع قضایا بتخصیص قضیه ازدواج متابعت شریعت غرا وی واجب قضیه محتم شناسند و بدان واسطه از اغوا آ شیطان و اغراء نفس اماره خلاص یابند حق تعالی حضرت عالی سلطان اعظم را که مذکور شد و تحت اقتدار و امان قدرت قدیمست بمنتهای مطالب واصل گرداند بالنبی و آله و صحبه **نوع دوم** راجوی مثال علی اعلاه الله تعالی مشتمل بر تفقد مخلص دولتخواه از مرسل بسبیل ابراز و رد و واصل شد مورد کریمش بانواع تکریم تلقی یافت و بر وفور الطاف که از حضرت کیوان رفعت صدور یافته بود وظایف دعا در وابت مدحت و ثنا مرتب و موظف گشته تهنیتی که زبان قلم گوهر بار بذکر آن جریان نموده در تبشیر زفاف بکمال الطاف بجای آورد از مکارم حضرت آسمان شکوه غریب و بدیع ندانست و بدین التفات که از آنحضرت صادر شده امداد استظهار متزاید و متضاعف گشت دولت ابد پیوند مقارن رایات عالی بوند

نوع سوم چون از حضرت عالی سلطان اعظم خلد الله سلطنته منشور تهنیت که حقیقت مبلغ اسباب آمال و امانیست بدعاگوی دولتخواه رسید و بشارت اعتنا و التفات آنحضرت معلوم و محقق گشت مقدم او را باعزاز و اکرام تمام تلقی نمود و وفور الطاف و اشفاق آنحضرت امداد دعوات متواتر و متعاقب گردانید و با وجود مکارمی که از آن حضرت بکرات مشاهده کرده صدور چنین تفقدات تشنیع نمود حق عزاسمه حضرت سلطان را تا سلطنته باد داشت مخلصان و تکریم دعاگویان می گشته باد اما زبسیار بافی عارالو بالنبی و من والاه

فصل یازدهم

در تهنیت ولادت دو صورت مکتوب و جواب

صورت اول

مکتوب چهار نوع

نوع اول معلوم علوم شریفه گردانیده می آید که تا اخبار مبارک ولادت شاه زاده جهان ثمره دوحه السلطنة و قرة اعین الملوک و المملکة انبته الله نباتا حسنا در ظل الحضرة الشریفة استماع افتاده از آن بهجت و بشاشت بدل و درون راه یافته که شرح جزوی از آن قابل تحریر و تقریر باشد در حیز زبان زمان بلبس اصوات والحان این ابیات سرایدن گرفت

ایا مالکا عم الانام بجوده | زمانک مطواع وجدک صاعد
فربک فیما ترتجی لک مسعد | وسعدک فیما تشتهی لک ساعد
حباکم اله الناس نجلا مطهرا | به کملت اغراضنا والمقاصد
فلابد ان یعتزله کل مالک | ولا شک ان یاوی الیه الاماجد
فاطربنا فی ذی المسرة مطرب | وانشد بیتا تقتدیه القصاید
اذا ولد المولود من آل هاشم | فقد زاد فی اهل الفضایل واحد
ای جان و دل تو منبع دانش و داد | واز دانش و داد تو جهانی آباد
فرزند نو آمد تو ای سایه حق | در سایه دولت تو جاوید زیاد

امیدست که شاه زاده جهان در سایه آنحضرت بر ملوک ممالک داد تقدم و تفوق سپرده و اعاظم روزگار و گردن کشان گیتی اوامر و نواهی او را باطاعت و انقیاد تلقی نمایند و حضرت سلطنت را بوجود مبارکش هر روز دولتی تازه و هر ساعت سعادتی بی اندازه دست دهد ان شاء الله تعالی **نوع دوم** بر ضمایر شرایف رای صواب فرمای مکشوف گردانیده می آید که چون اخبار فرح انگیز از ولادت یکی شاه زاده در تاج شهریاری در بی فلک کامکاری نور حدقه السلطنة نور حدیقة المملکة طول الله عمره فی ظل الحضرة العالیة استماع افتاد مواد ابتهاج بر وجهی متواتر و متوارد شد که شرح عشر عشیران در حیطه طوامیر مندرج نگردد و شک نیست که چنین فرزندی نامدار از چنان پدری بزرگوار دولتها ز نی انتها متتابع و سعادتهای بی انقضا متعاقب خواهد بود و هر چنین فرعی منیف از چنان اصلی شریف متولد شده ورود او ما فی بر وفق مرام و اوراد مطالب مقرون با نتظام باشد **شعر**

ای منبع فیض دانش و معدن داد | بر تو قدم نو آمده میمون باد
گردون معالی قمری دیگر دید | دریای مکارم گهری دیگر زاد

امیدست که آن پادشاه زاده که خانزاده پادشاهی و سلطنت میلاد یافته چون اسلاف اشراف ملاذ و متعهد ملوک اقطار و صناد ید اطراف گردد و حضرت سلطنت را دخت با نواع البهجة والسعادة بوجود مبارک او سبابکامرانی توفق و توانی دست دهد و او در سایه آنحضرت

بانتهاء اعمار و وصول یابد ان شاء الله العزیز **نوع سوم** بر موافقت متلذ به سلطان العظم لا زالت من السلطنه بمزیدة معروض کردانیده می آید که تا ولادت شاه زاده جهان مهر سپهر داد کری و ماه آسمان فضل کستری قرة عیون سلاطین الآفاق نور احداق الملوک علی الاطلاق لازالت ایام ممدودة البقاء والدوام الی یوم الحشر والقیام استماع افتاد امداد ارتیاح طاهر و باطن این دولتخواه را در اهتزاز آورد **مصراع** که شرح صد یکی از آن بیان نشاید کرد بمیامن حضرت الوهیت توالت آلاؤه و تقدست کبریاؤه امیدست که آن خلف نامدار بعد از وصول باطول اعمار در اجراء شرایف ملکات اخیار مقتفی آثار سلف بزرگوار باشد و حضرت شهریاری را از وجود مبارک او و اولاد و احفاد او هر روز بهجتی مجدد و هر ساعت مسرتی مؤکد اتفاق افتد ان شاء الله تعالی **نوع چهارم** اگر مولود دختر باشد اگرچه ذکر دعوات روا نیست اما میان سلاطین تفاوتی نکند و برین موجب باید نوشت برسانند عظمت و جلال و مواقف قبول و اقبال پوشیده نماند که حضرت سلاطین روزگار همچنان که بولادت ذکور اولاد بشاشتی و بهجتی باشد بولادت اناث اولاد نیز می باید همان حالت ملحوظ نظر باشد چه اعاظم ملوک و سلاطین بمواصلت ایشان رغبت نمایند و از عالم غیب فرزندی سببی که در مطالب حضرت بذل النفس و مال مساعدت واجب داند ظاهر شود پس حضرت سلطنت خلد ملکه را بوجود کریمه که از عطایا نامتناهی حضرت الهیست و مصطفی صلی الله علیه وسلم فرموده ابو البنات رزق شکر فراوان لازمست و اجتناب از ماخذ ملالت و سآمت بالکلیه واجب و درین معنی بر خاطر گذشت **شعر** ای پایه رفعت ز کردون برتر چون صدپرست این مبارک دختر در مرتبت فیض چه دریا و چه کان در تربیت فضل چه دختر چه پسر

صورت دوم

جواب نوع **نوع اوّل** چون تباشیر صبح سعادت از افق دولت ظهور یافت و مثال شریف مشتمل بر انواع تکریم و تشریف بدین دولتخواه رسید و بشاشتی که از ولادت دعاگو زاده عمره الله تعالی بخاطر مبارک راه یافته معلوم شد علم الله تعالی که بعد از آنکه ماده استطلاع رسید نهایت گشت نوجذان باغبطت و مسرت روی نمود که بتقریر میسر و بتحریر محرر متیسر نگردد و از وفور الطاف حضرت خسروی و اعطاف سنیه نهایت جناب جلال گستری مستبعد نشد د

لا بد من المسک ان یفوح و من البدر ان یلوح امیدست که او با پادشاه زادگان جهان بانتهاء اعمار واصل گردد ان شاء الله تعالی وحده **نوع دوم** اعلام علوم شریفه که مهبط انواع انوار الهی و محل فیض و فضل نامتناهی مشتمل بر انتساب بخاطر مبارک جهت ولادت دعاگوزاده طول الله عمره راه یافته وارد و واصل شد از ورود آن امداد بهجت امتداد یافت و اسباب مسرت متواتر و متعاقب گشت و از وصول آن بر کمال مخلص نوازی که از شیم شریف حضرت شهریاریست استدلال رفت امیدست که شاه زادگان ابدالله دولتهم در احراز کمالات قصب السبق از اقران و اکفا در ربایند و وضع معاش بعد از تحری مراضی الهی بر قانون مبالغ حضرت پادشاهی باشد ان شاء الله تعالی **نوع سوم** بمحل موقف نثار رسانیده می آید که چون منشور انفاس درربار گوهر نثار که ماده مفاخرت و سرمایه مباهات مخلص دولتخواه بود از دست رسل کرام بوصول پیوست و خبر خجسته از ولادت دعاگوزاده انبته الله نباتا حسنا بخاطر مبارک راه یافته اعلام رفته بعد از آنکه دیده را نور و خاطر را بهجت و سرور افزود وظایف دعا دولت مجدد و موظف گشت امید بفیض انقطاع اصلی و فضل سنیه نهایت سرمدی چنانست که در اکتساب کمالات و اقتناء محامد و فضایل بحر زخار سعادات و حایز انواع معارج و سیادات گردد ان شاء الله تعالی بمنه و طوله و هو الموفق

فصل دوازدهم

در عتاب و صورت مکتوب و جواب هم بعتاب

صورت اوّل

مکتوب نوع **نوع اوّل** بعد از عرض وظایف وداد و تمهید قواعد محبت و اعتقاد اعلام جناب معلا گردانیده می آید که سوابق اخلاص این دولتخواه را با حضرت عالیه اعلاها الله تعالی ثابتست مستدعی آن شیرکه که بهر وقتی که او را بخدمتی که ذاخور حال باشد اختصاص فرمایند و جهت قیام بکلیات مهام بر خاطر خطیر جای دهند متوقعست که تا از آنحضرت هیچ اشارتی مشار الیه و هیچ مرسوم نشده و در جزئیات قضایا تا او رجوعی نرفته تا بکلیات چه رسد نتایج سوابق مخالصت و ثمرات سوالف ارادت برین صورت متوقع نبود و از غایت اعتمادی که بکمال اعتناء آنحضرت حاصل بود عرض این ابرام مزاحم مطالعه همایون شد و رفع العتاب حیوة بنزاقوام امید وارست که فیما بعد بعد در خدمات و اتمام مصالح و مهمات

گردانیده می آید که حصول مواقع اقلام گوهرنثار از آن ایادی رسل نامدار

در ظل ظلیل حضرت شهریاری تحت انواع التابید و التخلیفه

بر سوالف عادات مخصوص و مخاطب گردانیده اثر آن عنایت بمسامع حکام رسید و موجب انبساط و اعی دولتخواه باشد بتقیت که این ملتمس محل اجابت یابد ان شاء الله تعالی دولت جاوید باد

نوع دوم

بعد از تجدید وظایف مصافات و تاکید مبانی مودت و موالات بعرض میرساند و مینماید که سالهاست تا این دولتخواه بموالات آنحضرت متشبث و بمصافات آنجناب معتصم و متمسک بوده بهیچ حال در وظیفه ولا و وداد اهمال ننموده و جز مسالک محاکات اتحاد بقدم اعتقاد نپیموده مدتیست تا بتسویلات اصحاب اغراض و تمویهات ارباب افتعال و اعتراض عنان مکاتبات ازین جانب منعطف فرموده اند و ذکر این دولتخواه را در طی نسیان منطوی ساخته چنانکه گوئی هرگز مناهج محبت را مسلوک نداشته اند و وفا و وفاق را انکار و نفاق پنداشته ماکنت ارجوا منک هذا الجفا یا صاحبی فی العسر و الیسر چگونه نشاید که رای جهان افروز بجز دسمایع که بهیچ حال از اصل تصور نتوان کرد و اساسی که بران بنیادی نتوان نهاد تا این غایت مخلص دولتخواه را بعد التفات اختصاص فرماید و ذکر او را کان لم تغن بالامس انکار دو دوست چه گویند و تدبیر ازالت این شکستگی را که هیچ سببی ندارد که جویند و الفطام عن المالوف شدید رعایت جوانب مخلصان و دوستداران بر جمیع طوایف واجبست و بر سلاطین دین دار و ملوک ملک شعار را واجب توقعست که فیما بعد بر خلاف گذشته بتفقد احوال مخلص معتقد اهتمام فرمایند و اباطیل اصحاب اغراض را در مسامع شریف نگذارند و دوستان و دولتخواه را بکید فضاد و افترا مفتریان و اضداد از دست ندهند تا بر قرار قواعد مخالصت ممهد و مبانی مصادقت موطد و موکد ماند ان شاء الله تعالی

نوع سوم

بعد از عرض شرایط خدمت و نشر روایت مدحت اعلام میرود که درین مدت این دولتخواه را با حضرت عالی قاعده دوستداری ممهد و مرعی بوده در هیچ حال جز بوظیفه ولا و رابطه مدحت و ثنا قیام ننموده و محبت آنحضرت را در قلوب و ارواح امتزاج الماء و الراح ممزوج و مخلط گردانیده و موالی و معادی این وضع معلوم و مقرر و این قضیه محقق و مصور گشته درین ایام از تزویر جمعی که اقاویل ایشان از شایبه غرض مصون و امانت ایشان از خیانت مامون باشد استماع رفت که صفاء موارد وداد و عذوبت مشارب اتحاد آنحضرت با این دولتخواه تکدری رسیده و تغیری بدان راه یافته و شکستگی که هرگز توقع نداشته واقع شده مصراع طمع از دوست نه این بود و توقع نه چنین پوشیده نماند که خاطر دوستداران و دولتخواهان را

بی سببی واضح و بتینتی لایح از دست دادن در مذهب سلطنت و شریعت پادشاهی و مملکت روا نداشته اند بلکه اکثر بنابر تصوری که در باطن راه یافته خودش که در ضمیر آمد باشد التفات تمام ننموده چه اگر خواهند که او قلوب و شوارد بواطن را که از ربقه تسخیر انفکاک یافته باشند باز در قید تصرف آرند تعذری تمام داشته باشد

بیت
آسان باشد هزار دل آزردن ... دشوار بود دلی بدست آوردن

پس واجب چنان کند که در ابتدا حال تفحص قضایا و تحقیق آن اشتغال رود و بعد از آن بر حسب معدلت نتیجه آن بحکم واجب آید مخلص دولتخواه را آنچه از محض اخلاص و اعتقاد در خاطر آمد بمحل انهار رسانید فیما بعد تنزهات صاحب غرضان که محول جز بر تقبیح صورت احوال نباشد بهیچ حال التفات نفرمایند و جانب دوستداران را که در ارادت ایشان بهیچ وجه شبهتی نباشد رعایت واجب دانند تا موجب نیکنامی دارین باشد بزیادت ابرام اقدام نمود جهان بکام و دولت مستحکم باد بمنه و یمنه

نمودن نوعی از جوابست

صورت دوم

در جواب عتاب سه نوع

نوع اول

احوال که قلم گوهر بار بتنزیر و تحریر آن قیام نموده و قضایاء واقع را بصورت عتاب بیان کرده بوقوف پیوست بعد از عرض وظایف اخلاص و اتحاد اعلام میرود که درین مدت که سوابق مصافات بین الجانبین موکدست در قضیه نواب حضرت سلطان را سانح و عارض شده جز تلقی با تمام امری که صورت بسته و آن مهم از جمیع مهمات خاصه راجح دانسته چند صورت اتفاق افتاده که در اهتمام با تمام آن اهمال که متوقع نبود مصور گشته شک نیست که صدور چنین قضایا در طریقه اتحاد و یکانگی موجب اعتراض و لیستنکار تمامست چون حال بدین موجب بوده ازین جانب نیز بذکر مطالب و مهام استنهاض نرفته و نواب حضرت شهریاری را بهیچ نوع از انواع مزاحم و معارض نشده فیما بعد اگر تغییر سوابق اوضاع در آن جانب اتفاق افتد ازین طرف نیز جز سلوک مسالک اتحاد امری دیگر ممکن نباشد و در سوانح قضایا و عوارض مهمات هر آینه از جانبین بذل جهد و صرف وسع واجبست ان شاء الله تعالی

دولت و دوام باد

نوع دوم

بعد از اداء واجب دعا و تمهید فرایض حمد و ثنا اعلام میرود که کتابتی چند که مبنی بر یکانگی طرفین باشد در قلم گوهر بار آورده و بنا این معتقدات بر تسویلات اصحاب اغراض و تمویهات ارباب افتعال و اعتراض نهاده شک نیست که چنین طوایف را علی مرور الایام جز تقبیح صورت احوال اربا

اتحاد امری دیگر در خاطر نمی آید اما تا وجود قضیه در خارج موجود نمی گردد بر الیه هیچ طایفه
نمی کوید و در باده مساوی و محاسن این قاعده مقرر است الناس اکیس من ان یمدحوا رجلا
حتی یروا عنده آثار احسان در این معنی رای شریف سلطان را رجوع با باطن مبارک می باید
فرمود و هرچه جز تمهید قواعد ولا و وداد است از صفحه خاطر بکلی محو گردانید و القلوب تشاهد
امری محقق و قضیه محکوم بها دانست چه مادام که صیقل ضمیر از غبار کدورات مصون و مصفی باشد
البته انصفا در باطن بندگان پدید آید و اگر والعیاذ بالله غبار تکدر و تغیر منغبر و متغیر گشته ان نیز
بالضروره در بواطن سرایت کند و در تبیین این معنی هیچ مبالغه احتیاج نیست باقی رای شریف هم وجهی
حاکم عدلیست هر کدام را که ازین دو شق اختیار فرماید ان صورت را نتیجه تر دو نتایج خواهد بیند و
ایراد مصراع آخر این رباعی درین مقام مناسب می نماید رباعی مشاطه ما چو چهره آراید از چهره نقاب حسن
خود بگشاید چون آینه رو برابرش باز کند تا هرچه درین بود در آن بنماید بزیادت تاکید حاجت
نمی افتد جهان بکام باد **نوع سوم** بعد از وقوف بر مواقع اقلام گوهربار اعلام می
رود که نکته چند در باب خصوصیات اصحاب اغراض بیان فرموده و از احوال تفحص و تحقیق واجب
شمرده که این طوایف ام با هر کس از سایر طبقات تخصیص ملوک اسلام که حماة بیضه دین و ملک و ولاة
ازمة انطلاق و تملک اند قریر کنند تا بقضیه مواد آن مطالب اشتغال نموده باشند و حق را از باطل
و صادق را از کاذب تمیز نکرده هرگز در بیان نیارند و زبان را که مبین مافی الضمیر و مظهر ما فی
الباطن است در حضرت سلاطین با فترا و افتعال جریان ندهند و هر آینه از وخامت عاقبت
کذب و زور و تهمت و بهتان بیندیشند لیکن هیچ این مخلص رسانیده اند از شایبه میل و امنیت
مصون و مامونست اگر رای شریف بتحقیق این معنی راغبست تا قائلان از مشاهیر و اعیان اند
رجوع با ایشان فرمایند و تحقیق واجب دانند چون برائت ساحت حضرت سلطنت
ظاهر و لایح گشته هر آینه ایشان ملوم و معاتب بل مواخذ و معاقب گردند تا این معنی
محقق و متقرر باشد بزیادت تاکید چه احتیاج است دولت مستدام باد بالنبی خیر العباد

فصل سیزدهم

در اعتذار دو صورت **اوّل** در اعتذار از مکارم مکتوب الیه **دوم** در اعتذار

از خطا و تقصیر کاتب که صورت دوم است و هر یک مشتمل بر چهار نوع

صورت اوّل

در اعتذار از مکارم مکتوب الیه جایز **نوع اوّل** بعد از تمهید قواعد دولتخواهی و عرض
وظایف دعاگویی که تمامی برای جهان آرای منهی گردانیده می آید که درین وقت که متعلقان
این دولتخواه بجهت مهمات که بدرگاه جهان پناه متوجه شده بودند بوقت مراجعت
از شمول الطاف و وفور اعطاف آنحضرت که بنسبت با این مخلص قدیم تقدیم فرموده‌اند آنچه
شکرها کنند که قابل بیان باشد و از اینجانب اعتذار آن نوع از ذره پروری و نوازی و مخلص
پروری جز بصوایح ادعیه و فوایح اثنیه میسر نگشت و خود کدام زبان بشکر سوابق مکارم
اخلاق آن شهریار با استحقاق علی مرور الدهور و الاعصار و کرور اللیل و النهار قیام
تواند نمود و البحر لا ینقص بما لا یتغذی تعذر الطاف توقع خواهم کرد عذر خواه بس باشد
سایه مرحمت بر سر عالمیان ابدالدهر ممدود و مبسوط باد بالنبی و آله **نوع دوم** بر رای
اعلی که جام جهان نمای حقیقت عبارت از آن تواند بود واضح می رود که شمول الطاف که از
حضرت فلک رفعت ختمت بالدوله و السعاده بکرات صادر شده و می شود و اهتمامی که ارکان دولت
و اعوان حضرت بمهمات مخلص دولتخواه نموده و می نمایند جملة و تفصیلا معلوم گشت صدور
این نوع مکارم و معالی از الطاف جناب علیای جلکو نه مستبعد بود که لطف از تو و بوز مشک و نور
از خورشید رحمیت قدیم و عادتی معهود است مجازات آن با مکارم حضرت عالی دولت
می رود سایه عاطفت جناب سلطنت پناه بر سر جهانیان مدی الشهور و الازمان ممدود باد
و لا زال امتداد ایام دولت الی یوم المنتظر الموعود بالنبی و آله و صحبه و عترته **نوع سوم**
الطایفی که از بارگاه جهانپناه لا زال ملاذ الطوایف الانام معادا فی الشدائد الی یوم الساعة
و ساعة القیام در حق مخلص دولتخواه و محب بی اشتباه یوما فیوما صادر می گشته و عواطف اخبار آن
مشام جان دوستداران و هواخواهان را لا یزال معطر می دارد از شمول عواطف و وفور مآثر
و عوارف حضرت فلک رفعت مستبعد می نماید و کدام زبان بتمهید عذر معشار عشر بل اندکی از بسیار آن
قیام تواند نمود و شعر فضاء درگذشت انگ از مکاید چرخ همه ملوک جهان را چو آن بنا شدست

نابد

بجز مکارم آنحضرت سپهر جناب درین قضیه را هیچ عذرخواهی نیست سایه آفتاب
خاصیت الی یوم النشور ملاذ و ملجاء عالمیان باد بالنبی العربی ومن والاه

نوع چهارم

بعد از تحریر احوال وداد و ذکر اخبار محبت و اعتقاد تصویر رای منیر گردانیده می آید که درین
مدت جمعی از نزدیکان که بمحافظت بعضی از خزاین موسوم بودند از جمله رعایای که باهتمام ایشان
بوده بعضی تصرف نموده متوهم شده اند بحوالی آنحضرت چون جمعی از معتقدان حضرت که برسالت
اینجا آمده بودند ایشان را شناخته اند و بخانه خود درود آورده آنحضرت اعلام داده حضرت
شریفه بر موجب المؤمن ینظر بنور الله چون استقبال ایشان را درین جانب معلوم فرموده بحکم
فراستی که از لوازم اصابت آرای سلاطین دین دار و ملوک تقوی شعار باشد دانسته که
غیبت ایشان از خیانت جنابی نبوده باشد بعد از تفحص معنوی ضمیر منیر بتحقیق پیوسته ایشان را
در صحبت معتقدان اینجا فرستاده و التماس از صدور این حال مواد استظهار تضاعف یافت و اسباب
اشتیاق تاکد پذیرفت عذر آن الطاف بچه زبان توان خواست و شکران اعطاف بکدام
بیان تقریر توان کرد با وجود سعی که در بدایت مکارم جناب جلال سلطانیست
امثال این مخلص پروری مستبعد نمی نماید دولت و جاه میسر و حاصل باد بمنه

صورت دوم

در جواب مشتمل باعتذار از خطا و تقصیر کاتب

نوع اول

بعد از ابلاغ ابناء اخلاص و اخبار اخبار اختصاص بحضرت عالی لا زال معاذا
للاعاظم و ملاذا للاعالی اعلام میرود که درین مدت که از آنحضرت ورود وفود الطاف
و وصول قبول اعطاف نیست این دولتخواه متواتر و متوالی بود بمجازات آن از جانب
این ضعیف جز تقصیر صورت نبست چه درین باب عذری که در جنان حضرت مقبول افتد ازین دولتخواه
چگونه صادر گردد و چون رجوع قضایا با مکارم علیه میرود ترصد عفو و اغماض و ترقب صفح و اعفا
انقطاع نمی یابد حق تعالی درگاه جهان پناه را جهت استظهار مخلصان دولتخواه پایان نامتناهی باقی
دارد و حفظ ایزدی در جمیع حالات حارس و واقی باد بالنبی و آله و صحبه

نوع دوم

بعد از تجدید مراسم خدمت و تحدید رسوم ثنا و مدحت بعرض رسانیده می آید تقصیری که در مجازات

و در اشعار اعراض

لاجرم از رعایت مجاملات و تقصیر [illegible] اعذار [illegible]

حسنات اعمال و کرایم مکارم و فوز بمحصول ترتیب تقویت اعطاف حضرت جهانپناه ازین دولتخواه مبادرت
کرده بمثابتیست که زبان از تقریر و بنان از تحریر آن قاصرست بیک شروع در شرح عشری از عشیر
آن مع امتداد الدهور و الازمان متعذر و متعسر اغماض از تقصیرات دولتخواهان و صفح از هفوات
دوستداران وظیفه شریفه سلاطین دین پرور و شیمه کریمه شهریاران عدل گسترست حق جل
ذکره آنحضرت را با تواتر اوداد و تعاقب لیل و نهار مستدام دارد بالنبی و آله الکرام

نوع سوم

بعد از تبلیغ ثنا جدید و تمدید دعاء مدید که معتادان حضرت سلطنت پناه شهر
یاری لا زالت ملجاء لطوایف الانام من نوایب الایامست مخلص دولتخواه خود را در مقام
تمهید اعتذار و تاکید اعتذار از صدور زلتی که اختیار صادر شده نمی خواند چون جبلت اصلی
و منقبت جبلی بر قبول معذرت محبان معتقد و دولتخواهان مخلص مجبول و منطورست داعی دولتخواه
بتمهید اعتذار و توطید مبانی استغفار قیام نمی تواند نمود مکارم ذاتی و معالی حضرت عالی عذرخواه دولتخواهان
بس است باد و امور دین و دنیا بر وفق رای اعلی بالنبی و آله الطاهرین و صحبه الغر الاکرمین

نوع چهارم

بعد از عرض مضمونات محبت و ایضاح اسرار مودت بر رای شریف منهی گردانیده
می آید که چون جمعی از مستحفظان خزانه و صعات بعضی از نفایس جواهر تصرف کرده بر طریق فرار
بدان دیار نهاده اند و معتقدان حضرت عالی سلطانی دامت سلطنته ایشان را شناخته اعلام کرده
و اشفاق عام بنده که حضرت [illegible] ایشان اشارت مطاع [illegible] برین جانب فرستاده
و روزنامچه که پیش ایشان بوده تمامت بدین طرف رسیده و تا غایت بعد از الطاف و شکر
دوستی نوازی آنحضرت که بتخصیص مخلصان دولتخواه صنعت عموم دارد قیام نموده این نوع
مخلص پروری از مکارم جبلی حضرت شهریاری لا زالت موصوفة بالطاف الاولیاء و اعدام الاعداء
مستبعد نمود و مخلص دولتخواه که در تمهید قواعد اعذار و توطید مبانی اعتذار مقصرست خود را در مقام
خجالت می داند فیما بعد اگر در عمر مهلتی باشد و مکارم جبلی حضرت شریفه سلطانی اعظم لا زالت سلطنته
ذیل اغماض بر تقصیرات دعاگویی دولتخواه بپوشانید و بعذر بعضی از ابعاض آن الطاف و شکر جزوی
از اجزاء مخلص نوازی علی مرور الایام و کرور الشهور و الاعوام اهتمام نموده آید انشاء الله تعالی آفتاب
رای عالی لا زال عالی اشارت مطاع ارزانی دارد و حسب وقت حال سانح گشته و عارض شود و [illegible]

جان

در اتمام بر میان ثابت بسته خواهد داشت دولت پستدام وجهان بکام باز محمد وآل الکرام والعظام

فصل چهاردهم

در امان خواستن و امان دادن جهت مجرمان و گریختگان و امان دادن ایشان دو صورت

اوّل امان خواستن دوم امان دادن و هر یک شش نوع

صورت اوّل

در امان خواستن

نوع اوّل بر رای جهان آرای و فکر مشکل کشای معروض

می کند که حکمت بالغه ربانی در تفویض امور جهانبانی بسلاطین دین دار و شهریاران معدلت شعار آنست که در رعایت بندگان خدای تعالی و محافظت ایشان بذات الوهیت جل جلاله تشبه کنند و واهم و عواطف او را بنسبت ما یر عباد آثار قهر و غضب دانند و از ینجاست که گفته اند السلطان ظل الله فی الارض یعنی پادشاهان سایه خدااند در زمین و سایه هر آینه تابع خداوند سایه باشد و در بعضی احادیث صحاح مرویست که بدان خدای که جان من در قبضه قدرت اوست که اگر این بندگان را که آفریده هیچ گناهی نبودی ایشان را استحقاق جنان و مجاورت ریاض رضوان لازم نشدی و عفو و رحمت ایزدی بظهور نپیوستی قدرت شامل حضرت ربانی قومی دیگر آفریدی که تمامت گناهکار و متقلد جرایم و اوزار بودندی و از حضرت رب العالمین جل جلاله آمرزش طلبیدندی تا رحمت شامله و عفو فایض او ظهور یافتی و صورت حدیث منقول از جامع الاصول فی احادیث الرسول والذی نفسی بیده لو لم تذنبوا لذهب الله بکم و لجاء بقوم یذنبون فیستغفرون فیغفر لهم الکنون اعلام می رود که فلان قدیم حضرت سلطنت است و حقوق بندگی و خدمتکاری ثابت گردانیده و در سرّا و ضرّا و شدّت و رخا کمر مطاوعت و متابعت بر میان جان بسته مدتیست تا بتسویلات اصحاب اغراض و تمویهات ارباب افتعال و اعتراض از شرف آستان بوسی حضرت معلی دورست و از وقوف بمواقف خدم و مناهج عبید ممنوع هرچند مخلص و دولتخواه با فتقاء احوال او اشتغال می نماید سببی که موجب چنین بی عنایتی باشد نمی داند اگر تقضیه او با ذات و صفات حضرت ذی الجلال جل جلاله مشابهت فرموده از سر جریمه که رای شریف اعلی ملکوت و دعاگو را ذ بر خیزند و بر قلم او را ملحوظ نظر عنایت و مرموق عین عاطفت و رحمت گردانید یقین که هیچ ثواب با آن نباشد و دعاگوی دولت خواه تحمل معنی چه مستفیض و مباهی گشته و نعم الکاظمین الغیظ

اگر تقدیر آلهی چنان بودی که هم

از خدام

مساوی

والعافین عن الناس والله یحب المحسنین در باره حضرت بوضوح انجامد چون عفو و صفح از شیم جبلی سلطانیست درین باب اطناب مزاحمت می نماید جهان بکام باد

نوع دوم

بعد از ربط اوراد دولتخواهی و ضبط قوانین دولتخواهی بر رای انور و ضمیر ازهر معروض می گردد که فلان از جمله خویشان و نزدیکان آنحضرت است و از ابتدای عمر تا غایت در حجر صیانت و رعایت حضرت سلطنت پرورش یافته و بتربیت و عنایت آنحضرت متصدی معالی مناصب و عوالی مراتب شده و محسود اقران و مغبوط همگنان گشته مگر جمعی از اصحاب اغراض او را در توهم انداخته و بر بی عنایتی حضرت سلطنت خایف و مستشعر گردانیده و او نیز بر موجب ولقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه سخن ایشان شنیده بمقتضی خلق الانسان من عجل لاجرم از درگاه سلطنت اعراض و انهزام نموده بطرف از اطراف کم داخل مملکت متوجه و متحصن شده و آخر الامر چون درین قضیه تعمق فکر کرده و مراحم حضرت سلطنت را برافتقرا و افتعال اصحاب اغراض و بر گناه خود که موجب رد صد و کشش آن بود غالب و راجح دانسته و از انهزام و اعراض پشیمان گشته این دولتخواه شفیع خطایا و اوزار او گردانیده اگر مراحم شاملة حال جهانیانست ذیل اغماض بر اعراض او پوشانند و انهزام او را بانتقام و مکافاة نفرمایند باخلاق اکارم سلاطین آن مناسبتر و بعادات پسندیده شهریاران فضل گستر آن لایقتر و قال الله تعالی فاعف عنهم واستغفر لهم وشاورهم فی الامر و قال الله تعالی عفی الله عما سلف آنچه مخلص دولتخواه و دعاگوی بی اشتباه در خاطر آمد و مصلحت دید بعز عرض رسانید و چون حضرت سلطنت که سخن او درین باب از شوایب شکوک مبرا و از عوارض اعراض و اعتراض مبرا و منزه است اگر بار رضا و اصغا استماع و اصغا رود و حکم همایون باستمالت او نفاذ یابد مستظهر بوده بدرگاه جهانپناه آید و بر قلم بوظیفه ملازمت قیام نماید از مراحم آنحضرت مستبعد نماید ابتدای دولت تا انتهای ازمنه و اوقات مقارن باد

نوع سوم

بر رای ممالک آرای و فکر مشکل کشای حضرت شهریاری لا زال شاملا لاحوال الاباعد والاقارب فی اصلاح المشارق والمغارب منهی و معروض گردانیده می آید که هیچ ملکه که ملوک و اکرو سلاطین عدل گستر باغتناء آن اهتمام نمایند و باکتساب آن التفات فرمایند با حسن صفح و کمال عفو از جرایم اصحاب اوزار و ارباب اخطار مساوی و موازی نیست چه درین قضیه تشبه است بذات خالق ملک الملوک تعالی اسمائه و تخلقست باخلاق سلطان سلاطین جلت کبریائه و کدام

بمن عجل وکان الانسان

لست

صاحب دولت را این سعادت دست دهد که ذات او متصف شود بصفات ذات ایزدی الوهیت غرض از
عرض این معنی آنکه فلان از جمله خویشان نزدیک حضرت سلطنت پناه است و در سایهٔ تربیت
و مرحمت آنحضرت نشو و نما یافته و غرور عنفوان شباب بل ریعان عمر بر مزاج او مستولی شده
مگر بتسویل بعضی از قرناء سوء از مراحم حضرت سلطنت پناه مایوس گشته و متوهم شده از خوف
و استشعار بذیل انهزام و فرار تمسک نموده است و چون در اثنای این حال بتحقیق احوال خود مشغول
شده هیچ قضیه که سبب انهزام شود بیرون از توهمی که کرده از او صادر نشده دعاگوی دولتخواه
درین قضیه شافع جرایم اوی گردد و کمال عفو را که از صفات حضرت الهیست استدعا مینماید و آیت
فمن عفی له من اخیه شیء فاتباع بالمعروف واداء الیه باحسان را تمسک این شفیع ساخته امیدوارست
که در محل قبول آید و حکم مطاع باستمالت او نفاذ یابد تا معاودت نموده ملازم باشد امور مملکت و سلطنت
مقارن عمر ابد پیوند باد **نوع چهارم** بر شرایف آرا و ثواقب افکار حضرت شهریاری حفت بانواع
الایادی و ایدت بالنصر علی الاعادی انهای میرود که از ملکاتی که سلاطین اسلام خود را بدان
متحلی گردانیده‌اند هیچ بکمال عفو و صفح از جرایم خاطیان تساوی نپذیرد چه درین صورت مشابهت با ذات
بیچون حضرت صمدیت جل جلاله و چون فلان که از جمله خویشان نزدیک آنحضرت است بواسطه
توهمی که بدو راه یافته بانهزام متمسک شده است و بطرفی از اطراف مملکت مختفی گشته و چون در حقیقت
حال خود تامل نموده سبب آن انهزام جز بصورت فاسد و تخیلات باطل ندانسته اکنون باذیال
استشفاع اعتصام کرده این مخلص را شفیع گردانیده تا از آن حضرت التماس عفو و صفح از اعراض
و انهزام کند چون حضرت سلطنت خلد الله سلطانها از آن کریمترست که با وجود مکارم جبلی ایشان
بهیچ شفیع و وسیط احتیاج باشد اگر ذیل عفو و اغماض بر او پوشانند و از سر جرایم درگذشته حکم باستمالت
او نفاذ یابد تا باستظهار تمام معاودت نموده بوظیفه بندگی مشغول گردد و از مراحم آنحضرت بهره‌مند باشد
جهان بکام باد **نوع پنجم** بر رای صواب فرمای و فکر مشکل گشای معلوم و مفروض میگردد که
عفو و اغماض از جرایم گناهکاران و زلات مجرمان وظیفه مراحم و عواطف پادشاهان دین دار
و شهریاران معدلت شعارست چه این معنی مشابهتست با ذات بیچون حضرت الهی جل جلاله و عم نواله
و چون فلان که از اعیان مملکت بود و بدولتخواهی حضرت سلطنت پناه شرف امتیاز یافته و در جمیع الاحوال

و توهم بیم بدو راه یافته

پرده اغماض بر جرایم او پوشانند

سر از ربقهٔ مطاوعت آنحضرت نپیچیده مدتیست که بحسن التفات نظر سعادت بخش استسعادی نیابد و در زمرهٔ
ملازمان بارگاه جهان پناه منخرط نگردد و باعمال و اشغال نیز که بدو مفوض بوده فتوری
راه یافته بدین واسطه اختلال تمام بحال او رسیده مخلص معتقد بنابر اعتمادی که بمراحم بیدریغ حضرت
شهریاری دارد برین ابرام اقدام نمود و امیدوارست که بر قرار فلان بنظر حسن عنایت ملحوظ گشته برعایت
سابق در سلک خدام انخراط یابد و وظایف جهاتی که بنام او مقرر بوده بر قرار مقرر گردد و از
دار الامان حضرت جهانبانی بنعمت امن و امان اختصاص یابد چه عند الله ضایع نماند با وجود عفو بی
دریغ هیچ تاکید حاجت نمی‌داند جهان بکام باد **نوع ششم** بعد از ابلاغ مراسم اخلاص و وداد
و تمهید مقدمات اعتضاد و اعتقاد اعلام رای عالم آرای گردانیده می‌آید که فلان از مدتی دیر باز
بوظیفه بندگی حضرت سلطنت ابدیت بالخلود الی یوم الموعود مشغول است و هیچ حال در بندگی بدو تعلق
گذاشته اهمال ننموده و لایزال مسالک طاعتداری را باقدام جانسپاری پیموده درین وقت بواسطه
کید حسد و اغوای نفس اماره اگر سهوی که نفوس بشری را از آن چاره نیست مواخذ گشته و بعد از مرحمت حضرت
الوهیت جز بعفو و صفح آنحضرت ملاذ و ملجاء دیگر ندیده مخلص بنابر اعتمادی که بر مراحم و عواطف آنحضرت
دارد عذر خواه جرایم اوی گردد تا از آن حضرت بنعمت امن و امان فایز شده بر قرار بملازمت
حضرت سلطنت اشتغال نماید و قد قال الله تعالی خذ العفو وامر بالعرف واعرض عن الجاهلین امیدوارست
که این ملتمس که با مرحمت آنحضرت هیچ گونه تنزلی ندارد بمحل قبول یابد ان شاء الله العزیز دولت مستدام باد

صورت دوم

در امان دادن

نوع اول بعد از تقدیم وظایف مخالصت و تشیید دعایم موالاة
و موافقت اعلام میرود که اشارتی که در باب فلان که از خدام قدیمست فرموده و تشنیع جرایم
و اوزار او شده و امان طلبیده هر چند از امثال او که بقدامت خدمت موسوم بوده هیچ حال
تصور مخالفت بر خاطر نگذشت و آنچ باینجانب را معلوم شده باختیار احوال او بوده و تسویلات اصحاب
اغراض درین قضیه هیچ وجه مدخلی نداشته اما چون رای شریف متشنع جرایم او شده طلباً لمرضاة
الحضرة العالیه از گناه او درگذشته بنعمت امن و امان اختصاص یافت بشرط آنکه فیما بعد مرتکب سوابق
عادات و سوالف معاملات و مناقضات نگردد و از منهج اطاعت و انقیاد انحراف نجوید و بظاهر و باطن

اوامر و زواجر و نواهي و نواهض اينجانب را مطيع و ممتثل باشد تا بر قرار در زمره خدام و ملازمان
انخراط يابد جهان بكام باد **نوع دوم** مفاوضه شريفه در بهترين اوقات سمت ورود
يافت و مشتمل مواد بهجت شد اشارتي كه در باب فلان كه از اقارب است و لايزال ملحوظ نظر
عنايت و شفقت بوده بمجرد اغواء الشيطان و تسويل نفس اماره انزجار و اعراض نموده فرموده بود وقوف
پيوست صورت حال آنست كه اين مخلص از ابتداء نشاء او تا غايت از انچ وظيفه تربيت و رعايت
باشد يك دقيقه مهمل نگذاشته است و او را برادري حقيقي دانسته و بمجموع متملكات از صامت و ناطق
با او مضايقت نكرده و الا ما حرم الله چيزي از او دريغ نداشته درين وقت كه بمجرد اقاويل باطل اهل
اعراض اعراض نمايد و نيز انك صورتي كه بذو رسانيده باشند بدين جانب اعلام دهد و قول را بر قرار
اختيار كند و اين معني دوستان و دشمنان رسيد حمل بر چه كنند و كدام طرف در محل ملامت آيد مع هذا
چون حضرت سلطنت شفيع تقصيرات او شده از سر آن درگذشتيم و مكتوب باستمالت او ارسال
رفت تا مستظهر بوده متوجه شود بشرط انك حضرت سلطنت پناه او را نصيحت فرمايند كه من بعد چنين
حركات اقدام ننمايد و خود را و اينجانب را در دهان عالميان نيندازد و شرايف اشارات آنحضرت
بر دل و جان محروست دولت ابد پيوند باد **نوع سوم** بعد از وقوف بر مضمون مخاطبه بزرگوار
شهرياري و تشرف بتامل آن اعلام ميرود اشارتي كه در باب فلان ارزاني داشته معلوم شد
صورت حال آنست كه او را تو هم بر مزاج مستولي است و الا در ازاء چنين تربيت و شفقت كه از اينجانب
مشاهده كرده و در عوض هيچ يك از توقع خدمتي نبوده نه موجبي معوض و منهزم شدن لايق
عقل و خردمندي بغايت مستبعد و در شريعت مروت عظيم مستنكر است اگر شخص بيگانه در خدمت ملازمت
جانب داري كند و خواهد كه روز بروز حركات ناپسنديده او ظاهر و وضوح يابد حكم نشود كه قريب
و حميم سوء تدبير خود را در مقام بيگانگان انداز و تا اين غايت مستبعد جو چون حضرت سلطنت
متشفع او را او شده عفو كرده آمد بشرط انك بعد اليوم از ملازمت انفكاك نجويد و قرنا سوء الحجت
خود راه ندهد تا او را در وراق اخطار و مهالك اهوال نيندازد و اشارت شريفه آنحضرت بمجموع
وجوه مطاع و ممتثلست تقضيات ايام و ليالي موجب ازدياد مراتب و ارتفاع معارج و معالي ايشان و آله
الطاهرين **نوع چهارم** بعد از تاكيد مباني اتحاد و تشييد اركان وفاق و وداد معروض راي جهان

ميخصوص كه در اندازه آن بيگانه در تربيت و رعايت

از و ذكر و اينده مي آيد كه اشارتي كه در باب فلان فرموده و انهزام نيز موجب اعراض
اين سبب او را تشنيع شده شك نيست كه محبتها آنحضرت استحكام يافته زيادت از انست كه بزرگ
اجابت چنين ملتمسات و حسن بار كان آن راه تواند داد و فا ما قضيه او از شرح و تقرير خارج است
بر اعاظم وجوه تخصيص سلاطين داد كرم متزز و مختصست كه اگر شخصي نسبت با ديگران اشارتي در وجود آيد كه اگر كسي
در عوض هم با مساوات مشغول شود و معارضه بالمثل كرده باشد اما اگر احسان و تربيت يافته باشد و مجازاة
با اسارت كند در مذهب مروت و شريعت معدلت مستوجب انواع ملامت باشد قضيه اين مخلص با او
برين منوالست و جز احسان و رعايت و تربيت از اينجانب در باره او صادر نشده و او بمجازاة اسائت
نموده چون اوامر شريفه را جز بقبول تلقي ممكن نيست جهت خاطر مبارك از گناه او درگذشت بعد از
اين بايد كه با سر تخيلات فاسد و توهمات باطل نرود و جمعي را كه برين حركات ذميمه تحريض او باشند
از پيش خود دور كند تا در مدارك مهالك نيفتد و پشيماني لا ينفع الندامة دولت و عظمت با امتداد
زمان همعنان باد **نوع سوم** بعد از تقرير وداد احوال و تحرير مقام محبت و اعتقاد راي
شريف را منهي كردانيده مي آيد كه اشارتي كه در باب فلان كه از مشاهير مملكت فرموده و جرايم
او را كه با اين جانب صادر شده شفاعت خواه گشته حال آنست كه از ابتداء ملازمت لايزال
مراحم و عواطف اختصاص يافته است و بتفويض و تعيين اينجانب مباشر كارها بزرگ بوده و همواره
همت بر تقويت و تربيت او مصروف و مقصور گشته و بهيچ حال توقع نبوده كه حركتي موجب تكدر خاطر
از او صادر گردد چون با غواء الشيطان و تسويل نفس اماره بر جريمه كه موجب ابعاد بوده اقدام نموده
و دانسته كه بنكايت آن مواخذ و معاقب خواهد شد و حضرت شريف سلطنت را شفيع ساخته امان طلبيده
جهت تحري مراضي رضاء آنحضرت او را امان داده شد و اعمال و اشغال كه بيش از اين در اهتمام او
بوده بر قرار بتقلد او متوزگشت توقع است كه عواطف سنيه در بيع سلطنت او را نصيحت فرموده از ارتكاب
سوابق خطايا ارتداع و انزجار فرمايند تا بعد اليوم از مباشرت آن احتراز و اجتناب ورزد تا
بر جه راي شريف سلطنت اشارت فرمايد جز قبول و استماع امري ديگر صورت نبندد دولت مستدام باد
نوع ششم بعد از شرايط دولتخواهي و وظايف دوستداري نموده مي شود كه اشارتي
در باب فلان كه از نزديكان بوده بواسطه ارتكاب جريمه كه صدور آن از امثال او در تصور نيامده

مقام استبعاد یافته فرموده و جرایم او را شنیع شده امان طلبیده است هرچند جرایم او زیادت
از انست که بشمول نعمت امان از پیران برتوان خاست فاما چون حضرت شریفه سلطنت
او را در مقام عفو و صفح داشته عدول از ماینبغی الفقیر آن حضرت چگونه صورت بندد از سر
جرایم او درگذشته و کناهان او را بحضرت سلطنت بخشیده عطیهٔ امان شامل حال او سنه
تا بدطنشی تمام برقرار براحم و عواطف اختصاص باید دای شریف سلطانی بهر حال
حاکم عدلست برآنچ فرماید مزیدی تصور نتوان کرد دولت دایم و قایم باد

فصل پانزدهم

در عهدنامه دو صورت **اوّل** مکتوب بالتماس **دوم** جواب بقبول و هر یک سه نوع

صورت اوّل

مکتوب بالتماس **نوع اوّل** اما بعد چون حضرت رب العالمین جل جلاله و عم
نواله زمام مهام جهانیان در قبضه قدرت سلاطین معدلت آثار و پادشاهان شریعت شعار نهاده
و تدبیر مصالح و ترتیب مناهج این طایفه بحسن اهتمام ایشان حوالت فرموده بر ملوک عدل پرور و شهر
یاران داد کستر واجبست که من جمیع الوجوه قصارای همت بر نظم احوال عباد و ترفیه ساکنان
بقاع و بلاد دارند و خلایق را که ودایع حضرت خالق اند بظل ظلیل خویش مکتنف و محمی کردانند
و این معنی وقتی تحقق پذیرد که ابواب منازعات و مناقشات بکلی مسدود کردد و اسباب معارضات
و مکاوحات بالمره اندفاع یابد پس اگر میان ملوک انام و سلاطین اسلام عقد عهدی که میامن آن طوایف
عالمیان را شامل کردد و بر غد معیشت روزکار کذرانند و بطیبت حال و فراغ بال بمهات و مصالح
خود مشغول کردند منعقد شود هرآینه مثمر صواب صلاح و منتج امداد فوز و فلاح کردد و امر اوفوا بالعقود — یا ایها الذین آمنوا
انقیاد نموده باشند و نص تعاونوا علی البر والتقوی را ممتثل شده و از تهدید ولا تعاونوا علی الاثم
والعدوان احتراز و اجتناب نموده و در عدله اوفوا بعهدی اوف بعهدکم آمده ومن الله المعونة
والتوفیق بنا برین مقدمه محب مخلص را که بولا و وداد آنحضرت سر تفاخر بر فرق فرقدان میساید
و پای همت بر ذروهٔ قمهٔ افلاک می نهد در خاطر آمد که جهت مصلحت دین و ملک که بنص حدیث
توامان اند با آنحضرت طریق معاهده که از میامن آن احوال عباد با رونق و مصالح بقاع و بلاد با نسق

باشد مسلوک کردد و رسولان و تجار و قوافل و صادر و وارد بفراغت خاطر تردد توانند نمود
و مصالح الملکتین بر احسن وجوه انتظام کیرد و مهام کافهٔ انام در سلک انتظام انخراط پذیرد
باعلام این نیت که متضمن مصلحت کل جوانب و اطرافست مزاحم مطالعه شریفه شد و تشریف
جواب را پایهٔ فرخ انتظار میکند جهان بکام و دولت مستدام باد **نوع دوم**
اما بعد چون قاعدهٔ معاهدات میان سلاطین اسلام طریقهٔ مرضی و سنتی مستحسن است و میان
این بروزکار را با عدو اقارب واهالی مشارق و مغارب ابدا منتواصل و خشنودی حضرت صمدیت
جلت کبریاؤه در اتیان بدین معنی حاصل بنا برین مقدمه دعاکوی دولتخواه را که سوابق اخلاص و جوانب
اختصاص با آنحضرت ثابتست در خاطر آمد که با آنحضرت عقد عهد اخوتی که اهل اسلام را بحکم المؤمنون
اخوة بایکدیکر مقررست منعقد کرداند و بدین واسطه خود را بر سایر ملوک اقطار و سلاطین امصار
مفتخر و مباهی داند و ثمرات آن تزیین احوال بلاد و عباد کردد بنا برین مقدمه باصدار این مفاوضه
مزاحم مطالعه همایون شد تا اگر این اندیشه موافق ضمیر منیر و مطابق رای فرمای افتد باعلام آن داعی — صواب
دولتخواه را مشرف کرداند تا جمعی را که متوسط این معاهدت خواهند بود بخدمت فرستند و علی خیرة
الله تعالی اتمام این رابطه واجب دانند جهان بکام باد **نوع سوم** بعد از عرض وظایف مخالصت
و شرایط رواتب مصافاة و مصادقت بر ضمیر منیر منهی کردانیده می آید که چون حق تعالی اعنهٔ مصالح
جمهور و ازمهٔ معضلات امور در کف کفایت ملوک انام و سلاطین اسلام نهاده و هر یک از ایشان
بمحافظت امانت مخاطب و رعایت بنی نوع مطالب خواهند بود پس اگر وضعی دست دهد که
از نتایج موافقت ایشان طوایف رعایا بل عامهٔ برایا فارغ البال و منتظم الحال باشند هرآینه امداد
برکات و اسباب حسنات قرین روزکار ایشان کردد و این معنی وقتی اتفاق افتد که عقد عهد مودتی
میان ایشان انعقاد پذیرد که با دوستان یکدیکر دوست و با دشمنان دشمن باشند و در سرا و ضراء
و شدت و رخا جوانب را رعایت داشته در اجلال اعمال جایز ندارند تا امور مملکت منتسق باشد و قواعد
دین و اسلام منتظم نماید و علی الجمله مخلص دولتخواه از ترقی مزید بازمونوث این سعادت و منتظر آن
دولتست و خواهان آنکه میان آنحضرت عقد این عهد منعقد کردد تا اهالی مملکتین بی شایبهٔ منازعت و معارضه
و دفع بهمات و مصالح خود اشتغال نماید بوضوح این معنی مزاحمت مطالعه شریفه واجب دانست تا اگر این مطلوب

محل قبول و مقام اجابت خواهد یافت اتمام از ابروجهی که رای جهان آرای صلاح و آن منتشر کردند جهان بکام باد
وعظمت مستدام بحق الملک العلام

صورت دوم

در جواب مکتوب نوع اول بعد از وقوف بر مراسم شریفهٔ سلطانی و مطالعه
مثال مبارک خاقانی اعلام رفته بود که اشارتی که در باب معاهدت اخوت و مودت بر زبان
اقلام جاری و ساری شده و بآیات محکمات کتاب کریم و قرآن عظیم عظم الله ذکره و جلاله مستحکم
یافته محاط علوم و مستوعب مفهوم گشت هیچ شک نیست که تا میان سلاطین اسلام و ولاة ازمهٔ احکام
قواعد محبت و مودت ممهد نگردد و دعایم آن بارکان عهود و مواثیق مصادقت مخالصت مستحکم
نشود امور جمهور انتظام نیابد بلکه مصالح اطراف مقام اهمال گیرد و تتمهٔ منافع جوانب بهیچ حال التیام
نپذیرد و بنا برین مقدمه مرتبهٔ قد تعاطلنا مرضاته ازین تاریخ باز حضرت سلطان الاسلام عهد کرده
شد که در جمیع قضایا که بمصلحت ذات البین و تدبیر مصالح جمهور و نظم متشتات امور و اصلاح احوال
عباد و بلاد و عمارت بقاع عاید و راجع باشد با خدمتش موافق و متفق باشیم و با دوستان او دوست
و با دشمنان او که دانیم و شناسیم دشمن و هیچ مصلحت از مصالح جانبین مهمل و هیچ قضیه از قضایا متنزع
محتمل نگذاریم بلکه در تمشیت آن بر قدر مقدور و امکان میسور سعی و اجتهاد بجای آریم و در صلاح
اندیش طرفین بهیچ وجه از وجوه اهمال جایز نداریم برین عهد و میثاق حضرت رب العالمین جلت
کبریاؤه و ارواح مقدسه انبیا صلوات الله علیهم اجمعین و ذوات کامله آل و اصحاب از انصار
و مهاجران و غزاة و مجاهدان و سایر اولیا رضی الله عنهم و قدس ارواحهم گواه گرفتیم و کفی بالله
وکیلا توقعست که بعد الیوم رسل و رسایل از جانب سلطان اعظم دامت سلطنته متواتر و متوالی باشند
و با تمام مصالح و مهمات و تعیین خدمات فرمان جهان مطاع نافذ و صادر گردد تا در انجاح مطالب
و تیسیر مآرب بذل جهد و صرف وسع از لوازم باشد ان شاء الله تعالی **نوع دوم** بعد از آنکه دولت جوید
مفاوضهٔ همایون سلطان الاسلام خلد ملکه تامل رفته و بر مضمون آن صورت معاهده و قضیهٔ معاضده
عبارتست از آنست که وقوف حاصل شده تصویر ضمیر گردانیده می آید که بحکم القلوب تتشاهد تربیت رای
تا این مخلص نیز مؤثر تمهید قواعد عقود و عقد ارموکات عهود معهود دست و خواهان آنکه سوابق ارادت
روز بروز از استحکام زیاده و اعتقادات را پیوسته فوق انتظار فی اندازه دست دهد و چون این داعیه

در باطن طرفین منبعث شده مرحبا بالوفاق و اهلا بالاتفاق گفته برین موجب با حضرت رب العالمین
جل جلاله عهد رفت و ازین تاریخ باز با سلطان اسلام دامت سلطنته عقد عهدی که دست تصرف
روزگار بر نقض آن قدرت نیابد کرده شد و مورد آن بموکدات ایمان غلاظ و شداد مجمع
و مهنا گشت دوست خدمتش را دوست و دشمن را دشمن داریم و در مجاری حالات و عوارض
مهمات نظر از مصالح مصالحت منقطع نگردانیم و باتفاق در عمارت مملکتین و ترفیه اهالی جهتین غایت
مساعی جمیله مبذول داریم و از فرموده حضرت رب العالمین جل جلاله و نصوص احادیث سید المرسلین
صلوات الله علیهم اجمعین درین باب صادر ست که بیک سر موی عدول نجوییم برین عهد و میثاق حضرت
صمدیت جل جلاله و ارواح مقدسه انبیا صلوات الله علیهم اجمعین و ذوات کامله اولیا از آل و اصحاب
و صدیقان و شهدا و صالحان و انصار و مهاجران و غزاة و مجاهدان رضی الله عنهم گواه گرفتیم و کفی
بالله شهیدا توقعست که بعد الیوم نواب و نوکران در استنهاض مطالب و استدعا مآرب طریق اخلاص
مسلوک داشته نه کلفت تکلف با علام آن سبقت جویند تا بر وفق ارادت ایشان باتمام اشارت
رود دولت ابد پیوند باد **نوع سوم** بعد از تامل مکاتبه بزرگوار و مطالعه مفاوضه
وحیی که دارد که از جانب سلطان اعظم خلدت سلطنته وارد و واصل شد بود اعلام می رود که
قضیهٔ عهد موثقی که قلم گوهربار ملتزم تبیین و تقریر و متکفل توضیح و تصویر آن شد یعلم الله
تعالی که آن حال مطابق مکنون ضمیر این مخلص معتقد آمد و آنچ از سابق الایام از خاطر بران مشتمل ضمیر بر
فواید آن منطوی بود رای شریف با علام و انها آن مبادرت فرمود اکنون چون ارادت طرفین
برین مطلب که اشرف رتبت اتحاد یافت و تخایل اثنینیت بین الجانبین مرتفع گشت مخلص دولتخواه ازین
وقت و زمان با حضرت ذی الجلال جل جلاله عهد کرد و بایمان غلاظ و شداد موکد و مستحکم گردانید
که بعد الیوم جانب سلطان اعظم دامت سلطنته بر جمیع جوانب غالب و راجح دارد و قاعدهٔ عهد موافات
و مصافات بر صورتی منعقد گرداند که دست تطاول ازمنه و دهور و تقلب ایام و شهور بهدم و نقض
آن راه نیابد و نتیجهٔ این معاهدات آنکه با دوستان یکدیگر دوست و با دشمنان دشمن باشیم و مادام
سلطان اعظم برین وتیره استقرار و برین طریقه استمرار نماید ازین جانب بذل اموال و نفوس
مضایقت نرود و الله علی ما نقول وکیل توافق دولت و سعادت تا قیام ساعت مالک بالنبی و عترته

فصل شانزدهم

در تهدید و جواب و دو صورت اوّل مکتوب بتهدید دوم جواب تهدید و هر یک مشتمل بر سه نوع

صورت اوّل

مکتوب بتهدید **نوع اوّل** چون این فصل مشتمل بر القاب سلاطین و خواتین و اولاد ایشانست نوعی چند نوشته شد که مناسب صورت تهدید نیست پس چون بعضی از سلاطین در مقام تهدید باشند با ایشان القابی متضمن تعظیم نوشتن مناسب نیفتد و تنزل و اختصار اولی باشد و اگر درین صورت از مکاتبه بر پیغام و مشافهه اکتفا نمایند بهتر باشد و اگر البته بمکاتبت باشد اگر القاب هم در مکتوب هم در جواب برین صورت نویسند مناسب تر افتد بجانب سلطان اعظم قدوة السلاطین افتخار الخواقین رکن الدنیا و الدین قامت سلطنته وظایف تحیات موظفه و مرتب می گردد و از حضرت رب العالمین وضعی که مستدعی مصلحت جانب باشد سوال می رود و توفیق اجابت رفیق باد و اگر ترک القاب کرده بمجرد دعایی مختصر که در اول مکتوب و جواب نویسند بهتر باشد چون دامت سلطنته یا دامت مملکته یا دامت دولته و امثال آن بعد از القاب دعا که درین باب نویسند برین جملت باشد اعلام می رود که مدتیست که ما را استماع افتاده که امرا و لشکریان خدمتشان بر حدود و ولایت و مملکت اینجانب هر وقتی تاختن می کنند و بر قضیه چند شنیع و حالتی چند قطع از نهب اموال و تعرض بندگان خدای تعالی و هدم بقاع و غیر آن از منکرات که متضمن ترک ناموس است اقدام می نمایند و از مزالق اقدام تجربه‌یان نمی اندیشند و سلطان معظم نیز با وجود وقوف بر غرامت ایشان بزجر و منع و توبیخ و تهدید و ردع ایشان اشتغال نمی فرمایند این معنی از رسوم ملوک و آداب سلاطین بغایت مستبعد است چرا باید که نواب و متعلقان خدمتش برین گونه شنیع راهی اقدام نمایند و او منع و ردع ایشان مشغول نگردد و قدما گفته اند و من ربط الکلب العقور ببابه فعقر جمیع الناس من رابطه بنابرین مقدمه این مکاتبه اصدار افتاد تا چون بر وقوف پیوندد سلطان معظم جهت نواب و نزدیکان و متعلقان را از سلوک این مسالک ذمیمه مانع شود و در ذرایع از ولایات و ممالکات اینجانب و نواب و متعلقان و رعایا بتعدی و تطاول پیوسته اند مبالغت فرماید تا ابواب منازعات و مناقشات مسدود گردد و الاجوبا للفاسد بالفاسد مثلی سایر و ذکری دایرست و ازین جانب نیز همان گونه بمکافا و بلوکات سلطان اعظم خطاب رود و مناسب نقیضه احوال جهانداری نباشد و فی هذه کفایة لمن درایة و السلام علی من اتبع الهدی

نوع دوم بر رای شریف منهی گردانیده می آید که پیش ازین که تخت مملکت بجلوس سلطان سعید مغفور طاب ثراه مشرف بود همواره از جانبین معاهدت و معاونت تواتر می یافت و آن پادشاه مغفور در رعایت جانب این مخلص بر قرار وظیفه موالاة را موظف داشته هیچ فتوری بارکان ولا و وداد راه نمی داد اما از جانب سلطان معظم هیچ گونه اقتفاء آثار پدر بزرگوار مشاهده و معاینه نگشت و آن نوع معاش با دوستداران بالمره متروک و مرفوض شد بلکه اضداد و چیزها نیز راه یافتند و بتتبع صورت حال اینجانب اشتغال نمودند و مجموع اقاویل و اباطیل ایشان مقبول و مسموع افتاد و بحوالی مملکت و ولایت و انزعاج رعایا از وطن مالوف و مسکن معهود سرایت کرد و اینجانب چشم داشت بالطاف محبت برین صورت نبود و اگر این قسم را از اقسام مناقشت راه بازمی توان داد اری در غایت سهولتست اینجانب مملکت و مال و اوزرا و اعوان و انصار و خواتین و مرصعات و غلمان و حشم و خول و خدم و عساکر جرار و غیر آن از اسباب سلطنت سلطان معظم کمتر نیست بلکه در اکثر امور مرتبت غلبه و رجحان اینجانب راست اگر ترک این نوع بی صمت و منازعت می گیرد و بر خرافات اصحاب اغراض التفات نمی کند بقانون ملک داری قاعده دوست بر روی آن لایق تر و اگر بر قول برین ملکه ناپسندیده اصرار و ثبات لازم نماید و بهیچ حال مرتدع و منزجر نگردد میعادگاه ملاقات و بولجار محاربات تعیین فرمایند تا در ان تاریخ و مقام اتفاق وصول افتد و بعد از ان

شعر

ببینیم تا اسب اسفندیار · سوی آخرآید همی بی سوار

و یا باره رستم جنگ جوی · بایوان نهد بی خداوند روی

و قد اعذر من انذر و السلام علی تابع السنة و الاسلام

نوع سوم باعلام رای عالی گردانیده می آید که درین مدت بکرات رسولان خدمت متواتر شدند و هر گونه قضایا که متضمن مصالح ممالک است باعلام و اشارت رسانیدند و ازین جانب نیز بنابر توریت ایشان شروط رفت و جهت هر قضیه مواعد متوفر شد و بعد از تقدیم شروط قطعا شروط در وجود نیاید

واقاویل ایلچیان و رسولان را از قبیل زخرفات و مموهات دانسته شد اگر کلمات ایشان
مبنی بر اصلی وثیق و رکنی اکید بودی بایستی که آثار آن بایثار موافقت و ترک عناد و صحبت
بظهور رسیدی و چون اسباب معاندت و مناقضت و امارات مخاصمت و مکاوحت روز بروز (معادات)
در ازدیاد است و اوقات مصادقت و مخالفت سپری شد در امتداد این نوع از معاشرت و محاورت
نزدیکتر از انست که مخالصت و مناقشت و معارضت بیش از ان ماند که بمصافات و مصادقت
هیچ قضیه در شریعت سلطنت و طریقت پادشاهی و مملکت از ان مذموم تر نباشد که ملوک
و سلاطین افعال و اقوال یکدیگر اعتماد نکنند و دل با زبان و اسرار با اعلان راست
ندارند چون این قاعده استمرار یابد و اخبار ان بمسامع موالی و معادی و اصحاب
و احباب و اضداد و حساد رسید هر آینه منکر شوند بلکه بظاهر و باطن عداوت را متشمر گردند
اکنون اختیار باطرف سلطان معظم داده شد اگر مؤثر قواعد عهود و داد و طالب اوضاع محبت و اعتقاد
نوعی در پیش گیرد که از حرکات و سکنات او بر مودت و اتحاد استدلال توان کرد و اگر سودای مخالفت
بر مزاجش مستولی شده اعلام دهد تا بتدبیر آن نوع از اعراض اشتغال رود و اگر ملکه ذمیمه که موجب خرابی
ممالک است از طبیعتش بکلی زایل گردانیده آید والسلام علی اهل الاسلام و ذویه و طالبی الحق و تحلیه

صورت دوم

نوع اوّل

سه نوع

در جواب [illegible] متضمن بتهدید بعد از وقوف بر مواقع اقلام و اطلاع
بر مفاد ارقام سلطان اعظم اعلام می رود که کلماتی که در باب تاختن امرا و لشکریان و هجوم
بر مواضع و ولایات و بلوکات و اشتغال بنهب اموال و هدم و بقاع و نقض بند کلف خرابی اعمال
بتاراج و غارات و غیر آن از منکرات فرموده درین باب چون با آن جماعت رجوع افتاده
مجموع ان قضایا را انکار کردند و از ارتکاب آن استبعاد نمودند اما تهدیدی چند که در قلم آورده
و جواب الفاسد بالفاسد را آهنگ ساخته هرگز عادت نبوده که خدمتش متصدی چنین اقوال و متمم
چنین افعال گردد شعر

ترا دیدم که چنین ناخوش نبودی　　چنین تند و چنین سرکش نبودی

طریقه مفاوضات و مراسلات با دوستان قدیم بر وجهی سلوک می باید داشت که اگر ازین
جانب نیز بهمان گونه خطابی رود در مذهب سلطنت و شریعت مملکت تقبیح و تهجین آن حکم نکنند اگر

سلطان معظم خود را در مقام تبجح و تحکم می دارد و سخن بر قاعده ارباب تسلط و تجبر و تجلد می گوید
درین جانب معارضه آن در غایت سهولت شعر

مرا با ملک رغبت جنگ نیست　　بجنگ زبردستم نیز آهنگ نیست

اگر باد پایست خنگ ملک　　کمیت مرا نیز هم پای لنگ نیست

بیش عقلا پوشیده نماند که مجال مجامله چندان بود که مجال مجادله از حد امکان تجاوز نپذیرد

اذا لم اجد من خلة ما اریده　　فعندی لاخری عزمة و رکاب

مبالغت در مناقضت و مناقشت بجائی رسانیدن که در آخر بندامت سرایت کند وظیفه عقلا
نیست زیادت تاکید حاصل آمد سعادت مساعد باد

نوع دوم

بر مضمون مثال
شریف وقوف و اطلاع یافته اعلام می رود که آنچه فرموده در زمان سلطان سعید تغمده
الله بغفرانه قاعده اتحاد در میان ایشان ممهد و مستحکم بوده و چون نوبت سلطنت بدین جانب
رسید آن قاعده مرفوض و متروک گشته و اقاویل حساد و اصحاب اغراض و اضداد در حق
او مسموع و مقبول افتاده و بخزاین و ولایات و بلوکات او سرایت کرده و بعد از آن مواد
کتب را بمکررات تهدید و مشارب خطاب را بمغیرات تنغیص مکدر و متغیر گشته این سخن موجب
استنکار تمام است چه بعد از انقضاء ایام سلطان سعید بدانچه ممکن و مقدور بود طریق مخالصت
مسلوک میگشت و حساد و اضداد را مجال تقبیح صورت حال او نبود و نصوحی که بخاطر او راه
یافته بتزویر کلمات لهو نامناسب مشغول شدن و جریان سخن بر وضعی که هرگز معهود نبوده آغاز نهادن
مقتضای عقل سلیم و طبع مستقیم نیست حق تعالی هر کسی را از ارباب دولت قدرت و شوکت ارزانی
داده که در تزویر مطالب و تبیین مقاصد خویش از مقدمات که منتج عجز و اقتصاد باشد احتراز نموده اند
وقتی که خدمتش بمهددات و منذرات مشغول گردد درین جانب نیز امثال آن نادر الوقوع
نباشد و جواب یکی صد گفته شود و بحمد الله تعالی استظهار از آنچه سلاطین اسلام را ازین کارخانه مملکت
و مرتب مجلس سلطنت و موجبات رکاب عساکر منصوره باشد چندان موجود است که زبان قلم از تحریر
تحریر آن قاصر و بنان بیان از تقریر آن متعذر گردد و حد سخن نگاه داشتن بهترین آداب و ملکات است
و بساختن بالخیر

نوع سوم

بعد از تامل مکاتبه کریم و وقوف بر تحریر مراسلات و تصدیق

رای شریف سلطانی انحراف اینجانب را از منهج موافقت و تلبیس بلباس مجادلت و مخالفت اعلام
رود که مجموع این معانی ممتنعة الوجود است و بهیچ حال زین جانب قضیه که از وقوع آن بر مخالفت استدلال
یا بر مناقضت استشهاد توان کرد واقع نشده و وجود نیافته اگر رای شریف عزیمت مجادلت
و محاربت در خاطر قرار گرفته و میخواهد که بزخرفات افاویل اضداد و موهومات اباطیل ضلال را
بهانه سازد و بران بنیاد بی نهد رای رای ایشانست تبنی البناء علی شفیر هار اما تصور
چنان باید کرد که درین جانب نیز اسباب مقابلت و مقاتلت چندانست که بنان و بیان از احصار
آن وافی نتواند شد قضیه که وخامت عاقبت آن کالبدر الباطع واضح و لایح است در پیش
گرفتن وظیفهٔ عقلا و شیمهٔ ابنا نیست و اینجانب را استماع سخنان نامهذب و کلمات نامنقح چه تفاوت
اعراض سوداوی بر جبار زجه و اشخاص متفاوت گردد و چندانک قاعدهٔ تدبیر منهدم تر استیلا بر نفس بیشتر
والله اعلم و احکم

فصل هفدهم

در سپارش شخصی دو صورت مکتوب و جواب و هر یک سه نوع

صورت اول

مکتوب سه نوع **نوع اول** بعد از ارسال وظایف مخالصت و ابلاغ روات
مصادقت عرضه داشته می شود که مولانا اعظم اقضی القضاة جلال الملة والدین فضل الله لازالت فضایله
عمر و وجوه اماثل دهرست و درین وقت بر عزیمت سفر مبارک حجاز آن کعبهٔ آمال و قبلهٔ فضل و افضال
شده اگر بنواب و مقربان اشارت شریف نفاذ یابد تا مقدم او را باعزاز و اکرام تلقی نمایند بوقت
و شرایط تعظیم و ترحیب باقامت رسانیده توجه بجانب حرمین شریفین بامر امحل در باب تعجیل قرار
و تفخیم ذکر او بزرگ و رعایت و محافظت متعلقان تاکید ارزانی فرماید تا در رفتن و آمدن جانب
ایشان را مرعی دارند مخلص دولتخواه در وظیفهٔ افزاید و آنحضرت نیز خیر واجب التقدیم فرموده باشد
با وجود شمول عواطف دریغ بدین تاکید چه احتیاج دولت دوجهانی میسر و محصل باد بالنبی و عترته و صحبه
نوع دوم بر رای مشکل کشای حضرت شهریاری لازالت من العظمة مزیدة بعد از تبلیغ
مراسم موالات و تاکید قوانین محبت و مصافات عرضه می افتد که امیر بدر الدین حاجب از جملهٔ امنا
و معتمدان دولتین است و در کلیات قضایا باصابت رای و اجادت فکر مشهور و مشار الیه در بن

وقت جهت مهر کوزه قضایا مشرعی و عرفی که با هر کس جاری و متوجه درگاه فلک رفعت
شده اگر مزاحمتی درین نسبت بسایر طوایف اعاظم او را ملحوظ نظر عنایت گردانیده بقضاة
اسلام و نواب و مقربان اشارت شریف یابد تا تمام مهام او صادر گردد محب مخلص دولتخواه در وظیفه
دولتخواهی افزاید جهان بکام باد **نوع سوم** بر رای جهان افروز معروض گردانید
می آید که خواجه علاء الدین که بملک اینجا ربی معروفست و از قدیم باز محل اعتماد این دولت
خواه بوده بر سبیل تجارت بران مملکت آمد اگر منال مطاع بنواب دیوان عز بر نفاذ یابد که
در رعایت و محافظت او اجمل مساعی بجای آرند و در استیفاء حقوق سلطانی و متوجهات دیوانی طریق
مساهلت و مسامحت مسلوک گردانید بعد از آنک حقی بموقع افتد مخلص دولتخواه در وظیفهٔ اخلاص
و دولتخواهی افزاید با کمال عواطف حضرت شهریاری بهیچ تاکید احتیاج نیست دولت جاوید باد

صورت دوم

جواب سه نوع **نوع اول** بعد از احاطت ضمیر بمواقع شرایف اقلام و اطلاع ع
بر مقاطع دقایق ارقام اشارتی که در باب مولانا اعظم اقضی القضاة جلال الملة والدین فضل
الله زیدت فضایله فرموده چون بدین مملکت رسید ارکان دولت و اعوان حضرت و اعیان
مملکت باتفاق وظیفهٔ تملق و استقبال مرعی داشتند و باجلال تمام در مقامی فراخور قدر رفیع
چنان بزرگی تنزیل کردند و وظایف خدمات باقامت رسانیده و اینجانب نیز بجلایل انعامات
و کرایم تشریفات مخصوص و مکرم گشت و در وقت توجه بجانب حرمین شریفین نیز زیادت شرفا و جلالا
بامر او محل شریف تاکید وصیت در تعظیم قدر و تفخیم ذکر و رعایت جانب متعلقان تقدیم یافت
امیدست که چون بحضرت رسد راضی و شاکر باشد همواره چنین خدمات را از حضرت علا متوقع
و مترقبست فلک که منتهز وصول بهجت بزرگان دین باشد تا مخلص دولتخواه بدل و جان منت پذیر
شود دولت جاوید باد **نوع دوم** بعد از وقوف بر مقاطع اقلام شریفهٔ شهریاری
اشارتی که در باب امیر بدر الدین حاجب فرموده بسمع قبول اصغا رفت و چون اختیار احوال او کرده
شد ابلغ از امانت و کفایت او نسبت فرموده اند اضعاف آن مشاهده و معاین گشت و مقام ارتضا
و استحسان یافت و باقضاة و ایمه و نواب و نزدیکان با تمام مهام او وصیت رفت امیدوارست

جون بحضرت رسید شاکر نشود اکر خیر باشد سعادت ابد بپیوند با بالمرثاله **نوع سوم**
بعد از اقامت مراسم اخلاص وود ولتجا امن و وقوف بر مواقع انفاس وحي کرد اروانعراف
از نتایج فیض اقلام کو هر بار اعلام می رود که در باب رعایت ملکات تجار خواجه علاء الدین فرموده
و بسلوک طریق مسامحت و مسالمت در حقوق سلطانی و متوجهات دیوانی و محافظت جانب او من کل الوجوه
اشارت رانده بسمع رضا اصغا رفت و او را از حقوق و متوجهات ما معاف مخصوص کردانیده آمد و انواع
تفقدات و تکریمات بتقدیم پیوست مخلص دولتخواه صد و چنین خدمات را مترصد و مترقب شفقتان کلام بار

فصل هژدهم

در تعزیت نامه دو صورت مکتوب و جواب و هر یک چهار نوع

صورت اول

در مکتوب نوشتن بمصیبت رسیده و متوفی با فرزند باشد یا زن یا برادر یا

نوع اول مکتوب بپدر در وفات فرزند بعد از ابلاغ مراسم وداد و من
انواع اعتقاد و اعتبار اعلام رای انور و ضمیر ازهر کردانیده می آید که ناخجر واقعه
پادشاه زاده جهان المستریح سفر جنان الملک الدیان المنقص عیشا به والمنقطع عن احبابه واترابه
سقی الله تربته صوب الرضوان واسکنه بحابح الجنان لستماع افتاده نه ان تأسف و تلهف بظاهر
و باطن راه یافته که بتصاریف ایام روزکار و تداویر ادوار و اطوار از کزشرح و شرح عشار آن
بیان توان کرد. کوییا که دهر غدار با آن شخص لطیف و جوهر شریف چه کینه داشت که بدست بی مهری
نهال عمر عزیزش از سر آبستان وجود برکشید و در مغاک خاک حدث نه بسنک ستم بلست که بکل
رخسارش بخنود و بر نظارت جوانی و موسم عیش و کامرانی اش رحمت نکرد و امیدهای دل کام
نایافته اش بخیبت و حرمان مبدل کردانید و دوستان را بعد از امید زلال وصال زهر تر المذاق
ذاق چشانید شعر ابدا تسترد ما تهب الدنیا فیالیت جودها کان بخلا
و زبان زمان کفت کردون ز برای تو دل نرم نداشت رخسار تو احترام آزرم نداشت
آید عجبم از ملک الموت که او از جون تو کسی جان بستد و شرم نداشت تمسک باذیال الصبر
نیکوترین ملکاتست و تشبه باحوال صابران بهترین حالات چه از تواتر جزع نه فایده جز حرمان

از ثواب صابران و تضاعف اجر آن چه فایده انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب الحکم لله العلی الکبیر
شعر
با قضاء ازل و حکم قدر چه توان کرد ؛ در چنین واقعه جز صبر دکر چه توان کرد
بهر دفع اثر غم ز دل اهل عزا ؛ جز تمسک باحادیث و خبر چه توان کرد
همراه در دل هاکست وطن چه توان کفت ؛ همه بر بلبل کشت کذر چه توان کرد
جون مراعات قوام تن از آسیب فنا ؛ زانکه ممیت میسر نه بزر چه توان کرد
اصل بر جاست اکر فرع بشد در ماتم جست ؛ کر بسر رفت بماناد بزر چه توان کرد
حق تعالی ذات مبارک پادشاه وارث اعمار کرداناد و این مصیبت را اخر مصایب کناد و ایام
همایون را بمیامن بقا و جلال شاهزادکان دیگر اطال الله اعمارهم محفوف حوادث و مکاره از
ساحت بارحت مصروف بالنبی و آله و عترته **نوع دوم** مکتوب بشوهر در وفات
زن بعد از تبلیغ مراسم تحیات مخالصت و اخبار اخبار اعتقاد و ارادت و انهاء تعلقات خاطر و رغبات
باطن و ظاهر اعلام رای منیر که جام جهان نمای حقیقت عبارت از آنست کرده می آید که حکمت
بالغه ربانی بحکم قد فرغ الله من الخلق والخلق والرزق والاجل در تغییب ایشان تعالی دیو که جز علم ربانی
آن نرسد جز آن نیست که هر یک از بندکان نصیب و قسمتی که جهت ایشان از خلق و خلق و ارزاق
و آجال مقدر بوده راضی شوند و از مزالق اعتراض و مداوک لب بستند را که انحراف جویند و در
افعال حق عز اسمه بنظر اعتبار و اعتقاد بنکرند و ورود قضای الهی را که لا راد لقضائه و لا مانع
لحکمه صفت آنست بر خود واجب دانند و لازم شناسند و نقش الرضا بالقضاء باب الله الاعظم را
بجوامع وجود تلق نمایند و بر نزول محنت و کربت ان احتراز کنند که بر صدور کرامت و محنت
تا مسالک عرفان را بقدم رضا و تسلیم مسلوک داشته باشند و بر معارج اصحاب حقیقت و مدارج
ارباب طریقت بموافقت احکام شریعت راه یافته و از سر بود و وجود زن و فرزند بکلی بر
خاسته و از ابتلا و اختبار و لنبلونکم بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات
خلاص یافته و بمرتبه وصول که قصارای مطالب طالب سالک و عارف محقق حقیقت آنست رسیده
و تذکار این معنی با حضرت شریف از قبیل اعلام معلومات و توضیح واضحات است اما غرض کلی و مقصود
جملی آنکه تا بصورت واقعه بایله خاتون سعیده مغفوره رابعة الزمان خدیجة الدوران آنسها الله تعالی و
الحم

والولدان في جنات الرضوان را بانيل درجات صابران معارضه فرمايد با اين ملک نيز داخل
کمالات نفس قدسي و ذات مطهر ملک سيلطان کردد قال الله تعالى واصبر وما صبرک الا بالله وقال تعالى
في صفة ايوب ع م انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب وقال تعالى وجزاهم بما صبروا جنة وحريرا جميع
انبيا صلوات الله عليهم که برکزيدکان وجودند برين شرب رسيده اند وازين شربت کوشيده و ربي
کونين محمد مصطفى صلى الله عليه وسلم که حبيب حضرت عزتست وبتشريف لولاک لما خلقت الافلاک مخاطب
وما جعلنا لبشر من قبلک الخلد افان مت فهم الخالدون کل نفس ذائقة الموت ونبلوکم بالشر والخير فتنة والينا ترجعون
مخاطب کشت وجاي ديکر فرمود انک ميت وانهم ميتون ديکري را ازين نوع توقع بقا ودوام
چکونه باشد **بيت** هر که آمد بجهان ز اهل فنا خواهد بود · آنکه پاينده و باقيست خدا خواهد بود
تمسک بنص کلام مجيد عظم الله جلاله ما ننسخ من آية او ننسها نأت بخير منها او مثلها ملحوظ نظر مبارک
مي بايد داشت · خاطر اشرف اکرچند ملالي دارد · منتظر باش که اندوه زوالي دارد
ذات مطهر که مظهر انوار الهي و مظهر الطاف نامتناهيست وارث اعمار باد

نوع سوم

مکتوب برادر در وفات برادر بعد از تشييد مباني اتحاد و تاکيد اوضاع محبت واعتقاد بر راي
انور وضمير از هر منير کردد که حق جل ذکره وعم شکره طوايف بندکان را که ايجاد کرده بل جميع
مخلوقات را که خلعت تکوين پوشانيده رزق معين واجل مقدر تقدير کرده است نه رزق را زيادت
ونقصان توان کرد و نه اجل را تقديم و تاخير ممکن باشد لقوله تعالى اذا جاء اجلهم لا يستاخرون ساعة
ولا يستقدمون وچون اين قاعده مقررست ودست تصرف انسان از تغيير وتبديل آن قاصر پس جز
تسليم و رضا بقضاء الهي امري ديکر صورت نبندد و يعلم الله تعالى که از خبر فوات وقصه وفات
شهريار سعيد آنکه نزل من منازل الجنان المحبر في جوار الله الرحمن تغمده بالغفران واسکنه في جنات
الرضوان نه چندان انزعاج بدل ودرون وظاهر و باطن اين دولتخواه راه يافته که بتجدد ايام
وعصور وتکرر ازمنه ودهور شرح بعضي ازان مشروح وسلک اما چون جزع واضطرار
وقلق واضطراب را هيچ فايده نيست بلکه مضرتست سقوط از درجه صابرانست وجزاهم بما صبروا
جنة وحريرا مصداق آن وقال تعالى انه من يتق ويصبر فان الله لا يضيع اجر المحسنين وقال تعالى
ولئن صبرتم لهو خير للصابرين وقال تعالى سلام عليکم بما صبرتم فنعم عقبى الدار پس مقتضاي عقل

سليم و فطرت مستقيم آنست که درچنين ملمات ومزعجات تمسک باذيال صبر کند وازحضرت
رب العالمين جل جلاله بهترين وسيلتي وشريفترين ذريعتي داند ذات مطهر وعنصر زکاء حضرت
سلطنت و برادران ديکر وارث اعمار باد ان شاء الله تعالى **شعر**

شاخي که از نهال بزرک شکسته شد · آن سروپايه دار بسي پايدار باد
ور کوکبي ز برج معالي غروب کرد · خورشيد آسمان شرف برقرار باد

نوع چهارم

عزيت بر طريق تهنيت بعد از شرايط تسليم و رضا بقضاء الهي تصوير
راي حضرت شريفه سلطان شرفها الله تعالى وعظمها کردانيده مي آيد که چون حضرت عزت
عز شانه وعظم سلطانه يکي را از بندکان برکزيده خويش از مضيق محنت دنيا خلاص داده بفناي
جنان وجناب جنات رضوان برد وبرموجب الدنيا سجن المؤمن وجنة الکافر از جنت کفار
بصدر رسيدن الوکم رساند ودر نعيم مقيم جاي داد و بلقاء خود وحشت او را بانس مبدل کرداند
بر فوات او جزع نمودن وخود را از اجر درجات صابران محروم کردانيدن و نعيم جنان وبها
حضرت رحمان را بتواتر جزع وبکا بنص حديث الميت يعاقب ببکاء اهله بر ومنغص کاشتن
از جميع اباء وعقلا وجه وبتخصيص از سلاطين دين دار وملوک شريعت شعار پسنديده نيفتد چه
تمسک باذيال صبر چنانک عادت ارباب تسليمست اشرف ملکات واعلي درجاتست بلکه صحبت
تهنيت کفتن بهتر از تعزيت دادن چه يکي را از بزرکان دين که در مرض الموت بود اصحاب
ودوستان تسليه وتسکين ميکردند او بخنديد وجواب ايشان کفت از ارباب دنيا که بعضي
دوستان وبعضي دشمنان اند جدا ميشوم وبحضرتي متوجهم که جز عنايت و رحمت از انجا تصور
ديکر ندارم چه جاي غم خوردن واندوه و پريشان بودنست روز شادي و خرميست
چه رسول صلى الله عليه وسلم فرموده است من کره لقاء الله کره الله لقاءه ومن احب لقاء الله
احب الله لقاءه يعني هر آنک ديدار خداي را کاره باشد خداي تعالى نيز ديدار او را کاره کردد
وهر کس که ديدار خداي را دوست دارد خداي تعالى نيز او را دوست دارد وشک نيست که
ملاقات حق بعد از موت باشد که حجب جسماني مرتفع کردد و يکي از حکما کفت عجبست لقوم يبکون
مسافرا بلغ منزله يعني تعجب دارم قومي را که بر مسافري مي کريند که بعد از تعب سفر بخانه و منزل خود رسيد

ورسول صلی الله علیه وسلم فرموده است که کن فی الدنیا کانک غریب او عابر سبیل وعد نفسک من
اصحاب القبور اما اگر بر فوات عزیزان تاسف از آن جهت باشد که فرصت بندگی حضرت عزت که
موجب ادراک سعادت آخرتست در دنیا دست میدهد و بدین واسطه دنیا را مزرعه آخرت
خوانده اند و بعد از مفارقت مجال اکتساب طاعات و اقتناء مثوبات چگونه میسر شود و بجای خود باشد
چه شیخ بزرگوار عبدالله کلاباذی قدس الله روحه العزیز را در خواب دیدند و پرسیدند که چه میخواهی
گفت آنکه مرا یک نوبت دیگر با دنیا برند و باشد که دروازه کلاباد را در چشم من بگردانند و چندان
مهلت دهند که یک نوبت دیگر الله بر زبان آرام چه اگر او را فضیلت طاعت و بندگی حق تعالی
در آخرت که مجموع نتیجه مزرعه دنیاست معاینه نگشتی این سخن نگفتی شعر من شرف الدنیا و من فضلها ان بها تستدرک
الآخرة پس برین تقدیر حضرت شریفه سلطانی و امت سلطنته را بر فوات عزیزی که متوجه حضرت رب العالمین
شده هیچ گونه تحسر نباید خورد و نعیم جنان را بر او مکدر و منغص نباید داشت و ثواب جمیل و اجر جزیل را
منتظر باید بود حق تعالی آن مصیبت را آخر مصایب گرداناد و ذات مبارک وارث اعمار با بالنبی و آله

صورت دوم

جواب تعزیت هم نامه چهار نوع

نوع اوّل بعد از وقوف بر تفقدات سلطانیا که شتی
که سلطان اعظم زیدت سلطنته فرموده بود دل مجروح را مرهم نهاده از وفور الطاف و کمال اشفاق
و اعطاف آنحضرت مستبعد نشمرد شرایط دوستداری و وظایف پسندیده کرداری همین باشد شک نیست که
مفارقت عزیزان بر وجهی که درین جهان امید ملاقات ممکن نباشد صعوبتی تمام دارد اگرچه جماعت
دوستان صورت این حادثه را با نواع مسکنات تسکین کنند و اصناف تسلیات تسلی دهند و معاذ
الله از حرکتی که بدان واسطه از ثواب صابران محروم گردد و مانع شوند حتی که ماوراء آن تصور نتوان
کرد بجای آورده باشند و شخص را که دهشت و حیرت بر دست مستولی شده از آن عواقب خلاص داده هم
آنکه درین عمل مثاب و ماجور شوند حق تعالی ذات شریف سلطانی را وارث اعمار گرداناد و این جانب را
صبری جمیل و آن مرحوم مغفور را اجر جزیل کرامت کناد بحق حقه

نوع دوم الطافی که از جانب
سلطان اعظم خامت سلطنته یارکاشت اینجانب صادر شده بود و بر نزول المی که صعوبت آن و صنوف هجر
تمام دارد تسلیه و تسکین فرموده از کمال دوستداری آنحضرت مستبعد نداشت شک نیست که تواتر اضطرا
و اضطرار در صورتی که مفید و منتج نخواهد آمد وظیفه و شیمه عقلا نیست و انخراط در سلک صابران
بهترین وسیلتی و شریفترین کرامتی چه بتواتر معلوم شده که حکیمی را پسری رنجور شد و ایام
مرض او تا ده روز امتداد یافت درین مدت حکیم از مالوفات و مشتهیات نفسانی چون مطعوم و مشروب
بکلی اعراض کرد و اوقات خود بر معالجت او مصروف گردانید بعد از ده روز که آن تدابیر منجع
نیامد و پسر بجوار ایزدی پیوست حکیم طعام و شراب خواست و گفت چندانکه تدبیر ممکن بود کردم
اکنون انقطاع از مطعوم و مشروب فایده نخواهد داد بعد از آن بتجهیز و تکفین او مشغول شد و جزع در قضیه
که مفید نخواهد بود کار خردمندان نیست حق تعالی حضرت شریفه سلطانی را وارث اعمار گرداناد بالنبی و آله

نوع سوم بعد از عرض مراسم اتحاد و تاکید مبانی ولا و وداد نموده میشود که مکاتبه شریفه در باب
تمسک باذیال مصابرت و انقطاع از مزعجات جزع و فزع بر فوات برادر سعید مغفور طاب ثراه که بدین
محب مخلص ارزانی فرموده بود در رسانیدند مورد آن بتکریم و تعظیم تلقی یافت و نصیحتی را که در باب تسلیه
و تسکین فرموده بسمع رضا اصغا رفت شک نیست که در چنین مصایب و وقایع خود را در سلک صابران
منخرط گردانیدن تا باستیفاء ثواب فایزان و اصل شوند بهترین ملکه و شریفترین عادتیست چون وصول
درین جهان بمتوفی ممکن نیست ادراک مثوبتی که ممکن بل محقق و متوقعست غنیمت باید شمرد حق تعالی
در ورود نوازل و نزول مصایب تمکین صبری جمیل کرامت کناد بالنبی و آله

نوع چهارم
بعد از ایراد اوراد دعوات و ایصال امداد خدمات و تحیات بحضرت سلطان اعظم خامت سلطنته
اعلام میرود که تسلیه و تسکینی که در باب عزیز متوفی فرموده و از توجه او بجناب رحمان و جنات رضوان
اخبار رواج جامعه و از تمهید قواعد تعزیت منع کرده و اخبار اسلاف کرام را درین باب استشهاد
آورده و ذکر فرموده که تاسف بر فوات عزیزان اگر از جهت فوت ایام طاعت حضرت عزت شانه باشد
که آن در دنیا دست میدهد بجای خود است چه اکتساب سعادت و اقتناء آن دولت اینجا میسر
که تمامت بوقوف پیوست و از کمال الطاف و وفور اشفاق شهریاری مستبعد ندانست و مجموع آن تنبیهات
و ایقاظات را که مشتمل بر رعایت مصالح دنیوی و اقتناء مثوبات اخرویست بگوش جان استماع نموده شک
نیست که قوت نفس و قدرت قلب در نزول حوادث و حدوث نوازل ظاهر گردد و از تواتر جزع و ولوله
اثری جز سقوط از درجه صابران اثری دیگر متصور نشود و بفضل حق عز اسمه و بیمن همت مبارک آن ملکه حاصل شده حق تعالی
ذات شریف

خدایگانی را که موجب عموم دوستداران و موجب کروب دولتخواهان است پاینده نامعدود باقی داراد بالنبی وآله

فصل نوزدهم

در استدعای تردد تجار و قوافل در دو صورت مکتوب و جواب و هر یک در دو نوع

صورت اول

مکتوب — **نوع اول** — بر رای شریف سلطان اعظم زیب سلطنت مخفی نماند
که آبادانی بقاع و بلاد و ترفیه احوال عباد از تردد طوایف تجار و قوافلست چه رخص اسعار
و خصب ولایات از آمد شد ایشان باشد و اکنون مدتیست تا از آن مملکت تجار و قفول نیامده
و اقمشه و آلات و امتعه معهود بدین دیار نیاورده و نبرده و بدین واسطه در مملکتین غلایی عجیب و از آنکه
برید آمده و موجب عسر احوال و ضیق مجال اهالی و ساکنان شده و تدارک بر ذمت همت
حضرتین واجب توقع بشمول الطاف حضرت شهریاری جهانست که اشارت شریف بارکان دولت
صادر گردد تا فرمان مطاع و حکم واجب الاتباع آنحضرت را با جماعت تجار و قوافل رسانند تا بر قول
سابق بتردد مشغول شده اقمشه و اسلحه و آلات و مطعومات و سایر حوایج معهود بدین
ولایت آورند و از ینجا متاع آن مملکت حاصل کرده باتفاق تجار این مملکت انجا برند تا در هر دو
مملکت رخص تمام و خصب علی الدوام پدید آید و اهالی و ساکنان از شدت افتقار و احتیاج خلاص
یابند نواب دیوان با متصرفان و تمغاجیان مقرر کرده اند که زیادت از حقوق تمغا از ایشان طلب نکنند
تا مرفه الحال و فارغ البال تردد کنند و چون این معنی متضمن اصلاح مملکتین است بزیادت تاکید حاجت
نیافتد جهان بکام باد — **نوع دوم** — بر شرایف آرا حضرت معلا سلطان اعظم دامت
سلطنته پوشیده نیست که حکمت ایزدی در تعیین تجار و طوایف قوافل آنست که اگر در بعضی بقاع
و بلاد بندگان خدای را ضیق مجال باشد بواسطه تردد ایشان و نقل مطعومات و ملبوسات و جمیع ما یحتاج
الیه آن ضیق بسعت مبدل گردد و مردم از شدت احتیاج و افتقار خلاص یابند و چون مدتیست
تجار و قوافل منقطع شده اند و بدین واسطه آن مملکت نیز بدان ولایت تردد نمی توانند کرد
و عسرتی تمام باحوال خلایق راه یافته توقعست که احکام شریفه بتردد تجار و کاروانها نفاذ یابد
تا بر قرار معاملات و خرید و فروخت مشغول گردند و ضیق حال اهالی بسعت مبدل شود و چون این معنی

که موجب اصلاح احوال جهانیانست بتعیین که مبذول افتد جهان بکام باد — **نوع سوم** — اعلام
رای شریف کرده میآید که از سوالف ازمنه و اعصار در جمیع بقاع و امصار عادت جهان
بوده که بازرگانان و اصحاب قفول با آمد و شد مشغول بوده امتعه و اسلحه و آلات و مطعومات و ماکولات
و ملبوسات و مفروشات آرند و برند تا خلایق را در خرید و فروخت اسباب معاش و مواد
انتعاش حاصل گردد و ملوک ممالک نیکنامی دنیا و ثواب آخرت یابند مدتیست که از آن مملکت تجار
و کاروانیان هیچ متاع و قماش بدین مملکت نیاورده اند و تجار این اطراف نیز بدان واسطه از بیم — بیع جنس بدان ولایت
جهل نبرده و ضیق تمام باحوال خلایق راه یافته توقعست که فرمان مطاع نافذ گردد که بعد الیوم تجار
و قوافل آن مملکت هیچ عذر امتعه و اقمشه و مطعومات و ملبوسات و مفروشات بدین مملکت آورند و بقیمتی
مناسب وقت حال باشند بفروشند و از ین ولایات متاع آن مملکت آنجا برند مقرر شده
بیرون تمغاء معهود ده از هیچ آفریده از تجار مطالبت نرود با وجود کمال اعتنای حضرت شهریاری
بترفیه حال عباد و رونق بقاع و بلاد بزید تاکید چه حاجت جهان بکام و دولت مستدام باد

صورت دوم

جواب — **نوع اول** — بر مضمون مکاتبه شریفه زید شرفا وقوف یافته
بعد از عرض مراسم اخلاص عرضه میرود که درین مدت که تجار و قوافل از آن ولایت منقطع شدند
علت تامه این معنی آن بوده که متصرفان و تمغاجیان بمطالبات ناوارد و مطالبات ناواجب
ایشان را منع طلب فی مطالبات کرده اند و اضعاف تمغاء معهود توقع داشته جبرا و قهرا میستدند و بعضی
از ایشان از آن جهت بوده که راس المال بقرض گرفته اند در آن ولایت از طرف تمغاجی مکلف
و درین مملکت بمطالبت حقوق عزمات شده و بمحض انقطاع را بهترین حالتی تصور کردند اگر رای
شریف سلطانی بمتصرفان و تمغاجیان حکم مطاع ارزانی فرمایند تا ایشان را بزیادت از تمغاء مقرر که
در زمان قدیم معهود بوده مطالبت نکنند و بزواید و عوارض و اخراجات و تکالیف دیوانی
مخاطب نگردانند بارسال ایشان اشارت رود و الا هرگز رخصت تمام توان داد که بهیچ مشغول شوند
که خسارت ایشان اضعاف منفعت باشد صورت حال برین جملتست زیادت تاکید چه حاجت دولت
مستدام باد — **نوع دوم** — بعد از وقوف بر مواقع اقلام شریفه اعلام میرود که اشارتی که در باب

انفاد تجار و قوافل بدان مملکت فرموده و تردد ایشان را جهت فسحت مجال اهالی و ساکنان
مملکتین استدعا نموده حال آنکه مدتیست تا قطاع و حرامیان که در اطراف آن ولایات راه مسدود کردانیده
و هر وقت لشکریان آنجا بقطاع طریق ملحق شده صادر و وارد را الزام و متعرض می‌کردند و بغارت
و تاراج و قتل نفوس و نهب اموال اشتغال می‌نمایند و تجار ضعیف حال بدین واسطه از تردد و آمد
شد متورع و منزجر شده اند رای شریف سلطان اعظم را اول بدفع حرامیان و تادیب لشکریان اشتغال
می باید فرمود و بعد از آن استدعاء حضور تجار و قوافل کرد چه در تردد این جماعت هر دو مملکت
معمور می‌گردد و چون راهها ایمن شود تجار از منافع و مکاسب خود بهیچ حال اعراض نجویند بزیادت
تاکید احتیاج نیست دولت ابد پیوند باد بمنه ولطفه

نوع سوم بعد از اطلاع بر مفاد اقلام
شریفه اشارتی که در باب تجار و قفول فرموده بسمع رضا اصغا رفت و در روز با حضار جلال الدین
محمد که راه ملک التجاری وارد حکم کرده شد و متذکر گشت که او و جماعتی که در اهتمام او می‌باشد ازین تاریخ
باز امتعه و اقمشه و اسلحه و ملبوسات و مطعومات و ماکولات و مفروشات که در آن ولایات در بابت
باشد آنجا آورند و بقیمتی که موافق معدلت باشد بفروشند بشرط آنکه ایشان بزیادت از تمغای معهود
خطائی نزود و از آن جانب نیز تجار بر همین طریق تردد آغاز کنند و آنچه داشته بدینجا آورند تا
متصرفان در رعایت ایشان مساعی جمیله بتقدیم رسانند چون این معنی متضمن مصلحت مملکت است
در توقیف و تجسس ایشان چه فایده دولت و عظمت جاوید باد انه رئوف بالعباد

فصل بیستم

در استدعاء حضور یکی از اعاظم بایغیر دو صورت مکتوب و جواب و هر یک نوع

صورت اول

مکتوب

نوع اول بعد از ابلاغ ابناء ود و اخبار احوال اعتضاد
و اعتضاد نموده می‌آید که مدتیست تا صیت مناقب و فضایل و نمونه مکارم و معالی مولانا اعظم علامة
العالم مقتدای جهان قطب الملة والدین ادام الله میامن انفاسه الشریفه بمسامع ذکوی دولتخواه
رسیده است و ترقی او بر مدارج عرفان و معارج تحقیق و مدقق علوم شده و خاطر راسخ تمام ملاقات
آن حضرت ایام بدید آمده و خواسته که از فواید فواید انفاس آن نحریر زمان بر اخذ لالی فضایل

و کمالات خلقی او فرو نصیب اکمل فایز گردد و وصول بدین مطلوب بی اجازت آنحضرت امری
متعذر است این ضراعت را وسیلت آن مطلوب ساخته بلطف عمیم و مکرمت جسیم امید واثق است
که فرمان جهان مطاع بانعطاف ارسال آن بزرگ بدین مملکت نفاذ یابد تا چند روزی میامن انفاس
متبرکه ایشان مستفید گردد و بعد از آن معززا مکرما بدان حضرت متوجه شود اجابت این مطلوب
از جبلت الطاف حضرت سلطنت پناه غریب نمی‌نماید دولت و جهانداری باد

نوع دوم
بعد از ارسال وظایف اخلاص و ابلاغ رواتب اختصاص مکشوف رای جهان آرای گردانیده می
آید که درین ایام یکی را از دعاگوزادگان عارضه که نصیب اعادی آنحضرت باد روی نموده اگرچه
درین مملکت حذاق حکما و مهره اطبا موجودند اما مخصوص مولانا اعظم ملک الحکما بقراط العصر نجم الملة
والدین ادام الله فضایله که باتفاق افاضل جهان در علم طب سرآمد وجود است احتیاج می‌افتد
فلان را که از امنا و معتمدان اینجانب است آنجا فرستاده و نسخه ادویه که اطبا بعد از تشخیص مرض
نوشته اند مصحوب اوست و کیفیت عارضه معلوم کرده چون صورت از با مولانا اعظم تقریر کند آنچه
مشخص را از تعیین ادویه و اشربه روی نماید و درین مملکت متعذر باشد باتفاق مشار الیه مصحوب
نموده اینجا آورد و اگر توجه او باجازت شریفه تحقیق یابد بلطف نخ دریغ مستبعد نشمرد جهان بکام باد

نوع سوم برای جهان افروز منهی می‌گردد که اندیشه تاسیس عمارت ابواب البر از مسجد
و مدرسه و خانقاه و رباط سبیل و قنطره و امثال آن در خاطر قرار گرفته و داعیه آن نصب العین شده
اگر اشارت عالی بارسال معماری که در صنعت هندسه عدیم النظیر باشد مصحوب فلان که بدین مهم آمده نفاذ یابد
در وظیفه اخلاص و دولتخواهی افزوده شود چه معماران و مهندسان که از عهده چنین
عمارتی بیرون توانند آمد ازین ولایت عنقا نموده اند دولت ابد پیوند باد بمنه ولطفه

صورت دوم

جواب برضا یا بمنع و هر یک سه نوع اما جواب برضا

نوع اول بعد از وقوف بر مفاد انفاس که موهم باشارتی که در باب مولانا اعظم
افضل الزمان قطب الملة والدین عمت فضایله فرموده و استدعاء حضور کرده هرچند مفارقت او
ازین مقیم تعذری تمام دارد و لایزال بافادت انواع فضایل مشغول است فاما چون جانب سلطان اعظم

بیش این مخلص در غایت عزتست استدعاء آن مطلوب را باجابت و انجاح مقرون داشتن از جمله لوازم
دانست مولانا اعظم را در محبت رسل حضرت ارسال رفت در تسویه مقتار و ترفیه خاطر بزرگوار
او برید تاکید حاجت نیست برعادت او بزرگ اشارت فرمودن منوط بلطف عمیم
امور دو جهان بر وفق رای شریف همایون ساخته باد **نوع دوم** اشارتی که در باب
عارضه مبارک یکی از شاهزادگان جهان کمّل الله صحته فرموده بعلم الله تعالی که از استماع آن انزعاجی
تمام بخاطر راه یافت و در روز مولانا اعظم ملک الاطبا والحکما بقراط الزمان نجم الملة والدین
دامت فضایله مصحوب رسول خدمت بآنجا از ادویه و اشربه اشارت رفته فرستاده شد امیدست
که تا انجا رسیدن صحت کلی روی نموده باشد ان شاء الله تعالی **نوع سوم** اشارتی
در باب تاسیس مبانی خیرات و توطید دعایم مبرات فرموده و معماری را مهندس استحضار نموده
و ملک المهندسین بن حسین معمار را اگرچه بعمارات خاصه مشغول بود و خاطر را باتمام آن اهتمامی استحضار
تمام اما شرایف اشارات سلطانی را تقدیم و ترجیح واجب دانسته او را مصاحب رسول انجناب
روانه گردانید اگر بعد از رسم که زده باشد و اساسی که انداخته برعادت او حکم نافذ که
وظیفه اخلاص افزوده شود جهان بکام باد والاما جواب منع **نوع اول** بر رای
شریف زید شرفا منهی گردانیده می‌آید که اشارتی که در فرستادن مولانا اعظم علامة الزمان مولانا
جهان قطب الملة والدین عمت فضایله فرموده چون او را طلب داشته شد ضعف مزاج و استیلاء
سن شیخوخت را مانع توجه آنحضرت گردانیده و هر چند مبالغت رفت مفید و منتج نیامد چون همگی همت
بر ترفیه خاطر او بزرگ مصروف بود اجابت ملتمس او واجب گشت اگر رای شریف بارسال
دیگری از اکابر این مملکت اشارت فرماید فرستاده شود جهان بکام باد **نوع دوم**
بر رای شریف زاده الله شرفا و تعظیما نموده می‌آید که اشارتی که در باب ارسال مولانا اعظم ملک
الحکما والاطبا نجم الملة والدین زیدت فضایله صادر شده آن بزرگ را عارضه روی نموده بود و
مجال توجه نداشت اما مولانا اعظم ملک الاطبا شمس الملة والدین عمت فضایله را که او نیز در علم طب
عدیم النظیرست با ادویه محتاج الیها ارسال رفت امیدست که مساعی جمیله او منتج و منجح آید ان شاء الله تعالی
نوع سوم بر رای جهان افروز منهی گردانیده می‌آید که اشارتی که در باب طلبیدن معماری

مهندس و سید المهندسین بن حسین معمار که از مشاهیر معماران و مهندسانست از مدتی باز
بساختن عمارات خاصه مشغولست و همانا که تا مدت یکماه دیگر باتمام رسد چون تمام شده باشد
بارسال او اشارت رود ان شاء الله تعالی جهان بکام باد تمام شد مرتبه اول از کتاب دستور الکاتب

مرتبه دوم

از قسم اول از کتاب دستور الکاتب فی تعیین المراتب در مکاتبات امراء الوس و وزراء
و خواتین و اولاد ایشان و نقیب النقبا و سادات و مشایخ و مریدان و قاضی القضاة و دیگر
قضاة و اتباع ایشان و نواب دیوان سلطنت و دیوان وزارت و امراء اولکا و تومانات و ایناقان
و مقربان و اتابکان و وکیل حضرت سلطنت و اصحاب دیوان بزرگ از الغ بیتکچی و مستوفی و مشرف و ناظر و حکم
و حافظ مال و منشی و حکام اوقاف ممالک و حجاب و ملوک ولایات و رسولان اطراف و امیر شکار و امیر
مجلس و القاب و ادعیه ایشان و احوال که بیکدیگر نویسند مشتمل بر دو ضرب

ضرب اول

در القاب و ادعیه طوایف مذکوره بیست و چهار فصل ازین فصول پنج فصل مقدم مشتملست بر سیزده
صورت و هر صورت مشتمل بر سه نوع که سی و نه نوع باشد و نوزده فصل اخر مشتملست بر پنجاه
هفت نوع هر فصل سه نوع مجموع انواع فصول نود و شش نوع باشد

فصل اول

در القاب امراء الوس و خواتین و اولاد ایشان سه صورت

صورت اول

در القاب و ادعیه امراء الوس پیش از شروع در ذکر انواع گوییم که مراتب را استفادت
باشد زیرا که کاتب بنسبت با مکتوب الیه یا بزرگتر باشد یا کمتر یا مساوی اگر بزرگتر باشد
برادر یاد نسبت با تمامی القاب که ذکر خواهیم کرد و اگر کمتر باشد خداوند یا مخدوم یاد نماید با تمامی
القاب و اگر مساوی باشد نه خداوند یاد نسبت و نه مخدوم و بر بعض القاب اکتفا باید کرد
نوع اول همواره معدلت و نصفت ظاهر نوئین اعظم اعدل خسرو کیش سلیمان نگهبان اقالیم
جهان امیر امراء ایران تهمتن عهد و زمان شیخ حسن نویان کافه اباعد و اقارب را شامل باد

و کرمت عمیم و منقبت جسیم با اهالی مشارق و مغارب واصل بالنبی و آله الاطهرین بنده مخلص
دولتخواهی دعایی که از مهب ریاض اخلاص متوفر مراتع وداد و اختصاص تنسم کند موجه جناب
عالی میگرداند و بجوامع وجوه متعطش ادراک دولت القای باشد و اجابت آن مطلوب از حضرت
واهب المواهب امیدوارست عن قریب روزی باد

نوع دوم

جناب جهانپناه نوین
اعظم اعدل خسرو جهانگیر بهرام تیر تدبیر امیر امرا جهانگیر زمین و زمان همواره معدن افاضت
معدلت و مورد ادامت منقبت و نصفت باد تدبیر کلیات امور مملکت منوط برای صواب فرمای و ترتیب
جلیات مصالح ملک و ملت مربوط اهتمام فکر مشکل گشای باد بالنبی و عترته الاخیار بنده مخلص معتقد وظایف
دعایی که از ریاض مخالصت تنسم کند مرتب گشته اجابتش از امیدوار باشد و اجابت دعا و وصول شرف
خدمت از حضرت عزت تعالی و تقدس مسئول است بفضل و منه باد

نوع سوم

امداد فتح و ظفر
در حضر و سفر قرین رایت کشورگشای نوین اعظم خسرو اعدل آزرم نهمتن آفاق امیر الامرا
علی الاطلاق فرمان فرمای جهان برگزیده حضرت باعظمت یزدانی جناب امارت پناه بانواع الطاف
الهی محاط و محفوف و صروف نوایب و ضروب حوادث بیمن ایالتش از جهانیان مصروف بالنبی و آله
بنده کمترین ... دعا ... ذات ... ملکات وظایف بندگی را اقامت میکند و بخضوع و ابتهال
از حضرت ذی الجلال مزید عظمت و جلال جناب همایون صانها الله بالمبار و المسار و کف عنها اصناف
المضار میطلبد و امارات اجابت در علامات استجابت مشاهده و معاین میبیند توفیق وصول شرف مثول
عن قریب میسر و محصل باد بالنبی الوصی و آله الطاهرین و اصحابه الطیبین

دعای

که در غیر این انواع بعد از القاب بر صدر مکتوبات فی ذکر القاب با امرا نویسند
زید عدله زیدت معدلته زیدت عظمته ادام الله عظمته ادام الله دولته رفع الله قدره و قدرته اعز الله اعوانه و نصرته

صورت دوم

در القاب و ادعیه خواتین امرا الوس سه نوع

نوع اول

... جلال خاتون
معظمه بانوی مکرمه ملکة الملکات ذات السعادات ... العالمین در حرم امارت و بزرگی ابد الدهر مسعود و ... سلوک
باد طوایف دولتخواهان منصور و مقبول و فرق بدسگالان مقهور و مخذول بالنبی و آله الاطهرین

نوع دوم

حرم بارگاه خاتون معظمه خدیجه مکرمه ملکة الملکات ذات العز و الشوکات
از نوایب حدثان مصون و مأمون باد و اطباق افلاک بذکر معالی و مکارم جناب عالی متوج و مشحون
بالنبی و آله

نوع سوم

سرادق جاه و جلال و خیام رفعت و اقبال خاتون معظمه بلقیس الایام
خدیجه العصر ملکه خواتین آفاق زبدة المکونات من النساء و الطیبات تا ... خلود مشدود باد و سیمای
عزت دولت و عظمت تا یوم الموعود ممدود بحق النبی و عترته الاطهرین

دعای

که بجز این امراء الوس در غیر آن سه بعد از القاب با صدر مکتوبات بذکر القاب نویسند
زیدت عظمتها زیدت رفعتها زیدت اقتدارها زاد الله عظمتها دامت عظمتها دامت رفعتها

صورت سوم

در القاب و ادعیه ابناء امراء الوس سه نوع

نوع اول

امداد الطاف یزدانی
قرین روزگار نوین زاده اعظم زبدة امراء العالم خلف اعاظم الامم باد طوایف دوستداران
در سایه عز و جلال فارغ البال و فرق بدسگالان در تیه خذلان و خسران پریشان حال بالنبی
و آله خیر آل

نوع دوم

مسند امارت و بزرگی بسالیان نامعدود بوجود مبارک نوین
زاده اعظم خلف اعاظم امراء العالم ذو الحسب الطاهر و النسب الزاهر بر اوج افلاک مساوق و محاذی
باد و امور دین و دولت و مهمات ملک و ملت بر وفق رای شریف جاری و ساری باد بالنبی و آله

نوع سوم

نهال دولت و اقبال و اغصان جاه و جلال امیر و امیرزاده اعظم زبده
و قدوه امراء عالم اکرم اولاد آدم در دریای سروری و مهر سپهر ... اختری در چمن بخت
و سعادت و جویبار عظمت و جلالت ابد الدهر ناضر و نامی باد و شرایف اوقات و کرایم ساعات
مستوعب کامرانی و دوستکامی بالنبی و آله الاطهرین من آله و عترته و الاکرمین من صحبه و عشیرته

دعای

که در غیر آن سه نوع با اولاد امرا بعد از ذکر القاب بر صدر مکتوبات فی ذکر القاب نویسند
ادام الله دولته اطال الله قدرته ادام الله قدره اعز الله انصاره ادام الله رفعته و حرس قدره و قدرته
ادام الله اقتداره و اعز الله انصاره

فصل دوم

در القاب و ادعیه وزرا و خواتین و اولاد ایشان در سه صورت و نه نوع

صورت اول

در القاب و دعاء وزرا سه نوع

نوع اول

مصالح دین و دولت و مناظم ملک و ملت

تا قیام ساعت بصوایب آراء و ثواقب افکار صاحب اعظم اعدل و دستور اکرم اکمل صاحب
دیوان الممالک مطاع کل ملیک و مالک سلطان الوزراء فی العالمین ملاذ طوایف الامم مستعبد ارباب
السیف و القلم آصف العهد وزیر الشرق و الغرب مغیث الملهوفین نصیر المظلومین شمس الحق و الدنیا و الدین
غیاث الاسلام و المسلمین محال و موکول باد اولیا در کنف سلامت و کرامت مسرور و مقبول و اعدا
در تیه خذلان و خسران منکوب و مخذول بالنبی و آله و صحبه الاکرمین بنده مخلص و هواخواه خالص
خلاصه وجود را مستغرق هوا و ولاء آن حضرت میدارد و در شرایط اخلاص و حسن عقیدت و هوا
خواهی هیچ دقیقه از دقایق نامرعی نگذارد و وظایف عبودیت و تبتل کاشته بهمگی وجود ثنا
و دعا و ذکر و شکر مکارم و ایادی آن حضرت اجلها الله تعالی مشغول میباشد توفیق ادراک سعادت التثام
که سرمایه سعادات و مایه کرامات و مباهات است از حضرت ذی الجلال بخضوع و ابتهال میطلبد مقرون اجابت باد

نوع دوم تدبیر امور جهانبانی و تمهید قواعد فرمانفرمایی با استعداد روزگار و اختلاف دهور
و اعصار وظیفه رای مشکل گشای صاحب اعظم کهف طوایف الامم ملاذ جماهیر العرب و العجم صاحب دیوان
الممالک المستقل لکل ملیک و مالک وزیر الدولتین و مشیر الحضرتین کافل مصالح الجمهور ناظم متشتتات الامور
سلطان الوزراء فی العالمین غیاث الحق و الدنیا و الدین نظام الاسلام و المسلمین مادام روزگار رهاین
حوادث مستغرق الکتاب نیکونامی و حفظ حضرت ایزدی در جمیع احوال حارس و حامی باد بالنبی و آله
الاطهرین بنده مخلص و دوام عبودیت و اخلاص باقامت میرساند و بهمگی مطمح همت و مسرح نظر آنکه
چگونه صورتی از مکمن امکان بمظهر وجود رسد چه بواسطه آن بسعادت شرف ملاقات که مطلوب
حقیقی و مقصود تحقیقیست مستسعد یابد ان شاء الله العزیز الحادی که درین نوع مذکورست بوزیری نویسد
که وزیری دو پادشاه کرده باشد

نوع سوم جناب وزارت مآب صاحب اعظم ناظم مصالح
الامم مدبر امور الممالک السالک من طرق الانصاف و فتح المسالک کهف الثقلین ملاذ الخافقین
سلطان الوزراء باجماع العالمین رشید الحق و الدنیا و الدین غیاث الاسلام و غوث المسلمین تا قیام
ساعت معمور و فود وزوار و مورود اکابر و اعاظم بقاع و بلاد و امصار باد مطالب عالمیان
از میامن الطاف آن جناب دولت آشیان مهیا و میسر و مآرب جهانیان از عواطف بی دریغ آن آستان
آسمان نشان مهنا و مقرر بالنبی و آله الطاهرین و صحبه الزاهرین مخلص ترین دعاگویان دولتخواه بوظیفه

دعاء دولت ابد پیوند که اطیب من نشر اللؤلؤ و الزبرجد است قیام می نماید و از حضرت واجب
الوجود که منبع خیر و جود و سعادت است بتضرع و دعا می طلبد مهام آن مطلوب مصادم غرض
اجابت باد ان شاء الله العزیز

دعاء جهت وزیر برین موجب نویسند اعز الله
انصاره و ضاعف اقتداره ضاعف الله جلاله و مد علی العالمین ظلاله زاد الله اقتداره و اعز انصاره
اید الله ایامه و تغذی من البریة ایامه جعل الله مقرونة باکتساب المحامد مشفوق باقتناص الاوابد و الشوارد
ادام الله ظلاله علی الایام و جعل ایامه ممدودة الساعات الی یوم القیام آمین یا رب العالمین

واو فاتحة الشر منه م

صورت دوم

نوع اول در القاب و دعاء خواتین و وزراء سه نوع بلقیس ثانیه خاتون معظمه ملکة
الملکات مظهرة العلی و السعادات ملیکة الذات و الصفات همواره متکای وزارت کوشک عظمت
و دولت باد اولیا در مقر کرامت مسرور و اعدا در تیه خذلان و خسران منکوب و مقهور

نوع دوم ستر رفیع خاتون معظمه ملکة الخواتین زبدة مخدرات العالمین
کافلة مصالح المسلمین ابد الدهر ملاذ محتاجان امم و مرجع اکابر و اصاغر عالم باد اولیا در بنای جمعیت
منتظم حال و اعدا در عقاب پریشانی مستغرق و بال و اموال بالنبی و آله خیر آل

نوع سوم آستان جلال و حسن بپیرایه مثال خاتون معظمه و بانوی مکرمه فیاضه النعم الجسام الواصلة من المعالی
الغایات العظام ملکة خواتین الزمان بلقیس العصر و الاوان همواره ملاذ اکابر جهان و ملجأ اعاظم
زمان باد مشارب امانی دوجهانی مصفی و موارد مطالب و مقاصد مورود و مهنا بالنبی
و آله

دعاء جهت خواتین و زرا زیدت رفعتها دامت عظمتها
دامت دولتها زیدت سعادتها زیدت اقدارها و عزت انصارها آمین یا رب العالمین

صورت سوم

نوع اول در القاب و دعاء ابناء وزرا سه نوع امداد تاییدات ربانی و توفیقات
یزدانی قرین روزگار صاحب و صاحب زاده اعظم سالار اعاظم الوزراء فی العالم کهف الامم
نظام و افق رای ایران اکرم و اعدل اعاظم جهان خواجه علاء الحق و الدین شمس الاسلام و المسلمین
باد و دولت بر منهج مرام میسر و قواعد سعادت بر حسب ارادت ممهد و مقرر داعی معتقد بتبلیغ ابتهاء و وداد

و اخبار محبت و اعتقاد و مزاحم مطالو سرّ یون کرده و فرصت التفات را سببی که متعاقب
دست دهد از حضرت عزت میطلبد و با دراک آن امنیت امید واری باشد دولت ام
باد **نوع دوم** ورود و فود اقبال و توجه رکب جاه و جلال بجناب شریف
صاحب و صاحب زاده اعظم خلف اعاظم الوزرا ملاذ جماهیر الوری دستور ایران غیاث الحق
والدوله والدین جلال الاسلام والمسلمین متواتر و متعاقب باد و همم عالیه کافل مصالح اباعد
واقارب بالنبی وآله الاطهار دواعی نیل استنباه برابد آه بحیثی که از روایح فوایح ان مشام
جان معطر کرده و از فوایح آن بجهت تواتر و تعاقب مواظب و ملازمت و استدامت ایام
دولت را در اقتنای مجد و معالی از حضرت لایزالی ذی الجلالی سایل و امارات مشاهده و معاین اجابت
جهان بکام باد **نوع سوم** توارد امداد شادی و غم و تواتر اعداد کامرانی بجناب
شریف صاحب و صاحب زاده اعظم سلالة الوزراء العادلین کهف المطلوبین مغیث الملهوفین خواجه تاج
الحق والدوله والدین جمال الاسلام والمسلمین بی شیز انقطاع و تا انقضا و انصرام با امداد سعادت
و دولت متواتر و بتعرض ادوار و تصرف لیل و نهار از ساحت معالی قاصر خاص مخلص معتقد بر وظایف
اخلاص ملازمت نموده سرعت ملاقات را از حضرت قاضی الحاجات سوال میکند و با دراک آن امنیت
امید واری باشد اللهم استجب **دعائی** که بابناء وزرا نویسند زید قوة عز نصره
دامت دولته زیدت رفعته نفذ الله امره و شرح بنیل ما یهواه صدره انجح الله سوله و بلّغه مأموله اطال الله بقاءه و سیح ظله نعماه

فصل سوم

در القاب و ادعیه نقیب النقبا و دیگر سادات در دو صورت **اول** در القاب و ادعیه
نقیب النقبا صورت **دوم** در القاب و ادعیه دیگر سادات

و مشتمل نوع صورت اول سه

صورت اول

نوع اول در القاب و ادعیه نقیب النقبا نوع جناب نقابت پناه مولانا مرتضی اعظم
مجتبی اعدل اکرم نقیب نقباء الآفاق عز المعالی والمناقب بالاستحقاق مقتدای اهل ایمان
قطب الحق والملة والدین شرف الاسلام والمسلمین بانواع الطاف یزدانی محاط و محفوف باد و مکاره
زمان از ساحت معالی مصروف بحق جده و عترته دعاگوی مخلص بر وظیفه اعتذار و اعتضاد مواظب بوده

بجوامع وجود مشتاق آن التقا و بغره غرّاء باشد و از حضرت ذی الجلال بخضوع و ابتهال سببی که متضمن
وصول بخدمت باشد سوال میکند مستجاب باد **نوع دوم** ذات اطهر و عنصر ازکی انور
مرتضی اعظم مجتبی اکرم افتخار آل محمد سلطان السادة العظام والنقباء نتیجه الرسول و سبط البتول عزّ النسب
و جامع السعادات منبع المآثر والمناقب زین المراتب و المناصب نظام الحق والملة والدین وارث علوم
الانبیاء والمرسلین در کنف حفظ و حمایت و پناه کلائت و حراست الهی باد امداد مجد و معالی بی انقطاع و انصرام
وصول آنها متساوق امتداد داد و ادوار ایام بالنبی و آله الاطهار العظام و صحبه الاخیار الکرام مخلص نیازمند
خدمتی که از مطاوی ان تیسم روایح اخلاص توان کرد و بحیثیتی که از ورد آن آثار حسن اعتقاد و کمال
وفاداری و وداد معاینه توان دید ارسال میکند علو آء اشواق و تباریح اشتیاق چنانکه در اقتضاء مدارج
واعلاء معارج است میسّر امید بکرم عمیم توفیق ملاقات آن طلعت کریم حصول میسر گرداناد انه علی کل
قدیر و بالاجابة الدعاء جدیر **نوع سوم** ریاض سعادت که منبع انوار کرامت و سعادت است
تا پایان نامعدود به وجود مبارک مولانا اعظم مرتضی اعدل اکرم نقیب النقباء العالم نبوی البناء
والکرم علوی الشان والشیم طاها ولادا والرسول نجاد اسباط البتول افتخار آل طه و یس مقتدی الکونین
باجماع العالمین برهان الحق والملة والدین شمس الاسلام والمسلمین سلیل رسول رب العالمین تازه و ناظر باد
و احداق روزگار بجلوه احساب و حمایت انساب آن نتیجه آباء اطهار و سلالة اخیار تا قیامت ناظر بحضرت
و آله الطیبین جناب شریف از این محب مخلص با فراد خدمات و انواع دعوات مخصوص است
و نیاز و نزاع بطلعت مبارک برون از احاطت شروح و نصوص رب الارباب که منتج الابواب
و واهب الالباب سببی بخیر که در ضمن آن دولت ملاقات میسر که کرامت کناد ان شاء الله تعالی

صورت دوم

نوع اول در القاب و ادعیه سادات سه نوع جناب سیادت مآب مولانا مرتضی اعظم
مجتبی اکرم قدوة السادات جامع اسباب السیادات ملاذ العترة الطاهرة النبویة کهف العصبة الشریفة
المصطفویة جمال السلالة العلویة فخر الارومة المکرمة الهاشمیة شمس الملة والدین برهان الاسلام والمسلمین
بانواع فیض و فضل یزدانی محفوف باد و مکاره روزگار و مکاید فلک دوار از جناب او مصروف
بالنبی و عترته الطاهرین محب معتقد بر وظیفه دعایی که از لطایف روایح آن نسیم نوبهاری معطر گشته

واغصان انجح را از تنسم فوایح ان منور شو و مواظبت نماید و امنیت ملاقات را که اعز مطالبست از حضرت واهب المواهب بنیاز و نزاع طلبد قرین اجابت باد

نوع دوم

پسند سیادت بذات شریف مولانا مرتضی اعظم اعلم السادة اکرم ارباب السیادة حسیب الزمان نسیب الاوان مقتدای اهل الایمان نجل امیر المومنین سبط الایمة المعصومین شرف الملة والدین کمال الاسلام والمسلمین علی مرور الایام وکرور الشهور والاعوام متحلی باد و مرآة اکواد ضمایر مخلصان معتقد بتفصیل لطایف معالی و فضایل جناب عالی متجلی نحو اسلافه الاطهار واجداده الاخیار

نوع سوم

ما ثر نفس مزکی و معالی ذات معلی مولانا مرتضی اعظم ملک ملوک السادات جامع لسباب السعادات واساة السیادة نقاوة الجبولات العنصریة فاهر الخوارج والذهریه عماد الحق والملة والدین قوام الاسلام والمسلمین بر سنت مسنون و عادت معهود در اقطار و آفاق بساير و داير باد مناکب ایام حامل اعباء اوامر و نواهی و امداد مسار و محاب مبرا از مثالب حصر و تناهی بالنبی ومن خص بالفیض الالهی مخلص نیازمند جناب رفیع راید عالیه که زاخور قدر رفیع و صدر منیع باشد مخصوص و محیاید کرداند و از حضرت صمدیت سرعت میعاد التئام طلبد انه علی کل قدیر و بحسن الاجابة جدیر

دعای که خارج این انواع بنقبا و سادات نویسند

ادام الله سیادته وضاعف سعادته اجل الله قدره وشرح بنیل الآمال والامانی صدره جعل الله کنف ملاذ السیادة وملجأ الارباب السیادة زین الله سرادق السعادة بوجوده روق ریاض السیادة من صیب فضله وجوده لازال فی ظل السعادة ساکنا ومن فیض السیادة علی مجاری عادة السیادة غانما لازال فی ظل السیادة راقیا ونجم حساده واضداده آفلا آمین یا رب العالمین

فصل چهارم

در القاب وادعیه مشایخ و مریدان ایشان دو صورت **اول** در القاب وادعیه مشایخ **دوم** در القاب وادعیه مریدان

صورت اول

در القاب وادعیه مشایخ سه نوع

نوع اول

برکات اوقات متبرکه شیخ بزرگوار یگانه روزگار مقتدای اعظم قدوة مشایخ العالم شیخ شیوخ الاسلام ملاذ طوایف الانام سلطان المحققین

برهان العارفین قبلة الطالبین و قدوة الواصلین صاحب الکشف والتحقیق المؤید من عند الله بالالهام والتوفیق شرف الحق والملة والدین جمال الاسلام والمسلمین مبین مکاشفات الاولین والآخرین سایه نامه ممدود بر اهل اسلام نشین انقطاع وانصرام واصل باد و امداد الطاف یزدانی بأوقات متبرکه آن عالم ربانی و عامل صمدانی ابد الدهر متواصل بالنبی وآله الطاهرین وصحبه الاکرمین المنتجبین مرید معتقد و هواخواه صادق وظایف بندگی و عبودیت بمواقف قبول و محال عرض رساند و علی الدوام از انوار هدایت آن مرشد محقق مستبصر و از شرایف اوقات آن خلیفه حقیقی مستفیض و مستفیض باشد و در تنگنای مهمات دو جهان بحبل متین جناب ولایت مآب معتصم کردد امیدوارست که از قبول خاطر مبارک آینه مشاهدات قدس و مجموع واردات غیبیست بحظ اجزل و قسم اجمل فایز شود

نوع دوم

میامن اوقات شریفه شیخ الاسلام قدوة عباد الانام مقتدی زهاد الایام کاشف اسرار الطریقة شارح فی الشریعة والحقیقة برهان ارباب العرفان جامع نوع الکشف والبیان شمس الحق والملة والدین آدم الانام وغوث المسلمین منّ الله علی العباد بامتداد مدته الشریفة واعلا سدته المنیفة در میان اهل اسلام ابد الدهر مستدام فیضان انوار الهی بر ذات شریفش متعاقب و متواتر و دست حوادث روزگار از ذیل جلالش قاصر و قاصر بمحمد وآله واصحابه ذوی المناقب والمآثر خادم و مرید مخلص که دایما حوادث آن آستانه در سلک ملازمان زاویه مقدسه منخرط و بدان حضرت فرخنده معلا مختص باد خدمتها مخلصانه و دعاها نیازمندانه می رساند و بزبان اخلاص میگوید افیضوا علینا من الماء فیضا فنحن عطاش وانتم ورود و تمنا و کلی مقصود جملی آن دارد که در اوقات خلوات و فرص لی مع الله وقت که از انفس آنات واشرف حالاتست ازین مخلص معتقد تذکری فرماید و یک نفس که قیمت آن بهمه مملکت جهان نتوان کرد در کار این مخلص کنند قابل مقبول و طالب مطلوب شود و ما ذلک علی الله بعزیز

نوع سوم

برکات وجود مبارک شیخ الاسلام اعظم مقتدای اعلم اکرم قدوة ارباب الحق والحقیقة سالک الشریعة والطریقة سلطان ارباب التوحید برهان اصحاب التفرید والتجرید المتبتل الی الله تعالی کل التبتل السالک فی مسالک الحق ارفع مسالک ابین السبیل قابل لاسرار الالوهیة حامل للطایف اللاهوتیة العالم بخفیات السلوک الناصح للعلماء والملوک شیخ الوری وعلم الهدی صدر الملة والحق والدین کهف الاسلام والمسلمین موجب هدایت کافه اسلام باد و انواع تاییدات ربانی و توفیقات یزدانی متصل روزگار مبارک نیز انقطاع وانصرام بالنبی وآله

الکرام مرید مخلص معتقد بر وظیفهٔ اعتقاد و ارادت مواظبت نموده بجموع وجوه متکف تستان جلال که مورد

قبول و اقبالست بی باشد و لایزال باستمداد همم علیه امداد استظهار رس از دیادی یابد و از حضرت

ربوبیت که متعین وصول سعادت استرشاد و استفادت از جناب ولایت مآب باشد بتضرع و ابتهال سببی

سوال میکند قریباً اجابت باد **دعاء** که برون ازین انواع بمشایخ نویسند

افاض الله میامن برکاته علی العالمین و ادام ظلاله علی الاسلام والمسلمین ادام الله برکة

حیوته الشریفه الی یوم الدین و میامن اوقاته سببا لنظام العالمین لا زالت انوار برکاته

ساطعة واشعة اوقاته لایحة لامعة ادام الله برکته والی یوم البعث والنشور مدته

صورت دوم

در القاب وادعیهٔ مریدان بمشایخ سه نوع **نوع اول** میامن ارادت و اعتقاد قدوة الزهاد المشایخ

منخ العباد العباد خادم المشایخ العارفین مربی معابد السالکین المحققین نور الملة والدین مطلوب ارباب قلوب

واصل باد و امداد برکات رحمانی روزگار عزیزش متواصل بحمد و آله دعا و محمدت ناحصور ابلاغ و ارسال

می افتد جواذب نزاع ملاقات شریف از حد و امکان متجاوز است ادراک آن امنیت عما قریب باد

نوع دوم برکت وجود شیخ مکرم منخ الزهاد واورع العباد قدوة السالکین جمال الملة والدین

بطبقات اهل ایمان واصل باد و اوقات شریفش را انواع جذبات الهی نه سنین تعداد و تناهی

حاصل بالنبی و آله الاطهرین من عترته والاکرمین من صحبه وعشیرته دعوات موفور و خدمات نامحصور

ابلاغ می افتد و باستجذاب درون مبارک و استمداد همم عالیه امداد استظهار متواترست و آثار آثارها

باشد توفیق ادراک ملاقات عما قریب رقیب و رفیق باد **نوع سوم** ترقیهٔ حالات شیخ مکرم

اسوة مشایخ الامم النموذج السالکین قدوة المتورعین صلاح الملة والدین موجب انتباه قلوب طالبان

مناهج تحقیق باد و برکات وجود عزیزش همگنان را رفیق طریق بالنبی و آله معتقد لازم و ممد بر تبلیغ تحیات

مواظبت می نماید و از صفای مشارب اوقات شریفه استمدادی که از تشنگی الغلیل متعطشان بوادی نیاز

باشد میکند این مطلوب بحصول موصول باد **دعائی** که بمریدان مشایخ نویسند دامت برکته زید برکته

ادام الله توفیقه وسهل الی الخیر طریقه جعل الله مساعیه فی السلوک مشکورة واعماله متقبلة مبرورة

فصل پنجم

در القاب وادعیه قاضی القضاة و دیگر قضاة و اتباع ایشان سه صورت **اول** در القاب

وادعیه قاضی القضاة **دوم** در القاب وادعیه دیگر قضاة **سوم** در ذکر آنچه باتباع

قضاة نویسند و هر صورت مشتمل بر سه نوع

صورت اول

در القاب ادعیه قاضی القضاة ممالک سه نوع

نوع اول مجلس شریعت شریفهٔ نبوی و مسند حکومت منیفهٔ مصطفوی از وجود مبارک

مولانا اعظم خلیفه العجم قاضی قضاة الممالک منقذ الخلایق من مخالب المهالک شافعی الزمان نعمان الاولی مقتدای

اهل الایمان خاتم المجتهدین تابع سنن سید المرسلین جمال الحق والملة والدین کمال الاسلام والمسلمین سالها

ناسعد و مترجلالت و کرامت و مقام صیانت و صرامت باد امور دینی کافهٔ اهل اسلام باهتمام جناب

عالی منوط و مصالح خلایق بنوط اعتنا والتفات سده سامی منوط و مربوط بحق رسول المختار و عترته الاطهار

مخلص معتقد بر سلوک طریق مخالصت لیستر لزو بر مترمصافات و موالات استزلر نموده بجموع وجوه منبسط

النفس شریف می باشد و از حضرت ذی الجلال اجابت سوال ملاقات دا ساعة فساعة انتظار می کند **بیت**

یارب این آرزوی من چه خوشست تو بدین آرزو مرا برسان

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته **نوع دوم** مسند اسلام پناه مولانا اعظم علامة

العالم قاضی قضاة الممالک السلطانیه والی ولاة الولایات الایلخانیه والخاقانیه شریح الزمان نعمان الاوان ن

مقتدای اهل الایمان و نیم ممالک ایران تاج الحق والملة والدین شمس الاسلام والمسلمین همواره مقصد

طالبان شرع نبوی و مطلب سالکان مسالک مصطفوی باد اوقات شریفش بر عادت تنجز انتظام مهام

کافه انام مصروف و عین الکمال از جناب عالیش که منبع محاسن عالیست ابد الدهر مکفوف بالرسول العربی والنبی

الهاشمی محب مخلص معتقد دعائیه که از تنسم ان ریاض جان طراوت گیرد و تحیتی که از فوایح روایح آن کلام دل

نضرت پذیرد بجناب عالی ابلاغ و ارسال میکند غلبه اشواق بالتقاء مبارک متجاوز از حد والعدالست توفیق

ادراک آن امنیت که اعز امانیست عما قریب میسر باد بالنبی و آله الاطهار **نوع سوم** جناب

شریعت پناه مولانا اعظم مقتدای اعدل اعلم قاضی قضاة العالم والی ولاة العرب والعجم شافعی العصر نعمان

الدهر کفیل مصالح الموحدین نصیر اهل الایمان باجماع المؤمنین شمس الملة والحق والدین ظهیر الاسلام والمسلمین

تا منتوض عالم مور و متابعان شریعت و احکام مصدر مطیعان اوامر و نواهی خیر الانام علیه الصلوة
والسلام باز سده و این حنیفی بوجود مبارکش ابدا مشرف و مکرم و مکان احکام شرعیش در آفاق و انفس
مروم و رجب معظم بحق محمد و آل الطاهرین مخلص دولتخواه قواعد اخلاص و ابلاغ خدمات ممهد و مبسوط
می دارد و ممواره بنشر محامد و بسط مناقب و مکارم انجناب رطب اللسان می باشد و همگی همت بر ان
مصروف و مقصور گردانیده که مجاری احوال بر منهج مرام باشد و امید و جهان بکام باد ان شاء الله تعالی

دعائی که بقاضی القضاه نویسند ابقی الله علی العالمین میامن معدلته و افاض علیهم سجال نعمته
اجری الله احکامه بالحق والصواب و اقلامه بالصدق الی یوم المنقلب والمآب لا زالت احکامه جاریة بتقریر
الحق فی مقره و اقلامه ناطقة بالصواب فی مستقره لا زالت مساعیه فی امور الدین مشکوره و اعماله
الصالحة عند الله تعالی متقبلة مبروره ادام الله ایامه لتقریر الحقوق فی مقرها و تنفیذ الشرایع الی مستقرها
اوصل الله میامن عدله الی العالمین و برکات فیض فضله الی المسلمین متع الله الانام بطول بقائه و وفور
سموه و علائه متع الله المسلمین بدوام ایامه و لا سلب عنهم مواضی اوامره و شرایف احکامه

صورت دوم

در القاب و ادعیه قضاة سه نوع **نوع اول** محاکم شرع محمدی و محافل ملت احمدی بوجود
مبارک مولانا اعظم خیر انام اکرم اقضی قضاة الممالک سالک مسالک طرق الانصاف احسن المسالک
اعدل ولاة الایام و افضلهم انقی حماة الانام و اکملهم رئیس لاصحاب الناطق بالحق والصواب
محی الحق والملة والدین المخصوص بعنایت الله رب العالمین الفایق علی الافاضل البارزین کرلیسة
و مشرف باد و مسامع روزگار باستماع صیت مآثر و مناقبش متوقع و مشنف باد مخلص دولتخواه
بتمهید قواعد اخلاص و وداد و اعتضاد نمود مشتاق ملاقات مبارک می باشد و از جناب جلال احدیت
لسباب التقا بر احسن وجوه سوال میکند مستجاب باد **نوع دوم** نور اشتیاق و لهب
اشواق بجمال مبارک مولانا اعظم ملک القضاة فی العالم علی الاقدار والهمم سید افاضل الامم امام المذا
صدر المشارق والمغارب جامع محاسن الاخلاق قبله اعاظم الآفاق جمال الحق والملة والدین حجة
الاسلام والمسلمین المنتصف للمظلومین من الظالمین ضاعف الله اقداره و قضی کما یجب و تحار او طاره
حناک از مطالب او تمام و مدارک افهام متجاوز است رب الارباب توفیق سعادت اجتماع علی احسن الصور

والاوضاع مهیا و میسر گرداناد بالنبی و آله الطاهرین **نوع سوم** میامن فیض معدلت
مولانا اعظم علامة العالم مغیث الامم ملک قضاة العرب والعجم مرجح الزمان نعمان الاوان رکن الحق
والملة والدین مجد الاسلام والمسلمین بجمهور طوایف عباد و اصل باد و تاییدات ربانی و توفیقات سبحانی
بجناب شریفش ابدا متواصل بالنبی و آله معتقد نیازمند بر وظایف اعتقاد مواظبت می نماید و از حضرت
قاضی الحاجات و مجیب الدعوات سببی که متضمن التقاء شریف باشد سوال میکند و مزید جمعیت جناب رفیع
می طلبد ان مطالب بحصول موصول باد **دعائی** که بقضاه ولایت نویسند افاض الله
علی العالمین سجال عدله و روی عطاش الانام من سحاب فیضه و فضله ابقی الله میامن عدله
علی کافة الانام و جعل احکامه مقرونة بالصواب مدی الدهور والاعوام اسبغ الله علیه ظل الانعام
والالطاف و جعل اقلامه مدی الایام جاریة بالحق والانصاف

صورت سوم

در ذکر آنچه باتباع قضاة نویسند سه نوع **نوع اول** مولانا معظم مقتدی مکرم دستور القضاة العادلین
نایب ولاة المتصوفین مقتدی اهل الایمان کمال الملة والدین ادام الله فضایله بسلامت و تحیات مخصوص
و تحیات خاطر متعلق ادراک صحبتش می باشد حق تعالی آن عزیز را توفیق نور حقوق در محال و مراکز آن
کرامت کناد بحق حقه **نوع دوم** مولانا معظم قدوة الوکلاء والنواب اسوة الائمة
والاصحاب شرف الملة والدین عمت فضایله دعوات نامحصور تامل فرماید غلبه اشواق منکر مشاهده
روزگار عزیزش حواره با فاضت خیرات و اشاعت مبرات مستغرق بالنبی و آله **نوع سوم**
مولانا معظم امام مکرم قدوة القضاة جامع محاسن الصفات شهاب الملة والدین دامت فضایله
بتامل دعوات و تحایا از ین جانب مخصوص و تحیات جوامع اوقاتش بتحری مراضی الهی
مشحون باد و نفس نفیسش از مکاره زمان محروس و مصون بمحمد و آله الاطهار آمین یا رب العالمین

فصل ششم

در القاب و ادعیه نواب دیوان سلطنت سه نوع

نوع اول امداد دولت و اقبال صاحب اعظم مولی ملوک الوزرا فی العالم ملجأ جماهیر الانام
بإجماع الامم افتخار و نظام ایران المخصوص بمنایح جناب جلال الرحمن مشیر الدولة المکرمة نایب السلطنة المعظمة

المؤید بتأیید الله رب العالمین خواجه مجد الحق والملة والدین غیاث الاسلام والمسلمین چون انواع
الطاف یزدانی بجناب عالی متواتر و متواصل باد و طوایف جهانیان را از زلال افضالش در بس
اعذب موارد و مشارب حاصل باد بالنبی و آله مخلص ترین دعاگویان بر وظیفه دعاگویی
از فواتح روایح ریاض بهار در ارتیاح آید و انواع ازهار در اهتزاز بشارت می نماید
و از حضرت ربوبیت دوام شرایف ایام که مسئول جمهور انامست سؤال میکند متصل اجابت باد
و دست تاثیر صروف فلک از ساحت بارگاهش منفصل رب اختم بالخیر **نوع دوم** جناب
معالی مآب صاحب اعظم دستور العالم مولی ملوک الوزراء فی الآفاق مجمع الفواضل والمکارم بالاستحقاق ق
نظام ممالک ایران پناه اهل ایمان نایب الحضرة الشریفة السلطانیة مشیر الدولة الایلخانیه شرف الحق
والدین عماد الاسلام والمسلمین بر توالی ادوار و تعاقب قرون و اعصار ملاذ طوایف امم
و معتمد اکابر و اعاظم عرب و عجم باد امور دین و دولت بر مقتضای رای انور مهیا و مشارب امانی
و آمال بر وفق ارادت ضمیر منیر مصفی و مهنا بمحمد و آله مخلصترین دعاگویان دولتخواه بوظیفه اخلاص
قیام نموده علی مرور الایام طالب ادراک سعادت التقا است و از حضرت رب العالمین جل جلاله دریافت
آن امنیت را بتضرع سائل از ولی ذلک والقادر علیه دولت جاوید باد **نوع سوم** لشعشعه
آیات مجد و معالی صاحب اعظم ملاذ اعاظم العالم مدبر مصالح الجمهور ناظم مهمات الامور نظام الممالک
ای لک من طرق المحامد اوضح المسالک کهف الملة مشیر الدولة نایب التخت والسریر مطاع کل مامور و امیر
شرف الحق والدین غیاث الاسلام والمسلمین ساطع و تابان باد و ثواقب صوایب آرایش بسط بسط
معدلت و نشر جناح نصفت لامع و درفشان بالنبی و آله و مجد دعاگوی مخلص و هواخواه متخصص دعاگویی
از شایبه ریا مبرا و خدمت از حیز تحدید و تعدید منزه و مبرا بجناب معلا ارسال میکند اشتیاق بدریافت
سده سامی و عتبه درجه قصوی یافته ادراک آن امنیت بما قرب بمحمد و آله الطاهرین **دعاء عربی**
که بنواب سلطنت و دیوان نویسند اعز الله انصاره و ضاعف اقتداره ادام الله ایامه واجری
بین الخافقین احکامه نفذ اوامره و نواهیه و جعل سعوده باکتساب المحامد ایامه ولیالیه
جعل الله ایامه ایام السرور و اوقاته اوقات البهجة والحبور

فصل هفتم

در القاب و ادعیه نواب دیوان و وزارت که ایشان را نیز آنچه قلم گویند سه نوع **نوع اول**
امداد ارتقاء و ارتفاع بنیان از شایبه انهدام و انقطاع قرین روزگار مبارک صاحب اعظم صلاح العالم
مغیث الامم ملک ملوک الوزراء فی الآفاق منبع الفواضل والمعالی بالاستحقاق نظام و رافع ممالک ایران
المخصوص بعواطف حضرت الرحمن تاج الحق والدولة والدین شرف الاسلام والمسلمین متواتر باد و دست تصرف
روزگار از تعرض جناب معلا و سده والامن جمیع الوجوه قاصر بمحمد المختار والصحابة الابرار دعاگوی وعترته الاخیار
مشتاق بوظیفه اخلاص قیام نموده دوام جاه و جلال از حضرت ذی الجلال میطلبد و اسباب وصول را
بخدمت آن حضرت سؤال میکند معالی الابرار باد **نوع دوم** تعاقب امداد جاه و جلال و تتابع
اسباب رفعت و اجلال بجناب عالی صاحب اعظم دستور اعدل اکرم صلاح ممالک عالم ملاذ و ملجاء اولاد آدم
کافل المصالح ناظم المناجح مدبر زمان ضابط مصالح ممالک ایران المؤید بتایید رب العالمین شمس الحق والدین
رکن الاسلام والمسلمین بر توالی لیالی و ایام و تواتر شهور و اعوام باد خورشید اقبال از مشارق
سعادت طالع و اشعه انوار فضل و افضال بی شین انقطاع احتراز بالنبی لامع بالنبی المصطفی و آله ل
المجتبی دعاگوی دولتخواه بر قاعده موالاه مستمر و بر جاده محبت و مصافاه مواظب بر سر رست
خدمتی که زبان قلم از تحریر آن قاصر آید و دعایی که بنان بیان از تعداد آن متعسر گردد بجناب عالی
و سده رفیع ارسال میکند و دریافت حضور مبارک را که اعز مطالبست از حضرت واهب المواهب طلبد
باجابت مقرون باد **نوع سوم** ورود وفود اقبال و توجه رکب دولت و جلال بجناب
سعادت مآب صاحب اعظم مدبر امور العالم ملاذ طوایف الامم دستور زمان ناظم مصالح مناجح ممالک ایران
عماد الحق والدین غوث الاسلام والمسلمین متعاقب و متواتر باد و دست تعرض روزگار از ذیال عون الاسلام غوث مم
دولت ابد پیوند قاصر بالنبی و آله مخلصترین دعاگویان که دم از موالات آنجناب زند و در فضای فناء
آن درگاه دولت آشیان پرواز میکند عبودیتی از شین اصطناع مبرا و توجه سنی صافی که در انوار
حضرت صمدیت اسباب وصول بندگی استدعا می نماید باجابت مقرون باد ان ولی ذلک والقادر علیه **دعاء**
عربی که بنواب دیوان و وزارت نویسند عزت انصاره و مدت اعماره عز نصره زید قدره ضاعف الله جلاله

فصل هشتم

در القاب و ادعیه امراء اولکا و تومانات سه نوع **نوع اول** آفتاب دولت و سعادت

امیر بزرگ عادل جوانبخت سپهدار ایران لشکرکش جهان از آفاق سعادت طالع باد و کوش
و کردن ایام احکام مطاع او را مطیع و سامع بنده مخلص وظایف دعا و اخلاص و رتب کاشته بلند
دولت خواهی مشغول است و امارات اجابت مشاهد و معاین می بیند دولت دایم باد **نوع**
دوم مواکب میمون امیر بزرگ عادل سپهدار گیتی لشکرکش جهان برگزیده حضرت
رحمان همواره شامل و فر و اقبال و شموع انواع الطاف ذی الجلال باد اولیا منصور و اعدا مقهور
بنده دولتخواه وظایف خدمت و دعا مرتب داشته مشتاق حضور مبارک می باشد و از حضرت رب
العالمین سعادت دریافت ملاقات میطلبد مستجاب باد **نوع سوم** توجه و فر و اقبال دولت
بجناب عالی امیر بزرگ عادل سپهدار اطراف ممالک آزمنه العدل و الانصاف متواتر و متعاقب باد
و امداد نصفت باد و معدلت شامل حال کافه اباعد و اقارب بالنبی و آله و محبه خدمتی که زبان قلم از تقریر
ان عاجز باشد و بنان بیان از تحریر ان متعذر موجه جناب رفیع گردانیده می آید و از حضرت حق جل ذکر
مسبب الاسباب لقاء آن جناب سوال میکند باجابت متصل باد **دعائی** که با امرا مذکور نویسند زیدت
دولته دامت دولته زیدت رفعته زید اقباله ادام الله اقباله ادام الله دولته اسبغ الله نعمته

فصل نهم

نوع اول در القاب و ادعیه ایناقان و مقربان پادشاه بسطت جاه و جلال امیر
معظم صاحب السیف و القلم مقرب الحضرت السلطانیه مقبول الدول الالهیه و الثانیه عماد الدوله
والدین در ترقی و ازدیاد باد و امتداد ایام حشمت و رفعت مقرون بیوم النشور و التناد بنده وجوه
دعاگوی مخلص وظایف تحیت و ثنا وافر و اثنیت مجت و دعا موجه جناب معلای گردانید و دوام ایام سرور و رونق
لیالی بهجت و حبور از حضرت ملک غفور می طلبد مستجاب باد **نوع دوم** آیات معالی و مکارم صاحب
اعظم مستجمع انواع الفضل و الکرم مقرب الحضرة امین الدوله انیس الملوک جلیس السلاطین خواجه شمس الدوله
والدین مختار الخواقین عالمیان را واضح باد و انوار جاه و جلالش تا یوم النشور لامع و لایح بنده و سبد لطف
محب مخلص دعائی که با مزاج جانها امتزاج کند و بابکار نسایم نوبهاری ازدواج نماید موجه جناب شریف
می گرداند و از درگاه صمدیت دولت ملاقات میطلبد باجابت مقرون باد بمنه وجوده **نوع سوم**
اقدار معالی امیر کبیر عالم عادل مؤتمن الدوله مقرب الحضرة عمدة الاوان فخر الوزرا جلال الدوله والدین صدر
الاسلام والمسلمین با امتداد زمان همعنان باد و خفیات الطاف لایزالی مانع تصاریف زمان و طوارق
حدثان بحق النبی المختار من بنی عدنان داعی دولتخواه و مخلص مشتاق بوظیفه دولت قیام نموده اسباب
حشمت و جلالت از حضرت عزت سوال میکند امارت اجابت مشاهد و معاین می بیند استدامت دولت
تا قیام ساعت باد **دعائی** که با ایناقان و مقربان نویسند زاد الله تقربه و ادام ترحیبه
ادام الله قربته و اسبغ علیه نعمته عظم الله قدره و اغز نصره ادام الله دولته و رفع قدره و قدرته

فصل دهم

نوع اول در القاب و ادعیه اتابکان جناب عالی اتابک اعظم ملک المعظم وارث
مملکت کیان نظام و شهریار ممالک ایران مظفر الدوله والدین نصرة الاسلام والمسلمین همواره مقصد وفود
و زوار و ملاذ اکابر آفاق و اقطار باد امور کار وانی بر وفق رای منیر مهیا و اسباب مشاد بر مقتضاء
خاطر خطیر موفر و موفی بحق حق محبت دولتخواه مواعی رابع عالی که مهب آن ریاض جانها باشد و محال
حیاطین جنانها مخصوص و محیای گردانید و از حضرت عزت دوام دولت و بسطت عرصه مملکت طلبد
مستجاب باد **نوع دوم** تواتر امداد و اقبال بجناب جلال اتابک اعظم ملک ملوک المعظم
وارث ملک کیان شهریار ایران رکن الدوله والدین عماد الاسلام والمسلمین لایزال باد و تعاقب انواع
الطاف ذی الجلال بسبب مدد ر متمال علی تعاقب الغدو و الآصال بالنبی و آله خیر آل محب مشتاق و مخلص نفاق
ادامت عاکی که بانفاس نسیم نوبهاری برابری کند و مسک امتحان بانافه مشک تاتاری زند بجناب سامی
موجه می دارد و از حضرت منزل البرکات اسباب جاه و جلال سوال میکند قرین اجابت باد **نوع سوم**
همواره مسند مجد و بزرگواری و سده جلالت شهریاری بوجود مبارک اتابک اعظم ملک المعظم شهریار
و نظام ایران وارث باستحقاق ملک کیان المخصوص بعواطف جناب جلال رحمان شمس الحق والدین رکن
الاسلام والمسلمین مشرف و مزین باد و دل و دیده سپهر دوار بالتقاء لقاء همایون و غره میمون خرم و روشن
بمنه و سعه رحمته داعی مخلص و محب خالص بر شوارع ولا و وداد و جواد محبت و اعتقاد مستمر لر نموده در مظان
اجابت دعوات از حضرت قاضی الحاجات دوام ایام شهریاری سوال میکند باجابت مقرون و متصل باد
دعائی که با اتابکان نویسند ابد الله جلاله و اسبغ علینا ظلاله ابد الله قوایم
دولته بدعایم الانصاف و ازاح عن فناء جناب جلاله بنیان الاعتساف خلد الله شرایف ایامه

واد ز علیه شابیب افضاله وانعامه اعز الله نصره ونفذ بین الانام امره ضاعف الله جلاله وشرح خیل الآمال باد جعل الله ایامه مقرونة بالدوام واعوامه مستزفة بقضاء مهام الانام الی یوم القیام

فصل یازدهم

در القاب وادعیهٔ شروانشاهان بجناب دولت پناه شروانشاه اعظم اعدل ملوک الامم نظام تهمم یار ایران وارث مملکت کیان المؤید بتایید الله الرحمن عماد الدنیا والدین جلال الاسلام والمسلمین ابد الله دولته وامد الی یوم الحشر مدته دعاگوی دولتخواه فراوان خدمات و دعوات ابلاغ ولوازم اخلاص کند و از حضرت عزت وجلت استدامت ایام دولت سوال میکند باجابت مقرون باد تعداد انواع و کیفیت دعاء که برالموجب جهت انابکان اعلی نوشته شد با تبیان تسلیم و تحیت بر همایون منوال باید نوشت جهان بکام باد

فصل دوازدهم

در القاب وادعیهٔ امرآء گیلانات بجناب امیر اعظم سپهدار زمان افتخار جیلان و مازندران قدوة ملوک طبرستان جمال الدنیا والدین علاء الاسلام والمسلمین لازال معظما دعوات موفور و تحیات نامحصور تبلیغ میافتد دوام ایام کامرانی و جمعیت و استقامت امور مملکت بر وجهی که متمنا ضمیر منیر است لایزال مهیا و میسر باد مصالح دولت بر وفق خاطر خطیر منضبط و مقرر بالنبی و آله درین صورت نیز تعداد انواع و کیفیت دعاء عرض برالموجب که جهت اتابکان نور در قلم آمد با تبیان تسلیم و تحیت باید نوشت و اگر یکی را از امرآء گیلانات در مرتبه نازلتر از دیگران باشد در القاب اختصار باید کرد و بذکر قدوه ملوک طبرستان حاجت نباشد و اگر در مرتبه حسب اصالت و نسب نبشتن باشد حسیب و نسیب جهان یا حسب و انسب جهان اضافت باید کرد و ایجاز القاب یا اطناب منوط برای منشی باشد والله تعالی

فصل سیزدهم

در القاب وادعیه وکیل حضرت سلطنت سه نوع **نوع اول** متر عالی مولانا اعظم افضل اکابر العرب والعجم وکیل الحضرة السلطانیة امین الدولة المنیفة الخاقانیة افتخار و مقتدای ایران پناه و پیشوای اهل الزمان منظور الدولة والدین قطب الاسلام والمسلمین مصدر محط رحال رجال و مهبط انوار ذی الجلال یا الطاف ذی الجلال بالنبی و آله کار و اسباب بر وفق خاطر مبارک مهیا و منتظم و گلستان آمال و آمانی بر مقتضای ضمیر انور مجتمع و ملتئم بحق حمده دعاگوی معتقد بر استمرار عادات و استکمال حالات وظایف دامت دعوات و اقامت تسلیمات و تحیات بر سبیل عادت

واز حضرت باری بربات و ذاری در ثبات دوام ایام آن افضل انام و زبده مکنونات شهور و اعوام سوال میکند غرض اجابت را مصادم و بهدف استجابت را متلاقی باد بالنبی و آله و صحبه

نوع دوم ورود و فود معالی بجانب جناب عالی صاحب اعظم ملاذ اکابر العالم ملحوظ نظر عنایات ربانی وکیل حضرت ایلخانی علاء الدولة والدین مؤتمن الملوک والسلاطین ابد الدهر متوالی باد جمیع ایام و لیالی محفوف حمایت و حراست الطاف ذی الجلال باقی و من والاه داعی نیازمند و مخلص آرزومند دعائی که اطایب نسایم آن با نوافح مشک تتاری برابری کند و فوایح روایح آن در کلبه نیز حیهای بهار عطاری موجه جناب سامی که مورد نیکونامی و مصدر پسندیده فرجامی است گرداند و ستیاق بلقاء کریم خارج حدود بیان و بیرون رسوم تبیان است اسباب ادراک آن بر وفق تمنا میسر و مهیا بالنبی و من اصطفاه

نوع سوم جناب فضایل پناه ملک اعظم امیر و صاحب معظم افتخار ممالک ایرانی وکیل حضرت ایلخانی حسام الدولة والدین امین الملوک والخواقین مدی الازمان والاعصار محفوف اصناف الطاف ربانی باد و انتظام جمیع امور و مهام از انواع مدد و تاییدات آسمانی بمحمد و آله الغر الطاهرین واصحابه الزهر الطیبین مخلص دولتخواه و محب نیکخواه دعائی که از ریاض چمن وداد و زمین کیر و مهبط انوار جلال ذی الجلال را شمیم آن مبتهج نشیمن سازد بجناب دولت مآب موجه میگرداند و علی تعاقب الازمنة والادهار وتتابع الایام والشهور صورت اجتماع را برامین و ضاع ببی طلب مستجاب باد دعاء عزنی که بوکیل حضرت سلطنت نویسند عزت انصاره و مدت اعصاره لازال معظما لازال مبجلا و مکرما لازالت ایام مستزفة بتزیین الحق من نیه مقره و اقلامه جاریة بالصدق فی مستزه ضاعف الله سعادته وادام دولته

فصل چهاردهم

در القاب وادعیه آلغ بیتکچی ممالک سه نوع **نوع اول** نسب اب مجد و معالی صاحب اعظم مدبر امور العالم ناظم مهام الممالک بالسنة الاقلام ملک ملوک الوزراء ملاذ طوایف الوری نظام و افتخار ایران اعلی اعاظم و اکابر جهان ضیاء الحق والدین سعد الاسلام والمسلمین ساعة فساعة در زیادت باد و تاییدات ربانی لحظه فلحظه فاتح ابواب دولت و سعادت بمنه وجوده مخلصترین دعاگویان دولتخواه بر طریقه دولتخواهی لیستر لر نموده دعائی که روح لرواح و مهیج اشواق در قلوب و اشباح باشد با نسایم اسحار موجه جناب فلک معقل میگرداند از خلوص عقیدت و صفاء مشرب مودت با جناب جنت صفت چون مستغنی از توضیح و تقریر

ونیز نیاز از جبین و تحریرست در ان شروع نمی کند ضمیر کم مینی بذکف اعرف توفیق ادراک
ملاقات که افضل مراد است عما قریب میسر و محصل باد بالنبی وعترته الطاهرین محمد و آله

نوع دوم ترفع اقدار صاحب اعظم دستور اعدل اکرم والی القاب الفضل و الکرم علی القدر
والشیم نظام ممالک ایران منظور نظر عنایت و عاطفت حضرت یزدان نظام الحق والدین
ظهیر الاسلام والمسلمین تا بر اوج افلاک عمعنان باد و جناب دولت مآب مامون و مصون از طروق
حدثان حامی بی اشتباه و معتقد دولتخواه دعائی که از فوایح ان نسیم ریاح جانها کنند و از هبوب
ان استرواح قلوب و ارواح استدلال نمایند و جناب فلک رفعت ارسال میکند اشتیاق بطلعت
طالع کشی چون معالی جناب عالی نهایت پذیر نیست دریافت آن امنیت که افضل امانیست عما قریب
میسر باد بالنبی ومن اجتباه

نوع سوم سپاه بند جاه و جلال و متاز دولت و اقبال
بوجود مبارک صاحب اعظم نقاوه اکابر عالم مدبر ممالک ایران ضابط مصالح جهانیان کفیل مناجح
عالمیان پناه اهل ایمان غیاث الحق والدین علاء الاسلام والمسلمین تا انقراض زمان آراسته باد
و سرور و سعادت امانی در جبین کامرانی سرابسته نمود و آنکه مخلص مشتاق و محب معتقد نیاز نفاق دعاگوی
بالاور او بحر حیران مواجه کند و تحیتی که باذکار شب بیداران معارضه نماید بجناب تحیات سمات تحیات
صفات می فرستد و با تواتر ادوار و تعاقب لیل و نهار اطوال حیات بزرگوار دیده سپرده
مقدم از حضرت ملک جبار می طلبد با جابت مشفوع و مقرون باد

دعای عرض که بالغ تبلیغ ممالک نویسند ادام الله ایام دولته الغرآء و رفع الله رایه السامخ الشامخ ال اعنة السماء اعز الله نصره و نفذ امره زاد الله قدره و شرح بفضل الامتنان صدره عزت انصار و مدت اعماره

فصل پانزدهم

نوع اول در القاب وادعیه مستوفی ممالک نوع نزول آیات بینات دولت و جلال
و ورود وفود کسب کمال و اکمال بجناب سعادت مآب صاحب اعظم دستور اعدل اکرم اعلم
بسباق غایات الفضل والکرم صاحب آیات المجد والحلم والحکم ضابط دیوان الممالک بالسنة القلم نبوی
الشمایل علوی الشیم مدبر الامور ناظم مصالح طوایف الجمهور نظام ایران اکرم اعاظم جهان المخصوص
بمنایح جناب جلال الرحمن جلال الحق والدین شرف الاسلام و کمال المسلمین بر توالی ایام و لیالی محفوظ و محمی

ذی الجلال قرین روزگار آن کان مکارم و مصدر فضایل و معالی بالنبی و آله الطهر و عترته الزهر
دعاگوی مخلص دولتخواه دعایی که ارواح کروبیان از ان در اهتزاز آورد و تحیتی که قلوب روحانیان را
ارتیاح بخشد بجناب فلک مقدار اصدار می کند انبساط نفوذ عزاز اشتیاق بطلعت خورشید سیما چون معالی
و کمالات آن مظهر انواع مکارم و محسنات نهایت پذیر نیست فاضی الحاجات و مجیب الدعوات
دعای این دولتخواه را که از محض اخلاص و وداد منشعب و از منبع اتحاد و اعتقاد منبعث است باجابت
و استجابت مقترن گرداناد انه سمیع الدعاء و مجیب النداء

نوع دوم ورود وفود تحیت
و صدور درود خدمت بجناب دولت مآب صاحب اعظم کافل مصالح الورى و الجمهور ضابط حسابات الممالک
الشارع من سنن المناقب ابین المسالک نظام دستور ایران ناظم مهام جهانیان علاء الدولة والدین
عماد الاسلام والمسلمین تا انقراض زمان متواتر باد و دست تصرف افلاک از صدر منیع و مسند رفیع
قاصر و کوتاه در کنف امن و سلامت مسرور و ایمن از ضرب نایبات نوایب منحصر داعی دولتخواه
بعرض خدماتی که نسایم اخلاصش چمن باغ را طراوت بخشد و ذکر تحیتی که از نفحات ریاض ارم استنشاق
ان نضرت گیرد مزاحم جناب شریف و متوقف می گردد و لا یزال از حضرت ذی الجلال دولت
ملاقات را سوال می کند تحسن اجابت مقرون و متصل باد

نوع سوم جناب دولت مآب
صاحب اعظم مستخدم ارباب السیف و القلم والی ولایات الفضل و الکرم معز طوایف الامم ظهیر
الانام مجیر الایام صاحب الایات العظام الواصل الی الغایات الجسام مغیث الملهوفین معوی الضعفاء و المساکین
عماد الحق والدین علاء الاسلام والمسلمین همواره مستقر سعادت و مهبط انوار جلالت و عظمت باد
امور دولت بر مقتضای ضمیر منیر ساخته و روزنامه مطالب بر وفق ارادت رای همایون پرداخته
محب مشتاق و مخلص نیاز نفاق خدمتی از شگفتن غنچه اوصاف و تحیتی از وصمت تحدید و تعدید مبرا بجناب سدره
انتسا ارسال میکند اشتیاق بالتقاء شریف از مزالق اوهام و مدارک افهام خارج است ادراک آن
امنیت بر احسن وجوه روزی باد بالنبی وآله وصحبه

دعای عرض که بمستوفی ممالک نویسند اعز الله انصاره و ضاعف اقتداره ضاعف الله جلاله و سبغ علیه ظلاله ادر الله علیه
شآبیب افضاله و صرف عین الزمان عن توض جلاله اقر الله اعین الانام بشریف لقائه و سبغ علیه
بوالغ عطایه و کواغل نعمائه جعل الله ایامه مقرونه بمصالح الخلایق مشفوعة بمراضی الله الخالق

فصل شانزدهم

در القاب و ادعیهٔ مشرف ممالک سه نوع **نوع اوّل** ترتیب قواعد دین و دولت
و تدبیر مصالح ملک و ملت تا قیام ساعت بصوابدید رای صاحب اعظم دستور اعدل اکرم ملک ملوک
الوزرا ملاذ اعاظم الوری مدبر امور الممالک السلطانیه ناظم مهام الولایات الایلخانیه نظام و افتخار
ایران افضل و اعدل اکابر جهان جلال الحق و الدین مجد الاسلام و المسلمین مقرون باد و حفظ ایزدی
در جمیع احوال حارس و حامی ذات همایون باد بالنبی و آله و اصحابه مخلص نیازمند بتبلیغ خدمات که مورد آن
حیاض اخلاص و مرتع آن ریاض اختصاص باشد جناب عالی را موجب میگرداند لوامع اشواق و لواعج
اشتیاق بطلعت طالع کشای و غرهٔ غرا بروجهی ظاهر و باطن این دولتخواه تحریک و تهییج می‌کنند که زبان
خامه در مطاوی نامه از تقریر و تحریر آن قاصر و متعسر است دولت لقا عما قریب میسر و مهیا باد
نوع دوم ضبط مصالح جهانیان و تدبیر مناهج عالمیان باصابت رای صاحب اعظم مقوی
ارباب العضد و الحکم مشید مبانی المجد و الکرم ممهد قواعد الافضال بعض النعم ضابط امور دواوین الممالک
مدبر مصالح الثغور و المسالک نظام و افتخار ایران المؤید بتایید الله الرحمن علاء الحق و الدوله و الدین عز الاسلام
و عماد المسلمین منوط باد و مهام دین و دولت و نظام ملک و ملت برای صایب و حدس ثاقبش مربوط
محب دولتخواه بابلاغ دعای که نتایج آن از حیز ارادت و اخلاص صحت یابد و در مقام اعتقاد و اختصاص
و لرکبر د جناب عالی اسپهسالاری را زحمت می نماید تواتر اشواق و نواهض اشتیاق حجا که دل در وزرا
متصل و مشتمل ظاهر و باطن را محترق و متردد میدارد حضرت الوهیت جناب جلال ربوبیت بحسن
اجتماع و یمن التقا را برحمت بی‌دریغ کافی باحسان بی‌امتنان تکافل باد بالنبی و آله الطاهرین و عترته
الزاهرین **نوع سوم** قواعد دولت و اقبال و معاقد جاه و جلال بحسن اهتمام و فرط اعتنای صاحب
اعظم دستور افضل اعلم ملاذ طوایف الامم ملجا اکابر العالم معاذ صنادید الآفاق مؤئل الافاضل الاعاظم علی
الاطلاق مشرف الممالک رافع الحیوف و المهالک نظام و افتخار ایران المخصوص بعواطف الرحمن شرف الحق
و الدین نظام الاسلام و المسلمین ممهد و معقود باد و ظل ظلیل بر مفارق اکابر و اصاغر انام الی یوم القیام
ممدود و مبسوط بالنبی و آله الطاهرین مخلص‌ترین دولتخواهان بر شوارع شریعت ارادت سالک و بمستتر کرغوده
طریقت مخالفت را که مستلزم حقیقت موافقت و مصادقت است سلوک می‌دارد و لایزال بنشر فضایل و مناقب و

محامد و معالی جناب عالی اشتغال می نماید و از حضرت ذی الجلال لطیفه که مستدعی وصول
بدولت وصال باشد سؤال می کند و الاستجابة علی الله تعالی **دعا عنی** که بمشرف
ممالک نویسند همان ادعیه که جهت مستوفی ممالک ثبت افتاده بمشرف ممالک نیز توان نوشت

فصل هفدهم

در القاب و ادعیه ناظر ممالک سه نوع **نوع اوّل** دقایق انظار و ثواقب افکار صاحب
اعظم دستور اعدل اکرم مشید مبانی المعالی و المکارم ملاذ طوایف الاعالی و الاکابر مدبر امور الممالک
الایلخانیه ناظم مصالح دواوین الخاقانیه مولی ملوک الوزرا فی الآفاق معدن المحامد و المناقب
بالاستحقاق نظام و افتخار ایران برگزیده حضرت باعظمت یزدان خواجه علاء الحق و الدین
شمس الاسلام و ظهیر المسلمین موجب انتظام کلیات مناظم انام و معظمات مهام لیالی و ایام باد امور
جمهور برای انور منوط و مهمات خلایق بتدبیر ضمیر انور مربوط مخلص‌ترین دعاگویان بتمهید قواعد
وداد و تاکید مبانی محبت و اعتقاد خود را منتج و مباهی می گرداند و در صدق موالاة و تحقیق مصافات
آن جناب بر اعیان زمان سرافرازی می کند بیرامون نوایر نوازع نزاع و اشواق و بواعث التیاع
و اشتیاق می گردد چه وقوف ضمیر منیر بر آن قضیه کافی و بیان آن مطلب وافی است رجعت التقا بر
وجه تمنا میسر و مهیا بالنبی و المنتخب من آله و المتشبثین باذیال محبته و اصطفائه **نوع دوم**
استحکام قواعد دولت و استقرار مبانی مملکت برای رزین و تدبیر ثاقب صاحب اعظم مؤسس مبانی
الفضل و العلم و الحکم ساحب اذیال الفضل و الکرم مولی جزایل الفضایل و منیل کرایم النعم ناظم مهام الجمهور
مدبر معضلات الامور مرتب دیوان المملکه باصابة تدبیره و مزین اوضاع السلطنه باقامة تحریره خلاصة تحریره
نوع الانسان المخصوص بمنایح جناب جلال الرحمن معز الدوله و الدین غیاث الاسلام و المسلمین مخلد و موکول
و اسباب عظمت و استثبات امور دولت بیمن تدابیرش بحصول موصول دعاگوی معتقد بر رواتب دولتخواهی
مثابرت می نماید و بسط و امتداد ایام همایون و استقامت دولت روزافزون از حضرت بیچون بتضرع
و تذلل سؤال میکند و جناب عالی را بر عاقبت که امارات اجابت بر عنوان صحایف آن ظاهر و لایح است بشارت
میدهد گرداند و الاجابة علی الله تعالی **نوع سوم** تضاعف اسباب کامرانی و ترادف امداد شادمانی
بجناب رفیع و دستور منیع صاحب اعظم مستجمع انواع المجد و الکرم ملک ملوک الوزرا مدبر امور الوری ناظم مصالح الامم

نظام و افتخار ایران غیاث الدوله والدین علاء الاسلام والمسلمین بی انقطاع و انقضا و تواتر انواع
الطاف لایزال بدرگاه عالی بی انصرام و انتها بالنبی و آله دعاگوی مخلص مشتاق و محب معتقد بی نفاق و دعاء
که از منابع اخلاص و وداد آید و تحیتی که بر مراتع محبت و اعتقاد وزد چون مواکب تسبیحات نشده ره مثال ارسال
میکند غلبه اشتیاق دل مشتاق والتیاع خاطر ملتاع بر وجهیست که زبان از تقریر و بیان از تحریر آن قاصر است
واهب الحیاه سببی که متضمن ادراک ملاقات باشد از مکمن غیب بمشهد ظهور حضور رسانا انه ولی الاجابه **دعا**
عنی که بنام ممالک نویسند همانست که بعد از القاب مستوفی و مشرف ذکر رفت

فصل هژدهم

نوع اوّل در القاب و ادعیه حکم ممالک سه نوع محاکم دیوان سلطنت و وزارت و مجالس
احکام حکام مملکت و محافل ارباب شوکت و جلالت بوجود مبارک صاحب اعظم مستجمع جلایل الشمایل
و محاسن الشیم الفاصل بین الحاکم والمحکوم باصابه الارآء والحاکم بین الانام والماهر باوامر الشریعه الشمآء
والمعدله الغرا نظام ممالک ایران منظور نظر و عاطفت حضرت یزدان صدر الحق والدین عز الاسلام والمسلمین
حکم الممالک باجماع العالمین ابد الدهر مزین و مشرف باد و مسامع ایام و لیالی باستماع اوامر و احکام
اعدل ایام متوشح و مشنف محب معتقد و نیکخواه برجاده مخالصت و موالاه استمرار نموده من جمیع الوجوه مشتاق
حضور مبارک می باشد و از حضرت ربوبیت عادت ملاقات آن خلاصه مکونات می طلبد بحسن اجابت مقرون باد
نوع دوم قوایم معدلت و دعایم نصفت بیمن ایالت صاحب اعظم مستخدم اصحاب الحکم والحکم
مستلزم ارباب السیف والقلم افتخار و نظام ایران اعظم و اکرم و اکمل اعاظم جهان ناشر انواع العدل والاحسان
هادم قوانین الجور والاعتساف صاحب الرای الرزین والفکر الرصین فخر الحق والدین صدر الاسلام والمسلمین مشید
و مستحکم باد و قواعد ملکداری و قانون شهریاری باصابه رای صائب ممهد و منتظم بالنبی و آله و عترته مخلص
مشتاق و محب بی نفاق دعائی که زبان از تقریر آن در دهان نگنجد و تحیتی که دهان در بیان آن زبان آوری
کند بجناب عالی رسیده مهیای ارسال می نماید و من کل الوجوه متعطش جویبار صحبت بخش می باشد و سرعت ملاقات از فیض
فضل احدی سوال می کند و منتظر اجابت می باشد جهان بکام باد **نوع سوم** قواعد جاه و جلال
صاحب اعظم ملک الوزرا افتخار ایران احسب و انسب اکابر جهان شهاب الدوله والدین نجم الاسلام والمسلمین
باوتاد موکد و ممهد باد و ارکان دین و دولت بتقویت و تمشیت آنجناب مستحکم و مشید بالنبی و آله و صحبه

دعاگوی مخلص که بولا آنجناب سر تفاخر بر فرق فرقدان می ساید دعائی مستمد از مواد
اخلاص و اعتقاد و مستنبط از منابع اختصاص و اتحاد بجناب معلا ارسال میکند و برتعاقب ادوار و توا تر
لیل و نهار دوام دولت و مزید حشمت و جلالت میطلبد و سرعت اجابت را از حضرت عزت مسالت می کند
و هو علی ذلک قدیر **دعا عنی** که بحکم ممالک نویسند بران موجب که در فصول و انواع سابق ذکر رفت

فصل نوزدهم

نوع اوّل در القاب و ادعیه حافظ مال ممالک سه نوع آستان مکرمت آشیان صاحب
اعظم ملک الوزرا فی الآفاق محرز المناصب والمناقب بالاستحقاق نظام و افتخار ایران اعدل اکرم اکابر
جهان ناصر الحق والدین علاء الاسلام والمسلمین پیوسته مصدر و فور اقبال و دولت و مورد و رود بهجت
وسعادت باد عواطف آثار بروزگار شکوهمند و صدور احکام دیوانی بعلامت شریف موشح و مشحون بالنبی
و آله دولتخواهی ریاکه مواد وداد او از زلال محبت مصفاست خدمتی مجا و زاید و العدم حد
جناب عالی دولتیار کرداند و از حضرت احدیت و بارگاه صمدیت دوام جاه و جلال و مزید قبول
و اقبال سوال میکند و سببی که متضمن وصول بخدمت باشد می طلبد مستجاب باد **نوع دوم** صدور
رفیع و مسند منیع صاحب اعظم جلال وزرآء الآفاق مجمع المحامد والمکارم علی الاطلاق نظام و افتخار ایرا ن
کریم الدوله والدین فخر الاسلام والمسلمین همواره ملاذ ارباب حاجات و ملجاء اصحاب عالی مناصب
و درجات باد موارد کامرانی مورود و خیام سعادت باوتاد تایید و تخلید موکد و مشدود بالنبی و عترته
خادم مخلص و محب خالص بر بستر ادعاء دولت بوظیفه محبت و موالاه قیام نموده دعائی که سهام آن
مصادم عرض اجابت باشد بجانب جناب رفیع موجه می دارد و بجوامع همت و جود متعطش حضور حیوه بخش می
باشد و سببی متضمن ایصال از حضرت ذی الجلال می طلبد مستجاب باد جهان بکام **نوع سوم** اعتلاء
اقدار و فخامت مقدار صاحب اعظم قدوه اکابر العالم جلال الوزرا ملاذ الوری افتخار ایران عز الدوله
والدین صدر الاسلام والمسلمین بارتفاع شموس و اقمار مساوی باد و ذات شریف و نفس نفیس جمیع فضایل
انسانی و کمالات روحانی را حایز و حاوی بحق المؤید من الرسل والمشار الیه بهدایه السبل دعاگوی مخلص بی ملال
مستمر و طریقه مستمر مسالک و داد را با قدام اخلاص سلوک می دارد و در کل دل تخم مودت و محبت
آنجناب میکارد و لایزال از حضرت ذی الجلال دوام جاه و جلال و بسطت حشمت و اقبال آنجناب مسالت

نماید

باجابت متصل باد دعاءِ عدنی که جهت حافظ ممالک نویسند لازال معظماً لازال مبجلاً
ومکرماً دام معظماً ادام الله تعظیمه اجل الله قدره وشرح بنیل الامانی صدره آمین یا رب العالمین

فصل بیستم

در القاب و ادعیه منشی ممالک سه نوع

نوع اوّل

اتمام مصالح دین و دولت و تکمیل مهمات
ملک و ملت همواره وظیفه قلم و اهتمام صاحب اعظم مدبر امور العالم برهان الدوله القاهره مؤتمن الحضرة
الایلخانیه منشی الممالک الخاقانیه مظهر الانظار الربانیه کاتب الاسرار السلطانیه نظام و افتخار ایران اعدل
اعاظم جهان خواجه صدر الحق والدین کمال الاسلام و جمال المسلمین باد مکان زمان لرسده رفیع مرفوع
و طوارق حدثان لز جناب منیع ممنوع نجمه و آلهٖ مخلص دولتخواه که لایزال بر ولاء و وداد آن جناب مواظبت
خدمتی مکون با نواع مخالصت و دعایی موشح بضروب موافقت و مصادقت بجناب معلا ابلاغ و ارسال
می کند و سعادت التقا را از حضرت واهب الکشیا متضرع و تولا در بی خواهد مستجاب باد

نوع دوم

جناب رفیع و مکان منیع صاحب اعظم ورنه اکابر العالم میسر صعاب الامور الامم جلال وزراء الآفاق محرز
المکارم بالاستحقاق لسلاکتاب الزمان دستور الدیوان افتخار ایران منشی الممالک مخلص الانام بالسنة
الاقلام من مدارک الممالک ضیاء الدوله والدین شمس الاسلام والمسلمین معوان با نواع الطاف یزدانی
محفوف باد و مکارم بر فواصل خدمتش موقوف و مکاره مصروف بحق الملک العطوف الرؤف مخلص ترین
دعاگویان که شایز وار در فضاء ولاء آن جناب طیران می کند و در بیداء محبت و مودت سیران عهود
از حد احصا متراموجسده والا و جناب معلا می کرد اند و بر تواتر ساعات و تعاقب حالات از حضرت قاضی
الحاجات ادراک دولت ملاقات میطلبد تا قریب میسر باد

نوع سوم

مناقب و معال جناب عالی
صاحب اعظم ملاذ اکابر العالم جامع المکارم بالاستحقاق منشی ممالک الآفاق علی الاطلاق نظام و افتخار
ایران خواجه زین الملة والدین فخر الاسلام والمسلمین با امتداد ادوار مقارن و معاصر باد و دست تقلب
اطوار لز تعرض مطمئن و متمکن آن جناب عالی من کل الوجوه قاصر با النبی و آله دعاگوی دولتخواه محب مخلص
لشتیاه و دعایی که ریاض کلزلر را معطر کرداند و تحیتی که ازهار اشجار را معنبر کند بدست صبا که مورد
کاروایی و مصدر ادراک آمال و امانیست می رساند و از جناب فیض الجلال وصول با منیت ملاقات تسول
میکند باستجابت مقرون باد دعاءِ عدنی که بمنشی ممالک نویسند اجل الله احکامه و اجری علی طریقة الشرع

والعدل اقلامه اجری الله بالخیر والحق احکامه و لیسبغ علیه افضاله و انعامه اعز الله نصره و نفذ
بین الانام امره عزت انصار دولته و مدت اعمار مدته اسبغ الله علینا ظله و ادر علی ایامه ولیالیه وبله وطله

فصل بیست و یکم

در القاب و ادعیه حاکم اوقاف ممالک سه نوع

نوع اوّل

جناب عالی مولانا صاحب اعظم ملاذ افاضل
العالم مربی ارباب الفضل والحکم مشید مبانی العلوم باجماع الامم ملک الوزراء ملجاء الوری فخر ایران
یگانه اعاظم جهان محی الحق والملة والدین قوام الاسلام والمسلمین همواره مستغرق اشارت ارکان دین قویم
و تقویت متابعان شرع مستقیم باد مخلص آرزومند محب معتقد نیازمند با اداء خدمات مخلصانه و تحیات صادقانه
مترسپاس را بخصوص و مشار الیه می کرداند و از حضرت بی نیاز عز شانه و عظم سلطانه معاودت ملاقات را
بر احسن اوضاع ارادت لسند دعا میکند انه ولی التوفیق والاجابة جدیر و حقیق

نوع دوم

میامن فضل و افضال مولانا صاحب اعظم کافل مصالح العالم مربی طوایف الامم ملاذ اکابر الآفاق جامع
المحاسن والمکارم علی الاطلاق مقتدای ایران شاه و پیشوای اهل ایمان مجد الملة والدین برهان الاسلام
والمسلمین یگانه افاضل و اماثل جهان واصل باد و امداد الطاف و اعطاف ربانی بروزگار مبارکش
ابدا متواصل بالنبی و آله محب مخلص دعایی که ورد زبان و انیس روح و جان دارد و سپیده حضرت
ارسال میکند ولز مواکب رکبان صبا و شمال احوال صحت و سلامت رفعت کرامت تسئل مجوید توفیق
ادراک امنیت ملاقات که اعز امانیست بی شائبه تقصیر و وصمت توانی میسر و محصل باد بالحق حقه

نوع سوم

جناب جلالت مرتبه منال مولانا صاحب اعظم دستور اعدل اکرم اعلم والی ولایة المجد والحکم موسس
قواعد الفضل والکرم محرز المعالی والمناصب جامع لشتات المآثر والمناقب المخصوص بجزایل منایح الرحمن ناصر
الملة والدین نصیر الاسلام والمسلمین همواره مقصد ارباب فضل و افضال و مورد طالبان کمال و اکمال باد و
فضلا را در فضاء فناء کنف رحیب مربع مهیا و علما را در حوم رحب منیع مرتع مهنا و مورد مخلص ترین
خدام بوساطت لرقام اقلام عارض شرح اشواق و شارح مشکلات و مقاسات ایام فراق می کرداند و از
حضرت سمیع الدعوات و منزل البرکات ملاقات شریف را که افضل آمال و اجل مقاصد ارباب کمال است متضرع
و ابتهال سوال میکند والاجابة علی من بیده تیسیر الامور دعاءِ که بحاکم اوقاف ممالک نویسند حماه الله جلاله
و قرن بالحق فی متره اعماله و احواله لیسبغ الله علینا ظله و ادام شرفه و فضله زاد الله قدره و اعز نصره

فصل بیست و دوم

نوع اوّل در القاب و ادعیه حجاب ــ نوع همواره مهام کافه انام بیمن اعتنا و اهتمام صاحب معظم قدوة اکابر الحجاب زبدة اخایر النواب مقرّب خاقان ایران بهآء الدولة والدین رکن الاسلام والمسلمین مرتب و مهیا باد و مشارب آمال ارباب حاجات از حسن التفات خدمتش مصفی و مهنا بالنبی وآله وصحبه داعی مخلص و مواخواه مختص دعایی مشحون بزینات صدق و صفا و مبرا از مکدرات رعونت و ریا بجناب والا ابلاغ می کند و ملاقات عزیز را حضرت حمید عزیز مسالت می نماید متصل اجابت باد

نوع دوم تدبیر مصالح طوایف امم و ترتیب مناجح اهل عالم حاجب صاحب اعظم ملک الحجاب مقدم النواب کافل مهام الانام ظهیر الاسلام سراج الدولة والدین منوط و مفوض باد و انتظام مملکت و جلیات مصالح ملک و ملت بر تدبیر مشیر منیفش مقرر و جوامع آمال بر وفق خاطر خطیرش مهیا و میسر بالنبی وآله وصحبه دعاگوی مشتاق بوظیفه اخلاص و رابته اختصاص قیام نموده استسعاد را بشرف حضورش بهر وجهی خواهانست و وصول را بادراک التفات متعطش و نگران دریافت آن امنیت عما قریب مهیا باد و مشارب آمال مصفی و مهنا

نوع سوم بشیر دولت و اقبال و سفیر جاه و جلال پیوسته پدرۀ مثال صاحب معظم کافل مهمات الجمهور ناظم متشتتات الامور کفیل مصالح المسلمین صلاح الملة والدین مقرب الملوک والسلاطین ابد الدهر متعاقب و متواتر باد و دیده گردون هرگز دیده بوجه غرا و جبهه ملک سیما ناظر دعاگوی معتقد دعایی که مشارب انوار ولا و وداد باشد و تحیتی که مشرع آن شریعت اتحاد و اعتقاد بجناب جناب مبارک می فرستد بیان متاعب اشواق و مکابد ایام فراق با رسال شمایم اسحار بمسامع شریفه می رساند و منتظر ادراک دولت ملاقات می باشد و از حق تعالی بوصول آن امنیت امیدوار می گردد و هو قدیر علی ما یشاء لکاتبه

دعا عنی که بحجاب نویسند دام معظما لازال معظما دام مکرما لازال مبجلا و مکرما ادام الله معالیه و قرن بالفتح و العلی مدایامه و لیالیه

فصل بیست و سوم

نوع اوّل در القاب و ادعیه ملوک و لایات ــ نوع بجناب ملک اعظم اعدل ملوک العرب والعجم افتخار ایران اکرم اعاظم جهان قدوة صنادید زمان المخصوص بعواطف جلال الرحمن شمس الدولة والدین نجم الاسلام والمسلمین ضاعف الله جلاله و سبغ علیهم ظلاله دعایی مشفوع بانواع اخلاص و تحیتی مقرون

باصناف اختصاص تبلیغ می رود و آرزومندی بالتقاء شریف از تعبیر اوهام و تقریر السنه اقلام خارج است اسباب ادراک آن دولت بر وجهی که مطلوب و مرغوبست مهیا و میسر باد بالنبی وآله الطاهرین امین رب العالمین

نوع دوم بخدمت ملک اعظم اعدل ملوک العجم اکرم اکابر العالم نظام و افتخار ایران المؤید بتایید الله الرحمن عماد الدولة والدین غیاث الاسلام زید قدره و عز نصره دعوات موفور و تحیات نامحصور ابلاغ و ارسال افتد اشتیاق بشرف ملاقات از حیز عبارات خارجست دریافت آن امنیت چنانکه متمنا و مرغوبست بحصول موصول باد

نوع سوم بجناب پادشاه ملک اعظم مقرب اکابر العالم قدوة ملوک الاقطار زبدة ولاة الامصار افتخار ایران نظام الدولة والدین عماد الاسلام والمسلمین لازال معظما محب مشتاق دعوات بی انتها و تحیات بی انقضا می رساند غلبه اشواق بطلعت کریم و غره وسیم متجاوز از حد والامکانست وصول بدان مطلب که اعز مطالبست عما قریب بتحقیق وانجح والد وصحبه

فصل بیست و چهارم

نوع اوّل در القاب و ادعیه رسولان اطراف ــ نوع ترتیب مصالح مملکتین و تدبیر مناظم جهتین بیمن رای صایب صاحب اعظم قدوة اکابر العالم ذخر الدولة عضد الملة کهف الامم صلاح الملک مؤتمن الدولتین و معتمد الحضرتین جلال الدولة والدین بهاء الاسلام والمسلمین مرتضی الملوک والسلاطین منوط و موکول باد و جمیع مطالب و مآرب بر وفق متمنا و خاطر خطیر و مقتضی ارادت ضمیر منیر بحصول موصول بحق النبی المصطفی والرسول المجتبی مخلص مشتاق وظایف خدمات و رواتب تحیات مرتب داشته بدل و جان مشتاق حضور حیوة بخش می باشد و از حضرت ذی الجلال و الاکرام جمعیت می طلبد باجابت مقرون باد

نوع دوم قواعد مصافات ملوک اطراف و قوانین مخالصت سلاطین جوانب و اکناف بیمن مساعی جمیله صاحب اعظم مستجمع ارباب الجیش والعلم عضد الملوک ذخر الدول کهف الامم قدوة اکابر العرب والعجم لسان الحق ترجمان الصدق مقرب الملوک والسلاطین معتمد الخواقین شهاب الدولة والدین فخر الاسلام والمسلمین ممهد باد و ارکان دولت اعاظم و اکابر جهان در مشارق و مغارب بلاد از اصابت تدبیر مبارکش مشید بالنبی وآله و عترته دعاگوی مخلص معتقد خدمتی که روایح اخلاصش بمشام ارواح رسید و تحیتی که قلوب صادقان را اهتزاز و ارتیاح بخشد بجناب سامی معروض می کرداند اشتیاق بدریافت حضور مبارک فوق غایات الامکانست توفیق آن عما قریب رفیق باد بمنه و جوده

نوع سوم ترتب اسباب اتحاد و تمهید قواعد اعتضاد میان

ملوک

اطراف و سلاطین اکناف بحسن اهتمام صاحب اعظم قدوة اکابر العالم معتمد الدولتین و مؤتمن
الحضرتین علاء الدولة والدین موکول و منوط باد و مقاصد و مطالب که متضمن انجاح مآرب جهانیان
و موجب اصلاح مناظم احوال عالمیانست بحصول موصول تیمن رای رزینش مربوط بحق الرسول والبتول مخلص معتقد
نیازمند دعاگوی که از مهب مخالصت مهبوب کند و نجحی که از مرتع موافقت لیستناض باید موجب جناب
رفیع می گرداند لیشتیاق بالتقا و غرة غرا از غایت اوهام و نهایت افهام متجاوز است بنا لارباب
سببی که متضمن وصول بخدمت مشتاق عما قریب مهیا و میسر گرداناد بحق من لا نبی من بعده **دعا عربی** متهناه

که بر رسولان اطراف نویسند ادام الله عزه ادام الله شرفه انجح الله قصده شکر الله
سعیه جعل الله مساعیه مشکورة و اعماله متقبلة مبرورة جعل الله اقلامه ناطقة بالحق والصواب
وکلامه معصوما من شوایب الاعتراض و عوارض الارتیاب آمین یا رب العالمین

فصل بیست و پنجم

نوع اول در القاب و ادعیه امیر شکار سه نوع اول ابو صبو و صید و شوارد شکار صنادید
بسعی جمیل امیر کبیر فخر الامرا اشرف الاعیان قدوة الاکابر تاج الدولة والدین علی معتمد و مؤثر باد و
و مخالب شکره جان شکار و جوارح باز کردارش در مفارق طیور و هوام موثر بالنبی و آله محب معتقد
راتب اخلاص و اتحاد و رتبه ملکشته بمکی وجود مشتاق و متعطش حضور حیوة بخش است و خواهان آنکه
بدولت وصال مستعد گردد و توفیق ادراک آن مطلوب عما قریب باد **نوع دوم** امداد
عنایات ربانی و عواطف سبحانی بجناب امیر معظم فخر الاکابر قدوة الاماثل فخر الدین احمد متواتر و متعاقب باد دام علوه
ولطف عمیم کافل مصالح اباعد و اقارب محب مشتاق نجحی مبرا از عوارض ریا و دعائی مصون از وصمت
انتها اشهاب کند و توفیق اجتماع علی احسن الاوضاع می طلبد باجابت مقرون باد **نوع سوم**
اسباب کامرانی مجلس سامی ملک الامرا و الاکابر جامع المحامد و المفاخر شرف الدولة والدین بر تواتر ایام
و تعاقب شهور و اعوام باد و ورود امداد الطاف یزدانی بی شین انقطاع و انصرام بمحمد و آله الکرام
محب مخلص وظیفه محبت و مودت و رتبه ملکشته لایزال باستخبار اخبار صحت و سلامت و رفعت و کرامت
مشغول است و از حضرت عزت اسباب التقا می طلبد مهیا و میسر باد بحق حقه والله اعلم بالصواب

فصل بیست و ششم

نوع اول در القاب و ادعیه امیر مجلس سه نوع موارد سرور و مشارب بهجت و حبور
از حسن ایالت و یمن تولیت امیر و صاحب معظم مؤسس مبانی الکرم ممهد قواعد الانصاف معز و انیس
اعاظم الاطراف فخر ایران نظام الدولة والدین عز الاسلام و المسلمین همواره مورود باد و صحبت حسنین
المیامن مجالس مسرت و سکان محافل غبطت و بهجت را مقصد و مقصود ذخر الممالک و دوام الزمان المعهود
مخلص مشتاق دعاگوی که مطالب ارواح و جالب سرور و انواع فرح باشد بمجلس عالی ارسال می کند و از
حضرت واجب الوجود امید وصول بحضور شریف می دارد و این سؤال بجناب و این دعا مستجاب باد
نوع دوم مجالس مسرت و نشاط و محافل بهجت و کامرانی بحضور انور امیر مکرم قدوة اکابر
الانام جامع لشتات المجد و الکرم کریم الشمایل و الشیم شمس الدولة والدین آراسته باد و سرور و اقبال در
جنب سعادت برلیستی محب مخلص فتوحات تحیات و مجلیات دعوات بمجلس سامی را که مورد نیکونامی است
و راحت می نماید و از حضرت حق جل ذکره و عم شکره مزید رفعت و کرامت می طلبد اللهم استجب **نوع
سوم** تواتر اسباب سرور و تعاقب امداد بهجت و حبور مجلس عالی امیر معظم جوانبخت اکرم قدوة الامرا
ملاذ الوری کریم الدولة والدین بی شین نفاد و تمامی باد و حافظ و حامی مجلس سامی حضرت آلهی
دولتخواه نیازمند دعاگوی که چون مواد صاحب دلان از هر کدورت مبرا و نجحی که چون مشارب اخوان
صفا مصفی و مهنا موجب مجلس رفیع می گرداند و از حضرت ملک غفور دوام حبور و سرور می طلبد باجابت مقرون
باد بالنبی و آله الکرام و صحبه الائمة العظام تمام شد ضرب اول از مرتبه دوم از کتاب دستور الکاتب
فی تعیین المراتب بحضرت همایون بندگی سلطان الاسلام معز الدین خلد الله سلطانه و بر خوانندگان
مبارک و میمون و خجسته و همایون باد آمین یا رب العالمین والله اعلم بالصواب

ضرب دوم

در احوال کبرا و وزرا و سادات و مشایخ و قضاة و طوایفی که در فهرست مرتبه دوم مجملا در ضرب
اول ازین مرتبه مفصلا مذکور رند بیکدیگر نویسند مشتمل بر شانزده فصل و هر فصل سی و دو صورت و دو نوع
نوع و هر فصل مشتمل است بر دو صورت از مکتوب و جواب و نشان ترکیب باشد

فصل اول در تهنیت تفویض منصب و نوازش سلطان **فصل دوم** در تهنیت قدوم یعنی از سفر باز آمدن

فصل سوم در اعلام احوال اخلاص واتحاد

فصل چهارم در طلب موافقت و دوستی

فصل پنجم در تحف و هدایا فرستادن

فصل ششم در عذر مکارم خواستن

فصل هفتم در عتاب

فصل هشتم در استغفار از خطایا

فصل نهم در استعفا در تقلد اعمال و مهمات دیوانی

فصل دهم در حضور شخص از ملکی بملکی

فصل یازدهم در مشاورت و حزم

فصل دوازدهم در عیادت مرضی

فصل سیزدهم در تهنیت صحت

فصل چهاردهم در تعزیت اصحاب مکاره

فصل پانزدهم در تهنیت خلاص از مکاره

فصل شانزدهم در استمالت گریختگان و باز خواندن ایشان

فصل اول

در تهنیت تفویض عمل و نوازش سلطان در صورت مکتوب و جواب و هر یک سه نوع

صورت اول

مکتوب سه نوع

نوع اول

بعد از تقریر احوال وداد و تبیین اوضاع محبت واعتقاد اعلام رای عالی لازال عالیا کرداینده می آید که چون لسن مبشران اخبار صحت و سلامت و مبلغان انباء رفعت و کرامت استماع افتاد که بندگی حضرت سلطنت اعلاها الله تعالی جناب دولت مآب را بتفویض منصبی که فراخور قدر رفیع و عملی که شایستهٔ مجلس منیع باشد اختصاص فرموده است و نوازشی که از چنان حضرتی سزد و چنان محلی قابل را لایق باشد ارزانی داشته بعلم الله تعالی که استماع این اخبار امداد افراح و اسباب ارتیاح بر وجهی متواتر و متوارد شد که بالسنهٔ اقلام و اسنان قلم

علوه شرح هر یک آن مقتضی نتوان شد چه هر منصب رفیع که بدان جناب انتساب یابد و هر شغل خطیر که بدان محل جلیل انتما پذیرد ... خن بود بموقع و امری بجای خویش بلکه ذات شریف مزین مراتب و مشرف مناصب گردد بماهتاب چه حاجت شب تجلی را صدور این تکریمات و رود این تشریفات بر تواتر ایام و اوقات و تعاقب حالات و ساعات باد بمحمد و آله

نوع

بعد از شرح شداید اشواق و عرض مکاید ایام فراق بجناب معلا انها و انهامی رود که درین وقت جنا ن
نمودند که بندگی حضرت سلطنت پناه خلدت ملکه جناب عالی و متو سامی را با یالت ولایتی که در خور همت پادشاهانه چنان مولی و مفوض باشد مبو رغامش فرموده است و منصب جلیل و شغل اثیل را بکمال کفایت و وفور درایت آنجناب مخصوص گردانیده و رای رصین و فکر دوربین بتمهید قواعد و توطید مبانی آن عمل اهتمام نموده و روز بروز بنوازش خسروانه از عواطف شاهانه مکرم و مشرف گشته یعلم الله تعالی که صدور این حال موجب ورود غبطت و مسرت شد و سبب ارتیاح قلوب و ارواح گشت فلم تک تصلح الا له ولم یک یصلح الا لها محقق است که بعد الیوم امور آن بقعه را رونق تازه و بازارکان ان رقعه را بشاشتی بی اندازه روی نماید و جناب رفیع را در تکفل این اشغال و تقلد این اعمال ذکر ی
جمیل و اجری جزیل ذخیره ماند ان شاء الله تعالی صدور او امر شریفه را لا یزال چشم انتظار بر راه است معراج

نوع سوم

تا بهر فرمان که فرمایید کمر فرمانبری دولت مستدام باد جهان بکام
بعد از عرض حکایت نیازمندی و شرح شوق و آرزومندی حضور رای انور لا زال منیرا گردانیده می آید که چون ز تفضیل عواطف و مراحم بندگی حضرت پادشاه اسلام فرمان فرمای هفت اقلیم خلد الله سلطانه که در باره آنجناب صادر شده و تفویض مناصب و اعمال و تقلید مراتب اشغال که ارزانی فرموده مخلصترین دعاگویان وقوف یافته است ورود آن امداد ارتیاح و استیلاء اسباب افراح انواع بهجت و مسرت متضاعف گشت و سرمباهات و مفاخرت بفرق فرقدان رسید و وظیفه حمد و شکر موظف بل مضاعف شد و شک نماند که بعد الیوم آن مهمات را نسقی که ذکران با دوار زمان و ابر باشد بیدا شود و لسن مساعی جمیله خداوندی لا زالت مشکورة خیری بحسن در اقطار جهان منسوب گردد و بحقیقت اسن ولایت و مملکت بمیامن همت آنجناب بهشتی یابد چو آن جناب را بتکفل امور و مهمات آن ولایت بر عقلاء عالم و البتاء عرب و عجم پوشیده نماند که مجازاه چنان خدمات را که از جناب دولت بنسبت بندگی حضرت سلطنت
پناه

خلافت سلطنت بر مرور ایام و ادوار و کرور شهور و اعصار در وجود آمده مجازاه و مکافاه
جو جبر ننماید و قد قال الله تعالی لمثل هذا فلیعمل العاملون و در نحو بزرگان آمده است کنند و علی
مثل هذا فلیتنافس المتنافسون دولت موید و اساس اقبال مشید و ممهد باد بحق خیر العباد و آله وجوده

صورت دوم

جواب سه نوع

نوع اول بعد از احاطت مسامع اقلام گوهربار در رنثار و بنائی
که بر عاطفت حضرت سلطنت خلافت خلد الزمان و ازاح عن فنائها طوارق الحدثان که در بارهٔ این
دولتخواه صدور یافته بود بعرض رسانیده می‌آید که مراحم و عواطف پادشاهان نسبت با بندگان
و دولتخواهان عادت قدیم و نیست بل قاعده ممهد و قضیه موکدست و مرحمتی که از بندگی حضرت خلافت
سلطنت نسبت با این دولتخواه صادر شده از فواضل عمیم آنحضرت در مقام استبعاد نیست اگرچه استحقاق
و استعداد این کمینه چنان تفویض و تحکیم و رعایت و محافظت را فتور و قصوری هرچه تمامتر داشته فاما
بنده پروری ایشان عامست و بدین مخلص دولتخواه مخصوص نه آفتاب را بطبع مقتضی انوار و منبع انجاد
و سبب آمیز خاصیت مجال امید بفیض فضل ربانی و میامن دولت ابد پیوند حضرت سلطنت خلافت مملکت
و همت مبارک آنجناب واثقست که این دولتخواه بر وجهی از عهدهٔ این امر خطیر که متحمل اعباء و متکفل آن
شده تقصی نماید که مساعی جمیل او عند الله و الناس محمود و مشکور و مرضی و مبرور افتد ان شاء الله العزیز
بمزید ابرام و تأکید اقدام مزاحم مطالعه شریف نمی‌تواند شد امور و جهان بکام و دولت مستدام باد

نوع دوم بعد از ایراد دعا و افراد ثنا منهی رای عالی گردانیده می‌آید که چون موجبات
ربانی و ممهدات آسمانی رفیق طریق یکی از بندگان گشت در قلوب ملوک اسلام و سلاطین انام
خواین الله انداختن کنند تا نظر رحمت بر او اندازند و او را از حضیض خمول باوج شهرت و قبول رسانند
بنا بر این مقدمه بندگی حضرت سلطان سلاطین اسلام خلد الله ملکه که حکم ارباب الدول ملهمون بالهام فایض بحق و فیض
ملهم مطلق جل و علا و تبارک و تعالی نظر عنایت و تربیت شامل حال این کمینه گردانید و او را بتقلد اشغال
و اعتناق اعمال که زیادت بر رتبت و قدرت اوست اختصاص فرمود اگرچه این کمینه استعداد خود را در آن
پایه نمی‌داند که چنان خدمات را کافی و بجای عبودیات وافی گردد فاما معتمد و در لطف بی دریغ کرامت
نقد مخلص دولتخواه شده و جانب او را بدان عاطفت و مرحمت مشمول محیا گردانیده از شمول چاکر نوازی

استبعاد نشمرد و همت مبارک مدد فرمودن تا از عهده متکفل این امر جسیم و خطب جلیل عظیم بر وجهی تقصی
نماید که عند الخالق و الخلایق خجالت نبرد و از متممات مخلص پروری خواهد بود دولت مستدام و جهان بکام باد

نوع سوم بعد از اشادت مبانی وداد و اشاعت انواع اعتذار و اعتضاد تصویر رای منیر
گردانیده می‌آید که کمال لطایفی که از آن منبع مکارم و معالی مصدر اعاظم و اعالی در بارهٔ این دولتخواه
صادر شده و او را بر مرحمتی که از بندگی حضرت سلطنت خلد الله تعالی نسبت با او بظهور پیوسته تهنیت فرموده
و تهنیت گفته از وفور اشفاق آنجناب غریب و بدیع نداشت و از کمال افضال موثر رفیع مستبعد نشمرد چه شک
نیست که پادشاهان اسلام خلفاء و گماشتگان حق اند در زمین و لهذا بظل الله موسوم اند بر هر کس نظر رحمت
اندازند بموجب اثر مرتبت رسانند این دولتخواه را چه استحقاق آنکه با وجود اکابر بزرگ حضرت مجمع از متصدی اعاظم
امور و متکفل مصالح جمهور گشته چون این تربیت از شمول فیض فضل احدی بوده امید هست که اقوال و افعال
او بر وجهی ساری و جاری گشته که مصلحت دین و جهان او در آن باشد ان شاء الله العزیز جناب عالی لا زال عالیا
لا یزال است همین گونه تفقدات چشم امیدواری داشته می‌باشد همواره بنده پرور و کهتر نواز باد بالنبی و آله الاطهار و آله الکرام الاخیار

فصل دوم

در تهنیت قدوم دو صورت مکتوب و جواب

صورت اول

مکتوب سه نوع

نوع اول بعد از شرح مقاسات اشواق و معاناة متاعب
ایام فراق بعرض رسانیده می‌آید که اگر درین مدت از شدت آلام مفارقت سورت الم مصابرت
بر ایام مباعدت بر خاطر این دولتخواه گذشته که نه زبان را قوت گفتنست و نه دل را طاقت شنیدن
چنانک لیلی را جز دوای چنین وصالی که ناگاه دست داده تشفی چگونه دیدی و جان وحشی را جز انس
چنین ملاقاتی که از مکمن غیب بمشهد ظهور رسید تدارک چگونه کند بقدوم و کم نتشرف الاوطان و بذکرکم
نتعطر الاکوان شعر سپاس ایزد که از رضوان دولت جاه بکام باز رسیدی بصدر سند و گاه
گر از آنک که بدانند که اندرین مدت چه تا آمده حزین بود و حالها تباه نگران نعمت بکدام
زبان توان گفت و حمد این موهبت منت بکدام تقریر بیان توان که نعم نامتناهی الهی از حیز احصا
متجاوز ست و منن بی نهایت حضرت صمدیت از بیان تبیین و تحریر خارج حق تعالی ذات شریف را سایهٔ

تا معدود بر مراتب عز و اقبال مترقی دارد و در اطوار اد وار بر مصاعد دولت متصاعد گرداند
بحق افضل الانبیا والرسل موضح المناهج والسبل **نوع دوم** بعد از تحریر احوال دعوات
و تبیین ادعیه نشاهی معلوم رای شریف کردانیده می‌آید که چون وارد ان موارد اقبال و افدان
منازل افضال و اجلال از قدوم همایون که بر همکنان مبارک و میمون باد اخبار و انها واجب نمی‌نمود که
توالی جلیلات افراح و تواتر مزیلات کروب و اتراح بر وجهی بود که عنان اختیار از دست اقتدار
بیرون افکند خاطر آرزومند در هیجان آمد و دل نیازمند در طیران آمد قوی از غایت فرح انتعاش
یافت و حواس از استیلاء اشتیاق از تعاد و لذتعاش کرفت   و ابرح ما یکون الشوق یوما
اذا دنت الخیام من الخیام   عبودیتی از عوارض احصا مبرا و خدمتی از شایبه تحدید و تقدید مبرا
بجناب معلا تبلیغ می‌افتد و علی تواتر الازمنه والاوقات و علی تعاقب الحالات والساعات بدعای
دولت اشتغال می‌رود و مستجاب باد **نوع سوم** بعد از معانات شداید اشواق و مقاسات
مکاید ایام فراق بشرف اعلام و انها می‌رساند که چون اخبار وصول همایون و ورود قدوم میمون دولت
خواه آرزومند رسید جواذب فرح و مسرت و جوالب ارتیاح و بهجت بر وجهی استیلا یافته که و بسطی
استعلا کرفت که زبان خامه از تعداد اعداد آن قاصر کشت و بیان نامه از تقریر اقل آن عاجز آوله

شعر   ازین بشارت خرم که ناکهان آمد   بنزد کالبد خسته بوی جان آمد
شعر   قدمت کبدر فی سعود و طالما   قدمت قدوم البدر بیت سعوده
فحکمک ماض نافذ کتنفذ   و امرک عال صاعد کصعوده

بندکی که السنه اقلام بتحریر آن وفا نتوانند نمود و خدمتی که اسنه ارقام از عهده شرح و بسط
آن متقصی نتوانند شد متوجه جناب سامی و مجلس عالی کردانیده می‌آید اشتیاق بدولت التقا از حیز
انتها خارج است توفیق وصول بشرف وصالی عما قریب روزی باد انی من نطق بالضاد ولا بعض عن شفاعة ... سالار

صورت ——— دوم

جواب ——— نوع **نوع اول** بعد از تقبیل مواقع القلم که هر بار و شرف
بتامل نتایج انفاس وحی کردار تفقدی که مخلص دولتخواه و محب صادق بی اشتباه را بر
زبان قلمی که مذکر عهود اخلاص و موکد قوانین اختصاص است فرموده و انج از مزعجات اشواق و مهیجات

اشواق باطن شریف را تحریک و تهییج داده در سلک بیان آورده بود فوق بهوت از الطاف
آن یکانه جهان و حسنه زمان در مقام استبعاد و مکان استغراب ندانست شعر

عنایتی که تو با مخلصان خود داری   زبان خامه کجا وصف آن تواند کرد
جزاء نعمت الطافت ای یکانه عصر   چگونه ناطقه هرکز بیان تواند کرد

عبودیتی که اوهام بپایان آن نتواند رسید و خدمتی که افهام بسرحد غایات نهایات حکایات آن
نتواند وصول یافت بمحل رفیع و مقر منیع اصدار می‌یابد تحریر احوال اشتیاق در مدت ایام فراق
با وقوف ضمیر انور و اطلاع خاطر از هر از قبیل اعلام معلومات و توضیح واضحات است شعر

حال نیاز قصه در خون شوق من   از دل بپرس کو همه یک یک بیان کند
تحریر آن ز ناطقه نامد درست ازان   کو عمر خویش در سر تحریر ان کند

سعادت التقا بر وضع متمنا میسر و مهنا باد بالنبی العزیز واله **نوع دوم** بعد از مطالعه
الفاظ معنی فزای و ملاحظه معانی کوهر زای بر رای جهان آرای مصور و مقرر می‌کرداند
که چون مکاتبه روح پرور و مفاوضه فضل کستر از جانب جناب شریف والد و الاصل ورود
اهل و مسرت با ان ورود در تمکسان بود و وصول اسباب نشاط با وصول ان همعنان شکر
حضرت ربوبیت بر حصول مواد صحت و سلامت اجب و لازم شد و حمد جناب جلال الوهیت بر
نزول آیات رفعت و کرامت فریضه و متحتم کشت خدمتی مبرا از شین تناهی و تحیتی معرا از عوار   من
تناهی بمقام عالی که مورد اعاظم و اعالی است رسانیده می‌آید اشتیاق با دراک جمیع جمال جمیل فوق
غایات الکمالات در یافت آن امنیت از شوایب ممانعت و دوافع مدافعت مصون و محروس باد
بالنبی الهاشمی والرسول الامی العربی **نوع سوم** بعد از تامل خطاب عالی و کتاب رفیع سامی
اعلام و انهای می‌رود که درین مدت بنده دولتخواه از مطالعه طلعت طالع کشای معارضه
جرمان مخصوص کشت لایزال خاطر در التهاب بود و دل و درون در اضطراب تا انکاه که ملاطفه
کریمه و مفاوضه جسیمه از ایراد رسل ابر لرود و یافت ان قلق و اضطراب بسکنات رجا ملاقات
و تسلیات ادراک راحات تنفع و تسلی دیده و بر تواتر نعمت صحت و تعاقب اسباب سعادت
و سلوت شکر حضرت حق و اجب لازم والحمد لله علی ذلک دعوات نه انتها و تحیات نه انقضا

ابلاغ وارسال سے افتد اشتیاق لجا، کریم بیرون از حد و غایات و رسوم نهایات است
حق عز شانه وعظم سلطانه دولت دید لیزغز بزرا که اغرا ما نبست نی شین توقف و توانی روز بکار

فصل سوم

بعون حضه

در اعلام احوال اخلاص و اتحاد دو صورت مکتوب و جواب

صورت اوّل

نوع اوّل

مکتوب — نوع
بعد از افشاء اسرار مودت و ابداء ابکار افکار
محبت بشرف انهار سانیده می آید چون حضرت ربوبیت جل جلاله صنف بنی نوع را بحکم بحبهم و یحبونه
خلعت اتحاد و تشریف تکوین پوشانید بر شان تخصیص اهل اسلام واجب شد که بایکدیگر اخلاص و اتحاد
ورزند و سلوک ارباب مودت و محبت سپرند و ازینجاست که رسول کونین و امام ثقلین صلی الله علیه وسلم
باصحابه رضوان الله علیهم فرمود اذا احب احدکم اخاه فلیعلمه بنا برین مقدمه اگر یکی از خلان وفا و اخوان
صفا با دیگری طریق ارادت و سلوک و قاعده محبت و مودت ممهد و ملحوظ باشد برا و واجبست که آن حال را
بحکم حدیثی که بدان مامور و محکوم است بدوست خود اعلام کند تا آن کس نیز در مخالصت و موافقت
افزاید و امور دوجهانی ایشان بدان واسطه انتظام یابد چون این مخلص با انجناب محبتی که ظاهر و باطن
از وجود دور و دوران اخبار نتوانند کرد باستحکام یافته است و فروع و شعب آن در منابت دل و مغارس
جان راسخ و راسخ شده مراحم زایی ذکر شریف بذکر آن از جمله لوازم دانسته و تنبیه ضمیر منیر و خاطر خطیر
لز مضمون ان حال از مفترضات شمرد تا بعد الیوم چنانکه نص حدیث مستصوب رای عالی باشد انتهاج منهج
وداد و اخلاص اجب دانسته در کلی و جزوی امور که این دولتخواه را مستعد اتمام آن دانند استنهاض
لازم شمرند تا در امثال او امر و انقیاد احکام جدالمقل تقدیم رسانند و اگر این دولتخواه را آنچه سانح و عارض
کعوا عتماداً علی الاخلاص کلفت تکلف محل اظهار رسانند ما خدام با تمام ان اهتمام نمایند انج از خلوص عقیدت
وصفاء مشارب طویت در خاطر آمد عرضه افتاد و انتظار اجوبه عالیه را چشم بر راست جهان بکام باد

نوع دوم

بعد از اشاعت اسرار وداد و اعتنا احوال محبت و اعتماد محل عرض سے بود
چون در کلام ربانی و آیات قرآنی مذکور و مسطور است انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم واتقوا
الله لعلکم ترحمون و رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است لا تحاسدوا ولا تناجشوا ولا تباغضوا ولا تدابروا

بنا برین مقدمه

ولا یغتب بعضکم علی بعض و کونوا عباد الله اخوانا همواره این دولتخواه را قاعده اخلاص و اتحاد
با طوایف اهل اسلام در مکنون خاطر و مضمون ضمیر بوده و چون شمه از مکارم و معالی اثر علا استماع نموده
همواره سے خواسته که با انجناب ما اعلام احوال مخالصت و محبت رابط مودت را مستحکم و ضابط ارادت را
مقرر و مقوم گرداند تا درین وقت که این معنی باطن را در هیجان و اشعه خاطر را در لمعان آورد و بیش
ازین ضمیر بکتمان ان ارادت رخصت نے داد بالضروره بارصال این مفاوضه مصدوقه حال در میان
نهاده تا راز مشکل کشائی نیز بر موجب من القلب الی القلب تشاهد القلوب روزنه در مکنون باطن این دولتخواه
تامل فرموده و صورت اخلاص و اتحاد را از انجا مشاهده و معاین دیده بر مسلک وداد و مشرع اتحاد
لستر لر واجب داند و بتکمیل اراده مکنت خدمتکاری و وظایف جان سپاری اشارت شریف ما بزو جاری
دارد تا این دولتخواه کمر مطاوعت بر میان جان بندد و گوید مصراع بهرچه حکم کنی بنده ایم و خدمتگار
و از ان جانب نیز بتفقدات غذا و نداء اختصاص یابد و بدان متفق و مباهی گردد بزیادت تصدیع
مزاحم نے شود و حواجتماع اسباب دولت لی انقطاع و انصرام باد

نوع سوم

بعد از توضیح
اسرار مخالصت و مصافاه و تصریح قضیه موافقت و موالاة بر رای انور و فکر باهر مبین و مبرهن
گردانیده سے آید که حکمت خلقت وجود در مصنوعات صانع معبود دانسته که هر یک از بنی نوع در جمیع
ملل و ادیان بایکدیگر موافق و متفق باشند تا از ثمرات آن امور معاش ایشان انتظام گیرد و اهل اسلام
احوال معاد نیز با ان انتظام مدبر دبنا برین مقدمه مدتیست تا این دولتخواه را داعیه اخلاص و اتحاد
با انجناب در زوایا ضمیر منبعث گشته است و بر وجهی استیلا گرفته که از دل رخصت نیافته که بیش
ازین در اخفاء آن کوشد لاجرم بے شایبه تکلف و عارضه تصلف با علام آن مبادرت نمود تا اگر این اراد
در انجناب بقبول اقتران یابد و رخسار ان مطلوب مرغوب از حجاب احتجاب بیرون آید این مخلص را
بتشریف جوابی که ماده استظهار او باشد مشرف کرده تا بعد الیوم بدانچه او را و شریفه صادر گردد
مستمع ممتثل و مطیع باشد دولت دوجهانی محصول موصول باد بحق الرسول والبتول امین یا رب العالمین

گوش ما مستمع کلام شما ایم
دیده بر دیدن گوش بر خط فرمان ایم

صورت دوم

نوع اوّل

جواب — نوع
بعد از تحقیق مبانی معانی کتاب کریم و تدقیق نظر در
مفهومات خطاب عظیم آرای شریفه را مصور و محقق گردانیده سے آید که چون داعیه اخلاص و اتحاد

با این و دولتخواه در خاطر بزرگوار استقرار یافته و بطول زمان استمرار پذیرفته این مخلص نیز
برهان و تیره مستمر و برهان قاعده پیوسته و نصوص کلام قدیم عظم الله جلاله و احادیث رسول
کریم صلی الله علیه وسلم از قبیل این ضعیف نیز از او کد شواهد و اوضح براهین و دلایل بلکه مجموع اهل
اسلام باتمام آن نوع از اوامر مامور و بامثال آن کونه احکام مخاطب و محکوم اند چون درین باب
ثواب تقدم آنجناب راست و فضیلت مبادرت و مسابقت ایشان را حاصل شده از جانب این مخلص امری جزاجابت مه
دیگر چگونه تصور و تعقل توان کرد **وقد قیل** فلو قبل مبکاها بکیت صبابة بسعدی
شفیت النفس قبل التندم ولکن بکت قبلی فهیج لی البکا بکاها فقلت الفضل للمتقدم
من آن نکنم که تو کوئی و سر بپیچانم ز حکم چو تو ای دوست روی بکردانم
اوامر و اشارات را بهرچه رای عالی صادر یابد مطاوعت و متابعت از لوازم است دولت مستدام
وجهان بکام باد **نوع دوم** بعد از امعان نظر در معلومات مکاتبه وحی مثال ایشان تامل در
مرقومات مخاطبه زیب الامثال برای آفتاب پرتو مکشوف کردانیده می آید که چون مطاوی
کلمات شریف و محاوی خطاب سامی منیف بر قضیه اخلاص و اتحاد منطوی و بر دواعی محبت و اعتقاد مشتمل
بود این مخلص نیز اجابت از ابعدم قبول و ارادت تلقی نموده و بسمع رضا استماع کرد و فضیلت سبقت
جناب کریم و محل رفیع را اصل موثوق به و رکن معول علیه دانست و خود را بر ترک مبادرت و فوت
مسابقت ملوم و معاتب کردانید شک نیست که مقتضی درین باب ماجور و مثابست بر قاعده صلاح
و صواب مستمر و اینجانب بواسطه موافقت و متابعت خدمت بنیل اعالی درجات مستظهر و صدور انواع
خیرات و برکات را از حضرت رب العالمین جل جلاله منتظر ذات شریف را دولتی بی انقضا و رفعتی بی
انتها موفر و مهیا باد و مشارب امانی عذب و مناهج افضل الانبیا و مرشد الاولیا **نوع سوم**
بعد از استجلات لطائف دربتمیز و استفادت الفاظ معنی آفرین بمقام اعلام انها می افتد
برآرای خورشید کردار و افکار وحی آثار توضیح می رود که چون در باب اخلاص و اتحاد کلمه چند
یا لیت این مخلص برادران سنت یافته مرقوم انفاس کوهربار و اقلام در نثار رسانیده بوقوف
پیوست خاطر خطیر و ضمیر منیر معلوم شد از اینجانب نیز اجابت از الزم و واجب است بمجموع وجوه برالتزام قضیه
اقبال نموده و دلایل قرآن حکیم و شواهد احادیث رسول کریم را متمسک طرفین دانسته با وامر الزم موتر

کشته و احکام را محکوم شده داغ موافقت و مخالصت بر جباه کشیده و ثمره موالاة و مصافات را
در افواه انداخته و امیدوارست که از میامن این حال اثر احوال روی نماید و از برکات
آن خیرات امداد حسنات تضاعف پذیرد حق جل جلاله جناب عالی را از طوارق حدثان و نکبات
زمان مصون و محروس دارد بالنبی و عترته و صحبه و عشیرته والله اعلم بالصواب

فصل چهارم

در طلب موافقت و دوستی دو صورت مکتوب و جواب

صورت اول

مکتوب — نوع **نوع اول** اعلام رای خورشید مثال کردانیده می
آید که سلوک مسالک مصادقت و موافقت در عالم اتحاد امری مرغوب و قضیه مطلوب است
و هر یک از اصدقا چنین که در طلب آن سعی جوید عند الله مثاب و ماجور و عند الناس محمود و مشکور
کردد بنا برین مقدمه چون مخلص دولتخواه آن جناب را کان فضایل و مکان فواضل و مورد امداد
ابرار و مصدر احوال و معهد زوار و مرجع اکابر و اصاغر بقاع و امصار دانست طلب موافقت
و محبت امری بموقع و حالی بمحل می داند و بران همت بمحل عرض این ضراعت عزائم آرای عالی
کشت و صورت موافقت و محبت را که در باطن این دولتخواه کامنست بمحل اظهار رسانید امیدوارست
که از آنجناب نیز بدولت قبول اختصاص یابد و بمهمی که مستعد اتمام آن جز مخلصان دولتخواه
نباشد مامور و مشار الیه کرده تا در تدبر آن بذل جهد و صرف وسع از جمله لوازم شمرد دولت مخلد باد
نوع دوم انهاء ضمیر انور و رای ازهر کرده می آید که ایچ درین مدت از مکارم
اخلاق آنجناب جلت نیت و فواضل و نشر فضایل حصر معلیا و تقدم براعاظم و اعالی بسمع این
دولتخواه رسیده ظاهر و باطن او را در هیجان آورده است که با آنجناب طریق تودد و سلوک
و قواعد محبت و موافقت ممهد و مستحکم کرداند بانفاد این مکاتبه صورت حال بمسامع شریفه رسانید
تا اکر این ملتمس موافق رای عالیست بعد الیوم با این مخلص طریقه موافقت و موالاة مسلوک فرماید
و اساس مصادقت و مصافاة ممهد کرده و بعرض مطالب و ذکر مقاصد و مآرب مستظهر و واجب دانند
تا در اتمام اوامر ابخ مقتضای ارادت و اخلاص باشد تقدیم افتد ان شاء الله تعالی سعادت بر دوام باد

نوع سوم بو اقف انهار پاینده می آید که چون اخبار معالی و مکارم جناب عالی بدین
مخلص دولتخواه رسید همگی همت بران مصروف و موقوف گشت که بر سنت ارباب دین
و اسلام قواعد دوستی و موافقت را با آنجناب تمهیدی که منافع آن عاجلاً و آجلاً قرین روزگار
جانبین باشد کرده شود و بنا برین مقدمه این مکاتبه اصدار افتاد تا بعد الیوم جناب عالی این مخلص را نسبت با
خود در مقام اعتماد و اعتضاد داند و در سوانح مطالب و عوارض مآرب طرح تکلف کرده آنچه از مقاصد
و مهمات مقتضای طبیعت کفیل (؟) آن شایبه شوق و عارضه تذوق با علام و انهار سانند تا در اتمام آن جهدی که
مستفاد از کمال وداد و مستنبط از ینابیع محبت و اعتقاد باشد بجای آورده باشد والتیسیر از الله تعالی معالی

مسند اله

صورت دوم

جواب نوع **نوع اول** صورت محبت و موافقت که قلم گوهر بار مقصدی
تزبر و متکفل تحریر آن شده بود از ایراد موردان محبت و موصلان الوکات (اخبار / آثار) مودت بوقوف پیوست
و بغایت مستحسن و پسندیده افتاد و این مخلص نیز انسان را بمقامات اصحاب وداد و وصول ابواب
اصحاب محبت و اعتقاد از مساعدت اقبال و مظاهرت دولت و جلال در تصور آورد و بتوجه عزم و نیت
درست متشمر موالات و موافقت متقلده (منتصدی) مصافاة و مصادقت آنجناب شد و متیقن است که میامن آن
حال بجانبین وارد و واصل شود و امداد الطاف یزدانی بر روزگار طرفین متواصل گردد ان شاء
الله تعالی دولت بر دوام باد **نوع دوم** بعد از وقوف بر مکنونات ضمیر بزرگوار و مضمونات
خامه وحی کردار معلوم علوم عالیه گردانیده می آید که قضیه موافقت و محبت که از باطن بظاهر آورده
و زبان را با دل مساوی و جنان را با بیان موازی گردانیده بوقوف رسید و بر محاسن اخلاق آن
جناب ایام و افاق امداد ادعیه و افراد ادعیه تواتر و تعاقب یافت چه این معنی که جناب رفیع را در
خاطر آمده سیرت صحابه تابعین و سلف صالح است رضوان الله علیهم اجمعین و هر کس که اقتفاء آثار کند
هم از ایشان باشد و من تشبه بقوم فهو منهم جناب عالی لازال عالیا و ال حق الجنة سامیا می باید که
بتواتر مکاتبات و تتابع مراسلات ضروب مهمات نماید و از ینجانب نیز با خدمت بهمه قواعد مقرر باشد
تا مصالح جانبین علی اسرع من الزمان با تمام رسید ان شاء الله تعالی تواتر امداد و مجد و معالی و تعاقب ایام
و لیالی باد **نوع سوم** بعد از ابلاغ وظیفه دعا و ارسال رایت حمد و ثنا انهاء می افتد که کلمه چند

ابی رحمه

اخبار
در حل کتاب کریم و خطاب جسیم در باب اختیار محبت و موافقت مذکور و مسطور بود و مصور و محقق شد
و بصدور این حال از جناب فلک مثال محمدت فراوان گفته آمد سک نیست که ارباب اعتبار و اختیار
در مطلب مراتب دنیوی و اخروی تا منهج مودت و موافقت مسلوک ندارند و باستقامت و استقصا نشوق نکنند
بهیچ مطلب از مطالب دارین فایز نگردند و مفتی لنز از هر آینه باجل مباغی و اغراض و وصول یابد بنا برین مقدمه
این مخلص نیز اقتدا بهم بر منهج ارادت مستمر و در منزل مودت مستقر گشت و متوقع که در سوانح قضایا و عوارض
امور بر طریق اختیار و ابرار رجوع کلی فرمایند تا بر قدر قدرت و امکان استطاعت در تیسیر مآرب و تحصیل
مطالب سعی و اجتهاد بتقدیم رسد ان شاء الله تعالی دولت (و علیا) مشید و قوایم سعادت موکد باد بمنه

تحصیل

فصل پنجم

در تحف و هدایا فرستادن دو صورت مکتوب و جواب

صورت اول

مکتوب نوع **نوع اول** بعد از مقاسات ایام مباعدت و معانات ایلام
آلام مفارقت در شرح لواعج اشواق و بواعث اشتیاق شروع نتواند کرد چه آن
حال چون تصاریف زمان و تصادم حدثان بی نهایتست درین وقت چون فلان متوجه جناب عالی
بود مصحوب او این مکاتبه ارسال رفت و الیق لایق آنجناب ما شد اما مناسب قدرت و استطاعت
این دولتخواه است بر سبیل هدیه و پیلاک فرستاده شد برین موجب

از ملک قطعات	صوف قرمزی	کمخا بغدادی	زر دوزی	کرباس ن	کرباس مشقالی ۵
دو عدد	یخ نفیل	ب	طاقان	ے کز	بنجاه کز

بکرم قبول فرمودن و مخلص دولتخواه را برابر آورد این عزت ملامت نا کردن لطفی دریغ دارند
شعر (بمعنی) جاءت سلیمان یوم العرض قبرة (تهدی الیه جرادا کان فی فیها / رجل الجراد الی فیه)
ترنمت بفصیح القول و اعتذرت ان الهدایا علی مقدار مهدیها
قوایم دولت و سعادت را سالیان نامعدود و دستدامت استقامت بالحق الموسس از کیه الناز لیغ
المنازل العلیه **نوع دوم** بعد از تشیید ارکان اجتبا و توطید (بنیان) اصطفا و شرح شداید اشواق
و بیان نوایر آلام فراق نموده می شود که چون فلان متوجه آن قبله اقبال و کعبه فضل و افضال بود

مخلصترین دعاگویان می‌خواست که گستاخی کرده هدیه که لایق خدام جناب معالی‌مآب باشد ارسال کند اما بجان عزیزش و انه لقسم لو تعلمون عظیم که هیچ تحفه لایق و هدیه مناسب و تحفه موافق بحال الوقت را آنچ موجود و مقدور بود فرستاده شد برین موجب

کتب	اعز الانوار	بکر
کشان	دستنبو	سر بری
مصری	ستارجه	آبیاری علم

یک قبضه | یک جفت | طاقان | یکتا

برین جرات ذیل عفو پوشانیده مخلص و لست جلدا از وقوع بر مواقع خجالت صیانت فرمودن منوط جبهه بروزی آنجناب دولت مستدام و جهان بکام باد

نوع سوم

بعد از وقوف در مواقف اخلاص و انخراط در مسالک ارباب اختصاص بعرض و مقام قبول رسانیده می‌آید که جماعت رسل ابرار متوجه جناب فلک مقدار بودند مخلص آرزومند و محب نیازمند از غلبه اشتیاق بطلعت همایون می‌خواست که مصاحب ایشان جبهه کشتخ ودیعه رد کرفته مهاجرت را بتحلی الجواهر مصاحبت مجالست منور و محلی گرداند بواسطه موانع که ذکر آن موجب سامت و ملالت گردد از آن سعادت محروم ماند محجوب دارندگان ده مجلد کتاب نفیس مخطوط استاد آن بر سبیل هدیه تحفه فرستاده شد برین موجب و تفصیل

کتاب تفسیر وسیط	کتاب تفسیر وجیز	کتاب مشارق الانوار	کتاب مصابیح	مصحف مجید بعلم او جلاله
شش مجلد	یک مجلد	یک مجلد	یک مجلد	یک مجلد

برای این جرات مترقب عفو است و قبول آن از آنجناب متوقع و بدان مستظهر

لا تنکرن اذا اهدیت نحوک من علومک الغر او آدابک النتفا فقیم الباغ قد یهدی لمالکه برسم خدمته من باغه التحفا دولت دوجهانی میسر و محصل باد انه رؤف بالعباد

صورت دوم

جواب نوع

نوع اول

بعد از مطالعه مفاوضات اقلام شریفه و تشرف بتقبیل مواقع انفاس منیفه و ذکر تجاوز اشواق از حد و غایات و نهایات اعلام می‌رود که چون فلان که فرستاده آنجناب است اینجا رسید و تواتر اخبار صحت و سلامت و تعاقب اسباب بهجت و کرامت اعلام داد حق علیم و علامست که فرح و مسرت بر وجهی روی نمود که زبان از تقریر و تبیین آن

قاصر است امید است که سببی که متضمن وصول از توفیقات و بنا و تاییدات استمداد وی نماید و ایام دیرباز فراق بلذت لیالی وصال استبدال یابد انه علی ذلک قدیر تحف و هدایا بر موجب تفصیل که بخط اشرف بود تسلیم کردند و یعلم الله که این مخلص از اهداء آن در خوی خجالت افتاد و رسم اعتذار لازم جان این دولتخواه بوظایف الطاف جناب بزرگوار است مصالح دین و دنیا بر مراد رای عالی باد همه

نوع دوم

بعد از وقوف بر مواقع اقلام وحی آثار و اطلاع بر مفاوضات انفاس گوهرنثار و ذکر استیلاء شدائد آرزومندی و استیلاء نوایر نیازمندی معلوم رای متبرز و فکر ممیز گردانیده می‌آید که چون اخبار صحت ذات ملک نهاد از ورود وفود استماع می‌رود دوستکامی بر مراد دولتخواهان بوقوف می‌پیوندد و امداد بهجت تضاعف می‌یابد و اسباب مسرت تزاید می‌پذیرد و چون حالیا دولت ملاقات دست نمی‌دهد بمجرد استماع اخبار پاره دل دردمند را سلوت جان نیازمند را سکون و بهجت حاصل می‌گردد و قد یقنع المشتاق من بعد سبعض اذا لم یحظ بوصل کل انعام تحف و هدایا که مصحوب مولانا مکاتبه کرده ابدا فرموده بود رسانیدند بفواتح اثنیه معارض و مقابل گشت و مخلص دولتخواه در مقام خجالت افتاد و بجهاد الوقت را بر موجب بر سبیل تبرک فرستاده شد بدین وجه

یک کیسه دستار	کتان رومی	کرباس سلطانی	کاغذ قطاعی	جامه اراسته
یک طاق	صد گز	صد گز	صد ورق	سه طاق

ملاحظه فرمودن لطف شامل آنجناب دانند امور دو جهانی بر مقتضای رای همایون ساخته باد

نوع سوم

برای انور مرحوم

بعد از تامل مفاوضه مخلص نواز و تحقق آن بانواع اکرام و اعزاز نموده می‌آید که چون رسولان اینجانب اخبار صحت و سلامت و رفعت و کرامت رسانیدند از ورود آن موارد بسرور و مشاهده معنی بهجت وجوه موصوف و مهنا گشت و شکر نعم نامتناهی حضرت آلهی گزارده شد انعام ده مجلد کتاب بر سبیل هدیه فرموده بودند بوصول پیوست و از غرایب حالات و عجایب اتفاقات آنکه مجموع آن در محل حاجت بود و نواب باستعاره و استکتاب آن مشغول بودند عذر آن الطاف بکدام زبان توان خواست فیما بعد که رسولان متواتر خواهند شد ارسال هدایا لایق خدام جناب عالی باشد ابلاغ ولم یزال افتد زیادت ابرام ننمود دولت مخلد و قوایم ملکت مشید بحق محمد و آله و صحبه

فصل ششم

در عذر مکارم خواستن و صورت مکتوب و جواب

صورت دوم

مکتوب — نوع **نوع اول** بعد از ذکر احوال شوق قد کثر عمره و عن الطاق (اجمال)
بشرف انهار سانیده می‌آید که چون نوکران دولت خواه از جانب جناب شریف
رسیده اند و الطاف و بنده پروری که از آن کان مکارم اخلاق و محاسن اشفاق در باب
مهم ریزه که تعلق بدیشان داشته و اهتمام بتهیه و اتمام آن مشاهده کرده با این دولتخواه گفتند
بعد از آنکه بصوالح ادعیه و فوایح اثنیه معارض و مقابل گشت از وفور ایادی و مکارم آن مصدر
اعاظم امور و اکارم مستبعد نشمرد — **بیت** — مشک اگر بوی دهد نیست عجب
گل اگر رنگ دهد نیست غریب — بلطف نیاز در یغ امید وارست که مخلص دولتخواه بخدمتی که
شایسته جناب عالی باشد مخصوص و مخاطب گردد تا اتمام آن را برخود واجب دانسته جهت اجتهاد
بتقدیم رساند امور دو جناب بمقتضای رای شریف ساخته بالنبی و آله **نوع دوم** مخلص
دولتخواه که باخلاص انجناب بر اکابر جهان مزیت رجحان دارد بلکه مباهات بر فرق
فرقدان می‌ساید خدمتی از شوایب ریا مبرا و زینات دولتخواهی و ارادت مزین و محلا باشد
موجه جناب عالی می‌گرداند و از حضرت واهب علی الاطلاق استدعاء دولت ملاقات می‌کند
و امید اجابت می‌دارد انه قادر علی ذلک معروض و منهی می‌گرداند که چون مهم ریزه که بوی دولت
خواه تعلق داشته و متعلقان جهت اتمام آن فرستاده بودند که بیمن اهتمام نواب و خدام جناب عالی
تمام شده از فواضل و مکارم جناب دولت مآب در مقام استبعاد و استغراب نیست افتاب منع اضافات
نور و منوحات دفع استجلاب بر رونتوانند کرد ذات شریف عذر خواه مخلصان باد و امور دولت
و سعادت بر وفق ارادت دولتخواهان بالنبی و آله الطاهرین الطیبین و صحبه الزهر المنتجبین
نوع سوم داعی خالص دولتخواه مخلص بوظایف بندگی و اخلاص قیام نموده دعاء دولت که
مستجلب انواع منقبت و مستعقب سعادت است مرتب می‌دارد و لا یزال از حضرت ذی الجلال
دوام جاه و جلال می‌طلبد و امارات اجابت مشاهد و علامات استجابت معاین می‌بیند **شعر**
دعوناکم فی جنح لیل تشرفا — بکم و دعاء المخلصین مجاب
از جان دعا و دولت او می‌کند خلق — یارب دعاء دولت او مستجاب کن
خلق جهان

وپستبوع

بر رای مشکل کشای مصور و منهی می‌گرداند که عنایتی که از انجناب که مصدر خیرات و منبع افاضت
حسنات و مورد ادامت برکاتست بکرات در بارهٔ این دولتخواه صادر شده و می‌شود شکر
آن بکدام زبان توان گفت این مخلص را مجال تقصی از عهدهٔ آن نوع معذرت نیست مگر مکارم جبلی
آن حضرت تمهید اعذار و تاکید اعتذار تواند فرمود **مصراع** کاینها ز تو آید و بدینها تو کنی
ختام اقبال و دولت باد تا خلود شد و دو معقود باد بالنبی و آله آمین یا رب العالمین

صورت دوم

جواب — نوع **نوع اول** الطافی که از جانب جناب دولت مآب صادر شده
بود و این مخلص دولتخواه را برامری که اتیان بدان شرعا و عرفا (عقلا) واجبست دلالت فرموده هر چند
از آن مورد مکارم و محاسن مستبعد نمود اما این دولتخواه غرق عرق خجالت شده و یا لیت که آن نوع
اهتمام استحقاق ذکر داشتی صدور فیض از انجناب فی نفسه تعیینا لوقوع نیست و اگر غیر رو دفضل و افضال
امری دیگر مشاهده کرد موجب استبعاد باشد بهر حال منطقهٔ اخلاص بر میان جان بسته خواهد داشت
تا بهر چه اشارت فرماید امتثال و انقیاد واجب داند جهان بکام باد **نوع دوم** تواتر
مخلص نوازی و تعاقب چاکر پروری از الطاف بی نهایت خداوندی بجایی رسیده که ناطقه را
مجال شروع در توضیح اعذار و تبیین اعتذار نیست اگر این مخلص بر سبیل عرف و عادت با تمام مهمی
از مهام خدام نسبت با سایر انام قیام نماید در همه ابواب خود را ممنون منت و شاکر نعمت داند چه
جای آنکه جناب رفیع برا او عذر خواهی کند و این دولت خواه را در مضیق استحیا انداز دانواع
بندگیها بر دل و جان محمولست و هر خدمت که فرمایند مسموع و مقبول ایام دولت با امتداد زمان متقارن باد
بالنبی و آله **نوع سوم** اتیان جناب عالی بموارد اعتذار و رود در مسالک تمهید مبانی اعتذار دلیل بر
تقصیری که این دولتخواه بدان معترف است از غرایب امور است چه بطوایف جمهور وقوف در مواقف
خدمت و تشمر ضرب و عبودیت از جمله واجباتست و اگر در بعضی از احوال اهمال افتد و تقصیری واقع گردد
تبیین معذرت وظیفهٔ مهمل و مقصر باشد جناب عالی مصدر افاضت خیراتست و ادامت حسنات بر ممکنات
قیام بمهام او از جملهٔ مفترضات و مغتنم را بر فرایض که وجوب آن واضح و لایح است توقع احماد و اعذار
کردن از منهج عقل و شرع بغایت مستبعد است بزیادت ابرام و اقدام مزاحم مطالعهٔ شریف نمی‌گردد

امتداد ایام معالی بر توالی ایام و لیالی بالنبی و آله الکرام والله اعلم بالصواب

فصل هفتم

در عتاب و صورت مکتوب و جواب

صورت اول

مکتوب — نوع

نوع اول

بعد از تحریر معانی اخلاص و تأسیس مبانی مصادقت
بر رای منیر و فکر دوربین موضوح میگردد که بر علوم شریف مخفی نماند که فلان ولایت مستقر اسباب
و مقام ایناس این دولتخواه است بمحل املاک موروثی و مکتسبی و مزارع محصولات صیفی و شتوی و از چند
سال بار تحکم (سکونت) و متصرف آن بلاد و بقاع وظیفه تقلد و اهتمام این ضعیف گشته و دیگری را کاینا
من کان مجال مشارکت و مداخلت و مدخل منازعت و مجادلت نبوده و این ضعیف بعد از تسلیم و اجابت
دیوانی بخزانه معموره عمرها الله تعالی فوایدی که بحق الحکومه والتصرف از آنجا حاصل میشد با محصولات
املاک بوظایف و مشاهرات و مسانهات (و عوارضات) و جامکیات و مرسومات نزدیکان و متعلقان مصروف
و مستوفی میگردانید درین وقت چنان استماع افتاد که نواب خداوندی بتقلد و تصرف آن ولایت
رغبت نموده اند و مالی که از قدیم باز تا غایت هرگز موفور نبوده اضافت احوال و متوجهات آنجا کرده
و دست عمال این مخلص را از آن اعمال و اشغال کوتاه گردانیده و برخوانده کلی این دولتخواه و متعلقان
اقدام نموده و دوستی و صحبت قدیم و حقوق مخالطت و مصادقت را در نظر نیاورده این معنی از کمال
سخاوت و شمول الطاف جناب عالی مستبعد بل مستنکر نمود اگر عیاذا بالله چنین حرکتی از این دولتخواه صادر
شدی هر آینه ممنوع دلها و مطعون زبانها گشتی و کبیر و صغیر و وضیع و شریف بر آن وضع انکار نمودندی ي
چون صورت حال برین منوال اتفاق افتاد واجب شد بمسامع شریفه رسانیدن تا بر وجهی که مقتضای محبت و اخلاص
و ارادت و اختصاص باشد تدارک آن حال فرمایند با حسن معاملت و طیب مجاملت او بزرگ و نیک
خالق و خلایق محمود و مرضی باشد ان شاء الله تعالی با وجود لطف عمیم که مستغنی از محبت قدیم است هیچ
موکد حاجت نمی داند دولت ابد پیوند باد

نوع دوم

بعد از تذکار احوال و داد و دعا د
اوقات محبت و اعتقاد بر رای انور و فکر متین منیر مترشح گردد که بر اصابت آرا و اجادت افکار
خداوندی پوشیده نماند که محبت ابناء دنیا با یکدیگر بر تعاون و تناصر در کلی و جزوی امور است که اگر

معاونت نباشد یا اگر اتفاق افتد با حدی (مخصوص) الجنسین بود دخیلان محبت بزودی انقطاع و انصرام
یابد و رخنه آن مودت منسد الالتیام ماند و چون امور فلان ولایت همواره بحسن اهتمام نواب
خداوندی مفوض بوده و دیگری را در حل و عقد و قبض و بسط مجال مداخلت و منع و اثبات قضایا
برای ایشان منوط و بتدبیر ایشان مربوط تمیت که متعلقان این مخلص جهت اتمام قضیه که مصالح کلی
این دولتخواه بدان متعلق است آنجا آمده اند و مفاوضات این دولتخواه بشرف مطالعه رسانیده
والتماس مساعدتی در اتمام آن قضیه کرده جهت آنکه جهات استعانت در آن ولایت در نواب
آنجناب منحصر بوده و بجای دیگر تشبث ممکن و ایشان بهیچ حال التفات اتمام مهام این مخلص نشده اند و آقا و بل
نوکران را مسموع نداشته و بدین واسطه کلیات قضایای این مخلص مهمل مانده و نوکران مثل الحال
آنجا توقف نموده و خرابی بسیار باطراف عاید شده و لاحق گشته توقع بکمال عنایت و وفور رجا که بر روی
بیش از این بود چنانکه بر خاطر مبارک باشد که در هر مصلحت که با این دولتخواه فرموده بر جمیع مهمات
مقدم داشته است و اتمام آن را بر ذمت همت فرض عین دانسته چشم داشت از الطاف آنجناب نیز بل عین فرض
همین بود و اگر از راه اتحاد خدشه را که بر خاطر راه یافته بر سبیل در میان آورده خاطر را از عتاب
استماع آن مکدر نباید داشت و باز گردانیدن نوکران بای وجه کان اشارت فرمودن حاکمت

بیت: با این همه هم منم که دارم سر صلح — هر چند که جای صلح نگذاشته ای

زیادت ابرام نمود دولت مؤید باد

نوع سوم

اعلام رای شریف گردانیده می آید که
مولانا معظم قدوة افاضل الامم سباق غایات الکمال غواص بحار الفضل والافضال کمال الملة
والدین ادام الله معالیه از فحول افاضل جهان بشمول ورع و وفور تقوی و بمزید افادت و حسن ارشاد
ممتاز است و از مدتی مدید باز با آنجناب هم با این دولتخواه طریق یگانگی سلوک داشته
و هیچ دقیقه از دقایق اخلاص (اشتیاق) فرو نگذاشته درین وقت از خلال حکایت که بدین مخلص ارزانی
فرموده بود که در بلوکات آنجناب ملک ریزه موروثی و مکتسبی دارد و اصحاب دیوان از قدیم
باز آن را بر وجهی معین گردانیده مکتوب داده اند و با مضای نواب نامدار موشح و موکد شده و درین
سال با وجود تمسکات قدیم و جدید متوجه ملک (املاک) و اضعاف مضاعف بسته اند و در مطالبت تشدید
و تعنیف و زجر و توبیخ امنا و معتمدان خطاب کرده و از منهج ادب انحراف نموده و چون قدمش محترم

قضیه بمسامع شریفه رسانیده اقوال او مقبول و مسموع نیفتاده و خایبا خاسرا مراجعت نموده بعلم الله
تعالی که صدور این حالات بر دل و جان این دولتخواه بغایت موثر افتاد مسلم کرد املاک او را با عفا
مخصوص نگردانید زیادت از زمان موتر جرا طلبند و چون او متظلم آید مخدوم جهان بزرگی جرا محل قبول نیابد
و باجابت نپیوندد که مجموع این قضایا موجب تجشم خاطر و تکدر باطن و ظاهرست و صدور این مکاتبه بواسطه
ذکر این معاتبه بوده نوعی فرمودن که بعد الیوم خدمتش راضی و شاکر باشد بکمال مکارم اخلاق جناب
شریف آن خداوند ماورای احاطت علوم کریمه بدین معنی بزیادت تاکید حاجت نیست دولت باقی باد

صورت دوم

جواب ــ نوع **نوع اول** بعد از اطلاع بر مصدوقه حال و وقوف بر جلیه
مقال اعلام رای منیر گردانیده می آید که صورتی چند که در باب حکومت و متصرفی فلان ولایت
در سلک عبارت کشیده و این مخلص را بتقلد آن موسوم فرموده حق با جانب آنجناب فاما مخلص را نیز عذری
واضح هست که ابتدا آن حال که تفویض اعمال و اشغالست چون آنجناب از بندگی حضرت سلطنت خلدت سلطنته غایب بود
دیوان بزرگ بتکلیف تمام آن ولایت را بتقلد و تصرف این دولتخواه مخصوص گردانید و بعد از آنک آن نواب
بعضی اصحاب جهان معلوم شد که رای شریف را از تصرف آن ولایت استغنایی حاصل است و بر این موجب
از دیوان موثر کرده از بنده حجت گرفتند چون قدوة النواب خواجه جمال الدین که فرستاده و صورت
حال نموده نقض آن معاملت واجب دانسته حجتی که داده بود باز گرفت و نوکران از آنجا فرستاده
باز گردانید و خواجه جمال الدین بوکالت آنجناب بنام خود باز داد و حکم دیوان که بنام خدام صادر شده
بود بذکر این حال ناطقست و بحمد الله این دولتخواه مجموع بین متملکات موروث و متصرفات مکتسبی با آنجناب
مضایقت ممکن نیست فکیف در مواضعی که از قدیم باز بنواب خدمتش تعلق داشته مصراع
بجان مضایقتی با دوستان نکار رسمست   زیادت ابرام نمی نماید امید و جناب بر قانون کامرانی باد

نوع دوم
بحق اشرف الانبیا و افضل الاصفیا بر ثواقب آرا و صوایب افکار خداوندی ...
احاطتها الامر مکشوف گردانیده می آید که معاتبه که در جلال مکاتبه جهت نوکران که آمده بودند
... وقت حال شد ... بر وجوهات ایشان ... که شرح آن بملالت ... انجامد
خاطر راه یافته و مانع اتمام مهام نوکران شد و الا چگونه از دل رخصت یافتی که در تکمیل قضایا و تدبیر

مهمات آنجناب بیک سر موی اهمال رفتی بوقتی وصول مکاتبه کریمه نوکران طلبیده و کیفیت احوال
معلوم کرده معتمدان جلد بساختن مصالح ایشان معین گردانید امید واثق است که فیما بعد منقضی الوطر و المرام متوجه
جناب عالی گردند چون غلبه اشغال و کثرت اشتغال این مخلص بر رای رزین مخفی نیست در چنین قضایا
ذیل عفو مبسوط و ستر اغماض مسدول گردانیدن منتهی کمال الطاف و اعطاف خواهد و انسب اسباب بشاشت و ما ...
... بتعویق و تولی منبر ما یحیی سید البشر و الشفیع المشفع فی المحشر **نوع سوم** بر منیرات
افکار و جلیات انظار مصور و معروض کرده که کلمه چند در باب علوشان و ترفع مکان مولانا اعظم
علامة العالم افضل المتاخرین کمال الملة و الدین رحمت فضایله که مرقوم رقم نامه شریفه شده بلب تعظیم
و تبجیل متقبل گردانیده اما آنچ در باب فرزندی که متوجه املاک خدمتش کرده اند فرموده در این قضیه
تقصیر این مخلص بر خاطر نداشته و وجهی که نوایب گرفته اند بواسطه استیلاء محصلان و متغلبان بوده
مع هذا چون لفظ اعفا بر قلم مبارک رفته منحصر ... که از ... صادر شده مجموع متوجهات
املاک خدمتش را از موروثی و مکتسبی تخفیف کرده املاک را معاف و مسلم گردانیده شد و مکتوب
داده آمد بعد الیوم بعلت مال و متوجهات و حق النزل برو و رسوم تحکم و خارجی اخراجات و مونات
و سایر مطالبات و تمامت تکالیف و مخاطبات بالکره و مزارعان خدمتش حوالی نکنند و اگر کرده
باشند بعد از آنک ملعون ابدی و معلول و سرمدی گردند عوض بتمام استرداد رود و احکام دیوانی
نیز بر این جمله بامضا و اجرا پیوست و دریافت جانب مولانا اعظم همواره موثر بوده فکیف
اهتمام آنجناب نیز در باب تحقیق رسید زیادت ابرام نمی نماید جهان بکام و دولت مستدام باد

فصل هشتم

در استغفا از خطایا دو صورت مکتوب و جواب

صورت اول

مکتوب ــ نوع **نوع اول** بر رای منیر که از اشعه انوار لامع مستنیر است
عرضه می افتد که چون بحکم مطاع و امر واجب الاتباع بنده بتقلد فلان عمل موسوم شد و متوجهات
بر مبلغی که در موازنه مبارک مسطور است مقرر گشت چون بامر عمل رفت و بنده بر مهمات مشغول شد و محصلان
بمواضع فرستاد در اندک زمان مبلغ بیست هزار دینار با وجود خرابی ولایت بحصول پیوست تا توقف

در صحبت نو کر معتمد بنده که نو بسالار بعد از سه روز همان نوکران مراجعت نمودند و تقریر
کردند که جمعی از حرامیان در شب بر ایشان زده اند و آن وجوه را با خرده ریزه که با ایشان بوده
و اسبان و رختها تمامت برده و بی خواسته قصد اهلاک و اتلاف ایشان نیز کرده بنده دولت
خواه را حیرت بر وجهی مستولی یافت که عنان تمالک از قبضه قدرت بیرون افتاد و بعرض این صورت
مزاحم مطالعه همایون شد تا آنچه رای مشکل کشای را روی نماید تقدیم نماید و تقصیری که در استعجال
فرستادن وجوه بی همراهان کرده معرفت اگر عفو فرمایند مزاحم ایشان زیادت برانست
و اگر حکم بر آن جملتست که عوض آن مبلغ از ولایت خراب می باید یا از خاصه خود می باید داد از آن نیز
رای همایون وا اند جهان بکام باد

نوع دوم بر علوم شریفه که مهبط انوار الهی و محط
اسرار نامتناهیست معروض و منهی کرده بنده می آید که چون سیادت مآب امین الدین حامت معالیه
آمد و امانتی را که بجا فظت آن اشارت رفته بنده سپرد و بنده بر وجهی که دانست و توانست در
موضعی وثیق و مقامی حصین بنهاد و قطعا نظر از تعهد و تحفظ آن بر نمی داشت تا در شبی جمعی دزد دیوار
خانه را سوراخ کردند و آن امانت با هر چه از آن بنده در آنجا بود و چند سر اسب نامدار نیز با خود
بردند تا بامداد تفحص رفت و نشان اسبان و اثاث باز جستیم که استعجال از ایشان می بایست کرد گفته شد که ایشان جماعت
از سه دروازه شهر بیرون رفته اند و کس از یک دروازه هم تا متابعت ملاقات ایشان موضع
معین بود و بعد الیوم هر چند تفحص و تحقیق مشغول است پا میان از در عقب فرستاده و قطعا از آن جماعت نشان
نیافت چون حال برین موجب بود با تفاق قضاة و اهال شهر صورت قضیه را در محضری نوشته بر دست
حامل این ضراعت بنده نو فرستاد تا اگر عوض امانت که در آن خیانت نرفته بنده را می باید داد
تا بتدبیر و ترتیب مشغول شود و اگر بعفو مخصوص می گردد حکم مطاع مرحمت شامل انجناب دولت جهان
بکام باد

نوع سوم بر رای انور و ضمیر اشرف از هر عرضه می افتد که چون مثال همایون
رسانیدند که بنده از جمله وجوهی که در متابعه و اهتمام اوست فلان ده و باغ را جهت آنجناب در بیع آورد
و بها از آن وجوه او کند حال آنکه معاملان بنده جمع آمده که آواره مال دیوان با تسلیم جان بیش ایشان
یکسانست و بکرات این معنی عرضه افتاد و هر چند از بایع استمهال می کرد که تا او امن و وصول مال از آنجهت
صبر کند با جابت نپیوست و شفعا نیز برانگیخت و مفید نیامد و آن معنی مواضع را با دیگری فروختن کی

و ما کویان از غایت حیرت و خجالت در مقام اضطرار و اضطراب افتاد و عرض حال بر آنجناب
مخلص نیافت مانده را در محلی که تصور فرمایند مواخذت و عفو لیستر فرمایند چه غیر
انقیاد و امری دیگر متصور نخواهد بود و امتداد ایام دولت تا قیام یوم القیام باد بالنبی و آله الکرام

صورت دوم

ف نوع اول جواب نوع احوالی که مضمون کتاب شریف بر آن مشتمل بود و
پیوست و بر کیفیت آن اطلاع افتاد چون آن مال را حرامیان برده اند و نوکران خدمت را
نیز بدان واسطه ضرری واقع شده است و ادعوض بخاصه خدمت چه تعلق دارد و چون یک
نوبت از ضعفاء رعایا گرفته دیگر باره ایشان را بمطالبت آن وجه مواخذت کردن از منهج عدل
و نصفت مستبعد باشد حالیا تدبیر نظر در ترک و عفو نیست اما بهر حال از تفحص احوال حرامیان غافل نمی
باید بود و نوکران که اسبان و رختهای ایشان نیز بغارت رفته همچنین متفحص باشند شاید که نشان
بدست توانند آورد و بعد از آن تمهل باشد خدمت جناب سیادی باید که خاطر آسوده دارد و بر چنین
خسارات تشویش بخود راه ندهد که ارباب دولت و اصحاب مملکت را ازین حالات بسیار واقع شود
و بزرگان آن را صدقه مال و جاه دانند بهیچ حال رعایا را بمطالبت عوض زحمت نفرمایند و مطالب
و مخاطب نکردانند که بدنامی تمام باشد سعادت مساعد باد

نوع دوم بر مضمون مکاتبه کرامی
وقوف افتاد و خللی که بتقود و اجناس راه یافته معلوم شد اگر سبب آن تحریک خدمت جهت آن بود که
ن اگر بتلف آید عوض بر خدمت باشد در کارخانه نقد بر آن تلف متقدر و متعذر بود و درین باب بکسنار
محض حاجت نه چه اعتماد کلی بر افعال و اقوال آنجناب است چون نمودند که مبالغی آلات و اقمشه
خدمت و اسبان نامدار را نیز با آن مال برده اند بدان واسطه اندک تردد ی بخاطر رسید و همت
تدارک مجموع برین ضعیف باشد بهیچ حال خاطر خطیر ملتفت آن قضیه نامد کرد و اشد الخلف علی الله تعالی
می نماید که بواسطه اسبان که برده اند چون جمع کرده اند از نشان آن پسند تا بر آسان شود و زیادت زحمت
نداد جمعیت در تزاید باد

نوع سوم بعد از احاطت ضمیر بر مضمون کتاب شریف احوالی
در قضیه ده و باغ نموده بواسطه تقصیر معاملان متقلب از معاملت موقوف مانده بود و وقوف زحمت
بدان ملتفت نشد چه اینجا چند صد از قری و باغات و اراضی و مجاری میاه و غیر آن در بیع آمد و در تسلیم

و نفاست بران زیادت لست از اجه اعتبار را اما مواضع دیوانی را بعاملان متقلب ادن چنانکه
در ادآء مال مماطلت و مرافقت کنند وظیفه متصرفان ولایت نیست چه اکر از دیوان در مطالبات مال تشدید
رود و بحوالات نازل مستغرق کردد آن وقت آن عذر را هیچ آفریده نشنود و اکر آن متغلبان از خدمت
ممتنع نمی شوند اعلام فرمایند تا حکم دیوان ممنوع و مرفوع کردند بزیادت تاکید چه حاجت استدعا معال الاراکر

فصل نهم

در استعفا از تقلد اعمال و اشغال و مهمات دیوانی دو صورت مکتوب و جواب

صورت اول

مکتوب — نوع **نوع اول** بعد از تحریر شرح انقطاع و تحریر اوضاع
الجذب وارتداع بشرف انها رسانیده می آید که چون این فقیر حقیر مدتی مدید بملازمت
ملوک و سلاطین خلد الله ملکهم و امرا و وزرا بسر برد و خلاصه عمر و زندکانی که عنفوان شباب
و ایام جوانی بود بتقلد اعمال و اشغال دیوانی مستغرق کردانید و هیچ حاصل جز ضیعات عمر و فوات
وقت و حال میسر نه آخر الامر چون از خواب غفلت بیدار شد و دانست ایجاد نوع انسان زجهت این
حالاتست که او تا غایت بدان مشغول بوده از ملازمت ملوک با عبودیت ملک الملوک پرداخت
و از مطاوعت سلاطین با طاعت سلطان السلاطین آمد جامه اصحاب اعمال برکشید و در عوض این خرقه
درویشان پوشید و ایام لهو و سرور دنیوی را بلیالی بهجت و حبور اخروی تبدیل کرد و از ماسوی الله
اعراض نمود و بهمکی وجود ببندکی حق تعالی مشغول کشت آن شد که دلم ببردر شیشه باشم شکسته او سری
اکنون متوقع بتکلف نی در یع جناب امارت پناه و مسند وزارت مآب ختمأ باجر لها السعادات الدینیة و الدنیویة
توقع چنانست که بعد الیوم این درویش دل ریش را از تقلد اعمال و اشغال دیوانی و خدمت و ملازمت و زحمت
حط و ترحال و متاعب اسفار و اموال معاف و مسلم دارند و او را نیز یکی از منقطعان که هرکز در دیوان
نبوده باشد انکارند تا این بیچاره بعذر تقصیرات کذشته مشغول باشد لحضرت قاضی الحاجات و مجیب
الدعوات بعد از اقامت فرایض خمس و ادامت رواتب طاعات و عبادات بوظیفه دعا ایشان
مشغول کردد و توفیق اکتساب خیرات و اقتنآء مبرات در خواهد چه یقینست که مجاب و مستجاب کردد
ان شآء الله تعالی **نوع دوم** بمحل عرض رسانیده می آید که چون این دعاکوی دولتخواه

مدتی مدید با حکام سلاطین و اشارات امرا و وزرا مباشر امور دنیوی بود و کاه بملازمت
و نیابت دیوان بزرک اشتغال می نمود و کاه بتقلد اعمال و اشغال بولایات ممالک می رفت
و کاه بمهمات خواتین و شاه زادکان روزکار می کذرانید و در میانه مصراع
نه هیچ حاصل دینی نه مال دنیاوی آخر الامر چون جناب جلال احدیت عز شانه و عظم سلطانه نظر رحمت
با این بیچاره فرمود و بطلان وساوس شیطانی و هواجس نفسانی بر وی ظاهر و مکشوف کردانید و او را
از محنت ملال مهمات دنیوی براحت بال انزوا و انقطاع که موجب اجر لز کمال اخروی سعادت جز بآن جهت
عنایت درکار او کرد و او را از خواب غفلت بیداری داد و در مقام تنبیه و تیقظ فرود آورد تا از هرچه
غیر حق بود اعراض کرد و بهمکی وجود متوجه حضرت معبود شد مطلوب او را دانست و محبوب او را شناخت
و مقصد یقین و مطلب حقیقی درکاه او را دید که همه اوست هرچه هست یقین جان جانان دلبر و دل دین
چون حال بدین منوال بود باعلام آن مزاحم مطالعات شریفه شد امید وارست که این درویش سوخته پر
مرده را هیچ مهم از مهمات دنیوی و دیوانی و خدمت و ملازمت و آنچه از لوازم و لواحق آن باشد
تکلیف نفرمایند و این یک نفس را جهت آنکه بعد از فرایض خمس طاعت و عبادت بدعا دولت بندکی
بادشاه جهان خلد ملکه اشتغال نماید معاف و مسلم دارند توقع هیچ وظیفه و مبرت که مایه تعیش و استرزاق
باشد نیست حاصل خرده ریز ملک حلال موروثی را که وجه معیشت نهاده اکر بدان وفا کند فهو المطلوب
والا فمن وفی السمآء رزقکم و ما توعدون که استظهاری تمامست و ما من دابة فی الارض الا علی
الله رزقها مصداق آن والله الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم ثم یحییکم هل من شرکائکم من یفعل من ذلکم من شیء سبحانه
و تعالی عما یشرکون از او کواه و واضح دلایل و الرزق علی الله هیچ حاکم ممتنع چون این درویش نشوند
و او را کالعدم انکارند بزیادت تقدیع زحمت نشود دولت دو جهانی میسر باد **نوع سوم** بجهت
رفع و سده منیع اعلام می رود که چون لطایف صنع ربانی و جواذب توفیق یزدانی بنده را از بندکان
بنظر عنایت و رحمت ملحوظ می کردانید طیبات نعیم دنیا را که بحقیقت از قبیل زخرفات و مموهاتست
در نظر او منغص می کند و صفا مشارب لطایف لذات و مشتهیات را بر وی مکدر و منکد می کردانید و سلسله
ارادت و طلب عنایت درکردن و کوش او کرده بفضای عالم ملکوت می رسانید تا در ازاء تنعمات مجازی
تلذذات حقیقی می بیند و در عوض زخرفات واهی منهی عجایب مصنوعات و موعودات الهی می کند نعیم آجل

جنابکه معاودت
با حال او صعب از
جمله ممتنعات است

بعد الیوم

من نفعل من ذلکم

در عاجل بر و مکشوف میگردد و بهجت سرمد باقی در دنیا، فانی مشاهد و معاین می بیند درین حال چون
عنان اختیار از قبضهٔ اقتدار او بیرون افتاده بلزوم درست از ماسوی الله اعراض کند و در فضای
جناب جلال احدیت پرواز وحده لاشریک له گویان گز و آنیش گزر رمش پویان
هرچند فقیر حقیر بدین مرتبت نرسیده است و ازین مورد عذب بر تی الغلیل واصل نشده اما این معتقد ا
می داند که ایج انبیا صلوات الله علیهم از نعیم جنان و عذاب نیران وعده داده اند و اولیا که اعقل
و اکمل و اعلم و اعدل طوایف اند متابعت نموده و مطاوعت می واجب دانسته حق محض است و هیچ شک
و ریب مشوب و مختلط نه الا کل شیء ما خلا الله باطل و کل نعیم لا محالة زایل این درویش
دل ریش از سر ارادتی کامل و رغبتی صادق از سر مجموع قضایای دنیوی و اشغال دیوانی برخاسته روی
بدرگاه ذی الجلال جل جلاله نهاد و بعد از آنکه مجموع معاملات دیوانی را بقطع رسانیده بود و ذمت
خود را از جمیع مطالبات دیوانی و دیوان مبرا و معرا گردانیده و هیچ آفریده را با او بایک سر مو
داد و ستد نمانده توقع بشمول الطاف جناب وزارت پناه خلدت بالآلا و خصت بالنعماء آنست که این
ضعیف را برین عزیمت پسندیده تقویت می واجب داند و اگر یکی از امرا و مقربان بندگی حضرت خلد ملکه خواهند که
او را دیگر باره در مهلکه امور دنیوی اندازد بلطف عمیم و کرم جسیم عذر ضعف و انکسار و عجز و اختلال
و استیلاء شیخوخت می استعلاء اعلام استعداد امور مملکت و نماید خواست و این معنی را حضرت رب العالمین
علا شانه و عظم سلطانه یکی از انواع بل وسایل اعظم اکتساب قربات دانسته چه نص کلام مجید قدیم عظم الله
جلاله بدین معنی ناطقست حیث قال الله تعالی تعاونوا علی البر و التقوی و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان
و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرموده الدال علی الخیر کفاعله من سود کم ترا زیانی نبود حق تعالی
توفیق ادراک و اکتساب خیرات و مثوبات دارین بر احسن وجوه کرامت کناد انه ولی ذلک و القادر علیه

صورت دوم

جواب بر نوع **نوع اول** بعد از وقوف بر دقایق انظار و حقایق افکار
که جناب کمالمآب را میسر شده بمحل انهار سانیده می آید که جذبهٔ عنایتی که از حضرت رب العالمین
تعالی شانه آنجناب را دست داده و باعراض از اغراض دنیوی و اعمال دیوانی سرایت کرده تهنیت
این معنی یکی از عنایات حضرتست از دست که آنجناب را بدان مشار الیه گردانیده اند چون او بزرگ تقلد

مزخرفات اعمال و ممویات اشغال امتناع نماید و بعبودیت جناب ذی الجلال اشتغال ورزد
و حق را بر باطل اختیار فرماید هیچ آفریده را مجال منع و تمکن نباشد چه هر آینه مانع در مذهب ارباب
حقیقت و اصحاب طریقت بل تمامت علماء شریعت مطعون که و یا لیت که توفیق رفیق شدی و تأیید
معاونت نمودی تا این مخلص نیز از اشغال دنیوی منقطع گشته باتفاق آنجناب بطاعت رب الارباب
اشتغال نمودی یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما اذا الامور مرهونة باوقاتها شعر

تا در نرسد وعدهٔ هر کار که هست　　یاری نکند یاری هر یار که هست

بهمت اکسیر خاصیت مدد فرمودن با تحسین وجود این ضعیف در بوتهٔ امتحان و خلاص ریاضت
رفته از عوارض و غواشی خلاص یابد و زر خالص گردد لطف نیست دریغ دارند این توفیق عن قریب رفیق
بالحق المشفع من بنی عدنان علیه صلوات الرحمن **نوع دوم** بعد از اطلاع بر واردات
روحی و الهامات جناب جلال سبحانی که درین روزگار تقوی مآب شده اعلام می رود که احوال که نموده
بود و از وقت و حال که بتوفیق ذی الجلال دست داده و با نقطاع کلی از ماسوی الله مبری و منفی شده انها
فرموده از الطاف عنایات ربانی و مراحم بی نهایات حضرت یزدانی دانسته آمد حق جل ذکره آن
بزرگ را از اصحاب سعادات و ارباب کمالات آفریده است چه در مدت ملازمت دیوان و تقلد اعمال و اشغال
طریق معاش بروجهی پیش گرفت که متضمن رضاء خالق و خلایق اند و از هیچ آفریده بکلی و جزوی توقع طمع
نداشت و اکنون از سر اعتقادی کامل و ارادتی شامل منقطع و منزوی گشت و اعتکاف در بیوت عبادات
و امکنهٔ طاعات واجب دانسته معتقد فیه عالمیان شد در دنیا نیکنام و در عقبی نزیل دار السلام و حضرت ملک
علام گشت فالآخرة خیر و ابقی میامن توفیق بیش از بیش باشد و امارات سعادت زیادت از آنکه
تصور توان کرد بندگی حضرت سلطنت خلد ملکه و امراء بزرگ زیدت معدلتهم این انقطاع را بغایت
پسندیده داشتند و مواد اعتقاد هر یک تزاید و تضاعف یافت و باتفاق درخواست کردند که وقتی که
لی مع الله وقت عبارت از آن باشد بوظیفهٔ دعاء دولت پادشاه جهان خلدت مملکته اشتغال فرماید مصراع
کان زمان نبود دره دعا برده توفیق اتفاق، اثار ابرار همکن نزار رفیق طریق که الائمة **نوع
سوم** بعد از کشف اشارات ربانی و بیان تنبیهات رحمانی و توضیح لمحات احدی و ایضاح تلویحات
سرمدی که جناب قوسی ذات علوی را در صفاء اوقات و ورود حالات دست داده و این مخلص را

باعلام ان مشرف ومبتهج کردانید بمحل انهای رسانید که نزول رحمتی که از حضرت منزل البرکات
درباره انجناب صدور یافته وخدمتش را از جمیع مالوفات ومشتهیات نفسانی منقطع کردانیده وبمقامات
ابرار ومنازل اخیار رسانیده وبمحاط مفهومات شد شک نیست که تا نفسی از نفوس کامله باصفات
قربات احدی متصف نکردد ودر جناب جلال صمدی اورا تنزیل نکنند هرکز بچنین عنایات وتکریمات
مکرم ومخصوص نکردانند واز مشارب ارباب تحقیق سیراب نشوند حضرت مبارک اعراضیست که فرموده
وجه نخسته انقطاعی که نموده اکر مجموع دنیا ومافیها در ازاء جذبه از ان جذبات نهند
بجو سنکی وزن نیارد تا باضعاف ان حاصل واعمال باطایل دنیوی ودیوانی چه رسید حق تعالی ان
نفس مطهر وذات مزکا را توفیق صوالح اعمال چنانک رفیق کردانیده در زیادت کرداناد وتمکیناد
تایید انجذابات خفا وتجلی تجلیات سبحانی ازلی وازلهم وموالفا در علایم بشایر بنه وجوده

فصل دهم

در طلب حضور شخصی از ملکی بملکی دو صورت مکتوب وجواب

عالمی هاشمی ... ارباب دنیا ...

صورت اول

مکتوب نوع

نوع اوّل

بعد از استفاضه انوار قدس واسترشاد
از نفس مطهر ملکی انها علوم شریفه کردانیده میآید که مدتیست تا این مخلص معتقد ومرید صادق
نیازمند باستماع اخبار فضایل ومناقب جناب ولایت مآب سده فضل پناه خواهان آنست که شرف
خدمت رسید وبانخراط در سلک مستفیدان آن محفل او فرو نفیس اوفی اختصاص یابد بواسطه ضعف
مزاج وکبر سن وبسبب ابتلاء اعراض امراض از ان سعادت دست بارها خواسته که قدم در راه نهاده
وبر مرکب شوق سوار شده برین مطلوب وصول یابد بسبب عروض مولعه که ذکر آن بساعت منفی
وبطالت موذی کردد این عزیمت در حیز تعذر مانده درین وقت که نوایر اشتیاق اشتعال یافت
ولوایح اشواق متوجه کسر ظاهر وباطن شد قلم را نایب قدم ساخته بعرض این ضراعت مزاحم مطالعه
شریفه کشت تا اولا ایح ارتضاعات آرزومندی بجان را فرو کرفته بمحاط علوم کما هو واکرچه ما نسبها ارواح
وجاذب قلوب بهیچ حیز ومعبر احتیاج نیست ثانیا بمحل رسید که چون این نیازمند بسبب مانع چند که
ذکر رفت از وصول بدولت وصال بحرمان مخصوص است دران جانب ان موانع نیز نه وقوت وشوکت

کرم

جوانی که با متداد ایام بری که متصل با حاصل اکر از راه قدم بر بساط مروت نهند ملاقات
برادر بر ضعیف حال را منسل زحلول لا بد منه در یابد بمکارم اخلاق ومحاسن اعراق ان اکمل اقطار
وافضل افاق مناسب تر باشد از طریق انبساط ده سر اسب بارکیر ویکهزار دینار جهت اخراجات
راه ومصالح خدم فرستاده شد بکرم معذور فرمایند تا بمیمن نامتناهی مقرون کردد ابتدای ایام معالی انتها
ایام ولیالی بار

نوع دوم

بعد از بسط موائد مودت واتحاد وشرح عوائد ارادت واعتقاد
بر جناب فضایل پناه معروض میکردد که قواعد عقاید این معتقد بنسبت با سده سدره مثال لطف ان
ممهد ترست که باطالت تقریر وادامت تحریر شرح عشر عشیر آن توان کفت مدتیست تا جهت اقامت
جناب معلا مدرسه اساس کرده ونفایس کتب وغرایب صحف وجلایل املاک واشخاص ونفایس تملکات
بوقفیت آن مخصوص کردانیده ووقفنامه مشروع مسجل بحکوم به نوشته وقضا رای صحت ومطرح نظر آن
بوده که جناب رفیع مولوی دران مدرسه بافادت علوم اسلامی اشتغال نماید وطلبه ومستعدان
مستفید کردند وصیت افادت وارشاد مجلس عالی چنانک اکثر ممالک را فرا کرفته بل باقصای جهان
رسیده بارجا وانحاء این مملکت نیز رسید بنا برین مقدمه مولانا ملک العلما غیاث الملة والدین عمت
فضایله را که او نیز از جمله معتقدان انجنابست با چند سر اسب بارکیر وچند دینار زر ویک تخته جامه
بموجبی که تفصیل مذکوران ناطقست بخدمت فرستاده تا ترتیب اسباب خدم ومصالح راه ودیکر اخراجات
مصروف کردانیده علی اسرع من الزمان توجه فرماید چه دیده انتظار بر راه است لا یزال ترقب قدوم
مبارک میرود چون اتفاق وصول افتد وظایف یومی وشهری وسنوی خدام ومتعلقان بر وجهی که مصالح
کافی ومهمات را وافی باشد تعیین رود ودر توجه باستعجال فرمودن منوط بلطف منیف درین لست مشارب
مطالب معنی وموارد امانی مهنا وموفی باد بالنبی ومتابعیه والرسول الامی ومطاوعیه

نوع سوم

بمجلس علما اعلام میرود که مدتیست تا این ضعیف میخواهد که بمصاحبت آن عزیز حظی از عمر برکیرد وباقی
مدت اعمار در خدمت بسر برد وبکرات درین باب مکتوبات نوشته لست ومستدعا حضور مبارک کرده
وبهیچ آجابتی نفرموده کویند دل عبل دو انصاف من بده چون لست من بوصل تو مشتاق تحمیلو ل
چون اشتعال نوایر اشتیاق بغایت رسید ودل متعلق طاقت مصابرت نماند بار رسال این مکاتبه تحریک
سلسله محبت وارادت کرد وملک الخواص قلغتمور را با چند سر اسب واشتر وچند دست جامه وچند دینار زر

بر موجب تفصیلی که با اوست بخدمت فرستاد تو قعست که چون بخدمت رسید با اهل و اتباع و متعلقان
در روز ترتیب کرده متوجه شود و اگر حالیا اصحاب و متعلقان تعذری داشته باشد خود متقش در توجه
مسابقت فرمایند چون اینجا آمده باشد و کیفیت احوال ایشان باز کرده و مقام و مسکن معین و مرتب شده
متعذران را جهت آوردن اتباع عادت فرماید فی الجمله انتظار از حد گذشت و مهمات کلی دیوانی
و خاصه موقوف حضور خدمت اوست در آمدن مسارعت و اجبست توفیق اجابت رفیق باد بمنه و لطفه

صورت دوم

در جواب نوع **نوع اول** بعد از تامل مفاوضه شریفه و مکاتبه کریمه که مشتمل
بر استدعاء حضور این فقیر حقیر بوده بمحل نهایت رسید نه که ضعاف طیور را کجا قدر آن باشد
که شاه باز اقبال جهان صاحب دولتی در طلب ارادات ایشان طیران کند و بر فضا فایران ما
العصفور و ما و ما * من خود بچه آرزم که تمنا تو ورزم در خدمت سلطان که بر و بام کدای
چون امر مطاع و فرمان واجب الاتباع که اشارتی است عز و طاعتیست حکم وارد و واصل شد بی توقف
از فرق سر قدم ساخته در صحبت جمعی از علما و صلحا و متوجه آن قبله اقبال و کعبه فضل و افضال گشت
و در مقدمه سید الفضلا شیخ حیدر را که توفیقه بعلم و عمل تحلیت بخدمت فرستاده تا معهد و مقام
دانسته مراجعت کند و در دو روزه مسافت بدر و بشان پیوندد با وجود بسط معالی جناب عالی مزید
انبساط مزاحمت نمی توان کرد دولت دو جهانی میسر و سعادت جاوید ابدی مقدر باد بحق خیر الانام
علیه افضل الصلوة والسلام **نوع دوم** چون مثال وحی مثال واجب الامتثال از ایراد
و ایصال مولانا معظم ملک العلما والفضلا غیاث الملة والدین دامت فضایله وارد و واصل شد
و بر مضمون آن نکته جامع فضایل و فواضل مستوعب انواع مناقب و محامد و مستوفی انصاف مفاخر
و مآثر بود و توقف افتاد بعد از شرایط تلقی بضروب تکریم و تقدیم و استقبال صنوف تجلیل تعظیم اشارت
که در باب احضار دعا گوی دولتخواه فرموده و بنی بر عنایتی که با این مخلص دارد تصور حسن الظن
در غیر موقع کرده بسمع امتثال و انقیاد اصغا و استماع کرد و در صحبت مولانا معظم مشار الیه با جمعی طلبه متعلم توجه
نمود امیدست که چون بخدمت رسد بر وجهی بوظایف ادعیه صالحه و اثنیه فایحه اقدام و قیام بنماید
بدان مامور و مخاطب خواهد شد اشتغال نماید که تحالف نبرد ان شاء الله العزیز مشافهه که مولانا غیاث الدین

آشیان اش ...

اخی

بعرض رسانند تقریر این دولتخواه است جهان بکام و سعادت مستدام باد **نوع سوم**
بعد از تقدیم مواقع اقلام و تقدیم وظیفه بندگی و اخلاص بر ثبت حاشیه اشتیاق شرف دستبوس
بر جوامع وجود مستولیست چون ملک الاکابر قتلغتمور حامل اقبال اینجا رسید و بنده را بایصال مثال
وحی کردار مشرف گردانید و اخبار عنایات و عاطفت برسانید میخواست که مشیا علی الهام لا علی الاقدام
بجند که شتابد و دیده مدد کرفته بتکحیل اجواهر التراب شریف تو بر و تکحیل دهد بواسطه مانعی چند که دفع آن
ضروری بود چند روزی توقف افتاد ملک الاکابر قتلغتمور را باز کرفت و تو کر خود را مستقبل آن
ضراعت بنده کی فرستاد تا صورت احوال عرضه دارد غایت بیست روز دیگر بسعادت دستبوس مستسعد
ان شاء الله تعالی برین ابرام و اقدام مترقب اغماض و عفو ست دولت در ترقی باد بالنبی و آله و اصحابه

فرمان ...

وجراسل ایزدی ...

فصل یازدهم

در مشاورت و حزم و صورت مکتوب و جواب

پیش از شروع در مطلب که بیم مشاورت در کلیات امور وظیفه امرا و وزرا و اینافان و ارکان دولت
یا جمع از حکما و اکابر که در پایه و مرتبت ایشان باشد یا زیادت تا صوایب آراء ایشان در تدبیر مال
و حفظ ملک و ترتیب لشکر و دفع دشمن چون برنسق معین که بران مزیدی صورت نبندد قرار گیرد با تفاق
بر رای پادشاه عرض کنند و حکم نفاذ یابد که بران موجب تقدیم رسانند چه پادشاهان بزرگ مشورت را
با اصحاب رای و ارباب رویت بغایت معتبر داشته اند و جون مستشار نیخ آنکه با او مشورت کنند و رای
او طلبند در محل اعتماد بوده از رای او نی و زنموده اند و از استوار کارنامه اعمال ساخته و انوشروان ن
عادل خواستی که در کلیات امور سلطنت و مملکت از حکیمی مشورت طلبد نخست یکساله وظیفه او از نقود
و اجناس و مطاعم و مراکب و دیگر لوازم و لواحق ان نقد تسلیم فرمودی آنگاه استشارت
کردی تا حکیم چون جزئیات مصالح معاش منزه و فارغ بودی و حواس لذت مهمات استراحت
یافته رایها و صایب زدی و انوشروان آن مستفید و متمتع شدی و امور مملکت بر او کد قواعد قرار
گرفتی چه گفته اند چنین گفت دانا که دانش بسیست ولیکن پراکنده با هر کسیست
ایراد کرده میشود مخصوص بامرا و وزرا و امثال ایشانست و دیگری را در آن مدخلی نه اگر چه درین
مرتبت که مرتبه دوم این کتابست جمعی دیگر را بواسطه قربت در مراتب مناصب ذکر کرده ایم

... ...

اما استشارت وظیفهٔ ایشان نیست بعد از این با سر سخن رویم و بیان صور و انواع کنیم ان شاء الله تعالی

صورت اول

نوع اول

مکتوب سی نوع در تدبیر مال و محافظت ملک

بعد از استشارت از انوار آرای جهان آرای و استفادت از ابکار افکار مشکل‌گشای
عرضه می‌افتد که چون مبادی دین و دولت به تأسیس ارکان مشاورت استحکام می‌یابد و قواعد ملک
و ملت به توطید بنیان حزم ممهد می‌گردد پس اگر در کلیات قضایا با ثواقب افکار عقلا رجوع کنند
از منهج احتیاط و کار و ایقی بعید نباشد چه در حضرت رب العالمین جل جلاله سید المرسلین صلوات الله وسلامه
علیه به حکم و شاورهم فی الامر امر فرمود که با صحابه در کارها مشورت کند تا امت خود را از امتثال
آن حکم مستغنی ندانند و رسول علیه الصلوة والسلام فرمود المشاورة امن من الملامة وحصن من
الندامة یعنی مشورت پناهیست از پشیمانی و امانیست از ملامت مردم و امیر المؤمنین علی رضی الله
عنه گفت نعم الموازرة المشاورة وبئس الاستعداد الاستبداد یعنی چه نیکو ترو زیرگرفتنست مشورت
کردن و چه بد استعدادیست بخودی خود بکاری قیام نمودن و در صدد کلام فرموده لا صواب مع ترک المشورة
و ترجمه برین موجبست مشورت ره بر صواب آمد در همه کارها مشورت باید کار آن کس که مشورت نکند
نادره باشد از صواب آید و در امثال آمده است المشورة لقاح العقول و رائد الصواب
لقاح آبستن شدن درست و عرب چون خواهند که نخل خرما بار ور کنند از درخت دیگر بار بیاورند
و بر نخل بندند و آن را لقاح گویند معنی آنست که مشورت آبستن گردانیدن عقولست یعنی از عقلی دیگر
اضافت کردن و پیش رو صوابست که هرگز خطا نگوید چه در امثال عرب آمده است الرائد لا یکذب
اهله رائد پیش رو کاروان را گویند که پیش از وصول کاروان بمنزل رود و احوال آبادانی و آب
و علف و امثال آن به استقبال کاروان آید و خبر کند و او هرگز دروغ نگوید چه مجموع حالات از آبادانی
منزل و غیر آن میان او و اهل کاروان علی السویه باشد و گفته‌اند استشارت الرجل برای اخیه من عزم
الامور و حسن التدبیر یعنی مشورت کردن با رای برادر خود از عزم امور و حسن تدبیرست و در اشعار
عرب آمده است — پس امر مشاوراً شیاعه — بنادم ان فات محذوراً یعنی
هر که با قبایل و خویشان خود در کارها مشورت کند بوقت فوت محذور هرگز پشیمان نبرد و همچنین گفته‌اند

من استشار ذوی الالباب سلک سبیل الصواب یعنی هر کس که با عاقلان مشورت کند
راه صواب مسلوک داشته باشد و حکیم گفت ان المرء اذا استشار الرشید وعمل بمشورته
واستنصح الصدیق وبنی علی نصحه لم ینقصه حزم ولم یبلغه خصم یعنی مرد با کسی که در دین خود و دنیاوی خود را — چون
مصلح باشد و او را تدبیر و رای راست باشد مشورت کند و بمشورت او کار کند و از دوست عاقل
نصیحت طلبد و بنیاد کار بر آن نصیحت نهد حزم از او فوت نشود و خصم در وی هرگز نرسد و بر وی غالب
نگردد پس بحکم تمسکات نقلی و عقلی مقرر شد که استشارت با جمعی که عقل و کفایت ایشان و دین و شفقت
ایشان معلوم باشد امری بغایت معتبرست و بر مستشیر لازم که از اشارت مستشار تجاوز نکند و بر مستشار واجب — کرچه
خصم بود که در استشارت امین باشد و از خیانت محترز و از نجابت که پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرموده
المستشار مؤتمن چه از و سخن راست می‌پرسد با مشوران اعتماد کند و روشنایی یابد پس اگر او راست
نگوید و حق را پوشیده دارد تا پرسنده در مضیق اضطرار افتد خیانت کرده باشد و شرعاً و عقلاً ملوم
و معاتب گردد و منقولست که حجاج بن یوسف جمعی را که بتهمتی موسوم بودند حاضر کرد و او در خانه بود که
دو در داشت که یکی با جانب راست و یکی با جانب چپ بعد از تحقیق تهمت گناه را جانب در راست
می‌فرستاد و مجرم را جانب در چپ شخصی از مجرمان که بجانب چپ رفت او را گفت ایها الامیر پیغمبر
علیه الصلوة والسلام فرمود که المستشار مؤتمن برسبیل مشورت از تو می‌پرسم که مصلحت من در جهت
راست دوم با بجب حجاج با وجود ظلم و خصم او را بجانب راست فرستاد و امانت فرو نگذاشت
آن مرد بیمن استشارت خلاص یافت بنابرین مقدمات چون حکم مطاع و فرمان واجب الاتباع
والاستماع بندگی حضرت پادشاه جهان ظل ملک کلیات امور مملکت برین ضعیف محال و موکولست
و خوانین که از حکام سابق ولاه سالف بولایات و رعایا رسیده بر متمکنان مخفی نه و لا یزال تدبیر
مال و عمارت مملکت و محافظت رعیت اشارت همایون نفاذ می‌یابد و تدبیر آن مهمات را از ملک
آبادان می‌توان کرد و بدین سبب تردد متواتر و متوارد حاصل گردد و جز استشارت با رای رزین تدبیر دیگر
ممکن نه چه آنجناب را از عنفوان شباب تا اوان شیخوخت برین قضایا استمرار بوده بلکه از قبیل بدیهیات — ت بدیهیات
گشته و موارد حق و مدارک باطل مخفی نمانده اکنون رای دوربین را درین قضایا روی نماید و اعلام
فرماید اعتماد در کلیات امور بر آن باشد زیادت ابرام نمی‌نماید رای جهان از فرشاملی کافه افادت

وابا علام

با لنبی و آله **نوع دوم** در تدبیر عساکر بعد از تقدیم وظایف استرشاد از میامن ارشاد
جناب عالی ال... دال معالیه و علی الاعالی والنبا اعلام می رود که چون کلی و جزوی امور مملکت بدین
ضعیف مفوض و بر و منتر است بهرچند روز جهت دفع معاندی و منع مخالفی و مخاصمی بترتیب عساکر
منصوره اهتمام می باید نمود و جماعت امرا و تومان و هزاره و صده که وظایف جامکیات گرفته و مواضع
و لایات باقطاعات در تصرف دارند با مر معاملات و مقاطعات خود می روند و بتجارت و زراعت
مشغول می شوند و جمعی که ملازم مند استعداد رکوب و خوض حط و ترحال ندارند و ترتیب اسبان و اسلحه
ندارند چون استشارت در کلیات قضایا امری مسنون و قضیه معهود است و رسول علیه الصلوة والسلام فرمود
اسوا الناس حالا من لا یثق باحد لسوء ظنه و لا یثق به احد لسوء اثره یعنی بد حال ترین مردم کسیست
بواسطه گمان بد که او را باشد بر هیچ کس اعتماد نکند و هیچ آفریده نیز برو اعتماد نکند بواسطه بدی اثر او چه مشاورت
بواسطه اعتماد میسر نیست برای و عقل و دین و نصیحت مستشار و چون شخصی بر هیچ آفریده اعتماد نباشد او بدترین
مردم بود و امیر المومنین علی کرم الله وجهه نیز چون بدین مشرب رسیده برین موجب گفته است من ابتلی
بسوء الظن طال غمه و من لزم حسن الظن روح نفسه یعنی هر کس که بد گمانی در حق مردم مبتلا شود غموم و هموم
او بدرازی انجامد و آنکس که در حق مردم نیکو گمانی کند نفس خود را راحت داده باشد چه مستشیر را در حق مستشار
تا حسن الظن در کمال عقل او نباشد با او مشورت نکند و در امثال آمده است المشاور بین احدی الحسنیین
صواب یفوز بثمرته او خطاء یشارک فی مکروهه یعنی مشاورت کننده را یکی از دو نیکیست یا صوابی
بثمره آن فایز شود و یا خطایی که در مشاهده مکروه با مستشار شریک گردد یعنی نسبت خطا بعد از استشارت
با مستشار نیز در ان داخل بود و همچنین گفته اند المشورة عین الهدایة و نیز گفته اند که مشاورت با کسی باید کرد
که غایت درد موجود باشد و دوستی با مستشیر و وقوف بر حال او و کمال عقل و این ابیات برین خواص مشتمل

تنها بمستشیر مخصوص باشد مر

شعر
خصایص من تشاوره ثلاث فخذ منها جمیعا بالوثیقة وداد خالص و وفور عقل
و معرفة بحالک فی الحقیقة فمن حصلت له هذی المعانی فتابع رایه والزم طریقه

و چون جناب عالی که اعقل جهانست همیشه با این مخلص دوستی ورزیده است و بر سرایر احوال و اوضاع
او واقف بوده توقع که درین باب تدبیری که مرجح و منجح باشد فرموده در سلک عبارت آورد تا بعد الیوم
دستور آن باشد و روی جواب شافی را ساعة فساعة انتظار می رود و برکات آراء شریفه بکافه جهانیان

واصل باد بالنبی و آله و صحبه **نوع سوم** در استشارت تدبیر مخالفان و اعدا و اضداد
و معاندان بعد از امتداد ابواب هدایت و استرشاد از میامن ارشاد و امانت محل انها می شود که
برای منیر پوشیده نماند که قضیه پادشاهی و مملکت گیری و جهانداری از لوازم است بلکه در بعضی اوقات
دشمنان بیش از دوستان می باشند درین سال چون ایام فتور و اختلال احوال جمهور بوده و هر یک از
معاندان و متمردان باستبداد و استقلال سر بر آورده گاه ظاهر و گاه پوشیده بفسادی و کیدی اشتغال
می نمایند و دل مشغول می دهند و قضیه مشاورت در کلیات قضایا امری مستحسن و ضابطه معهود و محکم است
چه گفته اند من اکثر المشورة لم یعدم عند الصواب مادحا و عند الخطا عاذرا یعنی هر کس که با عقلا بسیار
مشورت کند اگر بعد از مشورت او قضیه بصواب پیش آید جهت خود مادح و ستاینده کم نیابد و اگر خطائی
پیش آید عذرخواه نیز کم نیابد یعنی بواسطه آنکه با عقلا مشورت کرده باشد او را معذور دارند و نصوص
قرآن و حدیث درین باب بسیار است و در امثال عرب آمده المستشیر علی طرف من النجاح یعنی
مستشیر بر طرفیست از پیروزی چه هر چیز را دو طرف باشد در وقت استشارت طرف ظفر و پیروزی
از آن مستشیر باشد و قطعا مغلوب نشود و همچنین گفته اند من استشار و استخار فقد قضی ما علیه یعنی کسی که
در کارها استشارت و استخارت کند یعنی جهت مشورت عاقلی را بگزیند و آن طلبد که بهتر بود و انچه بر خود واجب
بجای آورده باشد و قباد کسری پسر خود انوشروان عادل نصیحتی نوشت این کلمات از آن جملتست
یا بنی لا تدخل فی مشورتک بخیلا فانه یقصر بک عن غایة الفضل و لا جبانا فانه یضیق علیک الامور عند انتهاز الفرصة
معنی آنست که ای پسر با بخیل و بد دل مشاورت مکن چه بخیل ترا در رسانیدن بنهایت مرتبت فضل تقصیر کند و بد دل
کارها را در وقت فرصت بر تو تنگ گرداند تا مطلوب از تو فوت شود و جمعی که در محل استشارت باشند
اختصاص ایشان بمکارم اخلاق چون کمال عقل و وفور شجاعت و شفقت بر مستشیر از جمله لوازم بود شعر
اذا بلغ الرای المشورة فاستعن بحزم نصیح او نصاحة حازم یعنی چون رای و اندیشه بجایی رسد که
بمشورت احتیاج افتد استعانت طلب از حزم نصیحت کننده یا از نصیحت حازمی یعنی آنکه بیدار و هشیار باشد
تا بهیچ حال از منهج عقل و تدبیر انحراف نجوید و ترا در مزالق مهالک نیندازد و بحمد الله تعالی جناب سپاهی
مجلس عالی جامع این صفات حمیده و سمات پسندیده است اکنون درین قضیه از رای رزین و فکر رصین التماس
استشارت مشورت می رود و تا آنچه از مفاسد و مصالح روی نماید بطریق مکاتبت باعلام و انها فرماید

تا دستوری موثوق به و قانونی معول علیه درین باب آن باشد صواب تدابیر جناب معالی پناه کامیاب

صورت دوم

نوع اول — مکتوب سه نوع

جواب تدبیر مال و محافظت ملک اشارتی که از جناب
جناب وزارت پناه حفت بانواع الآلاء واصناف النعماء بدین ضعیف صادر شده و بنا بر حسن
الظن که در باره او تصور فرموده در تدبیر مال دیوان و محافظت مملکت مشورت طلبیده واگرچه
این ضعیف خود را از آن مایه نمی داند که در کلیات قضایا رجوع باو کنند و رای او را اعتباری
نهند اما آنچه در مدت ملازمت مخدومان ماضی امرای بزرگ صاحب شوکت و وزرای صاحب تدبیر
تغمدهم الله بغفرانه دیده و دانسته و در اخبار حکما نیز مطالعه کرده شمه بمحل انهاء میرساند تا اگر قانون
حزم باشد در عمل آرند و اگر برخلاف بود التفات ننمایند بر عقلاء عالم والبا ام پوشیده نیست
که هیچ آفریده را از ابناء وجود با ذخار مال چندان احتیاج نیست که پادشاهان را چه مجموع مهمات ایشان
از ترتیب کریراق و مصالح اردوها وضبط خزاین و مایحتاج خانه و اخراجات و تدبیر سپاه و رعایت
و نوازش دوستان و قهر دشمنان و تعیین مرسومات و جامکیات امرا و ایناقان و عساکر منصوره و سایر
لوازم و لواحق امور سلطنت بتهیه مال و اسباب این میسر گردد پس در طلب ادخار و اکتناز آن جهت
این مهمات آنچه ممکن و مقدور باشد بجای باید آورد چون مملکت خراب باشد و رعایا درویش حال حصول
مال چگونه میسر شود و بر تقدیر آنکه یک نوبت یا یک سال رعایا بمطالبات مال تکلیف کنند و آنچه یکان
آنچه باشد بدهند و دانند که بعد الیوم از جان مخاطبات بل مخاطرات ایمن و سالم نخواهند ماند بالضروره
آیة الزلزلوا ما لا یطاق من سنن المرسلین برخوانند و بملکی و ولایتی دیگر روند و شهری و موضعی دیگر
که در آنجا از چنین مطالبات ایمن توانند بود وطن و مسکن سازند و زبان حال ایشان گوید شعر
لئن رجعتم الی الانصاف فهو لکم   عبد کما کان مطواع و مذعان   وان ابیتم فارض الله واسعة
ما الناس انتم ولا الدنیا خراسان   بیرون ز شما و خوشتر از شهر شما   نحو ماند شهرها و بسیار هست
وحضرت سلطنت و جناب امارت و وزارت را درین قضیه بدنامی بیش از نیکنامی باشد و ارباب
و متمولان نیز که این حال مشاهده کنند و دانند که از ایشان نیز بعضا در لت مطالبات خواهد رفت انهزام
امری دیگر در تصور نیاید چه اگر اقامت کنند ایشان نیز از کثرت تکالیف ضعیف حال شوند و در کلکه

درویش گریخته باشند و توانگر درویش شده چه خیر و برکت نماند و جز خرابی کلی او را دیگر صورت
نبندد   از رعیت شهی که مایه ربود   بن دیوار کند و بام اندود   قضیه ملکداری
و مال اندوزی را چندین هزار سال است که پادشاهان قدیم بابندگان نموده و آموخته اند
و هدایت کرده هر کس از ملوک و امرا و وزرا بدان جاده پیشتر بوده اند مملکت آبادان
داشته اند و رعیت شاکر و او نیکنام و آنکه از آن قاعده تجاوز نموده مملکت خراب بوده
و رعیت بدحال و متشکی و پادشاه و اتباع بدنام پس هیچ حالت بهتر از انتهاج منهج پسندیده معدلت نیست
چه در بخزار و شیر بابک آمده است لا ملک الا بالرجال ولا رجال الا بالمال ولا مال الا بالعمارة ولا
عمارة الا بالعدل والسیاسة   یعنی ضبط مملکت بی لشکر میسر نشود و از لشکر بی مال کاری نیاید
و مال حاصل نشود مگر بعمارت و عمارت دست ندهد الا بعدل و سیاست و این نکته اگرچه در مقدمه
فصل دوم که در نصیحت سلاطین است ذکر رفت اما درین مقام نیز مناسب دید اعیاد اکابر تا ملاحظه
پس معلوم شد که اساس مجموع آبادانی و ملکداری بر عدل و سیاست است اگر رعایا ضعیف
حال را که در مملکت خراب باشند صیانت کنند و ایشان را تا مدتی که با حال ثروت و استظهار آیند
از مطالبات مال و اخراجات و متوجهات و سایر تکالیف و اعمال معاف دارند هم ایشان مستظهر بوده
بعمارت و زراعت مشغول شوند و هم آوازه معدلت که باطراف جهان رسد اصناف اهل رعایا و
اهل طوایف برایا روی بدین مملکت نهند و با آبادانی اشتغال نمایند و یک دینار حاصل ماده
دینار و صد دینار آید و چون مراحم بندگی حضرت و شفقت امرا و وزرا مستظهر باشند سعی و اجتهاد
در عمارت و زراعت یکی در هزار کنند و حاصل ایام آبادانی را با ایام خرابی هیچ نسبتی نباشد
و بواسطه تحمل یکساله پادشاه و امرا و وزرا جهانی عالمی آبادان کرده و مجموع مصالح سلطنت تمشیت
یابد و ذکر جمیل و اجر جزیل را خود چه نهایت باشد و این معنی مطابق نص قرآن حکیم و فرقان عظیم است
آنجا که می فرماید مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة
مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء والله واسع علیم   انفاق اموال که در آیت است در صورت ملکداری
در باب مهلت رعیت تا او آن سیار کرد رعیت را چون بسیار ثروت از مطالبات دیوانی دوری کرداند
و مالی که بر ایشان متوجه باشد نخواهند ولی اداکنند پس الحاصل بسیار که دست که مملکت در تصرف پادشاه نبود

اند که مدتی نیز چنان انکار رند که در تصرف نیست و سخن ملوک قدیم که گفته اند لیس علی الخراب خراج
کار کنند تا وقت عمارت مهلت دهند و بعد از ان مجموع اموال نیکنامی و سهولت حاصل شود و عوض
یکساله مهلت در سال دوم باز نشیند بل اضعاف مضاعف باشد الغ این ضعیف در این باب ادای نمود
بمحل عرض رسانید امیدست که چون عمل فرمایند پشیمانی نبرند و بثمرهٔ حسن اعتقاد چنانکه در امثال بدان
آمده اذا شاورت العاقل صار عقله لک واصل کردند یعنی چون با عاقل مشورت کنی عقل او که
ماده تصرف و تدبیرست از آن تو شود و از مزلهٔ استبداد و پستغنی که مثل خاطر من استغنی برایه از ان
مبیست خلاص یابند یعنی نفس خود را در مخاطره انداخت کسی که برای و فکر خود مستغنی شد و با عاقلی
مشورت نکرد

نوع دوم در تدبیر عساکر

بر صواب آرا و غرایب افکار جناب وزارت
مآب حضرت مالک البهجة والسعادة معلوم کردانیده می آید که جماعت امرا و ارکان دولت که بملازمت
بندکی حضرت پادشاه خلد ملکه اشتغال می نمایند مطامح انظار و مطارح افکار ایشان او لا جذب
منفعت و دفع مضرت می باشد و این معنی را بحسن صنعت و کمال تدبیر محض می دارند و چنان می نمایند که
نظر ایشان بر ملازمت بندکی پادشاه و مصلحت مملکت است تا بعد از استجذاب منافع مضار نکذرد که بدان
موسوم قیام می نمایند و مطلب اول ایشان از غایت وضوح و بداهت بر ارباب فطنت مخفی نماند
چه بران موجب که در مکاتبهٔ شریفه مسطورست جامگی بستدن و بار اقطاعات و معاملات رفتن و درگاه بندگی
پادشاه را خالی گذاشتن و ملازمت با جمعی از اهل استعداد و حوالت کردن برین مدعا گواهی عدل است
و چون حال برین جمله گذرد امور سلطنت مهمل ماند و قواعد مملکت انتظام و استحکام نپذیرد و اگر والعیاذ
بالله این معنی بگوش مخالفان رسد و معلوم کنند درگاه سلطنت خالیست توقف روا نمایند و دل
مشغولی بسیار ازان در وجود آید و باطلبیدن امرا و عساکر مصالح فوت شود و مناظم متبدد گردد
پس تدبیر آنست که چون امرا جامگیات خود گرفته باشند یا اقطاعات در عوض آن از دیوان ستده
نواب و معتمدان خود را بر سر آن معاملات و اقطاعات فرستند و خویشتن یکلحظه در شب و روز از ملازمت
درگاه سلطنت استبعاد ننمایند تا بوقت احتیاج بجواب مخالفان مشغول گردند و اگر امرا جمع باشند که با
ایشان تشدید و تعنیف نشاید کرد چون خواهند که غیبت نمایند حکم نفاذ یابد که جمعی را از برادران و فرزندان
و نواب و خویشان صاحب وجود با تمامت لشکریان بر درگاه سلطنت ملازم گردانند تا در وقت احتیاج جانسپاری کنند

120

و ایشان با نوزی چند بر سر مهمات خود روند چه از رسولان سلاطین هند و اکابر این مملکت که آنجا
بوده اند بکرات استماع رفته که هر شب بر درگاه پادشاه سیزده هزار مرد مسلح نوبت دار
وکشیکبان می باشند چنانکه هیچ یک را از ایشان زهره غیبت نمودن نیست و هر شب جمعی دیگر بنوبت
بر همین صورت ملازم باشند چون نوبت دار و کشیکبان چنین بسیار باشد کیست لشکریان دیگر را
حصر که تواند کرد و اگر امرا بدوافع اعذار بهانها آرند و خواهند که خود را دور اندازند بتدریج از
جامگیات ایشان کم کرده بملازمان آن دهند تا بحکم الجمع کلبک تبعک کار کرده باشند و تخفیف را
نیز از جامگیات ایشان ناظر کردانند تا آن وجه را بحضور و موقف و بمصارف ضروری بعد از ترتیب اسباب
و آلات و اسلحه مستوفی کنند و بتلف نیارند الغ این ضعیف را از تدبیر عساکر منصوره دست داد دولت
حکما و عقلا منقول و از اکابر ماضی دیده و دانسته برین جملت و در اشارات عرب آمده المشوره راحة
لک و تعب علی غیرک داعی این تعب جهت آن بر خود گرفت تا مصدوقهٔ حال براستی و امانت
باز نموده باشد از رای مشکل کشای مدبر امور مملکت قهرمان اوضاع سلطنت آنچ ایشان را روی نماید
مزیدی بران تصور نبندد و جهان بکام باد

نوع سوم جواب استشارت در دفع دشمن

بر میامن تدابیر جهان گیر او صل لما فقد ای الکبیر والصغیر مکشوف کردانیده می آید که هیچ چیز
الزام آن بر ذمت همت پادشاهان اوجب و لازم باشد چون دفع دشمنان نیست چه هر کس از پادشاهان که بر دشمن
حقیقی ظفر یافت و او را عفو کرد آخر الامر بتبعهٔ ندامت گرفتار شد و هیچ فایده نداشت و اکثر
بعد از ظفر بر دشمن بقلع و قمع او مشغول گشت قطعا بسلامت برد چه آورده اند که علی بن عیسی ابن ابیات
بمنصور خلیفهٔ عباسی نوشت در وقتی که منصور صاحب الدعوه ابو مسلم مروزی را می خواست
هلاک کند شعر اذا کنت ذا رای فکن ذا عزیمة فان فساد الرای ان تترددا
ولا تمهل الاعداء یوما بقدرة وبادرهم ان یملکوا مثلها غدا معنی آنست که چون ترا اندیشه
پیش آید بوم حزم دل بکار نه چه فساد رای آنست که در فکر متردد باشد و روزی که بر دشمن ظفر
یافتی بر قدرت خود اعتماد مکن و او را مهلت مده و بر وی پیشی گیر پیش از آنکه ان قدرت که امروز
ترا است فردا او را باشد و شاید که ابقا نکند بر تو و بدین منصور صاحب الدعوه ابو مسلم در ماه
شعبان سنه سبع و ثلثین مایه بکشت و بدین تدبیر جهت دو سال ایمن در مسند خلافت و تخت مملکت
نشست

و ممالک جهان آل عباس را تا ابد آلهی و رای راست علی بن عیسی که موافق تقدیر بود پانصد
سال و بیست و سه سال و شش ماه مسخر و مسلم شد و از عجایب اتفاقات آنکه مجموع خلفاء عباس از اولاد
منصور بودند و رای راست علی بن عیسی باولاد و احفاد او رسید و عاقلان را معلوم شد که این
قضایا توقف بر آن نباید یکی از قبایل عرب از بزرگی صاحب رای مشورت طلبید و آن بزرگ او را
برای راست هدایت کرد و امیر مخالفت نمود و بدان سبب از منصب امارت منحط گشت آن بزرگ
این بیت بدو نوشت أمرتك أمراً حازماً فعصيتني فأصبحت مسلوب الإمارة نادما
یعنی ترا امری کردم که فایق حزم در آن مرعی بود و تو عصیان من کردی و فرمان من نبردی لاجرم
امارت را از تو ربودند و تو بر ترک فرمان پشیمان شدی و همچنین در هیچ حال که رای مشیر ابدا از عجز
در آن نباید رفت و تمکن را بتخصیص در دفع دشمن از دست نباید داد چه بعضی از شعراء عرب گفته اند
وعاجز الرأي مضياع لفرصته حتى إذا فات أمر عاتب القدرا یعنی عاجز در رای و تدبیر ضایع
کننده فرصت است و بعد از فوت فرصت با تقدیر الهی عتاب کند و نداند که فوت فرصت بتقصیر او بوده
و همچنانکه در امضای رای عجز نباید آورد با اصحاب عجز نیز رای نباید زد چه ایشان هرچه گویند از
عجز و ضعف رای گویند و از آن اعتباری نباشد و گفته اند وما العجز إلا أن تشاور عاجزا وما الحزم
إلا أن تهم فتفعلا یعنی مشاورت با عاجز غایت مرتبت عجز است و حزم آنست که چون قصد کاری کردی
بی توقف آنرا از قوت بفعل رسانی و حماسی درین دو بیت داد حزم داده است شعر
إذا هم ألقى بين عينيه عزمه ونكب عن ذكر العواقب جانبا ولم يستشر في أمره غير نفسه
ولم يرض إلا قائم السيف صاحبا یعنی چون قصد کاری کند عزم را در برابر نظر کاره و از عواقب امور
نیندیشد و مشورت جز با نفس خود نکند و از مصاحبان جز بدسته شمشیر که بدان امضاء عزیمت کند
راضی نشود و در اشعار بشار آمده است ولا تجعل الشورى عليك غضاضة فريش الخوافي تابع للقوادم
وحاربها اذا لم تعط الاطلاقة شبا الحرب خير من قبول المظالم یعنی چون باکسی مشورت کنی
بعد از آنکه رای بر امری صحیح قرار گرفته باشد مشورت را دیگر باره تازه مکن و از سر بگیر چه پرهای
باز پسین مرغ تابع پرهای پیشین است یعنی چندانکه با عقلا مشورت کنی و رای بر امری درست قرار گرفته باشد
چندانک استشارت را مجدد کردانی باز بر همان قرار گیرد چون پر مرغ که پیشین و پسین بیکدیگر

باشند نه تغییر و تبدیل و اگر در استیفاء حقوق توانی هند الا ظلما یعنی آنچه مظلوم از ظالم طلبد و در آن
طلب عجز و مسکنت ظاهر باشند زینهار ستان و حرب کن چه تحمل تیزنای شمشیر بهتر از قبول مظالم
یعنی کشته شدن بنام نیک بهتر از عجز و بیچارگی نمودن مثال قضیه دشمن چون قبضه دو شمشیر باز است که
متوجه یکدیگر شده باشند فرصت بدست باشند هر یک از ایشان که فرصت یافت شمشیر راند و خصم را
مجروح یا مقتول کرداند که اگر نه چنین کند خصم با او همین طریقه مسلوک دارد و شاید رفته است که این
معنی در صورتی است که دشمن عداوت ظاهر ورزد اما اگر پنهان بدشمنی و کید و مکر مشغول کردد
با او نیز همین سلوک و عمل باید داشت و انتهاز فرصت را منتظر باید بود وكلت للخل كما كال لي
على وفاء الكيل أو بخسه یعنی کیل جهت دوستان بمودم که او جهت من پیمود اگر تمام داد
تمام دادم اگر کم داد کم دادم و وقتی که با دوستان چنین باید کرد با دشمنان بطریق اولی و در
اشعار بلغاء عرب آمده است شعر وإني لألقى المرء أعلم أنه
عدوي وفي أحشائه الضغن كامن فأمنحه بشري فيرجع قلبه سليما وقد ماتت لديه الضغائن
یعنی آنست که من مردی را می بینم و می دانم که دشمن منست و باطن او از کینه من مالا مال در آن حالت
با او گشاده رویی میکنم و او از من بسلامت مراجعت می کند و دشمنی بر قرار است و حکما گفته اند
تجرع من عدوك الغصة الى ان تجد الفرصة فاذا وجدتها فانتهزها قبل ان يفوتك الدرك او يعصيك
الفلك فان الدنيا دول تقلبها الاقدار ويبدلها الليل والنهار یعنی از دشمن غصه تجرع کن تا وقتی که
فرصت دست دهد و چون فرصت دست داد پیش از آنکه فوت شود کار خود بر آن مادور آسمان
بعصیان مشغول نکردد و فوت شیء قدرت ادراک فرصت ننماید چه کار دنیا دولتهاییست که از اقدار
بنا کرده اند و خراب کننده آن شب و روز است یعنی بهیچ حال از دست فرصت مده معاویه بن
ابی سفیان با وجود آنکه در امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که امام معصوم و خلیفه بحق بود دعاوی مشت
و از نص حدیث اذا بویع الخلیفتین فاقتلوا الآخر منهما بواسطه دوستی دنیا خود را غافل ساخت
اما از جمله دهاة عرب بود و تدبیر مملکت چنانکه او دانست دیگری را از ابنا جنس او میسر نشد چون
رضی الله عنها اخی بوده
امارت بر او قرار گرفت بمدینه آمد عایشه دختر امیر المؤمنین عثمان بن عفان رضی الله عنهما با استغاثت
پیش او رفت و از کشتن برادر فغان کرد معاویه نزدیک او آمد و گفت یا ابنة اخي ان الناس اعطونا سلطانا

ولعطینا هم عهداً و اماناً واظهروا لنا الطاعة تحتها حقد واظهرنا لهم حکما تحته غضب فبعناهم هذا وباعونا
ذاک فان منعنا هم الذی اشتروا منا منعونا الذی اشتریناه منهم وان نکثنا هم نکثوا بنا ومع کل انسان
منهم سیف ولم ندر الدایرة لنا ام علینا فکونی یا ابنة عم امیر المؤمنین خیر من ان تکونی بنت امة المسلمین
معنی آنست که ای برادرزاده من مردم سلطنت را بما دادند و ما بایشان عهد و امان دادیم و ایشان
در ظاهر ما را طاعتی داشتند که در زیر آن کینه بود و ما بر ایشان حکمی ظاهر کردیم که در زیر آن غضب بود
ما بایشان عهد و امان و حکم فروختیم و ایشان بما طاعت و انقیاد فروختند اگر ما ایشان را از آنچه از ما
خریده اند یعنی امان و حکم منع کنیم ایشان نیز آنچه از ایشان خریده ایم و آن مطاوعت است لزما منع
کنند و اگر نقض عهد کنیم ایشان نیز نقض عهد کنند و در دست هر آدمی شمشیریست که وقت فرصت از کار
نماید و ما نمی دانیم که دایرهٔ امارت و دولت جهت ما یا بر ماست پس اگر چنانک تو دختر عم من باشی که یا بر ما میگردد
امیر المؤمنینم بهتر از آنک یکی از کنیزکان مسلمانان شوی یعنی اگر تو بر کین خواستن پدر درین وقت که من
خلیفهٔ روی زمینم صبر کنی تا وقت فرصت برخوانیش و دختر عم من بسلامت و حرمت بمانی و اگر تعجیل
کنی و بسبب استعجال تو دشمنان ظفر یابند و ملک از دست ما بیرون برند ناچار کنیزکی مسلمانان افتی حاصل این
سخن آنست که دشمن را بحلم و رفق و تلطف و مدارا در قید تصرف و تسخیر توان آورد نه بشتاب و بی صبری
مرارت مصابرت بر شداید روزگار که آن مدارا است با اعادی و اضداد منتج ظفر و نصرت باشد و استعجال
مورث ندامت و سبب فوت فرصت و حکما گفته اند مبادی نصیحت تلخ نماید اما عواقب آن بغایت شیرین
باشد همچنانک دارو که طبیب بیمار دهد اگرچه نوشیدن آن تلخ باشد اما شفا و علاج و صحت کامل ضمن آن
حاصل آید تا نسیم سلامت در مشام جان بیماران نشر بنا اگرچه تلخ باشد بوی جان آید و این بیت را
گفته اند **بیت** العلم اوله مر مذاقته لکن آخره احلی من العسل اگرچه در بدایت
و نهایت حال علم ایراد می کنند اما با حزم نیز مناسبتی تمام دارد و حکما گفته اند الحزم اسد الآراء و الغفلة
اضر الاعداء من قعد عن حیلته اقامته الشداید و من نام عن عدوه انتبهت له المکاید من ضعف رایه قوی خصمه
و من ضل مشیره قل بصره من ضعفت آراؤه قویت اعداؤه و من ترک حزمه اعان خصمه و من اعمل حزمه غنم
و من اهمل ندم من استشار استنصر و من استخار استظهر من اعجبته آراؤه غلبته اعداؤه یعنی آنست که حزم را
بهترین رایهاست و غفلت زیان ... از کید دشمن زیان کارترین دشمنانست هر کس که از حیلت کردن

و تدبیر اندیشیدن در کارها تقاعد کند و بنشیند یعنی ترک حیلت کند و تدبیر کند سختیهای روزگار او را
که بنشسته باشد برخیزانند و بتدبیر مشغول گردانند هر کس که با وجود دشمن در خواب رود کید دشمن
و بد سگالیدن او او را بیدار گرداند هر کس که رای او ضعیف باشد خصم او قوی گردد هر کس که
مشورت کننده او گمراه باشد یاری دهنده او اندک باشد هر کس که فکرها او ضعیف باشد دشمنان
او قوی باشند هر کس که ترک حزم کند دشمن خود را یاری داده باشد هر کس که بحزم عمل کند
غنیمت یابد و آنک در حزم تقصیری کند و اهمال ورزد پشیمان شود هر کس که با کسی مشورت کند
یاری خواسته باشد و یار گرفته و هر کس که در کارها استخارت کند یعنی آن طلبد که بهتر باشد در کار
خود مستظهر گردد و هر کس که برای خویشتن معجب شود یعنی اندیشهٔ خود را پسندیده دارد و با عقلا مشورت
نکند دشمنان بر او غالب شوند آنچه این ضعیف را در دفع اضداد و اعادی سلوک طریق استشارت
و حزم با استفادت از اقاویل حکما و عقلا بخاطر آمد درین مکاتبه باعلام و اظهار پیوست امید است که مثمر
و منجح باشد ان شاء الله العزیز سعادت ابدی قرین روزگار همایون باد بحق النبی و آله البررة ...

فصل دوازدهم

در عیادت مریض دو صورت مکتوب و جواب

صورت اول

نوع اول

مکتوب نوع

بعد از تبلیغ تحیت عاجل و کرامت آجل موجب معروض رای شریف گردانیده می آید که نزول اعراض و عروض امراض از جانب حق تعالی
باز بسته که بندهٔ مؤمن و برگزیدهٔ خود می فرستد و تفقدیست که او را می کند و تنبیهیست که
وتنبیهیست
در بارهٔ او ارزانی می دارد در وقتی که او را از طاعت و عبودیت خود غافل می بیند چه بنده
در هیچ حال چنان بحق مشغول نگردد که در حالت مرض و دوام امراض و اسقام و بر طبیب بیش از آن نیست که
علاجی کند و محتمل که تشخیص مرض نکرده باشد و آن دوا که او تصور کرده که مفیدست مفید نیاید پس بنده
مریض را در وقت استیلاء اسقام و المام آلام جز توجه بحضرت الوهیت و ازالت مرض بتضرع و نیاز
از آن درگاه خواستن و اعتقادی مبرا از شوایب شکوک پیش آوردن تدبیری دیگر نباشد و البته
بحضرت رب العالمین جل جلاله مقبول آید و دعا او مستجاب شود و گناهان او را حق تعالی برحمت و کرم

خود عفو فرماید چه منقول است که شخصی از اهل یمن از حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم چند سوال کرد
یکی از آن جمله آنست یا رسول الله ما الذنوب قال بالامراض والاسقام اذا کان صاحبها صابرا راضیا
یعنی خدای تعالی گناه را از بنده بچه محو میکند فرمود که برنجوری و وقتی که رنجور بدان رنج صابر
و بدان راضی باشد و این معنی را مولانا سعید فخرالدین هند و شاه طاب ثراه در سلک نظم کشیده است
برین موجب شعر ان المریض وان جلت رزیته لسوف تبدل بالنعمی رزایاه
دعاؤه مستجاب لا مرد له للاضطرار ویستعفی خطایاه پس جناب علا بعروض مرضی
عن قریب بصحت تبدیل خواهد شد ملالت بخاطر خطیر راه نباید داد و بایستی که نقل آن مرض باجان
و ابدان مخلصان ممکن بودی چه یعلم الله تعالی که بهیچ حال مضایقتی نرفتی و لو استطعت نقلت علی جسمی
وقتی منها من بعله حالی لیکون عندی العلتان کلاهما والعیش له بغیر زوال حق جل وعلا
آن ذات شریف را بصحت عاجل مقرون گرداناد بالنبی وآله **نوع دوم** بعد از سوال
زوال امراض و آلام از حضرت ملک علام بشرف اعلام و انها میرساند بنده میآید که مرضی که ذات
مبارک را عارض شده دلیل عنایتهاء ربانی و عاطفتهاء یزدانی است چه در حقیقت اسباب تنبیه از
منامات غفلات متواتر میگردد و بیداری که منبه آن حضرت رب العالمین است و سببی و باعثی
از حضرت حق عز شانه و عظم سلطانه نتفذ بطروق امراض و عروض اعراض و تنبیه بمواعظ و ایقاظ
بنصایح جز با عباد اصفیا و عباد اولیا صادر نگردد و اجر معاناه اسقام و مقاسات المام آلام بر حضرت
رب العالمین است و وعد مثوبت و مغفرت درین باب واضح و مبین حاشاک حاشاک من عود عواد
الیک ومن دواء داء ومن المام الآلام و یا لیت که نقل این مرض و ازالت آن عرض ممکن بودی تا بدل ل
و جان بجویمش و ذات شریف از تحمل اوجاع و آلام و تعرض المام اسقام سالم ماندی شعر
قالوا اجیبک معتل فقلت لهم نفسی الفداء له عن کل محذور یا لیت حماه لی کانت وکان له
اجر العلیل و انی غیر ماجور جمال بقا و حیات جناب عالی که زینت دین و دنیا و استظهار کلی
احباب و اولیاست تا قیام قیامت باقی باد و حمایت و حراست حضرت ایزدی واقی بحق محمد
والاطهرین من آله وعترته والانجبین من صحبه وعشیرته **نوع سوم** بعد از اقامت رسم
عبادت و مسالت از حضرت عزت بتواتر امداد سلامت و سعادت بر رای معلا مصور و منهی

کرداینده میآید که چون حضرت رب العالمین جل جلاله یکی را از بندگان در محل اصطفا و اجتبا
آورده باشد بمرض مبتلا و بعرضی معنی گرداند نعمتی چند بدو ارزانی داشته باشد که دانستن
آن بر عقلا واجب است او را از گناهان پاک گرداند و بملکه صبر دلیرد که مریض را از آن چاره نیست
و از خواب غفلت بیدار کند تا بداند که آدمی بر یک حال نمیماند و نعمتی را که داده بود یاد او
آورد تا او قدر آن نعمت بشناسد و او را بر توبه و استغفار دارد و بر تصدق تحریض کند و تو
دیگر در قضا و قدر بچشم اعتبار نگرد و چون حضرت رب العالمین جل جلاله در حالت مرض که محل جای
شکایتست در نزدیک عقلا و علما جای شکر چنین نعمت و منحت در باره بنده خویش فیض کند وظیفه جز
اقامت حمد و شکر نباشد و این معنی هم بر آن جناب و هم بر سایر مخلصان واجب و لازم گردد و ذات
معلا و نفس بزرگوار را که بعقل و علم مزین و محلا است از الم چند روزه متألم و از عرض سریع الزوال متعرض
ملال و انفعال نباید شد و آنرا از جمله عواطف ربانی و مراحم یزدانی باید دانست چه بر موجب نص
قرآن و حدیث سعادتهای بینهایت در ضمن آن مندرج و در طی آن منطوی است و بعد او این مقابر اکتفا
نوعی از گستاخی است عوفیت من سایر الاوجاع وانصرفت عنک المخاوف من بوس ومن الم
وطال عمرک ما ناحت مطوقة ورقاء بساجعة تشدو علی علم بداولا زلت فی امن وفی دعة

صورت دوم

جواب نوع **نوع اول** مسند بزرگوار که بحقیقت عمود از لقاء خلیل
و سبب شفاء علیل بود در این اوقات وارد و واصل شد و بورود آن انواع رضا و تسلیم و توکل
و تنبه حاصل آمد شک نیست که در ضمن هر مرضی که بنده مؤمن را عارض و لاحق گردد تنبهی از عالم غیب
و ایقاظی از جناب جلال احدیت مدرج و مضمر است و اگر بنده بنظر اعتبار در آن تامل کند آن حال را
ضروری الوقوع داند تا موجب انتباه و انزجار او گردد و داند که بعد از صحت مرض است بعد از وجود
نیز موت باشد و بتوبت و انابت و استغفار از حضرت ملک غفار اشتغال نماید اگر صحت یافت
اجر توبت و انابت غنیمت و اگر بحضرت رب العالمین پیوست تایب رفته باشد و بحکم حدیث التائب
من الذنب کمن لا ذنب له والتوبة تمحو الحوبة از جمله رستگاران که حق تعالی آنجناب را بر تفقد محب علیل
اجر جزیل کرامت کناد بالنبی ومن اصطفاه **نوع دوم** مثال دلنواز مشتمل بر انواع تفقدات

واصناف زواجر وتنبیهات نجح ومند ومخلص نیازمند رسانیدند بعد از مراسم تجلیل ودقایق تعظیم پوشیده بر دیده نهاد اشارتی که فرموده وصعوبت مرض را لمبلیات رضا وتسلیم وایقاظ وتنبیه برین مستمند سهل کردانیده بصنوف ادعیه معارض ومقابل کشت وچون بنظر اعتبار تامل رفت مرض جسمانی را علت صحت روحانی دانسته وانزاح ظاهر سبب انفراح باطن کشت وبارادت شامل ورغبتی کامل واعتقادی تمام ویقینی درست تلقی احکام الهی کرده کفت **بیت**

از دوست ار آتش بود ما را ز کل خوشتر بود ‌ هر چه از تو آید خوش بود خواهی شفا خواهی الم

شک نیست که در هر حال که بر بندهٔ مومن وارد میشود حکمتی خدایی مدرج است وما یعلم تأویله الا الله والراسخون فی العلم یقولون آمنا به تخفیف که بمواعظ علما وزواجر ناصحان متعظ ومنزجر نکردد بچند روزه مرض چندان تنبیه او را دست میدهد که اکر بدان عمل کند از جملهٔ فایزان ورستکاران شود پس بر حدوث امراض واسقام وطروق اوجاع وآلام وظیفهٔ حمد وشکر حضرت ربوبیت جل جلاله از اوجب مفترضات وافرض واجباتست حق تعالی توفیق تنبیه وتیقظ کرامت کناد ان شاء الله تعالی

نوع سوم

معاوضه کریمه که از جانب جناب بزرکوار اصدار شده ومخلص معتقد را بتفقد عیادت وتعهد استمالت مستظهر کردانیده در اغزاوقات واکرم آنات رسانیدند بعد از شرایط اکرام واعظام ودقایق توقیر وتکریم بلب تعظیم مقبل کردانید وتنبیهات مشفقانه وسکنات صادقانه دوستانه متنبه ومتیقظ شد وبایقاظ نزول مرض از رقدهٔ غفلت ومنام حیرت بیدار آمد وبتوبت وانابت واستعانت واستغفار از حضرت عزت مشغول شد وعهد کرد که چون نعمت صحت کرامت کند جز برجادهٔ مستقیم تشرع وتورع بسته راه ننماید وجز طریق توکل وتسلیم نسپرد وبهمت مبارک مدد فرمایند تا این مطلوب برابر وجه محصول موصول شود ان شاء الله العزیز بدولت دو جهان مستبشر ومحصل باد بالنبی وآله الطاهرین وصحبه الزاهرین بمنه ولطفه وجوده

فصل سیزدهم

در تهنیت صحت دو صورت مکتوب وجواب

صورت اول

مکتوب نوع

نوع اول

بعلم الله تعالی که از نزول نعمت صحت بذات همایون که منبع افاضت مکارم ومواهب ومورد ادامت مآثر ومناقبست نه چندان بهجت ومسرت بدل ودرون این دولتخواه معتقد رسیده که قابل تقریر باشد **شعر**

الجوّ عوفیت اذ عوفیت والکرم ‌ وزال عنک الی اعدائک الالم
وما اخصک فی بر بتهنیة ‌ اذا سلمت فکل الناس قد سلموا

صدور مروحات سلامت ذات شریف مزیل مبرحات ایام اسقام کشت وورود مفرحات صحت نفس نفیس مزیح مزعجات اوقات اوجاع وآلام شد وبر کرد زنکار اصحاب قلوب را چنین ترویحی نکرده وارباب شرایف را چنین تفریحی رسانیده شکر این کرامت بر ذمت همکنان واجبست وحمد حضرت عزت برین سعادت که ناکاه از عالم غیب روی نمود لازم حق جل ذکره وعم شکره آن نعمت را ما لبان نامعدود ومقارن ذات بی نظیر کرداناد وپایدار ازمنه واوقات فرخی وخوشدلی مقرون کناد بحق محمد خیر الانام علیه افضل الصلوة والسلام

نوع دوم

چون تباشیر صبح سعادت لمعان کرد وشامیز تبشیر سلامت ذات بزرکوار در طیران آمد واخبار صحت از الم که جهانیان از استماع ان متالم بودند ولما از حدوث ان منزعج ومتوجع بکوش هوش این محب مخلص مستمند ومحب آرزومند رسید میخواست که اکر ممکن بودی ببذل روح بامبشر اخبار اسعاف وانجاح نمودی وبقدم ارادت بادیه نزاع ونیاز بپیمودی فاما موانع چند که عنان باطن بمقتضی آن کفته وحصر لسن بتطویل مودی میشود حاجز مطلوب وحایل مرغوب شد شکر آن نعمت که ما وارای نعم نامتناهی آلهیست بکدام زبان توان کذارد وقدر آن منت که از اسبال اقضیه واقدار دولتخواهان زار وزیست که تواند شناخت **شعر**

قرّت بصحتکم عینای وابتهجت ‌ روحی برؤیتکم کالقلب والبصر
فصرت من برئکم فی منتهی طرب ‌ وصرت من روحکم فی غایة البطر
فقد قضیت حقوق الشکر واجبة ‌ کما قضیت لیالی الحزن بالسهر

حق تعالی دولت صحت ذات شریف را که جهانیان بدان مستظهرند تا قیام ساعت باقی دارد بالنبی وآله

نوع سوم

بشر صحت ...

چون ذات شریف عنصر مطهر منیف لآلی متلالی افراح بر استماع این اخبار در اسماع مخلص آرزومند نثار امداد غبطت ومسرت بر وجهی انبساط یافت که مرغ روح میخواست که بی خود در طیران آید ومضغهٔ دل در هیجان وخفقان والحق کدام سرور دلها را با صحت ذات بزرکوار عالمی که از آن در مسرتند برابر باشد وکدام جوهر جان نثار را با سلامت نفس شریف که اهل اسلام برکات

ان ازغوایل ظلم ظلله ومعندان بساط مساوی و موازی که لا عاد الملام الهموم علیکم
اذ عاد عنکم شدة الالام فبقیت فی ظل السرور ممتعا بجواب الافضال والانعام
فحیّا کم الله الکریم بفضله و رعاکم من حادثات الایام مخلص دولتخواه بخواست که تهنیت
صحت ذات مبارک مشافهه بالقا رساند فاما بواسطه تعداد موانع که ذکر آن مؤدی باطناب و اسهاب لست
ازان سعادت محروم ماند امید وارست که تمهید اعذار قابلیت قبول یابد دولت ابد بود باد

صورت دوم

جواب نوع **نوع اول** الطافی که ازان مورد افضال درباره این
دولتخواه صدور یافته بامواهب ابادی مضاف گشت بشاشتی که بر صحت مزاج این کمینه بنده فرموده
از جا کربروری عام و اشفاق خاص از جهت ایام غریب نمود دلیل صحت و مرض حضرت حقیقت
هرچه ازان حضرت آید مقبول و بر دل و جان محمولست و قد در القایل کل شی منک مقبول علی العینین محمول
والذی یرضیک من بلوی حبیبی عندی ومبذول الطاف آن یگانه جهان درباره مخلصان صفت جبلیست
بهیچ مهیجی احتیاج ندارد به آمالیان ناصعد و جهت استظهار دولتخواهان باقی و دایم باد بمحمد و آله
نوع دوم مخلص دولتخواه مراسم تقبیل مواقع اقلام شریفه بجای آورده دعایی که از
مهب واد تنسم کند و از ریاض انجاح بر حیاض اعتقاد و زد متوجه جناب عالی میکرداند
ابتهاج و انبساطی که بر صحت بنده فرموده و اقلام اقلیم کبر ازان مخبر و منبی گشته از تبلیغ مبلغان اخبار
وداد و موصلان انبآء اعتقاد و ارسد ازان مورد افضال و مصدر کمال و الطاف غریب بدیع تر اعتضاد
ایزد بشش بنتهآء اعمار و اصل کرداناد بالنبی و آله **نوع سوم** باد داشتی که جناب عالی
این مخلص آرزومند فرموده بود و صریر اقلام آن بسمع رسانیده در وقتی که باطن از دور
صحت در اهتزاز و طایر ظاهر از استظهار کرامت سلامت در پرواز رسانیدند بیت

بر چشم و دلش نهادم و بیی گفتم کای نامه دوست بوی دستش داری

الطافی که ازان منبع مکارم عواطف نواتر و تعاقب یافته و بشارتی که بمعاودت صحت این
دولتخواه فرموده و ایام و لیالی مجالس طرب بذکر شکر آن گذشته حقا زبان مجال تبیان
محمدت آن نیست شعر ای صاحبی که بانسیم ریاض قدس گاه مقال دست در آغوش کرده

برخوی صحت من بنده شام و صبح اواز عود و ناله نی گوش کرده آب حیات من ز عیار رنگ
برباد بنده دوش مگر گوش کرده کز زحمت سماع و ز تاثیر جام می از هر چه غیر دوست فراموش کرده
دولتی که دست تصاریف ادوار و طوارق لیل و نهار بتعرض ان راه نیابد قرین روزگار
همایون و ساحت میمون باد بالنبی و آله و اولیائه بحق من لا نبی بعده

فصل چهارم

در تعداد اصناف مکاره دو صورت مکتوب و جواب

صورت اول

مکتوب نوع **نوع اول** بر شرایف آرآء جناب فضایل مآب معروض
گردانیده می آید که اگر نعم فایضه الهی در حق یکی از بندگان لا یتناهی متوالی
باید حکما و عقلا فنا و زوال از امعصر و مثبت بینند چه استدامت کرامت هیچ حالتی از حالات
در ایام و سنوات معهود عادات نبوده پس اگر چند روزی نشات سکون و نقیض طریق سلوک
حالت استقامت امور تزلزل یابد و اجزآء اجرآء حکم احکام تخلل پذیرد خاطر شریف را انزول
ملال و حدوث کلال متالم و مشغول نباید داشت و نص آیه فان مع العسر یسرا ملحوظ نظر باید کرد ان مع العسر یسرا
همچنانکه عقب نعمت محنت و مشقت و نکبت میآید و پیوسته عقب نکبت نیز سعادت و دولت
ارزانی دارند و پیوسته از وجود بر یک حال از قبیل ممتنعات و مستحیلات است و این معنی از غایه
وضوح از قبیل معلومات و معاینات است بلکه دوام و بقا در منقضات روزگار ناممکن لا تحمدن الدهر
فی باسآء یکشفها فلو اردت دوام البوس لم یدم در چنین قضایا عقلاء جهان را استعادت
واسترشاد از موارد فیض و فضل آنجناب می باید کرد چه احتیاج که دیگری بتسلیه و تسکین اشتعال
فرح عاجل را بر موجب انتظار الفرج بالصبر عبادة منظور باید بود جهان بکام باد **نوع دوم**
رای رزین و فکر رصین را معلوم و محقق باد که مؤلفات عالم کون و فساد را بی شین
تبدد و تفرق ایجاد نکرده اند و اگر چند روزی تحفظی بمساعدت اقبال امتداد نموده و متواتر و اسباب
ترفه و معاش متعاقب حکما و عقلا ازان اعتبار ننهاده اند چه تجارب عقلی و ممارست احوال روزگار دانسته
اند که عما قریب خلاف آن در وجود آید و نقیض آن روی نماید طبعث علی کدر وانت تریدها

صنوا من الاقذاء والاکدار فیوم علینا و یوم لنا یوم نساء و یوم نسر
خساریی از جهت متملکات و متصرفات رسیده با وجود سلامت بدن سامت بخاطر خطیر
راه دادن مناسب نیفتد و بر کرم وهی که روزکار عما قریب بر وجه عادت خویش عکس آن بظهور
رساند متوزع خاطر نباید شد شعر و راس مالک و هی الروح قد سلمت لا تاسفن لشی بعدها ذهبا
مثل المال غاد و رایح دیرست تا بر زبانها متداولست و در بیان آن گفته اند و ما المال والاهلون
الا ودیعة فلا بد یوما ان ترد الودایع نزول مکاره و ورود نوازل بر اکابر
و اماثل رانیا شد چه در حدیث نبوی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات آمده است
البلاء موکل على الانبیاء ثم الاولیاء ثم الامثل فالامثل و اجبا لوجود کبریا از التیام قادرست
افاضت کرم خود بفضل خویش و وظیفه رحمت اوست عما قریب در عوض هر خساریی اضعاف مضاعف نعم
از موائد فیض و کرم کرامت فرماید ان شاء الله تعالی اسباب سعادت بی اندیشه انقطاع میسر باد

نوع سوم رای صایب و حدس ثاقب معمور و مقرر باد که مادام که تواتر فیض از
جناب جلال ذی الجلال در حق یکی از بندگان بی انقطاع و انصرام باشد خودبینی و عجبی که از لوازم
بشریت البته برو راه یابد و مزاج از حالت اعتدال و استقامت انحراف جوید و بتدریج آن ملکات
ذمیمه بر وجهی در باطن او مستقر گردد که طبیعت او گردد و ازالت آن بهیچ نوع ممکن نباشد پس اگر
حق جل ذکره و عم شکره را با آن بنده عنایتی و مرحمتی باشد اسباب عجب و نخوت او را بانزال
مکاره و احداث شداید بکلی از او جدا گرداند تا طبیعت او ترک ذمایم ملکات کرده باعتدال
استقامت آید و مؤدب و مهذب شود پس ملالی که بخاطر بزرگوار رسیده از حدوث آن نفس را
متغیر و متوجع نباید داشت و مکاره را که در ضمن تقدیر منطوق کلام گشته بحسن قبول و سکون قلب تلقی باید
نمود چه درین معنی حکمتیست که بجز حضرت الوهیت جل ذکره دیگری را بران وقوف نیست و چون بنده
بجایی رسید که مؤدب و مهذب اخلاق او جز حضرت ربوبیت علت حکمة موجب مزید نعم است غافل نتوان
بود و تنبیهات الهی و ایقاظات ربانی را از اعاظم غنایم باید داشت توفیق ادراک حقایق علی الدوام رفیق باد

بس اگر درین مدت هم

دیگری نباشد کدام سعادت این مساوی توان دانست هر حال از وقت شکر که هم

صورت دوم

جواب به نوع **نوع اول** بعد از وقوف بر معاطف انفاس وحی آثار

و اطلاع بر معاطف انفاس بزرگوار اعلام میرود که تفقدی که فرموده و این مخلص را بوجدان
قضیه که ظاهر را فرح و باطن را فتوح بوده تسلیه و تسکین فرموده از بنده بروی آنجناب مستبعد
ندانست بشرف عرض می رساند که حکما و عقلا چندانک امتحان طبیعت روزگار از سوالف ازمنه
و اعصار کرده اند او را بر یک حال نیافته اند کس از حالت و حیلت نداند فلک روزی و هر روزی سیاست
پس وظیفه عاقل متیقن آنست که بمولمات متالم و بموجعات متوجع نگردد و هرچه آید بر موجب نص
قل کل من عند الله از حضرت حق داند شعر ای دل همه فعل واجب مطلق بین
آنجا که هر چه هست مستوفی بین نیک از حق و بد ز خویشتن دان تو همه کز مسلک حق روی تهی از حق بین
تا حق جل ذکره سامع دعوات و منفس کربات است تعب او را براحت و کرب او را بنعمت
مبدل گرداند و در ازاء هر مکروه که بدو رسیده امری محبوب و مرغوب ارزانی دارد و بنده
دولتخواه از تسلیم و رضا خود را درین باب بی واندامیدست که بحضرت ربوبیت مقبول افتد
ان شاء الله دولت جاوید باد **نوع دوم** معاوضه شریفه که مشحون بانواع تفقد و موشح
باصناف بحث و تودد بود بر عاملی دولتخواه رسید مورد ان بصنوف تکریم بلیغ یافت
اشارتی که در تسلیه این مخلص فرموده از شرایف عادات و کرایم ملکات آن یگانه جهان عجب
و بدیع ندانست این ضعیف را وثوق بر ادام و عواطف جناب جلال الوهیت جل جلاله در غایت
کمالست برخاطر دارد که در اطوار او را از نعم دینوی و تجملات و تمولات صفر الیدین بوده و بعد
از آن آنچه زبان از احصاء آن عاجز کلاه لزم وانه وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها در تملک و تصرف
آمد و ما بنعمة ربک فحدث و اگر درین حال از دست رفت چه تفاوت وقتی که نداده بود دلا
و چون داده بستد اکنون اگر این ضعیف را لایق و مستحق داند بسته را باز گرداند و اگر نداند او دانا
بهر حال حاکم علی الاطلاق اوست و مصلحت بنده در ارادت او والحکم لله العلی الکبیر مستفاد از فایده
عقل آنست که هیچ حال بر یک حال نماند و مغیر احوال بر تغییر و تبدیل قادرست له و منه
لا تحزنن لضر ان لقیت به فان الدهر ضرار و نفاع و لا تکونن ان ایسرت ذا
فرح لکونه لیکه هابت و مناع و کل ما انت فیه لا مدوم قط نفث فانما صروف الدهر انواع
دولت و سعادت باتو اتر ازمنه و ایام هم قران باد **نوع سوم** مکاتبه مخلص پرور

و مخاطبه فضل گستر در بهترین وقتی بوصول رسید و موجب راحت ارواح قلوب و ازاحت
غموم و کروب گشت تسلیه که در هر باب فرموده و نصایح و مواعظ دوستانه که ارزانی داشته
از کمال افضال ان یگانه وجود مستبعد نمود آنچ از مکان واقع شده میان این ضعیف از قبل کرومات
نیست چه حقیقت که هر چیز که از مکمن غیب بمشهد ظهور رسید عکوس و نقایض آن اگرچه دیرتر آید
ناواقع نگردد ممکن نباشد و هیچ شبهت نیست که همچنانک هر فرحی مستعقب ترحیبت و هر کربی مستلزم مسرتی
اگر از مکاید زمان مکروهی عاید شود لله فضل نیز نهایت ربانی عکس آن عما قریب بمحبوبی روی
نماید لن یغلب عسر یسرین حدیثی صحیح و بیانی صریح است بیت بسا لطیفه که در ضمن نام ادبهاست
خدای مصلحت کار بنده به داند تفاوت و الطاف آنجناب معلوم بود درین قضیه موجب مزید
علم و سبب ازدیاد وثوق گشت مدت اعمار بامور و اعصار مجاری باد بحق حقه و سوء لطفه

فصل یازدهم

در تهنیت خلاص از مکاره و صورت مکتوب و جواب

صورت اول

مکتوب نوع نوع اول اعلام میرود که چون حضرت عزت کرم و رحمت
که صفات جمالی اوست بعضی را از بندگان بنوعی از مکاره و نوایب و نوازل مبتلا کرداند اگر
او را در نزول آن مکروه و حدوث آن نازله راضی و صابر یابد عما قریب ازالت آن را از فیض
فضل نیز دریغ نکند فرماید او را از آن مضایق و مکاره باز رهاند و بحمد الله و منه که جناب عالی بجمیع محاسن
صفات متحلیست و قوت صابران نیز اضافت دیگر فضایل گردانیده لاجرم حضرت رب العالمین جل جلاله
بکمال الطاف بی نهایت مکاره و حوادثی که مقدر کرده بود مصروف و مردود گردانید و دیگرباره
ذات بزرگوار در مسند دولت و مسند بزرگی و سعادت مستقر و متمکن گشت دعاء مخلصان دولت
خواه باجابت مقرون افتاد و الحمد لله علی ذلک ای آنک تو جانی و جهان چون بدنت
شاد کل تو شادی همه مرد و زنست در تهنیت خلاص تو ورد فلک الحمد لمن اذهب عنا الحزنست
اسباب تمتع برفور و دولت او وجود سعادت تا ابد تمادی انقضا باد و امتداد ایام شادمانی و ابتهاج کامرانی
بی انتها بمحمد و آله

نوع اول دوم بعد از تمهید مروحات افراح و مزیلات هموم و اتراح مصور و مقرر
گردانیده میآید که چون نوید بشاشت و ورود بشارت اخبار خلاص فلان که وعنصر معالی از
نواهض نوازل و مضایق مکاره اعلام و اخبار کردند و آوازه وصول نعمتها و زوود دولتها تواتر
و تعاقب یافت و مخلص دولتخواه را حالتی از نزول فرح و حدوث شادمانی بر وجود طاری شد که مدت
عمر مثل ان مشاهده نکرده است بلکه جمیع مخلصان و دولتخواهان را این صورت مشاهد و معاین گشت

خداوندا درین مدت که گردون جفا پیشه ... بی مهری در آمد با تو از عزی و ناوانی
گروهی را مشوش داشت آنکو از دل مشغول ... جهانی را بریشان کرد آنکس بریشانی
تو می باید که از ان حالت اندک داری بازبر خاطر ... بیاد آری ز محنتها بو ر پیر کنعانی
که یوسف با کمال رتبت بیغامبری عمری ... نگردد هیچ تقصیر مقید بود و زندانی
خداوند جهان دادت تفضل خود خلاص از غم ... مخلص چون خدا باشد نیابی غم تو تا دانی
چو تو غمناک بودی بود یاران را غم خاطر ... کنون دادند داد شادمانی چون تو شادانی

بفیض الهی امید وارست که بعد الیوم ساحت شریفه از نزول متاعب و عروض مکاید و مکاره مصون
و مبرا ماند ان شاء الله العزیز جهان بکام باد

نوع سوم بعد از تقریر مفرحات قلوب
و مزیحات غموم و کروب بشرف عرض رسانیده میآید که چون مبشران اخبار خلاص و موذنان
احوال استخلاص بشارت نجاة و نجاح رسانیدند بعلم الله تعالی که آنرا ماده فوز و فلاح دانسته
شد و مواد شکر تواتر و اسباب حمد تضاعف یافت و بر ظاهر و باطن وجود فرحی مستولی
و طاحه مستعلی گشت که ذکر آن بتتابع ازمنه و ساعات و تعاقب حالات و آنات برالسنه بلغا
مذکور رود و در بطون کتب و فنون صحف مثبت و مسطور گردد و وظایف حمد موظف و رواتب شکر مرتب بیت
گشت صاحبا صاحب قرانا بشنو از من یک سخن کان گرانقیمت بود چون در شهوار آمده شعر

گرد دوران آسمان بر سمت فرمان رفت ... جای فکر نیست کو را نیست عیار آمده
نیست لایق ذکر تغییرات اجرام سپهر ... ای سپاه اختر و گردون سپهدار آمده
زانک هر اوجی حضیضی دارد و از بهر مال ... طالبان گنج را پا بر دم مار آمده
فرصت دولت که چون خوابیست لذت بخش مده ... ای ترا دولت قرین بخت بیدار آمده

هر کس که بوقت وقوع وقایع و حدوث حوادث و نزول نوازل بر حضرت رب العالمین جل جلاله

توکل کند ان توکل در ساختن مهمات دو جهانی او را کافی باشد کما قال الله تعالی و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا و یکی از خواص توکل آنکه مانع وجود کروب و هموم و سبب فرح مکروب و مغموم است و دولت دو جهانی میسر و محصل باد

صورت دوم

نوع اول — جواب

مفاوضه عنبر زدای و مکاتبه فرح فزای در بهترین وقتی و شریفترین ساعتی مجلس آرز و منزل رسانید چون مطاوی آن مشتمل بر تهنیت خلاص مکاره و امان از مضایق بود با وظیفه دعا که هر آینه باجابت مقرون خواهد شد معارض و مقابل گشت بشرف نهار رسانیده می آید که هر چه در عالم کون و فساد کاین و حادث میگردد باراده قادری علیم و صانعی حکیم است و نفوس بشری را در آن هیچ مدخلی نه از آنحضرت در کارخانه مشیت رانده اند در مذهب اهل رضا و تسلیم تلقی آن جز بقبول نشاید که و قال النبی صلی الله علیه و سلم الرضا بالقضاء باب الله الاعظم و چون بنده خود را بدین مرتبت رسانید از غوایل اخطار و غوایل اهوال خلاص یافت پس قلق و اضطراب در حدوث نوازل و نزول حوادث از عجز و ضعف نفس است و چون این معنی از معتقدات دعاگوی دولتخواه شد وجود مکاره و عدم آن در نظر او علی التسویه آمده از رابعه عدویه قدس الله روحها پرسیدند که حق تعالی از بنده راضی کی شود گفت وقتی که بر محنت چنان شاکر باشد که بر نعمت حق تعالی ذات شریف را بتحری مراضی ایزدی چنان که مستلزم لا یزال آراسته دارد بالنبی و آله

نوع دوم

بعد از تامل مشرفه شریفه بر رای عالی مبین و منکشف میگرداند که تهنیتی که در خلاص دولتخواه مخلص فرموده و انواع بهجت و مسرت نموده وظیفه الطاف دریغ که نسبت با خاص و عام است ممیز باشد این دولتخواه تفویض کلی و جزوی قضایا بحضرت خالق البرایا کرده و در اطوار اعمار طریقه معاش برین موجب داشته و هر حکم که از آنحضرت صادر شده مطیع و منقاد بوده و مصلحت کلی خود بدان دانسته نگذاشته ام مصلحت خویش بدو زیرا که شد و اگر زنده کند او داند هر کس که بر موجب نص کلام مجید حیث قال تعالی و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد تفویض مهمات خود بحضرت عزت کند هر گز بحیرت و حرمان مخصوص نگردد و الد شیخ بزرگوار ابو علی فارمدی قدس سره العزیز

مشغول است که اسم بندگی و رفع اطلاق توان کرد که بر نزول بلا از بهجت نماند و نعمت و عطا از فضیل عیاض رحمه الله پرسیدند که بنده در دوستی حق بچه وقت بغایت رسد گفت وقتی که منع و عطا و ذم و مدح نزد او یکسان شود و گویند که بشر حافی رحمه الله علیه از او سوال کرد که زهد بهتر یا رضا گفت رضا از بهر آنکه راضی هیچ منزلتی طلب نکند الا مقام خویش حق تعالی ما ممکن را توکل و تسلیم و رضا و تفویض کرامت کناد بمنه و جوده

نوع سوم

مثال مخلص نواز که صنعت قمیص یوسف در اجفان یعقوب داشت بوسیده بر دیده نهاد و بود و آن دل را سرور و جان را بهجت و حبور حاصل شد اضعاف آن خدمات موجه جناب محمی میگرداند و بر امن تمهید اعذار بر تهنیتی که در خلاص این مخلص فرموده می گردد که چون مآثر خلق و مکارم خلقی جناب عالی نسبت با سایر اشخاص بشری صفت عموم دارد و معذر آن الطاف هم الطاف جناب کریم که مطاف اشراف اطراف و مقصد اعاظم افاق و اکناف است تواند خواست دولت دو جهانی شامل و نصرت و توانایی روزی باد بمحمد و آله الطاهرین و صحبه الطیبین اجمعین

فصل شانزدهم

در استمالت گریختگان و باز خواندن ایشان

مضمون این فصل مخصوص است بامر امرای اولیس و وزرا و جمعی که در باب ایشان باشند دیگری از طوایفی که ذکر ایشان درین مرتبه رفته در آن مدخلی و نسبتی دیگر فصول دو صورت مکتوب و جواب و هر یک سه نوع

صورت اول

نوع اول — مکتوب

بعد از تبلیغ مراسم وداد و تمهید قواعد محبت اعتقاد اعلام میرود که چون بمسامع شریفه بنده که حضرت عالی ادامها الله المسار و المحاب رسانیدند که آنجناب بنده توهمی کرده و خوفی که بر مزاج مبارکش غالب شده انهزام نموده است ضمیر منیر بنده که حضرت خلافت خلدت دولته که آفتاب جهانتاب است از استماع این قضیه نهایت منزعج شد و چون توهمی که آنجناب فرموده اصلی نداشت ملالتی بخاطر عاطر یافت که در مدت ملازمت مثل آن مشاهده نرفته درین باب مخلص دولتخواه و دیگر مقربان بحث فرمودند یک بیک تمهید عذری که

و بسیورغال تشریف خاص
صادر شد که آنجا ...

مهم

متضمن معلومات انجناب بود قیام نمودند و ترددی که بخاطر مبارکش راه یافته ساکن شد آخر الامر بعنایت
و عاطفت تمام استمالت نمود یافت که ترک تمنیات و تخیلات کرده بر طوع و استظهار تمام متوجه
بندگی حضرت گردد که چون اتفاق وصول افتد بذل اموال و املاک و تعیین مناصب و تفویض بلوکات
و ولایات اسعاف و انجاح رود و بسیورغال تشریف خاص از ارزانی فرمودند و ملک الامرا جمال الدین بن
که از جمله مقربان است بدین متوجه بندگی شد واجب آمد بمحل عرض رسانیدن تا چون از حروف
شرف مطالعه یابد بذیل توقف عنان عزیمت بدین صوب منعطف گرداند که مجموع مهمات بر وفق ارادت
رای منیر است جهان بکام باد

نوع دوم

بعد از عرض مراسم اخلاص و شرح قواعد تمنا
و اختصاص بمحل انهار رسانیده می آید که از استماع اخبار اعراض انجناب و توجه بفلان صوب
نه چندان انزعاج بخاطر مبارک بندگی حضرت خلد ملکه رسیده که قابل تقریر باشد و در حال حکم باتمام لت
و استعطاف تمام نفاذ یافت که جمعی از اعیان با تشریف خاص در عقب انجناب بتعجیل متوجه شوند و چون
عنایت و عاطفت باسماع شریف رسانند و آنچه از شفقت و دلبستگی خاطر در حق خدمت دیده و دانسته
از تقریر کنند تا بعد از وقوف بی هیچ تردد متوجه اینجانب گردد بوقت وصول خلع و تشریفات کمر مرصع
و تفویض بلوکات و ولایات بر وجهی باشد که خاطر مبارک خواهد بنده دولتخواه از غایت خلوص عقیدت
این معنی باسماع شریف رسانید و امیدوار است که سخن مخلص و دولتخواه را که از منابع صدق و مواد صفا
و مشارب اتحاد صادر شده باعتنا قبول فرماید و در آن شکی و ریبی بخاطر مبارک راه نیابد چه عنایت
بندگی حضرت از حد امکان متجاوز است والله علی ما نقول وکیل دولت مستدام باد

نوع سوم

بعد از بسط بساط خدمت و شرح انواع اصطفا و ارادت عرضه میدارد که بندگی حضرت اعلی اعلاه الله
تعالی بکرات باحوال انجناب رسید و بر لفظ مبارک راند که چون میان ما قواعد الفت از قدیم باز مقرر بوده است
و مناصبی که بنده ارادت و التماس او بود تفویض فرموده ایم از صدق و صفا طویت ما که در باره
اوست تنبیه نجد و توهمی که بخاطر راه داده انقطاع و انهزام چرا نماید چه قضیه که موقوف تفحص و تحقیق باشد
بیش از صدور آن حال اعراض نمودن مناسب نیفتد و بدین کلمات بر وجهی تلفظ فرمود که آثار عنایت
و شفقت درباره انجناب شاهد و معاین گشت و بدان سبب این ضراعت مصحوب فلان در فلان تاریخ
اصدار افتاد تا چون بتامل معنی کشای رسد توقف عزیمت این جانب فرماید که چون رسیده باشد

از صدور بسیورغالات و خلع و تشریفات و کمر مرصع و اسبان و اشتران و تعیین بلوکات
و ولایات هیچ دقیقه مهمل نماند بعزت لایزال الهی که اینچه عرضه افتاد مجموع از لفظ مبارک بندگی
حضرت خلد ملکه استماع رفته بر آن اعتماد فرمودن منوط بکمال اتحاد انجناب است با بندگی
حضرت خلد ملکه زیادت ابرام نمود معالی ابد پیوند باد

صورت دوم

جواب نوع — **نوع اول**

احوال که قلم گوهربار منصوبی تقریر و تحریر
آن شده بود موقوف بر پیوستگی است که عنایت و مرحمت بندگی حضرت خلد ملکه در باره ان
بنده دولتخواه امروزی نیست مصراع دیریست که من بلبل این بستانم مصراع
برین زادم و هم برین بگذرم فاما صورتی چند مشوش فاحش اتفاق افتاد که ذکر آن
بتطویل می انجامد چون که تزویرات ایشان از وصمت اغراض هوا باشد از نه عنایتی بندگی حضرت
این ضعیف را متوهم گردانیدند و اعانه علیه قوم آخرون اگر آن نه عنایتی نسبت با بعضی از
سلاطین تصور افتد موجب نزول خوف و سبب استیلاء رعب باشد فکیف تا این ضعیف مع هذا
اعتماد بر حفظ الغیب خدمت بر مکتوبی که نوشته آمده از آن مقام که رسید تجاوز ممکن نیست
و معاودت مشروطست بآنکه جمعی از قضاة و ائمه و علما و مشایخ بندگی حضرت رسیده صورت
عنایت و مرحمت مؤکد بسوگند از الفاظ مبارکش شنیده بدینجانب آیند و بر آن موجب
انجا معلوم و محقق کرده باشد باعلام و انهار رسانند و بر آنجا سوگند خورند چه مکرر باز گفته اند
مجموع بندگی حضرت است ما این ضعیف تواند آمد خاصه با ملک الامرا والاکابر جمال الدین را که ستاره
بودند باز گردانیده شد و در صحبت او ملک الاکابر علیک را که از بطانه اینجانب است ارسال
رفت تا صورت قضیه بجدید معلوم کند در صحبت او اعلام فرمایند زیادت ابرام نمود سعادت ساعد باد

نوع دوم

مطاوی اقلام گوهربار را بوسیده احوالی که نموده بود از التفات
خاطر اشرف بندگی حضرت خلد ملکه اخبار واجب دانسته مجملا و مفصلا معلوم شد صورت
حال آنست که انهزام و اعراض آن ضعیف که باغراء و تحریض جمعی بسیار بود که از نه عنایتی حضرت
آن ضعیف را متوهم گردانیدند و غلبه تحیر و تردد و استیلاء خوف و رعب بجایی رسید که با اقامت

مفاودت نمی‌شایست کرد و جز مفارقت تدبیری دیگر متصور نبود و بیش از حدوث نازلی
و نزول حادثی بهنگام موعود منهدم گشت و از ین مملکت بملکی دیگر برفت اگر احوالی که نموده
اند محل اعتماد است جمعی را از اکابر دین و دنیا بندگی حضرت برنما صورت عنایتی که با این
بنده و نیکخواه دارد و ما ایشان تقریر فرماید و از آن عهود و مواثیق و ایمان غلاظ و شداد که
کرده اند تا ایشان از بندگی حضرت شنیده و اینجا آمده باعلام رسانند و این مخلص با عتماد تمام متوجه
آن حضرت که هر بر ین مزیدی ممکن نیست دولت ابد الدهر بار **نوع سوم** مواقع اقلام شرف
بوسیده بر دیده نهاد و اضعاف آن خدمات رسانیده می نماید که هر کدام این ضعیف را سبب بر تمکن ن
نیست جامعی متواتر این ضعیف را از غیر عنایت بندگی حضرت خایف می گردانید و بهیچ وجه
سکون و اقامت را مجال نماند بالضروره اعراض که اگر عهدنامه موکد با یمان غلاظ و شداد
در صحبت جمعی از اکابر اقوال ایشان محل وثوق و اعتماد باشد اینجا فرستد تا بیش این ضعیف
سوگند خورند که بندگی حضرت را بهیچ تا این ضعیف کدورتی و تغیری در خاطر مبارک نیست
این ضعیف متوجه بندگی حضرت تواند شد و تا این صورت برین وجه قرار نگیرد آمدن متعذر
خواهد شد معروض حال اعلام رفت باقی آنچه رای مبارک از مصالح و مفاسد روی نماید بخط خود
بنویسد تا بر آن موجب تقدیم رسانیده آید ان شاء الله تعالی دولت مستدام باد تمام شد
مرتبهٔ دوم از کتاب دستور الکاتب فی تعیین المراتب بعون و سعادت مبارک و میمون و فرخنده
و همایون باد بر خواننده و نویسنده آمین یا رب العالمین

مرتبهٔ سوم

از کتاب دستور الکاتب فی تعیین المراتب در القاب و مکاتبات اشراف الناس از علما
و حکما و مدرسان و مفتیان و محدثان و معیدان و ائمه و خطبا و وعاظ و اطبا و فقها و صلحا و خدام
و ارباب فتوت و منعطلان و گوشه نشینان و محتسبان و منجمان و شعرا و استادان زوجه
و پدر و جده و مادر و عم و خال و عمه و خاله و برادران بزرگ و کوچک و خواهران بزرگ
و کوچک و پسران و دختران و خواجه سرایان و دوستان و ندما و تجار و ابطال و شجعان
و استیفا لاوان و مقدمان طوایف و کوتوالان قلاع و مهندسان و معماران و صدور و اعیان

و القاب و ادعیه ایشان و علوم اوساط الناس و غیرهم و این مرتبت مشتملست بر دو صنف
و مضمونات که بعد از القاب منشیانه در مکاتبات بدین صنف نویسند

صنف اول

در القاب و مکاتبات اشراف الناس مشتمل بر سه فصل و هر فصل مشتمل بر چند نوع
مجموع صد و شانزده نوع باشد

فصل اول

در القاب و ادعیه علما چند نوع **نوع اول** تواتر امداد فیض الهی بر ذات مطهره
و نفس زکیه قدسی مولانا اعظم علامة العلما افضل المتبحرین اسوة المحققین انموذج المتقدمین
و المتاخرین وارث علوم الانبیاء و المرسلین نصیر الحق و الملة و الدین برهان الاسلام و المسلمین
از شین انقطاع و تناهی و وصمت کمی و تناهی اسند رفیع باصناف اعاظم ا… فاضل محفوف
و شرایف اوقات بانواع فضایل و فواید مصروف و عمر الکمال از جانب الاله و سلده اسمی
معفوض و مکنوف بالنبی و آله و اصحابه مخلصترین دعاگویان معتقد بر وظیفه موالاة و مصافاة مواظلت
نمودهٔ دوام کرایم ایام ان افضل انام از حضرت ملک علام علی تعاقب الشهور و الاعوام
سوال میکند بر توالی ایام و لیالی سببی که متضمن وصول بانخراط در سلک مستفیدان باشد بتضرع و ابتهال
می طلبد انه ولی التوفیق و التایید **نوع دوم** تعاقب اسباب فضل و افضال و تتابع
امداد کمال و اکمال بجناب فضایل مآب معالی نصاب مولانا اعظم افضل العالم ینبوع الفضل
و الحکم متبوع الاشراف باجماع الامم افضل المتاخرین و المتبحرین اکمل المحققین مقتدای جهان پیشوای
اهل ایمان زین الملة و الدین شرف الاسلام و المسلمین مختار اعاظم الخواقین بر تعاقب شهور و تتابع ایام سنین
و عصور باد نفس مزکی از نزول فیض نزع انفصام مزین اصحاب استکمال و ذات معلا از حلول
فیض نزع انقطاع و انصرام در اجل احوال جلال و اجلال نجم و آکد خیر آل دعاگوی مخلص و هواخواه
معتقد وظیفه دعایی که مشام جان صاحب دلان از نسیم آن معطر گردد و کنار جیب دلنواز
ان از نسیم آن معنبر شود بسدهٔ عالی و عتبهٔ سامی ابلاغ و ارسال میکند و علی توالی الازمنة و الاوقات
بنشر فضایل و ذکر مناقب و بث محامد و نشر مفاخر و ماثر آنجناب محافل و مجامع را مزین و مشرف و مبلغ

استبصار و اصحاب قلوب را مربوط و مستفیض دارد و سببی که متضمن ادراک دولت اتقا
و دریافت غره غرا باشد از حضرت حق تعالی طلبد و امید اجابت میدارد و هو علی ذلک
قدیر **نوع سوم** مسند افادت و ارشاد و موارد استفادت و استرشاد بوجود
مبارک مولانا اعظم افضل الامم علامه الزمان ملاذ اهل الاسلام و الایمان سلطان المحققین
استاد الافاضل المتبحرین اکمل المتاخرین برهان الحق و الملة و الدین شمس الاسلام و المسلمین
سالیان نامعدود محل ورود افاضل و منزل وفود اکابر و اماثل باد سده معلا بتواتر امداد فیض
از حضرت ذی الجلال مخصوص و جناب الابقا قب اسباب اعتلا و ارتفاع کانه بنیان مرصوص
مخلصترین دعاگویان بر شرایط عبودیت استقرار نموده دعای که نسیم نوبهاری از فوایح
آن استنشاق مواد نشو و نما کند و ریاض گلزار جنان از نوافح روایح آن عنبر بو گردانند بلند
معال پناه ارسال میکند اشتیاق و التیاع بادراک محیای کریم فوق غایات الامکان است
اسباب دریافت آن امنیت بر وجه مطلوب و نسق مرغوب میسر و مهیا باد بالنبی و آله الاطهار
و صحابته الکرام الاخیار **دعائی** جهت علما متع الله المسلمین ببرکه حیوته الشریفة
و رفعه سدته المنیفه ادام الله شرایف ایامه و قرن باشاده اثنیة الافاده کما قرن جمیع شهوره
و اعوامه من اقد علی طلبة العلوم بطول بقائه و دوام مجده و علائه متع المسلمون بعواید فضله
و افضاله و کوافل جلاله و اجلاله ادام الله ایامه الشراف و خصه بمزایا العنایات و الالطاف

فصل دوم

در القاب و ادعیه حکما **نوع اول** امداد فیض نامتناهی از جناب جلال کبریا
توالت آلاؤه و تقدست اسماؤه بذات مطهر و عنصر مزکی و نفس قدسی مولانا اعظم سلطان
الحکما فی العالم برهان المحققین قدوة المتالهین و المکاشفین مکاشف اهل الحق و الیقین قبلة الواصلین
شهاب الملة و الدین ناصر الاسلام و المسلمین بی وصمت انقطاع و انصرام علی ممر السنین و الاعوام
متواتر باد چه مادام چون فیضان بر فرق مصون از شین نقصان و فتور و تواتر الهامات
و توارد تحقیقات ذی شعشعت تناهی و در جمیع حالات حارس و حامی جناب سامی حضرت آلهی محمد
و آله مرید مخلص معتقد باستضائت انوار آن فیضان در ربع انجناب لایزال مستظهر است و باستفادت از فواید

انفاس متبرکه مواره مفید و مستنیر و دوام ایام مولوی را که مظهر انوار ربانی و مطلع اسرار حقایق
عرفانست مستدیم و بر شارع شریعت مستقیم ارادت و اعتقاد بعقیدت مستقیم انه مولی التسع العلیم **نوع دوم**
نتایج و اردات روحانی و تواتر الهامات حقانی بجناب مبارک مولانا اعظم علامة
العالم سلطان سلاطین محکمین النفوس باجماع العلما امام المحققین کاشف اسرار المتالهین
برهان العارفین ترجمان الحق باتفاق اهل الیقین قطب الحق و الملة و الدین علامة الاسلام
و فخر المسلمین بی شین انقضا و شعشعت انتها بادوار و دود و فود مستکملان بر جناب عالی بر تعاقب
ایام و لیالی و توجه زوار و مستفیدان بسدة سدرة مثال بالغدو و الآصال محب مخلص بر تحریر
دعائی که ناطقه شرح مقر لیکن نزاعلی ممر الزمان توضیح نتواند کرد اقدام و همت می نماید و لمزحقه
واجب الوجود استدامت ایام آن اکمل انام در میخواهد قرین اجابت باد **نوع سوم**
تایید ربانی و توفیق یزدانی بی شین تعصر و توالی بجناب قدسی مولانا اعظم
علامة الوجود باجماع الامم کشاف مشکلات الحقایق مفتاح مغلقات الدقایق و معضلات الرقایق
امام الحکما المحققین رئیس العلما المدققین اسوة المتالهین قدوة المکاشفین کمال الملة و الدین
برهان الاسلام و المسلمین متواتر باد و امداد فیضان انواع انوار بجناب جنت آثار متوارد
و متوفر محب مخلص وظیفه دعائی که غبار شوایب ریا براذیال آن ننشیند و رخسار نوربخش
از آن اخر دیده اولوا الابصار در نیابد بجناب الاوحدی اسمی ابلاغ میکند و از فیاض علی الاطلاق
دوام ایام آن افضل آفاق و کامل باستحقاق میطلبد و باجابت مستظهر و متوقع میباشد
انه ولی ذلک و القادر علیه **دعائی** جهت حکما متع الله طلبة الحق بطول بقائه و دوام
عزه و علائه متع الله طالبی الکمال بکماله و اسبغ علیهم ظلال فضله و افضاله نور الله
قلوب المستفیدین من شروق انواره و قدر تکمیل المستفیدین من نتایج افکاره

فصل سوم

در القاب و ادعیه مدرسان **نوع اول** فضایل ذات مزکی و عنصر معلا مولانا
اعظم افضل الامم قدوة الافاضل المتبحرین اکمل المتبرزین مقتدای اهل ایمان مجد الملة
و الدین ادام الله افضاله و حرس جلاله بر اصل باد و امداد عنایات ربانی بروزگار شریفش

بکافة اهل الاسلام

متواصل محب مخلص بوظیفه اخلاص قیام نموده دوام شرایف اوقات وایام که متضمن
افادت وارشاد طوایف انامست از حضرت رب العالمین بتضرع و تامین سوال میکند و بمبانی
نوع دوم
اجابت معتضد و مستظهر می باشد والاجابة علی الله تعالی فواید اقتباس
شریفه مولانا اعظم استاد فضلاء الامم قدوة افاضل العرب والعجم افضل المتبحرین اکمل
المتاخرین شمس الملة والدین فخر الاسلام والمسلمین موجب افادهٔ طالبان کمال و سبب ترقی
ارباب استکمال باد مصالح و مهام بر مقتضاء ارادت خاطر خطیر مهیا و میسر و مطالب و مقاصد
بر وفق رای منیر محصل بالنبی وآله الطاهرین وصحبه الزاهرین مخلص این دعاگویان بوظیفه
اخلاص قیام نموده در شرایف اوقات بذکر فضایل ذات شریف که مجامع افاضل و اکابر را
مشرف و مزین میدارد و دیدهٔ ایام را بمطالعه طلعت انور منور و روشن می بیند برکات
وجود مبارک که مادهٔ استظهار طلبه علوم اسلامیست تا یوم النشور باقی باد و حفظ ایزدی در جمیع
احوال حامی و واقی بالنبی وآله
نوع سوم
مشارب واردان موارد فضایل و مشارع
وافدان مناهل فواید و فواضل بیمامن وجود مبارک مولانا اعظم اسوة علماء العالم
افضل اکابر الامم مستبق غایات الافضال غواص بحار الکمال والاکمال مقتدای اهل الایمان ترجمان
الرحمان سراج الملة والدین صفی الاسلام والمسلمین از مکدرات ادناس و مغیرات اکدار محفوظ
مامون و مصون باد وصول ذات بزرگوار که باعث نجاح مطالب دارین میسر و موفق بحق حقه
مخلص نیازمند دعایی که در ریاض جهان بهاری عطاری کند و سنگ استخفاف بر نافه مشک تتاری
زند موجه جناب سامی که منبع فضایل و مقصد اکابر و افاضل است میگرداند و از حضرت
واجب الوجود جل شانه و عظم سلطانه دوام اعتلاء قدر و ارتفاع ذکر و بسطت مناصب
و استحکام قواعد معالی و قوایم مراتب در میخواهد مستجاب باد
دعا
جهت مدرسان
ابد فصل الله برکات انفاسه الشریفة الی طوایف الانام وامد ایام حیوته الی قیام الساعة وساعة القیام
فصل چهارم
در القاب و ادعیه مفتیان سه نوع
نوع اول
مسند فتوی و متورع و تقوی
بوجود مبارک مولانا اعظم مقتدی ائمة العالم مفتی الفریقین امام المذهبین جامع متشتتات

الفضایل متبوع الاکابر والافاضل جلال الملة والدین نجم الاسلام والمسلمین سالما الی انتها
آراسته باد و نهال افضال در چمن تشرع و تصون پیراسته بجمد وآله مخلصترین دعاگویان
بر اقامت دعایی که با نسیم مشک تتاری لاف برابری زند و از نسایم گلزار جهان بهاری
برتری جوید مجلس عالی و منزل سامی ابلاغ و ارسال میکند و علی تعاقب الزمان و توالی الملوان
از ممر زخار فضایل و فواید آن جناب با استخراج اصداف لالی کمالات مشغول و مشعوف
و سایر از منه و اوقاتش بذکر محامد و مناقب آنجناب مصروف و از حضرت ربوبیت بقاء
ذات بزرگوار که خلاصه اکوان و او واراست استدعا میکند باجابت مقرون و متصل باد
نوع دوم
و ملاقات عروس امانی بی توقف و توانی میسر و حاصل بمحمد وآله الطاهرین
منتظر افادت و ارشاد از وجود مبارک مولانا اعظم علامة الوجود افضل السعیدین المعبود
شافعی الزمان نعمان الاوان علاء الملة والدین ناصح الملوک والسلاطین مصادم نوایب
و سیارات سموات علا و انتصار ذات شریف در جمیع ساعات و حالات از تصرف منزل البرکات
و حضرت قاضی الحاجات دعاگوی مخلص که در هوای آنجناب معلاقدمی راسخ دارد و در ولاء
آن سده والا ترفع و تمکن بر ذروهٔ شامخ امداد دعایی که تفریح ارواح و ترویح قلوب و اشباح
کند موجه جناب عالی میگرداند و اخبار موالاة و مصافاة بر رسالت نسایم صبا و شمال بساحت
سدهٔ سدره مثال میرساند و از حضرت واهب المواهب مزید ترفع اقدار آن افضل
نوع سوم
آفاق و اقطار بالعشی والابکار میخواهد باجابت مقرون باد شواهد
آیات فضل و افضال و دلایل غایات کمال و اکمال مولانا اعظم علامة الامم مفتی المذاهب
اعلم المشارق والمغارب اسوة المتبحرین استاد المبرزین قدوة المجتهدین وارث الانبیاء والمرسلین
قوام الملة والدین در انظار موالی و معادی لایح و تابان باد و ثواقب انوار فضایلش که مزیل جواذب
رذایل است چون چهرهٔ خورشید درخشان مخلص نیازمند و معتقد آرزومند دعایی که مصوب از ارباض
وداد باشد و نزول در منازل ارادت و اعتقاد کند موجه جناب عالی و سدهٔ سامی میگرداند
و از حضرت رب الارباب و مسبب الاسباب انتظام امور که مستلزم هدایت طوایف جمهور است بتضرع
و تذلل سوال میکند والاستجابة علی من عنده الاجابة
دعا
بر قرار

فصل پنجم

نوع اوّل

در القاب و ادعیه مفسران

کمالات ذات فیاض و نفس قدسی
مولانا اعظم حبر امام همام اکرم ینبوع الفضل و الحکم مظهر اسرار التنزیل موضح دقایق
التأویل محقق الآفاق ویل سلطان المفسرین مبین علوم الاولین والآخرین کمال الملة والدین
جمال الاسلام والمسلمین متع الله علی الانام بطول بقائه و دوام عزه و علائه علت الکمال ارباب استکمال
وسبب ارشاد اصحاب استرشاد باد فواید انفاس شریفه موجب هدایت اهل غوایت و بلاد
انام را سبب مزید هدایت بالنبی و آله مخلص معتقد که در موالاة آنجناب دم از صفا مواد
ولاف از عذوبت مشارب زند دعائی که مجیی رفات قلوب وارواح و منفّح متنوّع اجساد
واشباح باشد موجه ساحت علا وسده سدره آسای کرداند و علی توالی الازمنة والدهور دوام

نوع دوم

ایام آن افضل انام و عصر از حضرت ملک غفور میطلبد قرین اجابت باد
فواید انفاس شریفه مولانا اعظم مقتدای افضل اکرم اعلم افاضل العرب والعجم اورع المفسرین
باجماع الامم موضح اسرار الفرقان مقرر حقایق التنزیل بدقایق البیان قدوة المتبحرین شمس الملة
والدین سعد الاسلام والمسلمین ادام الله مبانی افضاله و ادرّ علی المستفیدین شآبیب ارشاده
و اکماله بعموم اهل اسلام و اصل باد و امداد الطاف یزدانی بروزگار شریف ابدا متواصل بالنبی
و آله الامجاد الافاضل و صحبه الاخیار الاماثل محب مخلص و معتقد خالص وظایف ادعیه که روایح اخلاص
از مشام جان نثار را معطر کردانند و فوایح اعتقاد از ریاض اتحاد را عنبر حال بجناب اعلی و سده
اسمی اصدار و ابلاغ میکند و علی تعاقب اللیالی والایام و تتابع الشهور والاعوام بذکر محامد و نشر
فضایل آنحضرت زبدهٔ زمرهٔ افاضل مجامع و محافل از زبن و مشرف می کرداند و استدامت ایام آنحضرت

نوع سوم

ملک علام میطلبد مستجاب باد مسند فضایل بوجود مبارک مولانا اعظم علامة
العالم متبوع اکابر الامم اکمل ایة العرب فی العجم افضل المفسرین عماد الملة والدین سپاسیان ناسعد و
مزین باد و حقایق معانی و دقایق مبانی و تنزیل از تعلیم و تفهیم الفاظ گوهر بارش مقرر و مبرهن
بالنبی و آله مرید معتقد بر تبلیغ دعائی که نفس انس آن ما نسیم از نسایم ازهار بر اطراف جویبار لاف مجازاة
می زند و اشتیاق انفاس آن از ازاهیر ریاض را بر مجاری حیاض قوت احیا و ارتیاح و بهره ظرف

مبادر و ولایزال از حضرت ذی الجلال استدعا مزید افضال و الکمال آنجناب میکند باجابت مقرون باد

فصل ششم

نوع اوّل

در القاب و ادعیه محدثان

مسند افادت خبر و حدیث و اشاعت
اسرار آن از قدیم و حدیث بوجود مبارک مولانا اعظم علامة العالم قدوة افاضل العرب
والعجم افضل المحدثین اعلم المتورعین ضیاء الملة والدین برهان الاسلام والمسلمین علی مرور
الدهور و کرور الازمنة والعصور مشرف و مزین باد و احداق ایام بتامل حدایق فضایل آن افضل
انام علی مضی السنین والاعوام منور و روشن بمحمد و آله مخلصترین معتقدان وظایف خدمتی که روایح
اخلاص آن از ریاض اعتقاد را نضرت بخشد و کلزار چمن ارادت و اعتقاد را بهجت و طراوت
دهد مواظبت مینماید و دوام ایام آن اکمل انام علی کرور الشهور والاعوام از حضرت رب

نوع دوم

العالمین سوال میکند باجابت مقرون باد مسند افادت اخبار و مسند اشاعت
اسرار احادیث رسول مختار علیه صلوات الملک الغفار سالیان نامعدود و دیرسالیان وجود
مولانا اعظم افضل الامم علامة العرب والعجم استاد المحدثین اعلم المتبحرین تابع سنن سید المرسلین
غیاث الملة والدین ناصح البریة اجمعین با بروج سموات مساوق باد و مکان تعلیم علوم دینی
و ارشاد معارف یقینی بیمن مکانت مولوی بر عناصر و ارکان متفوق بالنبی و آله مخلصترین
معتقدان دعائی که بزینات اخلاص محلا و مزین و سلاسل بموکدات اختصاص موکد و مبرهن
بجناب فضایل مآب ارسال میکند و از حضرت واجب الوجود دوام ایام افادت ارشاد

نوع سوم

آن افضل عباد حق سوال میکند مستجاب باد مجلس افادت علوم حدیث بمنزل ارشاد
مولانا اعظم علامة العالم اعلم المحدثین افضل المتاخرین مقتدا اهل ایمان سراج الملة
والدین برهان الاسلام والمسلمین سالیان نامعدود و ملاذ و مقصد افاضل وجود باد و احداق
ایام بمطالعه آن طلعت فرخ اسر مشغول و غوامض اسرار احادیث و اخبار بجل آن رای رزین و فکر
متین مکشوف و محلول بالنبی و آله دعاگوی معتقد بر وظایف ضراعت که دم از ریاض موالاه زند و دعائی که از فوایح
گلزار مصافاه نسیم کند علی مر الایام مواظبت مینماید و استدامت ایام مبارک را که موجب ارشاد مستفیدان و سبب
افادت مسترشدان است از حضرت الوهیت میطلبد و امارت اجابت مشاهد و معاین میکند والحمد لله علی کل

فصل هفتم

در القاب و ادعیه وعاظ **نوع اول** مجلس اشاعت ارشاد و محل اذاعت اسرار

سداد و رشاد بیامن وجود مولانا اعظم قدوة الوعاظ المفسرین اعلم الافاضل المذکرین

ظهیر الملة و الدین ناصح البریه اجمعین سیاالعلماء نامتناهی مهبط انواع انوار نامتناهی محط الطاف اصناف

الهی مستعطشان زلال استرشاد را از نصایح دلپذیرش عذب موارد حاصل و امداد فیضان ابر رحمت

حقایق و الهامات ربانی بر ورزگار شریفش مدام متواصل بالنبی و آله مرید معتقد دعای ارق من النسیم و اعذب

من السلسبیل و التسنیم بجناب معلا موجه میدارد و بر تعاقب ازمنه و اوقات تخم ارادت در اعتقاد را

در کل دل میکارد و امید وارست که مثمر فواید دارین و منتج منافع منزلین باشد ان شاء الله تعالی

نوع دوم مجالس استرشاد طالبان رشاد از میامن ارشاد مولانا اعظم اعلم ائمة

العالم افضل المذکرین اکمل المحدثین و المفسرین وارث الانبیاء و المرسلین برهان الملة و الدین

ناصح الملوک و هادی السلاطین محل زینت ارباب قلوب در مقام انکشاف هموم و کروب اطالبان

نجاة را از ایقاظ بزواجر مواعظ آنجناب انتباهی که موجب ارتقا بر مراقی اعالی درجات باشد

حاصل و سالکان مسالک نجاة و نجاح را از استماع نصایح دلپذیر غرض آن منزلت تقوی و تورع امداد

اتعاظی که مستجلب امان از وقوع در بوایق درکات و مهالک شبهات باشد متواصل مخلص معتقد

بنشر دعواتی که علامات اجابت آن مشاهد و معاین است در امارات مستجاب متوزر و معتزم مطالع

شریفه می گرددو بر تواتر ایام و ساعات و تعاقب شهور و سنوات از حضرت سامع الاصوات

و مجیب الدعوات دوام شرایف ایام آن افضل انام در میخواهد باجابت مقرون باد **نوع**

سوم برکات ایام اوقات و میامن تبشیرات و انذارات مولانا اعظم جامع مکارم

الاخلاق و الشیم افضل المذکرین اعلم المفسرین مقتدا اهل ایمان زین الملة و الدین سراج الاسلام

و المسلمین سبب رشاد و ارشاد کافه انام باد فواید انفاس بزرگوار و فواید مواعظ دُرر

کردار موجب صلاح و سداد خواص و عوام اهل اسلام بمحمد و آله الکرام معتقد نیازمند دعایی که نسایم

اعتقاد از اطایب روایح آن تنسیم توان کرد و تحیتی که فوایح اعتصار از معاطر مجامر آن در محل

استنشاق توان آورد موجه جناب عالی و سده سامی گرداند و علی مرور الازمنة و الاوقات

استدامت برکات متبرکات ایام که موجب ارشاد کافه انامست از حضرت واجب الوجود بتضرع

و تذلل در میخواهد مستجاب باد **دعا** جهت وعاظ ابقی الله میامن ارشاده

علی العالمین و زواجر انذاره علی الغافلین ادام الله برکات انفاسه الشریفة الی یوم

الدین و ابقی لاِرشاده مبانی الاسلام و اعلاء نصایح المسلمین لا زالت المنابر بوجوده

مشیدة الارکان و المعالم مستحکمة المبانی ممهدة القواعد و القوایم بمنه وجوده

فصل هشتم

در القاب و ادعیه خطبا **نوع اول** زینت منابر اسلام علی ممر السنین و الاعوام

بیامن وجود مولانا اعظم اورع مصاقع الخطبا ابرع اکابر البلغا قدوة المفسرین و المحدثین

فخر الملة و الدین تاج الاسلام و المسلمین باد فواید انفاس شریفه او موجب انتباه اصحاب

غفلت و فواید نصایح حمیده سبب انزجار ارباب فراغت و سلوت **نوع دوم** ارشاد ت

مبنی بر میز کاری و اشاعت اسرار پسندیده کرداری سالیان نامتناهی بوجود مبارک مولانا

اعظم قدوة اکابر الامم ملک ملوک الخطبا سید افاضل البلغا زبدة المبرزین نظام الملة و الدین

میسر باد و عروج بر معارج ارشاد و منابر هدایت ذات شریفش متوزر بحق محمد سید البشر

نوع سوم همواره منابر اسلام بمیامن ارشاد و اذکار و دقایق تذکیر و تبشیر و انذار

مولانا اعظم قدوة خطباء العالم اسوة بلغاء الامم ترجمان الرحمن مفخر و معتمد آرایان

شرف الملة و الدین شمس الاسلام و المسلمین ادام الله برکة انفاسه الشریفة با بروج سموات مساوی باد و رای

رزین و فکر دوربین اش جمیع مآثر و مناقب را حایز و حاوی بالنبی و آله **دعا** ادام الله برکة

ادام الله فضائله

فصل نهم

در القاب و ادعیه اطبا **نوع اول** انفاس مسیح خاصیت مولانا اعظم ملک

ملوک الاطباء فی العالم قدوة حکماء العرب و العجم جالینوس الوقت اکمل المتقدمین و المتاخرین

نجم الملة و الدین جلیس اعاظم السلاطین سبب شفاء امراض قلوب و ارواح و موجب ازالت

امراض اجساد و اشباح باد تواتر الهامات الهی بجناب عالی نسبتش بی انقطاع و تناهی و تعاقب

فیضان انوار ربانی بکلفت تکلیف و توانی مخلص معتقد دعایی که چون انفاس روح بخش مولوی هوا

از شوایب کدورت و تحیتی چون عقاید شریفه آنجناب مبرا از عوارض ریا و رعونت موجب
مزید صفای بی‌کران و بر تعاقب ایام و لیالی دوام ایام آن مورد مجد و معالی از حضرت
لایزالی ذی الجلال سوال میکند مستجاب باد **نوع دوم** تواتر الهامات ربانی و توارد
واردات سبحانی بجناب مبارک مولانا اعظم علامة العالم قدوة اعاظم الاطبا اسوة اکابر
الحکما جالینوس الزمان افضل المتاخرین سدید الملة والدین از وصمت انتکاس و شنعت
انعکاس با امداد فیض بی انقطاع و انصرام و اسباب فضل بی انفصام و انحسام دعاگوی معتقد و نطاق
ولا و وداد موظف بر رواتب محبت و اعتقاد مرتبت دارد و دعای چون دعوت مریض مستجاب
و تحیتی چون انین حزین حیا و مجاب بجناب جنت‌مآب ابلاغ و ارسال میکند و از حضرت رب العالمین بقاء
آن بقیة الاکابر در نحو ابد مستجاب باد اللهم استجب **نوع سوم** انواع انوار فیضان الهی
بی شین نقود و تنامی بجناب عالی مولانا اعظم قدوة حکماء العرب و العجم ینبوع الفضایل
والحکم متبوع الافاضل فی العالم ملک ملوک الاطبا حاوی کمالات الاماثل والالباب فخر ایران غیاث الملة
والدین بعد الاسلام والمسلمین متواتر باد و حصول مطالب و وصول مآرب بر وفق مطلوب متکثر و متواتر
بالنبی و آله مخلص معتقد تحیتی که مزیل اعراض و دعایی که بعد لطف الله سبب شفاء امراض باشد با استعانت
سامی اسحار بجناب فضایل‌پناه معالی‌دثار ابلاغ و ایصال میکند و از حضرت صمدیت دوام
شرایف ایام سوال و رود قرین اجابت باد **دعای غیبی** که با طبا نویسند
لا زالت میامن تدابیره موجبة لاصلاح احوال الابدان والارواح و متضمنة لعلاج الامزجة
والاشباح ادام الله شرایف انفاسه و جعل صحة النفوس والارواح منوطة بمناط
انفاسه ابقی الله ایامه لعلاج الامراض و ازالة الادواء والاعراض بمنه وجوده

فصل دهم

در القاب و ادعیه معیدان سه نوع **نوع اول** بجناب مولانا اعظم ملک الائمة والافاضل
جامع فنون الفضایل شرف الملة والدین دامت فضایله کوافل تحیات و کوامل دعوات ارسال
می افتد انجذاب ضمیر و تعلق خاطر بانتقا شریف و از فرصت اتفاق ملاقات عما قریب **نوع دوم** بحل اعادت با فادت مولانا معظم ملک الافاضل المتبحرین قدوة الائمة المبرزین

زین الملة والدین سالیان نامعدود مهبط انوار فضایل و فواید و مخزن انواع لآلی و فراید باد
محب معتقد بر تبلیغ دعایی که از مهب اخلاص وزد مواظب و ملازمت بر اقامت رواتب ولا
و وداد مداوم و شرف ملاقات را که از کلیات مطالب است طالب والله میسر المآرب **نوع سوم**
بخدمت مولانا معظم افضل الامم دستور الافاضل فی انشاء الفواید و افشاء الفواضل امام
الملة والدین دامت فضایله اسلامی چون انفاس متبرک او دلپذیر و تحیتی چون نفحات
از تزیین و تخییر اسباب افتد اشتیاق بادراک حضور شریفش در حد وصف با فقد در یافت آن

فصل یازدهم

در القاب و ادعیه ائمه مساجد **نوع اول** مجامع اوقات اهل اسلام بوجود مبارک
مولانا معظم ملک الائمة مقتدی الامة قدوة المتورعین نور الملة والدین لایزال منور باد
و دماغ جانها از استماع الفاظ جان‌فزای او رایحه معطر گشته و الا **نوع دوم**
معابد عباد که بحقیقت مجالس او تا دست بمیامن انفاس مولانا اعظم سید الائمة متبوع الا
قدوة الصالحین صلاح الملة والدین همواره مزین باد و سرج افاضت بر ارباب استفادت علی
الدوام روشن باد بالنبی و آله **نوع سوم** جوامع مساجد متعبد و مجامع
معابد متنسکان از وجود شریف مولانا اعظم اورع ائمة الانام مقتدی المتشرعین صفی الملة
والدین آراسته باد و سرو هدایت او بزرگ در جویبار زمن ارشاد پیراسته بمحمد و آله و عترته

فصل دوازدهم

در القاب و ادعیه فقها **نوع اول** مولانا معظم ملک الائمة والفقهاء فخر المبرزین
بدر الملة والدین دامت فضایله از میامن توفیق در تعلم و تعلیم علوم اسلامی رفیق و قرین
باد و حفظ حضرت الهی در طریق افادت و استفادت حافظ و معین بمحمد و آله **نوع دوم**
میامن فیض ایزدی در درایت علوم دینی معاون مولانا ملک الائمة فخر الفقهاء ناصر الملة
والدین باد امداد توفیق متواتر و اسباب تایید مترادف بالنبی و آله **نوع سوم**
امداد برکات و الهامات از حضرت منزل البرکات با وقات مولانا معظم ملک
الائمة قدوة الامة جمال الملة والدین بی‌شین تناهی متوالی باد روز کار عزیزش

مستوق اکتساب معالی و اقتفاء مجد و معالی بالنبی و آله و عترته الطاهرین مدعه

فصل سیزدهم

نوع اول در القاب و ادعیه حفاظ سه نوع

برکات کلام مجید و فرقان حمید قرین روزگار مولانا معظم ملک الحفاظ المجودین قدوة القراء المرتلین شمس الملة والدین باد

نوع دوم امداد تایید معاون و اسباب توفیق معاضد و مقارن بمحمد و آله

امداد تایید ربانی قرین روزگار مولانا معظم تالی کلام رب العالمین افضل الحفاظ المجودین استاد القراء المرتلین عز الملة والدین باد الحان عندلیب آسایش باعانت زواجر ایات محکمات کتاب کریم موجب انتباه از غوایل رقدات و اصوات بلبل سرایش بتایید کلام یزدانی سبب اتقاء از منامات غفلات بالنبی و آله

نوع سوم اسباب توفیق مولانا معظم ملک الحفاظ الکامل جامع المناقب والمفاخر قدوة حفظة التنزیل اسوة ارباب التجوید والترتیل بهاء الملة والدین ملازم روزگار شریفش مستوق افادت طالبان کمال کلام ربانی و اوقات عزیزش مصروف بافادت مستفیدان آیات بینات منزل من الحق والنبی القایل بالصدق

دعای که بحفاظ نویسند

جعل الله العمل بالقرآن سببا لعلو درجته و ادام علی المسلمین والمستفیدین شریف برکته

فصل چهاردهم

نوع اول در القاب و ادعیه ارباب فتوت

برکات وجود شریف مولانا شیخ الاسلام الاعظم مقتدی اکرم ملاذ ارباب الفتوة ملجاء اصحاب المروة کاشف اسرار التحقیق مرشد ارباب الفطرة والتدقیق عز الملة والدین بکافه اهل الاسلام و اصل باد و امداد توفیقات ربانی و تاییدات آسمانی باوقات و ساعات مبارکش متواصل بالنبی و آله و صحبه مرید معتقد دعایی که از ورود ان ارواح اصحاب قلوب در اهتزاز و انشراح باشد و از صدور ان قلوب ارباب غیوب را انبساط و ارتیاح از اید بتر سانی و مجلس عالی موجه میگرداند و همواره میخواهد که باستفادت دواعی فیض از ان منبع محامد و مآثر و معدن فضایل و مفاخر محظوظ و بهره مند گردد و بر قدر استعداد ملازمت مجالس ارشاد و خدمتش استرشاد کند بواسطه هر گونه موانع از ان سعادت محروم ماند حصول آن دولت و تحمل را انتظار مهیا و میسر باد بالنبی و آله و صحبه

نوع دوم میامن اوقات و ساعات متبرک

مولانا صدر امام همام مقتدا مفضال منعام راس جریده اصحاب فتوت بیت قصیده ارباب الکرم والمروه منبع المکارم باجماع الاکارم جامع شمل الانام لاجتماع المناظم عماد الملة والدین موجب جمعیت اصحاب ارادت و سبب التیام رخنه ارباب صحبت و مودت باد روزگار شریف خالی گشت بیماری مراض الهی مقرون و ذات مبارک از ورود آفات و نزول مخافات محروس و مصون بالنبی و آله الاطهار مخلص مشتاق دعایی که از مهب اخلاص وزد و بر مرتع اعتقاد و ودیعه اعتضاد رسید بجناب مجلس ابلاغ و ارسال میکند و از حضرت ذی الجلال سعادت ملاقات که افضل مبالغ و مرادات است بتضرع و ابتهال میطلبد عما قریب میسر باد

نوع سوم بجامع اصحاب فتوت بوجود مبارک مولانا معظم شیخ امام اکرم قدوة ارباب الفتوة کاشف اسرار المروة سالک مسالک التحقیق العالم باحوال الکبیر والدقیق تاج الملة والدین سالها بسیار مشرف و مزین باد و سرایر حالات ارباب قلوب و اصحاب مکاشفات و غیوب بر باطن شریف و خاطر خطیرش مشاهد و معاین بالنبی و آله مخلص معتقد بوظایف اخلاص قیام نموده لایزال خواهان آنست که در سلک رفقا منخرط و با زمره مریدان و ملازمان مختلط باشد و همواره اجابت ان مطلوب را از حضرت منح الکروب امید میدارد و علی الله الاجابة

دعای که باصحاب فتوت نویسند

ادام الله برکته اسبغ الله نعمته امد الله الی یوم الحشر مدته ادام الله بقاءه و اسبغ علیه نعماءه جعل الله ایامه سببا لارشاد الرفقاء و موجبا لهدایة الاصحاب و الرفقاء دامت برکته و طالت مدته

فصل یازدهم

نوع اول در القاب و ادعیه صلحا و منقطعان و گوشه نشینان

میامن وجود مبارک شیخ بزرگوار یگانه روزگار قطب الوقت مرشد العباد افضل العباد قدوة الزهاد والمنقطعین المتوجه الی جناب جلال رب العالمین جمال الملة والدین شرف الاسلام والمسلمین شامل حال کافه معتقدان از اقارب و اباعد باد و طوایف اسلام را از منابع افضال و ارشادش اعذب موارد و اروی مشارب بالنبی و آله الاطهار و الامجاد مخلص آرزومند و معتقد نیازمند دعایی که از ریاض ارادت و اعتقاد آید و در گلزار چمن اجتباء و اعتضاد نزول کند بجناب ولایت مآب و مقر کرامت طاد تبلیغ میکند و لایزال میخواهد که از موارد ارشاد ان افضل عباد و اکمل عباد و اورع زهاد و ازهد منقطعان

ایام

سر الاخیار الاصحاب

رفیق و طریق

ان

باغتراف زلال افضال که موجب سیرابی متعطشان بوادی نیاز و نزاع است مخصوص و محظوظ
گردد و در سلک مستفیدان و مسترشدان انخراط و انسلاک یابد بواسطه ورود موانع و صدور
حواجز و حواجب از ان سعادت محروم است اگر جبل جذبه از جذبات ربانی که لازم ذات شریف است
در کردن ارادت این معتقد اندازند امید است که بمطلبی که از دیرسال باز دامن جان او
گرفته فایز شود ان شاء الله تعالی برکات اوقات شریفه سبب نجاة اهل اسلام باد بمحمد و آله

نوع دوم

امداد تاییدات ربانی و توفیقات یزدانی مقارن ایام و اوقات
شیخ عابد و مقتدای سالک ناسک قطب فلک الوحدة والتوحید بدر السماء التوجه والتوحید زاهد
المنقطع عن کدورات الانس المتوجه الی جناب جلال القدس زین الملة والدین امام الاسلام
والمسلمین ناصح البریة اجمعین باد و فود ولایت بمنزل رفیع او متواتر و متوارد و ورود کرامت
بساحه منیع او متعاقب و متتابع و مریدان مشتاق و محب صادق مقام سامی را بجهتی که از ریاض چمن
اخلاص انبعاث یافته باشد مجیاب گردانند و بانسایم اسحار معاطر مجامر تسلیم بجناب کریم
موجه میدارد و لایزال از طوایف اردان و فرق و افدان ما ستمداد ذات شریف
متبتل و مستانس میگردد و میخواهد که با معتکفان زاویه مکرمه در صفا و راد و حلقه اذکار انخراط
یابد تا از موائد فواید انفاس جان پرور معارف فیض گستر کامل و فر و نصیبی اکمل اختصاص گیرد و ما
ذلک علی الله بعزیز برکت وجود شریف با قیام ساعت باقی باد و حمایت و کلاءت ایزدی حامی
و واقی بالنبی و آله و صحبه

نوع سوم

ورود فیض یزدانی و نزول فضل سبحانی بجناب
ولایت مآب شیخ رشد و سالک محق خلاصة الاولیاء و الاقطاب الهادی الی مناهج الحق والصواب
افضل المحققین اکمل الواصلین نظام الملة والدین بر تعاقب ایام و تتابع شهور و اعوام باد و از ذات
شرایف اوقات سبب انجذاب ارباب اعتقاد و نازلات امداد و برکات موجب انجلاء بواطن
اصحاب ارادت و اعتقاد محب معتقد و مرید مشتاق بر وظایف دعای که طیب روایح آن معطر اوقات اصحاب
مقامات و المامات باشد و شرح فواتح ان منور بواطن اهل ارادت در حصول مطالب و مرادات
مواظبت مینماید و از حضرت رب العالمین میطلبد که منتهی وصول بدولت و انخراط در سلک ارباب اختصاص
باشد سوال میکند مستجاب باد

دعا

در جهت منقطعان و گوشه نشینان همان دعاکه ارباب

فتوت تقدیم یافت و این دعا نیز برین موجب جعل الله ایام حیوتهم سببا لارشاد
المریدین و موجبا لهدایة المحبین والمعتقدین بمنه و فضله

فصل شانزدهم

نوع اول

در القاب و ادعیه محتسبان توفیق آلهی در جمیع حالات رفیق
مولانا معظم صدر امام مکرم قدوة ارباب الحسبة بحسن الفکر و النظر الآمر بالمعروف
والناهی عن المنکر جمال الملة والدین باد تا در دلالت خلایق بمنهج مستقیم شریعت معدلت
مجد باشد و در تحقیق حق و ابطال باطل از شمول امانت و دیانت مجتهد ان شاء الله تعالی

نوع دوم

مولانا صدر امام معظم مقتدا آموز مکرم ملک المحتسبین شهاب الملة والدین
دامت فضایله را مویدات تایید و توفیق رفیق باد تا میان کافه خلایق طریق نصفت مسلوک
و قاعده معدلت ممهد و مستحکم دارد و در اجراء حدود و امر معروف و نهی منکر متابعت شریعت
لازم شمرد و از مخالفت اجتناب ورزد و من الله المعونة والتوفیق

نوع سوم

اشاعت احکام شریعت و اذاعت اسرار معدلت و نصفت در تعدیل نفوس خلایق و تبدیل
ملکات ردیه و ذمیمه ایشان باخلاق حسنه و تحریض طوایف اهل اسلام بر اقتفاء امر معروف
و نهی منکر وظیفه اهتمام مولانا اعظم صدر امام مکرم مقتدی الائمة علامة فقهاء الامة سید ارباب الحسبة فخر الملة والدین ادام
الله معالیه باد توفیق ایزدی در جمیع حالات معین و ناصر ارباب عناد و نزاع از تعرض وقاصر بمحمد و آله

فصل هفدهم

نوع اول

در القاب و ادعیه منجمان و نوع اصابت انظار مولانا اعظم ملک الحکماء والمنجمین
قدوة المبرزین بطلمیوس الوقت ... الملة والدین دامت فضایله در تحقیق طوالع جون کواکب
سیارات افلاک در لمعان باد و اجادت افکارش در تبیین مطالع چون پرتو خورشید درخشان
درخشان محب معتقد وظایف دعا و رواتب ثنا و ثبت گشته خواهان ادراک شرف ملاقات سامی
باشد و وصول را بزمان امنیت امید وار ستدعی الاجابة علی الله تعالی معال مستدام باد

نوع دوم

نتایج انفاس بزرگوار مولانا معظم ملک الحکماء قدوة المنجمین جاسوس
الافلاک المخبر احکامه عما لا یصل الیه ید الادراک مجد الملة والدین شامل حال طالبان احکام باد و تواتر

امداد فیض از حضرت ملهم بحق و فیاض مطلق بذات شریف علیا کابر لم یزل و الدوام بمحمد و آله
الکرام محب معتقد تمهید قواعد موالاة و اجب طینت در یافت التقا از حضرت کبریا سوال
میکند باجابت مقرون باد

نوع سوم

امداد فیض بی انتها از حضرت متعال کبریا بجانب
مولانا معظم ملک الحکما الافاضل جامع فنون الفضایل افضل المنجمین انموذج المتاخرین شمس الملة
والدین متواتر باد و دست تعرض تصاریف روزگار از ساحت بزرگوار قاصر محب مخلص
دعایی که مبرا از شوایب ریا و محلی مواد از عوارض اختلال و افترا بجناب عالی ارسال میکند
و ادراک حضور مبارک را از حضرت صمدیت مسالت می نماید و هو علی ذلک قدیر لمؤلفه

فصل هژدهم

نوع اول

در القاب و ادعیه شعرا نوع تایید ربانی و توفیق آسمانی در استنباط غرایب
الفاظ و استنباط بدایع معانی قرین ایام و اوقات مولانا اعظم افضل شعرا العالم نقاد
الافکار الزواهر نظام اللالی الجواهر مستخرج کنوز اصداف المعانی من تیار قریحة الزاخر مستنبط عیون
الفضایل من منابع الطبیعة الزاهره جمال الملة والدین کمال الاسلام والمسلمین باد دیده روزگار بطلعت
همایونش قریر و روشن و از نهار انجار فضایلش بجز رات ابکار معانی آبستن محب معتقد که بر جا س
ولا و وداد و میامن محبت و اعتقاد ان حسنه زمان و خلاصه ادوار و اکوان مداومت مواظبت
می نماید و دعایی چون نتایج افکار پر زکو ارش از شوایب کدورات مبرا و بحلیات تصدق و صفا
موشح و محلا بجناب معلا ارسال میکند و از حضرت بی چون مسیر که متضمن حصول ملاقات و وصول بنیل
ان اعز اوقات باشد مسالت مینماید باجابت مشفوع و مقرون باد

نوع دوم

امداد الهامات ربانی که فیاض غرر افکار و بدایع معانیست بجانب مولانا معظم ثنا والکلام باجامع
الامم حسان السان عمان المعانی ملک فاضل الشعرا اماثل البلغا نظام الملة والدین متواتر باد و فیض الهی
بی وصمت نقصان و تناهی بر نفس قدسی و ذات مزکا ملکی او متعاقب و متواتر محب معتقد دعای
شوایب ریا مختلط نباشد و بجز که بر و ابط رعونت مرتبط نگردد بمحل انهای رسانید توفیق ادراک
ملاقات با تعاقب ایام و انات از حضرت مجیب الدعوات سوال میکند مستجاب باد

نوع سوم

توفیق ملهم بحق و الهام موفق مطلق بروزگار شریف مولانا معظم علامة الامم جامع فنی النظم والنثر عدیم

النظیر فی الفضایل کریم الشیم والشمایل افضل اکابر الشعرا شمس الملة والدین ابوالوصیر و احل
باد و امداد فیض معالی و استنباط معانی بر من و فا و خاطر نقادش متواصل محب مخلص تحیتی مبرا
از وصمت تکلف و دعایی مواد از شنعت تصلف معروض رای شریف می گرداند و از حضرت
ذی الجلال امیدوار وصول بدولت وصال می باشد انه ولی ذلک و القادر علیه

دعاء غیره

جعل الله لالی الفاظه فی الاذان اللهم ارانه من الفاظ اعذبها و من المعانی اطیبها که جهت شعرا نویسند
کالشنوف وجواهر معانیه جلاء للنظر المکفوف للناظر ادام الله فضله واعز رحله و لمؤلفه

فصل نوزدهم

نوع اول

در القاب و ادعیه استادان فواید انفاس متبرکه خداوند مولانا اعظم
امام ائمة العالم استاد الافاضل والاکابر جامع فنون الفضایل والمفاخر قدوة ایران افضل
جهان فخر الحق والدین شامل حال کافه بلا مع معتقد صادق و چاکران ثنا گوی معتقد موافق باد
خدمتی مشحون با نواع اخلاص و اعتقاد و محلی بجزئیات اعتضاد و استمداد بنده فضایل پناه ارسال ل
می افتد استبشاق تقبیل بساط کریمه که مفتاح ابواب مبرات و مصباح ظلمات جهالت است بیش از
تحدید غایات و تعدید نهایات است و ادراک آن امنیت بر وفق مطلوب میسر باد بمحمد و آله الامجاد

نوع دوم

فضایل ذات بزرگوار خداوند مولانا صدر امام اعظم اجل متفضل اکرم علامة
الزمان افتخار اعاظم ایران مولانا و سیدنا و استادنا تاج الحق والملة والدین فخر الاسلام
والمسلمین تا یوم النشور بعموم مستفیدان فایده رسان باد و بمواره کمالات عنصر فرکایش کافه متعطشان
تلامیذ را چون زلال حیوة بخش چشمه حیوان شاکر و چاکر مخلص بر قدم ارادت ایستاده بوظیفه دعا
این یگانه وجود مشغول است و لایزال خواهان وصول بشرف مثول و اجابت این مطلوب از حضرت
عزت مامول اللهم اجب

نوع سوم

بجناب فضایل پناه خداوند مولانا اعظم افضل ائمة
الامم اورع افاضل العالم جامع فضایل النفسانیة حاوی رذایل الانسانیة قدوة المنجمین اسوة
المبرزین مفخر ایران شمس الملة والدین بهاء الاسلام والمسلمین ادام الله میامن افضاله دعاگوی
مخلص و شاکر و متخصص خدمات بی انتها و دعوات بی انقضا می رساند اشتیاق بشرف بندگی
بعلم الله تعالی کما و رای تقریر بیان و تحریر بنان است ادراک آن مطلوب عن قریب روزی باد

فصل بیستم

در القاب و ادعیه جد و پدر خطاب با ایشان علی التسویه باید کرد چه هر دو در مرتبت و نعمای بزرگیست و اگر خطاب جد زیادت باشد بادب نزدیکتر و از نوشتن نام و لقب احتراز باید کرد **نوع اول** ب بهمایون مخدوم علی الاطلاق ملجا و ملاذ باستحقاق جدم بر بنده کمینه و بنده زاده سپالیان ناصعود و پیوسته ام بارواسباب حسن اعطار و ترفع اقدار لرا بجناب انی حضرت مسبب الاسباب برسته لرود وام بالنبی و آله الکرام و صحبه الغر العظام دستبوس نا معدود بمحل قبول رسانیده می آید اشتیاق بتقبیل اکف کرامت در آن نصابست که علی مرور الازمنة والدهور و تعاقب الایام و العصور تبیین و توضیح آن مشغول تواند شد اسباب ادراک آن سعادت عما قریب میسر باد **نوع دوم** در بندگی مخدوم اعظم الوالد الافضل الاکرم مد الله ظلاله وضاعف جلاله بنده کمینه و ظایف بندگی مرتب داشته از حضرت رب العالمین جل جلاله ادراک سعادت وصول بشرف مثول در منحو اعد و امید اجابت می دارد اشتیاق بدستبوس بمثابتست که خامه دو زبان بر نامه دو روی بعد تحریر و بیان عشر عشیر از عهده آن تقصی تواند کرد و با وجود وقوف ضمیر مبارک بهیچ موضح و مترا احتیاج نیست جهان بکام باد **نوع سوم** ارزومندی بشرف بندگی مخدوم باستحقاق و خداوندگار علی الاطلاق ضاعف الله جلاله و مد علی العبید ظلاله در حاکه ظاهر و باطن این بنده کمینه مجمر را بریشان و رنجور می دارد و متمنا از حضرت الوهیت جل جلاله آن ذکر نوبتی دیگر شرف دستبوس که اعز مطالب حقیقت آنست که مشرف کرداند ان شاء الله تعالی

فصل بیست و یکم

در القاب و ادعیه جده و مادر این صورت نیز مشابه جد و بدرست و تعظیم ایشان در خطاب واجب **نوع اول** آرزو بشرف دستبوس مخدومه معظمه سیدة المخدرات جده ام زید عصمتها در آن نصابست که قابل تقریر باشد دریافت آن دولت که اعز مطالبست براحسن وجوه میسر باد **نوع دوم** یعلم الله تعالی که از شرف دستبوس مخدومه معظمه والده ام زیدت رفعتها مفارقت افتاده لایزال خاطر نگران و باطن پریشانست و جز ادراک شرف دستبوس امید دیگر نه بفیض فضل ایزدی رجا صادقست که اوقات حرمان ازان امنیت بدولت پابوس که امید

سعادت وصول جنات رضوان در آن لست عما قریب تبدل یابد انه ولی ذلک والقادر علیه **نوع سوم** سایه رافت و عاطفت مخدومه معظمه والده ام زیدت اقدارها مانی ناصعود بر سر بنده کمینه و فرزند مشتاق پاینده باد و جمیع انات و حالات بر مقتضا ارادت دولت خواهان فرخنده و فرخنده بالنبی و آله اشتیاق بشرف پابوس در آن نصابست که بتحریر و تقریر محرر کردد حق عز شانه و عظم سلطانه سببی که متضمن ادراک آن امنیت باشد عما قریب لز مکمن غیب بمشهد ظهور رساند و هو علی ذلک قدیر و به معه

فصل بیست و دوم

در القاب و ادعیه عم و خال مراتب ایشان بایکدیکر متقارب افتاده و چون باهر دو علی التسویه باید کرد بازاد و افراز متعرض نشدیم **نوع اول** بسایه الطاف و اشفاق مخدوم عم زید قدره بر سر بنده کمینه سپالیان ناصعود و پاینده باد اشتیاق بشرف دستبوس که خلاصه مطالب و نهایه مآربست از حیز امکان تجاوز پذیرفته دریافت آن امنیت عما قریب بحصول موصول باد **نوع دوم** بخدمت مخدوم محترم عم عز نصره بندگی نا محصور ابلاغ و ارسال می افتد اشتیاق بشرف دستبوس چون کمال الطاف و وفور اعطاف انجناب بنهایتست حق جل ذکره اسباب وصول ببندگی عما قریب میسر کرداناد بالنبی و آله **نوع سوم** اشتیاق بدیدار مبارک خداوند و مخدوم خالم دامت معالیه بمثابتیست که پیرامون تبیین و توضیح آن توان کشت ادراک این مطلب که از مطالب عما قریب باد

فصل بیست و سوم

در القاب و ادعیه عمه و خاله همان صورت باشد که بعم و خال نوشته و بجای مخدوم مخدومه باید نوشت و خداوند بر قرار و بجای زید قدره و عز نصره زید قدرها و عز نصرها یا زیدت عصمتها یا دامت عفتها

فصل بیست و چهارم

در القاب و ادعیه برادران بزرگ **نوع اول** اشتیاق بشرف لقا مخدوم آقا م زید قدره با زیدت دولته بالاترک معظم از حیز بیان و تبیین مستغنیست متمنای کلی و مقصود کلی

نوع دوم را باید استعداد بشرف دستبوس ان سعادت عما قریب روزی باد
عنایت و عاطفت مخدوم اقام زیده قدره بر سر بنده کمینه سالهای انتها مستدام باد
نوع سوم وامتدادایام فرخ وشادمتنا تا یوم القیام بمحمد وآله العظام
انقطاع وانصرام امداد عنایت مخدوم آقا آم عز نصره در باره بنده کمینه بی شین
باد و تعاقب اسباب کامرانی وشادمانی علی الدوام کمترین بندکان دستبوس بی انتها
بمحل انهای رسانند و ازحضرت رب العالمین جل جلاله مستدعی است ایام همایون بمطلب مستجاب
واکر چنانکه برادر بزرک رامرتبه عظیم بزرک ومنصب عالی باشد بشاید که برادر کوجک باو مخدوم
اقام نویسد بر مخدوم اعظم اعزالله انصار دولته با ادام الله دولته واکر ازو او باید
اکتفا باید کرد وهمین قاعده در جد وپدر وعم وخال ملاحظه باید کرد جه اکر ایشان را
مناصب بزرک باشد و مناصب معتبر ذکر عم وجدم وپدرم وخالم نشاید کرد و مخدوم
بادعاها مذکور باید نوشت وزیادت

فصل بیست وپنجم

در القاب و ادعیه برادران کوچک **نوع اول** برادر اعز اکرم قرة العین قوة
العضد محمد ابقاه الله تعالی سلام وتحیت [illegible] وافزون تامل نماید اشتیاق بدیدار عزیزش
جون تحلی او بانواع فضایل وکمالات از حد وغایات ونهایات متجاوز است مطلوب
عما قریب میسر ومحصل باد **نوع دوم** برادر اعز اکرم احمد طول الله عمره بسلام وتحایا
مخصوص است اشتیاق بالتقاء عزیزش فوق غایات الامکانست ودیدار
مبارکش هرجه زودتر روزی باد بمحمد وآله الامجاد **نوع سوم** اشتیاق
بدیدار عزیز برادر عزیز اعز اکرم محمود ابقاه الله تعالی از حد بیرون خارجست ادراک ملاقات عاجل باد

فصل بیست وششم

در القاب و ادعیه خواهران بزرگ وکوچک همین صورت که برادران بزرک وکوچک نوشته شده با ایشان
نیز باید نوشت بشرط ضمیر مذکر مونث مثلا بجای ابقاه الله ابقاها الله وبجای طول الله عمره عمرها

فصل بیست وهفتم

١٦٥

در القاب وادعیه پسران **نوع اول** فرزند اعز اکرم قوة الظهر قرة العین
عبد العزیز ابقاه الله تعالی وطول الله عمره بسلام وتحیت بی حد ونهایت خواند خاطر
بهمه وجهی نکران ومتعلقست وجون اشتغال آن فرزند بتحصیل کمالات وتکمیل سعادات
واکتساب علوم دینی وقواعد یقینی متواتر استماع می رود وخبرهای متواتر می رسد کردد اشتیاق
ونکرانی خاطر تزاید وتضاعف می یابد **شعر** اشتیاقم بملاقات توای جان پدر
مجو انواع کمالات تو روز افزونست عقل داند که بتقریر میسر نشود شرح آن قصه که از حد وبیان بیرونست
دیدار عزیزش که بحقیقت خلاصه آرزوهاست عما قریب میسر باد **نوع دوم**
فرزند اعز اکرم قرة العین ثمرة الفواد وفلذة الکبد محمد طول الله عمره سلام وتحیت بی
نهایت تامل کند اشتیاق بلقاء عزیزش دران نصابست که بعبارت اقلام ووساطت
ارقام از عهده عشر عشیر آن تقصی تواند نمود **شعر** فرزند اعز محمد ابقاه الله
یارب زپریشانی من هست آگاه کز ناله من بر آسمان سوخت ور کریه من زشوره بر رست کیاه
آن امنیت که از امانی دوجهانیست عما قریب محصل باد بالنبی وآله **نوع سوم** مفارقت
فرزند اکرم امجد عبد المجید ابقاه الله تعالی بر دل وجان بدر مشتاق از آرزومند آن اثرها کرده
که بتقریر وتبیین متعذر ومتعسر کردد واخبار اشتغال او بمهمات متواتر وباحمار وانشا مقابل
می شود بجان عزیزش که خلاصه عمر وزندکانی آن نور دیده است واین معنی از غایت
وضوح بران فرزند مخفی نه **شعر** نه کس دارم زخویش وپیوند جو تو
نه مونس روز غم ودلبند جو تو نه هیچ بسر دیده بزر همچو منی نه هیچ بزر یافته فرزند جو تو
حق تعالی سببی که متضمن دریافت دیدار عزیزش باشد از مکمن غیب بمشهد ظهور رساناد بالنبی وآله

فصل بیست وهشتم

در القاب وادعیه دختران همین صورت که پسران نوشته شد بدختران نیز همان باید
نوشت بی ذکر اشعار وبجای فرزند اعز اکرم فرزند عزیزه کریمه وبجای طول الله عمره
طول الله عمرها وبجای ابقاه الله ابقاها الله تبدیل ضمیر مذکر بمونث ضروری باشد همه

فصل بیست ونهم

در القاب و ادعیه خواجه سرایان **نوع اول** دولت و اقبال و جاه و جلال
خواجه اعظم سپهدار اعدل اکرم مقرب الحضرة السلطنة امین المملکة افتخار و لشکرکش
ایران معین الدوله والدین مرجان دفتر بر دفتر در لزد یار باد اولیا منصور و اعدا مقهور بحق
الملک النصیر **نوع دوم** میامن توفیق رفیق طریق خواجه اعظم مقرب الحضرت السلطانیه
مؤتمن الممالک الایلخانیه سپهدار ایران بدر الدوله والدین خواجه لولو باد امداد دولت
و سعادت متواتر باد و حفظ ایزدی در جمیع حالات معین و ناصر بمحمد و آله **نوع سوم** بجانب
خواجه اعظم ملک الخواص مقرب الحضرة امین الملوک والسلاطین امین الدوله والدین خواجه جوهر
زیر اقبال دعوات و تحیات ارسال می رود و اشتیاق بالتماس شریف بیرون از حد و غایات
ادراک آن امنیت عما قریب رفیق رقیب باد بمحمد و آله الکرام و صحبه العظام

فصل سی ام

در القاب و ادعیه دوستان **نوع اول** اگر دوست از افاضل باشد برین موجب
باید نوشت مفارقت حضرت خداوندی [illegible] مولانا اعظم ملک الافاضل جامع الفضایل قدوة المتبحرین مفخر
ایران امام الملة والدین ادام الله فضایله ظاهر و باطن مخلص مشتاق را در قلق و اضطراب می دارد
اسباب وصول بدولت وصال عما قریب میسر باد این طایفه در هر مرتبه از مراتب افضل فضل که
باشد چون منبر و بحث و فتوی و مدرس و طبیب و منجم و شاعر و غیر ایشان لقبی مناسب آن مرتبه
باید نوشت **نوع دوم** اگر دوست از اهل دیوان و ارباب دنیا باشد برین موجب باید
نوشت بخدمت صاحب معظم جلال الوزراء یگانه جهان نظام الدوله والدین دام معظما
دعوات موفور و تحیات نامحصور ابلاغ و ارسال می افتد اشتیاق بادراک غره غرا نه در آن نهایت
که قابل تحریر باشد بیش بحسب که در ضمن آن اندر فراق انتها پذیرد و مجال دولت وصال و اتصال دست دهد
از حضرت رب الارباب و مسبب الاسباب استدعای رود و عما قریب بحصول موصول باد بالنبی و آله
نوع سوم اگر از صدور و اعیان باشد چنین باید نوشت صدر معظم یا صدر صاحب
اعظم قدوة الاکابر جامع المآثر خواجه جلال الدوله والدین دام معظما بسلام و تحایا فراوان
تامل فرماید و اشتیاق بدیدار عزیزش فوق الغایات والنهایات بسببی که متضمن ادراک التفات باشد

از حضرت کبریا طلبیده می آید و من الله الاجابة والحمد لله وحده [illegible]

فصل سی و یکم

در القاب و ادعیه ندما **نوع اول** اگر ندیم از طلبه علم باشد برین موجب
باید نوشت . بجانب مولانا معظم ملک الافاضل جامع الفضایل انیس الملوک جلیس
السلاطین کمال الملة والدین دامت فضایله فراوان تحیات ارسال می افتد اشتیاق چون حسن
محاورت و طیب مفاکهت آن یگانه جهان غایت و نهایت ندارد ادراک التقا عما قریب میسر باد
نوع دوم اگر از اعیان و مشاهیر باشد چنین باید نوشت صدر معظم ملک الندما
جلیس الاعاظم انیس الاکابر فخر الدین احمد دام علوه سلام و تحیت فراوان تامل نماید تعلق
خاطر چون لطایف کلام و محاسن نظام او و افزونست دیدار عزیزش عما قریب روزی باد
نوع سوم اهتمام همت و تعلق خاطر بجانب صدر معظم قدوة الاکابر رشید الندما انیس
الاعیان جلیس الخلان تاج الدین علی دام علاه چون عذوبت الفاظ و حسن
معانی او در نهایتست اتفاق ملاقات بر وجه مطلوب میسر باد بالنبی و آله و عترته

فصل سی و دوم

در القاب و ادعیه تجار **نوع اول** بجانب صدر معظم صاحب اجل اکرم ملک التجار
مفخر ایران معتمد الملوک والسلاطین علاء الدوله والدین دام معظما فراوان دعوات
و تحیات ابلاغ و ارسال می افتد تعلق خاطر بانتظام احوال آن یگانه فوق غایات الامکانست
اسباب جمعیت و اجتماع بر وفق مطلوب میسر باد **نوع دوم** صدر معظم صاحب اکرم
ملک التجار امین ملوک الاقطار معتمد السلاطین مجد الدوله والدین دامت معالیه بسلام
و تحایا مخصوص است تعلق خاطر بادراک حضور درجه کمال یافته دریافت التقا عما قریب باد **نوع
سوم** توفیق ایزدی در جمیع احوال ناصر و معین صدر صاحب معظم ملک التجار قدوة امناء
الاقطار معتمد الخواقین مؤتمن السلاطین تاج الدوله والدین باد مساعی پسندیده او موجب رضای
خالق و خلایق و زبان روزگار بذکر شکر او قایل و ناطق بمحمد و آله [illegible]

فصل سی و سوم

نوع اول در القاب و ادعیه ابطال و شجعان تقویت یزدانی و تایید ربانی قرین
روزگار ملک الاکابر و الابطال مقدم مقادیم الرجال قدوة الشجعان شجاع الدین مطالب
بحصول موصول و نشر مهمات بروجه مامول مجمد و آله **نوع دوم** بجانب ملک الابطال
انجح الرجال قدوة المتجنده زعیم الجیوش و العساکر المنصوره حسام الدین دام تاییده
سلام و تحایا ارسال می افتد تعلق خاطر و افر است اتفاقات ملاقات برا یسر وجوه باد **نوع سوم**
ملک الرجال مقدم الفوارس قدوة الشجعان قاید العساکر المنصوره مؤید الدین دام اقباله تاییدات
ربانی و توفیقات آسمانی مخصوص و مؤید باد مشارب امانی مصون و اسباب مسالک مامون باالنبی و آله

فصل سی و چهارم

نوع اول در القاب و ادعیه سپهسالاران سپهسالار اجل ملک الاکابر قدوة الرجال
مقدم الابطال مفخر ایران عماد الدوله و الدین دام علوه سلام و تحایا مخصوص گشته تعلق خاطر شفقت وافر
و اشواق بانتهای اهتمام بتقویت و ترتیب او درجه قصوی دارد امانی بحصول موصول باد **نوع دوم**
بجانب سپهسالار معظم قدوة الاکابر الرجال مقدم اماثل الابطال فخر الدین پهلوان دام تاییده
سلام و تحایا ارسال می افتد همگی همت بر تقویت و ترتیب او مصروف است و وضوح آثار آن بر
حسن جلادت و کمال کفایت او مقصور و موقوف و هو اعلم **نوع سوم** تایید یزدانی
قرین حالات سپهسالار کبیر قدوة الرجال ملک الاکابر الابطال مفخر الاعیان عمر آن باد و جمیع
ایام مصالح خلایق که موجب رضاء حضرت خالق باشد مشغول و مشکلات قضایا با نام حسن تدبیر صایبش محلول بحق الرسول والبتول

فصل سی و پنجم

نوع اول در القاب و ادعیه کوتوالان قلاع بجانب امیر کبیر ملک الاکابر صاحب المآثر
و المفاخر مفخر ایران ظهیر الدین موسی ادام الله اقباله در رعایت بقاع و محافظت حصون و قلاع
بندگی حضرت سلطنت خلدت مملکته ابد الدهر مشکور باد و لایزال از آن حضرت بعین تقویت و ترتیب و نظر
عنایت ملحوظ و منظور بحب معتقد ما بلاغ تحیت و تسلیم مزاج جناب کریم می کرد و همواره بنشر محامد و مناقب
او اشتغال می نماید و از حسن مساعی در مهمی که بشغل آن مامور شد شکرها می گوید و در بندگی حضرت نظر ملکه
مقبول می آید توفیق حصول و وصول تمنا قریب روزی باد **نوع دوم** حسن اجتهاد امیر معظم قدوة الاکابر الامم

جامع محاسن الاخلاق و محامد الشیم تاج الدین علیشاه دامت معالیه در محافظت فلان قلعه
بتقدیم می رساند در بندگی حضرت اعلی اعلاه الله تعالی شرف عرض می یابد مستحسن و مشکور
می افتد دعا از وصمت تقدیر مرا و بحیثی که شین تحدید منزه و مبرا ارسال می افتد و ادراک
ملاقات ازحضرت عزت سوال می کند با جابت مقرون باد **نوع سوم** مبادی مساعی امیر معظم
سپهدار اجل اکرم قدوة الاکابر مفخر ایران نجم الدوله و الدین ابوبکر دام اقباله در حفظ
قلاع و بقاع موجب ترفع مکان و سبب اعلاء شان او باد الطاف یزدانی شامل حال
و اعطاف ربانی مقارن حال و مال محب مخلص شرایف دعوات و کرایم تحیات بجناب عالی
ارسال می کند و ملاقات راچشم انتظار بر راه می دارد دعا قریب روزی باد بمنه وجوده

فصل سی و ششم

نوع اول در القاب و ادعیه مقدمان طوایف نظام مصالح و مهمات طایفه فلان
بیمن تدبیر کفایت ملک الامراء و الاکابر سیف الدوله و الدین دام اقباله مرتب و منتظم باد
و جراحات ظلم و تعدی بحسن اهتمام و تفحص و تتبع منجبر مجمد و آله **نوع دوم** بجانب ملک الامرا
قدوة الاکابر جامع المفاخر نظام الدین دام تاییده سلام و تحایا تبلیغ می افتد اهتمام بانتظام
مهام او و رعایت طایفه فلان که در اهتمام او اند وافر است امید بعد اراده تا اعلاء مرتبت او
متکفل و متوفر و آثار آن عن قریب بوضوح خواهد انجامید **نوع سوم** تعلق خاطر بانتظام
امور ملک الامراء مقدم الطوایف قدوة الاکابر جلال الدین دام اقباله بدرجه کمال است و همگی
همت مصروف مصالح و مناجح او در حال و مال سعادت مساعد باد بمنه و سعة لطفه

فصل سی و هفتم

نوع اول در القاب و ادعیه مهندسان و معماران بجانب صدر معظم ملک اعاظم العصر
قدوة المهندسین شمس الدوله و الدین دامت معالیه فراوان تحایا ارسال می افتد
موارد اعتقاد در جودت قریحت و استقامت طبیعت و مهارت او در فن هندسه بیش از آنست که در
سلک بیان انخراط یابد توفیق از دیاد آن صفات و حصول نتایج آن ابد الدهر رفیق باد **نوع
دوم** صاحب صدر معظم ملک المهندسین قدوة المعماران تاج الدوله و الدین دام معظما بابلاغ دعوات
و تحیات

فقط
م
م

مخصوص و محیا کردانیده می آید که تعلق خاطر با دراک حضور عزیز بدرجه کمالست دریافت
ان مطلب عما قریب میسر و محصل باد بمحمد و آله الاطهار **نوع سوم** بجانب جلیل صاحب
اجل ملک اکابر المهندسین قدوة مهرة المعماریین مبدع رسوم الغریبة البدیعة مخترع الاوضاع
الشریفة الرفیعة امین الدولة والدین قائم مقام معظما تحیات فی انتهاء و دعوات فی اقصاء موجه کردانیده می آید
و لا یزال بذکر جودت ذهنیت و بنتایج ابکار افکار لطف لسلامت طبیعت اشتغال می
رود و هنوز از هر طریکی و از بسیار اند که همت تقریر و تحریر برنمی تابد این استعداد در ترتب
از دیاد باد و منتظر مطالب منتج مآرب محمد و آله ذوی المناقب

فصل بیست و هشتم

نوع اول در القاب و ادعیه صدور و اعیان نوع توفیق اتمام قرین احوال صدر معظم
ملک الصدور قدوة الاعیان سید المشاهیر خواجه تاج الدین بالاسلام و تحایا تامل نماید
نوع دوم تعلق خاطر و ازدیاد ملاقات عن قریب باد بجانب صدر معظم ملک الصدور
والاعیان قدوة مشاهیر الزمان خواجه فخر الدین دام علوه سلام و تحایا تبلیغ می افتد
نوع سوم تعلق خاطر با دراک حضور عزیز بس وافرست دریافت آن مطالب عما قریب باد
صدر معظم افتخار الصدور والاعیان زبدة الاماثل خواجه صدر الدین دامت معالیه را
دعوات موفور و تحیات نامحصور رسانیده می آید اشتیاق بملاقات عزیز بحدی که رسیده است
و بتوفیق قرانی میده ادراک آن امنیت روزی باد بحق خیر العباد

مضمونات

این صنف مختصرست در هفت فصل در هر فصلی بیست و شش فصل مشتمل است بر هر ده نوع هر فصلی
سه نوع باشد در هر فصل ذکر کاتب و مقام اول و تاریخ کتابت و ذکر روز و فصل هفتم ده رقعه

فصل اول
در اشتیاق و آرزومندی و ذکر مفارقت و دوری و تمنی دیدار و امید بملاقات

فصل دوم
در اجوبه مکتوبات در صفت حسن خط و بلاغت عبارت

فصل سوم
در احوالی که پیش از ملاقات بیکدیگر نویسند

فصل چهارم
در جوابی که پیش از ملاقات نویسند

فصل پنجم
در طلب مراجعت و معاودت

فصل ششم
در تعیین مصلحتی که کاتب بمکتوب الیه رجوع کند

فصل هفتم
در رقاع مختلفه ده رقعه

فصل اوّل

در ذکر اشتیاق و آرزومندی و بیان مفارقت و دوری و امید ملاقات

هر چند در بعضی فصول این صنف ذکر اشتیاق برفته اما در جمیع فصول مطرد نیست بالضروره
درین فصل که از مضمونات فصول این صنف ذکر اشتیاق بلوازمی که مجملا در عنوانست کرده شد
و در هر فصل از فصول این صنف که احوال اشتیاق مذکور باشد متامل ذکر مفارقت ایام امید ملاقات
ازین فصل الحاق کند تا بسهولت بمطلوب رسیدن شد ان شاء الله تعالی اکنون بذکر انواع این فصل
مشغول شویم **نوع اول** بعد از عرض اخلاص و اعتقاد و تمهید قواعد اتحاد و اعتضاد
دعاگوی مخلص ... برای محل اعلام و انهاء میرساند که تا از سعادت ملاقات محروم ماند و هجران اختصاص
یافته انواع نیاز و نزاع را بکدام زبان بیان تواند کرد و نوایر نیران هجران را بکدام خامه
در سلک نامه توان کشید ایام مزعجات مفارقت را بچه سکن تسکین توان داد و مولمات مهاجرت
را بچه مسلی تسلی توان داشت ظاهر در اضطرابست و باطن در التهاب جان بی قرارست و دل بی دلدار
نایره فراق باوج اثیر پیوسته حمل کرانبار اشتیاق دل و درون را در هم شکسته و وصال را امید نیست
و نه دیدار را نویدی نه دیده را بی گرفته نوریست و نه خاطر پژمرده را سروری شعر

بارب این بار از خاطر غمخوار بردار　　بار چون کوه گران از تن لاغر بردار

لقد طال یوم البین بینی وبینکم　　و دارت علینا دایرات طوارق

فیالیت لیل الوصال هل انت راجع　　و ما بوس یوم البین هل انت فارق

این مکاتبه عشر اول ربیع الاول از مقام معلوم اصدار افتاد رب الارباب ایام دیر باز دوری
و شبهای غم صباح مهجوری را بطیب ساعات اجتماعات و خوش اوقات ملاقات مبدل کرداناد بالنبی
وآله و صحبه **نوع دوم** بعد از ابلاغ بیان اصطفا و اعلام اخبار احبا نموده می شود که

در ایام مهاجرت و اوقات مفارقت

بسیار است
لوایح اشواق بر وجه ظاهر و باطن داعی دولتخواه را منقلب گشته اند که شرح نمه از آن بسیار
موثر و محرک دو بواعث اشتیاق بر طریقی اجزاء وجود او را متزلزل و مضطرب گردانیده که وصف
مه یکی از آن در سلک تبیین و توضیح انخراط باید بکلیه ایام مباعدت را بکدام زبان بیان توان
کرد الم دوری جز بمقاسات صبوری علاج پذیر نیست دیر است که دلها را نیاز مند از متاعب مفارقت
عزیزان در اضطراب است و جانها را در دو مند از تحمل نیران مصابرت بر هجران دوستان اشتیاق فی الجمله

در التهاب

شروع در بیان شداید اشواق و مکاید ایام فراق بهیچ حال مصور و محقق نمی شود شعر

آرزومندی ولاء حضرت مخدوم خویش　　بیش از آن دارم که آید آدمی را در ضمیر

گر هزاران نامه بنویسم نگنجد در بیان　　نعت حرفی از حروف شرح عشری از عشیر

خامس محرم الحرام این مفاوضه از مقام معلوم اصدار افتاد از حضرت واجب الوجود که مفیض خیر
وجود است سرعت ملاقات را که اعز آمال و اشرف مطالب مباغیست سؤال می رود و امید است که در

نوع سوم

محل اجابت آید ان شاء الله تعالی ایام اعمار بتایید مقرون باد بحق من لا نبی بعده
بعد از شرح احوال دعا و بیان اوضاع محبت و اعتقاد در متابعات آلام ایام مفارقت و معاناة
شداید لیالی مباعدت و مهاجرت متاعب مولمات اشتیاق و کرایب موجعات اهوال فراق
بهیچ حال شروع نمی توان کرد چه مبالغت که در تقریر آن مطالب و تحقیق آن مآرب رود عشری از عشار
بل یکی از هزاران هم نباشد قلم را و اگر چه همه تن زبانست چه قدرت تقریر و تحریر بنان را و اگر
چه خادم بیانست چه مجال کتابت و تصویر کاغذ و روی با چه محل قدرت شرح آرزومندی دل شکسته
و درد مند را چه تحمل دوری و نیازمندی بیت زبان خامه بعد بیان اشتیاق مرا
ز صد هزار که دارم یکی نداند گفت　　المام آلام مهاجرت چه صعوبتی دارد که بهیچ سکن
ساکن نمی کند مشتاق شداید اشواق چه نکایتی دارد که بهیچ تسلی سلوت نمی پذیرد شعر

ذکرنی مرّ النسیم عهودکم　　فیزداد شوقا کلما هبت الریح
بعدتم فذاب الجسم بعد فراقکم　　وبل احد یبقی اذا فاتة الروح
اصلی بذکراکم اذا کنت ناسیا　　الا ان تذکار الاحبة تسبیح

عاشر ربیع الاول داعی دولتخواه بعرض این شوق نامه از مقام معلوم مزاحم مطالعه همایون
شد شمه از مکاید ایام بعاد اگر چه نشانه ارواح بر علوم شریفه مخفی نماند بعرض رسانند رب

الارباب سببی که ملاقات شریف را متضمن باشد دولت وصال را ملتزم و متکفل علی قریب
الزمن ممکن غیب بمشهد ظهور رسانند و مواقف دریافت ما شاء الله کاینات

فصل دوم

نوع اول

در اجوبه مکتوبات و صفت حسن خط و بلاغت عبارت

بعد الثنا تأمل معنا و صحبت
و مطالعه مکاتبه کرایمی که صفت قمیص یوسف فی احزان یعقوب داشته تلقی آن بتقدیم اجلال
و تکریم و تقبیل بلب تبجیل و تعظیم احوال اشواقی که در قلم گوهر بار آورده بود همانا از زبان این
سوخته فراق خسته اشتیاق بوده و مضمونات آن بغیر او متزلزل و مضطرب و با املا او محرر گشته
شمع بزم اهل چند آنجناب در بیان اشتیاق استغراق فرماید و از استقلال ایام بعاد استبعاد
نماید از لب دیده و سوز سینه این مهجور درد مند و مخلص رنجور مستمند اخبار فرموده باشد

شعر

اذا ارایتم سنا برق بلوح دجی　　فانها شعل من نار اشواق
وان تاملتم سیحون بمزج دم　　فانها قطره من ماء آماق

در تمنای تو ام طاقت ازین بیش نماند　　بجز از نام نشان از من درویش نماند

در بیان حسن خط و سلاست عبارت و بلاغت ترکیب و براعت بیان شروع نمی تواند
کرد چه هر مبالغت که کند و گوید مقصر و بعجز معترف و مقر باشد شعر

کتاب کالحاظ الجفون السواحر　　ولفظ کسلسال الزلال البواکر
ونظم کازهار الحدائق رونقا　　ونثر کاحداق النجوم الزواهر

نامه خواندم که بوی او ز جان آثار داشت　　همچو زلف دلبران آثار خط یار داشت
لفظ جان بخشش چو بوسیدم عقود نظم او　　قیمت در ثمین و لولوی شهوار داشت
فکر معنیهای بکرش چشم گریان مرا　　از تحیر شب همه شب تا سحر بیدار داشت
هم سواد او مثال طره جانان نمود　　هم بیاض او نشان عارض دلدار داشت
هر سخن کز وی گشادم بوی مشک آمد از او　　آری از خطا مشک آهوی او آثار داشت
یکدم ار صد بار بخواندم تو گفتی لفظ او　　نیز از بار اول خوبتر هر بار داشت
کاتبش یا رب ز عمر خویش برخوردار باد　　خود چنین کس را خدای از عمر برخوردار داشت

جز از نام نشان از من درویش [illegible]

برایع معانی که بکسوت غرایب عبارات مکتسی شده و بخطی چون خد و دلبران زینت
کتبت یافته نمو داری از سحر حلال بود و چشمه از سلسال زلال چه مبارک قلمی که اعدا را بر دانجار
مجازات سیه کند و احباب را بنذل و عطا باد اسش سیه و مد شعر
واقلامه تحی الاقالیم فاز دهی لاعدایه منها و للعفاة البر
و لما جرت بالسعد حتما طروسها تیقنت حتما ان خادمها الدهر
نواطق الا انهن سواکت یترجمن عما فی الضمیر مکتما
عرض این مفاوضه اواخر ربیع الآخر از مقام فلان اتفاق افتاد بحت روزگار بجمال
آن منبع الطاف ذی الجلال لایزال باد **نوع دوم** بعد از توضیح آرزومندی و تحریک اسرار
سلسله نیازمندی اعلام میرود که مکاتبت همایون و مفاوضه میمون که آب حیوان از عذوبت
الفاظ و حسن خط و براعت عبارت و لطافت معانی متعطر و مترشح بود در اشرف اوقات مجلس
مشتاق و محبت نفاق رسانیدند غرر معانی از درر مبانی آن استکثار شد و عقود لآلی از سمط
جواهر مثالی آن استخراج یافت ان هز اقلامه یوما لیعملها انساک کل کمی هز عامله
وان اقر علی رق انامله اقر بالرق کتاب الانام له
ای سرخامه تو سر نخ انکشت در نامه زر نهاده بخ انکشت
خط تو کلید در ارزاق آمده دندانه آن کلید بخ انکشت
واذا تمنت بنانک خط بوبا عن طاعة و سداد
عجب الناس من بیاض معان یجتنی من کوا ذاک السواد
بند که از وصمت اینها موا و خدعت از شنعت انقضا منزه و مبرا بجناب مخدوم تو ماکوس
رسال می افتد اشتیاق بالتقا غره غرا و طلعت طالع گشا نه دران نصاب است که وهم خیال
انگیز بتنوعات خیالات برامثال آن توان کرد یا فهم دوربین اقطار و ارجا اثرا ادراک
تواند کرد بیت بوصال تو متوز شود از عمر بود کار شوریده ما را سر و سامان روزی
عشرین رجب این مفاوضه از فلان مقام اصدار افتاد آتا با نفاذ مکاتبات و ابلاغ مراسلات تسکین
اشواق دل مشتاق و نکابات ایام فراق همت تقریر و تحریر فرمان باید بیت
مرا بکوش تو باید حکایت از لب خویش دریغ باشد پیغام ما بدست رسول
زنامه حال دل من چگونه برخوانی که آب دیده سیاهی زنامه می شوید
حق جل ذکره این مشتت ایام بعاد را کاثم ابهه تشابهد و تقادل سی کند بفیض فضل خود دریغ
بلذت لیالی وصال و طیب اوقات اتصال مبدل گرداناد و شرایف اوقات و ایام آن مظهر
کمالات و مطرح منبع سعادات و سیادات را تا انقضای ساعات و انات در نشر فواید و فضایل
و بسط بسیط موایدو فواضل باقی و دایم داراد **نوع سوم** بعد از ایضاح لوازم
مودت و شرح معانی اخلاص و محبت مفاوضه کریمه را که بتنوع معانی معانی و سر
چشمه آب زندگانی لیست بلب ارادت بوسیده بر دیده نهاد اگر معاودت از
عتبه بادینا ممکن باشد سواد خطش را ابن بیاض مقله مالد و بر حسن الفاظ گوهر ز ابش صفا تصادی
ماند و فابوس از ادراک انشا و بلاغت و براعت از مابوس و منکوس گرداند شعر
علام تو زیبند بهنگام انشا سلاطین کتاب و قابوس و صابی بقابوس و صابی ترا خود چه نسبت
اری بکتابه بعد ما بین اری و صابی علیم بامجاز الامور کانه لمختلفات الظن یسمع او یری
اذا اخذ القرطاس خلت یمینه یفتح نورا او ینظم جوهرا ینظم اللؤلؤ المنثور منطقه
وینثر الدر بالاقلام فی الکتب واما سورت اشتیاق و شعل آتش فراق بر وجهی ظاهره
و باطن این مستمند را فرسوده و سوخته گاشته اند که زبان را قوت تقریر و تعبیر و بنان را قدرت
تحریر و تحبیر نیست شعر اگر ممکن بودی روزی که شوقم در بیان آید
زهر حرفی که بنویسم هزاران داستان آید حدیث آرزومندی بنارم کردی ترسم
که در دل شنیدن بر سبک روحان گران آید کار دیده آب ریختن است و کار دل برآتش خارفت
سوختن و مشکل حالی که دوست را نه در چشم من میتوان که منبع آبست و نه در دل که توان جست
که منزلگه آتش است شعر در دل جسم فرودت نمی جویم از آنک
دوست در آتش و در آب نمی یارم جست منزلم خون دل و آتش سودا بگرفت
گر کرانه کنی از صحبت ما معذوری حق تعالی آن کان فضایل را با امتداد غدوات
و اصایل مستدام دارد و ادراک حضور مبارک که دل پژمرده را ماده نازگی و دل نیم مرده را

مابر ذمت کی هر چه زودتر مهیا و مهیا گرداند بمحمد و آله الامجاد بحق حقه وسعة لطفه

فصل سوم

نوع اول

در احوالی که بیش از ملاقات بیکدیگر نویسند

بر علوم شریفه که منهی گردانیده می آید که چون حق تعالی خواهد که میان دو نفس طریقه اتحاد و سلوک که مایه محبتی در دل ایشان اندازد که بیش از ملاقات بجهت استماع اخبار و استحباب اخلاق و عادات متعلق و معتقد یکدیگر شوند و آن محبت بحقیقت مستفاد از لطف حق تعالی باشد از دو نفس چنانکه قال القایل و اذا احب الله یوما عبده القی علیه محبة للناس و حدیث نبوی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات نیز بر این معنی ناطق است حیث قال صلی الله علیه و سلم الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف و ما تناکر منها اختلف یعنی ارواح مردم لشکرها اند و از آن لشکرها هر کدام با یکدیگر آشنایی باشند الفت گیرند و آنها که آشنایی نباشد با یکدیگر مخالفت ورزند و غرض تعارف ازلیست که در روز الست بوده است و امتداد آن ابد آباد و چون این محبت بین الشخصین در ازل الآزال مقرر کرده باشند البته امارات آن در دار دنیا بوضوح انجامد و چون بارسال مکاتبات و ابلاغ و ارسالات مسبوق نگردد تاکیدی هر چه بیشتر و استحکامی هر چه تمامتر یابد و تاثیرات در نفوس متحابین ابد الدهر بماند و غرض از این معنی آنست که این مخلص دولتخواه بجهت استماع مکارم اخلاق آن یگانه اقطار و آفاق میخواهد که طریقه محبت را با آنجناب مسلوک دارد و آنچه از محاسن و مآثر ایشان شنیده مایه تعلق و ارادت سازد و الاذن تعشق قبل العین احیانا بنابرین مقدمه غره ربیع الآخر که غره ربیع محبت و مودت بار از دار الملک تبریز اصدار افتاد از حالتی که ظاهر و باطن دولتخواه بآنجناب مستغرق و مشغول است و غلبه افکار بتدبیر ملاقات که اعز مرادات است مصروف و قصارای همت بران موقوف

شعر

جز دیدن روی تو نداریم امیدی ‌ امید چنانست که آن نیز ببینیم
و ز خاطر ما بار بتابی آیا اما مینی ‌ برخیزد اگر با تو بشادی بنشینیم

و پوشیده نماند که نقد احباب و تکثر اصحاب منتج فواید دینی و دنیوی است چه تحصیل هیچ مطلب از مطالب بی معاونت اصحاب و خلان ممکن نباشد و توجه بهیچ مقصد از مقاصد بی مظاهرت احباب و اخوان میسر نگردد و چون این قاعده مقرر است ایشان بدان از قضایای دین و وصایای خرد باشد

آنچه داعی دولتخواه را از محض ارادت و اعتقاد در خاطر آمد با صدار این ضراعت بعز عرض میرسانید و تشریف جواب را لحظه فلحظه چشم انتظار بر راه دارد و امیدوار است که چون دولت ملاقات دست دهد بمشاهدات مکارم اخلاق آنجناب زیادت بر مسموعات باشد و زبان حال گوید

شعر

وصفت فلان ان تبز ناک خبرة ‌ وجدناک اضعاف التی کنت توصف

نوع دوم

بعد از حصول امانی و مواد شادمانی مقرون بوصول لباب بالتمنی فاله عرض وظایف دعاگویی و شرح رواتب ثناخوانی بر رای شریف منهی و معروض گردانیده می آید که مدتیست تا اخبار مکارم و مفاخر جناب عالی برین دولتخواه بی اشتباه رسیده و لایزال خاطر در هیجان و شعله نیران اشتیاق در لمعان بوده تا در خیال این مطلوب از نقاب احتجاب که برون آید و جمال جهان آرای را در کدام وقت بر طالبان که عشق غایبانه ورزیده اند جلوه دهد چون زمان انتظار بتمادی رسید و ایام حرمان از ادراک آن امنیت بتطویل انجامید تحریک سلسله وداد برسنت اهل اسلام و احکام ان ما عمال لسنه اقلام واجب دانست چه در حدیث صحیح مرویست که اذا احب احدکم اخاه فلیعلمه الی آخره بنابرین مقدمه این مفاوضه که نمونه کتاب اسواق توجب نطاق و نمودار نسبت از مجبه مودت و صحیفه محبت است و اخر ربیع الآخر از مقام معلوم بمطالعه شریف رسانید تا احوال تجاذب روحها و توافق جانها ازین بوقوف پیوندد و بعد از آن رای شریف آنچه از تسهیل طرق التیام مستصوب نماید مسلوک فرماید و برین ابرام و اقدام مترقب انعام است جهان بکام و دولت مستدام باد

نوع سوم

بعد از ایضاح مقاصد وداد و احکام قواعد محبت و اعتقاد اعلام رای شریف گردانیده می آید که چون حق جل ذکره و عم شکره خواست که این بنده را از موارد اصطفا و مشارب اخوان صفا بهره بخشد و دیده دل را بنور تجلیات محبوبه منور و مکحل گرداند از عالم غیب ارادت محبت آنجناب در باطن او نهاد و دل و درون ملاقات آن سنی رفیع و صدر منیع گردانید و این معنی هر آینه از حکمتی الهی خالی نیست چه هر نسبت و منقبت که ارباب دین و دنیا را حاصل است فایز شده اند موجب اعتلاء مراتب دنیوی و سبب درجات اخروی بوده و چون محبت بین المتحابین فی الله وسیله است هر آینه مودی باعالی درجات و مسری بشوامخ مقامات گردد و سعادت دارین و کرامت منزلین در ضمن این تحقیق باشد و آن حال مستفاد از اخلاق

صحابه

و تابعين و سلف صالحين رضوان الله عليهم اجمعين باشد بنا برين مقدمه اخ اين دولتخواه را
از محبت و مودت آنجناب بر ظاهر و باطن استيلا یافته و دل و درون او را باستغراق
آن مفتون و مشعوف و مملو و مشحون گردانیده و امید ملاقات در سویدا آرام و تسکین و تخمیر داده
والاذن كالعين يورث القلب احيانا مصداق آنست تا این مکاتبه در سلخ ربیع الآخر از فلان
مقام صادر شده بشرف انهار رسانید و امید اجابت از آن بر وجهی که ممکن نایره اشتیاق و میل
و حب اشواق باشد بساعة فساعة انتظار می کند امید است که از عذوبت این مشرب عوارف
و سلاست این منهل مکارم و عواطف داء الغليل و تحصول پیوند ان شاء الله العزیز بعد
اتفاق ملاقات مشاهدات مسموعات باشد و بعد از آن گوید شعر

تعشقتكم بالسمع قبل اجتماعنا ... واذا التقي لا شك ترنو كطرفه
وشوقني ذكر الجليس اليكم ... فلما التقينا كنتم فوق وصفه

دولت و جهانبانی و سعادت جاودانی میسر و محصل باد بالنبي و آله الاطهرين و بجاه اكرام الاكابر

فصل چهارم

نوع اول در جوابی که پیش از ملاقات نویسند

بعد از وضوح بر فی وای الاشعار جالب افراح بار و ارواح ابرار است نموده می شود که حکمت بالغه ربانی در ایجاد و تکوین
ارباب عرفان و اصحاب ایمان و ایقان آنست که دلهاء ایشان محل انوار هدایت ربانی باشد و بواطن
ایشان خزاین اسرار و مظاهر انظار سبحانی و آنچه در نخان اکابر آمده است که قلوب الملوك خزاين
الله این رتبت و منقبت کابرا بعد کابر بدین نوع نیز سرایت میکند و تنها بملوک و سلاطین مخصوص نیست
مصراع که از هر دل بسوی حضرت درست ... چه هر نفس را بقدر استعدادش بر دقایق معانی
و حقایق مبانی از آن مشرب عذب شیرین و از آن منهل زخار حظ کرامت فرموده اند و ظاهر و باطن
او را بدان صفات بسماط توشیح و تزیین داده و فکری که ماده تکمیل و تعود او باشد در منکره
او نهاده تا بدان واسطه انسان واحد بثبوت موافقت مظاهر جمیع می گردد و جمعی نیز در وقت حاجت
بمظاهرت و معاونت او قیام می نماید و نزد او بنکر شدن می ماند بنا برین مقدمه چون رای
شریف را ارادت اتحاد و با این مخلص معتقد انبعاث یافته و باب مکاتبه که سلسله ارادت و محبت

او را تحریک فرموده از آنجناب نیز تعلق اوامر شریفه را جز بقبول امری دیگر در خاطر نمی آید
بیت برادران وفا را تعارف ازلیست ... که بر دراز در و نهایگان یکان دانند
چون حضرت صمدیت جل جلاله با کمال عظمت و بزرگواری خویش می فرماید ادعوني استجب لكم
این فقیر حقیر را چه محل و مرتبت آن باشد که دعوت آنجناب را لبیک اجابت نگوید ظاهر بر مودت
و موالات منطویست و باطن بر ارادت و مصافات مشتمل و عتوبی و اشارات شریفه را بهرچه
فرماید امتثال واجب و انقیاد لازم بیت رضاك رضاي الذي اوثر ... وسرك سري فما اظهر
اواسط رجب مرجب عنت برکة این خدمت از فلان مقام موجه جناب عالی شد و شرف جواب را
انتظار می رود دولت و جهانبانی قرین روزگار همایون باد

نوع دوم

بعد از توضیح احوال دولتخواری و ایضاح اخبار پسندیده کرداری بمحل انهار رسانیده می آید
کار ادراک ضمیر منیرش و این مخلص را در مقام مخالصت و مصافات و مرتبت موالات و موافقت
جانبین حقا که شاهد قلوب و تعاقب ارواح را اثری مرجح تمام مترتب و این دولتخواه لایزال آرزومند
که بدین شرف و بدین کرامت مکرم گردد و عرضه آن بر صواب رای خداوندی بسبب مانع
چند متعذر بود تا درین وقت که آنجناب چنانک در جمیع صفات پسندیده بر همگنان رتبت تقدم
و شوق وارد درین قضیه نیز بارز لز شرف قدم مبادرت و مسارعت فرموده و این مخلص را بموالاة خویش
مشرف و مخصص گردانید از این طرف جز اتیان بوارد و دوام امری دیگر چگونه منصور شود شعر

فلو قبل مبكاها بكيت صبابة ... بسعدي شفيت النفس قبل التندم
ولكن بكت قبلي فهيج لي البكا ... بكاها فقلت الفضل للمتقدم
وهماني بي انني كنت نائيا ... اعلل برد الكرى بالتبسم
الى ان شدت ورقاء في غسق الدجى ... تردد مبكاها بحسن الترنم

من خود بچه ارزم که تمنای تو ورزم ... در حضرت سلطان که برد نام گدایی
بنا برین مقدمه این خدمت غره شعبان از فلان مقام معروض گشت
دیده مشتاق نیازمند بر راه انتظار و دل آرزومند معتکف بر استماع اخبار و گفتار بیت
مرا بگوش تو باید حکایتی از لب خویش ... دریغ باشد پیغام ما بدست رسول
بهرچه اوامر شریفه صدور یابد انقیاد و امتثال واجب و موافقت لازم بیت
از آن طرف نپذیرد کمال و نقصان ... و ازین طرف شرف روزگار ما باشد

سعادت مساعد و دولت و کرامت معاون و معاضد بالنبی و آله

نوع سوم

بعد از اطلاع بر طوالع مصادقت ان مطالع مصافاة و مخالصت اعلام ای فضل گستر
و فکر مهر پرور کرده می آید که چون داعیه ارادت ملاقات مخلص و لقواه بر خاطر مبارک
استیلا یافته و این ضعیف را بتشریف مکاتبه روح افزای و مفاوضه محبت نمای مشرف گردانیده
یعلم الله تعالی که تا این داعیه ساعت ناظاهر و باطن محب معتقد را در هیجان می دارد و طایر
دل مشتاق را در طیران می آرد و اینج در خاطر بوده باد او داده

جانا بزبان من سخن می گوییم   یا خود سخن از زبان من می گوییم

عشر اواسط ربیع الآخر این مکاتبه از مقام معلوم سمت ابلاغ و ارسال یافت تا رای مبارک
بر جه اقتضا فرماید صورت ملاقات آنچه اندیشیده انجام اعلام ارزانی دارد تا میثاق عهد و میعاد
موفور شرف التقا میسر گردد ان شاء الله تعالی جه تحقیق است که بعد از وصول بدولت مشاهدات و رای ابواب اضعاف
مسموعات و مرویات باشد و زبان حال گوید و لیس الاخبار قبل لقائه فلما التقینا صغر الخبر الخبر دولت باد

فصل پنجم

نوع اول

در طلب مراجعت بعد از تبلیغ مراسم دعا و اخلاص نموده می شود که چون
جناب شریف متوجه فلان جانب شد چند قضیه که اتمام آن موقوف بر حضور مبارکست سانح
و عارض گشت در بندگی حضرت خلد ملکه بعرض رسانیده آمد حکم یرلیغ همایون نفاذ یافت که
آنجناب بزودی مراجعت نماید بنا بر حکم مطاع این مکاتبه از فلان مقام در فلان تاریخ اصدار
افتاد تا چون بمطالعه شریفه پیوندد بی توقف متوجه این جانب گردد تا مهماتی که موقوف حضور
شریف است ساخته گردانیده بزودی مراجعت دولت قایم باد

نوع دوم

بعد از قیام بوظایف خدمت و دعا اعلام می رود که جهت اتمام قضیه ایلچیان و ترتیب مالکات که مقصد
معلوم خواهند برد بحضور مبارک احتیاج است از حکم اشارت این مکاتبه از فلان مقام تاریخ ارسال
افتاد چون بمحاط علوم شریفه که در رور بدین طرف توجه فرماید تا مهمات ایلچیان ساخته معاودت
نماید سعادت مستدام باد

نوع سوم

بعد از تمهید وظایف دعا و تحریر روابط نموده
می شود که چون بمبارک عزیمت سلطانیه فرموده هم چند که بخاصه آنجناب تعلق دارد

مهمل مانده و چون بحضور شریف باتمام می پیوندد بالضروره قلنغواجه حامل لرزاعت در فلان
تاریخ بخدمت فرستاده تا بهر جا که بخدمت رسد مراجعت فرماید توجه بجانب سلطانیه و بهر
مقعد که باشد تا فراغت بهتر از آنکه ما توزع ضمیر بزیادت تاکید احتیاج نمی افتد دولت مستدام باد

فصل ششم

نوع اول

در تبیین مصلحتی که کاتب بمکتوب الیه رجوع کند بعد از ابلاغ وظایف
اخلاص انها می رود که درین وقت ملک التی رجال الدین بغدادی که مضارب
دعاگوست آنجا آمده و چند خروار قماش آورده است بنابران این مکاتبه سلخ رمضان
از مقام معلوم سمت تحریر یافت تا چون بمطالعه رسد و آن اقمشه را در بیع آورد و تکرار
تمغاجیان بیرون تمغایی که در زمان قدیم معهود بوده از او مطالبت نمایند و توقع دارند
دارند و او را بزودی تمام متقضی الوطر والمرام بدین جانب روانه گردانند با وجود لطف شامل
دریغ برزید تاکید حاجت نیست دولت در ترقی باد

نوع دوم

بعد از عرض
وظایف دعا و نشر روابط ثنا نموده می شود که درین وقت معتمد شرف الدین
جهت مهمی چند که آنجا دارد متوجه خدمت شد سپارش او را این مکاتبه از مقام معلوم در
فلان تاریخ اصدار افتاد تا بهر جه رجوع کند وظایف اعانت و رعایت درباره او تقدیم
افتد و این مخلص بدان ممنون منت گردد دولت جاوید باد

نوع سوم

بعد
از تمهید قواعد اخلاص و تاکید ارکان اختصاص اعلام می رود که صدر معظم بهاء الدین
احمد چند خروار قماش برد که بخاصه این مخلص تعلق می دارد و بر عزیمت تبریز بسلطانیه آورده
مگر متصرفان و تمغاجیان آنجا نمی گذارند که بتبریز آورد و بفروختن همانجا الزام می کنند بنا
بران این مکاتبه اواسط رمضان از مقام تبریز اصدار افتاد تا چون بمطالعه شریف پیوندد چون
قماش را بنیت تبریز آورده نوعی فرماید که تمغاجیان سلطانیه و خواربان بجد رسم جوار فاعت
نمایند و او را مانع نشوند تا قماش را بتبریز آورد در همه احوال این مخلص ممنون منت گردد با وجود
شمول لطف لیزیکانه بزید تاکید حاجت نیست دولت دایم و قایم باد

فصل هفتم

در رقاع مختلف این نوع را تعداد نتوان کرد چه بی نهایت باشد اما چند نوع که ممکن الوقوع
بود در سلک عبارت آورده شد اگر بیرون این قسم دیگر واقع شود متامل بواسطهٔ تامل
اسلوب رقاع چگونه باید نوشت والتوفیق من الله تعالی **نوع اول** زید قدره
اعلام می رود که جمعی از موالی واکابر حاضر ند نحضور شریف احتیاج است اگر از راه انبساط
تجشم فرمایند غایت بنا شد والدعا سابق **دوم** عز نصره عرضه میدارد که خواجه
نجم الدین را در اری بر متوجهات حظیره بجری و مقرر ست و تمسکات قدیم و جدید گران ناطقست
در اجرای متعاجیان اشارت فرمودن خیری بموقع خواهد بود والصدر عاید **سوم**
لا زال معظما اعلام می رود که چند خروار حوایج بخاصه دعاگو تعلق دارد از زمار آورده اند
توقعست که متعاجیان اشارت فرمایند تا در استیفا حقوق تمامساحت نمایند مضاف سوابق
الطاف کردد **چهارم** دام معظما نموده می شود که مولانا معظم سیدالائمه شمس الملة
والدین دام فضله بموجب حکم التمغا همایون ومثال دیوان وقف در مدرسه ضد ربه
بتواهمت مثبت لست یک جهت فقاهت باشد مره و چا نهدان از نقد و غله نسبت
دیگر فقها بر و مقرر داشتن لطف نه دریغ باشد **پنجم** زید قدره اعلام می رود که انتظار وجوهی
که از دیوان بر جماعت بازاران حوالت فرموده اند و رای شریف ملتزم ترویج و تحصیل
آن شده و بوجهی از حد گذشته بوجهی چند نازک مستغرق گشته اگر یک لحظه تدبیر آن کرده تا
بزودی واصل شود غایت لطف خواهد بود **ششم** دعصره بعد از تبلیغ خدمت و اخلاص نموده
می شود که وجهی محصولات فلان وقف بوجه ادرار این ضعیف شرط واقف مقرر ست و واجب آن
سال با وجود آنکه از حکم دیوان حکم داده اند بجری داشته رسیده توقعست که این وجه بر موجب
تمسکات که بذکر این ناطقست از متصرفان استیفا نموده تسلیم ملکساالخواص امیر علی فرماید دولت چا کامل
هفتم ادام الله ظلاله بعد از تمهید قواعد مخالصت و تقریر احوال اخلاص ارادت اعلام می
رود که سلالة الاکابر عماد الدین پهلوان نمود که چند مجلد کتب بخدمت فروخته بها رسیده لیست چون
اضطرار حال او معلومست اگر بتسلیم آن بوکلا اشارت رود غایت لطف باشد دولت مدام متصل
هشتم ضاعف الله جلاله بعد از عرض وظایف اخلاص و محبت و شرح روابط افتقار و ارادت نموده

لطف

می شود که چند سر اسب بارگیر و الاغ از آن حصه این مخلص و نوکران علی کله بان بعلفخوار ملک فلان
دیه که بخاصه خداوندی تعلق دارد برده و از محل زراعت رعایا درست کرا اشارت شریف
برعایت و محافظت او و اسبان صادر کردد از کمال مکارم انجناب مستبعد ننماید دولت باقی باد
نهم ضاعف الله جلاله اعلام می رود که معتمد قتلغشاه را جهت آوردن حوایج بنجوان فرستاده
بود تقریر کرد که جمعی از نوکران خدمت او را در راه مزاحم شده اند و مبالغی چیل و روغن
و برنج و دیگر حوایج ستده او را بخدمت فرستاده شد تا آن جماعت را که بدین حرکت اقدام نموده اند
بخدام نماید و استرداد آنچ ازو گرفته اند اشارت شریف صدور یابد و بعد الیوم نوکران و حیث
فرماید که از زیادی رامی کردن بتخصیص باد و ستان و متعلقان و نوکران ایشان دست کوتاه دارند تا موجب
مزید اخلاص کردد دولت مستدام باد **دهم** ادام الله معالیه بمحل انهای میپوندد که امسال تمامی
از واجبات این ضعیف از مال و متوجهات فلان مواضع و فلان از ناحیت رود فات و اوفق
فرود آورده اند و متصرفان و رؤسا و دادا آن بانواع تعلل بجو بند چون آن مواضع داخل بلوک
خداوند دولت توقعست بهر نوع که ممکن باشد خواه نقد و خواه غله متصرفان را الزام فرموده و استیفا
نموده بمعتمدان دعاگو تسلیم فرمایند چه جمعیت از انعام انجناب محسوب افتد بزید تاکید حاجت نیفتد
ساعدت مساعد باد و دولت معاضد والله الموفق للسداد والمیسر للرشاد بمنه وجوده

صنف دوم

در خطاب اوساط الناس وغیرهم و مکتوبات با ایشان نویسند و از ده فصل آنچ لایق مقصود باشد
بدین جماعت باید نوشت بعد از خطاب ایشان بر وجهی مناسب ذکری میرود و اگر متامل را
نوعی دیگر در خاطر آید بر همین اسلوب اثبات کند والله اعلم

فصل اول

در خطاب رؤسا و دهاقین **نوع اول** رئیس اجل مقدم النواحی مفخر الطوایف
امین الدین کام نابیده سلام و تحیت خواند و حسن اهتمام در عمارت باغات خاصه بجای آورده و مجتهد
باشد تا بجهت پیوندد والسلام **نوع دوم** رئیس الرؤسا مقدم الاعیان مشهور النواحی تاج
الدین معلوم دارد که معتمد بهادر را جهت عمارت و زراعت فلان مزرعه فرستاده ایم می باید که

جون واقف کردد عوامل خاصه را بر سر زمینها برد تا تخم زنند و بعد از ان مقدار تخم که در باب
باشد از انبار خاصه با او جواب کوید تا زرع و بهرجا او رجوع نماید مدد و معاون باشد و جنان
سازد که در کار عمارت و دیکر مهمات که مکرات سپارش رفته اهمال نرود و نا موجب تقویت
و تربیت کردد **نوع سوم** مفخر الاشراف و ساملکا الصدور و الاعیان مقدم النواحي شرف الدین
معلوم داند که ... ساعات که مجموع غلات بحصول رسید و اکثر مزارعان ارتفاعات بانبارها بردند
و بهیج حال از ارتفاعات خاصه یک من غله نفرستاده میباید که جون واقف کردد کان مقدار جهت
تخم باز بی بکار ماند نکاه دارد و باقی محصولات را از کندم و جو و کاورس و دیکر حبوبات
که زرع کرده تمامت را نقل اینجانب کند و کاه را نیکو محفوظ دارد و متعاقب اشتران
فرستاده نقل کرده شود بهیج حال اهمال ننماید مهم

فصل دوم

نوع اول در طلب خطاب اتراک

سید الاتراک مقدم الطایفه ایش تمور سلام
خواند تعلق خاطر وافر داند ... در مهمات زراعت که در وقت حضور مستقل ... سعی و اجتهاد که
موجب مزید شفقت و عنوا ... بجای آورد و اکر بمدد و احتیاج افتد اکر کدخدایان او بدخیل نشینان
آنجا استمداد نماید و اجر ایشان از وجوه خاصه که بعهده اوست جواب کوید نوعی سپارد که قطعا
در کار عمارت و زراعت اهمال نرود و ناحجات بیوفزد **نوع دوم** مقدم الاتراک اخی
جمال الدین معلوم داند که درین وقت بیجاه سر اسب خاصه در صحبت معتمد ارسلان آنجا فرستاده ایم
می باید که جون واقف کردد و مردم نوبتی معتمد آنجا او به وخیل خانه معین کرداند تا ملازم او بوده
اسپان را بر علفخوار برند و شبانه روز بنوبت محافظت با ایشان بزودی فربه شوند علوفه معتمد
ارسلان و اجر نوبتیان از وجوهات خاصه که در اهتمام اوست روز بروز جواب کوید تا روز به روز
کوشا کر باشند **نوع سوم** قدوة الاتراک حاجی ترقتمه سلام خواند خاطر متعلق داند
درین وقت حاجی ابوبکر ... تقریر کرد که در او به ایشان با هرکس دعوی شرعی دارد می باید که
ایشان را باتفاق حاکم قاضی خیل خانه فرستد تا قضایای ایشان پرسیده و بتفحص رسیده بروجه شریعت
بقطع رساند و حق بر مستحق متوجه کرداند و نکذارد که هیج آفریده بحمایت در میان آید و مانع کردد مهم

150

فصل سوم

نوع اول در خطاب اکراد

مفخر العشایر کرد میر ... سلام خواند خاطر
مکرم داند ... میباید که جون واقف کردد خانه و متعلقان معتمد تاج الدین که آنجا اند در صحبت
نوکران او اینجا فرستد تا بتاج الدین ملحق کردند و جهد نماید **نوع دوم** مفخر القبایل
اسفندیار بعنایات مخصوص کشته معلوم داند که درین وقت معتمد ... سیف الدین نموده که
دران حدود که وجهی که بر هرکس متوجه دارد میباید که عزما او را حاضر کرداند و تفحص قضایا
اشتغال نموده جون حیف سیف الدین شرعا بثبوت رسید در استخلاص او کوشیده تسلیم دارد
و حق را در نصاب خود قرار دهد **نوع سوم** مفخر الاکراد مقدم العشایر کردشاه ...
معلوم داند که درین وقت بحضور او ... احتیاجست میباید که جون واقف کردد بزودی
تمام در صحبت ... متوجه شود و اهمال نورزد مهم داند

فصل چهارم

نوع اول در خطاب اعراب

مفخر العرب سیدی احمد معلوم داند که درین وقت
نموده اند که جمعی از قبایل جهار پایان خاصه را برده اند میباید که جون واقف کردد آن جماعت را
باتفاق ملک الخواص تاج الدین جهت این مصلحت آنجا آمده حاضر کرداند و بعد از ثبوت جهار
پایان را مستخلص کرداند و تسلیم تاج الدین کند و عذر نا موجه مسموع ندارد **نوع دوم**
قدوة الاعراب تاج الدین ... معلوم داند که اهتمام بانتظام احوال او و اقربا ... میباید
بهمه وجهی منظور بوده جهد در رعایت محافظت او اهمال نخواهد رفت **نوع سوم**
مقدم البوادي مفخر العرب تاج الدین علي میباید که قضیه که میان سیدی ... احمد منکوحه اوست
بر وجه شرع بقطع رساند جنانک بهیج طرف حیف نرود ... مصالحت زفت

فصل پنجم

نوع اول در خطاب قلندران

... اوقات غریبه شیخ بزرکوار قدوة المجذوبین
اسوة المنقطعین ... الدین ... عمر حامت برکته بتوجه تمام بجانب جلال احدیت جنانک هست
لایزال مستغرق ... ریان را از وجوه مبارک ... فتوحی ... و صفاتی ... مشاهده و معاینه
بیند

ان شاء الله تعالی **نوع دوم** برکات انفاس شیخ بزرگوار شیخ وقت
قطب الطایفة القلندریة سالک مسالک التزکیة والتجرید العارف بقوانین التوجه والتوحید
شهاب الملة والدین دامت برکته بعموم معتکفان زوایا، فقرا و منقطعان گوشه توکل و تجرد و اهل
الطایفه که موجب انجذاب بعالم وحدت و سبب انقطاع کلی از مشغله کثرت باشد حضرت فیاض علی
الاطلاق باوقات شریفه او برعادت معهود متواصل و مریدان و درویشان را از ارشاد درون
پرنورش عروج بر معارج درویشی و وقوف بر رسد الفقر فخری دمبدم حاصل تا بدان واسطه
از آتش با طایفه انس مستکف باشد و مجاورت ... خطا بر قدس ستانش و التوفیق من الله تعالی
نوع سوم امداد تاییدات ربانی و توفیقات یزدانی قرین روزگار شیخ بزرگوار قدوة
المشایخ والاکابر اسوة المنقطعین مقدم الطوایف القلندرین متبوع الفقرا والمریدین شیخ
نجم الدین ابوبکر باد اوقات شریفه ان یگانه اهل تفرید و تجرید مستغرق توجه و توحید باطوایف
مریدان از عذوبت مشارب وصفا موارد الفاظ گوهربارش ساغه فسا سیرابی تجرد حاصل
کرده و معارج ارباب مدارج که مطامح انظار مجردان و مناهج افکار منقطعان و ممتزوان است
وصول یابند ان شاء الله تعالی طایفه درویشان و جوقی مجاوران زاویه متبرکه بدعاگوئی
مدد دهند و مطالب نمایند تا بر حسب ملتمس ایشان ساخته گردد ان شاء الله تعالی و اگر شیخ
قلندران حج گزارده باشد در هر سه نوع زین الحاج والحرمین باید نوشت

فصل ششم

نوع اول در خطاب متعلقان و غلامان بمتعلقان ملک الخواص مؤتمن الاکابر
تاج الدین علی سلام خواند خاطر متعلق دانند احوالی که نموده بود و از عمارت خانه و مرمت
حوضخانه و اجرا آب کاریز و زراعت باغچه اخبار کرده پسندیده افتاد می باید که بر قرار ساختن
مهمات که بدو رجوع رفته مشغول باشد و واجب دانند که باهتمام اتمام آن وظیفه جلادت و کفایت
اوست از آنکه بدین جانب اعلام کند پرداخته گرداند و هیچ دقیقه از دقایق تصرف و تدبیر مهمل
و نامرعی نگذارد چه اعتماد کلی بر امانت و دیانت او است ما حصلیتی کاند وجهی که جهت مصالح عمارت
در بایست باشد از معتمد جوهر بستاند و یافته وصول بدهد تا از جمیع او محسوب افتد نوعی سازد که متواتر

اخبار کفایت و کاردانی او باز رسد تا بمراحم مسبوق گردد **نوع دوم** بغلامان
مبارکشاه معلوم دانند که وجوهی از جمله واجبات خاصه بموجب احکام و تمسکات
دیوانی بر قدوة الزوجا جمال الدین احمد متوجه است و او حجت باز داده در مدت ده
روز جواب گوید درین وقت تمسکات دیوانی و حجت او باز فرستاده شد می باید که
چون واقف گردد آن وجوه بمیعادی که او معین کرده و حجت داده از او استیفا نماید و تسلیم
معتمد جوهر کند و یافته وصول بستاند **نوع سوم** هم بمتعلقان سید الخواص نجم الدین
معلوم دانند که دیه فلان را از ناحیت ... بهرا از و دبیع شرعی خریده ایم و حجت مسجل بامکان
ناطق و حکم دیوان صدور یافته رئیس و رعایا حاضر شده و واجبات و حقوق و بهره مالک
آن دیه را متوفر گردانیده سال بسال بمعتمدان خاصه جواب گویند می باید که چون واقف
گردد رئیس و کدخدایان را طلبیده حجت شرعی و حکم دیوان را بدیشان نموده و بهره و حقوق
مالک را متوفر گردانیده و حجت بستانند سال بسال باوکلاء خاصه از مجموع محصولات خاصه
حوایج و حبوبات و آنچه شرعا وظیفه مالک باشد مقدار جواب گویند و جفتها خاصه را با چار
یک دار دان متقولرتخم که از عهده زراعت آن بیرون توانند آمد تسلیم ایشان کند و خود نیز
بدیه رود و احتیاطی بلیغ واجب دانسته مجموع اراضی مزارع آبی و دیمی را در نظر آورد و جهت
عوامل خاصه با نگاه و علف معین گرداند و اگر دران زمینها موضعی را صلاحیت نشاندن باغ
باشد و آب بران شرف بخشی کرده اعلام دهد و بهمه ابواب رئیس و کدخدایان و رعایا
و مزارعان را باستمالت و دلبستگی و شفقت و رعایت اینجانب مستظهر گرداند و بر عمارت
و زراعت ترغیب و تحریض واجب داند و لایزال مجاری حالات را باز نماید تا بر آن
وقوف یافته تدبیر کرده شود والله اعلم

فصل هفتم

نوع اول در خطاب فراشان مهتر معظم قدوة الفراشین حاجی علی
... با تامل نموده می باید که بمهمات فراشخانه و ترتیب خیمها و سایبانها خاصه مشغول شده
وجوه مصالح آن برصد معظم شمس الدین وکیل خرج حوالت رفته از وی بستاند و محاسبه مصالح

واخراجات را او مضبوط و منتج کرداند و سلم **نوع دوم** مهتر نوروز بعد از
تامل سلام آنکه داند که جهت ترتیب خرگاه و سراپرده ... ب نیز فراش احتیاجست باید معلوم
چون وقوف یابد ... نیز فراش امیر حاجی تعیین کند و مواجب معین کرداینده و واجب چهار ماه
اول جهت خود و جهت ایشان از وکیل خرج بستانند و یافته وصول بدهد و بزودی ایشان را
استصحاب نموده بدین جانب آید چهار سر اولاغ بها در احتیاجی تسلیم ایشان کند **نوع**
سوم ملک الخواص امیر سعد الدین معلوم داند که بازخانه زیلو با شیرازی
احتیاجست می باید که باتفاق خواجه جمال الدین وکیل خرج پنج جفت زیلو، ده گزی و پنج ده
زیلوچه شیرازی و پنج زیلوچه انجازی در پیچ آورد باتفاق مهتر معظم محمد شاه بر اشتران بار کرده
بدین جانب آورد و دیگر آلات را نیز که نوشته ایم باز خود دارند والله اعلم بالصواب مفصل

فصل هشتم

در خطاب ساربانان **نوع اول** ساربان معظم ملک الخواص جمال الدین
نصر الله سلام خوانده می باید که ... از جمله شتران خاصه ده قطار شتر بیسراک را در روز یکنام
زین بسته و در رعایت و تیمار داشت سعی بلیغ نماید چنانکه بوقت حاجت فربه باشند مواجب
شتربانان بر معتمد کافور حوالت رفته از وبستانند و یافته وصول بدهد با محسوب افتد **نوع**
دوم ساربان مکرم فخر الدین احمد معلوم داند که جمل بعل از نفاعات بدینجانب
بشتران احتیاجست می باید که آنچ از شتران فربه و سموت باشد در صحبت شتربانان اینجا فرستد
باقی را آنجا که محفوظ و مرعی دارد تا زود فربه شوند مواجب شتربانان اینجا داده شوند **نوع**
سوم ساربان اجل جلال الدین معلوم فرماید که وقت کوچ تنگ در آمد و اگر
جماعت شتران را بی آورند می باید که مجموع شتران را روغن مالیده بعلف کذا ... تا چون
طلب داریم بی توقف حاضر کرداند ان شاء الله تعالی

فصل نهم

در خطاب خربندگان **نوع اول** آقوسالار اجل اخی بهاء الدین عمرشاه
بعد از تامل سلام و تحایا معلوم ... داند که درین وقت ده قطار استر که از تجار فرنگ خریده ایم
در صحبت معتمد ایشان فرستاده شد می باید که آنچ رئیس باشد چهار دار و نهاده تیمار داشت کند
و بعلف کذا ... و چنان سازند که بزودی فربه شوند **نوع دوم** آقوسالار مقدم
اخی علی معلوم داند که از جمله استران خاصه که اهتمام او ... یک قطار استر جهت خاصه
جهت فرزند اعز اکرم عبد العزیز طول الله عمره تعیین کرده ایم واو نوکر بطلب او فرستاده
باید که یک قطار استر ماده نیکو تسلیم نوکر او کند و مجموع آلات استران نیز جواب کوید **نوع**
سوم پهلوان معظم آقوسالار محمود بداند که درین وقت جهت آلات و بازخانه پنج
قطار استر نیکو احتیاجست می باید که چون واقف گردد باتفاق خواجه صدر الدین وکیل
خرج پنج قطار استر نیکو گزیده نیکو نرخ بها را او بدهد و بر دفتر ثبت کند والله اعلم

فصل دهم

در خطاب کاروان سالاران **نوع اول** پهلوان معظم مقدم القوافل اخی بهاء الدین
نام تابین معلوم کاند که درین ... وقت قدوة التجار حاجی شمس الدین بجانب بغداد
متوجه لست می باید که در رعایت جانب او و متعلقان و اقمشه و چهارپایان او سعی بلیغ بتقدیم
رساند و او را با مجموع کاروانیان رعایت و محافظت واجب داند و جهت احتیاط نوکران
طلبتیلی با خود دارد ما بدفع حرامیان و دزدان مشغول کردند **نوع دوم**
پهلوان اجل قدوة الرجال مقدم الابطال اخی زین الدین علی معلوم ... کاند درین وقت
استماع جمعی حرامیان در فلان راه که او همواره آنجا تردد کند بجای کبری مشغول‌اند ملک الامرا
قلغتمور را باد وبست نیز حلقه بسلح فرستاده شد می باید که ایشان را بمواضعی که مکان
حرامیان باشد دلالت کند که دمار از روزگار ایشان برارند و بعد الیوم تجار و قوافل را بدان
راه با بیمنی تمام توان برد بعون الله و حسن توفیقه **نوع سوم** جمعی از تجار خاصه از فلان
موضع می آمدند تیز بر کردند که در فلان مرحله جمعی ... دزدان در شب بر ایشان زده‌اند
و مبالغ اقمشه و چهارپایان برده واو ... استخلاص آن سعی نموده و با راهداران نیز در آن
مبالغی نکرده و این معنی بی راهست می باید که چون واقف گردد باتفاق راهداران تفحص دزدان
مشغول گردد و اقمشه و چهارپایان را که برده باشند مستخلص کردانیده تسلیم کند اگر اهمال ورزد

در او عهده او باشد تا حقیقت داند و بعد از ان باتفاق مقدم لشکریان که در ان حدود باشند
گرفته بدیوان آورد تا سزای ایشان بر وجهی که اعتبار دیگران باشد داده شود بمنه

فصل یازدهم

نوع اول

در خطاب صوفه و بخرد اجل اوحد خواجه تاج الدین اوحد معلوم کاند که
درین وقت بعضی جامه مصری و اسکندرانی و دمشقی فرستاده شد بی باید که انرا
بقیمت عدل بها گرفته تا اقمشه هندباری و کرمانی و شیرازی و اصفهانی و رومی معارضه کند بر وجهی که
غبطه ایجاب ربح باشد و ارباب خبرت پسندیده دارند چه در معاملات دیوانی بدین قماشات
ذکر رفت حاجت باشد و طالبان آن بیش از طالبان قماش مصر و اسکندریه و دمشق بوده‌اند

نوع دوم

سید الکفاة شمس الدین بهادر باید که چون واقف گردد جهت ده
نفر غلام و نوکران که فرستاده‌ایم جامهای تابستانی بر موجب نسخه مفصل بهای موافق بحد
وتسلیم دارد و بهای جامها و مصالح خیاطت و اجوران خواجه جمال الدین وکیل خرج اداکند

نوع سوم

قدوة الاماثل خواجه نجم الدین معلوم دارد که جهت حوایج خانه بیره خوار حوایج اخیا جهت
سید الخواص بجهت حوایج دار بدین آمدیم باید که آنچه التماس کند بهای موافق بهای عدل
خریده مشروح و مفصل بنویسد و تسلیم او کند والله اعلم بالصواب انه رؤف بالعباد

فصل دوازدهم

طایفه اول

در خطاب مخالفان ملت اسلام و طایفه موسویان و عیسویان
موسویان از اخبار و معلمان یهودی بر این موجب نویسند سید الاخبار و قدوة المعلمین
عزرا بن عبدالله باقدوة الاخبار مقدم الطایفه حسقیل ارشده الله الی صراط المستقیم

طایفه دوم

عیسویان بیکفور سیس و کرجیان و نصاری و ارمنه و افرنج برین موجب باید نوشت بیکفور سیس
پادشاهان آن طایفه است فلیس لیوس اعظم فیلفوس اکرم افتخار دودمان اسکندر ملا ذآل
مسیح بیکفور سیس لازال معظما و محترما معظم طبر مکرم سید النصاری قدوة الاساقفه مقدم الطوایف
العیسویه طبر داود دام اکوج امیر مکرم افتخار آل بترلط اسپهبد لر کرج و انجا رقدوة آل مسیح ایوانی
و بیسان و رهبان قدوة القسیسین منوا الرهابین ایوانیس ما مقدم الفرقه الیسوعیه سرکیس و نصاری

سید النصاری اوک و ماری امنه و فرنک نیز بچنین دعا بر الموجب که جهت موسویان نویسند
تمام شد مرتبه سوم از کتاب دستور الکاتب فی تعیین المراتب بعزی و بهروزی بر بندگی سلطان الاسلام
خلد الله سلطانه و بر مسلمانان مبارک و میمون و فرخنده و همایون باد ان شاء الله تعالی وحده

مرتبه چهارم

از کتاب دستور الکاتب فی تعیین المراتب در مکاتبات سرمیان سلاطین و امرا و وزرا و خواتین
و خدم و ارکان دولت و ملوک ولایات و سپاه‌ها و مشایخ و قضاة و غیرهم و مضمونات آن
و عرضه‌داشت رعایا بسلاطین و جواب آن و محاضر و اجوبه و شرط‌نامه که نواب و عمال سلاطین دهند
و جواب و تذکره که بامرا و وزرا و اعاظم مملکت نویسند و اجوبه آن مشتمل بر چهارده فصل بود در ده
صورت مکتوب و جواب و هر صورتی مشتمل بر پنج نوع بجمع صد نوع باشد ٥

فصل اول در مکاتبات امرا بزرگ بامرا و وزرا مشتمل بر مبارک بادشاه در فتح مملکتی

فصل دوم در مکاتبات پادشاهان و امرا

فصل سوم در مکاتبات پادشاهان و وزرا

فصل چهارم در مکاتبات پادشاه و ملوک ولایات

فصل پنجم در مکاتبات خواتین پادشاه بیکدیگر

فصل ششم در مکاتبات خواتین پادشاه و خدم

فصل هفتم در مکاتبات وزرا و خواتین پادشاه

فصل هشتم در مکاتبات امرا و وزرا

فصل نهم در مکاتبات وزرا بیکدیگر

فصل دهم در مکاتبات ارکان دولت

فصل یازدهم در مکاتبات وزرا و اصحاب دیوان بزرگ

فصل دوازدهم در مکاتبات اصحاب دیوان و ملوک ولایات

فصل سیزدهم در مکاتبات اصحاب دیوان بیکدیگر

فصل چهاردهم در مکاتبات وزرا و حکام و ملوک ولایات

فصل اول

در مکاتبات امرا و بزرگان و وزرا مشتمل تبارک بپادشاه در فتح مملکتی دو صورت مکتوب و جواب

صورت اول

نوع اول مکتوب امرا و وزرا بپادشاه

امداد فتح و ظفر بر استمرار عادت
کی مستجلب اسباب سعادت است قرین رایات خافقات حضرت شاهنشاهی که بحقیقت سایه آیت باری
اولیا در مراتب عز و رفعت و معارج شرف و بسطت مسرور و اعدا در مدارک هوان و معارک
خذلان و خسران منکوب و مقهور بحق الملک الغفور بشارت فتحی کی از ورود موکب فتح و نصرت
و استیلای عساکر جهانگیر بر تسخیر فلان مملکت بندگان دولتخواه رسیده سبب تواتر امداد بهجت و حبور
تضاعف اسباب کامرانی و مسرت شد و در مبادی حال که الویه و لایات کبریا و رایات جهانگشای
لازالت منصورة و بالفتوحات محفوفة عنان عزیمت بر صوب تسخیر اعادی ادامهم الله تعالی منعطف
گشت بنا بر شواهد امداد فتح و ظفر و نصرت از لوازم مواکب میمون شاهنشاهی است آن فتح
مشاهد و معاین بود و برای العین ملحوظ نظر و مرموق بصر گشته امید بالطاف نامتناهی حضرت
عزت جلت عظمته که مجموع ایل و یاغی در حوزه مملکت تصرف عساکر منصوره آنحضرت بدل الحکام جهانگیر ممالک
مشارق و مغارب بلاد و اقارب و اباعد عباد را در ربقه تسخیر و انقیاد درآورد ان شاء الله تعالی تا
آفتاب خاصیت با انقراض عالم بر مفارق جهانیان پاینده باد و اوراد جلال و افدان قبول و اقبال
بدرگاه جهانپناه آمین بالنبی و آله و صحبه **نوع دوم** خلد الله ملکه و سلطانه و اعلی کلمة ممالک

الارض شاه چون عواطف نامتناهی حضرت آلهی قرین روزگار یکی از بندگان خاص او گردد و افعال
و اقوال و حرکات و سکنات در جمیع احوال بمیامن و مناجح مقرون گرداند و فی کل الامور او را مظفر
و منصور گرداند هر که را بخت مساعد بود و دولت یار   ابدالدهر مظفر بود او در همه کار
تیر فکرت چو درآرد بکمان تدبیر   در مجاری غرض غرق شود تا سوفار
والحمد لله والمنه که در عزیمتی که رای دولت نمای و رایات جهانگشای لازالت محفوفین بالنصر
و التایید فرموده و عساکر منصوره متوجه تسخیر فلان مملکت گشته قاید ظفر دلیل سابق نصرت
قرین و عدیل بوده و نیز تقادم سیوف آبدار و تقارع اسلحه جان شکار و اعمال اسنه قلع
و قمع کیاعنه افواج و جدال فتح مملکتی که مستفاد از فتوحات ربانی و مستنبط از تاییدات آسمانیست
برایسر وجوه دست داده و اهالی آن بلاد و بقاع بالهام سعادت سر بر خط اطاعت و موافقت
نهاده اند و احکام قضا مضا را امتثال نموده اند چون بشارت این اخبار بمسامع بندگان دولتخواه رسید
میخواستند که از سر قدم ساخته متوجه درگاه آسمان پناه گردند و وظیفه تهنیت بحضور القا کنند
بواسطه کبر سن و استیلای شیخوخت که از لوازم ذات همایون باد و رکون حواس ظاهر و باطن از مقتضیات
خویش ازان سعادت محروم و ممنوع گشتند و ضعف مزاج نیز اضافت علت شده بود شعر
ان الثمانین و بلغتها   احوجت سمعی الی ترجمان   بالضروره برین جرات و خسارت اقدام نموده مضمون
قضیه اخلاص و دولتخواهی را تحریر بموقف عرض آرای علیه منشیان حضرت فلک رفعت گردانیدند تا صورت
مطاوعت و بندگی ایشان را بعز عرض رسانیدند و عذر تاخیر و توقف خواهند   قلم بنده بحضرت
نتوانست رسید   قلم شوق و ارادت بسر آمد نه بپای   و ولی که مدد ذات توفیق مؤید و معین آن
باشد قرین حضرت سلطنت پناه و بارگاه معالی ملاذ باد بالنبی و آله **نوع سوم** خلد الله
ایام السلطنة و ابدال یوم البعث و النشور دوام مملکته بر رای جهان آرای و فکر صواب فرمای
معروض و منهی گردانیده میاید که چون حضرت احبا الوجود تواترت آلاؤه و تقدست اسماؤه
خواهد که علو شان و ترفع مکان یکی از بندگان خاص الخاص بطوایف اشراف و خواص نماید روز
بروز امارات سعادت بر عنوان احوال او ظاهر و لایح گرداند و مساعد و علامات اقبال
دولت قرین الویه و اعلام و مقارن خافقات رایات او کند اقامت او موجب تمکن و سلطنت باشد

ومن الله التوفیق والتایید

نوع دوم

خلوص عقیدت وصفاء طویت که فلان نموده و آن صورت بواسطه تجارب احوال و اعمال و افعال و اقوال او بر حضرت شریفه ما مکشوف بود درین نوبت که بتجدید بعز عرض رسانیده وثوق اعتقاد ازین از زیادت شد و عزیمت خواسته وضعف مزاج وسن پیری و کبر وشیخوخت مانع حضور اگرچه مقبول و مسموع چون ما را بکلیات قضایا و جلیات حرکات و سکنات احاطت حاصل است او را در تاخیر و توقف معذور داشتیم می باید که بر قرار وظایف صوالح ادعیه قیام نموده بر ریاض دولت و جهانبانی استمطار امطار رحمت و عاطفت از حضرت عزت جل جلاله واجب داند چه هر آینه باجابت پیوندد ان شاء الله تعالی

نوع سوم

اظهار دولتخواهی و اعلان اسرار پسندیده کرداری که فلان نموده و از میامن تاییدات ربانی عساکر منصوره ما را اتفاق افتاده بهجت و مسرت نموده و در بشاشت بشارت افزوده از کمال دولتداری و نیکو خواهی و وفور مطاوعت و موافقت و صنوف متابعت و انقیاد او مستبعد و مستبدع نمود چه آنچ از خلوص عقاید و صفاء سرایر او ما را معلوم و محقق و مقرر است زبان تقریر از عهده تبیین و توضیح آن تفصی نتوانند نمود و یا لیت که قدرت توجه بدین جانب میسر شدی و از میامن نصایح و برکات ارشادات او بجز و احظی موفر و نصیبی موفر دست دادی بهر حال از توجه ضمیر روشن و تاثیرات اوقات مستمد و استشارت و دولتخواهی از آثار آن باشد ان شاء الله تعالی باید که باعلام سوانح قضایا و عوارض مهمات که اتمام آن موجب ازدیاد اسباب سلطنت و سبب رونق کارخانه مملکت گردد و صلاح بندگان خدای تعالی بدان منوط و مربوط باشد اهمال نورزد والله یؤید بنصره من یشاء

وبعضی

[illegible]

فصل دوم

در مکاتبات پادشاهان و امراء و صورت مکتوب و جواب

صورت اول

نوع اول

مکتوب پادشاه با امرا

امیر شیخ محمد بعنایت مخصوص گشته التفات و تعلق خاطر او شناسد می باید که بمهمی که موسوم شده بجد تمام اشتغال نماید و آوازه لشکر با زینت و استمالت داده بر استخلاص فلان مملکت باعث و محرض گردد و اگر بکجا احتیاج افتد و عزیمت او متعذر گردد و نصرت والحمد لله والمنه که این صفات از لوازم حضرت سلطنت پناه و لواحق جناب جلال دولت مآب حضرت شاهنشاهیست و در فتحی که فاتح ابواب کامکاری و لازم حالت سعادت و تجارب است اولیا و اعدا با استیلا و استعلاء آنحضرت قایل و ذاکر تر بر فتوحات دولت و مرافقت بخت و مساعدت شاکر شوند الله حیث حللتم جارکم والامن دار والسرور نزیم والعیش غض والمنازل جنة والجو طلق والریاح النسیم والنجم سعد والزمان مساعد والوصل سلم والعدو سلیم این توفیق بر وضعی که دست تصرف روزگار متعرض انفکاک آن نتواند شد لایزال باد و تهنیه اسباب سلطنت و مملکت بر موجب دولتخواه بندگان حضرت را از مقتضیات ایام و لیالی بحق حقه و سعة لطفه

صورت دوم

نوع اول

در جواب پادشاه با امرا و وزرا

رواتب دعا و خدمت و وظایف ثنا و عبودیت در ماده بشارت که معاطر اقلام فلان باعلام آن مبادرت و بانها مسابقت نموده بود درین اوقات و سایر حالات محاط علوم و مستوعب مفهوم گشت امداد دولتخواهی و ازله دعاگویی در فحاوی آن مندرج بود از کمال مطاوعت و نیکو دولتداری و متابعت آن یگانه مستبعد نمود و اما قضیه فتحی که دست داده چون اعانت توفیق و ادامت باشد از حضرت رب العالمین عز سلطانه و بهر بهانه درباره ما زیادت از انست که بسفارت قلم و وساطت رقم از عهده عشر عشیر آن بعضی توان نموده و تکرار این عنایات و عاطفت مشاهده و معاین گشته درین باب باطناب چه احتیاج شرق شاب رقنا وطلعت طلابعنا وکم من فاتت سنند رک مملکت اعلای اگر پایمال حوافر بکران جهان پیمای و نکاوران آسمان فرسای و بادپایان زمین نورد حضرت شاه گردد و بزخم سنان آبدار و سهام صاعقه کردار و ضرب شمشیرهای بران و اعمال رماح و سنان دمار از روزگار ایشان بر آورده شود چه عجب بعضنا کلب الاجرب وما عاد اثابیتا لاخرب می باید که دولتخواهان را باستدامت آن دولت که مستغنی از نعم نعمت معدلت است و بروز ادله استظهار متواتر باشد و اسباب استشراق چه از انگاه باز که تاج خسروی بلمس مفرق کسروی باشده ظفر را مقارن عزیمت دولت را موافق اقامت یافته ایم ونحن اناس لنا فکرة بعض ما بمضل لا بنی

نوع دوم

بزودی اعلام دهند تا جمع از امرا و عساکر منصوره بمدد فرستاده شد
امیر طغا نمور بداند که درین وقت امارت فلان هزاره که داخل تومان او ست بشیخ
علی که قدیما بیدر او تعلق داشته تفویض فرمودیم می باید که چون واقف گردد دست او در تصرف
امور مهمات آن هزاره قوی دارد تا او بضبط مصالح ایشان قیام نماید وچنان سازد که بوقت احتیاج

نوع سوم

باجیر و جبه وادوق تمام بزودی حاضر توانند شد امیر محمود بداند که
مدتیست تا او را بیامیشی لشکر فلان ولایت و اولکا فرستاده ایم و تا غایت خبری
نرسیده می باید که چون واقف گردد از مجاری حالات اعلام دهد و اگر بعضی از امرا آن لشکر بتردد
مشغول شوند بحضرت ما نموده چون حکم برسید بر الموجب بتقدیم رسانند و موافقان و مطیعان را در رعایت
و محافظت واجب دانند و بعنایت مستظهر گردانند لمه فهمه

صورت دوم

نوع اول

جواب امرا با پادشاه
خلد الله ملکه و سلطانه و اعلی فی الخافقین سحقا بارایه
اشارتی که در باب امرا و لشکریان و استخلاص فلان مملکت نفاذ یافته بود دل و جان مجموع و مبسوط
تا غایت بطلب ایشان کیجکا احتیاج نبود بیمن فضل الهی و بیمن دولت شاهنشاهی امیدست که بطلبیدن کیجکا
احتیاج نباشد و مساعی جمیله بنده و لشکریان در نیکو بندگی بوضوح بپیوندد ان شاء الله تعالی لمه

نوع دوم

اعلی الله شانه و رفع علی السماکین مکانه کمترین بندگان زمین بارگاه اعلی
باخلاص مقبل گردانیده حکم جهان مطاع را که در باب امارت هزاره فلان که داخل
تومان بنده کمینه است بشیخ علی سیورغامیشی رفته تاج تارک ساخت و بموجب فرمان اعلی اعلاه
الله تعالی امرا و صده و صده از هزاره را با لشکریان ایشان بدو سپرد و او بتدبیر ایشان مشغولست امیدکه
مصالح دین و دولت بر وفق جهان آرای ساخته گردد ان شاء الله تعالی دوام سلطنت مقارن عمر ابد تو ام

نوع سوم

سرمد باد
خلد الله سلطانه و اعلی علی الفرقد مکانه کمترین بندگان سر بر خاک مطاوعت نهاده
مقبل حکم مطاع که بابروج سموات تکاره می نماید عرضه میدارد که امرا این اولکا و ولایت متفصل حکم
نافذ و فرد دولت ابد پیوند او امرا الله تعالی بر وفق دلخواه و دلخواه است جمیع امرا و لشکریان مطیع و منقاد
و امتثال اوامر شریفه را بجان سپاری متلقی و مستغاث سیورغامیشی و عاطفت حاصل و الامر اعلی جهان بکام باد

فصل سوم

در مکاتبات وزرا و صورت مکتوب و جواب

صورت اول

نوع اول

مکتوب پادشاه بوزرا
صاحب اعظم خواجه شمس الدین می باید که
بجد تمام بضبط مهمات خزانه و تحریر اموال دیوان و ترتیب عساکر منصوره اشتغال نماید
وچنان سازد که چون بوجوه خزانه و حضور لشکریان احتیاج افتد موفر و مرتب باشد با سیورغامیشی
مخصوص گردد

نوع دوم

صاحب اعظم خواجه غیاث الدین معلوم داند که بوقت در باب
عمارت ابواب البر شریفه تواکید بلیغ رفته بود در خاطر است که ابراز و نقش بر دیگری جهات
خیرات بل فایق ترسا بر ابواب مبرات باشد می باید که معماران بجد تمام برکار دارد و از هر وجه
که نقد تر باشد مصالح عمارت گرداند چنانک درین تابستان باتمام رسد ان شاء الله تعالی

نوع سوم

صاحب اعظم خواجه جمال الدین معلوم داند که بکرات جهت مصالح کریراق مبالغت رفته
و تا غایت بنواب می جوی نرسیده و مهمات خاصه مهمل مانده می باید که چون واقف گردد بتدبیر و ترتیب
آن وجوه بر وجهی قیام نماید که آثار مساعی جمیلا و عنقریب بوضوح انجامد و نواب کریراق تنکر گویند

صورت دوم

نوع اول

جواب وزرا با پادشاه
خلد الله سلطانه و اعلی فی ممالک الارض سلطانه
کمترین بندگان روی بر خاک نهاده عرضه میدارد که چون حکم یرلیغ همایون لازال نافذا فی
الاقطار و الاکناف جهت ترتیب وجوهات خزانه نفاذ یافته کمترین بندگان خود بیشتر محصلان را
با طراف و ولایات فرستاده بود و بمتصرفان تواکید بلیغ نوشته تا شب و روز ناگفته بتدبیر و ترویج
وجوهات مشغول گردند و محصلان بعضی آمده اند و جمعی دیگر متعاقب میرسند چون مجموع وجوهات در
حوالی حصول انجامد تسلیم نواب خزانه عامره کرده شود ان شاء الله تعالی جهان بکام و دور فلک متابع الحکم

نوع دوم

خلد الله سلطنته و ابد مملکته کمترین بندگان عرضه میدارد که چون اتکا بازکه حکم
جهان مطاع در باب عمارت ابواب البر شریفه نفاذ یافته مهندسان و معماران و بسیار کارکنان
شب و روز بعمارت مشغولند هر روز سیصد مرد از بنا و نجار و حجار و فعله در کار و الحق عمارتی خواهد
بود که

دیده روزکار مثل آن ندیده باشد امیدست که پسندیده رای صواب نمای کردد ان شاء الله تعالی

نوع سوم خلد الله ملکه وسلطانه و اعلی فی عالم الارض شانه کمترین بندکان روی بر خاک نهاده عرضه میدارد که وجوهات کرکیراق بر ولایتی حوالت رفته بیش از ان در وجه مواجب جمعی از امرا و لشکریان نهاده بود و ایشان تصرف کرده بعلان موضع باشارت همایون رفته اند بروات دیوان کرکیراق راجع کردانیده بر موضعی دیکر حوالت غایت ده روز دیکر بوصول بیوندد ان شاء الله تعالی جهان تا بود فرمان

فصل چهارم

در مکاتبات بادشاه و ملوک ولایات دو صورت مکتوب و جواب

صورت اول

مکتوب بادشاه بملوک **نوع اول** ملک اعظم شمس الدین بداند که عنایت و مرحمت شامل حال اوست و همت بر تقویت او مصروف و موقوف می باید که بمحافظت ولایت و رعایت رعیت مشغول باشد و در ترویج اموال خزینه و تسلیم بمحصلان سعی کند و مرج و مخ الدین معلوم داند که بوجه ضرور متوجه شده بود که جهت مساعدت لشکر منصور دو تومان مرد لشکری با حرجه و سلیح و الزوق تمام مرتب کردانیده بر نشاند ما غایت انتظار میرود می باید که چون واقف کشته بروجهی که التزام نموده دو تومان مرد مرتب مسلح را بزودی در صحبت یکی از برادران و فرزندان انجا رسد تا بملازمت و کوچ دادن مشغول باشد **نوع سوم** امیر مظفر الدین معلوم داند که درین وقت جهت ترتیب عساکر منصوره بروجهی چند احتیاجست باید که چون واقف کشته ابلغ لزمتوجهات کیلان واجب آن سال او را بدیوان می باید که چون داد بزودی ترتیب کرده در صحبت طغا نیغو

صورت دوم

جواب ملوک ولایات بپادشاه **نوع اول** ابد الله مملکته وخلد سلطنته کمترین بندکان زمین حضرت بلب ادب بوسیده بعد از اقامت خمس برعا، دولت مشغولست بنده نوازی و عاطفتی که اقام اقلیم کیر ندان جریان نموده اند از عاطفت آنحضرت مستبعد ندانست برحسب حکم مطاع و فرمان واجب الاتباع در محافظت ولایت و رعایت رعیت اهمال نمی ورزد و وجوهات خزانه

بمحصلان تسلیم کرده شد امور این طرف برونق و وطراوه رای همایون ساخته باد **نوع دوم** خلد الله ابد فواخلاید سلطانه ورفع علی السماکین محله ومکانه کمترین بندکان زمین حضرت بوسیده بوظیفه دولتخواهی مشغولست برحسب حکم مطاع جیبت هزار سوار تمشیر زن متسلح مرتب کردانیده تا پنج روز دیکر در صحبت بنده زاده محمد بشرف زمین بوس رسیده باشد امور سلطنت بروفق رای جهان افروز ساخته باد همه وال **نوع سوم** اعلی الله علی الفرقدین قدره ونفذ بین الخافقین امره کمترین بندکان روی بر خاک نهاده از حضرت صمدیت دوام دولت روزافزون که مقارن عز ابد باد سوال میکند مستجاب باد بعز عرض میرساند متوجهات این سال بنده کیلان بنده بر موجب حکم مطاع باده تخته جامه مصری و پنجاه سر اسب کیلکی در صحبت بدر الدین حاجی بدرکاه جهان پناه فرستاده شد امیدست که محل قبول نواب حضرت اعلی اعلاه الله تعالی یابد ان شاء الله العزیز جهان فرمان باد همه

فصل پنجم

در مکاتبات خواتین پادشاه بیکدیکر دو صورت مکتوب و جواب

صورت اول

مکتوب بنوع **نوع اول** بجناب همایون خاتون معظمه ملکة الملکات ملیکة الذات و الصفات بانوی ایران و توران زیبت عصمتها خدمات رسانیده می آید که آرزومندی بالتقاء شریف بدرجه کمالست اتفاق دولت ملاقات عما قریب بابدیت با اخبار سلامتی و صحت ذات شریف باز نرسانیده اند مانع لشتغال امور کارانی باد توقعست که قصاد و معتمدان بر تعاقب آیند و روند و از جاری حالات اعلام دهند و اخبار صحت و سلامت و رفعت و کرامت باز نمایند تا موجب تسلی خاطر باشد جهان بکام **نوع دوم** بجانب مهد اعلی خاتون معظمه مالکة الملکات ذات العلی و السعادات بلقیس الزمان خدیجة الدوران بانوی جهان عصمة الدنیا و الدین صفوة الاسلام و المسلمین زیبت عظمتها برسانیده و اتب بندکی رسانی می کند و بدل و جان خواهان شرف دستبوس می باشد و از حضرت رب العالمین جل جلاله ادراک آن امنیت میطلبد عما قریب میسر باد **نوع سوم** مهد اعلی خدایکان ملکة الملکات مالکة الرقاب

سلطان خواتین الزمان فاطمة الدوران صفوة الدنیا والدین همواره مؤید دولت و سعادت و متکای سلطنت و عظمت باد اولیا حضرت منصور و اعدا، مملکت مقهور بحق الملک الغفور جاریه ضعیف بوظایف بندگی و اخلاص قیام مینماید و دوام دولت و مزید جاه و حشمت آن حضرت عز مطلب با جابت مقرون باد

صورت دوم

جواب **نوع اول** مشرفه دست نواز بلب ادب و نیاز بوسیده بر دیده نهاده اضعاف آن خدمت و اخلاص موجه مهد اعلی میگرداند اشتیاق بادراک التقا از حیز احصا خارجست دریافت آن امنیت که اعز امانی دو جهانیست هرچه زودتر میسر باد بمحمد و آله

نوع دوم مکاتبهٔ شریفه خرم خاتون معظمه ملکة الملکات زینت عظمتها در بهترین اوقات رسانیدند مورد آن مکریم و تقبل تلقی یافت اضعاف دعوات و ارسال ل
می افتد اشتیاق مع قرب العهد بنهایت پذیرفته ادراک امنیت ملاقات عنقریب بحصول میسر باد بالنبی و آله

نوع سوم مفاوضهٔ شریفهٔ خاتون معظمه بانوی جهان ملکهٔ ایران و توران آسیهٔ الزمان زینت دولتها و عظمتها در اعز اوقات و اکرم حالات وارد و واصل شد و بورود آن امداد انبساط و تواتر و توارد یافت دعا و محمدت فراوان رسانیده میاید که اشتیاق بادراک شرف حضور مبارک چون مکارم اخلاق و محاسن صوری و معنوی آن یگانهٔ آفاق بنهایت نوار دید اسباب التقا بر وجهی که مطلوبست و مرغوبست میسر و مهیا باد بالنبی و آله الامجاد

فصل ششم

در مکاتبات خواتین با پادشاه و خدم دو صورت مکتوب و جواب

صورت اول

مکتوب **نوع اول** معتمد خرم بداند که درین وقت بمرصعات و اجناس که بدو سپرده اهم احتیاجاتست میباید که چون واقف گردد بر موجب تفصیلی که فرستاده شد مرصعات و اجناس را استصحاب نموده در روز متوجه اینجانب گردد و اگر او را مانعی باشد مصحوب معتمدی که بامانت بارسانند بر پستد

نوع دوم معتمد کافور بداند که چون موسم بهار در آمده و دیهها، خاصه را بعمارت و زراعت احتیاجست میباید که چون واقف گردد در روز بعمارت باغات خاصه مشغول شود و در زراعت آورده مجموع حبوبات زرع کند و نوعی سپارد که از زنده و کفایت او روز بروز ظهور رساند تا موجب مزید تقویت و تربیت گردد

نوع سوم معتمد یاقوت بداند که درین وقت نموده‌اند که بعضی از مستغلات املاک دیهای نهاده در دست یاران رعیت سعی کنند میباید که چون مکتوب رسید در روز بعمارت خانات و حمامات و دکاکین مشغول گردد و وجوه عمارات او وجهی که بتحویل اوست بمصرف رساند و اگر بزیادت احتیاج افتد از معتمدان جوهر و کافور بستاند و یافته وصول بدهد فخرالدین معمار بر سر آن عمارات باشد و صدرالدین بتیکچی حساب جمع و خرج را بقلم محفوظ و مضبوط دارد تا جمعی اتفاق نمایند معتمد یاقوت مواجب و شهریهٔ ایشان چنانکه با خواجات ولیفی باشد مقرر گرداند از جمع او محسوب افتد

صورت دوم

جواب خدم بخواتین **نوع اول** فرمان مطاع و حکم واجب الاتباع بکمترین بندگان رسید بوسیده بر سر نهاد و بر موجب فرمان الات مرصع و اجناس بر دست معتمد قتلغبوقا فرستاده شد چه بنده کینه را بواسطه محافظت مرصعات باقی و الات در اهتمام او مجال وصول شرف زمینبوس نبود و در محافظت آن بر دیگری اعتماد نداشت این عذر در محل قبول باد و جهان بکام بالنبی و آله الکرام

نوع دوم زینت عصمتها فرمان بنده نواز بلب ادب بوسیده بر دیده نهاده عرضه میدارد که پیش از آنکه حکم مطاع واصل شود دیهایان را طلب داشته مجموع و زمینها زروع کرد اینده امیدست که بفضل حق تعالی و یمن دولت ابد پیوند محصول امسال زیادت از سال گذشته باشد انشاء الله تعالی جهان بکام باد

نوع سوم زاد الله عصمتها بنده فرمان اعلی را اعلاه الله تعالی بلب ادب بوسیده بر سر نهاد اشارتی که در باب خرابی مستغلات و عمارات آن فرموده چندان خرابی نیست اما مع هذا معماران و بنایان و نجاران بکار مشغول‌اند و وجوه عمارت بنده از جمیع خود در تبکیلاو خرج میکند خواجگان فخرالدین معمار و صدرالدین بتیکچی ملازم اند و او شرف بنده را مطیع و منقاد دارم روز بروز زینت سانت عظمت بردوام و مستدام باد

فصل هفتم

باغات

در مکاتبات وزرا و خواتین پادشاه در صورت مکتوب و جواب

صورت دوم

مکتوب وزرا بخواتین **نوع اوّل** مهد اعلی خدایگان خواتین جهان بانوی
ایران و توران مالکة الممالکات ذات العلی و السعادات مهوا علما و اکابر دین و دولت
و ملجاء اعاظم ملک و ملت باد دولتخواهان در کنف سلامت فارغ البال و بدیدن ساکنان در تیه حرمان
و خذلان مقید و ذلیل و بال بخت و آن خیرآل بنده کمینه زمین حضرت ببوسیده عرضه میدارد که بموجب
حکم یرلیغ همایون خلد ملکه بعمارت سرای مبارک که جهت بندگی مهد اعلی ساخته می شود مشغولست
امیدوارست که عن قریب بر حسب ارادت خاطر شریف باتمام رسیدن ان شاء الله تعالی تا خود بنده از ملازمت
بارگاه جهانپناه قضیه عمارت و ضبط مهمات شهر و ولایت بوصیت عرضه داشتن و رحمت فرمودن در نوع خاطر
جهان بکام باد **نوع دوم** مراد ق جاه و جلال خاتون خواتین جهان ملکه ایران و توران
مالکه زمین و زمان بلقیس جهان آسیه دوران تا قیام ساعت علما و طوایف عالمیان و معاد
طبقات صنادید جهان باد بنده دعاگوی دولتخواه زمین بارگاه رفیع ببوسیده عرضه میدارد که اشارتی
که در باب وجوهات آن حضرت فرموده بودند نقد کرده مصحوب خواجه معظم الخواص ریحان فرستاده
امیدست که مسامع بنده کمینه مشکور افتد ان شاء الله تعالی جهان بکام باد **نوع سوم**
ستار دولت پناه خدایگان ملکة الملکات مالکه الخواتین المعظمات خدیجة الدهر فاطمة العصر عصمة
الدنیا و الدین در حریم حشمت و عظمت بپایان نامعدود و دوام دولت پایدار و لیا منصور و متبول الاعدا
مقهور و مخذول بحق الرسول و البتول کمینه بر عادت معهود بوظیفه دعاء دولت ابد پیوند مشغول
درین مدت بواسطه ترتیب وجوهات خزانه از ملازمت رکاب همایون بندگی حضرت اعلی اعلاه الله
تعالی محروم مانده خصوصست بعنایت و تربیت زبدة عظمتها امیدوارست که عذر خواه بنده کمینه
گردد پیوسته لها ناهی در حفظ و حراست حضرت آلهی باد

صورت دوم

جواب خواتین بوزرا **نوع اوّل** امر عالی که صاحب اعظم سلطان الوزرا زبده
فوره در باب عمارت سرای مبارک و ضبط ولایت نموده بود بوقوف پیوست چون اهتمام بر ساختن
جمیله و حسن اهتمام خدمتش وافرست در احکام بنیان و تشیید ارکان و اجادت اوضاع و توسیع
عرضه باغی که دایره خواهد بود ترتیب حوضها و اجرای آب بر مجاری که بستانکاران سرای فرف
باشد بتاکید و وصیت احتیاج نیست اقتضای خلعت خاص بر سبیل سیورغال فرستاده شد **نوع
دوم** مکتوب صاحب اعظم سلطان الوزرا از نظر برسید و بر مضمون وقوف
افتاد وجهی که بر دست معتمد ریحان فرستاده بود برسانید و بخدمت مقرون گشت اما ترویج بولیتی
وجوهات خاصه که بر جهت تفاوات لست و ارتفاعات مواضع مزروعی بنواب رسانیده تحصیل
محو و مجتهد باشند بزیادت تاکید حاجت نیست **نوع سوم** امر عالی که صاحب اعظم
زبده قدره بمحل انهار رسانیده بود در بندگی حضرت اعلی اعلاه الله تعالی بعرض رسید
و چون سبب تاخر از ملازمت تدبیر وجوهات خزانه بود اعتذار محل قبول یافت نوع
سازد که وجوه خزانه بزودی نقد کرده تا در توجه استعجال نماید

فصل هشتم

در مکاتبات امرا و وزرا در صورت مکتوب و جواب

صورت اوّل

مکتوب امرا بوزرا نوع **نوع اوّل** بجناب شریف صاحب اعظم سلطان الوزرا
مدبر امور الممالک نظام و افتخار جهان المخصوص بعواطف حضرت الرحمن خواجه تاج الحق و الدین
عزت انصار دولته محب مخلص خدمات نامعدود ابلاغ و ارسال میکند اشتیاق بالتقاء شریف
چون وفور مکارم و معالی جناب عالی و اهتمام مهام بندگان خدای تعالی بی نهایت لست
اسباب وصول بخدمت عن قریب میسر باد بالنبی و آله و اصحابه **نوع دوم**
جناب شریف صاحب اعظم سلطان الوزرا فی العالم مدبر الممالک آصف العهد دستور الشرق
و الغرب نظام و افتخار خواجه شمس الحق و الدین سالیان نامعدود و مدبر مصالح و امور ملک و ملت
طوایف جمهور باد مخلص دولتخواه خدمتی مشحون بانواع اخلاص و وفاق و مبرا از شائبه تکلف و نفاق
بجناب دولت مآب ارسال میکند و دوام دولت از حضرت عزت میطلبد مستجاب باد **نوع سوم**
همواره تدابیر جهانگیر صاحب اعظم مدبر امور العالم دستور البر و البحر آصف الزمان نظام ممالک جهان

خواجه غیاث الحق والدین کارساز جهانیان و ماده استظهار عالمیان بالامور دین و دولت بر وفق ارادت رای شریف ساخته و روزنامه عظمت و جلالت بر مقتضای فکر مشکل گشای پرداخته بالنبی و آله اشتیاق بادراک دولت ملاقات که اعز مطالب و اشرف مآرب است متجاوز الامکانست دریافت آن امنیت عما قریب میسر و محصل باد و اکر اواراوایل مکتوبات که بوزرا نویسند بدعا اقتصار کنند و ذکر القاب و اعزالله انصاره و ضاعف اقتداره نویسند مناسب باشد

صورت دوم

جواب وزرا با وزرا

نوع اول

مشرفه مخلص نواز که از جانب عالی نوئین اعظم اعدل خسرو او اجهان نگهبان لشکرکش ایران زیدت معدلته بداعی دولتخواه مبادرت شرف اعز اوقات واکرم حالات رسانیدند چون مضمون آن مشتمل بر حصول مرادات و تکمیل سعادات بود شکر تواتر و تعاقب یافت خدمتی مبرا از شوایب ریا و دعائی مشحون بانواع صدق و صفا موجه جناب امارت پناه گردانیده می آید که اشتیاق بغره غرا و طلعت ملک سیمای نهایت است دریافت آن مطلب که اشرف مطالب است عما قریب میسر باد بالنبی و آله

نوع دوم

مفاوضه روحی که دلدار نوئین اعظم خسرو اعدل اکرم دارای زمان نگهبان جهان زیدت معدلته در خوشترین وقتی و خرمترین ساعتی بمخلص دولتخواه واصل شد از وصول آن امداد بهجت و مسرت تواتر یافت و بورود آن اصناف انعام و امال متوالی و متواصل گشت خدمتی لایق اصناف حال و معرب از نیات اخلاص و انحلال حالی آنجناب عالی ارسال می افتد اشتیاق به التقای کریم چون امداد فیض یزدانی که در باب آنجناب متواتر است بی نهایت است اسباب اتصال بر احسن اوضاع و احوال میسر باد بالنبی و آله

نوع سوم

مفاوضه فیض گستر و مخاطبه فضل پرور که خدمت نوئین اعظم خسرو کامران نگهبان زمین و زمان دارای عصر تمتع دهر زیدت عظمته و دولته کاعی دولتخواه را بامصدار آن مشرف گردانیده از دست قضاء و قدر داد که بلیغ انباء واد و اتصال احوال جمع اعتقادی گردید بوصول بهجت مورد آن بانواع تکرم ملتقی یافت از روح آن اصناف بهجت و مسرت و امداد فرح و غبطت متواتر و متعاقب شد خدمتی که غبار دامنش بر دیوار آن نشیند و دعائی که جمال دیده ازاو دیده اغیار نبیند بجناب دولت مآب ابلاغ و ارسال کرده می آید

اشتیاق بالتقاء شریف از حیز تبیین و توصیف خارجست دریافت آن امنیت عما قریب میسر باد بالنبی و آله و اکر وزرا نیز از القاب او اعراض نموده بر ادام الله دولته و مازاد الله دولته اقتصار کنند روا باشد والله اعلم بالصواب

فصل نهم

در مکاتبات وزرا بیکدیگر دو صورت مکتوب و جواب

صورت اول

مکتوب به نوع

نوع اول

بجناب دولت پناه خداوند صاحب اعظم سلطان الوزرا معاذ جماهیر الورى مدبر امور الممالک السالک من طرق المعالی اوضح المسالک نظام و افتخار جهان ملاذ و ملجاء اعاظم ایران و زمان خواجه سعد الحق والدین تاج الاسلام و المسلمین عزت انصاره دولته مخلص ترین دعاگویان دولتخواه وظایف بندگی و اخلاص ارسال میکند اشتیاق بالتقاء طلعت طالع کشای و لقای جهان آرای نه در آن نصابست که بتکرار طومار و تکثیر ادوار از عهده تبیین و تقریر عشر معشار آن تفصی تواند نمود اسباب ادراک شرف ملاقات که افضل مباغی و اشرف امانیست عما قریب بحصول موصول باد بالنبی و آله

نوع دوم

جناب وزارت مآب خداوند صاحب اعظم دستور اعدل اکرم سلطان الوزرا فی العالم مغیث طوایف الامم مدبر امور الممالک مطاع کل ملیک و مالک آصف العهد وزیر الشرق و الغرب خواجه تاج الحق والدین نجم الاسلام والمسلمین ما انقضا زمان ملاذ طبقات جمهور و ناظم متشتتات امور باد مخلص دولتخواه دعائی که از شوایب ریا معرا و مبرا و بحلیه صدق و صفا مزین و محلی باشد بجناب معلا ارسال میکند و از حضرت ایزدی جل جلاله که متضمن تحفه وصول باشد در منح اثار و بیامن اجابت امید وارست باشد اللهم استجب

نوع سوم

بجناب معالی پناه خداوند صاحب اعظم مدبر امور العالم ناظم مصالح الامم آصف العهد دستور الشرق و الغرب صاحب دیوان الممالک المنقاد له کل ملیک فی مالک رحمة الله علی العالمین جمال الحق والدین کمال الاسلام والمسلمین ضاعف الله جلاله و مد علی العالمین ظلاله مخلص دولتخواه دعائی که فوایح اخلاص آن مشام جانها را معطر دارد و نوافح اعتقاد آن اطایب روایح بقلوب اهل وداد رساند موجه جناب کریم و منزل عظیم میگرداند اشتیاق

نی آدم کفیل مناظم الامم صه

صدود
باد وراک شرف ملاقات حقا که از امکان و حد تمامی متجاوز است در یافت آن امنیت
بر وجهی مطلوب و وضعی مرغوب میسر و مهیا باد بالنبی و آله

صورت دوم

جواب سه نوع **نوع اول** مفاوضه مخلص نواز خداوند صاحب اعظم سلطان
الوزرا ملاذ اعاظم الوری مدبر امور الممالک صلاح العالم مستخدم ارباب السیف و القلم نظام
جهان المؤید بتایید الرحمن خواجه عماد الحق والدین عون الاسلام والمسلمین غوث انصار دولته
که چون ایام جولی موجب مسرت بود و چون لقا آن ما جاذب سلوت از تبلیغ مبلغان احوال وداد
و ایصال موصلان اخبار محبت و اعتقاد بدعاگوی دولتخواه رسید مورد آن بانواع تکریم و تعظیم و تنظیم
تلقی یافت و بر استماع اخبار مسارّه محتوی بر سلامت و عظمت و جلالت وظایف حمد و شکر مرتب و موظف
گشت خدمتی مبرا از شوایب تکلف و مبرا از عوارض تزویق و تصلف بجناب جنابت ابلاغ و ارسال
میکند و بعد از آن شروع در بیان لوایح اشتیاق و نوامض وحشت فراق مع تقارب الارواح و تباعد
الاشباح بهیچ وجهی نتوان کرد ضمیر انور و خاطر ازهر بر این دعوی گواهی عدلست امید ادراک
شرف التقی که باطن را در ارتیاح و ظاهر را در ابتهاج میدارد متیقنست که عنقریب بساعدت سعادت
مساعدت کرامت معاضدت کرد ان شاء الله تعالی اسباب انتظام امور دولت و مستجمع افضال
رفعت و حشمت بروجهی مطلوب مهیا و میسر باد بالنبی و آله **نوع دوم** مکاتبه شریفه خداوند
صاحب اعظم مدبر ممالک العالم مستخدم ارباب السیف و القلم مستعبد اصحاب الجیش و العلم کافل
مصالح الجمهور کاشف معضلات الامور سلطان الوزرا ملاذ الوری اعدل من جبل من الماء والطین شمس
الحق والدنیا والدین ضیاء الاسلام والمسلمین ضاعف الله جلاله و مد علی العالمین ظلاله که چون طلعت
مشتری دلکشای بود و چون طلوع آفتاب روشنی نمای مخلصترین دولتخواهان رسانیدند

مجاری قلمش را چون بیش لب بردم ... برای بوسه ز ترک ادب بترسیدم
لبی بر و نهادم نبردمش زنماز ... برابرش بنهادم زمین ببوسیدم

اضعاف آن بندگی و اخلاص موجه جناب فلک مقدار گردانیده می آید و بر توالی ازمنه و احوال دوام
دولت و بقاء ایام عظمت و مسرت آن مصدر سعادت و منبع فیض کرامت از حضرت عزت سؤال میرود

باجابت مقرون باد بندگی چون نجاح اخلاق انجناب عالی معطر و خدمتی چون معاطر مکارم مترشح
معنبر بجناب دولت مآب ابلاغ می رود و از حضرت واهب المواهب مستدعا و وصول بندگی
می کند مقرون اجابت باد **نوع سوم** مثال واجب الامتثال از جانب جناب جلال و سده
سدره مثال ورود و وصول یافت چون لقا آن ما موجب کامرانی بود و چون ایام عمر و زندگانی
سبب ادراک شادمانی بنده مخلص معتقد رسانیدند با یراد آن امثله بحت قوانین یافت و بایصال آن
اسباب مسرت تضاعف پذیرفت اضعاف بندگی و اخلاص بجناب رفیع و سده منیع که مقصد وفود
زوار
بلاد و مورد اکابر و اعاظم بقاع و امصارست ابلاغ و ارسال میکند اشتیاق بادراک شرف
بندگی که منتهاء مطالب و مبالغ و قصارای آمال و امانیست از حد تناهی تجاوز یافته سببی که متضمن وصول
بندگی باشد از حضرت مسبب الاسباب سؤال می رود و باجابت مشفوع و مقرون باد و اکثر وزرا مکتوب
با جوابات از اطناب والقاب اعراض نموده بمجرد دعا و اول مکتوبات اقتصار کنند و اعز الله انصاره یا
اسبغ الله علی العالمین یا ضاعف الله جلاله یا امثال آن دعوات دیگر نویسند مناسب تر باشد

فصل دهم

در مکاتبات ارکان دولت بیکدیگر نویسند دو صورت مکتوب و جواب

صورت اول

مکتوب سه نوع **نوع اول** بجناب امیر اعظم قدوة الامراء الاعاظم جامع المناقب
والمکارم سپهدار ایران لشکرکش جهان سیف الدوله والدین دامت دولته دعوات
نامعدود و تحیات نامحدود تبلیغ می افتد اشتیاق بادراک شرف ملاقات از تصور غایات و تصور
نهایات خارجست دریافت آن مطلب عن قریب میسر باد **نوع دوم** بجانب صاحب اعظم ملک
الوزرا افتخار ایران اعدل اکابر جهان خواجه امین الدوله والدین اصیل الاسلام والمسلمین زید
قدره خدمتی که نه انتها و تحیتی که نه انقضا رسانیده می آید غلبه نزاع و نیاز بادراک طلعت شریفه و سده
منیفه چون مکارم اخلاق آن یگانه آفاق از اعم غایات و اقصی
منتهی
انتها نهایات مستغنیست اسباب حصول این
طلب عن قریب و زی باد بالنبی و آله **نوع سوم** بمجلس عالی امیر معظم قدوة اعاظم امراء العالم
جامع المحاسن الغرایب والشیم صاحب السیف والقلم شمس الدوله والدین امیر محمد بیک ادام الله دولته

دعای جون محاسن صفات و احاسن سمات خدمتش از شوایب کدورت مصفی و خدمتی جون فضایل ذات ملک مثالش از عوارض انتها مبرا ابلاغ ولرسال می افتد لشتیاق بالتقای شریف در حرسان
غی کنجد در بافتن آن امنیت بر وجهی مطلوب خاطر و مرغوب ضمیر ست حصل باد

صورت دوم

جواب — نوع **نوع اوّل** مکاتبه شریفه امیر اعظم محرز مناقب المجد والکرم سپهدارا ایران لشکرکش جهان تاج الدوله والدین امیر علی زبدت دولته در بهترین اوقات وارد و واصل شد مورد ان بانواع اعزاز و اکرام تلقی یافت و الطافی که در سلک قلم کشیده و نور عنایت و کمال حلاوت بوقوف پیوست اضعاف آن خدمات و عبودیات ارسال می افتد تحنن و تشوق بالتقاء شریف درجه قصوی دارد و وصول بدان امنیت نی شبهه توقف و تواني باد

نوع دوم مفاوضه جان پرور و مکاتبه فضل گستر که از جانب جناب امیر اعظم سپهدار ملزم جامع المناقب و المکارم قدوة الاعاظم والاکارم افتخار ایران غیاث الدوله والدین زبدت دولته صادر شده بود در وقتی جون موسم بهار جهان آرای و در موضعی جون ریاض ازهار نشاط افزای مخلصترین دولتخواهان رسانید نواز ورود شریفش امراه غبطت و شادی متواتره لسباب مسرت متعاقب گشت خدمتی از شعشعت انتها و صحتا انتهای نیاز و عبودیتی متضمن صد منزلت اکرام و اعزاز بجناب معلا اصدار می افتد اشتیاق بادراک امنیت ملاقات از حیز عبارت متجاوز ست در یافتن مطلب بر وجه مطلوب میسر باد

نوع سوم مشرفه مخلص نواز که از جانب صاحب اعظم مربی اکابر العالم کافل مناظم الخواص والعوام ناظم مصالح الانام ملک الاقالیم افتخار ایران کمال الدوله والدین لازال معظما بمخلصترین دعاگویان اصدار فرموده بود ند در ایمن اوقات رسانیدند بایراد این انواع استبشار وارد و واصل شد و اصناف استظهار حاصل آمد خدمتی که زبان خامه سنوبر آن قیام نتواند نمود و عبودیتی که بنان بیان از عهده تحریر آن بیرون نتواند آمد بجناب عالی طول الایام واللیالی ارسال می افتد اشتیاق جون وفور مکارم و صنوف مآثر آن منبع کمال و معدن فضل و افضال بی نهایت ست اسباب التقا بر احسن وجوه میسر و مهیا باد

فصل یازدهم

در مکاتبات وزرا و اصحاب دیوان دو صورت مکتوب و جواب

صورت اول

مکتوب وزرا باصحاب دیوان **نوع اوّل** صاحب معظم مفخر ایران خواجه سعد الدوله والدین دام معظما بعد از تامل سلام و تحایا می باید که بتد بیر وجوهات خزانه که مبلغ آن بیست تومان است بر بلوکات او متوزع و بروات بران ناطق بجد تمام مشغول باشند و شب و روز تا کنند بترویج و تحصیل رسانیده بر دست معتمدان انجا فرستند چه ساعة فساعة احکام همایون زید نفاذا بمطالب آن وجوه نافذ میگردد بر سبیل تاکید حاجت نیست

نوع دوم صاحب معظم جلال الوزرا خواجه شمس الدین می باید که جون واقف گردد دفاتر دیوان مساس را که در عهده او ست بابروات جهت وجوهات مساس از دیوان بر ولایت اطلاق رفته بزودی اینجا آرد

نوع سوم صاحب معظم ملک الاکابر خواجه تاج الدین معلوم دارد که درین وقت تنقیح معاملات و افراغ محاسبات بلوک او واجب سال گذشته بحضور او احتیاجست می باید که هر تمسک گذشته از پروانجات و بروات و احکام و غیر آن تمامت را استصحاب نموده اینجا آید و وجهی نیز که بتحصیل او و نوکران او متوزع شده با خود آورد چه ساعة فساعة انتظار می رود

صورت دوم

جواب اصحاب دیوان بوزرا **نوع اوّل** مثال واجب الامتثال را اعلاه الله تعالی بلب ادب و اطاعت و انقیاد بوسیده بر جهان بین نهاده شد اشارتی که در باب تهیه وجوهات خزانه صدور یافته مبلغ ده تومان زر از آنجمله موجود بود در صحبت معتمد فرستاده بجناب همایون ارسال کرده ده تومان باقی را انحصال فرستاده بجد تمام ترویج و تحصیل می کند امیدست که تا مدت بیست روز دیگر نقد شود و تسلیم خزانه نموده روان شد ان شاء الله تعالی کمترین بندگان یکساعت از تدبیر آن مهمات غافل نیست امیدست که مساعی جمیل او در انجناب محمود و مشکور افتد ان شاء الله تعالی

نوع دوم اعزاز انفاره و ضاعف اقتداره کمترین بندگان عرضه می دارد که اشارتی که در باب دفاتر دیوان مساس و بروات آنکه بر ولایت اطلاق رفته صادر شده جون بنده را دور از آن حضرت عارضه روی نموده دفاتر و بروات را بر دست فخر الدین احمد بندگی فرستاد

وجون بفضل حق ویمن دولت ابد پیوند صحیفه کرامت کرد وشیا علی الراس بنده کی بشتافت انشاء الله تعالی جهان بکام باد

نوع سوم ضاعف الله جلاله و مد علی العالمین ظلاله اشارتی که در باب بیع معاملات ملوک بنده در سال گذشته واقع شده صدور یافته مجموع دفاتر و تمسکات را مستوفی آب نموده متوجه بندگیست چون مهتر مبارکشاه در توجه سبقت نمود مصحوب او این ضراعت بعرض رسانید رای همایون بر معنی محیط کرد عظمت و جلالت تا قیام ساعت باد

فصل دوازدهم

در مکاتبات اصحاب دیوان وملوک وولایات و صورت مکتوب وجواب

صورت اول

مکتوب اصحاب دیوان بملوک وولایات

نوع اول بجانب شریف صاحب اعظم ملک الوزرا افتخار و نظام ایران اعدل اعاظم جهان خواجه جمال الحق والدین زید قدره وعز نصره مخلص دولتخواه وظایف اخلاص مرتب میدارد و لا یزال مستخبر احوال صحت وسلامت ورفعت وکرامت آنجناب مشغولست و وصول مکاتبات شریفه را تا در اتمام مهام صرف سعی و بذل جهد واجب داند منتظر دولت مستدام باد

نوع دوم بجانب خداوند ملک معظم اعدل ملوک العجم نظام و افتخار ایران اکرم اعاظم جهان عماد الدوله والدین زید قدره دعوات خلوص و تحیات ناعد و ابلاغ ولسیان می افتد تعلق خاطر بادراک حضور شریف عما قریب بالا اعلام میرود که وجوهی که از جمله رسوم بنده بملوکانه خداوند اطلاق فرموده اند و نوکر فرستاده تحصیل آن متوجه شده اگر بحسن اهتمام آنجناب بزودی بحصول پیوندد و نوکر بمقتضی الحاجه مراجعت کند از فور کارگر نوازی مستبعد نبیند امداد اقبال لایزالی بر توالی ایام و لیالی باد

نوع سوم جناب دولت لشبان خداوند ملک اعظم اعدل ملوک العالم ملاذ اکابر العرب والعجم مشید الامم نظام و شهریار ایران شمس الدوله والدین نجم الاسلام والمسلمین بانواع الطاف لایزالی ذی الجلال ابدا محاط و محفوف باد و مکاره زمان و طوارق حدثان از ساحت معلا مسند والا مصروف بالنبی وآله و صحبه مخلص ترین بندگان دولتخواه بر وظیفه بندگی و اخلاص مواظبت نموده دوام ایام دولت از حضرت عزت میطلبد مستجاب باد و لا یزال ورود امثله شریفه را چشم انتظار بر راهست تا بهر اشارت که مامور و مشار الیه گردد کمر اهتمام بر میان جان بندد و در وظیف

این عبودیت ... / ... از موضع معلوم / متوجه جناب عالی میکند

مطاوعت آنچه ممکن و مقدور باشد بجای آورد جهان بکام و دولت مستدام باد بمنه وکرمه

صورت دوم

جواب ملوک وولایات باصحاب دیوان بزرگ

نوع اول مفاوضه روح بخش که از جناب جناب کریم صاحب اعظم ملک ملوک الوزرا ملاذ جماهیر الوری نظام وافتخار ایران اکرم واعدل اعاظم جهان نظام الدوله والدین زید قدره بمخلص معتقد و محب متعقد رسانید نهاده ابتهاج بواطن و ظواهر وسبب ارتیاح قلوب و ضمایر گشت مورد کریمش باضعاف تکریم متلقی شد و مقدم شریفش بفنون تقدیم مخصوص و محیا گشت اضعاف لوازم دعوات و تحیات بجناب جنابت مآب ارسال میرود افتد اشتیاق بادراک ملاقات فوق غایات الامکانست اسباب وصول بدان امنیت عما قریب میسر و محصل باد بالنبی وآله و صحبه

نوع دوم مشرف مخلص نوازی که از جانب جناب عالی خداوند صاحب اعظم صاحب اذیال المجد والکرم جلال وزراء الآفاق حلال مشکلات المعالی علی الاطلاق افتخار ایران عماد الدوله والدین زید قدره بداعی دولتخواه صادر شد چون ایام شباب ماده افراح بود و چون جام شراب مقوی قلوب و ارواح در وقتی که طیب آن باطایب لذات جنان لاف مجارات میزد و در حالی که حلیه آمال و امانی بود ورود و وصول یافت قدوم کریمش بوظایف تکریم و تعظیم مخصوص شد و مقدم حمیدش بروایت اجلال و تبجیل محیا و مشار الیه گشت اضعاف لوازم دعوات بجناب رفیع اصدار میرود افتد اشتیاق بدریافت ملاقات چون محاسن و مکارم آن خلاصه اعاظم و اکارم از حدود بیان متجاوزست ادراک سعادت التقا عما قریب متقارن و معاون بالحق [illegible] در ترویج واجب [illegible] بمتصرفان سپارش بلیغ امیدست که نوکران عما قریب بمقتضی الحاجه مراجعت کنند انشاء الله تعالی معالیش پیوند باد

جام آب زلال مغشوش / قلوب و ارواح

شادمانی طراز حلته

نوع سوم مکاتبه جانفزای و مخاطبه دلربای صاحب اعظم ولی الایادی و مولی النعم جلال وزراء الآفاق منبع المکارم والفواضل بالاستحقاق نظام الدوله والدین عز نصره و مد عصره که موجب ایصال سرور و سبب ایراد بهجت و حبور بود در اسعد حالات شرف ورود و وصول یافته و مقدم کریمش بانواع تعظیم و تکریم معارض و مقابل گشت خدمتی که از حیز توصیف خارج و تحیتی از حد و احصا متجاوز بجناب معلا ارسال میرود افتد اشتیاق چون شمول الطاف الهی که در باب آنجناب نا متناهیست ادراک ملاقات که اشرف مرادات [illegible] توقف نفرماید تعلق میسر باد بمنه وسعه لطفه وجوده

فصل سیزدهم

در مکاتبات اصحاب دیوان دو صورت مکتوب و جواب

صورت اوّل

مکتوب — نوع

نوع اوّل

بخدمت خدا وند صاحب اعظم دستور اعدل اکرم جلال الوزرا ملاذ الوری جامع انواع المکارم متنوع اصحاب المعالی من الاکابر والاکارم افتخار ونظام ایران علاء الدوله والدین زید قدره فنون خدمات وضروب دعوات و تحیات تبلیغ می افتد اشتیاق بالتقاء کریم چون اشتیاق تشنه نهایت ندارد و ادراک مطلب التقا میسر و مهیا باد

نوع دوم

بخدمت خدا وند مولانا اعظم ملک افاضل الوزرا ظهیر الوری افتخار و نظام ایران اکرم و اعدل الاعاظم جهان شمس الملة والحق والدین جمال الاسلام والمسلمین زید قدره و عز نصره بنده مخلص معتقد خدمتی که غبار عوارض اعتراض بر امن دامن آن نگردد و قذاة شوایب رعونت و کدورت مواد دانزنفس و کدر نگردد و اند ما نسایم اسحار بجناب فلک معدلت رسانیده کند اشتیاق به زیارت حضور شریف چون مکارم اخلاق ان افضل اکابر و اکارم آفاق نهایت بذیرفته ادراک آن نیت عز قریب میسر باد بحق النبی وآله الاطهار

نوع سوم

بجناب رفیع صاحب اعظم ملک الوزرا قدوة اکابر الافاق جامع الفضایل بالاستحقاق مفخر ایران تاج الدوله والدین زید قدره انواع خدمات طیبات و اقرادی مبارکات و دعوات مستجابات تبلیغ می افتد اشتیاق بادراک حضور جناب بخش از حد احصا متجاوز است رب الارباب اتفاق وصول بدولت وصال عما قریب رفیق گرداند بحق من لا نبی بعده

صورت دوم

جواب — نوع

نوع اوّل

مکاتبه کریمه خدا وند صاحب اعظم مولی الفضل والکرم ملک الوزرا الملجا طوایف الحق را ایران افضل اعاظم جهان معز الدوله والدین ظهیر الاسلام والمسلمین عز نصره در اکرم حالات و اوقات رسانید بنده تلقی آن بتکریم و تعظیم و اجلال و تقدیم واجب شناخت ان جهودیات خدمات با قوافل اقبال بجناب جلال ارسال می کند اشتیاق بالتقاء آن کان مکارم و معالی و مصدر اعاظم و اعالی از حد امکان بیرون است توفیق التقا بخوبتر وجهی و نیکوتر وضعی میسر بالنبی وآله

نوع دوم

معاوضه وحی مثال که جانب جناب جلال خدا وند صاحب اعظم ملک افاضل الوزرا جامع مکارم الاخلاق افضل اکارم الآفاق افتخار و نظام ایران شرف الدوله والدین زید قدره صادر شده بود در اعز اوقات بداعی دولتخواه رسانید بنده معدم اثر ابتقدیم و مورد تشریف انجیل و تکریم تلقی کرد و اضعاف آن خدمات متوجه جناب عمو پس وعده ما یوس کردانیده می آید اشتیاق بتقبیل انامل آمال بخش و ایدی ایادی فرای بیش از حد و احصا و انتها بیرون است و بعلم الله تعالی که بزودی و روز سرعت التقا از حضرت کبریا استدعا می رود باجابت مقرون باد

نوع سوم

مشرفه شریفه که ورود آن روح را آسایش و دیده را نور بخش بود از دست برید اخبار سلامتی ذات و احوال اشرف که از کان دعاگوی دولتخواه رسید بجواز شرایط تبجیل و تکریم بلب اجلال و تعظیم مقبل گردانید اشتیاق بدریافت شرف مجلس از حد و غایات و احیاز نهایات متجاوز است توفیق ادراک لقا عما قریب روزی باد بمنه وجوده

فصل چهاردهم

در مکاتبات سادات و مشایخ و قضاة بوزرا دو صورت مکتوب و جواب

صورت اوّل

مکتوب — نوع

نوع اوّل

در بندگی جناب همایون مخدوم جهانیان استظهار عالمیان ماده نعمت امن و امان قضا عفا الله جلاله و بسط علی العالمین ظلاله دعاگوی مخلص دولتخواه وظایف بندگی و اخلاص ارسال می کند و از حضرت صمدیت و جناب جلال احدیت دوام دولت و مزید عظمت مطلب باجابت مشفوع و مقرون باد و ابسط جادی الآخر این ضراعت از مقام معلوم صورت عرض یافت احوال سکان این بقعه و بیادکان این رقعه روی در تراجع نهاده است نزدیکست که از فرزین بند حوادث فیل بند نواب در شهمات ممات افتند چه رخ اسپ ادان ندارند که جو لجاج بلجاج مشغول کردند و چون فرزین شطرنج خود را در بشط رنج انداز ندچی که بیش لزون خر سواری نمی توانستند اکنون پیاده پایان روی سواری می کند و بر اسبان تازی چوگان بازی نا چار سواران را پیاده و توان گران بی سرمایه می باید بود و غایبانه بدعا گردد و لت مشغولند و امید وار عون عمیم و مکرمت جسیم فریاد رس این مشتی ضعیف حال کرد و و محزان بوادی سرگشتگی را از تیه خذلان و خسران خلاص بخشد ان شاء الله تعالی جهان بکام باد

نوع دوم

بجناب همایون بندگی مخدوم جهانیان پشت پناه عالمیان سایه رأفت رحمت حضرت یزدان بر سکان ربع مسکون و اهالی اقالیم عالم

نسان آنجناب از جانب مخلصان ۲

بوقلمون ابد الدهر ممهد و مبسوط باد و امور دین و دولت بیمامن تدابیر جهانگیر و صوایب
آرائی مملکت آرای منوط و مربوط بحق و آله اوایل محرم الحرام ان عبودیت از مقام معلوم مرفوع
و معروض گشت احوال اعیان این ولایت بواسطه تعدی متغلبان و نقل متعدیان روی در انحطاط
نهاده و واجبات مستحقان که از دیوان جهانگیر بحری و ممضی است و در دفاتر مثبت متصرفان مستطاو مضبوط
کرده اند و ارباب استحقاق را محروم گذاشته دعاگوی دولتخواه باستدعای اهل ولایت و زبان
این جماعت شمه این ضراعت بمحل عرض رسانید امید است که از التفات خاطر سعادت بخش بعد اهالی
آن مشایخ و موالی خواص و عوام بل سایر طبقات انام تجدید انتظام و مباح جمعیت ایشان بتازگی
استحکام یابد تا ممکنان باتفاق بعد طاعة الله تعالی بر وظایف دعاگوی حضرت عالیه اعلاه الله تعالی اشتغال
نمایند چه مرآت آینه باجابت مقرون گرداد ان شاء الله العزیز توفیق اکتساب خیرات رفیق بلاد

نوع سوم

جواب دولت مآب بزرگ مخدوم جهانیان ماده نعمت امن و امان مستطیل
عالمیان تا یوم النشور ملاذ و مقصد ارباب حاجات باد و روزگار همایون مستغرق اقتناء مثوبات
و اکتساب حسنات بالنبی و آله الطاهرین و از واجبات مهمات دعاگوی بعرض این ضراعت
کرا اوایل محرم الحرام از موضع معروض میگرداند از احم مطالعه همایون میشود که بمحل انهای میرساند که چون
بموجب احکام مبارک حکومت قضا و تولیت امور شرع این ولایت بنده دولتخواه تعلق گرفته
جمعی از متغلبان هر وقت در کار قضا مدخل میسازند و تحاکمان را بحکایت میگیرند و حقوق در
محال و [illegible] از استنزال [illegible] یابد و داعی دولت خول هیچ حال با آن جماعت مقاومت نمیتواند
و دفع تغلب ایشان قطعا میسر نمیشود واجب دید بعرض این ضراعت بر احم مطالعه همایون رسانیدن
و از عنایات آن حضرت صاحب الامر سوال کردن یا اعلا از مقلد منصب قضا که بر وفق احکام
شرع تمشیت امر نمی تواند داد یا منع متغلبان از شروع در قضایای آینده ما جرا، و امضا و اوامر
دین و احکام اسلام بر موجب فرموده شارع علیه الصلوة والسلام قیام تواند نمود چه
ملتمس از آنجناب یکی از این دو امر است و توقع دیگر دولت و عظمت با قیام ساعت
باقی باد و حفظ ایزدی حافظ و واقی بالنبی و آله بحق حقه

صورت دوم

جواب وزرا

نوع اول

جواب سادات یاد داشتی که از جانب
بندگی سیادت پناه صادر شده بمحل وقوف پیوست و مورد آن بتکریم و تقدیم اختصاص یافت
احوالی که در باب متغلبان و عجز اهالی و سکان آنجا نموده بتحقیق رسید و آن صورت در بندگی
حضرت عرضه افتاد حکم برلیغ همایون نفاذ یافت که بعد الیوم هیچ آفریده از متغلبان مزاحم اهالی
و سکان آنجا نشوند و بیک سر موی تعدی و تطاول نکنند و از مطالبات ناواجب و اخراجات
ناوارد محترز و مجتنب باشند و هر کس از خواص که از قدیم باز تا غایت بمهم و مصلحتی مشغول بوده
و خلایق از و راضی بر قرار بمهمات خود مشتغل نمایند هیچ کس مزاحم عجزه و ضعفا نشود و همچنین
مقرر شده که حکم مبارک زاده و نجمه در مسجد جامع بعد از اذان قریه بر سر جمع بخوانند مرتضی اعظم میباید که بر قرار
با تمام مهام انام این معتقد را استنهاض واجب دانند تا بر موجب اشارت حکم خدمتش
مهمات تمشیت پذیرد ان شاء الله تعالی مکان سیادت که مقر سعادت است بوجود شریفش سالیان
بسیار عالی باد بحق حق و آله

نوع دوم

در جواب مشایخ مفاوضه کرامت
شعار که از جانب جناب ولایت مآب شیخ الاسلام اعظم سلطان المشایخ المحققین مرشد طبقات
السالکین کهف الحاج والحرمین مقتدای اهل ایمان جمال الملة والدین شرف الاسلام والمسلمین
دامت برکته صادر شده بمزید معتقد رسانیدند مقدم این مصوف ارادت تلقی یافت دعاوی همت
فراوان از بیان بیرون افتد و میوان با استمداد همت مبارک مواد استظهار تزاید و تضاعف مییابد
احوال مستحقان ولایت که مرقوم اقلام شریفه شده یعلم الله که تا این غایت معلوم نبود چون اعلام
فرمودند مقرر شد که ینگچی معتمد از دیوان بدان ولایت آید و باستخراج تصرفات متصرف مشغول گردد
و واجبات مستحقان را بر موجبی که بدفتر در آمده و مواجره بران مشتمل استرداد نموده تسلیم مستحقان
کند و چون خیانت متصرف بثبوت رسد بعد از تادیب و بازخواست بزجر و دفع و طرد وقع
اختصاص یابد و معزول باشد در جمیع احوال اعتماد بر کمال التفات جناب ولایت پناه است و از آن
ماده استظهار و جهنیه حائز امیدوار است که در وقتی که لی مع الله وقت عبارت از آن باشد
بکرشمه عنایتی این معتقد را ملحوظ نظر شریف کرده اند تا از عهده چنین امری خطیر و مصلحتی بدین جلیلی که متکفل
اعمال و متکفل اعبا آن شده تقصی تواند نمود و برکات انفاس شریفه شامل حال عموم اهل اسلام باد بالنبی

و آله الاطهرین وصحبه الاکرمین **نوع سوم** در جواب قضاة احوال که مولانا اعظم
اعدل القضاة و الحکام افضل ولاة الاسلام فی الایام مخدوم و مقتدای ایران محی الملة والدین
لازال معظما اعلام فرموده بود بوقوف پیوست دعوات وتحیات فراوان تامل نماید کلمه چند که
درباب متغلبان نوشته و شروع ایشان در احکام شریعت بر طریق تغلب و استیلا بیان کرده معلوم
و در بندگی حضرت اعلا اعلاه الله تعالی بمحل عرض رسید حکم نفاذ یافت که بر قرار قضاة آن ولایت بر
مولانا اعظم مقرر باشد و متغلبان وهیچ آفریده از اینا قان و نوکران بندگی خلد ملکه و اصحاب دیوان
و یارغوجیان و تمغاکان و ایلچیان وغیرهم قطعا و اصلا در امور شرعی مدخل نسازند و اگر ساخته باشند
مولانا اعظم باتفاق اکابر شهر از سادات و مشایخ و موالی وغیرهم قطعا مدخل ندهند وبسخن ایشان التفات
ننمایند و بمنع و دفع و بهر وجه که توانند مشغول شوند و باید که متواتر از آنجا دی حالات اعلام فرمایند
وبتقویت اینجانب من کل الوجوه مستظهر باشد معالی و فضایل جاوید باد

فصل پانزدهم

در مکاتبات وزرا و عمال ولایات دو صورت مکتوب و جواب

صورت اول

مکتوب وزرا بعمال **نوع اول** ملک معظم مخدوم ایران جلال الدین معلوم دارد که
مدتیست تا او را بحکومت و سرداری فلان موضع نصب کرده فرستاده ایم و ما غایت وجوهات
قسط اول کمال الات تا زکی مستوفی لست نفرستاده از کمال کفایت او در مقام استبعاد می نماید که
جون واقف گردد در ترویج وجوهات تساهل بوده نوعی سازد که محصلان بزودی تمام مقتضی الحاجه مراجعت نمایند
تا در بندگی حضرت عرضه داشته موجب مزید مراحم و عواطف گردد بزیادت مبالغت حاجت نیست ایام سعادت مستدام باد

نوع دوم ملک الاکابر شرف الدولة والدین حاجی دام معظما معلوم دارد که درین مدت
که او را بحکومت فلان ولایت فرستاده ایم اهالی آنجا از طریقه معاش او شکایات بار رسانیده
این معنی پسندیده نیست اگر در بندگی حضرت بعرض رسد وجوه تدارک مسدود گردد می باید که این نوع
معاش گرفته اهالی و رعایا را بمکارم اخلاق و کمال اشفاق و وفور نصفت و معدلت راضی گرداند
والا بمواخذت بلیغ مواخذ و مخاطب گردد ما حقیقت داند **نوع سوم** ملک الاکابر فخر الخواجه

براند که درین مدت که او را بحکومت فلان ولایت فرستاده ایم اگر چه بعضی و دم منشکی اند
اما بعضی دیگر شاکر نمی باید که از تکالیف بر وجهی کند که ممکن باتفاق از و راضی
و شاکر باشند تا موجب مزید تقویت و تربیت گردد ان شاء الله تعالی جهان بکام باد

صورت دوم

جواب عمال ولایات بوزرا **نوع اول** خلد الله جلاله و اسبغ علی العالمین ظلاله
کمترین بندگان زمین بوسیده عرضه می دارد که مضمونات ارقام شریفه و احکام عالیه را
بلب تعظیم بوسیده تاج تارک ساخته و بر موجب فرمان مطاع و حکم واجب الاستماع والاتباع
بتدبیر و ترویج وجوهات بجد تمام مشغولست امید است که عن قریب در حوزه حصول آمده بخزانه
عامره واصل گردد ان شاء الله تعالی جهان بکام باد **نوع دوم** اعز الله انصار دولته
کمترین بندگان بلثم مواقع اقلام گوهربار مشرف شده زمین حضرت می بوسد اشاراتی که فرموده اند
و از شکایات اهالی اینجا اخبار و اجب داشته صورت حال آنست که بیشتر موذیان اموال
دیوانی این ولایت در اوا رو وجوه تکاسل می نمایند و باعذار تمسک می جویند و جون از حضرت
وزارت پناه حفت بانواع الالا و ایدت بالظفر علی الاعداء مطالبت و ترویج وجوه اشارت
همایون نفاذ می یابد بالضروره در تحصیل آن جد و جهد می باید نمود و این جماعت را بواسطه سوء
معاملات کمال مطالبت رنج باشد و شکایت می کنند اگر جمع که با دیوان معاملتی نداشته باشند
وهیچ حال بنده را با ایشان تعلقی نه شکایتی کنند بنده را ناجار ملزم باید بود و بارضای این جماعت
قیام نمود اما این قسم وجوه ندارد و مکتوبی که اکابر و اعیان شهر در باب برائت ساحت
بنده نوشته اند مصحوب قلم عرضه داشت می گردد بنوعی و لشاید بپیوند امید است که هیچ امری بر خلاف
قانون معدلت و راستی از بنده در وجود نیاید ان شاء الله تعالی سایه همایون بر سر عالمیان ابد الدهر
پاینده باد **نوع سوم** ضاعف الله جلاله و مد علی سکان الارض ظلاله بنده کمینه بر عادت معهود
و طریق مستمر بوظیفه زمین بوس قیام دعا و دولت بجا می آورد و انه اشاراتی که درباب شکایت
بعضی ساکنان ولایت در سلک قلم گوهربار رفته این معنی قاعده مطرد است و دو خصم جون بحاکم شریعت
نیز میروند یکی راضی و یکی ناراضی بیرون می آید جون بنده را بمهمات یارغوی این ولایت تعیین فرموده
اند

از استماع شکر و شکایت چاره نباشد اما چون آخر الامر رای همایون را زحمت عرض و ابرام ساخت و کوتاه دستی و کم طمعی معلوم کرد و هر آینه منشیان باز خواست بلیغ مواخذ کردند بنده چون گماشته و فرو داشته آنجنابست چگونه امری را که مخالف معدلت و مناقض رای همایون باشد ارتکاب تواند کرد با خود بر گوشه خاطر تواند گذرانید شعر
باقدار بر من توان بستن بسیار قضا چنین این بد بیرتی یا مثل این بد گوهری
دولت و عظمت و حشمت و جلالت تا قیام ساعت باد بالنبی و آله الاطهرین و صحبه الکرام الزاهرین

فصل شانزدهم

در مکاتبات وزرا و نواب و وکلا خاصه دو صورت مکتوب و جواب

صورت اول

مکتوب وزرا بنواب و وکلا خاصه **نوع اول** صدر معظم قدوة الاکابر شمس الدین بداند که در ساختن مهمات اجناس که در وجه تمامیش امیر معظم ایسنتمور حام اقباله حوالت کرده ایم سعی و اجتهاد بلیغ بتقدیم رساند بر وجهی که بزودی حاصل کرده و امداد لشکر نوکران متواتر و متوالی باشد تا مهمات بوفور **نوع دوم** اهتمام بانتظام احوال قدوة الصدور الاکابر جمال الدین دام تاییده بدرجه کمالست مالی که از هر گونه بخاطر او رسیده معلوم شد و همگی همت بر تدارک مصروفست می باید که بهیچ گونه دخل در راه ندهد که بر تلافی خسارات و اعمال نخوانده رفت **نوع سوم** ملک الاکابر والخواص ظهیر الدین بسلام و تحایا خوانده خاطر نگران داند می باید که در عمارت خاصه و تحصیل وجوهات مضاربان و دیوان باهتمام اوست سعی و اجتهاد کافی مفید و منتج باشد و وجوه عن قریب بمصالح عمارت و دیگر مهمات که نسخه آن مشروح و مفصل ضمن اوست مستوفی کند و بجای آنچون بر کفایت و کاردانی و اعتماد تمامست بزیادت تاکید حاجت نمی افتد عاقبت ساعد باد

دام علوه بعنایات مخصوص است صل

صورت دوم

جواب نواب و وکلا خاصه بوزرا **نوع اول** اعز الله انصار دولته کمترین بندگان بمیز حضرت بلب ضراعت بوسیده عرضه میدارد که اجناس که با امیر معظم ایسنتمور حوالت فرموده بود نوبت تمامت بنوکران او رسانیده شد و یافته و صول موجود لست و بنده کمترین امیدوار که در هر

بندگی که باهتمام مامور و مشار الیه گردد جانسپاری نموده متقضی مراضی آن حضرت باشد ان شاء الله تعالی جهان بکام باد **نوع دوم** خلد الله جلاله و مد علی العالمین ظلاله عنایت و بنده نوازی که از جناب وزارت پناه حضرت بانواع البهجة والسعادة در باره کمترین بندگان صادر شده از عواطف و مراحم آن حضرت که عالمیان بصنعت عموم حال مستعد ندانست و چون در مجاری اقلام شریفه تدبیر تلافی رفته یکی از اسباب تلافی تدبیر وجوهست که بر تمغاجیان بوجه مرسوم بنده حوالت فرموده اند و ایشان در محاسبه بری داشته در تسلیم تقصیر میکنند اگر حکم مطاع صادر گردد که تمغاجیان وجه مرسوم بنده را بی عذر جواب گویند در دعای دولت افزاید جهان بکام باد **نوع سوم** ضاعف الله ایام دولته و اسبغ علی العالمین کوافل نعمته کمترین بندگان بتقبیل مواقع اقلام شریفه تفاخر بر فرق فرقدان افراشته عرضه میدارد که در باب عمارت عالیه آنچه لوازم مساعی جمیله ممکنست فوت نمیشود و وجوه مضاربان جهت این کار کفایت و بی زحمت مطل و دفع میرسانند بفضل حق تعالی و بیمن دولت ابد پیوند امیدوارست که عمارتی که تعالت این اتفاق افتد چه جماعت مهندسان و معماران بعد از تعمق افکار و تدقیق انظار در غرایب رسوم و بدایع اوضاع هیچ وجه تقصیر نکرده اند و آنچه بهتر از آن ممکن نیست بجای آورده و بنایان و نجاران نیز بجد تمام در کارند مبارک و میمون و فرخنده و همایون باد و موجب تمتع نهایت ان شاء الله تعالی اما تحصیلان وجوهات دیوانی نیز اعلام داده اند که درین ایام می آیند و وجوهات می آرند واجب شد عرضه داشتن جهان بکام باد

مخدوم جهانیان اعز الله انصار دولته صه

فصل هفدهم

در عرضه داشتن رعایا بسلاطین دو صورت مکتوب و جواب

صورت اول

عرضه داشتن رعایا **نوع اول** خلد الله سلطنته و ابقی انوار المعدلة مدته بندگان کمینه اهالی و رعایای [illegible] مرتبه بموقف عرض میرسانند که خرابی وطن و مسکن ایشانست بر شارع عام افتاده و در زمان قدیم سلاطین دادگر و پادشاهان عدل گستر نظر بر ترفیه حال رعایا و ضعفا و زیردستان گماشتند و هیچ آفریده را از او آبروی بزرگ و ایلچیان و نوکران ایشان

قدرت آن نبودی که بیرون حکمی که از دیوان اعلی جهت اخراجات ایشان بر متوجهات دیوانی نوشتندی
بیک دانگ زر و یک من کاه از رعایا توقع نداشتندی و اقامت ایشان یا در خان سبیل بودی یا در صحرا
بر علفخوار چند سالست که این قاعده از منهج مستقیم معدلت انحراف یافته است و اکنون امرا و ایلچیان
صادر و وارد که بدین خرابه می‌رسند اول در خانهای کدخدایان و رعایا فرو می‌آیند و بانواع متعرض
ایشان می‌گردند و قطعا نام حکم و برات دیوان نامه دست رعیت تمسکی باشد که بوقت رفع
محاسبات بعرض رسانید و چیزی افتتی بر ندوانچ از تعدی و تطاول ممکن و مقدور باشد بجای می
آرند و بعد از آنک علوفه و علفه و اخراجات و توقعات ایشان تسلیم نمودند هر کس از ایشان در هر خانه
که فرو آمده هر چه از آلات و ادوات که می‌یابند بر می‌گیرند و این بیچارگان عاجز در و پیش از پای در آمده
و از دست شده‌اند بنابرین این جمعی مسکین عاجز رسیدن و حکم مطاع ارزانی داشتن که از دیوان جهت
هر کس از امرا و ایلچیان و صادر و وارد حکمی و براتی نویسند و اخراجات از وجه دیوانی معین
نکرده اند بیک دانگ زر و یک من بار متعرض هیچ آفریده نگردند هر آینه موجب ذکر جمیل و سبب اجر جزیل خواهد
بود و بندگان کمینه دعاگویی و دولتخواهی افزایند و الا الزام ما لا یطاق من سنن المرسلین تمسک نمایند
بالضروره جلاء وطن کرده مامنی را که در آنجا از چنین عوارضات سالم باشند بدست آرند و چگونه شاید که
در ایام دولت و معدلت آنحضرت این درویشان شکسته حال خان و مان صد و دویست ساله را بجای
گذارند و ترک ملک ریزه موروثی و مکتسبی که ماده معاش آن دارند گیرند تدارک منوط برای اعلی آنحضرت لست

نوع دوم

جهان بکام اعلی الله شانه و رفع علی التساوی مکانه بندگان کمینه اهالی نخجوان بعد
از تقدیم وظایف دعاگویی و دولتخواهی عرضه می‌دارند که در زمان قدیم مال و متوجهات
ایشان بر مبلغ معین که تا غایت در دفاتر دیوانی مثبت و مسطور است مقرر بود و بندگان آن تکلف
از دو حاصلان و ابرام ارباب حوالات با منصرف جواب می‌گفتند و اوخوالات دیوان بزرگ می‌رسانیدند
و بیرون آن بزواید و عوارض و تکالیف اخراجات تا هیچ آفریده خطابی نمی‌رفت شهر و ولایت معموره
بود و اهالی و سکان آن فارغ خاطر و مستظهر و امداد و جمعیت روز بروز بل ساعت بساعت متواتر و متعاقب
چند سالست حکومت و متصرفی از اظالم متعدی که خون و مال بندگان خدای تعالی را بر خود مباح می‌داند
و در عوض یک دینار متوجه علی الاقل بیست دینار از رعایا می‌ستاند حوالت کرده‌اند و جمعی نیز که کدخدایان فضول

تا جهت این شهر صاحب بلوکی تعیین کرده اند و او مه

بسبب ظلم صاحب بلوک که مجموع متفرقات
رسوال شهر و ولایت ایشان
کدخدایان فضول

متعدی یا او موافق و متفق شده‌اند این نوع بی‌رامی ادا ه باز داده‌اند و آن متعدی بخود و معاون
ایشان هر چه می‌خواهد می‌کند و خرابی شهر بجایی رسیده که بجز آنک خراب شد و قاعا صفصفا گشت
و املاک آن خانها خراب در اطراف ممالک سرگردان و بی خان و مان می‌گردند و رعایا نیز جلاء وطن
کرده‌اند و آلات و امتعه که معدن آن نخجوان بود و لایق حضرت ملوک و سلاطین لکن بر اقطار و صناع
آن در اقطار جهان متفرق شد بنابرین آن شهری که در مجموع ممالک بعد از بغداد و تبریز مثل آن دیده
نبوده بود و هیچ گوش نشنیده بشومی ظلم و تعدی متصرف بی باک و حاکم نایاب سفاک اکنون خراب
و یباب هیچ آفریده بتدارک و تلافی آن اهتمام نمی‌نماید و این ابیات در صفت خرابی آنجا گفته اند

چون بیاد آرم دیار یار و احوال وطن — دیده خون افشان شود بر ربع و اطلال دمن
ریخ درویشان دلریشان بحسرت دیده را — چون کنم تقریر خون بارد ز تقریرات من
بر کدامین حالت از جور زمان زاری کنم — بر بدی حال خود یا بر خرابیء وطن
مسکن من چون دل من شد خراب از بهر آنک — خاطرم از امتحان چرخ دون شد ممتحن
نخجوان نقش جهان بودی و از حکم قضا — گشت آن نقش جهان منزلگه کرگ و زغن
مور او شد مار و مارش اژدر آتش نفس — پشه او گشت پیل و پیل او شد کرگدن
حاکمش محکوم حکم عدل شاهنشاه نیست — ورنه هم نرسیدی از انواع ظلم خویشتن
دعوی فرمانروایی و ولایت می‌کند — زیر حکم آورده اصناف رعایا مرد و زن
لاجرم نوبر بار و گرد و درها برنشاند — تا مقام او شود ایمن ز تشویش و فتن
مفسدی چند ند با او متفق در هر فساد — هر یکی دزدی سزاوار سر دار و رسن
بیخ مظلومان بکندند آن ظالم بی‌دین و داد — زینهار ای شاه عادل بیخ آن ظالم بکن
خسروا در دفع ایشان منتی بر خلق نه — تا ترا منت رسد هر ساعتی از ذوالمنن

بیش ازین اگر شخصی بظلم و تعدی در شهری و ولایتی شهرتی یافتی اولوا الامر دفع او بر ذمت همت
فریضه دانستی و بدان سبب بحضرت رب العالمین جل جلاله توسل جستی اکنون که فریاد و استغاثت از ظلم
و تعدی او بآسمان رسید بر قلم او را بحکومت منصوبان خرابه بنبیذ فرمودن در کارخانه معدلت
چگونه روا باشد اگر جهت ثبات دوام دولت روزافزون این بیچارگان مظلوم را از آن حاکم ظالم

ومتصرف جابر خلاص بخشد تعین کی موجب دوام دولت وسبب بقاء مملکت وسلطنت کردد ان شاء الله
تعالی والا این بیچارکان در اقطار عالم آواره وسرکردان خواهند شد وجواب سوال حضرت رب
العالمین جل جلاله در روز قیامت هر آینه حضرت سلطنت پناه باید کفت والامر هو مؤید الله جهان بکام
نوع سوم خلد الله الزمان بخلود سلطنته واعلا لاعلاء کلمة الحق واشاعة النصفة بین الخلق
تربیة بندکان کمینه اهالی ورعایای شهر آنجا عرضه میدارند که بعد از انک از هجوم اوراه ان
ولشکریان این خرابه وتوابع روی بخرابی نهاده بود وامور معاش بر اهالی وساکنان ضیق
تمام شده قهار علی الاطلاق جل جلاله در رسید وافواج ملخ که جند الله اند بر وجهی متواتر کشتند که ماغ بی‌خشم
تاب خورشید درخشان شدند وجمیع مزروعات را تلف آوردند وعجزه ومساکین شهر وولایت که امید
حیات بارتفاعات داشتند از بقایاء جان وخان ومان بکلی پابوس گشتند وبعد از رحمت حضرت رب
العالمین جل جلاله حکایتی را که از عبد الله طاهر که امارت وسلطنت شام وحلب داشت منقولست شفیع آوردند تا
برز بندکی حضرت خلد ملکه اقتفاء آثار رجاء نزاران قدیم واجب دانسته درویشان وفروماندکان ترحم فرمایند
حق **وحکایت اینست** در زمان عبد الله طاهر فوج ملخ بر ولایت او استیلا
یافته وغلات وارتفاعات را نقصانی بکمال ظاهر شد وخلایق از تدبیر نفقات عاجز کشتند
ودر رسانیدن خراج عجز آوردند وعمال بر قرار سالهاء ماضی طلب مال باقی میکردند رعایا چون
درماندند صورت حال نوشته بسمع عبد الله طاهر رسانیدند او بظهر آن نوشت نحن اولی بضیافة الجراد
من الرعیة وقد امرنا بوضع الخراج عن دوسهم یعنی ما بمهمانداری ملخ از رعایا سزاوار تریم مثال
بر انجملت که از جمیع ممالک رعیت یک حبه خراج ومؤنت نخواهند وهیچ کس رعایا را تعرض نرسانند
چون حسن انعام عبد الله طاهر با ضعفا برین موجب بود لاجرم صحایف تواریخ بذکر محاسن ومحامد او
محلی ومزین است ان آثارنا تدل علینا فانظروا بعدنا الی الآثار اکر بندکی حضرت سلطنت
نیز مرحمت برین منوال در حق این بیچارکان ارزانی فرماید عند الله والناس ضایع نکردد وذکر
جمیل مع بقاء الدهر والزمان باقی ماند واجر جزیل را خود نهایت نباشد توفیق اکتساب خیرات
واقتناء مثوبات رفیق حضرت فلک رفعت باد بالنبی وآله وصحبه

صورت دوم

جواب سلاطین برعایا **نوع اول** احوالی که اهالی .... نموده بودند ولی نظاول
اوراو ایلچیان وصادر ووارد شکایت کرده بوقوف پیوست وهمت بر تدارک وتلافی آن مصروف
ومقصور کشت میباید که خاطر آسوده دارند وتفرقه وتردد بخود راه ندهند چه مقرر شده که بعد الیوم
هیچ آفریده از امرا وایناقان وایلچیان ومقربان که آنجا رسند تا حکم دیوان بزرک نمایند که بنام ایشان
از متوجهات آنجا چیزی معین شده باشد بکدانک زر مالی وخارجی بهیچ آفریده ندهند وچون آنجا رسند
یکشب بیشتر اقامت نکنند واکر موسم علف باشد بعوار وند وقطعا در خانها رعایا فرو نیایند واکر چیزی
رسانند رعایا باتفاق حاکم بجواب مشغول شوند واندیشه نکنند وبرین موجب حکم دیوان موکدا کید
بلیغ وتهدید وبازخواست ولعنت بر دست متصرف فرستاده شد تا بر انجملت مقرر دانسته
از تغیر وتبدل ایمن باشند **نوع دوم** احوالی که اهالی نجران نموده بودند از ظلم
وتعدی متصرف ورسوم ناپسندیده او شکایت کرده بتحقیق پیوست وحکم رفت که او را در
روز سزا وجزاء او برسانند تا جمیع ظلمه ومتعدیان عبرت کیرند وجمیع اکابر مملکت که سخن ایشان همیشه
مسموع ومقبول بوده درباره او شفاعت کردند وقرار بر انجملت دادند که متصرفان موچلکا باز دهند
که بعد الیوم ترک تصرفات فاحش کرفته زیادت از متوجه دیوانی از رعایا نطلبند وایشان را
بهیچ خطاب مخاطب وبهیچ طلب مطالب نکردانند واکر خلاف کنند مواخذت وعقوبت بر وجهی که
مستحق آن باشند چون بخواهش بزرکان محل اعتماد بود متصرف موچلکا باز داد که زیادت از متوجه دیوانی
از رعایا مطالبتی نکنند وزحمت هیچ آفریده ندهند بر این جملت مقرر شد اکر از عهده این شرط کرده
وموچلکا باز داده بیرون آید فهو المطلوب ایشان را تجرد واعتراض نباشد واکر خلاف کند سزا وجزا
بر وجهی باید که موجب اعتبار سایر ظلمه ومتعدیان باشد وقایم مقام او یکی را از معتبران
عادل نفس وکریم صفت باشد وبوفور مکارم اخلاق از معدلت ونصفت ورعیت پروری وخدای
زا ترسی وکم آزاری وکم طمعی موصوف باشد فرستاده شود تا تدارک ایام کذشته واجب داند وتعلل
نوبت وتربیت کند ودست ظلمه ومتعدیان ومفسدان بهر وجه که صلاح داند کوتاه کرداند
تا این معنی حقیقت داند وتواتر احوال معاش حکام ومتصرفان با رعایا میرسانند تا بر ان وقوف
یافته حکم آن بتقدیم میرسد **نوع سوم** عرضه داشتی که اهالی سراب نموده بودند از آفت
طمع

وخرابی که بدان سبب اتفاق افتاده اعلام کرده علوم شریف ما بدان محیط شد و چون جمعی
بسیار نیز از حقیقت آن حال اخبار کردند موجب مزید تزحم و تحزن شد ممالک ما از مملکت عبدالله
طاهر بیش است ملک هیچ نسبتی از نسب درین معنی متصور نیست و مراحم و عواطف و مآثر و عوارف در حق
کافه برایا بتخصیص عامه رعایا مهر از جهت آنست که مرحمت او ما که ظل الله خود را بعضا فتح
جهاد است سزاوار تر از رعایا که دایم اموال این سپاه از ایشان مجری و محسوب هیچ آفریده
از حکام و متصرفان و ارباب حوالات و محصلان مزاحم اهالی آنجا نگردند و زحمت ایشان ندهند
تا بفراغت خاطر بعمارت و زراعت و آبادانی شهر و ولایت و دعای حضرت ما مشغول شوند چه مثوبات آن
هر آینه بایام دولت ابد پیوند ما وصول یابد انشاء الله تعالی دولت مستدام و مستحکم باد

فصل هژدهم

در کتاب محضر و جواب پنج نوع

نوع اول

مطاوی این سطور و مخاوی این سطور مشتمل است
بر ذکر آنکه در بندگی حضرت سلطنت پناه خلافت دستگاه جمعی که اسامی ایشان بخط خویش
در آخر این ذکر اثبات خواهند کرد عرضه میدارند که چون بکرات حکم جهان مطاع نفاذ یافته
جمیع را که استحقاق تعلق منصب قضا و حکومت اوقاف و احتساب و امر معروف و نهی منکر باشد
بعرض رسانند تا این مهمات با ایشان تفویض رود منهی رای جهان آرای میگردانند که از جمیع
قضاتی که درین ولایت متصدی منصب قضا و تولیت امور شریعه بوده اند مولانا اعظم اعدل القضاة
و افضلهم جلال الملة و الدین است که اذیال عرض او بلوث اطماع و دنس توقعات ملوث نشده
و از مستعدان امور وقف که مساعی او در اجراء شروط واقفان همگنان را معلوم و محقق شده مولانا
فلان الدین است و از مباشران شغل احتساب مولانا فلان الدین است که این جماعت مباشرت آن
مهمات حسبة لله و طلبا لمرضاته کرده اند اگر حکم جهان مطاع بنام هر یک بمجرد تفویض نفاذ یابد تا بتمامت
آن وظایف کما عهد من جانبهم المشکورة و عاداتهم المستحسنة المبرورة قیام نمایند بعد از آنکه وقتی
در مقر خود قرار گرفته باشد بندگان که در وظایف دعا و تخواس افزایند و هر آینه مستجاب گشته اثر
علی کامل و نوعی شامل این عرضه داشت کل انها رسانیدند و از مزلقه ولا تکتموا الشهادة و من یکتمها
فانه آثم قلبه احتراز نموده رفع شهادات کردند و ما شهدنا الا بما علمنا و ما کنا للغیب حافظین و الله اعلم

ما مقول و کیل حضرت الوهیت در جناب جلال ربوبیت جل جلاله پادشاه اسلام خلد ملکه را جهت اجرا
حق و امضاء صدق سالها بسیار بی انتها و قرنها بی انقضا باقی و دایم دارد لله بالنبی و آله و صحبه
من الشهود بما فیه فلان بن فلان و فلان بن فلان جواب شاید که تا بالای محضر نویسند
مابرظهر ما خدا آگاهست حکمی از دیوان بزرگ که یرلیغ یا التمغا باشد باجابت آن مطالب و نفی آن جماعت
برین مناصب نافذ و صادر گشته

نوع دوم

حضرت فلک رفعت بندگی پادشاه اسلام
خلد الله سلطانه و رفع الی ذری الفرقد مکانه بعد از تقدیم وظایف دعوات مستجابات بندگان
کمینه عرضه میدارند که مدینه دار الملک تبریز از معظمات بلاد ممالک اسلام است و همواره تختگاه سلاطین کامکار
و مقام امرا و وکلا و وزرا معدلت آثار و مشایخ بزرگوار و علماء شریعت شعار بوده و از اقاصی
بلاد و بقاع اعاظم جهان و سرآمدان وجود متوجه آنجا شده باکتساب فواید دینی و دنیوی اشتغال نموده اند
و از موائد موارد آن باهنا مشارب نعم و اعذب مناهل فضل و کرم فایز شده مدتیست
که بواسطه استیلای آب رودخانه مهرانرود هر وقت خرابی تمام از زور و سیلاب بظاهر و باطن
شهر عاید میگردد و چندین هزار خانه خراب میشود و اثاث و آلات و نقود و اجناس در سیلاب
کل آب بتلف میرسد و ملاک بیچاره را استطاعت تجدید عمارت خانها نمی ماند و چون سبب
این معنی از ارباب خبرت و پیران قدیم سوال رفت گفتند در اوایل مهرانرود بر دو فرسنگ
شهر بندی بر رودخانه بسته اند و آب را برمنهاجی که در این عهد دلستی میبرند و بتدریج زمان
ریگ رودخانه که همواره از سیلاب میبرد متراکم گشته مجرای رودخانه بر ظاهر و باطن شهر منحرف
گشته است و در قدیم این سد بر سیلاب بدیک رودخانه را آبادانی میبرده و به هیچ جای آفت نمی
رسیده اکنون بواسطه دیهی چند شهری قدیم چون تبریز که همیشه دار الملک پادشاهان بوده
خراب شد و ائمه دین فتاوی نوشته اند که جهت مصلحت شهر آن بند را اگر خراب توان کرد تا ضرر
با اهالی شهر نرسد و بخرابی کلی سرایت نکند مامول و متوقع از صدقات حضرت سلطنت پناه آنست که
حکم یرلیغ همایون نفاذ یابد که بر آن موجب که ائمه دین فتاوی نوشته اند بتقدیم رسانند و آن بند را
که سبب خرابی شهر است بگشایند و خراب گردانند و اگر وجوهی که جهت عمارت مقرر است و جهتی جهت
عمارت سد رودخانه و حوالی آن تعیین فرمایند تا آن نیز موجب آبادانی شهر گشته و در دعا دولت افزایند

بندگان کمینه بامید مرحمت سنیه دریغ برین جسارت اقدام نمودند واز مراحم عمیمه اجابت امثال
امیدوارند پایه مرحمت وعاطفت برسر عالمیان تا انقراض زمان پاینده باد بالنبی وآله الامجاد — از اولی تحریر شده
من الشهود بما فیه فلان بن فلان وفلان بن فلان وفلان بن فلان جواب — بران
موجب که ایمه دین فتاوی نوشته اند بتقدیم رسانند وازان عدول نجویند وتجاوز ننمایند وتغییر
وتبدیل نکنند

نوع سوم

خلد الله سلطانه واعلی فی ممالک الارض شانه بندگان کمینه
که ذیل این عرضه داشت باسامی وانساب خویش مستغرق گردانیده اند بعد از وظیفه دعای
دولت وبقاء مملکت معروض میگردانند که مدتیست تا حکومت ومتصرفی این شهر بفلان شهر حوالت
نموده اند وکیفیت مداخل ومصارف مال ومتوجهات در مواره مقرر ومعین شده وآن وجوه را از مخمل
بازبار رسم الحکومه حاکم وتوقعات نواب ونوکران او ادا کرده اند واکنون مدت چهار ماهست
مالی دیگر بیرون مقرر وموامره از بندگان میطلبند وتکالیفی که در هیچ عصر وزمان از هیچ حاکم
ظالم ومتصرف غاشم نشان نداده اند بجای بندگان می آورند ومتمولان درویش وضعیف حال شده اند ودرویشان
منقطع ومستاصل گشته اگر صدقات روزگار همایون حکم مطاع جهان مطاع بمستوفی جی از دیوان بدین ولایت نافذ
گردد وتا باستخراج تصرفات او کرده آنچه بیرون متوجهات وحق الحکومه ورسوم خارجی گرفته از بندگان
ستده باشد استرداد نموده تسلیم مستحقان کند تا بعمارت وزراعت وآبادانی مشغول توانند شد
واین شهر بکلی خراب نشود وجمعیتهان متفرق نگردند ودر وظیفه دعاگویی ودولتخواهی افزایند
چه مراد باجابت پیوندد ان شاء الله تعالی بامید مرحمت سنیه دریغ برین سنیه لاینه اقدام نمودند مرحمت
شامل آنحضرت کارساز عالمیان ومحتاجان باد

نوع

جواب — بر حسب ملتمس ایشان
مستوفی امین از دیوان بزرگ فرستاده شد تا بعموم تصرفات وشی آنچه بی راه
وناواجب از هر کس گرفته باشد استرداد نموده بمستحقان رسانند واو را معزول گردانند وبدیوان
آورند تا مالش او بر وجه معدلت بتقدیم رسد

نوع چهارم

در بندگی حضرت سلطنت
پناه خلد الله ملکه بعد از عرض وظایف دعا ودولتخواهی ونشر مراتب ثناخوانی بندگان کمینه عرضه میدارند
که فلان شخص که از اکابر واعیان این ولایت بوده مدتیست باجوار رحمت ایزدی پیوسته واکثر ورثه اطفال
بسر بزرگتر او که باذیال حکام ومتغلبان متشبث شده خلاف مجموع متروکات را تصرف نموده مستحق اطفال

مستحق را محروم گذاشته وایشان وملازمان ایشان بقوت زور بازمانع وحکم قضاه اسلام
وشفاعت اعیان وبسیار محکمان باآن ظالم متعدی مفید نمی آید چون صورت حال برین منوال بود
وبندگان را قدرت استخلاص حقوق اطفال نمانده بوسیلت این عرضه داشت بمسامع شریف علیت
جهانداری میرسانند تا حکم مطاع نفاذ یابد که قضاة اسلام آن متعدی را حاضر گردانیده برکمیت متروکات
وکیفیت تصرفات او وقوف یافته آنچه بخلاف شریعت تصرف نموده باشد استرداد کرده در وجه
نفقه وکسوه اطفال بمصرف رسانند وهیچ آفریده از حکام ومتغلبان در میان نیاید تا قضاة مجموع متروکات
را علی فرایض الله تعالی بر ورثه قسمت کنند وحصه اطفال را بامناء متدین وصلحاء متشرع که جهت ایشان نفقه
نمایند بسپارند تا در اثنا او از دیاد آن کوشند ومصالح اطفال را مرتب دارند عند الله ضایع نماند وبندگان
کمینه در دعا ودولتخواهی افزایند وهرآینه مستجاب گردد ان شاء الله تعالی جواب —
قضاة اسلام بغور رسیده حقوق اطفال مستخلص گردانیده بامینی متدین بسپارند تا بمحافظت وانما
مشغول گردد وعلی متغلب را باز خواست واجب دانند

نوع پنجم

در بندگی جناب وزارت
پناه مخدوم جهانیان اعز الله انصاره ولله بندگان کمینه که انساب واسامی خویش در آخر این عرضه داشت ثبت کرده اند — اسامی خویش نوشته
دا انساب مستغرق عرضه میدارند که فلان صیرفیان در بازار باززان فلان شهر از راه ملکیت
وبارث شرعی بمولانا اعظم افضل المتبحر شمس الملة والدین محمد کاتب لازال محفوظا تعلق میدارد وبند — وحق ملک او ست
دولتخواه برصورت استحقاق او واقفاند چون بخلاف شریعت غصب وتعدی فلان مذکور را
بتصرف گرفته اند وحق از مستحق باز داشته ومولانا اعظم مشار الیه را که جهت استرزاق تدبیران وجه
منحصر بود محروم گذاشته وجهت رزق او منقطع شده واجب آمد صورت این حال بمحل عرض رسانند
بامید آنکه حکم مطاع بنام قضاة وحکام این ولایت نفاذ یابد که مدعی ومدعا علیه را بدیوان
مظالم حاضر گردانیده بتفحص این قضیه اشتغال نمایند وچون حقیقت مولانا مشار الیه شرعا بثبوت
رسید آن ملک را با محصول واجرة المثل زمان تصرف نامشروع از دست غاصبان انتزاع نموده
بمستحق مقرر دارند تا حق در مقر خود قرار گیرد وجناب وزارت پناه را حسن ثواب موبد مخلد
گردد ان شاء الله تعالی بندگان از سر وقوف تمام اقامت آن شهادت کردند وما شهدنا الا بما علمنا
وما کنا للغیب حافظین سایه همایون بر سر عالمیان ممدود باد در آخر هر نوع از این انواع محاضر

این ایه بر وجه مذکور باید نوشت و بعد از ان ذکر شهود جواب
حکم نوشته شد که قضاة وحکام در دیوان مظالم بغور رسیده بر وجه شریعت معدلت
بقطع رسانند وحقوق را بعد از ثبوت از غاصبان استخلاص نموده بر مستحق متوجه دارند

فصل نوزدهم

در شرط نامه که یکی از نواب بحضرت بادشاه بازدهد بمهمی که بدو مفوض باشد وجواب آن مشتمل بر سه نوع

نوع اول

موکد بمستشهدات مطاوی این سطور مشروح بذکر آن که چون بندهٔ حضرت اعلی اعلاه الله تعالی کمترین بندکان دولتخواه فلان بن فلان را بنظر عنایت و مرحمت ملحوظ کردانیده مصالح کرکراق خاص را باجند مهم امانتی که بنازکی تعلق دارد بدو تفویض فرموده و اعتماد کلی بر اقوال و افعال و امانت و دیانت او کرده واجب شد این معنی بر شرطی چند که متضمن برآءت ساحت بنده کینه باشد و المؤمنون عند شروطهم موکد کردانیدن تا بمقتضی ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها کار کرده باشد و بندکی حضرت را بر امانت و دیانت او اعتماد زیادت کردد و بنده را بدان استظهار و وثوق براحم و عواطف حضرت خلد ملکه اضعافا مضاعفة شود و تأملی فسیح و اعتقادی تمام و امنی کلی بهر بندکی که فرمان اعلی نفاذ یابد قیام تواند کردن اکنون جهت تاکید این معنی سوکند بر خود درست کوید والله الطالب الغالب المدرک المهلک الحی القیوم الذی لاینام ولایموت و بدان خدای که قران مجید عظم الله جلاله کلام اوست و قل هو الله احد صفات پاک او که ازین تاریخ که روز شنبه سابع عشر ذی القعدة الحرام سنة اثنین و ستین و سبعمایه بهلالیست چون بحکم یرلیغ جهان مطاع نفذه الله فی مشارق الارض و مغاربها کمترین بندکان بمصالح کرکراق خاص و اشغال و اعمال امانتی اشتغال نماید هر وقت که راس المال معین باشد و بندکی حضرت خلد ملکه بحمان اصحاب اغراض را که از لوازم تقدیم اعمال و اشتغال است در حق کمترین بندکان که امانت دار انحضرت است استماع نفرماید بنده که بنص یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود ویرا وظیفه امانت و دیانت و رعایت غبطه بندکی حضرت قیام نماند و باهیچ آفریده از خاینان متفق نشود و در خیانت نذهد و نکذارد که هیچ چیز از مال بندکی حضرت در محل تلف آید و انچه از مساعی جمیله ممکن و مقدور است بجای آرد تا بنص حدیث الامانة تجر الرزق والخیانة تجر الفقر را بکوش جان استماع نموده باشد

و اکر راس المال موجود نباشد و جهت ترتیب کرکراق باستنزاف احتیاج افتد اکر جنس در بیع آید ناچار باختیار بایع بها کران باید خرید و این بنده بکرانی بها آن جنس قایل باشد توقع براحم بندکی حضرت آنست که سخن اصحاب اغراض دران باب محل قبول نیابد و خریدن اجناس بها کران بر تقصیر بنده محمول نکنند و قال الله تعالی اوفوا بعهدی اوف بعهدکم جه ترتیب مصالح کرکراق از ضروریات لت
و چون بنده از عهده این اشتغال براحسن وجوه تقصی نماید عنایت و مرحمت در حق او باجرای رسوم و سیورغال و وظیفه مراحم و عواطف انحضرت است و اکر والعیاذ بالله تقصیری کند مواخذت آنرا نیز حضرت سلطنت خلدت مملکته حاکم باشد و اکر بحکم یرلیغ متعهد اعمال ضمانی کردد حکم آن غیر حکم تفویض اعمال امانتی باشد و بر بنده بیش از ان نه که از عهده ضمان و مقاطعه خود بیرون آید برین سوکند و عهود و شروط حضرت رب العالمین جل جلاله و ارواح مقدسه ملایکه و انبیا صلوات الله علیهم اجمعین را کواه کرفته شد و این عهد و شرط نامه بر سبیل موجلکا بحضرت نواب بندکی حضرت خلد ملکه بحضور ارکان دولت داده آمد و جری ذلک فی التاریخ المذکور باطن المسطور جواب حمد جلیل یلیق الانواء
نویسند براین موجب که درین شرط نامه ذکر رفته متوجه است و چون فلان بمصالح کرکراق از اعمال امانتیست بر وجه مذکور قیام نماید هر سال اصحاب دیوان بزرک از اصل مال مبلغ چندین هزار دینار زر رایج بسبیل رسوم بنام او متوجه دارند و از وجوه کرکراق مجری و محسوب دانند و از اعمال ضمانی بموجب متوجه دیوان باشد و تجاوز از ان ممکن نه

نوع دوم

در ذکر مستشهدات چون بحکم یرلیغ همایون لازال نافذا و مطاعا ترتیب مصالح کرکراق خاص و مهمات امانتی بدین بنده و بنده زاده یکجهت فلان بن فلان تفویض رفته و حل و عقد آن برای او منوط و موکول شد عهدی کند که اهتمام بدین خدمات بر وجهی نماید که امانت و دیانت او در حضرت همایون خلد ملکه پسندیده آید و مواد استظهار بندهٔ بمراحم و عواطف حضرت شاهنشاهی روز بروز در زیادت باشد و با وثوق بندکی حضرت بامانت حاصل کند سوکند میخورد و میکوید والله الطالب الغالب المدرک المهلک الحی القیوم الذی لاینام و لایموت و بدان خدای که قران حمید عظم الله جلاله کلام اوست و قل هو الله احد صفات ذات پاک او که ازین تاریخ که روز شنبه سابع عشر ذی القعدة سنة اثنین و ستین و سبعمایه هلالیست چون بحکم جهان مطاع مباشر امور کرکراق و مهمات امانتی که هر وقت که راس المال معین باشد کمترین بندکان تحصیل از اشغال ل

بر بالای شرط نامه

شرایط امانت و دیانت مرعی دارد و رعایت غبطه بندکی حضرت واجب داند و با هیچ آفریده از خاینان متفق نشود و رخصت خیانت ندهد و نکذارد که یک دانک زر و یک کز جامه از مال بندکی حضرت بتلف آید و آنچ از مساعی جمیله ممکن و مقدور باشد بجای آرد و اکر جهت ترتیب مصالح کریراق و اشغال اتفاق باستراض حاجت افتد و جنس را در بیع آرد و ناچار برضا بایع بها آرکران باید خرید و بنده بکرانی بها معترف باشد امید بر اهم و عواطف بندکی حضرت خلد ملکه چنان دارد که در جنات معاملات امتحان اصحاب الاغراض در حق بنده قبول نفرماید و خریدن اجناس بها آکران بر تقصیر بنده محمول نفرماید جه ترتیب مصالح کریراق و جله ضرور یات از هر وجه که ممکن باشد بدان قیام می باید نمود و جون بنده کمینه از عهده این اشغال بر احسن وجوه تقصی نماید عنایت و مرحمت و اجرا مرسوم و تعیین سیورغال در حق او وظیفه و اهم و فضل آنحضرت خواهد بود و اکر والعیاذ بالله تقصیری کند و با عمال منسوب شود مواخذت از آنجا حضرت سلطنت پناه خلد ملکه رواکر بحکم یرلیغ مطاع لا زال نافذا و مطاعا متعهد بعضی اعمال ضمانی کردد و حکم آن غیر حکم تفویض اعمال امانتی باشد و بر بنده پیش از آن نکرا از عهده ضمان و معامله که مسلمه بیرون آید این عهد نامه بر سبیل موجلکا بنواب بندکی حضرت خلد ملکه مخصور لشکان و دولت داده شد و جری ذلک فی التاریخ المذکور جواب بر قرار سابق

فصل بیستم

در تذکره که با مرا و وزرا و اعاظم مملکت نویسند و اجوبه آن سه صورت

صورت اول

تذکره با مرا بجناب امارت پناه مخدوم جهان پناه نوئین اعظم خسرو اعدل اکرم زاد الله معدلته کمترین بندکان این چند فصل بمحل عرض می رساند و تشریف جواب را امیدوار می باشد اول آنکه حکم التمغا مبارک صادر شده بود که بنده جماعت از آحاد مردم لشکر بزرک را حاضر کردانیده حکم شریف بر ایشان خواند مانکریان خود را مرتب داشته بیولجاری که اشارت همایون صدور یابد تحریک منصور برسند بر حسب حکم مطاع او امر شریفه بدیشان رسانیده و شنوانیده تمامت سر بر خط فرمان نهادند و هر یک ترتیب صدد خود مشغول شدند امیدواریست که بیولجاری که از جناب همایون لا زال بالنصر والتائید اشارت مرتب شده بعد با جیره و جبه و سلیح و ازوق تمام حاضر کردند و بوظیفه کیجیش

و کوچ دادن قیام نمایند ان شاء الله تعالی جواب مساعی جمیله او که درین باب نموده بوقوف پیوست و هر آینه ازین نسبت تربیت و تقویت اختصاص خواهد یافت دیکر بمحل عرض می رساند که حکم مبارک صادر شده که بنده کمینه پیش از وصول او آحاد بدستبوس رسد و بمهمایی که اشارت رود قیام نماید صورت حال آنست که توجه بنده موقوف بر حصول وجوه جامکیات و از وصول برواتی که امسال توجه و اهم بنده بر ولایت بلوکات خاصه نوشته اند زیادت چیزی واصل نشده و بنده روزکار با فتقار و اعسار می کذراند اکر احکام شریفه بر متصرفان و ملوکات خاصه آنجا بصدور رسد که واجب بنده را بی عذر جواب کویند بعد از وصول مرسوم بی توقف بندکی بستاند ان شاء الله تعالی جواب احکام التمغا بر ولایت بلوکات بمبالغت تمام نوشته شد مدت یکماه دیکر و اصل شده باشد اما بعد از وصول توقف نکند دیکر وجهی که جهت کریراق خاصه حوالت فرموده اند بعضی رسیده و بعضی موقوفست اکر در آن باب نیز احکام صدور یابد که بی توقف ادا کنند تا کریراق بزودی مرتب کردد رای همایون داند جواب احکام و نوکران درین باب بمستاده شد

صورت دوم

تذکره بوزرا بجناب وزارت مآب مخدوم جهانیان خلد الله جلاله و مد علی العالمین ظلاله کمترین بندکان این چند فصل بمحل انهای می رساند و تشریف جواب شافی و تدبیر کارها را انتظار می رود جواب آنکه جون بحکم التمغا مبارک بنده کمینه بمتصرفی این ولایت موسوم شد جون اینجا رسید اکثر عمال و بتکجیان که جهت تفاوات منصوب بودند بواسطه تعدی حاکم سابق که مشاهده کرده اند از مهماتی که با غایت کاشته اند اعراض نمودند جه تصور ایشان آنست که بنده نیز بر همان سیرتست و حاشا عن ذلک برین حضور ایشان هیچ نسبت نمی ماند و باستمالت بنده بعضی در کار می آیند و بعضی نه اکر حکم مطاع نفاذ یابد که استمالت نامه ایشان نویسند و بانواع مستظهر کردانند تا بر قرار بوظیفه خود مشغول شوند امیدوار است مهمی از پیش توان برد و جهات تفاوات و اعمال آن ولایت بزودی انتظام یابد ان شاء الله تعالی جواب مجموع استمالت و دلجوئی نوشته شد اما او می باید که اهالی آن ولایت تخصیص عمال و بتکجیان را بوفور معدلت و شمول مکرمت معتقد خود کرداند تا بارادت و رغبت بمهمات او قیام می نمایند دیکر وجهی که بموجب احکام یرلیغ بالتون تمغا همایون جهت لشکر باب حوالات تعیین فرموده اند

و در بروات مسطوره که بخط الشهور رسانند بعض محصلان بتغلب بیک دفعه دو دفعه می‌خواهند وحق التحصیل زیادت بر مقرر دیوان می‌طلبند اگر حکم نافذ صادر گردد که بیرون فصلی که در بروات مسطور است از اصل و حق التحصیل توقع دیگر ندارند رای همایون حاکم است **جواب** دران باب حکم فرستاده بشد از سر تمکین بکار مشغول شوند و بسخن هیچ آزیده از محصلان التفات نکنند

دیگر وجوهی جهت عمارت مسبلات تعیین فرموده اند و اکثر موقوفات در تصرف مستأکله و متغلبان است و انزا ملک و طعمه خود کرده اند و بهیچ حال تن در ادا نمی‌دهند و چون بعضی از ایشان تعلق بامرای بزرگ دارند مجال منافست در مطالبت نیست اگر نواب نامدار احکام امرا که در میان آن جماعت اند برجمیع مسودات دران باب شرف عرض خواهد یافت حاصل فرمایند بعد بر عمارت مسبلات قیام توان نمود **جواب** حکم برلیغ و احکام امرا مبالغ تمام درین باب فرستاده بشد

دیگر اشارت همایون در باب عمارت خانات خاصه و حمامات و بازارها در شده بود و وجوه مصالح آن بر وجوهات خاصه باهتمام صدر معظم قوام الدین حیدر است حوالت رفته بواسطه آنکه وجهت مهمات خاصه که بفلان و به متوجه شده بود و بمهمات اخرا مشغولست در عمارات بر حسب فرمان مطاع شروع رود وان شاء الله بانمام نمود **جواب** چون بصدر معظم قوام الدین حیدر مراجعت کند باید که بهیچ وجه در عمارت املاک باتمام رسد

دیگر ابواب البر ولایت اکثر منزهات بقاعست بواسطه عدم کفایت و امانت متولیان روی بخرابی نهاده و مرتزقه ضروری محروم مانده و شروط تولیت شرعا در متولیان منتفی گشته اگر حکم التمغا مبارک صادر گردد که مجموع موقوفات این ولایت در عهده و اهتمام بنده باشد و متولیان خاین که شرعا واجب العزل باشند معزول شوند و امنا بر قرار بوظایف مشغول گردند در اندک زمانی آثار آبادانی و رونق بقاع وقف و موقوف علیه و شکر مرتزقه بوضوح پیوندد و ذکر جمیل جزیل موفر گردد **جواب** حکم فرستاده بشد که باتفاق قضاة و ائمه دین و علما اسلام بتفحص اموال موقوفات اشتغال نماید و بر موجب شرع مطهر و شروط واقفان بمصاب استحقاق رسانند و هیچ خاین را مجال مداخلت ندهند و منع واجب داند

صورت سوم

تذکره با عاظم واکابر مملکت در جناب دولت پناه مخدوم اعظم اعز شانه انصاره دولته بنده کمینه

این چند فصل بر سبیل تذکره معروض می‌گرداند و انتظار جواب شریف می‌کند **اول** آنکه وجوهی جهت اخراجات و واجبات مولانا اعظم صدر الملة والدین دامت فضایله بر محصولات باغات حوالت رفته بود و چون هنوز وقت ادراک و ارتفاع نیست حصول آن وجه تعذری دارد و مولانا اعظم را توجه احتیاجست اگر اشارت شریف صادر گردد که اجور مستغلات داده شود رای مبارک حاکم است **جواب** از اجور مستغلات جواب گوید

دیگر اشارتی که در باب توجه مخدوم زاده امیر علاء الدین محمد طول الله عمره فی ظلکم فرموده بودید تمام متوجه بنده می‌گردد و خدمتش را بوجوه مصالح سفر احتیاجست اگر وجوه اخراجات خدمتش بر موضع مرجو الحصول حوالت رود تا بزودی توجه فرماید رای همایون حاکم است **جواب** معتمد با فوت مبلغ پانصد دینار از وجوهی که در تحویل اوست جهت اخراجات فرزند اعز اکرم محمد طول الله عمره در روز بدهد تا بی توقف متوجه آنجانب گردد

دیگر سید الخواص نظام الدین آیبک مثال شریف رسانید که چون عزیمت مبارک بدینجانب قریب العهد خواهد بود بعمارت سرای مبارک اشتغال نماید جهت آن مصلحت بنده‌ها گردکانی می‌باید و اینجا یافت نمی‌شود اگر بخدام اشارت رود که از آنجا بفرستند عمارت سرای بزودی تمام باتمام رسد **جواب** صد عدد تخته گردکان فرستاده شد

دیگر از وجهی که بنده بموجب بروات و احالات رسانیده است مبلغ هشتصد و پنجاه دینار بر جمیع بنده فاضل است و بنده را آن وجه بر خاصه شریف بلغ و بر صدر معظم فخر الدین احمد که ضابط محاسبات است محاسبه بنده روشن کرده و مکتوب بحث موجود است اگر اشفاق عمیم سعد وجه فاضل بنده که باقیات آثار راند در دعا دولت افزاید **جواب** معتمد جوهر وجه فاضل او را بعد از آنکه مکتوب صدر فخر الدین احمد بدو نماید و ثابت گرداند جواب گوید

دیگر مبلغ سیصد و شصت دینار زر رایج الزمان متوجهات نخجوان بر سبیل ادرار بنام بنده مجری و مقرر است و بدفاتر در آمده اما چون وطن و مسکن بنده تبریز است جهت تحصیل آن نخجوان فرستادن تعذری دارد و حکام نیز در ادا اهمال می‌نمایند اگر این معنی در جناب وزارت پناه عظم الله قدره بعرض رسد و حکم التمغا دیوانی نفاذ یابد که آن وجه از نخجوان راجع گردانیده بر متوجهات تمغاوات تبریز نوشته آرند تا باسانی بنده رسد از عواطف و عوارف آنجناب مستبعد نگردد و در وظیفه دعاگوئی دولتخواه افزاید و هر آینه باجابت پیوندد ان شاء الله تعالی **جواب** عرضه افتاد و باتمام رسید و حکم التمغا دیوان فرستاده بشد

تمام شد مرتبه چهارم از قسم اول از کتاب دستور الکاتب فی تعیین المراتب و بالتمام

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی سید المرسلین و امام المتقین و قاید الغر المحجلین محمد المصطفی و علی آله و عترته الطیبین الطاهرین و صحبه المنتجبین اجمعین آمین یا رب العالمین

قسم دوم

از کتاب دستور الکاتب فی تعیین المراتب در احکام دیوانی و تفویض اعمال با مرا مغول و وزرا و نواب دیوان سلطنت و استیفاء ممالک و الغ بیتکچی و نظارت و اشراف و حکم و انشا و نیابت و وزارت و دفترداری و حکومت و متصرفی ولایات و قانون و یاسامیشی و تعدیل و حزر و تخمین و احصاء مواشی و قونجور و بیتسالاری و امارت عسس و ملکالتجاری و معبری و صاحب جمع اموال و مناصب قلع و ولایت و عمارت بایرات و کاروانسالاری و ریاست و تولیت قضایا شرعیه از قاضی القضاتی ممالک قضایا و ولایات و نقیب النقبائی و حکومت اوقاف سپاه و اوقاف ممالک و امارت حج و وفد حجاج و تدریس و خطابت و احتساب و اعادت و فقاهت و شیخ خانقاه و اثبات صوفی در خانقاه و سپاغوزی بیمارستان و کتابت دار القضا و امین آنجا و مورخی حج و نیابت و عامل زکوات و حکومت بیت المال و متصرفی جزیه و تفویض امامت و اذان و اجابت نوبت معلمین و تهدید و سیاست مجرمان و لوازم و لواحق آن مشتمل بر دو باب

باب اول

در تفویض اعمال و مناصب امرا مغول و اصحاب دیوان بزرگ و قضایا شرعیه بر جمیع که ذکر رفت مشتمل بر سه ضرب

از لوازم و لواحق آن شد

ضرب اول

در تفویض اعمال و مناصب امرا مغول و اتباع ایشان و مهمانی که از لوازم و لواحق آن مناصب و اشغال باشد مشتمل بر دوازده فصل

فصل اول در تفویض امارت الوس

فصل دوم در تفویض امارت اوکا

فصل سوم در تفویض امارت تومان و هزاره و صده

فصل چهارم در تفویض امارت بارغو دراور دویی معظم

فصل پنجم در تختکی و لایات

فصل ششم در تفویض کتابت مغولیاتخسان

فصل هفتم در جمع کردن امرا آن لشکر

فصل هشتم در تعیین اقطاعات

فصل نهم در بوکاول لشکر

فصل دهم در یاسا و ریلی

فصل یازدهم در یورتچی

فصل دوازدهم در بلارغوچی

ضرب دوم

در تفویض اعمال و مناصب بوزرا و اصحاب دیوان بزرگ و آن مشتمل بر بیست و چهار فصل

فصل اول در تفویض وزارت ممالک

فصل دوم در تفویض نیابت

فصل سوم در استیفاء ممالک

فصل چهارم در الغ بیتکچی ممالک

فصل پنجم در نظارت ممالک

فصل ششم در اشراف ممالک

فصل هفتم در حکم ممالک

فصل هشتم در انشاء ممالک

فصل نهم در نیابت وزارت

فصل دهم در دفترداری ممالک

فصل یازدهم در حکومت و متصرفی ولایات
فصل دوازدهم در قانون یاسامیشی و قلایل
فصل سیزدهم در حزر و تخمین
فصل چهاردهم در احصاء مواشی و قوبچور
فصل پانزدهم در استخراج حکام ولایات
فصل شانزدهم در سپهسالاری
فصل هفدهم در امارت عسس
فصل هجدهم در ملک التجاری
فصل نوزدهم در حکومت دار الضرب و معیری
فصل بیستم در صاحب جمعی اموال
فصل بیست و دوم در مناصب قلمی
فصل بیست و دوم در ساوری و زابداری
فصل بیست و سوم در کاروانسالاری
فصل بیست و چهارم در ریاست

ضرب سوم

در تفویض مناصب شرعی باصحاب آن و لوازم و لواحق این اشغال مشتمل بر بیست فصل

فصل اول در تفویض قاضی القضاتی ممالک و قضاة ولایات
فصل دوم در نقیب النقباتی و حکومت اوقاف ممالک
فصل سوم در حکومت اوقاف ممالک
فصل چهارم در امارت حمل و وفد حجاج
فصل پنجم در تفویض تدریس
فصل ششم در تفویض خطابت

فصل هفتم در تفویض احتساب
فصل هشتم در تفویض اعادت
فصل نهم در فقاهت
فصل دهم در تفویض شیخی خانقاه
فصل یازدهم در اثبات صوفی در خانقاه
فصل دوازدهم در ساعوری بیمارستان
فصل سیزدهم در کتابت دار القضا
فصل چهاردهم در امینی دار القضا
فصل پانزدهم در مورخی حجج و قبالات
فصل شانزدهم در عاملی زکوات
فصل هفدهم در حکومت بیت المال
فصل هجدهم در متصرفی جزیه
فصل نوزدهم در تفویض امامت
فصل بیستم در تفویض اذان

باب دوم

در احکام مختلف مشتمل بر دو ضرب

ضرب اول

در احسان و رعایت ملاه فصل

فصل اول در فتح تونکنال
فصل دوم در ادرار و مقاصه
فصل سوم در معیشت و مقاصه
فصل چهارم در تعیین رسوم

در تفویض اعمال و مناصب در امرا و مغول و لوازم و لواحق مشتمل بر دوازده فصل

فصل اوّل

نوع اوّل

در تفویض امارت الوس به نوع — چون ایزد تعالی آلاؤه و تقدست اسماؤه ممالک ایران زمین را در حوزه تملک و تصرف ما آورد و دور و نزدیک و ترک و تازیک (وحدود و تخوم آن) سر بر خط مطاوعت و موافقت نهادند و فرمان قضا امضا را بامتثال و انقیاد تلقی واجب دانستند رای صواب فرمای و فکر مشکل گشای ما بعد از امعان نظر در احوال ممالک و اتقان تامل در ضبط مسالک (لک) و تعمق فکر در تمشیت کلیات امور و تدقیق نظر در اتمام مهمات جمهور بر انجملت قرار گرفت که تکفل چنین امری عظیم و تقلد چنین مهمی خطیر جسیم که جز باعانت امرا صاحب فکر صایب رای که از قدیم العهد باز بملازمت پادشاهان ماضی انار الله برهانهم قیام نموده باشند و مداخل و مخارج قضایا و کیفیت تدبیر و جگونگی (نکی) تنسیق آن بتجارب عقلی ایشان را معلوم و محقق شده و مطامح انظار و مطارح افکار ایشان اولا در خدمت و ملازمت پادشاهان از سر اعتقاد و جانسپاری و انقیاد و دو دوستداری باشد و ثانیا بر کلی و جزوی امور انام و رعایت مصالح خواص و عوام و دفع باغیان و متغلبان و منع مفسدان و متمردان و تعمیم نعمت معدلت و نصفت که غرض کلی از تقلد سلطنت و مملکت بحقیقت آنست نظر گماشتن تا از میامن تدابیر ایشان امور ممالک منتظم و رخنه ظلم و عدوان ملتئم گردد و ذکر جمیل او اجزیل ذخیره ماند و این معنی جز بتعیین امرا الوس که بحمایت و حراست الوس بر وجهی قیام نمایند و ابواب مخالفان را منسد و مغلوق و طرق معاندان را مسدود و منقطع گردانند میسر نشود بنابرین مقدمه از ابتدای سنه تسع و خمسین خانی مطابق با سنه احدی و ستین و سبعمایه هجری راه امارت الوس در مملکت ایران زمین از حدود مصر تا شاطی وادی آموییه و از سواحل بحر هرمز تا باب الابواب بامیر بزرگ فلان تفویض فرمودیم و دست او در حل و عقد امور امارت و بسط و قبض و رفض و خفض آن قوی و مطلق گردانیدیم تا بر وجهی که از رای صایب و فکر ثاقب او سزد برعایت رعایا و محافظت سایر برایا و دفع ظلم و عدوان و منع جور و طغیان و قلع و قمع باغیان و متمردان و استیصال کلی ظلمه و متعدیان مشغول گردد و تفحص قضایا کافه انام قیام نموده نگذارد که از امر بر مامور و از حاکم بر محکوم و از غالب بر مغلوب (و از ظالم بر مظلوم) حیف و تعدیی و زور و زیادتی رود و اختبار اخبار مصلحان و مفسدان کرده مصلحان را تقویت و ترجیح اجب داند

ومفسدان را تو بیک و توبیخ از لوازم شمرد و اگر شخصی از متعدیان بر جریمه اقدام نماید که مستوجب یاسا
گردد و اگر شناخته حضرت ما باشد عرضه داشته بر موجب فرموده بتقدیم رسانند و اگر شناخته حضرت ما
نباشد بر مقتضای شریعت و معدلت انصاف و قانون یاساق بقطع رسانند و چون بدین مهم قیام نموده
باشد از اصل مال و متوجهات دیوانی ممالک محروسه مبلغ ده تومان زر رایج که صد هزار دینار تبریزی باشد
برسبیل مرسوم تصرف نماید بدان سبب این حکم بر لیغ نفاذ یافت تا امرا و الکا و تومانات و هزارها
و صدها و سادات و قضاة و حکام و نواب و متصرفان و بتکچیان و صدور و اعیان و اکابر و معارف
و ارباب و مشاهیر و عموم اهالی و جمهور متوطنان ولایات محروسه بر وجه مذکور رونمط سطور امیر بزرگ
فلان را متصدی امارت الوس و نیابت حضرت ما دانسته در جمیع قضایا که بمصلحت امارت و رعایت
رعیت و دفع ظلم متعدیان و قلع و قمع باغیان و مخالفان و منع اضداد و متمردان عاید گردد
و راجع باشد رجوع کلی باو و نواب و گماشتگان او کنند و اوامر و نواهی ایشان را که هرآینه بر قانون
معدلت و قاعده نصفت باشد بطاعت و انقیاد تلقی نمایند و از مخالفت و مجانبت من کل الوجوه احتراز
و اجتناب ورزند و رسومی که از اصل مال متوجه شده بر آن موجب که اصحاب دیوان بزرگ
ولایات ممالک مخصوص کردانیده بر او اوات نوشته باشند و حوالت کرده سال بسال بنوکران
و معتمدان او جواب گویند و چیزی قاصر و منکسر نگردانند چون ما چنین فرموده باشیم مخالف چگونه
از سر خود بترسد و نیز و **نوع دوم** امرا و تومانات و هزارها و صدها و باشتاقان
و ملوک و حکام و سادات و قضاة و نواب و متصرفان و بتکچیان و صدور و اکابر و اعیان
و معارف و ارباب و مشاهیر و عموم و اهالی و جمهور ساکنان و متوطنان ولایات ممالک محروسه
بدانند که چون نفحات الطاف لایزالی حضرت ذی الجلالی بقدرت شامل و عظمت کامل خویش
خافقات رایات سلطنت ما را در مشارق و مغارب بلاد و اباعد و اقارب عباد خفوق و التهاب داد
و خواص و عوام انام احکام قضا مضا و فرمان قدر قدر ما را امتثال و انقیاد نمودند فایض بحق
و ملهم مطلق جل جلاله و عم نواله از طریق الهام ما را ارشاد فرمود که بر زبان زمان گذشته تقلد کلیات
امور و تکفل معظمات مصالح جمهور بمعاونت و مناصرت و استمداد و استظهار میسر نگردد و نص تعاونوا
علی البر والتقوی ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان بهترین همتی و وجهی و شریفترین برهانی

و حقیقت چه انبیا صلوات الله علیهم اجمعین با وجود عظمت منصب نبوت و جلالت رتبت رسالت
بی اعوان و انصار متعهد دعوت امت و متکفل اظهار نبوت و رسالت نمی شدند و این ضابطه
بر ترتیب جود انبیا بملوک و سلاطین اسرا و اقتفا کرده اند ایشان نیز استعانت و استنصار در جمیع
امور امرا و ارواجب و لازم دانسته و جهت رعایت صلاح خلایق که منضمن ارضای حضرت
خالق است امرای عادل و کاردانان کامل تعیین کردند تا اگر پادشاهان را در بعضی اوقات
مجال اشتغال بامور رعایا و عامه برایا نباشد امرا بنیابت و اشارت ایشان متکفل مصالح انام
و متصدی اتمام مهام خواص شده کردند و مصالح انتظام یابد و مناظم اتساق پذیرد و چون این قاعده
در تشیید ارکان سلطنت و تمهید قواعد مملکتداری واجب و قضیه متحتم است منصب امارت الوس
محروسه برامیر بزرگ فلان معزز داشتیم و این امانت عظیم را که حق تعالی بما سپرده با عتناق و التزام
و تقلد اهتمام او حوالت کردیم و دست او در کلی و جزوی مهمات انام قوی و مطلق گردانید بم
تا بر وجهی که از عدالت جبلی و نصفت ذاتی او معهود است و از اصابت رای و اجادت فکر او
متعارف بترفیه عموم خلایق خصوصا که اهل اسلام قیام نماید و در دفع ظلم متعدیان و تحریک مفسدان
و متغلبان سعیی که مثمر ثنا و ثواب و منتج نجات یوم المنقلب و المآب باشد بجای آورد و قلع و قمع باغیان
و مخالفان و اضداد و معاندان واجب داند و در هر هفته دو روز در کریاس معظم باتفاق وزرا
و قضاة و ارکان دولت در دیوان مظالم بتفحص قضایا مشغول گشته بر موجب شریعت و معدلت
و یاسا و یاساق بقطع رساند و داد مظلوم از ظالم و حق محکوم از حاکم بستاند تا مساعی
جمیله او عند الخالق و الخلایق مستحسن و مشکور افتد ان شاء الله تعالی بدان سبب این حکم یرلیغ
ارزانی داشتیم تا از ابتدا سنه تسع و خمسین خانی امیر بزرگ فلان را نایب حضرت ما و امیر
الوس محروسه دانسته در کلیات قضایا و معظمات مهمات ممالک رجوع کلی با رای رزین و فکر
دوربین او کنند و او را و نواب و گماشتگان او را بر جمیع احوال و قضایای ممالک وقوف
و اطلاع داده جزوی پنهان و پوشیده ندارند و امرا و لشکریان سبب روز با کیفیه یا جبر و جیه
و اسلحه و آزوق تمام بربندند و بکار او حاضر شوند و در دفع باغیان و قلع متمردان و مفسدان با او
متفق و موافق بوده بهیچ حال انزاد و استبداد نجویند اصحاب دیوان بزرگ سال بسال از اصل مال و متوجهات

وحقوق دیوانی وجوهی که ذکر رود و المبلغ کذا بر سبیل رسوم باو و نواب و نوکران
ومتعلقان او جواب گویند وچیزی قاصر ومنکسر نگردانند و بر مواضع مرجو الحصول حوالت
کنند چنانک باسخ بدیشان رسد و کتب بالامر العالی حامی نفاذه **نوع سوم** امرا
اولکا و تومانات و هزارها و صدها و یاسقاقان و ملوک و حکام و سادات و قضاة و عمال
ومتصرفان وبتکچیان وصدور و اکابر و اعیان ومعارف ولایات ممالک محروسه بدانند که
چون امیر بزرگ فلان از مدتی مدید باز بملازمت آقایان نیکو بقیام نموده است و بدل راست
وظیفه جانسپاری بجای آورده و از عهده هر مهم بزرگ و مصلحت خطیر که بدو تفویض و حوالت
فرموده اند بر احسن وجهی تقصی نموده و بوقت رکوب عساکر و ارتکاب اخطار و اهوال
برخود واجب و لازم دانسته و در جمیع احوال معدلت و نصفت را شعار و دثار روزگار خود
ساخته و بهیچ حال مجال ظلم و عدوان و جور و طغیان بار نداده اصابت رای خسروانه ما
مقتضی تفویض امارت الوس بجانب او شد تا بدان موجب که از محاسن عادات و کرائم ملکات
او دیده و دانسته ایم در رعایت کافه رعایا و عامه برایا و حفظ ممالک و صیانت مسالک و دفع طغاة
و زجر عصاة و منع مفسدان و متغلبان و قلع و قمع اضداد و مخالفان مساعی جمیله بجای
آرد و نوائح هوان از کمال کفایت و وفور درایت و وقوف او بر دقایق امارت معلوم
و محقق شده بتقدیم رساند و ملکه معدلت را که از شرایف اخلاق او بر قلم ملحوظ نظر موقع بصره
گرداند و انرا در قواعد ملکداری و قانون رعیت پروری رکنی موثوق و دستوری معمول علیه
داند تا حسنات اعمال و جلیات اقوال و افعال او عند الله و الناس محمود و مشکور گردد ان شاء الله
تعالی بدان سبب این حکم یرلیغ نفاذ یافت تا از ابتدای این سال او را متصدی امارت الوس
و متولی کلیات امور ممالک بر وجهی که ذکر رفت دانند و اوامر و نواهی او را که هر آینه بر وفق
احکام شریعت و مقتضای معدلت و نصفت و قانون یاسا و یاساق باشد باطاعت و انقیاد تلقی نمایند
و از مخالفت محترز و مجتنب باشند و در محافظت ممالک از تعرض یاغیان و قدح قادحان و طعن طاعنان
و افساد مفسدان و سد ابواب ظلم و عدوان و خضوع کلی با رای رزین و فکر دوربین او کنند و او را
در جمیع احوال مستقل و مستبد شناسند و امتثال اوامر و احکام او را در حیز توقف و تعذر ندارند و نزا نند

امرا و عساکر منصوره در دفع مخالفان باحضار او حاضر شوند و در معاونت و مساعدت بذل
جهد و صرف وسع از لوازم شمرند اصحاب دیوان بزرگ هر سال از اصل مال و متوجهات
مبلغی که ذکر رود و المبلغ کذا بر سبیل رسوم بر مواضع مرجو الحصول بنام او اطلاق کنند و کتب

او نیز بران مقدار رقعه ... از زیادتی مستوفی ... و کتب فی فلان

فصل دوم

نوع اول در تفویض امارت اولکا قضاة و سادات و حکام و نواب
ومتصرفان و بتکچیان و کافه متمکنان و متوطنان فلان ولایت بدانند که چون احوال خراسان
آنجا از انتزاح اهالی و ساکنان از وطن مالوف و مسکن معهود بسبب هجوم عساکر یاغیان و مخالفان
و تعرض ساکنان بنهب و غارت معلوم شد همگی همت بر تدارک و تلافی آن مصروف و مقصور
گشت و این معنی جز بتعیین شخصی که بشجاعت و حزم و اصابت عزم و وفور معدلت و شمول نصفت
و کثرت خول و خدم و عدت لشکر و حشم موصوف باشد جهت انجاح صورت نمی بست بنابرین مقدمه
راه امارت آن اولکا بملکتمور که از اکابر امرا و زمانست و همواره متکفل کارهای بزرگ بوده
تفویض فرمودیم و دست او در حل و عقد امور و قبض و بسط مصالح جمهور قوی و مطلق گردانیدیم
تا بر وجهی که از کمال کفایت و وفور شهامت و فرط صیانت و صرامت او معهود است بضبط
مهمات ولایت و اصلاح احوال رعیت و جمع متفرق و ضبط متبدد و تدارک خلل و تلافی زلل و دفع ظلمه
و مفسدان و قلع و قمع اضداد و مخالفان و طرد و ردع باغیان و یاغیان اشتغال نماید و نگذارد
حیف که یک سر موی بهیچ آفریده تعدی رود بدان سبب این حکم یرلیغ نفاذ یافت تا از ابتدای ئیل
او را امیر اولکاء آن ولایت دانسته در جمیع قضایا که ذکر رفت رجوع کلی باو و نواب و کماشتگان ن
او کنند و از سخن و صوابدید ایشان که متضمن دفع متغلبان و متمردان و سبب قلع و استیصال کلی اضداد
و مخالفان باشد بیرون ننهند هر سال جهت مدد اخراجات او و امرا و صدها و لشکریان که ملازم
باشند وجوهی که ذکر رود بر این موجب المبلغ کذا از مال و متوجهات آنجا باو جواب
گویند تا او انرا در وجه مصالح خود و اخراجات امرا و صدها و لشکریان نهاده بر دفع مخالفان مشغول
گردد و مساعی جمیله بتقدیم رساند امرا و لشکریان که در ان حدود و حوالی باشند هر وقت که جهت
مصالح کلی ولایت و دفع اذیت از رعیت طلب ایشان فرستد بی توقف بترتیب تمام بر نشینند و کاز

و مساعدت قیام نمایند و مخالفت نورزند چه اگر بسبب تقصیر ایشان خللی عاید گردد در عهده
ایشان خواهد بود تا حقیقت دانند برین جمله وثوق و اعتماد نمایند

نوع دوم

در ایالت و قضاة و حکام فلان ولایت بدانند که چون امیر محمد بوفور عدالت و نصفت و شمول حالت
و شجاعت و کاردانی و کفایت موصوفست و همواره متقلد کارهای بزرگ بوده و مساعی جمیله در تقلد
آن بتقدیم رسانیده راه امارت و الکاء انجا بدو تفویض فرمودیم تا بر وجهی که از حسن کفایت و درایت
او معهود بوده بمحافظت ولایت و رعایت رعیت مشغول گردد و دفع مفسدان و متمردان و قلع و قمع
باغیان و مخالفان واجب داند و نگذارد که بر منهج آفریده زور و زیادتی رود و خلایق بوفور
معدلت و کمال نصفت او امنی و خوشنودی گردانند بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتدای این سال
او را امیر الکاء آن ولایت دانسته در جمیع قضایا که وظیفه آن تفویض باشد رجوع باو کنند و اوامر
و نواهی او را که بر قانون معدلت و قاعده نصفت باشد باطاعت و انقیاد تلقی نمایند و هر سال از مال اصل
و متوجهات انجا مبلغی که ذکر رود و المبلغ کذا برسبیل رسوم باو و نوکرانش واجب گویند
تا در وجه مصالح خود صرف کرده بتمشیت این شغل خطیر مشغول شود و دیگری با ایشان طریق مشارکت
و مجادلت مسلوک ندارد

نوع سوم

چون فلان از جمله امرا و نزدیکان بکمال کفایت
و وفور شجاعت و شهامت و ایثار معدلت و نصفت مستثنی و ممتاز است و پیوسته متقلد احوال
اشغال و کلیات اعمال بوده و بدقایق مبانی آن رسیده راه امارت الکاء فلان ولایت فراخور
جلادت او بدو تفویض کردیم و دست او درین مهم خطیر و مصلحت جسیم قوی و مطلق گردانیدیم
تا بر وجهی که از وفور کفایت و معدلت او معهود است بمحافظت ولایت و رعیت مشغول گشته و نگذارد که
از متغلب و متعدی ضرری عاید شود و اضداد و مخالفان و متمردان و مفسدان را مالیده دارد
و دست ایشان از تعرض رعایا و مواضع کوتاه گرداند تا روز بروز امداد و شکر ممکنان از حسن
معدلت او تواتر و تعاقب یابد و تا نحوت بپیوندد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتدای سال
سادات و حکام و قضاة و متصرفان انجا او را امیر الکاء دانسته در جمیع قضایا که تعلق بدین وظیفه
داشته رجوع کلی باو کنند از سخن و صواب دید او تجاوز ننمایند و دست او در تقلد و تکفل این منصب
قوی و مطلق دانسته مبلغ کذا دینار را که از مال و متوجهات انجا برسبیل رسوم بنام او از دیوان بزرگ

مقرر شده و در متن مواجب مسطور و بروات مذکوران ناطق با معتمدان او جواب گویند و خیره
و منکر نگردانند تا در وجه اخراجات خود و نوکران بمصرف رسانیده بتمشیت این شغل خطیر مشغول گردد

فصل سوم

در تفویض امارت تومان و هزاره و صده و دهه

نوع اول

چون فلان بکمال حزم
و اصابت عزم و رای سدید و فکر حمید و وفور معدلت و شمول نصفت بر سایر امرا راجح و فایق
و امارت فلان تومان از قدیم الایام وظیفه تعلق بپدران و آقایان او بوده و ایشان شرایط
و لوازم آن امر مرعی داشته و امرای صدی و لشکریان و اهالی ولایت از حسن معاش ایشان
راضی و شاکر بوده آن منصب که از راه ارث و هم از طریق استحقاق شایسته تقلد و اهتمام
اوست بدو تفویض رفت تا بر وجهی که جبلت شریفه او بران مجبول و مفطور دیده و دانسته
و از اسلاف خویش مشاهده کرده در رعایت آن تومان و تقویت امرای هزاره و صده و محافظت
لشکریان بذل جهد و صرف وسع از واجب دانسته اقتفا آثار معدلت و نصفت بر خود لازم
شناسد و وظایف و جامگیات ایشان را که در دفاتر دیوان مقرر و مجری باشد بسال بسال مواجب
مرجوالمحصول گشته بستانند و بترتیب اسبان و اسلحه ایشان مستغرق گردانند و چنان سازد
بوقتی که بموجب منصوره از منهج جریان زمانه که بنزد بدان سبب این حکم صادر شده تا از این
تاریخ امرای هزاره و صده و دهه و لشکریان آن تومان او را امیر آن تومان دانسته در امور
ذکر رفت رجوع کلی باو کنند و از سخن و صواب دید او تجاوز ننمایند و هر وقت که جار او برسد
شب و روز ناگفته مرتب و مستعد برنشینند و بدو ملحق شوند و بوظیفه کیجامیشی قیام نمایند و رسم
معهود امارت تومانات پیش ازین باسلاف او رسانیده باشند بر همان قرار باو و نوکران
او جواب گویند و کتب بالامر العالی تمام نگاره

نوع دوم

امارت هزاره و صده و دهه فلان تومان هزاره
بدانند که از ابتدای این سال راه امارت آن تومان بامیر علی تفویض رفت تا بر وجهی
از کفایت و کاردانی او معهود است بضبط مهمات و مصالح ایشان و احتیاط استعدادات از خیول
و خیام و اسلحه و تمام آنچه از امرا و لشکریان را بدان حاجت باشد قیام نماید و بروات و اجاحات
ایشان را که از دیوان مقرر و مجری باشد بتمییز نوکران و محصلان حاصل کرده تسلیم ایشان کند

تا باستیفاء وصرف آن بمصارف اسباب ملازمت مشغول کردند بدان سبب این حکم نفاذ یافت
تا از ابتدای تاریخ مذکور او را امیر تومان آن هزارها و صدها دانسته در جمیع قضایا که بمصالح
تومان و دفع معاندان و مخاصمان عاید و راجع باشد رجوع کلی با او کنند و از سخن و صواب دید
او تجاوز ننمایند و مبلغ چندین هزار دینار که بوجه رسوم امارت تومان بنام او مقرر شده از
متوجهات فلان مواضع با او جواب گویند تا در وجه اخراجات و مصالح امارت تومان بمصرف رساند
و بوقت لشکر کوچ عساکر حاضر کند

نوع سوم

در تفویض امارت فلان تومان بامیری
سیورغاتمیش که بکفایت و کاردانی شهرتی تمام دارد و قدمت خدمت او ثابت و معلوم
تفویض رفت تا بتدبیر مهام آن تومان و تقویت امرا هزاره و صده قیام نموده در محافظت
هزارها و صدها و غیر آن سعی و اجتهاد آنچه از لوازم آن باشد و از امرا مذکور موچلکا بستاند که وظایف
و جامکیات لشکریان که از دیوان مقرر شده تمام با ایشان جواب گویند و بمطالبات ناواجب
و تکلیفات ناوارد با ایشان خطاب نکنند و در رعایت امرا و لشکریان باقصی الغایه والامکان
کوشد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا امرا و هزاره و صده و دهه و لشکریان آن تومان
او را امیر خود دانسته در جمیع قضایا که بمصالح تومان عاید و راجع باشد رجوع با او کنند و از سخن
و صواب دید او تجاوز ننمایند و رسوم معهود با او و نوکران جواب گویند و کتب بالامر
العالی دام نفاذه مثل در باب امرا هزاره و صده هم برین موجب باید نوشت و مقدمه حکم را
رجوع با امرا صده و دهه کردن و در باب امرا صده بر موجب امرا هزاره و رجوع حکم با امرا
دهه کردن و زوایدی که در هیچ نوع آخر مذکور نیست متاملی منش از نوع اول نقل کند

فصل چهارم

نوع اول

در تفویض امارت یارغو

امرا الوس و وزرا و نواب دیوان بزرگ
و حکام ولایات بدانند که نظام امور دین و دولت و قوام مصالح ممالک و مملکت بر اجرا
و دوام شرع خطیر موقوف است و انفکاک آن از یکدیگر بحسب وضع روزگار متعذر اول تقویت
امور شرع و تمشیت احکام اسلام است اعلاها الله الی قیام الساعه و ساعة القیام و دوام انتفاء
آثار معدلت و اقتدا بسنت و سیرت اصحاب نصفت چه اگر یکی از این دو امر فتوری اتفاق افتد

بالضروره احکام سلطنت مختل و اوضاع مملکت مهمل ماند و چون تمهید قواعد یارغو که از مخترعات
دولت چنگز خانی و سلاطین مغول بوده و ایشان در تمشیت آن مبالغت بر وجهی کرده اند که
احکام آن را بر قانون راستی مقرر گردانیده از شریعت خود ساخته و متابعت عدل و انصاف
بغایات مدارج و نهایات مراتب رسانیده بنابرین مقدمه تعبیر صاحب وجودی که جبلت او بنصفت
و معدلت مجبول و مفطور باشد جهت تفحص قضایا یارغو که امرا مغول و لشکریان ایشان را لازم است
از جان نیست از لوازم می گردد و چون امیر یایان بوفور کفایت و کاردانی و درایت موسوم
و قواعد سلاطین و امرا مغول و دانستن یاسا و یوسون و تورا و ترکان ایشان از جمیع امرا زمان
سرآمد است راه امارت یارغو و تفحص قضایا مغولان که فطرت و نشأت ایشان بر امانت بود
تفویض کرده شد تا بر وجهی که در قوتا قوبلیک چنگز خان دیده و خوانده و از اکابر یارغوچیان مشاهده کرده
همچنین قضایا مغول مشغول شده یک سر مو از قاعده عدل و انصاف تجاوز نکند و قضایا را
میان خصمان از حکم یاسا بقطع رساند و چون حقیت یکی از خصمان معلوم کند یارغونامه بدو دهد
تا بهمیشه نگاه داشته اگر خصم نوبتی دیگر مزاحم شود او بحکم یارغونامه بجواب قیام نماید و دفع واجب
داند بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از این تاریخ او را امیر یارغو و از ذوی معظم دانسته در آنچه
بدین وظیفه تعلق داشته باشد رجوع کلی با او کنند و از سخن و صواب دید او تجاوز ننمایند جماعت
امرا مغول قضیه که بر قانون یاسا و یاساق چنگز خانی برسیده و بقطع رسانیده باز نکرند و دیگر بار
بتفحص آن مشغول نشوند مخاصمان که بدیوان یارغو حاضر آیند رسمی که معهود است با او و نوکران او
جواب و کاتب یارغونامه جواب گویند تا در وجه مصالح خود صرف نموده

نوع دوم

همیشه این شغل اشتغال تواند نمود

چون اقوام مغول را بر حسب وضعی که در قدیم داشته اند قانونی معین بوده که قضایا را میان
دو خصم بران موجب بقطع می رسانیده اند و نهجی گذاشته که بر هیچ طرف حیفی و تعدی و زور و زیادتی
نرود و آن قانون را یارغو نام نهاده و همچنانکه اهل اسلام در اختلاف احکام میان ایام رجوع
با شریعت شریف محمدی علی شارعها افضل الصلوات و اکمل التحیات میکنند رجوع اقوام مغول نیز در قضایا با
یارغو بوده و تا غایت بران و تیره بستر او بدان قانون استواری نمایند و آن قاعده ایشان را
قاعده شرعی موکد و طریقه مسلوکست و جهت فصل احکام میان امرا و طوایف مغولان اتفاقی افتد

رجوع با آن قانون که در استقامت طریق و رفع مخاصمات و منازعات مختلف فیه ایشانست از
لوازم میکرد و بنا برین مقدمه راه امارت یارغو در اردوی معظم با بابا تیمور بخشی که از قدمای امرا
مغولست و همواره بفصل قضایا یارغوی مشغول بوده و بر قانون معدلت و یاساق وقوف
یافته و بموجب راستی بقطع رسانیده و روی بر دل هیچ آفریده ندیده و از خدمت و رشوت
محترز و مجتنب بوده تفویض رفت و دست او در حل و عقد آن مهم خطیر و مصلحت جسیم طبل قوی و مطلق
کردانیده شد تا بر وجهی که از راستی و وقوف او بر امور یاساق معهودست بفصل قضایا یارغو
اشتغال نماید و حق را در مرکز خود قرار دهد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا ازین تاریخ باز
امرا الوس و وزرا و اصحاب دیوان بزرگ و امنا و تومانات و هزارها و صدها و حکام ولایات
و جماعت لشکریان مغول آبا تیمور بخشی را امیر یارغو در اردوی معظم دانسته جماعت مغولان که رفع قضایا
بدو کنند از سخن و صواب دید او که بر قانون قوتاتقوبلیک باشد بیرون نیایند و دیگری را با
او شریک و منازع نشناسند و در توقیر و احترام او کوشند و رسمی که معهود یارغوست بعد از فصل
قضایا با او و نوکران و کاتب یارغونامه جواب گویند دیگری در آن طمع و توقع نکند و مزاحم و معارض
نگردد و کتب فی تاریخ کذا

نوع سوم

چون شیخ علی از قدیم بصحبت و ملازمت امرا بمغول
مشغول بوده و دانستن قواعد یارغوچی او را بالفعل حاصل آمده و قوتاتقوبلیک چنگزخانی
و احکام قاآنی مستحضر بوده و در فصل یارغوها این استعمال کرده و قضایا را ... بر قانون
معدلت و یاساق بقطع رسانیده و حیف و تعدی و زور و زیادتی روا نداشته بدان سبب این حکم
نفاذ یافت تا امرا الوس و وزرا و امرا اولکا و تومانات و اصحاب دیوان بزرگ او را امیر یارغو
دانسته در جمیع قضایا که بیارغو تعلق داشته باشد رجوع کلی با او کنند و احکام معدلت و نصفت را مطیع و منقاد
باشند و قضیه که تفحص آن وظیفه نواب یارغو باشد چون آن پرسیده و بر قانون معدلت و یاساق رسانیده
باشد و یارغونامه داده دیگری استیناف نکند جماعت مخاصمان بعد از فصل قضایا رسمی که معهود است با
او و کاتب یارغونامه جواب گویند و جزوی بمحاصر نگردانند دیگری مدخل نسازد ...

فصل پنجم

در تفویض تمغا سه نوع

نوع اول

سادات و قضاة و حکام و متصرفان و تمغاچیان

و عموم اهالی آنجا بدانند که چون علیک از جمله اعیان زمان بدرستکاری و راستکرداری
موصوف و مشهورست و بسیرت ستوده و طریقه حمیده او مستحسن افتاده و محل وثوق و اعتماد
شده و آن ولایت بتمغه عادل که بر جواب امرا و متقلبان و آینده و رونده قادر باشد محتاج بود لاجرم از
تاریخ باز راه تمغا و باسقاقی آنجا بدو تفویض رفت تا بفور قضایا یارغوی رسیده بر وجه
معدلت و یاساق بقطع رساند و در تفحص قضایا شرع که وظیفه قضاة اسلام باشد مدخل نسازد و دا خل
تمغا و یارغو نگرداند بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتدا این تاریخ او را تمغه و باسقاق آن
ولایت دانسته در جمیع قضایا که تفحص و تحقیق آن وظیفه تمغه باشد رجوع کلی با او کنند و از سخن او که
بر قانون معدلت و یاساق باشد تجاوز ننمایند و رسمی که معهود قضایا را تمغاست با او جواب گویند
تا در وجه اخراجات خود بمصرف رسانیده بدین مهم خطیر قیام تواند نمود و او نیز باید که از حیف
و میل و خدمتی و رشوت محترز و مجتنب باشد و روی بر دل هیچ آفریده نبیند و چنان سازد که خلایق از
حسن معاش او شاکر باشند تا بهجت بود

نوع دوم

چون شیخ تورسون ...
بر وجهان دیده است و از بد و نیک قضایا باخبر بوده و هرگز بر حیف و میل و تعدی و زور و
و زیادتی اقدام ننموده و پی راهی را راه باز نداده تمغای فلان ولایت بدو تفویض رفت
تا بفور قضایا یارغوی رسیده بر قانون معدلت و یاساق بقطع و فصل آن قیام نماید و بی گناه
در گناه نیاورد و عوانان و اینغاقان را پیش خود راه ندهد و بقول اصحاب اغراض هیچ آفریده را
متهم نگرداند و بیارغو نخواند و تادیب بر قدر گناه کند بدان سبب این حکم نفاذ شد تا از ابتدای
این تاریخ قضاة و حکام و متوطنان فلان ولایت او را گماشته دیوان و تمغه خود دانسته در
قضایا یارغویی رجوع با او کنند و احکام او را که بر قانون معدلت و نصفت باشد مطیع و منقاد
گردند و رسمی که معهود تمغاست با او جواب گویند تا بدان قناعت نموده توقع زیادتی نکند

نوع سوم

درین وقت چون جمعی سادات و قضاة و حکام و صدور و اکابر و اعیان و معارف
از تعدی و پی راهی تمغه که بر سر ایشانست شکایت کرده اند و فواید اطلاع و فوا حش
توقعات او را که بر قدر قدرت و اندازه استطاعت ایشان نبوده در حیز عبارت آورده و استدعا
تمغه عادل نیکو نهاد کرده اند چون عرضداشت ایشان بصدق مقرون بود و جمعی از اعیان و مشاهیر

مقدار بقلر كوامی دادند تحف سابق را معزول كردانیده از ابتدا ، این تاریخ راه نحكی آنی
بر حاجی الیاس مقرر و بر و مفوض كشت تا تفحص قضایانی را می و تقدی تحفه كرده اخ لرمر
كس نیی راه و نا واجب پیش شد استرداد نموده بر مستحقان مقرر دارد و بعد از ان جون
منی صمان بیش او آیند بتفتیش احوال ایشان بر قانون یا ساق مشغول كشته بر قاعده راستی
و معدلت بقطع رسانند بدان سبب این حكم نفاذ یافت تا از بن تاریخ باز او را تحفه آن ولایت كاشته
رجوع قضایا ، یار غوی با او كنند و احكام او را كه بر قانون انصاف و یاساق باشد امتثال نمایند و كم
نحكی نا نوكران او جواب كویند او نیز باید كه مفسدان و ایتاقان و عوانان كهنه را بخیر خود راه
ندهد و بقول ایشان كار نكند و از احوال و حركه تحفه سابق اعتبار كیرد و جمعی را كه اكابر و اعیان
انجا بر تزامت عرض و برات ساحت ایشان كواهی دهند بیار غو نخوانند و مزاحم ایشان نشود
و نوعی رسانند و جنان بسازد كه امداد و شكر ممكنان از حسن معاش و وفور معدلت و نصفت او
متواتر و متعاقب كردد ما تا مادام اشا مقرون كردد از جوانب بر بن جمله بوند و اعتماد نمایند كسی

فصل ششم

نوع اول

در تفویض كتابت احكام مغولی

جون كمال عواطف مراحم حضرت لا یزالی
ذی الجلالی توالت آلاؤه و تعدت اسماؤه شامل احوال باشد و ممالك بر ان زمین در تحت
تملك و تصرف آمد و ممكن همت همایی و رحال طبقات عباد و اولیا و اقاصی بقاع و بلاد مجیط كشت و انواع
مراحم و عواطف در حق ایشان صدور یافته یكی از ان صنایع آن و انستیم بهر طایفه كتب احكام بزبان
ایشان اعلام و اصدار یابد تا مضمون ان بسهولت فهم كنند از ان جهت بدار السلام بغداد و سایر
بلاد عراق عرب احكام بزبان عربی اصدار می یافت و بر طوایف اعاجم و بلاد جبال و بقاع فرس
بزبان فارسی واجب آمد بطوایف مغولان و اتراك نیز بالسنه و خطوط ایشان احكام كردن با فهم
ما سانی كنند با او بزبان سخن باید كفت جون ازوك بخشی از قدیم ، اكابر بخشیان و بیتكجیان ایشان
و همواره بملازمت سلاطین كامكار و ملوك نامدار مشغول بوده و در دو اوین ایشان بكتبت احكام
مغولی اشتغال نموده و مراسم و دقایق آن كما ینبغی دانسته و در قلم آورده و امانت و دیانت
و دولت قولی و درستی قلمی و ضد اتری و كم طمعی را شعار و دثار روزكار خود ساخته بنابرین مقدمه

كتبت احكام مغولی بدو تفویض رفت تا بر قراری كه همواره معهود و متعارف و معتاد بوده بدان
وظیفه قیام نماید و مسودات را بعد از انك بروانجات امرا و وزرا رسیده باشد از سر امعان
نظر و انعان تامل ما بیاض برد و شرایط احتیاط مرعی دارد و مضمون احكام یرلیغها كه با امرا و الكا
و تومانات و منزلها و صدها و دیكر كلیات قضایا نویسد بر ظهر آن بعبارتی موجز مختصر اثبات كند
جنانك هیچ دقیقه از دقایق كلی از مضمون حكم فوت نشود تا جون بمطالعه رسد بزودی مطلوب معلوم
كردد اكر بعضی از مغولان و متغلبان او را بتكلیف و الزام بر كتابتی دارند كه از منهج معدلت و یاسا
و یاساق مستبعد باشد او بدان التفات نكند اكر او نشنود او بدركاه آمده در حضرت رساند
تا حكم آن بر وجه معدلت فرموده آید و هیچ دقیقه از دقایق این شغل خطیر كه وظیفه تكفل بخشیان و مغولی
نویسان باشد فوت نكند تا روز بروز امداد عنایت در باب او متواتر و متعاقب یابد و بسبب رعایت مبنات
مخصوص كردد ان شاء الله تعالی بدان سبب این حكم نفاذ یافت تا امرا و وزرا و اصحاب دیوان
بزرگ و امرا الكا و تومانات و منزلها و صدها و حكام و متصرفان و لایات و جماعت لشكریان
و صحرا نشینان ممالك عرب و عجم از بن تاریخ باز ازوك بخشی را كاتب احكام مغولی دانسته
در جمیع قضایا كه بدین مهم خطیر و مصلحت جلیل تعلق داشته باشد رجوع كلی با او كنند و دیكری را
مجال مشاركت و مداخلت ندهند و رسوم معهود كتابت با او جواب كویند و در تنقیص و تقصیر رسانند
و اكر بواسطه كبر سن و استیلای شیخوخت در بعضی اوقات از ملازمت دیوان و كتبت احكام تقاعد
نماید هر كس را از فرزندان كه شناسد و اند رجوع كتبت احكام با او از لوازم شمرند و جون ازوك
بخشی بوظایف این شغل جنانك از طریقه پسندیده او معهود بوده قیام نماید هر سال از اصل مال
دیوان مبلغ كذا دینار بر سبیل رسوم با او جواب كویند تا در وجه معارف و مصالح خود مستغرق
كرداند و اكر خواهد كه این مبلغ را بمتوجه موضعی دیوانی نامخصوص كه بدان متقبل رواین باشد فرو آرند
و با تصرف او دهند سال بسال از ان جا استیفا نماید و با دیوان رجوع ننماید كرد ملتمس او مبذول
داشته بران موجب بتقدیم رسانند و بعد از شرایط تكریم و تجلیل رعایت جانب او از واجبات دانند

نوع دوم

جون طغای بخشی از قدیم الایام باز ملازمت بزرگان بزرگوار و اقاربان
نیكو كردار ما قیام نموده است و از عهده هر مهم كه بدو حوالت رفته بر احسن اوضاع

و وجوه منتفی شده و بدان واسطه بزاحم و عواطف و سیورغامشات مکرم و مخصوص بوده و بعد
از ایشان در ملازمت حضرت شریفه شرایط نیکو بندکی و جانسپاری بجای آورده و بذل رات
نموده و کوچ داده و بر دقایق کلی احکام مغولی وقوف تمام یافته و بامانت و دیانت و کم
طمعی و راستقلمی مشهور و موصوف بوده از ین تاریخ باز راه کتبت احکام مغولی بدو تفویض رفت
تا در ان باب اخ شرایط و تحفظ باشد مرعی داشته جهت هر طایفه از طوایف مغول بر موجبی که مسودات
بروانه و یاسامیشی امرا دیوان رسیده باشد و طریقه امانت و دیانت و ضبط دیوان رعایت کند
بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا امرا الوس و وزرا و اصحاب دیوان بزرک و امرا اولکا و
و تومانات و هزارها و صدها و جماعت مغولان و اتراک از لشکریان و صحرا نشینان او را بتبلیغ
احکام مغولی مخصوص دانسته در جمیع قضایا که بدین شغل کاشته باشد رجوع کلی با او کنند و رسمی که معهود و معتاد
کتابت باشد با او جواب گویند و بتغییر و تقصیر و تنقیص مزاحم و معارض نکردند اصحاب دیوان مرسومی
که بنام کاتب مغولی نویس که در دفاتر مغولی مقرر بوده باشد سال بسال با او جواب گویند و از مطل
و دفع و تعویق و منع محترز و مجتنب باشند و هر سال تا او بدین وظایف مشغول باشد احکام مجدد نطلبند
کتب بالامر العالی حام نفاذ **نوع سوم** چون فلان بغابخشی از قدیم باز بملازمت دیوان
بزرک مشغول است و با جماعت بخشیان از کتبت احکام مغولی اشتغال داشته و مصاحب
بوده و بر دقایق کتابت این نوع از احکام وقوف یافته و بامانت و دیانت مشهور و معروف
شد از ین تاریخ باز کتابت احکام مغولی بدو تفویض رفت تا در ان باب آنچ وظیفه دقت نظر
و تعمق و تانق فکر و کمال امانت و دیانت باشد بجای آرد و مهمات جماعت مغولان و اتراک
از امرا تومان و هزاره و صده و لشکریان و صحرا نشینان در کتبت احکام رجوع با او کنند تا بر
احسن وجوه ساخته کرداند و دقایق و وظایف این شغل مهمل و نامرعی نکذارد چنانک هیچ دقیقه
از انچ بخشیان دیکر ملاحظه از واجبات دانسته اند فوت نشود بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا امرا
و وزرا و اصحاب دیوان بزرک و امرا اولکا و تومانات و هزارها و صدها و جماعت لشکریان صحرا
نشینان ما سرهم در جمیع ولایات ممالک محروسه رجوع کتبت احکام مغولی با او کنند و مراسم توقیر
و تبجیل مرعی دارند مرسومی که این شغل را در دیوان مقرر بوده و مستغرق دفاتر برکیت آنکه مشغول برلو

با او جواب گویند تا در وجه مصالح خود صرف نموده بتمشیت آن مشغول کشته کنند

فصل هفتم

درجمع کردن امرا لشکریان **نوع اول** امرا هزاره و صده و دهه تومان
سیعیان قلغ و لشکریان که در مال و اهتمام ایشانند بدانند که درین وقت عنان عزیمت
بر صوب تسخیر فلان مملکت و ولایت منعطف کردانیده ایم و تجمیع ممالک ایلچیان باحضار امرا
و لشکریان فرستاده بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا چون واقف کردند تمامت امرا هزارها
وصدها آن تومان و لشکریان آنجا مرتب و مستعد با چریک و جبه و ازوق تمام بعد از پنج روز از تاریخ وصول
این حکم متوجه شوند بدین جانب آیند توقف مجال ندهند **نوع دوم** شیخ محمود امرا
هزاره و صده و دهه که در تومان او داخل اند بدانند که درین وقت جهت فتح
فلان مملکت بحضور ایشان احتیاج است و امیر علی را با تومان او بدان صوب نامزد کرده
بتعلاقی فرستاده ایم بدان سبب این حکم نفاذ یافت و بر دست محمد بیک فرستاده شد تا چون
واقف کردند در روز بترتیب استعداد خود مشغول کردند چنانک بعد از پنج روز در صحبت
محمد بیک بترتیب تمام متوجه فلان مملکت شده با امیر علی ملحق کردند و در طریقه سعی و اجتهاد و طریقه
جانسپاری و کوچ دادن آنچ ممکن و لازمست بجای آرند و چون بمساعدت ایشان ان مملکت مسخر
کشته و فتح که مطلوب است دست دهد عنایت و مرحمت و سیورغامیشی درباره ایشان
زیادت بر تصور و توقع ممکن باشد و اگر تخلف کنند و مخالفت ورزند مواخذت و معاقبت یابند
تا حقیقت دانند **نوع سوم** ملک محمد معلوم کاله که درین وقت احکام یرلیغها بجمع کردن
عساکر منصوره که در ولایت و اطراف متفرق اند نفاذ یافته می باید که چون واقف کشته با امرا هزاره
وصده که داخل تومان اوی باشند مکتوبات نویسد و وصیت کند تا بترتیب استعداد
مشغول شوند و مجموع چهارپایان را بعلفزارها کذارند تا فربه شوند و بعد از چهل روز
متوجه اینجانب کردند تا بهر مقصد که توجه افتد ملازم باشند

فصل هشتم

در تعیین اقطاعات اقطاع در عرف مستوفیان آنست که پادشاه مواجب امرا و لشکریان را

که از دیوان مقرر و جوی باشد بر متوجه موضع دیوانی تغییر فرماید و بر ایشان مقرر و مسلم دارند که سال
بسال از آنجا تصرف نمایند و رجوع باد یوان نکنند و از روی لغت اقطاع دادن بسلطنت
و مفهوم لغوی مطابق مفهوم اصطلاحیست اکنون بتمهید مقدمات انشا مشغول شویم

نوع اول

چون اکثر اوقات بحضور امرا و لشکریان جهت دفع مخالفان و تسخیر ولایات احتیاج می افتد ایشان را
اسباب ملازمت و استعداد محاربت نباشد حضور متعذر گردد و اگر ترتب اسباب ایشان از برو ات
و حوالات دیوانی باشد در استیفاء آن زحمت بسیار بدیشان رسد و بعد از تحمل مشاق و کثرت تکالیف
تحمل کبروات جامگیات ایشان بسبب نقد و اصحاب حوالت بتمام واصل نشود تا بالکلیه راجع گردد در اثنا
این حال فرصت استعجاب و استلزام ایشان فوت شود و مطلبی نیز که موقوف بحضور ایشان باشد در حیز
تعذر و توقف ماند بنابرین مقدمه مصلحت وقت مقتضی آن شد که هر کس را از امرا و لشکریان موضعی
از مواضع دیوانی بوجه رسوم و جامگی تعیین رود و باقطاع ایشان مقرر گردد تا باستقلال اشتغال نموده
و باستظهار استکثار محصولات کرده سال بسال وجوه مواجب خود و لوازم تفاعات آن مواضع تصرف
نمایند و بمصالح ملازمت از اسبان و جبه و اسلحه و ازوق و خیمه و سایر مایحتاج الیه مستوفی گردانند
و برجوع با دیوان بزرگ محتاج نشوند و در وقت حاجت حاضر شوند و بخدمت ملازمت کوچ دادن
قیام نمایند و هیچ مهم از مهمات کلی مملکت فوت نشود و بجانه تخلف و تقاعد ایشان از ملازمت مرتفع
گردد و تمهیدا لهذه القاعده از ابتدا این تاریخ بلوک حضرت قاآن را که در ولایت اران و موغان است
بوجه جامگی و مواجب تومان شیخ حسن معین گردانیده باقطاع تومان او مقرر کرده شد و ابواب مشارکت
غیر بکلی مسدود و منقطع و در دفاتر دیوان اقطاع بنام او و امرا مزبور و صده و دهه آن تومان
مثبت و مسطور شد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا حکام و متصرفان اران و موغان از ابتدا این سال
آن ملوک را بوجه مواجب او و امراء مذکوران تومان مقرر دانسته تا متصرف ایشان گذارند و لوازم
و اهتمام خود معزول دانسته قطعا و اصلا پیرامون آن نگردند و مدخل نسازند تا ایشان آن مواضع را
بعمارت و زراعت آورده سال بسال محصولات را بوجه مواجب خود ترتیب اسبان و اسلحه
و دیگر مصالح بمصرف رسانند دیگری کاینامن کان در آن مواضع مدخل نسازد و با تصرف ایشان گذارند

نوع دوم

در بن چون سلیمان بهادر راجهت ملازمت هر یک منصوب طلب داشتیم بواسطه عدم

استطاعت و استعداد از نارسیدن وجوه مرسوم امتناع نمود چون اصحاب دیوان تفحص وقت
و تصدیق سخن او کردند و معلوم شد که سبب توقف او عدم استطاعت و استعداد است و لوازم بروات
دیوانی با وجود کثرت ارباب حوالات کسر احوال او منجر میگشت و بالضروره فلان موضع را از اعمال
فلان ولایت بوجه اقطاع او مقرر گردانیدیم تا آن را معمور و مزروع داشته محصولات مزروعی و متوجهات
دیوان را بوجه جامگی خود و مواجب لشکریان که در اهتمام اواند مستوفی گرداند و سال بسال
از آنجا تصرف نموده و از ملازمت باز نماند بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتدا این سال
حکام و متصرفان فلان جا آن مواضع را از مدخل و اهتمام خود و جمیع معزول و مرفوع دانسته هیچ وجه از
وجوه براتها برات ننویسند و حوالت نکنند و محصل نفرستند و قلم و قدم کوتاه و کشیده دارند و با تصرف
معتمدان و کماشتگان سلیمان بهادر گذارند و ایشان را متصرف آنجا دانند ایلچیان و نوکران خاصه از حکم
از آنجا اولاغ و علوفه و سایر اخراجات نطلبند و مزاحم نشوند و نیز باید که رعایا و مزارعان باستظهار
گردانیده زیادت از متوجهات دیوانی که بقانون مقرر شده باشد با ایشان خطابی نکنند و متفرقان را استمالت
داده با وطن مألوف آرند و بعمارت و زراعت مشغول گردانند هیچ آفریده حمایت نکنند و مزاحم نگردد
و مانع نشود

نوع سوم

حکام و متصرفان و بتیکچیان فلان ولایت بدانند که از ابتدای این
سال فلان موضع را بوجه اقطاع مزبور شیخ علی مخصوص و مستوفی گردانیدیم و در دفاتر دیوان
اقطاع بنام او ثبت و مسطور گشت بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتدای سال آن موضع را از آن
ولایت معزول دانسته با تصرف او و معتمدان او وجهند تا در عمارت و زراعت سعی که ممکن باشد
بجای آرند و سال بسال محصولات مزروعی و متوجهات دیوانی را بوجه جامگی خود و امرا صده و دهه که در عهده
متعلق اوست و لشکریان آن مزبور بمصرف رساند دیگری پیرامون نگردد و مزاحم و مانع نشود و رعایا
آن موضع هر جا که رفته باشد با وطن مألوف آمده بعمارت و زراعت و ابادانی مشغول گردند هیچ آفریده
حمایت در میان نیاید از جواب والله اعلم بالصواب بمنه وسعة لطفه وکرمه

فصل نهم

در تفویض بوکاولی لشکر بوکاول شخصی را گویند که بعد از امرا آقا و بزرگ طوایف لشکریان
باشد و راه او آنکه بتدبیر مصالح عمارت و ترتیب لشکریان و ایصال وظایف و مراسم کلی لشکر دیوان

از اعمال آنجا با مال و متوجهات و حقوق دیوانی و محصول مزروعی هم

بزرگ نعیین رود قیام نماید و غنایم و فتوحات راکه در فتح ممالک و تسخیر ولایات بدست آرند
بموجب راستی برایشان قسمت کند و جانب حق مرعی داشته نگذارد که بریکدیگر زور و زیادتی
و ما درین معنی بر سوابق عادات سه نوع بیان کنیم ان شاء الله تعالی

نوع اول

چون ایسنتمور از قدیم الایام باز بوکاولی لشکریان مشغول بوده است و بر قواعد و قوانین این
شغل خطیر وقوف یافته و درایت و تجربتی تمام حاصل کرده از این تاریخ باز بوکاولی لشکر منصور که
از معظمات مهمات است بدو تفویض رفت تا درین باب آنچه از حسن مساعی او معهود بوده بجای آورد
و وظایف و مراسم و جامکیات جماعت لشکریان بموجبی که از دیوان مقرر گردد با ایشان جواب گوید
و نگذارد که توقع زیادتی کنند بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا امرا الوس و وزرا و امرا تومان
و هزارها و صدها ایسنتمور را بوکاولی لشکر منصور دانسته دیگری را با او شریک و منازع نشناسند
و اوامر و نواهی او را مطیع و منقاد باشند و چون وظایف و جامکیات و رسومات را بر لشکریان
قسمت کند بدان قسمت راضی باشند و از سخن او بیرون نتابند و مراسم توقیر و احترام مرعی دارند و امرا
تومان و هزاره و صده دست او قوی داشته در رعایت و محافظت کوشند و چنان سازند که از سر فراغت خاطر
بشغل بوکاولی عساکر منصوره قیام تواند نمود و اصحاب دیوان بزرگ رسومی که بنام بوکاول مقرر باشد
و در دفاتر مثبت با او جواب گویند تا در وجه اخراجات خود بمصرف رسید

نوع دوم

امرا الوس و وزرا و امرا و لکا و تومانات و هزارها و صدها و جماعت لشکریان بجمیع ممالک
محروسه بدانند که از این تاریخ باز راه بوکاولی لشکر منصور بطغاتیمور حوالت رفت تا در آن باب
آنچه از حسن اجتهاد و کاردانی و کفایت او معهود است بجای آورد و جامکیات و رسومات و غنایمی که
ایشان را در فتح ممالک دست دهد بموجب راستی برایشان قسمت کند و نگذارد که بریکدیگر زور و زیادتی
و حیف و تعدی کنند بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا او را بوکاول لشکر منصور دانسته دست او در
تمشیت این شغل قوی دارند و جماعت لشکریان از سخن و صواب دید او بیرون نتابند و به تقسیمی که
او میان ایشان کند راضی باشند و از تمرد و تعصب ورزند توقیر و احترام او کوشند اصحاب
دیوان رسوم بوکاولی بموجبی که در دفاتر مثبت و مسطور باشد با او جواب گویند و چیزی قاصر نگذارند

نوع سوم

چون قتلغتمور از قدیم الایام باز بخدمت و ملازمت دیوان بزرگ و امرا تومان

و هزاره مشغول است و با جماعت بوکاولان سابق مسابق بوده بدقایق بوکاولی وقوف یافته
راه بوکاولی تومان ایسنبوقا بدو تفویض رفته با شرایط و لوازم آن قیام نموده بترتیب
لشکریان و تنسیق مهمات ایشان مشغول باشد و رسومات دیوانی و اما فتوحات غنایم که دست
دهد برایشان براستی منقسم گرداند بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا ایسنبوقا و امرا هزاره
و صده و تومان او و جماعت لشکریان ایشان از این تاریخ باز او را بوکاول تومان مذکور دانسته
در آنچه بدین مهم تعلق داشته باشد رجوع کلی با او کنند و سخن و صواب دید او را معتبر و محل اعتماد
دانند و در تمکین و توقیر او کوشند اصحاب دیوان رسوم بوکاولی بنام او مقرر گردانیده
در دفاتر ثبت کنند و چنان سازند که سال بسال از موضع مرجو الحصول بدو واصل گردد
و بفراغت خاطر بدین مهم خطیر قیام تواند نمود و تا بجهت بپرداز

فصل دهم

در تفویض یاسا ولی اردوها و لشکرها یاساولی اردوها و لشکریان از معظمات مهمات ممالک
و وظیفه یاساولی آنست که جمیع طوایف را از خرد و بزرگ در مرتبه معین که حد ایشان باشد
بدارد و در وقت رکوب منصوره امرا و لشکریان نیز در مقامی که راه ایشان است فرود آورد
و سوار باز ایستانند و نگذارد که هیچ آفریده از مقام و مرتبتی که او معین کرده باشد تجاوز نماید
و بجای دیگر رود و ما درین معنی سه نوع ذکر کنیم

نوع اول

چون ایاجی یاساول از قدیم باز بملازمت سلاطین کامکار و ملوک نامدار معدلت شعار قیام نموده است و همواره بشغل
یاساولی اشتغال کرده و پیوسته پیش امرا و وزرا و ارکان دولت ممکن و محترم بوده در اردوها
و لشکرها بوظیفه یاساولی مطلق العنان گشته و بر شرایط آن شغل خطیر وقوف کلی یافته بر قرار سابق
راه یاساولی اردوها و لشکریان بدو تفویض رفت تا بر وجهی که همواره معهود و معتاد بوده بلوازم
و لواحق آن شغل مشغول گردد و هر طایفه را از طوایف امرا و لشکریان در روز قتال و جدال در مقامی
که صلاح و صواب داند تنزیل کند و باز ایستاند و در وقت قورلتای مبارک و طویها بزرگ و کوچک
بوظیفه یاساولی اشتغال نماید و از هیچ آفریده رعایتی نیندیشد و چون امرا و وزرا و ارکان دولت
و اعاظم مملکت جهت حضرت با او مجلس آنچه وظیفه او باشد بجای آورد و ذکر او لجار را با سماع حاضران
برساند

وبشونا هر نوع دقیقه از دقایق آن مهمات مهمل و نامرعی نگذارند و بدان سبب این حکم نفاذ یافت
تا امرا، الوس و وزرا و اصحاب دیوان بزرگ و امرا، تومانات و هزارها و صدها و جماعت
لشکریان تمامی ولایات ممالک محروسه از این تاریخ باز ایاجی را یاساول جمیع اردوها و عساکر
منصوره دانند و از یاساپمیشی او عدول نجویند و تجاوز ننمایند و از مساعی که او جهت امرا و لشکریان
در صفوف معارک معین کرده باشد جایی دیگر نروند و سخن او را معمول علیه دانند اصحاب دیوانی بزرگ
مرسومی که در دفاتر بنام یاساولنجی و مقرر باشد سال بسال بر مواضع مرجو الحصول حوالت کنند
تا بی پایانی بدو رسد و اگر در عوض مرسوم موضعی دیوانی ما لملکا التماس کند ما نصرف کرفته هر سال
مرسوم خود از مباشران آن موضع و تمغا استیفا نماید ملتمس او مبذول داشته و مقرر و مسلم دارند و از
دیوان بر این جملت حواله کنند و مزاحم نشوند **نوع دوم** چون توغاچار از مدتی مدید باز
میان کارها، سلاطین و امرا بوده و بر دقایق احوال لشکریان وقوف یافته و سالها یاساولی
کرده و قاعده و قانون آن دیده و دانسته بر قرار راه یاساول فلان لشکر که بتسخیر فلان مملکت
موجه اند بدو حوالت رفت تا در روز تصفیف صفوف قتال و هنگام مقاتله و جدال جماعت امرا و لشکریان ن
را در موضعی که معهود ایشان بوده باشد بایستاند و نگذارد که هیچ آفریده از محل خود تجاوز نماید
و در اوردوها نیز آن وظیفه مرعی دارد و رسوم و ضبط را شعار و دثار خود ساخته شرایط و لوازم
این مهم قیام نماید که آثار مساعی جمیله او روز بروز واضح و لایح گشته تا بجهت ... بدان سبب
این حکم نفاذ یافت تا امرا و معتبران آن لشکر و جماعت لشکریان او را یاساول لشکر دانسته
از سخن و صواب دید او تجاوز ننمایند و از مقامی که او تعیین کرده باشد جدا نشوند و در دفع خصمان
و معاندان با یکدیگر موافق و متفق و معاون و معاضد بوده بهیچ حال انفراد نجویند و باستقلال و استبداد
متمسک نشوند اصحاب دیوان بزرگ مرسوم یاساولی بموجبی که در دفاتر دیوان برکیت است مشتمل لست
سال بسال با او جواب گویند و از نقصان و تنقیص محترز و مجتنب باشند **نوع سوم**
چون توزاجار یاساول معتمد در میان کارها، بزرگ بوده و توره و قاعده یاساپمیشی در
اردو و عساکر منصوره دیده و دانسته و بهیچ حال از منهج یاساق و یاساق عدول نجسته و تجاوز
ننموده و افعال و اقوال او بر قانون معدلت و راستی بوده و بدان واسطه ملحوظ نظر سلاطین

و امرا و وزرا گشته و بسیورغامیشی و نوازش اختصاص و انتساب یافته راه یاساولی دیوان اردو
معظم و لشکرها منصوص بدو تفویض رفت تا در آن باب آنچه مواد از طریقه حمیده او معهود بوده بجای
آورده و هر طایفه را از طوایف امرا و ایناقان و عساکر منصوره در اماکن و مکامنی که او تعیین کند
و باز دارد و بایستانند و نگذارد که از آن تجاوز کنند بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا امرا، الوس
محروسه و وزرا و جماعت ایناقان و امرا، الکا و تومانات و هزارها و صدها او را یاساول
اردو و لشکرها دانسته در توقیر و احترام او کوشند و از یاساپمیشی او تجاوز نکنند و در صفوف
معارک ما نحاق بدفع خصمان و معاندان و مخالفان مشغول گردند و از یکدیگر انفراد و استبداد
نجویند اصحاب دیوان بزرگ مرسوم یاساول بموجبی که متون دفاتر برکیت است مشتمل است
سال بسال با او جواب گویند و تنقیص را بدان راه ندهند تا او بر مصالح خود صرف نموده بتمشیت
آن مهم مشغول باشد والله اعلم بالصواب

فصل یازدهم

در تفویض یورتچی یکی از معظمات امور اسباب مملکت و ترتیب مهمات سلطنت آنست
که پادشاه را در ییلاق و قشلاق و جمیع مراحل و منازل و شکارگاهها و در هر موضعی که نزول کند
یورتی معین باشد که چون پادشاهزادگان و امرا و وزرا و ایناقان و ارکان دولت و اعوان
حضرت آن یورت را در نظر آورند هر کس از ایشان داند که یورت او کجاست و او کجا فرود آید
و ما یورت پادشاه معین شود دیگر ... ایشان نیز معین گردد و مثلا پادشاهزادگان بر دست راست
نزدیک پادشاه فرود آیند و امرا، الوس نیز بر دست راست که ایشان را برانغار گویند نزول کنند
و وزرا و اصحاب دیوان بجانب جوانغار که دست چپ یورت پادشاه باشد فرود آیند و ایناقان
در حوالی پادشاه و ارکان دولت اگر از اتراک باشند با یورت امرا روند و اگر از تازیکان باشند
با یورت وزرا و نگهبانان و سپاهیان و قضاة و ائمه و موالی پیش مسجد جامع فرود آیند که یورت آن در
برابر یورت پادشاه باشد و چون احوال یورت بر این جمله مقرر است تعیین یورتچی از لوازم اوضاع
مملکت گردد و بر قاعده سابق سه نوع تفویض یورتچی تقریر کنیم **نوع اول** چون فلان
یورتچی از قدیم باز بخدمت و ملازمت سلاطین معمول مشغول بوده و بر دقایق یورتچی وقوف یافته

ودانسته که در جمیع مواضع ییلاقی وقیشلاقی در تمامت راهها راه گذار روارد ویورتها
پسندیده با آب وعلف بسیار بوده وراز مواضع مزروعی ودیهها ویورتها صحرانشینان
بجایی باشد وراه یورتچی اردوی معظم بر وتفویض رفت بدان موجب که همواره بدان مهم
مشغول بوده بهر وقت که ما رایجهت لشکر جهات وطرفی از اطراف اتفاق عزیمتی افتد در مقدمه
برود یورتها وران فرزندان اعزوازان امرا ووزرا وسایر ارکان دولت را موجب
واذا اعست فازل بر علفزاران تره وچشمه سارها خرم وآبهاء عذب واگر مجاری سیلابها رود
خانها ومعین کرداند تا هر یک از طوایف مذکور که بمنزل رسند دانند ایشان راکجا نزول باید که
بدان سبب این حکم نفاد یافت تا امرا والوس ووزرا واصحاب دیوان بزرگ وامرا تومانات
وصدها ومیزلرها وغیرهم از ین تاریخ تا هر یک را یورتچی اردوی معظم دانسته در این بدین مهم
تعلق دارد رجوع با او کنند ودیگری را مجال مشارکت ومداخلت ندهند ودست او قوی دانسته ممکن
ومحترم دارند واز یورتی که او تعیین کرده باشد تجاوز ننمایند وبجای دیگر فرو نیایند اصحاب دیوان
بزرگ مرسوم یورتچی بموجبی که در دفتر دیوان معین باشد سال بسال با او جواب گویند تا در وجه
مصالح خود بمصرف رسانند او نیز باید که تعیین یورت لشکر یورتها مغولان وصحرانشینان ومزارعان
رعایا ودیهها دور باشد وانجا فرو نیایند وزمینها ومواضع که بهر کس موسوم ومنسوب باشد بر قلرشان
مقرر دانسته بر امون انجا نگردد ودر تبعیض املاک ملاک نکوشد وتعب مردم ندهد تا با رتضاعتون
افتد **نوع دوم** امرا الوس ووزرا واینافان واصحاب دیوان بزرگ وامرا
اولکا وتومانات ومیزلرها وسایر طوایف بدانند که درین وقت راه یورتچی یورتها اردوی
معظم با میر علی یورتچی تفویض رفت تا در مراحل ومنازل اردوها ومواضع ییلاق وقیشلاق اولا
یورتها وران فرزندان اعزا امرا الوس ووزرا واینافان ولشکران مملکت در مواضع
پسندیده معین کرداند واز مزروعات رعایا ودیهها وجماعت خیل نشینان وساکنان اوبها
وصحرانشینان دور باشد وزمینها مردم را بشلتاق یورت منغص نکرداند وبدین علت لشکر هیچ
آزاری نوقیع ندارد وبدان سبب این حکم نفاذ یافت تا اورا یورتچی اردوها در جمیع مواضع وولایات
دانسته ابواب مشارکت ومداخلت دیگران با او مسدود کرداند وجانب اورا ممکن ومو قر دارند

واز یورتی که باشد تجاوز ننمایند وبجای دیگر نزول ننمایند واصحاب دیوان مرسوم یورتچی بر وجهی که
کمیت لشکر در دفاتر مسطور باشد بنام او معین کردانند وبرسانند وتقصیر واهمال ننمایند **نوع**
سوم درین وقت یورتچی یورتها اردو ودر جمیع ولایات ممالک محروسه الغ
قلغبک تفویض رفت جهت نزول ایورتها پسندیده وآب وعلف بسیار در ییلاق وقیشلاق
وراهها وجهت امرا ووزرا وارکان دولت ولشکریان معین کرداند وزمینها رعایا ومزارعان
ودیهها وجماعت مغولان وصحرانشینان را بشلتاق نا موجه داخل یورت نکرداند وزحمت هیچ آفریده
ندهد بدان سبب این حکم نفاذ پیوست تا امرا ووزرا واینافان وارکان دولت وجماعت لشکریان
وغیرهم اورا یورتچی یورتها با ییلاق وقیشلاق وسایر مواضع دانسته در آنچ بدین وظیفه
تعلق دارد رجوع با او کنند واز یورتی که او معین کرده باشد بیرون نروند وجای دیگر نزول
نکنند وسخن اورا معتبر ومحل اعتماد شناسند اصحاب دیوان مرسوم یورتچی سال بسال با او
جواب گویند وجزئی قاصر ومنکسر نکردانند والله اعلم بالصواب

فصل دوازدهم

در بلارغوجی بلارغو در عرف مغول کم شده را گویند که از اخدا وند نباشد چون غلام وکنیزک
وچهارپای وبلارغوجی شخصی را گویند که اورا از دیوان بزرگ تعیین کرده باشند تا بوقت
کوچ بزرگ اردو با نوکران خود در مواضع یورتها مردم تردد کند تا هر کس را که غلامی یا
کنیزکی یا چهارپایان از اسب واستر وشتر وگاو ودراز گوش برجای مانده وکم شده بیش خود ده
برند ومحافظت نمایند واگر دیگری بیابد پیش او برد وبسپارد واو در نگاه داشتن آن کم شدها سعی
نماید تا آنگاه که خداوندان آن بیدا شوند وثابت کردانند که از آن ایشانست بعد از آن تسلیم کند وبلار غوجی
بر در خانه ویورت خود علم فرو برده باشد تا مردم بدان نشان خانه ویورت اورا باز یابند
وپیش او روند وکم شده خود را باز ستانند وما درین معنی سه نوع از تراکیب دیگر کنیم
نوع اول درین وقت راه بلارغوجی اردوها بتمر بوقا حوالت رفت تا کم شدها
مردم را بدست آرد وبخداوندش سپارد ودر رسمی که او متوجه ومهو باشد بستاند بدان
سبب این حکم نفاذ شد تا امرا ووزرا واصحاب دیوان بزرگ وجماعت یورتها وصحرانشینان

و بازاریان و اقوام مغول و تاجیک غیر هم او را بلارغوجی اردوها دانسته در لوازم آن مهم
رجوع با او کنند هر کس را که غلام و کنیزک و چهارپایان کم شده باشد بیورت او روند که آنجا علی
الدوام فرو برده باشد و کم شده را ازو طلب دارند و نشان نمایند تا او چون تحقیق کرد از
راه خود بستانند و کم شده را بسپارد و اگر کسی بلارغوئی گرفته باشد و پیش او نبرد و بدو نسپارد در
گناه آید اصحاب دیوان مرسومی که بنام بلارغوجی مقرر باشد در دفاتر ثبت سال بسال با او جواب
گویند تا در وجه مصالح و اخراجات خود و نوکران صرف کرده بدین مهم مشغول گردد او نیز باید که بعد
از کوچ اردو و نوکران را بیورتها امرا و وزرا و سایر طوایف از ترک و تاجیک فرستد تا تفحص
و تتبع کم شده مردم اشتغال نموده پیش او برند و او برعایت محافظت آن ماوقت ظهور خداوندان ن
آن قیام نماید درین باب تقصیری نکند **نوع دوم** درین وقت راه بلارغوجی اردوها
بعالیشجاه تفویض رفت تا لایزال او و نوکران او در یورتها اردو و مواضع امرا و وزرا
و سایر جهات و اطراف بگردند و کم شدها مردم را از برده و اسبان و استران و شتران و گاو ن
و درازگوش آن بدست آورند و بیورت خود برند و نگاه دارند چون خداوندان آن کم شدها
پیش از علم که در یورت بلارغوجی فرو برده باشند پیش عالیشجاه روند و بیورت رسانند
کم شده ایشان حسب نشان نمایند و راه او بدهند و کم شده را بستانند بدان سبب این حکم نافذ شد
تا امرا و وزرا و ارکان دولت از این تاریخ باز عالیشجاه را بلارغوجی اردوها در ییلاق و قشلاق
دانسته هر کس را از مغولان و تاجیکان و ترکان و جماعت بازاریان و اهالی خیل خانها که غلام و علم
یا کنیزکی یا چهارپایی کم شده باشد پای او روند و کم شده را نشان داده ازو طلب نمایند و تحقیق
کرده و نشان کم شدها از خداوندان خواسته چون ثابت شود راه خود بستانند و کم شده را بسپارد رد
همگنان برین جملت مقرر دانسته تغییر و تبدیل نکنند و دیگری را با او مجال مشارکت ندانند اصحاب
دیوان مرسومی که باخراجات او و نوکران وفا کند در دفاتر ثبت گردانیده سال بسال با او
جواب گویند تا بوجه مصالح خود و نوکران خرج کرده بتمشیت آن مهم مشغول تواند بود و لغز جواب
برین جمله شوند و اعتماد نمایند **نوع سوم** چون لشکر پادشاه مردی امین و معتمد است
و همواره بمهم بلارغوجی در اردوها و راه اهالی اشتغال داشته و دران باب شرایط احتیاط و امانت

بجای آورده و از عهده باحسن وجوه تفحص نموده بتجدید راه بلارغوجی اردوها در ییلاق
و قشلاق و تمامت راهگذارها اردو و بر و مقرر داشته شد و نوکران او بتفحص بلارغوها از بردگان ن
و چهارپایان مشغول شوند و بدست آورده بپای علم خود برند و محافظت نمایند تا چون صاحب کم
شده بیاید و نشان بنماید و پیش او ثابت و محقق گردد که ملک او است تا در ایام محافظت بران کم
شده خرج کرده باشد و بثبوت تواند رسانید رسمی که او را معهود است بستانند و کم شده بصاحبش
بسپارد بدان سبب این حکم بنفاذ پیوست تا امرا و وزرا و ارکان دولت و اصحاب دیوان
بزرگ و جماعت مغولان و اتراک و تاجیکان و بازارها اردوی پادشاه را بلارغوجی اردوها دانسته
در لوازم و لواحق آن شغل رجوع با او کنند و دیگری را با او مشارکت و منازعت نشناسند
خداوند بلارغوها در طلبیدن کم شدها بپای علم او روند و نشان کم شده خود بنمایند و حرجی که او را
رفته باشد و ایشان معلوم کنند تا رسمی که او را معهود است با او جواب گویند و کم شده خود را بازستانند
بهیچ شلتاق و جماعت متغلبان تمسک نجویند و حق او را موقوف ندارند اصحاب دیوان بزرگ
مرسومی که بنام بلارغوجی در دفاتر دیوان مثبت باشد بنام او مقرر دانسته سال بسال تسلیم
او کنند و نه تنقیص و تبعیض رسانند تا در وجه مصالح خود و نوکران بمصرف رسانیده بتمشیت آن
شغل مشغول گردد او نیز باید که شرایط و لوازم آن مهم اشتغال نماید و علی الدوام ملازم باشد
تا اصحاب کم شدها بزودی او را یابند و او بمهمات ایشان قیام نماید و در همه ابواب خوف
و خشیت ایزدی را ملحوظ نظر دارد و در حقوق مردم بکند و بر هیچ حقی نپوشاند و الا باز
خواست یابد تا حقیقت داند بمنه وسعه لطفه و کرمه

ضرب دوم

در تفویض اعمال و مناصب بوزرا و اصحاب دیوان بزرگ و ذکر قضایا و مناصب که مرتبت ایشان است و آن پنج فصل است

فصل اول

در تفویض وزارت **نوع اول** اعتلا بر شواهق مقامات شهریاری و ترقی
بر مراتب درجات دولتیاری در تفویض اعمال مناصب شرایف و مراتب عظمی که مستحق تقلد
و مستعد مباشرت آن باشند منحصر شود و جمیع امور و لاة امور که باتیان آن رعیت نمایند و جمیع منصب

پادشاهان صاحب شوکت بتدبیر و تنسیق آن اهتمام فرمایند با آن مساوی نگردد که تکفل مصالح
کافهٔ انام و تکفل مهام خواص و عوام باصابت رای صاحب تدبیری که مجاری انصاف از منابع طبیعت
زخار او باشد و ادرار سحاب رای صواب از فیض فطرت و غمام عزیمت مدرار او تفویض کنند
و دست او در حل و عقد امور مملکت و قبض و بسط مصالح ملک و ملت قوی و مطلق گردانند و مهم
پادشاهان دین دار و ملوکان معدلت شعار را بنفس خود مباشرت باید کرد و برای رزین و فکر صین
او باز گذارند و او را میان خود و عامهٔ رعایا بل کافهٔ برایا وسیط و وزیر سازند تا پناه خواص و عوام
انام باشد چه اشتقاق وزیر از وزر است و وزر پناه گاه باشد و در اتمام مصالح انام بر حضرت پادشاه
که ایشان را قدرت عرض آن نباشد او متوسط شود و بدان واسطه امور سلطنت و مملکت منتظم
و مصالح کافهٔ خلایق مضبوط و مرتب گردد و تعیین وزرا در مملکت مخصوص ملوک و سلاطین روزگار نیست
چه انبیا صلوات الله علیهم اجمعین نیز بوزیر گرفته اند چنانکه نص قرآن مجید اعظم الله جلاله از حکایت
موسی علیه السلام اخبار میکند حیث من قال عز من قایل رب اشرح لی صدری و یسر لی امری واحلل عقدة
من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد به ازری واشرکه فی امری کی نسبحک
کثیرا و نذکرک کثیرا انک کنت بنا بصیرا و سلیمان بن داود علیهما السلام نیز آصف بن برخیا را
وزیر گردانید و عیسی علیه السلام نیز حواریون داشته و پیغمبر ما محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم فرموده که وزیران
فی السماء جبرئیل و میکائیل و وزیران فی الارض ابوبکر و عمر پس بر این تقدیر سلاطین را در ملک تعیین وزرا
اهتمام نمودن امری واجب و فرضی متحتم و لازم است تا مصالح پادشاه و رعیت بوجود ایشان انتظام
یابد و اموال سلطانی و متوجهات دیوانی بسعی و تدبیر ایشان مضبوط گردد و خزاین آبادان و امرا
و ایناقان و لشکریان مرفه الحال باشند بنا بر این مقدمه چون صاحب اعظم خواجه شمس الدین از اعاظم
جهان بسداد و قریحت و استقامت طبیعت و یمن نقیبت و نقاء سریرت و سیرت مستثنی و ممتاز است
و از عنفوان شباب الی یومنا هذا که مدار کهولت است متصدی کارهای بزرگ بوده و از عهدهٔ مهمات و مصالح کل
سلاطین اسلام بر وجه احسن تقصی نموده اند بر احسن وجوه تقصی نموده و اجب آمد وزارت ممالک ایران
زمین از حد مصر تا شاطی وادی آموبه و از سواحل دریای هند تا باب الابواب بکفایت رای و زرانت
و اصابت تدبیر و فطنت او تفویض کردن و این منصب را که اعظم مناصب مملکت است بوجود مظهر و ذات

قوله تعالی کلا لا وزر

و او در رشاد و دانایی و در جاه و عقل و غزارت فضل و رزانت رای و رصانت فکر و جودت

و زین گردانید فاما امور ملک و عقد امور بسط مصالح جمهور و تمشیت امور دین و دنیا راه تکمیل

مقدس و متر عالی و پسندیدهٔ سامی او مشرف و متزین اثر تفویض را بسپرد و عال حکم یرلیغ و ترتیب
خاص و دولت و طلا و کمر مرصع و آل و سنجق و طبل و علم و نقاره مصون و مهنا گردانیدیم و ما برو
که مقتضای رای سدید و فکر حمید و علو شان او ترقی او است اولا در جمیع امور و احوال نظر بر طرفیه
حضرت ذی الجلال کاشته خلایق را که ودایع خالق اند در حجر صیانت و حرز رعایت و بنا و حمایت
و کنف مراقبت محفوظ و مرعی دارد و نگذارد که بیک سر موی هیچ آفریده را از متقلبی تعرض و لمز متعدی
تالمی رسد بعد از ادای فرایض صلوات و واجبات طاعات و فراغ طبیعت از لبس الملال و اشتغال
کلال یک لحظه از اهتمام بمهام بندگان خدای تعالی غافل و ذاهل نباشد و تقوی و امانت و ورع
و دیانت را شعار و دثار خود سازد و ولایت ممالک بحسن کفایت و یمن تدبیر معمور و آبادان
گرداند و هر موضع را بر قدرت و استطاعت رعیت مال و متوجهات معین کند و بار قوی بر ضعیف
ننهد از دو مجموع دواوین را از دیوان بزرگ و خزانه و مساپس و کرکیراق و کارخانه و انحنا
و دیگر دواب و مطبخ در نظر آورده یکی که کتاب درگاه جهانبان که بدرایت و دیانت و صیانت
و امانت موصوف و متحلی باشند حوالت کند و بضبط جمع و خرج تاکید و وصیت از جمله لوازم شمرد و حکو
بلوکات و ایالت و لایات بمردم صاحب وجود کافی کاردان مستظهر منوض گرداند و محافظت
بندگان خدای تعالی نهایت و غایت واجب داند و از نحنکان که بمواضع فرستند موجلکا بستاند که
زیادت از انچ از دیوان برسم تمکین جهت ایشان معین کرده باشد از ولایت و رعیت نستانند
اگر خلاف کنند یا نواب و نوکران ایشان بر سبیل رایحی اقدام نمایند و از کسی چیزی ما واجب
بستانند در کناه آیند و هر آینه آنچ بسته باشند استرداد نموده تسلیم مستحقان رود و در همه
ابواب چنان سازد که خاطر خطیر ما از حسن معاش و خدای ترسی و کم طمعی و رعیت پروری و ملک
داری او مرفه و مستظهر باشد ما روز بروز امداد تربیت و تقویت در باب او متضاعف و متزاید یابد
و بتیقن داند که این امانت و ودیعت که حق تعالی ما را متکفل رعایت و متقلد محافظت آن گردانیده بدو
حوالت کرده ایم و چون حضرت رب العالمین جل جلاله روز قیامت در آن باب از ما سوال فرماید
ما حوالت بدو خواهیم کرد تا در دنیا جواب سوال حضرت عزت را در آخرت اماده دارد والتوفیق من
الله تعالی بدان سبب این حکم یرلیغ نفاذ یافت تا امرا الوس و ایناقان و امرا تومانات و هزارها
و صدها

مکان

ن

مت

صر برا قلام اقلیم کبرا و انتظام مصالح امرا بصواب آرای او متعلق و مهام عساکر منصور از ذات
فکرت و رزانت و ثبات و متانت منتظم و متسق او لوا الامر را که مولی و مفوض است بوجود او اسباب
و استظهار مبین و نفوس امن و امان از اهتمام و التزام او بر نوخاست روزگار مأنوس و معمور
و رونق کارخانه مملکت از میامن آن تفویض و تولیت مهیا و مشرب آمال و امانی طوایف خلایق
از برکات آن معنی و مهنا و مه در القایل و کذا الکریم اذا اقام ببلدة سال النضار بها و قام الماء
بنابرین مقدمه چون صاحب اعظم سلطان الوزرا خواجه نجیب الدین محمد از اعاظم مملکت بوفور معدلت
و کمال نصفت و تعمق انظار و تدقیق افکار و رجحان عقل و شمول علم و وفور فضل و وجود فیض و سداد
رای و رشاد فکر مستثنی و ممتاز است و در مضمار معالی گوی فضایل و مفاخر از اکابر و اوایل و اواخر
ربوده و هیچ یک را از وزرای روزگار مجال مجازات او مسلم طبیعت خار و اشهب خاطر و قاد و متین
نفاذ او بوده و کسوت وزارت بر قدر بلند او و خلعتی فاخر و لرباب حاجات را از اهتمام همت
و اجتهاد رای او منشرح زاخر معدلت فایض پادشاهانه و دقت نظر ثاقب خسروانه مقتضی تفویض
منصب وزارت بصدر رفیع و متر منیع و مجلس عالی و جناب سامی او بود علی خبره الله تعالی بآن
و تصدی این امر خطیر و منصب جسیم جلیل شد تا بفوز احوال کافه عباد و عمارت بقاع و بلاد رسیدن رفاه
قلوب و ازالت عموم و ازاحت کروب اسباب سعادت دارین و موجب تنزلین شناسد و در ادای
حقوق ارباب استحقاق سعی که میسر شود و منتج ثواب گردد بجای آرد و ادرارات و معایش و رسومات
طوایف انام را که بموجب احکام مجری و مقرر باشد و در بطون دفاتر مثبت بر قرار مجری و ممضی دارد
متصدیان امور دینی را در جمیع ممالک محروسه اعتبار احوال و اختبار اعمال کرده اگر طریقه معاش
ایشان بر قانون شرع مطهر باشد تربیت و تقویت و تمکین و تقدیم در منصب قدیم واجب داند و آن
کس را که از متکلفی برخلاف قانون شریعت کرده و بابت شود معزول گرداند و امثال منتشرع و فضلا
متدین متورع را بتقلد مقام معایب تعیین کند و همچنین بعض قضایا دیوانی رسیده و دفاتر را احتیاط بلیغ کرده
آنچ بوجه خزانه و کرکیراق و مساس خانه و کارخانه و سایر مصالح و مهمات و اجبات حضرت ما
تعلق داشته از نقد تروجی و رایج تر نقدی مرتب دارد و آنچ بوجه امرا آرالوس و تومانات و لشکر
و ارکان دولت و اصحاب دیوان بزرگ و امرا هزاره و صده و جماعت لشکریان و محری باشد برقرار

و اصحاب و کتاب دیوان بزرگ و بیتکچیان و ملوک و حکام و سادات و مشایخ و قضاة و ایمه
و علما و نواب و متصرفان و بیتکچیان و صدور و اکابر و اعیان و معارف و لرباب و مشاهیر و عموم
اهالی متوطنان و کافه صحرانشینان از مغول و مسلمان و اتراک و اکراد و اعراب و تراکمه مقیم و کوچ جگینی
و لر و خلج و سایر مایلها و یعدفیها بجمیع ولایات ممالک محروسه برو بحر و قطع نظر بدو صاحب اعظم
سلطان الوزرا خواجه شمس الدین زبده قرین را وزیر حضرت شریف ما و حاکم علی الاطلاق ممالک کافه ساختیم
در جمیع امور که عاید بمهام جمهور باشد رجوع کلی بارای متین و فکر مبین او کنند و از آنچ در مصلحت ولایات
و رعایا گوید عدول نجویند و تجاوز ننمایند و اعلاء قدر و تفخیم ذکر و تعظیم شان و تجلیل مکان و امثال
اوامر و احکام او را مقرون برضای ما دانند و مخالفت و مجانبت امر کل الوجوه محظور و ممنوع شناسند
احکام دیوان بزرگ و بیتکچیان و دواوین دیگر که ذکرت و زبرت و حکام و شحنکان ولایات
و متقلدان مناصب دینی و دیوانی خود را بنصب او منصوب و بعزل او معزول دانند و محاسبات
جموع و اخراجات ممالک و مال و متوجهات ولایات با نواب او روشن و منقح گردانند و احکام
و براوات او را در جمیع قضایای مالی و غیر آن نافذ و مطلق شمرند و احکام دیوانی را از برلیغها
و تمغاوات و مواضعات و مقاصات و بارغونامها و غیر آن تبر و اذونشان او موشح نکرد موثوق
بها و معتمد علیها ندانند و وجهی که بحق التزیر دیوانی وزارت در جمیع ممالک محروسه مقرر است و تقدیم
مارتا غایت بدیگر وزرا رسیده برهمان قاعده سال بسال با نواب و گماشتگان و امنا و معتمدان
او جواب گویند و جزوی قاصر و منکسر نگردانند چون اینچنین فرموده باشیم مخالفت جکونه از سرخود نتر سد
و بهر دو کتب بالامر العالی و المرسوم النافذ زید نفاذه

نوع دوم

در ارتقای معارج
قدر سنا و ارتفاع بر مصاعد جاه باتاج تعیین وزیری ما نما و لیا الناس و عقلا عرب و عجم اکفی الکفاة اعدل
الولاة باشد میسر نشود و تمهید قواعد فرمان روایی و تشیید مبانی کشورگشایی جز بتقلید مشیری که خاطر او
بحلیت امانت و دیانت باطن او از شوایب ریا و رعونت هوا پاک باشد دست ندهد تا اصابت رای رزین
او در دیاجی ظلمات سراج وهاج باشد و اجادت فکر رصین او سرگشتگان بوادی ظلالت را ضوء
مصباح و دلیل منهاج از مناهج رای ملک آرای او باشد و ترفه احوال رعایا از ثمرات افکار گوهر زای
عدل افزای او و استثمار محصولات و مزروعات ثمره از تدابیر او و لبستگی را اموال و متوجهات جلیله

بنام ایشان اجرا و امضا کنند و جمعی که در عوض رسوم مواضع دیوانی داده باشند و ایشان
در عمارت و زراعت آن کوشیده و رعایا را خوش دل و مستظهر داشته و شکر باز رسد بقاعده
مقرر و مسلم دارد و ولایات و بلوکات ممالک ابردم ایرکاران کلانتر متمول منصف
تفویض کند و بر مال مقرر حجت بستده محفوظ دارد و موچلکا بستاند که ولایت رعیت زر
و زیادتی نکرده باشند و هر چه از دیوانی تعیین رفته از ایشان گرفته مواخذ و معاقب
کردند و در هر هفته یک روز باتفاق امرا الوس و قضاة و ائمه در دیوان مظالم بتفحص قضایا
مردم از مغول و تاجیک و غیرهم اشتغال نماید و بغور رسیده داد مظلوم از ظالم بستانند و در جمیع
ابواب حق را بر باطل غلبه و رجحان دهد تا مساعی جمیله او عند الله و الناس محمود و مشکور و مرضی
و مبرور افتد و درین تفویض ما را ذکر جمیل دنیوی و اجر جزیل اخروی مدخر ماند ان شاء الله
تعالی بدان سبب این حکم یرلیغ نفاذ یافت تا از ابتدای این سال امرا الوس و اینافان و امرا
تومانات و ارکان دولت و اصحاب دیوان بزرگ و باسقاقان و سادات و ملوک و قضاة و حکام
و نواب و متصرفان و بیتکچیان و صدور و اکابر و اعیان و معارف و ارباب و مشاهیر و عموم اهالی
و جمهور متوطنان ولایات ممالک محروسه و جماعت صحرانشینان از مغول و تاجیک و اتراک و لور
و اکراد و اعراب و جومه پالاران و خیل نشینان و سپاهیان و ظلجان طرا و قاطبة از حدود مصر
تا ساحل وادی آمل و از سواحل بحر معزنا باب الابواب صاحب اعظم سلطان الوزرا خواجه
نجیب الدین محمد را وزیر مستقل مسند حضرت ما دانند و در تقلد این امر عظیم و خطب جلیل جسیم متمکن و متفرد
بشناسند و در کلی و جزوی مصالح بلاد و عباد رجوع بآرای صایب و فکر ثاقب او کنند و از سخن
و صواب دید او که در باب مصلحت ممالک و اصلاح احوال رعیت و دفع مفسدان و متمردان گوید بیرون
نیایند و مال و متوجهات و حقوق دیوانی ولایات از اصل و فرع و حق التحریر و توفیر بروات
و احالات او جواب گویند و تمامت رسومات و ارکان دولت و اینافان و اصحاب دیوان
بزرگ و ادرارات و معایش و وظایف اصناف الناس و دیگر اخراجات مقرری که بموجب احکام
مقرر باشد و در دفاتر مثبت باجرای او مجری و بامضای او ممضی دانند متقلدان مناصب دینی و دیوانی
بنصب او منصوب و بعزل او معزول گردند متولیان اوقاف خاص و عام در جمیع ممالک محروسه

محاسبات تصرفات با نواب او روشن و منقح گردانند و چیزی پنهان و پوشیده ندارند ملوک و حکام
ولایات بروات او را که در باب حق التحریرات خود که بنسبت با بر وزرا و دیگر واجبات
دیوانی جهت هر کس نویسد تمامت راجی و مقرر دانسته با محصلان جواب گویند و چیزی قاصر
نکرده‌اند از جوانب

نوع سوم

چون مولانا صاحب اعظم سلطان الوزرا خواجه
جمال الدین زید قدره باعتلاء مدارج و ارتفاع معارج و ارتقاء مناصب و انتهاء مناجح علی
مراتب از اعاظم و جوکوی مسابقت ربوده است و در مسند سروری و عراض عدل پروری و دیار
دادگری و قضاء فضل گستری بغایات ارباب استعداد و نهایات اصحاب اجتهاد رسیده از قدم الایام ۲
بازیملازمت مدرنکوی مانعم الله بغزاته قیام نموده است و شرایط نیکو خدمتی و دقایق جانسپاری
بجای آورده و از عهده هر مهم دینی و دنیوی که بدو حوالت فرموده بر لعل اوضاع نقص نموده ملازم
بجلایل مساعی رعایات و کرایم تشریفات و تکریمات اختصاص یافته و صیت نیکنامی و وفاداری و ...
پسندیده فرحانی و نیکوکاری او با عد و اقارب و مغارب و مشارق رسیده و ما را نیز بر کمال
امانت و وفور درایت و شمول شهامت و سبوغ صرامت او اعتماد کلی حاصل شد وزارت ممالک ایران
زمین از حدود مصر تا ساحل وادی آموی و از سواحل بحر معزنا باب الابواب بر وزانی کافیة
اهم و بر حاجت عقل و غزارت فضل و سداد رای و رشاد رویت او تفویض کرده تا بر وجهی که مقتضای
رای قویم و فطرت مستقیم و ذهن وقاد و طبیعت نقاد اوست بضبط مصالح ملک و ملت و ربط ابواب دین
و دولت و عمارت خراب مملکت و جمع شتات رعیت و تکثیر مال و متوجهات و تثمیر محصولات و ارتفاعات عات
قیام نماید و واجبات خاصه حضرت ما که ترتیب و تدبیر کر کیراق و تنسیق سایر مهمات بر آن
موقوف است بر سایر مصالح مقدم داند و تجنب باجرای مواجب امرا و تعیین اقطاعات ایشان و وظایف
اینافان و مقربان و جامکیات ایشان و لشکریان بر وجهی که کفایت وافی و درایت وافر او
مهم دولت مشغول گشته و بضبط خزاین و رونق کارخانه و جامه و مسابس و غیر آن اهتمام هر چه تمامتر
نماید و ولایات ممالک محروسه را بعمال کفاه و نواب دهاة و متصرفان امین و مقاطعان صادق
القول بضمان و مقاطعه دهد و لشکر ایشان و لشکریان که بهر ولایت و ناحیت تعیین کند موچلکا بستانند
ولایت و رعایا را بزواید و عوارض و اخراجات ایلچی راه و مؤونات واجب مرام و متعرض نکردند

وتحصیلکان زیادت ازانچ در دیوان بنام ایشان ازمال وخارج مال مقرر گشته باشند تصرف نکنند
و توقع ندارند اگر خلاف کرده باشند درگناه آیند و در جمیع احوال چنان سازد که آثار دیانت
و درایت و تدبیر و کفایت او روزبروز عالمیان را واضح ولایح گردد تا موجب مزید تقویت
گردد و تربیت شود ان شاء الله تعالی بدان سبب این حکم یرلیغ نفاذ یافت تا از ابتدا سنه تسع وخمسین
امرآ الوس و تومانات و ایناقان و اصحاب دیوان بزرگ و ارکان دولت و اعوان حضرت و امرآ
هزارجات و صدجات و یاسقاقان و ملوک و حکام و سادات و مشایخ و قضاة و نواب و متصرفان
و بتکچیان و صدور و اکابر و اعیان و معارف و ارباب و مشاهیر و عموم اهالی و جمهور متوطنان ولایات
ممالک محروسه از عرب و عجم و ترک و دیلم و مغول و تاجیک و لور و خلج و تراکمه و صحرانشینان
و جمهور سپاهداران و غیرهم مولانا صاحب اعظم سلطان الوزراء جلال الملة والدین زید قدره را وزیر
حضرت ما دانسته در جمیع قضایا که بامور ممالک و محافظت ولایات و رعایت رعایا و دفع متعدیان و قمع
و قهر متغلبان و انماء اموال و متوجهات و اکثار محصولات و ارتفاعات تعلق داشته باشد رجوع کلی با او
و نواب و گماشتگان او کنند و رای رزین و فکر رصین اورا در تدابیر امور مملکت و قواعد ملک و ملت
و تقریر قوانین دین و دولت دستوری موثوق به و قانون معول علیه دانند و از سخن و صواب دید
او و در کلیات امور که متضمن مصالح جمهور باشد یک سر موی عدول نجویند و تجاوز ننمایند اصحاب دیوان
بزرگ و قضاة و ملوک و حکام و شحنگان و متصرفان و کتاب و بتکچیان ولایات ممالک محروسه نصب
و عزل خود برای منوط و مفوض شناسند و بی حکم انهاء او مباشر هیچ منصب از مناصب شرعی از او
دیوانی و هیچ امر از امور کلی و جزوی نشوند و اورا بر جمیع ابواب المال و وجوه توفیرات و مستزادات
وقوف و اطلاع دهند و هیچ قضیه از قضایاء ممالک از او پوشیده و پنهان ندارند امرآ الوس محروسه
در هر هفته یک روز در دیوان بزرگ پیش او حاضر شوند و باتفاق او و قاضی القضاة ممالک منور
قضایاء ارباب حاجات و اصحاب ظلامات رسیده و تفحص و تفتیش کرده بر قانون شریعت و معدلت و رأفت
و نصفت بقطع رسانند و حق را در نصاب خود قرار دهند و چون در ترویج وجوه حق النز براو بروات
بالتون تمغا از دیوان اطلاق کویند و متصرفان ولایات بی عوق و تقصیر باداء و اتمام نمایند و جواب محصلان
او بتسلیم وجوه کنند و کتب بالامر العالی والمرسوم النافذ دام نفاذه [illegible] کتب

فصل دوم

در تفویض نیابت سلطنت تفویض جلایل مناصب بکسی مناسب بود که در مضمار معالی کوی مسابقت
ازاقران و اکفا ربوده باشد و ازعهده کلیات امور که بدو حوالت رفته بر احسن وجوه تفصی
نموده و چون خواجه جلال الدین محمود از اکابر مملکت بوفور کفایت و درایت و کاردانی و عدل
گستری مشار الیه است و همواره اقوال و افعال او محل توثق و اعتماد بلکه در مقام اتکال و اعتضاد
بوده و امانت و دیانت و رزانت و شهامت و جلادت و صرامت او معلوم و محقق شد راه نیابت
سلطنت در جمیع ممالک بدو تفویض رفت تا بغور احوال بلاد و عباد رسیده نگذارد که بر هیچ آفریده حیف
و تعدی رود و تفحص کلیات و جزویات قضایا کرده بر وجه معدلت و نصفت بقطع رساند و از جمیع
احوال استخبار و استعلام کرده و حیثیت و حقیقت آن دانسته باتفاق وزیر نیکو رای عوارض حالات تا
تدارک آن بر احسن وجوه کرده شود و در همه ابواب چنان سازد که صیت دادگری و آوازه
فضل گستری او و ایثار قواعد عدل و انصاف و اجتناب از مزالق جور و اعتساف بمسامع دور و نزدیک
و ترک و تازیک رسد تا موجب مزید تقویت و تربیت گردد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا امرآ
الوس و وزیر نیکو رای و امرآ تومانات و هزارجات و ایناقان و اصحاب دیوان بزرگ و یاسقا
قان و حکام و متصرفان و بتکچیان ولایات از ابتدا سنه تسع وخمسین خواجه جلال الدین را متصدی
منصب نیابت سلطنت دانسته در جمیع قضایا که بمصالح عامه خلایق و دفع ظلم و تعدی تعلق داشته باشد
رجوع کلی با او کنند و از سخن و صواب دید او که در باب اجرآء حقوق و ایصال آن بمستحقان و دفع ظلم
و عدوان و منع جور و طغیان کوید بیرون نیایند و او را در جمیع قضایا واقف و مطلع کردانند و چیزی
پنهان و پوشیده ندارند و هر سال وجوهی که ذکر میرود المبلغ کذا از متوجهات دیوانی
بر سبیل مرسوم با او جواب کویند تا در وجه مصالح خود صرف نموده بدین مهم جلیل و مصلحت
خطیر قیام تواند نمود و کتب فی ... والله اعلم بالصواب

فصل سوم

در تفویض استیفاء ممالک استیفاء اسباب جهانداری و استفتاح ابواب سلطنت شهریاری سلاطین
فضل پرور و خسروان عدل گستر وقتی میسر شود که تفویض هر امری خطیر بصاحب وجودی علیم خبیر کنند

و تقلید مهر منصب علیا که در جمیع فضایل مشار الیه ارباب مجد و معالی باشد مخصوص گردانند تا از
میامن آن تفویض ثنایی مؤبد بر روی روزگار باقی ماند و از نتایج این تقلید ذکری بخلاصه
الدهر و الزمان بیشتر لتربایدو حق در مرکز خود قرار گیرد شعر
ومن قلد الامر الخطیر رجاله — یبیت قریر العین فارغا و هو آمن
کذلک من رام المحاسن لا یری — سوی عند من یعزی الیه المحاسن
و چون خواجه جلال الدین طاهر از اکابر ممالک بدیها و کیاست و ذکا و کفایت و رای
صایب و حدس ثاقب و تعمق انظار و تدقیق افکار بیشتر و مرجوع الیه است و در فن
سیاقت که مدار جمع و خرج مملکت بران است و رونق کارخانه سلطنت از استعمال آن
تصانیف کتب کرده و تامل بلیغ او بتنوع اقسام تشتت غبار مسری و منقضی گشته مستوفیان ن
زمان سر بر خط تلمذ او نهاده اند و از فراید فواید انفاس و انفاس اقتباس انواع مهارت
و حذاقت کرده و او بزرگ منقبت علمی را با فضیلت عملی منضم گردانیده و غذای ترسل و امانت
و دیانت و راست قولی و درست قلمی و کم طمعی را ازین و محلی اوضاع خویش ساخته و در تقویت
مستحقان و تربیت مستعدان باقاصی غایات ارباب اجتهاد رسیده و مطمح نظر و مسرح فکر حصول
مراضی حضرت الهی تعالی شانه که موجب رضای ما است گشته لاجرم بسیور رغایب نهایت پادشاهانه
و نوازشهای خسروانه لایزال اختصاص یافته و بی باید و تجدید استیفاء ممالک محروسه از حدود
مصر تا شاطی وادی اموی و از سواحل بحر عمان تا باب الابواب بکمال دیانت و امانت و وفور
درایت و کفایت و وفور شهامت و رزانت او تفویض رفت و دست او در حل و عقد امور
مملکت و قبض و بسط مصالح ملک و ملت و توجیهات متوجهات و اطلاق مراسم و معایش و ادرارات
بر وجهی که مستصوب رای روشن او باشد قوی و مطلق گردانیدیم و مورد این تفویض و مشرب
این تقلید را از غبار مشارکت و شوایب معارضت اغیار مصون و مصفی داشتیم تا او بر وجهی
مقتضای فکر حمید و رای سدید و ذهن وقاد و خاطر نقاد و امانت وافر و کفایت اهم و علم
و افر و عمل زاهی اوست بضبط کارخانه مملکت و رونق روز بازار سلطنت و تدبیر مال و متوجهات
و تثمیر وجوهات و تکثیر محصولات قیام نماید و خلایق را که ودایع حضرت خالق اند بمکارم اخلاق

راضی و خشنود گرداند و در اعمال و اجابت مستحقان بر وجهی که غبطه جوانب مرعی باشد سعی
که مثمر ثنا و ثواب و منتج فوز در منقلب و مآب باشد بجای آورد و در جمیع احوال چنانکه از عرایف
عادات و کرایم ملکات او معهود است بجزاء و مکافات حسنات اعمال از حضرت ایزدی تعالی
و متسلط باشد و همچنین بتدبیر وجوهات خزانه و کرکیراق و اجرا و مرسومات امرا و لشکریان بر وجهی
قیام نماید که اموال موفور و اصحاب و اجابت شاکر و متشکر باشد بالجمله چون دانسته شد
الله تعالی بدان سبب این حکم یرلیغ نفاذ یافت تا امراء الوس و تومانات و اصحاب دیوان بزرگ
و امراء اولکا و هزارجات و صدجات و باسقاقان و ملوک و مشایخ و حکام و بیتکچیان و قضات
و نواب و متصرفان و بیتکچیان و صدور و اکابر و اعیان و معارف و ارباب مشاهیر و عموم اهالی
و جمهور متوطنان ولایات ممالک محروسه بر وجه مذکور و نمط مسطور خواجه جلال الدین طاهر را
مستوفی ممالک و امیر نایب و معتمد حضرت شریف ما دانند و دیگری را کائنا من کان درین مهم نبیل
اهم و مصلحت جلیل اقدم با او شریک و منازع نشناسند و دست او در تصرف و تدبیر اموال و متوجهات
ولایات قوی و مطلق دانند و در افراغ محاسبات و تنقیح معاملات و کتب احکام و بروات و امثله
و مفاصاة رجوع کلی با او کنند و در جمیع ابواب با او موافق و متفق بوده بهیچ حال از اوامر او تجاوز ننمایند
و رای او را در حل و عقد امور و بسط مصالح جمهور رکن موثوق به و قطب مدار علیه دانند کتاب و بیتکچیان
و محرران دیوان ملازم با او بوده در سایر قضایا و حجج باشند و تنخواه دفاتر پیش او برند و او را
بر جمع و خرج ممالک واقف و مطلع گردانند و چیزی پنهان و پوشیده ندارند و اعلامات و ترفیع
مکان او را از جانب حضرت ما بجهت و ارتقاع قدر و شناسند و هر سال از اصل مال و متوجهات
دیوانی مبلغ بیست هزار دینار زر رایج را رسوم خارجی که معهود مستوفیان بوده با او و نواب
و کماشتگان او که در هر طرف از اطراف ولایات باستیفاء تعیین کرده شده جواب گویند و اگر او را
ارادت باشد که بمتوجهات مواضع مرجو الحصول مقاصه و مستغرق گرداند هر سال بسال از آنجا
تصرف نماید بران موجب بتقدیم رسانند و اجابت ملتمس او از لوازم شمرند

نوع دیگر

در استیفاء ممالک با تعیین نایب در ولایات احاطت شهریاران دادگر و خسروان فضل گستر ملک
پرور بر اسرار احوال مملکت و مجاری قضایای سلطنت وقتی باشد که در مداخل اموال دیوانی معارف

متوجهات سلطانی نظر شافی و تامل وافی بجای آرند و ضبط و نسق آن و ماه کفاه کاردانی که
قول و قلم ایشان محل وثوق و اعتماد و تمام تعیین کنند تا بتحقیق ابواب المال کمیت دخل و خرج
قیام نموده بهنگام استعلام اعلام کنند و در وقت استعراض بعرض رسانند و بدین تدبیر امور
ممالک بر احسن اوضاع انتظام گیرد و قواعد جهانبانی بر او که مبنای استقلال بر دو هیچ مهم از کلیات
مهام مملکت و معظمات امور سلطنت فوت نشود بنابرین مقدمه چون خواجه جلال الدین محمد از اعاظم
روزگار بوفور کفایت و درایت و کمال کاردانی و ولایت داری مستثنی و ممتازست و از
عنفوان شباب الی یومنا هذا متکفل معظمات جلایل اشغال و متکفل مهمات امور و اعمال بوده و از
عهده آن باعانت شمول استعداد و طبع مستعد او بر احسن وجوه تقصی نموده و درین وقت استیفای
ممالک از حد مصر تا شاطی وادی آمویه و از سواحل هرموز تا باب الابواب بتعلق و از عقل
وافر و فضل زاهر و فیض زاهی او تفویض رفته و او بر وجهی که پسندیده خالق و خلایق باشد
در ارضاء خاطر خلایق کوشیده و هیچ حال ضبط دیوان فرو و جانب رعیت را مرعی داشته و طرف حمایت
ولایت محمی داشته و از جمله متصرفات او در استیفاء ممالک محروسه مملکت عراق عجم است از آب
زرمه که بهرای جوه مشهور است تا کرمانشاهان کرمان و ارجوار یا همدان و اسدآباد و کرمانشاهان
کردستان و او راه نیابت و قایم مقامی خود در استیفاء مملکت بر خواجه جمال الدین محمد که بفنون
شرایف فضایل و ضروب محامد خصایل و طهارت نفس و غزارت فضل و زکاء عنصر و نقاوت جوهر موصوف
و متحلی است و از ذمایم ملکات و رذایل عادات مبری و متخلی تفویض کرده و دست او در حل و عقد این
منصب خطیر و محل رفیع جلیل و نصب و عزل مستوفیان ولایات قوی و مطلق گردانیده و اعتماد کلی
بر قول و قلم و امانت و دیانت و کوتاه دستی و کم طمعی او واجب دانسته تا او بر وجهی که لوازم کفایت
و وفور شهامت و معهود و متعارفست بضبط اموال ولایات و تدبیر و تنسیق وجوهات مشغول شده
توزیع نماید که مال متوجهات بموجب احالات و بروات دیوان در حیز حصول قرار گیرد و محصلان که
بدان ولایات مامور شده منقضی الحاجه مراجعت و همچنین جماعت کتاب مستوفیان را حاضر گردانیده
و بقول مستعدا و اتی راست قولی و درست قلمی ایشان رسیده و باستحضار خبیر و استعلام علیم شده
مستعدان امین را تقویت و اثبات کند و نامستعدان خاین را ابعاد و اخراج لازم شمرده صورت دفاتر

و موامرات و دستور روزنامچه را با زبده و تصحیح معاملات و افراغ محاسبات مشغول
نموده حق را در مرکز خود قرار دهد و از حیف و میل محترز و مجتنب باشد امداد لشکر اهالی آن ولایات
و مملکت بر احسن معاش او متواتر و متعاقب یابد و هر آینه بجهت مقرون افتد بدان سبب
این حکم نفاذ یافت تا از ابتدای سنه تنخ و غیره خاص امرا و حکام و نواب و متصرفان و تحویلداران
و صدور و اکابر و اعیان و معارف و اهالی و سکان ولایات عراق عجم بر وجه مذکور و منط
مربور از قبل خواجه علاء الدین خواجه جمال الدین مستوفی مملکت عراق عجم زنی ان دستور سلطانیه
و طارمین و خلخال و شهرود و ابهر و قزوین و ری و ورامین و ساوه و آوه و قم و کاشان
و ضیاع نطنز و همدان و اسدآباد و لور کوچک و کردستان و سایر بلاد و بقاع و ا...
دیگری را کاینا من کان مجال شرکت و مداخلت تصور نکنند و دست او در تدبیر این امور و مهمات
قوی و مطلق شناسند و مراسم تمکین و توقیر و دقایق اجلال و تبجیل مرعی دارند متصرفان اموال و
و موقوفات و استصواب و استشارت او را در جمیع قضایا معتبر و معول علیه دانند و ثواقب آراء و
صوایب افکار او را در تدبیر امور ولایات و مملکت مصیب شناسند و بروانه و نشان او بر احکام
دیوانی و یرلیغها از جمله لوازم شمرند و امثله و مکتوبات و مواجب و بروات و یارغونامها
و مفاصانامها بخط و مهر او باشد دیگری در آن مدخل نسازد و بی امر او مهر نکرده و در هر قضیه که رای
او بر مصلحت دیوانی چون توقف و سرانجام و تجمیع و تعدیل جمع و خرج و غیر آن قرار گیرد متصرفان
باتفاق متابعت واجب دانند و از مخالفت محترز باشند و آنچه ایشان را در تدبیر امور اموال و رعایا
رعیت و محافظت ولایات روی نماید و بدرایت و تجربت معلوم کرده باشند بر او عرض کنند تا بمصالح
و مقاصد آن رسیده چون بر قانون حق و قاعده معدلت باشد اجرا و امضا واجب دانند و همچنین ادرارات
و معایش و مسلمات و وظایف ارباب استحقاق را بوقوف و صواب دید او بمصارف وجوه رسانند
و قول و قلم او را در سایر قضایا موثوق به و معول علیه شمرند و بر خلاف رای او اقدام ننمایند
و مرسوم مالی و رسوم خارجی که بنام مستوفیان ولایات در دفاتر مقرر و ثبت باشد اسوه بغیر من
المستوفین او را و متعهدان و گماشتگان او را مسلم و مجرا دانند تا باستصواب خواجه علاء الدین محمد بهر
رساند محصلان وجوهات در تحصیل وجوه بروات از تجاوز صواب دید او تجاوز ننمایند و حق التحصیل که جهت

ایشان

میسر گرداند راضی باشند مستوفیان و بتیکچیان آن مملکت باتفاق پیش او آیند و او را بر جمع و خرج
اموال و متوجهات ولایات و توفیر اموال و ضبط دیوان واقف و مطلع گردانند و رفوع محاسبات
تمغاوات پیش او برده یکدانگ زر و یکمن بار پنهان و پوشیده ندارند و خود را بنصب او
منصوب و بعزل او معزول شناسند و در همه ابواب با او موافق و متفق بوده و انزاد
و سند او بخوبند ما او محاسبات آن ولایات را مفروغ و منقح گردانیده و در دفتری واضح و روشن
نوشته بدیوان بزرگ آرد و بعرض رساند و حکم آن بر قانون معدلت بتقدیم رسد ان شاء الله تعالی

فصل چهارم

در تفویض الغ بتیکچی ممالک چون آلاء بی انتهاء احدی و نعمای بی انقضاء سرمدی در باب ما زیادت
از آنست که ناطقه بتقریر آن وفا تواند نمود و یا خامه بتفهیم آن مشغول تواند شد شکر آن عطیت که
از کرائم عطایاء حضرت لایزالی و کوافی نعم نامتناهی جناب جلال ذی الجلالیست بر ذمت همت
واجب و لازمست و یکی از اسباب اتیان بمواد شکر ترحیب ارباب استعداد و تقویت اصحاب
استحقاق و تفویض کرائم اعمال و شرایف مناصب و اشغال بدیشانست چه هر امر که بتقلد ایشان ن
انتساب یابد در اشرف محال حلول کند و هر منصب که بتکفل ایشان انتما پذیرد در اکرم مقار قرار
گیرد و مورد آن تقلید از شنعت نزاهت و او شرب از تفویض از وصمت خیانت عافیت منزه و مبرا
باشد و خواجه یمین الدین از سر آمدگان اعاظم وجوه دولت همواره از موارد فیض ربانی اعتراف امداد فضائل ن
برداشته کرده و از منازل عز به افضال احدی استنزال فضل غیر نهایت سرمدی واجب دانسته و بر کواهل
مناصب استیلا و بر شواهق مراتب استعلا یافته و از حسن تکفل کلیات امور بر وجهی منتظم شده که حسن
اهتمام او عند الخالق و الخلایق محمود و مرضی افتاده و میامن اجتهادات در نظم مهمات که از شرایف عادات
و کرایم ملکات اوست در حضرت ما گاه از مسموعات و مرویات و گاه از مشاهدات مرئیات شده
و علی کل التقدیر بین مستحسن و مقبول آمده موجب تفویض جلایل مناصب بجانب او شد بنا برین مقدم
راه الغ بتیکچی ممالک محروسه از حد مصر شاطی وادی آمویه و از سواحل بحر عمان تا باب الابواب
بکمال عدالت و وفور امانت و دیانت و شمول شهامت و صرامت و سبوغ کفایت و کفالت او تفویض رفت
و دست او درین مهم خطیر اثیل مصلحت جسیم جلیل قوی و مطلق گردانیده شد بر وجهی که از اشارت رای انور

فکر او معمور دولت بضبط قضایا و اموال و متوجهات دیوانی مشغول گردد و در سوانح امور
و عوارض مهام جمهور با اصحاب دیوان موافق و متفق بوده در ازدیاد اموال و تعیین امناء
عمال بر اعمال دقایق تحفظ و تیقظ مرعی دارد و دفاتر جمع و خرج را در نظر آورده چنان
سازد که بوقت آن از عهده جواب بیرون تواند آمد بدان سبب این حکم نفاذ یافت
تا از ابتدای این سال امرا و تومانات و الکاها و اصحاب دیوان بزرگ و الکاء امرا و
صدور و حکام و متصرفان ولایات خواجه یمین الدین را الغ بتیکچی ممالک محروسه دانسته در جمیع
قضایا دیوانی رجوع کلی با او کنند و مراسم تعظیم و تقدیم مرعی داشته استصواب و استشارت
او را در کلیات مهمات مملکت موثوق به و معتمد علیه دانند و بی وقوف و موافقت او در هیچ مهم مدخل
نزنند و دست او در تقلد این منصب شریف قوی و مطلق شناسند و نواب او را در هر ولایت
که از قبیل خود تعیین کند نایب مناب و گماشته و قایم مقام و گماشته او دانند و تفویض اعمال
و نصب عمال بر جمیع ممالک محروسه بی وقوف و موافقت او نکنند و مرسوم مالی و رسوم خارجی
که این منصب را معین و مقرر باشد در دفاتر بنام الغ بتیکچیان سابق ممضی و مثبت شده بر همان
قرار با او و گماشتگان او جواب گویند و بروات بر مواضعی اطلاق کند که ارادت او باشد
بروی جهت روند و اعتبار نمایند کتب فی

فصل پنجم

در تفویض نظارت ممالک استدامت ایام جهانبانی و استقامت امور گیتی ستانی بتقویت مستعدان
و ترتیب مستحقان منوط و مربوط است و مهمات کارخانه دولت بتمشیت این معنی منتظم و منضبط
و تخصیص ایشان بشرایف اعمال و معظمات اشغال موجب آبادانی مملکت و سبب ترفه احوال
رعیت و ولایت است و چون مجموع امور بمیامن تدابیر ایشان ممهد و مرتب گردد هر آینه ذکر
جمیل مؤبد و اجر جزیل مخلد درین تفویض مترقب و متوقع باشد و التوفیق من الله تعالی و چون خواجه
علاء الدین محمد از اعاظم مملکت بصدر وسیع و مکان رفیع و علم وافر و فضل وافی و عقل زاهر و تدبیر
زاهی و رای سدید و فکر حمید مستثنی و ممتاز است و همواره مباشر کلیات مهام و طلبات مصالح انام
بوده و از عهده آن بر وجهی که متضمن تقویت ضعفا و اعانت صلحا و فقرا باشد تفصی نموده و صحایف
اعمال و شرایف اقوال او در حضرت ما بتصحیح پیوسته و موثوق بها و معتمد علیها گشته بنا برین مقدم

منصب نظارت ممالک و وی بکمال رشد و جمال سداد و صلاح اعمال و صحت اقوال و کرامت افعال
و یمن تدبیر و حسن رعایت و وفور صیانت و شمول رزانت او تفویض رفت و عنان آن
امر شریف و مهم منیف در کف کفایت و یمن امانت و دیانت او نهاده شد تا بر وجهی که از اصابت
رای و ثقوب حدس و زخور فیض و وفور فضل او معهود و متعارفست بضبط امور دیوان بزرگ
و تدبیر مال و متوجهات و تکثیر ارتفاعات و محصولات و تعیین واجبات خزانه و مواجب امرا و اینافان ن
و اصحاب دیوان و سایر اصناف قیام نماید و طرف معدلت و نصفت مسلوک داشته و ابواب مخافت
ولایت و رعایت رعیت مفتوح داره و مجال ظلم و تعدی بهیچ وجه از وجوه ندهد و غبطه خزانه و دیوان
مرعی داره و در تقویت ضعفا و تمشیت امور مستحقان مساعی جمیله بتقدیم رساند و در همه ابواب چنان سازد
که افعال و اقوال او عند الله و الناس محمودت و ارتضا و احماد و اثنا مقرون گردد تا مستحق محمود افتد
ان شاء الله تعالی بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا امرا الوس و وزرا و اینافان و امرا تومان
و اصحاب دیوان بزرگ و امراء هزاره و صده و حکام و متصرفان و بتکچیان ولایات او را ناظر
ممالک محروسه دانسته دیگری را کائنا من کان در این منصب او مجال شرکت و مداخلت تصور نکنند
و دست او در تصرف و تدبیر این عمل جلیل و محل اثیل قوی و مطلق شناسند و او را بر کمیت اموال
و کیفیت مصارف وقوف و اطلاع کلی دهند و تفویض اعمال و تقلید عمال باستصواب و استشارت
بل باستیذان و استجازت او کنند و دقایق تعظیم و تبجیل من کل الوجوه مرعی دارند و مهمات دفاتر پیش
او برند و پنهان و پوشیده ندارند و کسب مکتوبات دیوانی از احکام و امثله و بروات و مفاصاة
و مواجرات و جوازات و جرائد و دفاتر و سایر و بارعونامها باجازت و اشارت و پروانه
و نشان او باشد نواب او را که در هر ولایت بنظارت تعیین کند گماشته و فرستاده او دانند — نایب مناب و قایم مقام او صر
و ممکن و محترم دارند و هر سال مبلغ کذا دینار زر رایج بر سبیل رسوم نظارت از مال و متوجهات
ممالک با رسوم خارجی بنام او جری و مقرر شناسند و سال بسال باحکام و بروات انجات جهت موقوف
ندارند و آنچه اوضع که مطلوب او باشد فرو آرند تا ثانیا زحمت بوصول نپیوندد و کتب به امر

فصل ششم

در تشریف تفویض اشراف ممالک اشراف انام که سلاطین اسلام‌اند بر مکنونات لیالی و ایام

و مجموعات احوال خواص و عوام در شهور و اعوام وقتی میسر شود که عمال و گماشتگان ایشان جهت
ضبط مصالح جمهور و نظم متشتتات امور امنا و معتمدان و کفاة و مستعدان باشند تا باستخبار قضایا و استعلام
احوال و تفحص اصل اموال و متوجهات و تجسس مصارف و وجوهات و سایر محصولات اشتغال نموده
بهر وقت که کیفیت و کمیت آن از ایشان استفسار نموده بر جواب قادر باشند و بر بهترین وجهی
وضع دارند و واجبات خزانه و سایر طبقات مردم از امرا و وزرا و مقربان و اصحاب دیوان
و اصناف الناس بر بوضوح انجامد و معین و مقرر گردد بنا بر این مقدمه چون خواجه جلال الدین
محمود بدین صفات پسندیده موصوفست و لا یزال از قضایا دیوانی واقف بوده و بجلیل
و حقیر و نقیر و قطمیر آن رسیده و بامانت و دیانت و راستی قولی و درستی قلمی شهرت یافته منصب
اشراف دیوان بزرگ و ولایات ممالک محروسه بدو تفویض رفت تا بر وجهی که لایق کفایت
و درایت و کاردانی و جلادت او معهود است بضبط امور دیوانی اشتغال نماید و از کمیت
وجوهات خزانه و آش و کریراق و مواجب امرا و عساکر منصوره برایر وجوه بحصول موصول
گرده و فتور و قصور بدان راه نیابد بکفایت و کاردانی او محصول افتد و بخایل سهو و غالات و کرایم
تشریفات اختصاص یابد ان شاء الله تعالی بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا امرا الوس و وزرا
و اینافان و امرا تومانات و هزاره و صده و اصحاب دیوان بزرگ و حکام و متصرفان و بتکچیان
ولایات او را مشرف ممالک دانسته آنچه بدین وظیفه تعلق داشته باشد رجوع کلی با او کنند
اصحاب دیوان در جمیع امور اتفاق او را معتبر دانسته بهیچ حال انفراد نجویند و او را بر تمامت
قضایا واقف و مطلع گردانیده جزوی پنهان و پوشیده ندارند و وقوف و معرفت بروات
و نشان او بر جمیع دفاتر و سایر مکتوبات دیوانی از احکام و امثله و بروات و مفاصاة
و مواجرات و جوازات و غیر آن واجب و لازم شمرند و تعیین عمال و تقریر اعمال و توجیه متوجهات باستصواب
او کنند و نواب او را که بهر شهر و ولایات باشراف معین کرده و فرستاده باشد ممکن و موقر دانند
و دارند و هر سال مبلغ کذا دینار زر رایج بر سبیل رسوم با او جواب گویند و برات بر مواضع
مرجو الحصول ننویسند تا او از ما بارسومی که معهود آن شغل است بوجه اخراجات خود مستغرق گرداند
بتمشیت لوازم و لواحق این منصب مشغول گردد و کتب بالامر العالی [illegible]

[illegible]

فصل هفتم

در تفویض حکومت ممالک احکام امور کافه انام و اصلاح مصالح خواص و عوام جز بتعیین صاحب
وجودی که میان حاکم و محکوم و آمر و مأمور و غالب و مغلوب و ظالم و مظلوم حکم باشد و بنفوذ قضا
ایشان رسیده بر وجه شریعت و معدلت باقانون عرف و عادت بقطع رسانند میسر نشود و اکثر مردم
بی اعتماد در قطع خصومات و فصل حکومات بواسطه حکم جزم قضا نافذ حکم شرع مطهر از حضور مجالس ممتنع
و سبب باساق محکم از بار عوممترع و منزجر نگردند چون رجوع مهمات با حکام حکیم و وسیط علم کنند هر
آینه بر ایشان آسان نشیند و احکام او را که مشتمل بر توسط باشد از جانبین مطیع و منقاد شوند و چون
مولانا اعظم محی الدین از اعاظم وجوه و بجودت قریحت و استقامت طبیعت و رشاد رای و سداد
فکر و معدلت وافر و نصفت و افر امتیازی بر تمام تر دارد و از ریعان عمر الی یومنا هذا بفصل قضایا
میان کافه برایا اشتغال نموده و حکم مطلق او متخاصمان را ماده قطع نزاع شده و از طرفین رضا
داده اند از آن حکم دیوان بزرگ و تمامت ممالک عرب و عجم بجانب غریب و صدر مسند محل فیح او
تفویض فرمودیم و دستاویز در مباشرت این امر خطیر و تقلد این شغل جسیم جلیل قوی و مطلق گردانید
تا بر وجهی که مقتضای رای عقیق و نظر دقیق و حدس صایب و فکر صایب و کمال امانت و فرط دیانت
او باشد قضایا این المتخاصمین بر وجه شریعت و معدلت و بر قانون عرف و عادت بتفصیل قطع و منقطع
فصل رسانند و نگذارد که بر یکدیگر زور و زیادتی کنند و جانب حق مرعی داشته از مزال شهوات
و مدارک شبهات محترز و مجتنب باشد تا افعال و اقوال او عند الخالق و الخلایق مقبول و محمود و مرضی
افتد و از حضرت ربوبیت و تربیت اختصاص یابد ان شاء الله تعالی بدین سبب این حکم نفاذ یافت
تا امرا الوس و وزرا و اینافان و امرا تومانات و هزاره و اصحاب دیوان بزرگ و ملوک
و حکام و نواب و متصرفان ولایات از ابتدای این تاریخ مولانا اعظم محی الدین را حکم دیوان بزرگ
و ممالک محروسه دانسته دیگری را مجال شرکت و مداخلت و مدخل مجادلت و منازعت ندانند و در جمیع
قضایا که میان حاکم و رعایا و غیر ایشان واقع گردد و بقطع و فصل آن احتیاج افتد رجوع با رای رزین
و فکر رصین او کنند تا بر وجه شریعت و معدلت و طریقه عرف و عادت بفصل رساند و چون بدین مهم
قیام نموده باشد هر سال از اصل مال و متوجهات دیوانی مبلغ کذا دینار بر سبیل رسوم با او جواب

گویند تا از آن بار رسوم که بر مستداعیان متوزر باشد در وجه اخراجات خود صرف کرده بتمشیت
این شغل مشغول گردد ان شاء الله تعالی دولت مستدام و جهان بکام باد

فصل هشتم

در تفویض انشاء ممالک استعلا بر شواهق حبال جمال و جلال و استیلا بر کواهل منازل
کمال و اکمال و صعود بر مصاعد جاه و عروج بر معارج فر و تاج بتعیین حذاق کتاب و مهره الباب تعا جهت
تقلد دیوان ممالک صورت نبندد چه احتیاج ملوک انام و سلاطین اسلام بشخصی که مستودع اسرار سلطنت
و مستخزن احوال مملکت و ینبوع حقایق معانی و دستور دقایق مبانی منبع غرایب تراکیب و معدن بدایع الفاظ
و اعاجیب باشد در غایت شدتست چه نظام مملکت بی مساعدت سواعد اقلام او میسر نشود و قوام امور ع
ملک و ملت بی ارقام ارقام و احکام احکام او دست ندهد مصالحت میان سلاطین اسلام بی تحریر کلمات
بی کردار او حاصل نگردد و موافقت میان ملوک انام بی تحبیر عبارات گوهر بار او اتفاق نیفتد
سلاطین را کاتب السر و الامانة و ملوک را امین الممالک من فطرالدیانة لاستنباط بدایع مبدعات و ظیفه
طبع مدرار او و استخراج لالی مصنوعات نتیجه تیار زخار او و هر آینه متصدی چنان امری خطیر منیف خطیر
شخص جلیل القدر شریف باید تا وضع الشیء فی موضعه که عبارت از عدالتست از قوت بفعل رسیده و مونقا
و مفوض را ذکر جمیل مخلد تا میعاد موید ماند و من الله المعونة و التوفیق و چون مولانا صاحب اعظم
سعد الملة و الدین شیخ که از اعاظم منشیان ممالک بنوشت این شرایف ملکات منوت و بصفات این
کرایم عادات موصوف است و چون متصدی جلایل مناصب و مباشر عوالی مدارج و مراتب بوده آوازه
منشآت او با قاصی و ادانی جهان رسیده و غایت کلمات او حلیه رقاب و اعناق ملوک اقطار
و آفاق شده افاضل وجوه سر بر خط فرمان او نهاده و اعاظم روزگار با جابکسواری او در براعت
و بلاغت تمام بداده بترك بالفضل من لا یؤده و ینقضی له بالسعد من لا ینجم و قت انظار
خسروانه و تعلق افکار شاهانه مقتضی تفویض منصب انشاء ممالک بجانب او شد تا بر وجهی که مقتضای
رای نقاد و طبع وقاد و فیضان قریحت و لمعان اشعه فضیلت اوست متقلد دیوان انشا اشتغال نماید
و مناسب هر فردی از افراد اشخاص چون سلاطین و امرا و وزرا و ارکان دولت و اعوان حضرت و اشراف
و اعیان و اوساط الناس ترکیبی لایق و ترتیبی رایق فایق در سلک تعبیر آورده و الفاب و ادعیه هر یک

بر وضعی که معهود و معتاد است در سلک نثر بر و تحریر کشد و مطالب را بر وضعی بیان کند که قریب الفهم باشد و از تکلف عبارت و تعسف استعارت احتراز و اجتناب ورزد و حشو و بسط و عی کاشته مطول ممل و موجز مخل ننویسد و تمهید متحمل ممتنع که مزلة مجموع طالبان انشا است واجب داند و همچنین در کتب احکام و بروانچه و فرامین سلطانی داخل رای نهد و ناموس حضرت سلطنت دیوان امارت و وزارت در کتابت رعایت کند و تا بیان مطالب بر طریق ایجاز و اختصار ممکن گردد از اطناب و اسهاب محترز و مجتنب باشد و تکرار الفاظ و معانی را بهمه وجهی تطبیع و فاحش داند و استعمال الفاظ غریب وحشی مستعمل و مصطلح نباشد مستنکر و مستکره شمرد و مثل من صنف فقد استهدف را ملحوظ نظر و مرموق نظر دارد و با در همه ابواب قول و قلم او از مزالق اعتراض و مدارک استدراک مصون و ماموز ماند و از حضرت ما بتقویت و ترتیب اختصاص یابد ان شاء الله تعالی بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از تاریخ باز امرا الوس و تومان و اصحاب دیوان بزرگ و امرا هزاره و صده و حکام و متصرفان و بیتکچیان ن
ولایات ممالک محروسه بدانند که از ابتدا این سال مولانا صاحب اعظم سعد الملة والدین منشی را منشی دیوان بزرگ در جمیع ممالک کاتب السر حضرت ما دانند و دیگری را در این مهم اهم و مصلحت اقدم با او شریک و منازع و عدیل و مخاصم نشناسند و در توقیر و تعظیم و اکرام و تکریم او کوشنده در کتبت مکاتبات سلطانی و احکام دیوانی رجوع کلی با او کنند و استصواب او را در این ابواب محل استیثاق کلی و اعتماد جلی دانند و بر رای صحیح و فکر سدید او مزیدی در خاطر نیارند و هیچ آفریده بی اذن و اجازت او در انشاء دیوان بزرگ مدخل نسازد و نواب دیوان اعلی هر سال از اصل مال و متوجهات مواضع مرجو الحصول مبلغ چندین دینار بر سبیل رسوم با او جواب گویند و همچنین معتدلان خارج مال رسم حق الانشا حکام و متصرفان ولایات بموجب تعیین دیوان بزرگ بوقت کتبت احکام در باب متصرفی بلوکات و ولایات ایشان نقد تسلیم کنند و عوض در ولایات تخصیص کرده استیفا نمایند و بهمه ابواب خاطر او سازند که او بفراغت خاطر بتمشیت این شغل خطیر قیام تواند نمود و تا بمحمدت بوند و الله اعلم

فصل نهم

در تفویض نیابت وزارت تولیت کلیات و ایالت معظمات امور و اعمال بشخصی که بتمهید قواعد آن خبیر و بدرایت دقایق و حقایق آن علیم باشد از قربات اوضاع سلطنت و مکملات عروس زیبا نگشت

چه بواسطه خبرت امور مجموع افعال و اقوال او متضمن مصالح جمهور باشد و بسبب علم بدقایق احوال تمامت اعمال او مستغنی مشکوه افتد و چون مولانا اعظم شمس الملة والدین از جمله صاحب وجوه دیوان روزگار بدین صفات پسندیده موصوف و بدین سمات حمیده موسوم است و از بدایت حال تا غایت وقت مباشر کلیات قضایا و متصدی معظمات مصالح عامه برایا بوده و از عهده آن بر وجهی که پسندیده خالق و خلایق است تفصی نموده و باستحقاق تکفل کارها بزرگ بر عنوان صحایف احوال او ظاهر و لایح و باهر و واضح شد نیابت وزارت در دیوان بزرگ و جمیع ممالک محروسه بدو تفویض کرده شد و دست او در تصدی این امر اتباعاً مصلحت جلیل قوی و مطلق گردانیده آمد تا بمهم قضایا دیوانی رسیده و تفحص و تحقیق بلیغ کرده و موارد و مصادر آن را در نظر آورده بر وجه معدلت و نصفت بقطع رساند و همچنین باختیار مهمات دیوان بزرگ اشتغال نموده دفاتر و اوارجات متوجهات
و دیبانیر و روزنامجات را بمطالع آورده و بر مداخل وجوهات و مصارف وجوهات واقف و مطلع شده و حق و باطل و غث و سمین و نقیر و قطمیر و واجب و ناواجب آن برسیده بر رای وزیر مابوض رساند تا اجرا و امضای آن بر وجهی متصدی گردد که اشعه جمال حق در لمعان آید و غبرت چهره باطل پیدا آید و هر حقی در مقر خود قرار گیرد و غیر واجب وجوب توقیع نا واجب نکنند و برامر نا واجبی اقدام ننمایند و وجوهات خزانه و کرکیراق از انفس اموال و انفع متوجهات بوصول رسید و آثار کفایت و درایت و کاردانی و کم طمعی او ظاهر گردد تا معتبر باید تا موجب مزید تقویت و ترتیب گردد ان شاء الله تعالی بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا امرا الوس و تومان و اصحاب دیوان بزرگ و امرا هزاره و صده و حکام و متصرفان و بیتکچیان ولایات ممالک محروسه عموماً و اردوی معظم و آذربیجان و تبریز و اران و موغان و بغداد و عراق عرب و سلطانیه و عراق عجم خصوصاً از ابتدا این سال مولانا صاحب اعظم شمس الملة والدین را متصدی نیابت وزارت دانسته در جمیع قضایا رجوع با او کنند و بی استصواب و استشارت او در هیچ مهم از مهمات دیوانی شروع ننمایند و وقوف و معرفت و پروانه او بر مسودات و نشان او بر احکام و بروات و امثله و مکتوبات معتبر و معمول علیه شناسند و تفویض حکومت ولایات بعمال و متصرفان بکفایت و صواب دید او کنند و از مضمون آرا و مکنون ضمایر او که مشتمل بر مصالح مملکت باشد عدول نجویند و تجاوز ننمایند و بر تغییر و تبدیل

آن اقدام جایز نشمرند و رای رزین او را دستوری موثوق به و فکر رصین او را قانونی معمول
علیه دانند و نسخهٔ مجموع دفاتر دیوانی را بحر ران او دهند تا بران واقف و مطلع باشند و چیزی پنهان
و پوشیده ندارند و هر سال از اصل مال و متوجهات ممالک مبلغ چندین دینار زر رایج برسبیل رسم
نیابت وزارت بر هر موضع که ارادت او باشد اطلاق کنند و سال بسال می رسانند تا از آبا رسوم
که در جمیع ولایات جهت آن منصب خطیر مقرر باشد بوجه اخراجات خود صرف نموده بتمشیت آن
شغل مشغول گردد و کتب بالامر العالی اعلاه الله تعالی

فصل دهم

در دفترداری ممالک همیشه دیوان دفترداری معین بوده که جهت تحقیق حق لزام مستحق چون
ادرار و تعیین مسقطات و مردود و اخراجات و املاک و مرسوم و تعیین سیورغال و غیر آن
و اجابت هر کس که بر دفتر حاجت افتادی در هر شهری و ولایات که بودی رجوع با او کردندی
و او دفاتر ولایات طلبیدی صورت واقعه را بوزیر و اصحاب دیوان باز نمودی و در دفتر بعرض
رسانیدی تا هیچ آفرینی را شکی و شبهتی نماندی و تعیین دفترداری دیوان از صواب تدبیر صاحب
سعید شهید مغفور خواجه شمس الدین صاحب دیوان جوینی رحمه الله بوده بیش ازو دیگری از وزراء
سلاطین مغول دفتردار نداشته اند صاحب مرحوم شرف الدین محمد ماهر و استاد رفته او گفت
دران وقت که پادشاه جهانگیر هولاکو خان ملک بغداد و عراق عرب را بگرفت و در تحت تصرف
او ممالک ایران زمین از حد مصر تا شط آمویه و از سواحل بحر عمان تا باب الابواب منتظم
گردانید مدت سی سال دیوان را ضبط نمود و مال و متوجهات ولایات را صاحب سعید خواجه شمس
الدین صاحب دیوان نضر الله بالرحمة والغفران بیرون از وجه مصالح کریاق پادشاه و خواتین
و شهزادگان و امرا و لشکریان استیفا نموده بخرج می کرد و پادشاه نیز بیش ازین توقعی نداشت
و جمع زیادت بر خرج بود و بعد از سی سال خواجه شمس الدین اندیشه کرد که مبادا که اصحاب اغراض
در حق او بحضرت پادشاه قصدی کنند و از عدم ضبط دیوان و عدم وقوف بر جمع و خرج اموال اعلام
دهند تا صاحب فاضل خواجه جمال الدین منشی که فضایل بسیار بتخصیص در فن حساب و سیاقت و استیفا
و تدوین دواوین و ضبط دفاتر و ساختن دیوانی علامه جهان بود درین باب مشورت کرد تا بتدبیر

این معنی چگونه اشتغال نماید برای بران قرار گرفت که جمیع ولایات ممالک در هر موضع که محصلی بر آن
بوده بود احکام التمغا نا بوستند تا حکام و متصرفان هر شهر و ولایت و قصبه و ناحیت و هر جایی که برات
رفته بود مجموع بروات را که دران سی سال بر ایشان نوشته بودند بدیوان بزرگ آوردند
صاحب شمس الدین صاحب دیوان علیه الرحمة والرضوان عرض کردند و خواجه مجموع آن بروات را
بخواجه جمال الدین منشی سپرد تا مضبوط و مدون و محاسبات آن را مفروغ و منقح گردانید و او مدتی
مدید بدان مشغول شد و بروات هر سال بموجب تواریخ که در هر برات مسطور بود جداگانه
و متوجهات هر شهر و ولایت و ناحیت را که تعلق بدان ولایت داشت مضبوط گردانید و جمع و خرج
ماه بماه و سال بسال در دفاتر اثبات کرد و از آن هر ولایت در هر سال دفتری جداگانه مشتمل
بر جمع و خرج که دران سال اتفاق افتاده بود بنوشت و بخواجه شمس الدین صاحب دیوان عرض
کرد بغایت پسندیده افتاد و بجزایل انعامات و کرایم تشریفات مخصوص و خواجه آن دفاتر را در بندگی
پادشاه بعرض رسانید و مقرر کرد که در سال چهارم پنجاه تومان مال بوجه مصالح پادشاه و خواتین و شهزادگان
و امرا و لشکریان بمصرف رسانند و پادشاه بدین واسطه او را سیورغامیشی تمام فرمود و خلعت خاص
ارزانی داشت و خواجه در سال چهارم بدان موجب که گفته بود بجای آورد و در سال پنجم چون اموال
وافر بود ما بقی تومان کرد و آنچه از کریاق پادشاه و خواتین و شهزادگان و مصالح امرا و لشکریان
و مساجد و اخشاخانه و دیگر مهمات زیادت می آید در خزینه جهت پادشاه ضبط کرد و بدان سبب
دیگر باره سیورغامیشی تمام یافت چه پادشاه را تا آن وقت خزینه نبود و در سال ششم باده تومان
کرد و در سال هفتم با صد تومان و چندین سال برین موجب مقرر بود و بعد از آن بتدریج سال بسال
زیادت می شد تا بچندین هزار تومان رسید که اکنون در جمیع ممالک ایل و یاغی برین جملت مقررست
در اثناء این احوال که دیوان مضبوط و اموال و متوجهات ممالک مفروغ و منقح و مدون شد و دفاتر
بسیار از آن هر ولایت در دیوان موجود بود خواجه صاحب دیوان طالب شد تا جهت ضبط و ترتیب
دفاتر و محافظت آن مرتضی سعید سید صدر الدین حمزه را طلب کرد که بصحت نسب و امانت و دیانت
و راستی قول و درستی قلم مشهور و مشارالیه بود و خواجه را با برادران او سوابق صحبت که او را
محل اعتماد تمام داشته بدفترداری دیوان ممالک تعیین فرمود و او در آن باب از راستی و احتیاط آنچه
ممکن

ومعتمد و ر باشد بجای آورد بعد از آن خواجه بر قرار دفتردار او بود و آن منصب را بحسن اهتمام
رونق تمام پیدا کرد تا روزگار پادشاه مغفور غازان خان انار الله برهانه که در آن عهد خواجه
معین مستوفی سید صدر الدین حمزه را ملازمت و مصاحبت خود فرموده و از قبل خود به دفترداری
تعیین کرده تا روزی خواجه شرف الدین سمنانی که وزیر بود بحضور پادشاه غازان خان بدفتر
محتاج شد و از خواجه معین الدین طلب کرد و او با سید صدر الدین حمزه گفت سید فلان دفتر
بیار پادشاه غازان خان چون نام سید شنید و او بغایت دوستدار خاندان بود گفت چون
سید است از قبل معین الدین چرا باشد بعد از این بحکم یرلیغ من دفتر ممالک سید حمزه باشد و مار
ما اصالت بر و مقرر شد و بعد از آن هر پادشاهی تا آخر عمر آن منصب بر و مقرر بود و چند موضع
دیوانی در بغداد و اصفهان و دیگر بلاد عراق عجم و در تبریز و نخجوان و دیگر ولایات بوجه
مصالح دفترخانه از کاغذ و قلم و حبر و مجلد ملازم که بساختن دفترها و طومارها و روزنامجات
و غیر آن بودی و خیمه دیوان و زیلوها و صندوقها دفتر و فراشان و دیگر ملازمان و شتران
جهت نقل آلات مخصوص و مستغرق گردانیده مصرف او و فرزندان او داده بود و چون
دفترخانه بغایت مضبوط و مرتب بود اعاظم و وزرا ممالک اکثر اوقات بعلاوه در دفترخانه گشتندی
و مهران دیوان خود را در دفترخانه بودندی و بتحریر و کتابت مشغول و بعد از سید صدر الدین
حمزه دفترداری دیوان بفرزند بزرگ او سید مرحوم شرف الدین حسن رسید و او نیز بر قدر مقدور
و امکان میسور در آن باب سعی نمود و سید علاء الدین امیر علی که پسر دوم سید صدر الدین حمزه است
خود در حال جوانی بزرگ ایام عنفوان جوانی او بود از تمامت اعمال و اشغال دیوانی اعراض بود
و بسفر مبارک حجاز رفت و فریضه حج بگزارد و از آنجا بمدینه رفت و بزیارت مزار مقدس و روضه
مطهر و تربت منور خاتم النبیین و قاید الغر المحجلین سید المرسلین صلی الله علیه وسلم مشرف شد و چون
معاودت کرد در زاویه پدرش در اوایل سرخاب تبریز ساخته و منزوی گشت و باتفاق برادر
کهتر خود ظهیر الدین امیر موسی اکنون در آنجا بطاعت و عبادت حق تعالی و دعا دولت روزافزون
ثبتها الله تعالی مشغول اند با جابت مقرون باد و بعد از سید حسن چون ممالک را ملوک کردند هر
صاحب ملوک جهت جمع خرج ولایتی که در اهتمام داشتند او دفاتر نوشت و دفترهای قدیم با رسم

که زیرکی سلطان علی کشته شد در زمان او وزیر گردید
و در زمان ... [illegible]

دفترداری ممالک بیکبارگی مرتفع والله اعلم و احکم و احکامه اولی و اقدم مه

فصل یازدهم

نوع اول

در تفویض حکومت و متصرفی چهار نوع — در متصرفی ولایت با انت

سادات و مشایخ و قضاة و صدور و اکابر و متوطنان فلان ولایت بدانند که جماعتی که جهت
تفحص و تحقیق احوال آنجا موسوم شده بودند و بر دقایق احوال آن واقف گشته‌اند و بر کارداری
احوال اطلاع یافته و کماهی حالات و تصرفات متصرفان پیشین بعد از استطلاع و استکشاف تمام
معلوم و محقق کرده و عرضه داشتند که ولایت چون خراب بود و مهمات مختل و مصالح مهمل و رعایا اغلب
متفرق و بوایقی مستوفی و متوطنان از غایت شدت امور متردد و متحیر نه مجال سکون و اقامت
و نه امکان جلاء وطن و رحلت و احتیاج آمد در کار آن ولایت نظری کافی و تاملی شافی کردن
و رعایا را بتصدیق مواعید مستظهر گردانیدن و غایبان را طلبیدن و در آنچه بضبط و نظام و حفظ و
انتظام شهر و نواحی عاید باشد اهتمام ارزانی داشتن بنابرین مقدمه از ابتدای این سال تا کرمن
سال حکومت و متصرفی ان ولایت بملک شمس الدین که در انواع کفایت و درایت و رعایت — و اصناف حمایت مه
از اشباه و انداد ممتاز و مختار است تفویض کرده شد و مقالید تقلید مهمات آن خطه در کف
کفایت او نهاده آمد تا چنانک مقتضای رای صایب و حدس ثاقب او باشد در کار ولایت از
خرج و دخل و فرع و اصل و تغییر و توفیر و غیر آن ترتیب نظر کند اموال و متوجهات دیوانی را بشرط
عدالت در محل و موقع مقرر و معین گرداند و در جمع تمل متوطنان از مؤدی و مسلم بغایت امکان
کوشد و غایبان را باستمالت داده با وطن مالوف آرد و بعمارت و زراعت مشغول گرداند چه
بسال گذشته بخط کتاب و نویسندگان ولایت استرفاع کند جماعتی اگر مواضع زراعت کنند باز
بیند و اجابت دیوان برایشان متوجه باشد استیفا نماید و متغلبان را دست کوتاه گرداند و مطیعان و ضعفا را
مدد و معاون باشد تا در زیادت ریع و انما کوشند ضعفا را تقویت کند و اقویا را مقتصد حاله و هیچ
حال از مصلحت دیوان و ولایت و صلاح رعیت و اصلاح مفاسد و تدارک مافات و تلافی تخلله ذاهل
نگردد و سایر طبقات را از شریف و وضیع و خامل و نبیه در مرتبت و منزلت خود دارد و تمامت
امور دینی و قواعد شرعی را ممهد و مرتب گرداند و چون برین عهود و شروط قیام نموده باشد در سال

جهت مدد معارف حضوری خویش مبلغ چندین دینار بر سبیل رسوم تصرف نماید و ادرار ماده
نفقه و اجناب ورزد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتدا این تاریخ مذکور تا مدت یک
سال او را حاکم و متصرف خود دانسته در جمیع قضایا دیوانی رجوع با او کنند و او امر و نواهی
او را مطیع و منقاد بوده مخالفت نورزند و در تعظیم جانب او و گماشتگان و رعایت معتمدان او
کوشند و در سوانح قضایا و عوارض معضلات که او را پیش آید مدد و معاونت نمایند و از تمامت احوال آن
ولایت و کیفیت مداخل و مصارف وجوه و ارتفاع و مستغلات او را اعلام دهند و هیچ دقیقه از
دقایق آن پنهان و پوشیده ندارند و نیز برات و نشان و حوالات او یکدانگ زر و یک من غله هیچ آفریده
ندهند و مال و متوجهات و حقوق دیوانی بتمام و کمال او و جواب گویند تا او تغییر و اتفاق اخراجات دیوانی
بمصرف رساند و هر قاعده و ضابطه که او وضع کند و متضمن مصلحت ولایت و رعیت باشد بر آن جمله ممهد
و مستمر دانند و در دفع آن بکوشند و صلاح و فساد از او بشنوند و نیز باید که در همه ابواب مراقبت
جانب حق تعالی کند و رعایا را در کنف رعایت و شفقت مکنف و مرعی داراد و در آبادانی و عمارت و زراعت
سعی بلیغ نماید و چنان سازد که در همه ابواب آثار جلادت و کفایت او بظهور پیوندد تا در محل محمدت
و رضا و موضع قبول و ارتضا افتد ان شاء الله تعالی

نوع دوم

در متصرفی و حکومت بضمان و مقاطعه سادات و قضاة و ائمه و علما و اهالی فلان ولایت و توابع و مضافات و لواحق
و منسوبات آن بدانند که از ابتداء این سال حکومت و متصرفی و سایر مهمات دیوانی آنجا ملک
معز الدین تفویض فرموده‌ایم و تقویت او واجب و لازم گفته تا بر وجهی که از کمال کفایت و درایت و شمول
کاردانی و رعیت پروری او معهود است بتدبیر امور ولایت و اصلاح احوال رعیت و جمع متفرق و ضبط
منبدد و تدارک خلل و تلافی زلل قیام نماید و مال و متوجهات و حقوق دیوانی و حق التوزیر را در حوزه
حصول آورده چنانکه حجت باز داده بیرات و حوالات دیوان بزرگ جواب گوید و غایبان را بجو
آورده بعمارت و زراعت مشغول گرداند و من کل الوجوه در سد ابواب ظلم و جور و عدوان و طغیان کوشد و علما را
باستمالت و استعطاف راضی و خشنود گرداند و در تقویت ضعفا و اقتصاد احوال اقویا مساعی جمیله بتقدیم
رساند و در همه احوال اهالی و سکان آن را بتعمیم نعمت معدلت و نصفت مرفه و مستظهر دارد تا بمحمدت پیوندد
بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتدا این سال مذکور تا مدت یک سال او را حاکم و متصرف آنجا دانسته

دیگری را کاینا من کان مجال شرکت و مداخلت تصور نکند و رجوع قضایا دیوانی با او و گماشتگان
او کرده از سخن و صواب دید ایشان که هر آینه متضمن مصلحت رعیت و موجب آبادانی ولایت و جمع
اموال و تدبیر اعمال و استرداد خاصان با وطن مألوف و اشتغال ایشان باتفاق حاضران بعمارت
و زراعت باشد بیرون نیایند و مال و متوجهات و حقوق دیوانی و حق التوزیر بتمام و کمال با او
جواب گویند و چیزی قاصر و منکسر نگردانند و او را بر کمامی حالات شهر و ولایت و اصناف مردم وقوف
و اطلاع داده چیزی پنهان و پوشیده ندارند و در همه ابواب چنان سازند که بفراغت خاطر بمصلحت
امور و مهمات آنجا قیام تواند نمود و بمحمدت و ارتضا مقرون افتد

نوع سوم

در تفویض متصرفی تمغاها در این وقت عرضه داشتند که تمغای فلان شهر بسبب آنکه متصرف ضابط
و کاردانی موجود نیست اکثر اموال آن در محل تلف می‌افتد و بتکچیان و عمله خاین بدل خود تصرفات می‌نمایند
واجب آمد بتدارک آن اهتمام نمودن بنابرین مقدمه از ابتداء این سال حکومت و متصرفی آن تمغاها
بسعد الدین مسلم و مفوض گردانیده شد با او بتکچیان و عمله خاین را معزول کند و عوض ایشان
مردم امین صاحب کفایت را معین گرداند و استمالت دهد تا بضبط مال و بحصول تمغاها مشغول شوند
و هر شب رفعی مشتمل بر جمع و خرج بدو دهند و او را بر جمیع قضایا تمغاوات واقف و مطلع گردانند
و چیزی پنهان و پوشیده ندارند و در همه ابواب با او موافق و متفق بوده انزا دجویند بدان سبب این
حکم نفاذ یافت تا از ابتدا این تاریخ مذکور را او را حاکم و متصرف تمغاهای مذکور دانسته دیگری را
کاینا من کان مجال مشارکت و مداخلت ندهند و مال و متوجهات و محصول تمغاها بتمام و کمال با او
جواب گویند تا او چنانکه حجت باز داده و برات و حوالات دیوان بزرگ بمصرف رساند و او
نیز باید که در ضبط اموال تمغا احتیاط و استقصا از تجار حقیقی سعی و اجتهاد بلیغ بجای آرد و اگر بعضی از تجار بار و امتعه
و اقمشه تمغا فرو نگیرند و بنهان فروشند چون بر آن واقف گردد بر طریق معدلت با ایشان خطاب کند
زیادت از حقوق معهود نستاند تا تجار متنفر نشوند و بر قلم تردد و آمد شد اشتغال نمایند و اموال
تمغا منکسر نگردد و همچنین دلالان و جماعتی را که میان معاملان متوسط باشند وصیت کند تا مال
تجار و امتعه و اقمشه بمردم امین معتمد سریع الادا فروشند و از معاملان مفلس بی دیانت اجتناب
نمایند اموال تجار در محل تلف نیفتد و بها آنچه فروخته باشند از معاملان بزودی استیفا نموده تسلیم تجار
کنند

واگر بعضی دلالان وکارکنان تمغا تخبط وخیانت موسوم باشند ایشان را بیرون کرده در
کار تمغا مدخل ندهد وعوض ایشان مردم امین معتمد معین کرداند

نوع چهارم

در تفویض متصرفی ولایات مزروعی سادات وقضاة وصدور واکابر و ارباب واعیان
وعموم اهالی ومزارعان وروسا وکدخدایان ورعایای ولایت فلان بدانند که چون اموال دیوانی شهور سنه
ییلان ئیل انجا از بهرهٔ مزروعات ومحصول مزروعات است خواجه امین الدین را که بامانت ودیانت
وکفایت ودرایت موصوف ومشهور است جهت متصرفی بهرهٔ مزروعات آنجا تعیین کرده فرستاده
شد تا بر سر مزارعات رفته ومحصولات وارتفاعات در نظر آورده بهرهٔ ده معهود چنانک علامت
آن ولایت است استیفا نموده محفوظ ومضبوط دارد ونگذارد که چیزی در محل تلف آید بدان سبب
این حکم نفاذ یافت تا از این تاریخ باز او را متصرف بهرهٔ آن ولایت دانسته دیگری را شریک مزروعات م
ومنازع تصور نکنند وبهرهٔ ده در ده بموجب عرف وعادت باو ومعتمدان او جواب گویند هیچ آفریده
بشلتاق احکام که در باب عزوزی ومعاف ومسلمی بسته باشند تمسک نجویند وبجایت نموده وجوه
دیوانی بتمام وکمال ادا کنند وهیچ عذر وعلت موقوف ندارند والله اعلم بالصواب

فصل دوازدهم

در تفویض قانون ویاساميشي وتعدیل قانون بلفظ تومانیت وباصطلاح مستوفیان دفتری را
گویند که مجموع اصول اموال وکیفیت اجراآت از جهات دیوان واملاک هرکس منفصل ومحدود
مذکور باشد وذکر آن درین فصل بر دو نوع مثبت شود

نوع اول

حکام وسادات
وقضاة ونواب ومتصرفان وبتکچیان فلان شهر وتوابع ومضافات آن بدانند که درین وقت
چنان عرضه داشتند که جماعت متصرفان در استیفا اموال دیوانی تعدی نموده راستی مسلوک نمی
دارند ومواضع را که بضمان مال داشتند مسامحت کنند واز مواضع وجهات ضعیف حال اضعاف
واجب متوجه می‌ستانند وبعضی مواضع را نیز متغلبان بحمایت بیرون برده اند وبعضی را بشلتاق
احکام که بر پوشیده کی عرضه داشته حاصل کرده معاف ومسلم کردانیده اند بارا قویا بر ضعفا انداخته
واین معنی بخرابی ولایات وانزعاج ساکنان ومفارقت ایشان از وطن مالوف ومسکن معهود اقتضا
وامر اکرده عدالت جبلی ونصفت فطری مقتضی آن تدارک این قضیه شده ورای بران قرار گرفت که

قانون ولایت کرده متوجه هر موضع وجهت وتمغا بر قدر محصول هر موضع وجهت از دیوان
ومالکان قانون نوعی که متوجه آن برچندین دینار رایج یا چندین جزیت یا تغار غله مقرر گشت
مالک متصرف از آن تمسک ساخته زیادت از آن چیزی ندهند و بعد الیوم دستور ابواب المال آن
قانون باشد و بزیادت و کم خطائی نرود وچون نمودند که نجیب الدین محمد کاتبی امین ومعتمد
وراست قول ودرست قلمست وبامانت ودیانت وکوتاه دستی وکم طمعی موصوف ومخصوص
وسکان را بر صدق اقوال وحسن افعال او اعتماد کلی حاصل او را بیاساميشي وقانون ولایت
تعیین کرده فرستادیم تا تصرفات او که قانون عدالت ونصفت مستلزم آن داشت بر وجهی که ذکر رفت
تفحص اموال مواضع وجهات تمغاوات اشتغال نماید و برحسب استظهار ملاک واستطاعت متصرف
وکنجایش مواضع وتحمل جهات اموال مقرر کرداند وعذر ورفع وحمایت نشنود واگر جمعی از علما وصلحا
ومنقطعان وگوشه نشینان حکمی در باب عزوزی ومعاف ومسلمی املاک خود بدیوان قانون از غیر
ایشان م استحقاق ایشان بثبوت رسید بمجموع کاشته مزاحم ومتعرض مواضع نگردد وباصدار الحکام ایشان
مکتوب دیوان قانون بعزوزی ومعاف ومسلمی آن مواضع نوشته تسلیم کند وبر آن موجب
در دفاتر قانون نیز ثبت کند تا در دیوان بزرگ نیز بران وقوف یافته مقرر کردد بدان سبب
این حکم نافذ باشد تا از این تاریخ باز نجیب الدین محمد را متعین آنجا دانسته منسوب حضرت ما مخصوص کنند
متصرفان وبتکچیان وارباب خبرت واصحاب وقوف ملازم او باشند واو را بر جلیل وحقیر ونقیر
وقطمیر املاک ومحصولات مواضع وارتفاعات جهات ومتوجهات انواع مطلع کردانند وچیزی پنهان
و پوشیده ندارند واز سخن وصواب دید او که در باب قانون ویاساميشي ولایات واملاک دیوانی
ومالکی وجهات تمغاوات ومواضع وشهر وولایت کوید بیرون نیایند وقانون نامه او را موثوق به
ومعول علیه دارند ودر ادا اموال ومتوجهات دیوانی مرجوع الیه آنرا دانند واز مضمون آن تجاوز
نکنند وحق القانونی که معهود ولایت است بموجب راستی با او جواب کویند وچیزی با حاصر
ومنکر نگردانند

نوع دوم

در تعدیل قانون درین وقت چون سادات وقضاة وصلحا
واعیان وارباب ومزارعان فلان شهر بدیوان بزرگ حاضر شدند وعرضه داشتند که نجیب الدین
محمد که بقانون آن ولایت فرستاده بودیم اگرچه دران باب سعی واجتهاد تمام نموده است اما در بعضی قضایا

سهوی اتفاق

چه برقلم دران قانون تفاوتی نیست و بعضی مواضع که احتمال مزیدی دارند مختلف اند و بعضی را
که احتمال مزیدی دارند نیست مشتمل اگر تعدیل ان قانون حکم صادر گردد که مجموع مواضع دیوانی ممالک
ارباب و متوجه بموجب تعدیل قانون جواب گویند در و تحقیق امین افزاید اجابت ملتمس ایشان ازاین
حکم نفاذ یافت و فخرالدین احمد را فرستاده تا باتفاق نجیب الدین محمد که متعین آنجاست احتیاط
و یاپامیش و قانون ولایت از سر گیرند و اگر در بعضی مواضع وجهات نجیب الدین محمد که سهوی اتفاق
باشد یا بر و پوشیده و ملتبس کردانیده باشند باتفاق فخرالدین احمد متوجه از امعتبر و معدل کردانند
و از سهوی که او را درین کار افتاده باشد مبرّا شود و العلم بالحوطه را کار بند و بهیچ حال از فخرالدین
احمد انفراد نجوید و در جمیع قضایا، قانون و تعدیل با او موافق و متفق باشد و باتفاق چنان سازند
که آثار کفایت و جلادت و امانت و دیانت ایشان بوضوح انجامد تا موجب مزید تقویت و تربیت
کردد اهالی آن ولایت نیز باید که احکام ایشان را در باب قانون و تعدیل مطیع و منقاد باشند و از مضمون
قانون نامه که باتفاق داده باشند تجاوز جایز نشمرند و رسم حق القانون ما لخبت الدین نجیب وحق التعدیل التقریر
مافخرالدین احمد که معلوم است جواب گویند هیچ آفریده بمزوزی و معانی و مسلمی بیرون جمعی که در حکم قانون
ذکر رفته تمسک نجویند و باحکامی که دران باب سابق باشد التفات نکنند و متوجه موضع وجهات متعین
معدل سال بسال بموجب راستی جواب گویند والله اعلم بالصواب

فصل سیزدهم

در حزر و تخمین حزر از روی لغت تقدیر کردن است و تخمین قیاس کردن و این حکم در صورتی
نویسند که متوجه موضع مزروعی متعین نباشد و حقیقت آن بتعیین نرسیده باشد ارباب خبرت و حزّاران
بر سر آن روند و بتقدیر و قیاس و گمان متوجه معین کردانند و صورت حکم برین موجب نویسند
سادات و قضاه و حکام و متصرفان و بتکچیان و صدور و ارباب معارف و کدخدایان و مزارعان
و رعایا و موطنان فلان موضع و توابع ان بدانند که چون درین وقت جهت مصالح عساکر منصور بوجهی
احتیاج بود و متوجهات دیوانی ولایت که بموجب قانون مقرر شده بوجه خزانه و گرگیرانی و واجبات
امرا و اخراجات مقرری ولایات و دیگر ارباب حوالات مستغرق گشته و تا غایت متوجهات آن موضع بموجب
قانون مقرر نشده و چون روزگار بتعیین قانون و ضبط و تعدیل آن و تنسق مستغرق می کردد و حالیا محال ان حضرت

مصلحت وقت مقتضی آن شد که متوجهات آن موضع را بموجب حزر و تخمین مقرر و معین کردانیده بدان
موجب ملاک و مزارعان جواب گویند بنا برین مقدمه خواجه معزالدین را که بکفایت و جلادت
و امانت و دیانت و راستی قولی و درستی قلمی موصوف و موسوم است فرستاده شد تا محصولات
ان مواضع را بر طریق حزر و تخمین اعتبار کرده بران موجب که حزاران و ارباب خبرت تصدیق کنند
و او راجح ایشان مقبول و مسموع آید از مو دیان استیفا نماید و طریقه راستی و معدلت مسلوک
داشته از حیف و تعدی و زور و زیادتی محترز و مجتنب باشد و بخدمتی و رشوت ملتفت نباشد و امانت
و دیانت ورزد و چنان سازد که اطراف و جوانب از حسن معاش او راضی و شاکر باشند و بار تقضا
مقرون افتد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا ازین تاریخ او را مباشر حزر و متصدی تخمین مزروعات
ان ولایت دانسته دیگری را مشارکت تصور نکنند و ابواب درین شغل تعلق کاشته مرجع الیه او را دانند و از تخمین
و صواب دید او تجاوز ننمایند و متغلبان و هر کس را که وجوه باتفاق حزر و تخمین متوجه کرده بموجب
راستی با او جواب گویند هیچ آفریده بحمایت نرود و باحکامی که در باب معافیه و مسلمی و مزوزی
پسنده باشند تمسک نجویند مگر جمیع که ظاهر الاستحقاق باشند و تا غایت وجهی بدیوان نداده
و احکام باعفاء اغلب ایشان صادر شده بر قلم معاف و مسلم باشند همکنان حق الحزری که معهود
ولایت است ما خواجه معزالدین جواب گویند و چیزی قاصر نکردانند

فصل چهاردهم

در احصاء مواشی و قوبجور امراء تومان و هزاره و صده و حکام و متصرفان و بتکچیان و صدور
و اعیان و جماعت مواشیبانان ولایت اران و موغان و ارسبار و چاربیرت و سردشت
و کنجه و بابیل و توابع و مضافات و لواحق و منسوبات آن ولایات بدانند که چون درین سال جهت مصالح امرا
و لشکریان و ترتیب استعدادات ایشان بوجهی احتیاج بود و سبب هم کونه فترات و حوادث
که درین ولایت و مملکت واقع شده در هیچ شهر و ولایت و بلوک و ناحیت مال و متوجهات دیوانی
نمانده واجب شد شمار مواشی ولایات ممالک قیام نمودن و از هر یک سر چهارپا شیئی ثمره بر موجبی
ذکر خواهد رفت جهت دیوان ستدن و از اخراجات امرا و لشکریان نهادن تا رعیت مصالح خود کرده
و مرتب و مستعد شده از ملازمت حرکت منصور باز نمانند بنا برین مقدمه طغاتمور جاندار و حوام الدین
که از

موران دیوان است و هر دو محل و توقف و اغنام و کلی دارند جهت احصاء مواشی بدان ولایت
فرستاده شد تا شهر بشهر و دیه بدیه و موضع بموضع و آب بآب و جبل بجبل گرده
و تمامت صحرانشینان را از مغول و تاجیک و اکراد و اتراک و اعراب منع و کوچ کنی
احتیاط کرده و شمره مواشی ایشان که در کل بجا باشند بیرون چهارپایان مراکب
و گاوان عوامل واجب طایفه متوجه آن جهت برموجب جهت دیوان استیفا نماید بحق حقه

ازیکسر	ازیکسر	ازیکسر	ازیکسر	ازیکسر
درازگوش	گوسفند	گاو	اسب	سر

واگر بعضی صلحا و گوشه نشینان و زاویه داران و دانشمندان احکام در باب معزوزی
ومعارف و مسلمی مواشی خود داشته باشند و هرگز بدیوان نداده آن طایفه را معاف و مسلم جزي
دارند و بهیچ وجه مزاحم نشوند و مکتوب دهند که هیچ آفریده بدین علت زحمت ایشان ندهد و مطالبتی
ننماید بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از این تاریخ باز ایشان را مباشر و متصدی شمره مواشی
آن ولایات گشته متوجه احصاء چارپایان بر وجهی که ذکر رفت غیر مراکب و عوامل با ایشان
جواب گویند و چیزی قاصر و منکسر نگردانند هیچ آفریده بیرون طایفه مذکوره بمعافی و مسلمی
بیرون نروند و متوجه مواشی خود بموجب راستی ادا کنند و حق الشرع که در جمیع ممالک جهت این شغل
معین و معهود است با ایشان جواب گویند تا در وجه اخراجات خود صرف نموده بتمشیت این شغل مشغول گردند

فصل پانزدهم

در استخراج متصرفان ولایات استخراج بازداشتن اموال متصرف ولایت لست واسترداد
آنچ از اموال دیوان بر متصرف ثابت گردد حکم درین باب برین موجب نویسند سادات
و قضاة و ائمه و مشایخ و صدور و اکابر و اعیان و معارف و مشاهیر و عموم اهالی و جمهور
متوطنان فلان ولایت بدانند که اختلالی که درین مدت بحال ایشان راه یافته و تعدی که متغلبان
بدیشان رسیده و حکام هرگونه تصرفات فاحش کرده و موجب خرابی کلی شده جمله و تفصیلا بوقوف
پیوست و همگی همت بر تدارک و تلافی آن مصروف و موقوف گشت و این معنی جز بتعیین کاتبی امین
معتمد که باستخراج اموال آنجا قیام نماید و کیفیت تصرفات هرکس باز داند میسر نشد بنابرین مقدمه

خواجه تاج الدین علی را که بسداد رای و رشاد حال از اقران جنس و اصناف نوع مستثنی و ممتاز
است و همواره متقلد کارهای بزرگ بوده و از عهده آن بعون رای صایب و تصرف فکر ثاقب
احسن وجوه تفصی نموده جهت استخراج اموال و متوجهات دیوانی و وجوهات خارجی الکوکا
و نابقورات و مصادرات و دست انداز و نقود و اجناس و چهارپایان و ارتفاعات
بدان ولایات فرستاده شد و دست او در تصرف و تدبیر این امور و مهمات قوی و مطلق
گردانیده آمد تا تصرف هرکس را از اول پارسال تا غایت مضبوط و منقح گردانیده نسخه آن بدیوان
آورد و آنچه بیرون واجبات شرعی و دیوانی از ارباب و رعایا و سایر مردم ستده باشند هم
استرداد نموده و بمستحقان تسلیم کند بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتدا این پارسال
او را استخراج اموال آن ولایت و تمامت وجوهات از نابقورات و اولکا و مصادرات
و دست انداز و نقود و اجناس و چهارپایان و ارتفاعات خاصه دیگری را که با او در کار
مجال مشارکت و مداخلت تصور نکنند و دست او در تمشیت این امور و مهمات قوی و مطلق شمرند
جماعت کتاب و بتیکچیان و اصحاب جرایب و کدخدایان و ارباب وقوف از ترتیب شهری صورت
جمع و خرج اموال و متوجهات دیوانی و سایر وجوهات که بهر شلتاق متعدیان از هرکس ستده باشند
بموجب راستی باو باز نمایند و او را بر کمیت و کیفیت آن واقف و مطلع گردانند و چیزی پنهان
و پوشیده ندارند و اوامر و نواهی او را مطیع و منقاد گردند و جمعی که بریشان تعدی رفته باشد
در صحبت خواجه تاج الدین علی بدیوان بزرگ آیند و صورت تصرفات متعدیان از ایشان و از هر
کس که بدست انداز و نابقور و مصادرت و غارات و تاراج از نقود و اجناس و ارتفاعات
و چهارپایان و سایر تکالیف ستده باشند بو باز نمایند تا در دیوان بزرگ عرضه دارد و حکم آن
بر قانون شریعت و معدلت بتقدیم پیوندد و چون تاج الدین علی بوظیفه استخراج چنانک ذکر رفت
قیام نموده باشد حق الاستخراج بر موجب معهود با او جواب گویند و چیزی قاصر نگردانند و امراء
و نوکران خاصه که در آن ولایت باشند در تقویت و تمشیت او کوشند و بهرچه رجوع کند مدد و معاونت
دهند و شکر و شکایت او مؤثر شمرند تمه و تمه بحق حقه

فصل شانزدهم

در تفویض اسپهسالاری ممالک امرا، الوس و وزرا و امرا، تومانات و اینیاقان و امرا، هزارها
وصدها و حکام و متصرفان ولایت ممالک بحر و بر بدانند که چون زین الدین علی از جمله ملازمان
قدیمی و منسوبه متعلقان ما، بر بزرگ اشتغال گماشته و بحلادت و شجاعت و کفایت و درایت
مشهور بوده و بمراحم و عواطف اختصاص یافته و کمال حزم و اصابت عزم محل وثوق و اعتماد
کلی شد، راه اسپهسالاری ممالک بحر و بر بدو تفویض رفت تا بر وجهی که مقتضای فکر بلیغ و نظر
عمیق اوست از کیفیت احوال عموم خلایق مستخبر و متفحص بوده چون رجوع قضایا بادیوان یارغو کنند
او توسط نموده بر قانون معدلت و راستی بقطع رساند و نگذارد که بر هیچ طرف زور و زیادتی
رود و از میل و مداهنت و خدمت و رشوت محترز و مجتنب باشد و مجرمان را بر قدر گناه بازخواست
نموده تشدیدی را که زیادت بر جریمه مجرم باشد ارتکاب نکند و خوف و خشیت ایزدی را نصب
العین داند تا در دنیا از راستکاران و در آخرت از رستگاران باشد بدان سبب این حکم نفاذ یافت
تا از این تاریخ باز او را اسپهسالار ممالک بحر و بر دانسته در جمیع قضایا که با اسپهسالاری تعلق
داشته باشد رجوع با او کنند و دیگری را مجال شرکت و مداخلت ندهند اسپهسالاران ولایت و شهرها،
ممالک بحر و بر از قبل او باشند و بی مکتوب و اجازت او در اسپهسالاری مدخل نسازند و هیچ آفریده
از حکام و متغلبان دزد و خونی و جوانی را حمایت نکنند و تمامت نوکران اسپهسالار سپارند
و مستحفظان دروازها از قبل ایشان باشند و رسمی که معهود اسپهسالاریست با ایشان جواب گویند
تا باستصواب او بمصرف رسانیده بتمشیت آن اشتغال توانند نمود

فصل هفدهم

در تفویض امارت عسس چون پهلوان فخر الدین احمد پیوسته ملازمت دیوان بزرگ قیام
نموده و از عهده هر مهم که بدو تفویض رفته بر وجهی پسندیده بیرون آمده و بحلادت و کفایت
مشهور و موصوف شده، راه عسسی اردو و بازار بدو تفویض رفته تا نوکران خود تعیین کرده هر شب
بمحافظت بازار مشغول گردد و اگر کسی را از [illegible] نمود و او باش ببرد و بینه گرفته بعسسگاه رساند تا او
تحقیق حال آن کس مشغول شده اگر محل تهمت باشد موقوف داشته تادیب و بازخواست بلیغ بجای آرد
و اگر مردی بیگناه را از تهمت دور باشد رسم عسسی ستده رها کند بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا ارباب

وکدخدایان و بازاریان اردو و بازار از این تاریخ باز پهلوان فخر الدین احمد را متصدی
امارت عسس دانسته ابواب مشارکت غیر مسدود دانسته و در قضایا که بعسس تعلق داشته
باشد رجوع با او کنند و از سخن و صواب دید او تجاوز ننمایند و هر کس که از رسم عسسی متوجه گردد با او
و نوکران جواب گویند او نیز باید که نوکران را وصیت کرده نگذارد که مردم متمیز حال کدخدا ن بازار
از نواب و معارف و مشاهیر را مزاحم و متعرض شوند و بعلت غرض و طمع خود مطالبتی نمایند
و از بازخواست نواب حضرت ما اندیشه کنند بمنه و منه

فصل هژدهم

در تفویض ملک التجاری امرا و حکام و سادات و قضاة و نواب و متصرفان و بتکچیان ولایات
ممالک بحر و بر بدانند که احتیاج بوجود تجار جهت آبادانی ممالک در غایت شدت است چه در وقت
گرانی اسعار مطعومات و اقمشه و امتعه و ملبوسات چون تجار در اطراف و ولایات تردد مشغول
گردند غلا برخص و عسر احوال خلایق بیسر مبدل میشود و جهت آنک معاملات ایشان مجموع بر قانون
شرع و سلامت و نص واحل الله البیع موکد و مصدق آن بحدیث صحیح من اراد الدنیا فلیتجر موکد
و مستحکم و از میان معاملات شرعی ایشان هر آینه مردم را ماده معاش و وجه انتعاش حاصل آید
و چنین طایفه را از شخصی که مقدم و پیشوا ایشان باشد ناچار افتد تا بکلی و جزوی قضایای ایشان رسیده
بر قانون شریعت و معدلت و عرف و عادت بقطع رساند بنابرین مقدمه راه ملک التجاری جماعت
تجار در جمیع ممالک بحر و بر بخواجه زین الدین علی تفویض رفت و او را تقلد این منصب جلیل
ممکن و موفق گردانید تا بر وجهی که از کفایت و درایت او معهود است بضبط احوال تجار اشتغال
نموده مجموع مهمات و مصالح ایشان در محاکم شریعت و دیوان بزرگ بعرض رسانیده بر مقتضای شرع
و عدل بساخته گرداند و نگذارد که از هیچ آفریده بر هیچ یکی از ایشان زور و زیادتی رود و حقوق
ایشان بر هر کس که ثابت گردد مستخلص گردانیده تسلیم کند و عذر و دفع نا موجه نشنود بدان
سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتدا این سال او را ملک التجار و مقدم طوایف بازرگانان
ممالک بحر و بر دانند و دست او در تقلد این شغل قوی و مطلق شمرند و مراسم تمکین و احترام و تبجیل
و اکرام او بر احسن وجوه مرعی دارند و چنان سازند که بفراغت خاطر برعایت و محافظت تجار اطراف

جماعت تجار ممالک بی باید که او را مقدم و پیشوای خود و ملک التجار دانسته در جمیع قضایا رجوع
با او کنند و بی استصواب او در هیچ مهم از مهمات تجارت مدخل نسازند و اوامر و نواهی او را
مطیع و منقاد باشند و در هیچ حال دعوی استبداد و انفراد نکنند

فصل نوزدهم

در تفویض حکومت دار الضرب و معیری چون مولانا شهاب الدین از مدتی مدید باز بملازمت
ما قیام نموده است و از عهده حکومت و معیری دار الضرب که بدو حوالت فرموده ایم بر احسن
وجوه متقصی شده و آثار امانت و دیانت و راستی قولی و درستی قلمی بظهور رسانیده و ذکر
جمیل با رعایا و حکام کافی دنیوی نداده و در ضبط دیوان و رعایا کوشیده و محاسن افعال
و اقوال او مستحسن و مقبول آمد بر قرار سابق حکومت متصرفی و معیری دار الضرب ممالک بدو
تفویض فرمودیم و حق الشار تا مجموع آنجا که زر را بدار الضرب آورند بسکه که تجدید معین و منقوش
گشته مضروب کرداند و حق الشار و اجر عمله وضع کرده مال و متوجهات دیوانی بر وجهی
جهت باز داده کاملم دارد و تجنب احوال قلابان و انجه بران که اموال خلایق را مغشوش و قلب
کنند و از نص حدیث حرمة مال المسلم کحرمة دمه نیندیشند مشغول گشته بر قانون معدلت و راستی
باز خواست واجب کند و اگر که بیاسا باید رسانید عرضه داشته بعد از حکم بیاسا رساند و در همه
ابواب چنان سازد که افعال و اعمال او محمود و مشکور افتد با محبت سوء و بار قضا مقرون
انشاء الله تعالی بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا امرا و وزرا و اصحاب دیوان بزرگ و ساکنان
و حکام و نواب و متصرفان و بیکچیان ولایات ممالک محروسه و جماعت عمله دار الضربها و سوقه
و محترفه از ابتدا آ این سال مولانا شهاب الدین را حاکم و متصرف و معیر دار الضربها ممالک دانسته
در آنچه بدین وظیفه تعلق داشته رجوع کلی با او و گماشتگان او کنند و دیگری را کاینا من کان مجال مشارکت
و مداخلت ندهند و دست او در تصرف و تدبیر امور و مهمات دار الضرب قوی و مطلق دارند جماعت
قابضان و سباکان و طباعان و صیرفیان و قطاعان و کوازکنان و تمامت عمله دار الضرب از قبل او
باشند و اوامر و نواهی او را مطیع و منقاد گردند و از سخن و صواب دید او تجاوز ننمایند و بی اذن
و اجازت او در کار طلا و نقره شروع نکنند و متوجه دار الضرب براستی جواب گویند کتبه

فصل بیستم

در تفویض صاحب جمعی اموال دیوان چون خواجه امین الدین بامانت و دیانت معروف و موصوفست
و آوازه کوتاه دستی و کم طمعی او استماع رفته از ابتدا آ این سال صاحب جمعی اموال
دیوان بدو تفویض فرمودیم تا بر وجهی که از امانت و دیانت او معهودست بمثنیت این شغل
اشتغال نماید و در محافظت مال دیوان باقصی الغایه و ابلغ النهایه کوشد و جنیه برات و حوالت
دیوان بیک انگ زر بهیچ آفرینده ندهد بران سبب این حکم نفاذ یافت تا امرا و اصحاب دیوان بزرگ
و متصرفان ولایات او را صاحب جمع اموال ولایت دانسته دیگری را درین وظیفه با او شریک و منازع
ندانند و دست او در محافظت اموال قوی و مطلق شناسند اصحاب دیوان هر سال مبلغ ششهزار دینار
زر رایج بوجه مرسوم صاحب جمعی اموال از جمع او بری و محسوب دارند بدان علت او را مخاطب و مطالب نگردانند

فصل بیست و یکم

در تفویض مناصب صاحب قلمی درین وقت چون عرضه داشتند که عماد الدین محمد کاتب مردی امین
و معتمد و راست قول و درست قلم است و در تقلد کتابت فلان موضع و ولایت طریقه راستی و امانت
و دیانت مسلوک داشته و ممکن از بر محاسن افعال و اقوال او وثوق و اعتماد کلی بوده بر ذکر سابق
کتابت آنجا بر و مقرر داشته شد و ابواب مشارکت سد دود و منسد گشت تا او بر عادت معهود بضبط
جمع و خرج اموال قیام نموده در کتبت بروات و افراغ محاسبات و سنح معاملات شرایط امانت
و دیانت بجای آورد و در قسمات و تخصیصات و تحریرات و اخراجات امرا و ایلچیان و صادر و وارد
از منهج انصاف عدول جایز نبیند و ضعفا را با قویا نگر مساوی داند و صورت جمع و خرج را مضبوط و منقح بر داخته
سال بسال بدیوان بزرگ می آرد و بوضوح می رساند ما بعد از وقوف حکم آن بتقدیم رسد بدان
سبب این حکم نفاذ یافت تا حکام و سادات و قضاة و متصرفان و صدور و اکابر و اعیان و معارف
و ارباب و مشاهیر آنجا بر ذکر سابق او را بتکچی و امین اموال دانسته در متقلبان این وظایف
رجوع کلی با او کنند و اوامر و نواهی او را که موافق معدلت و مطابق نصفت باشد مطیع و منقاد
گردند کتاب تفاوات خود را از قبل او دانند و هر شب دفوع محاسبات پیش او برند و او از جمیع
مداخل و مصارف مطلع و واقف گردانید چیزی پنهان و پوشیده ندارند و رسوم معهود با او جواب

گویند حکام و متصرفان مرسوم کتابت بموجبی که بموامره در آمده است بسال بسال تسلیم او کنند و در محاسبه و معامله خود مجری و ممضی دانند و در توقیر و احترام او کوشند بر سبیل مقدمه و اکرامه وعلی

فصل بیست و دوم

نوع اول در تفویض تمغاولی و راهداری به نوع چون جماعت تجار و اصحاب قوافل بکرات باز رسانیدند که جماعت حرامیان در فلان راه بر ایشان زده اند و نقود و اجناس و چهارپایان بغارت برده و بعضی را از اهل قوافل بقتل رسانیده و بعضی را مجروح گردانیده آن بغایت مستنکر افتاد و همت بر تدارک و تلافی آن مصروف و متصور گشت و از ابتداء این تاریخ آن راه و موضع که تا غایت داخل آنست بر شمس الدین امره که از قدیم باز مباشران نکارت و با وجود او حرامیان و قطاع طریق را قدرت تعرض ابناء سبیل نبوده مقرر گشته شد تا بر وجهی که از کفایت و کاردانی او معهود است محافظت راهها با نوکران جلد مرتبه حوالت کند و در قلع و قمع و استیصال حرامیان و دزدان ما فی الغایه و الامکان کوشیده در مواضع مخوف تجار و قوافل را بدرقه داده بسلامت بمقصد رسانند بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا حکام و متصرفان فلان ولایت از ابتداء این سال او را راهدار و باج خواه آن راهها از حد و فلان تا حد و فلان دانند و ابواب مشارکات پسندیده و دستها او قوی دانند تجار و قوافل رسمی معهود باج داری و تمغاولی و راهدارست بر این موجب که مفصل گردانیده می‌رود

اسب بالانه	شتر	استر	دراز گوش	گاو	گوسفند
ارکمه	ارکمه	ارکمه	ارکمه	ارکمه	ارکمه

با او جواب گویند با او بموجبی که حجت بدیوان داده برات و احالات دیوانی بمصرف رسانند

نوع دوم حکام و متصرفان و بتکچیان خوی و توابع آن بدانند درین وقت تمغاولی و باجداری آنجا با تکین که مرد کاردان و فرزانه و مبارز و مردانه است تفویض رفت تا راهها را از دزد و حرامی و قطاع طریق صیانت واجب دانسته تجار و قوافل در مواضع مخوفه بدرقه داده بسلامت بگذرانند و رسمی که در دیوان مقرر شده و حجت باز داده تجاوز نکند و از هیچ آفریده زیادت نستانند بدان سبب این حکم نافذ شد تا از ابتدای این تاریخ

او را تمغاول و باجدار راههای مذکور دانسته رجوع این مهم با او کنند تجار و قوافل رسمی که معهود باجدار است با او جواب گویند و چیزی فاصر نگردانند و بروات دیوان جواب گویند

نوع سوم چون جمال الدین ایاز مردی کافی و کاردانست و پیوسته بمحافظت راهها مشغول بوده و در دفع دزدان و حرامیان و راهزنان بر خود واجب دانسته از این تاریخ بمحافظت و راهداری فلان راه از ولایت ارمیه بدو تفویض رفت تا بر وجهی که تا غایت معهود بوده آن راه را از دزد و حرامی نگاه داشته تجار و قوافل و آینده و رونده را بسلامت بگذرانند و نگذارد که اموال و امتعهٔ ایشان در محل تلف افتد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا حکام ارمیه از این تاریخ باز او را باجدار و تمغاول راهها دانسته در قضایای راهداری رجوع با او کنند جماعت کاروانیان رسمی که معهود است و از دیوان مقرر شده و صورت آن در ذیل لوحی که منقوش و معلق است نوشته بی زیادت و نقصان با او جواب گویند تا او بدیوان رساند دیگری در کار او مدخل نسازد علامه

فصل بیست و سوم

نوع اول در تفویض کاروانسالاری چون جمعی از اکابر و اعیان که از جانب بغداد آمده اند تقریر کردند که جماعت حرامیان متعرض ایشان اند و مبالغ نقود و اجناس و چهارپای بغارت برده و بسبب آنکه صاحب وجودی که حاکم قلاع کاروانسالار باشد و بدفع حرامیان قیام تواند نمود با قافله ایشان نبوده زحمات و خسارات بسیار بدیشان رسیده است و ابواب مصادر و موارد از آن مسدود گشته تدارک و تلافی آن معنی از جمله لوازم نمود و بنا بر این مقدمه چون تاج الدین علی که مردی صاحب وجود است و از مردان شجاع و دلیر جلد ملازم دارد و پیوسته بقلع و قمع مفسدان و متمردان و حرامیان مشغول بوده و استیصال ایشان بر خود واجب دانسته درین حال التزام نمود که اگر کاروانسالاری کاروان که به بغداد و خوزستان وارد و از آن نواحی روند بدو تفویض کنند تا صد مرد جلد مسلح که نامزد سوار کاروانیان را از شر حرامیان و دزدان و فساد و قطاع صیانت نموده بسلامت بمقصد رساند و اگر ایشان را بسبب تعرض حرامیان چیزی تلف شود او بتدارک آن قیام نماید چون تخواه محل اعتماد بود

و معلوم شد که هر التزام که کند از عهده بیرون آید راه کاروانسالاری راههای بغداد
و عراق عرب و ماهی و خوزستان و لرستان بدو تفویض رفت و دست او دران باب
قوی و مطلق گردانیده شد تا بر وجهی که از کفایت و درایت و کاردانی و جلادت و شهامت
او معهود است بوظیفه کاروانسالاری مشغول گردد و چنانکه التزام نمود و مکتوب بدیوان باز
داده در محافظت و رعایت قوافل سعی و اجتهاد بلیغ بجای آرد و در دفع دزدان و حرامیان واجب
دانسته قوافل را بسلامت بمقصد رساند بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا جماعت کاروانیان راههای
مذکور و اکابر و اعیان تجار و غیرهم تاج الدین علی را کاروانسالار و بزرگ قوافل راهها
دانسته از سخن و صواب دید او بیرون نیایند و امر و نواهی او را در باب رکوب و نزول
و حط و ترحال مطیع و منقاد باشند جماعت سواران و سپاهداران که در کاروان باشند در وقت
دزدان و حرامیان با او و نوکران او متفق بوده بهیچ حال نزاع و استبداد نجویند و باقصی
الغایه والامکان کوشند و چون او را از برای محافظت قوافل خرج بسیار و بر ترتیب خود
و نوکران ایشان اتفاق افتد باید که مجموع اهل قافله رسمی که معهود است با او جواب گویند و عنایت
امرا و وزرا و سپاه متغلبان و بهیچ عذر و اشتقاق تمسک نجویند تا او از در وجه مصالح خود و ملازمان ن
بمعرض رسانیده بدین مهم خطیر ملازمت و مواظبت واجب رسد جلوسه و اعتماد نماید

نوع دوم در این وقت چون جمعی از اعیان تجار و اکابر قوافل عرضه داشتند متوجه مملکت خراسان ن
و مازندران و آن نواحی شوند و بواسطه قطاع طریق و حرامیان که بر راه گذارند آن عزیمت
متعذر می‌گردد التماس نمودند که اگر یکی از مشاهیر اعیان بامارت قافله و کاروانسالاری
نامزد گردانیده مصاحب ایشان بجانب خراسان فرستند تا در راه رعایت و محافظت ایشان
و صیانت از تعرض دزدان و حرامیان اشتغال نماید و بسلامت بمقاصد و مطالب و اوطان ایشان
رساند در ... را از اینجا برحسب ملتمس ایشان امیر قورچی را که صدر ... لشکری سوار
سپاهدار که در ... و اهتمام دارد و معاون بمملکت خراسان و آن ولایت متردد بوده و با
قطاع و حرامیان مقاتلت و محاربت و معادات و مقارعت نموده بامارت قافله و کاروانسالاری تعیین
کرده شد تا بدفع قصاد و قطاع مشغول شده کاروان را بمقاصد و مساکن خود رساند و در مواضع مخوفه نوکران را

معین گردانند تا در شب نوبت و کشیک دارند بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا جماعت اعیان تجار
و اکابر قافله و اهل کاروان سالاران قافله دانسته و در توقیر و احترام و تبجیل و اکرام
او کوشند و در همه مهم و مصلحتی که ایشان را سانح و عارض گردد باتفاق پیش او آیند و بر او عرض کنند
و از سخن و صواب دید او تجاوز نکنند و رای او در رفت و آمدن و برنشستن معتبر و معول علیه دانند
و رسمی که معهود است و به ... قافله سالاران رسیده با او جواب گویند تا در وجه اخراجات خود و مصالح
نوکران و چهارپایان ایشان بمصرف رسانیده بدین مهم اهم مشغول گردد و امرا و تومانات و هزارها
و صدها و حکام و متصرفان ولایات و جماعت صحرانشینان از اردوی معظم تا مملکت خراسان و قومس
و مازندران نیز باید که هر وقت که امیر قورچی را جهت دفع دزدان و حرامیان بمدد لشکر حاجت
افتد و چاره ... نیست و روز تا گفته نوکران جلد سپاهدار نفرستند تا معاونت و مساعدت قیام
نموده در دفع حرامیان و قطاع الطریق باقصی الغایه و ابلغ النهایه کوشش نمایند از جوانب رسد جلوسه
و اعتماد نماید **نوع سوم** در این وقت راه کاروانسالاری کاروان سلطانیه و اصفهان ن
و یزد و ... و عراق عجم بسیف الدین مغلتای تفویض رفت تا جماعت قفول را از تجار و غیرهم
بدان راهها دلالت کند و بوقت ظهور دزدان و حرامیان و هجوم ایشان او با نوکران جلد مردانه
منع کرده و ... بازرفته بدفع ایشان مشغول گردد و نگذارد که بقوافل زحمتی و خساراتی
رسد و ایشان را بسلامت بمقصدی که متوجه باشند رساند بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا جماعت
بازرگانان و اهالی قافله سلطانیه و عراق سیف الدین مغلتای را کاروانسالار قافله
دانسته در جمیع قضایا که بمصلحت کاروان تعلق داشته رجوع کلی با او کنند و از سخن و صواب دید
او که در باب رکوب و نزول و حط و ترحال و اختیار مراحل و منازل گوید بیرون ننهند و رسمی
معهود کاروانسالاری با او جواب گویند امرا و حکام ولایات و جماعت مغولان و صحرانشینان بر جهه
سیف الدین مغلتای بمصلحت کاروان با ایشان رجوع کند مدد و معاون باشند ...

فصل بیست و چهارم

در تفویض ریاست چون عز الدین رئیس از مدتی باز بریاست فلان دیه مشغول بوده است
و در رعایت رعایا و آبادانی کوشیده و آینده و رونده را بر احسن وجوه جواب داده و از

عوض برعایا وضعفا مانع شده برقلم ریاست انجا بدو تفویض رفت تا بقاعده سابق اهالی و ساکنان
را محافظت نموده سویت و راستی میان ایشان نگاه دارد و زور و زیادتی نکند و وجوه
و بروات و حوالات دیوانی بنیکوتر صورتی از رعایا حاصل کرده بمحصلان دهد و اخراجات
دیه را براستی بر رعیت قسمت کند چنانکه بار قوی بر ضعیف نیفتد و آینده و رونده را بر طوشی
روانه کرداند بر وجهی که رعایا را زحمتی نرسد و بنفس خود بر سر مزروعات رود و مزارعان را
در دو بعد با تمامت را ابراب کرداند و از حیف و میل و مبالغه با احتراز کند و زندگانی بیش کبرد که
سبب ترفیه کنان باشند تا در ابادانی دیه و عمارت و زراعت کوشند و در همه احوال جانب
حق تعالی و مصلحت دیوان نگاه دارد و بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا ارباب و کدخدایان و رعایا
و مزارعان دیه از ابتدا این سال بر قلم او را رئیس و پیشوای خود دانند و از سخن و صواب
دید که متضمن مصالح رعایا و ابادانی دیه باشد بیرون نیایند و رسوم که ریاست را
مقرر بوده باتفاق یکدیگر قسمت کرده سال بسال بادو جواب کویند

فصل بیست و پنجم

در انفاذ محصلان جهت تحصیل وجوه حکام و متصرفان و بتیکچیان فلان ولایت بدانند که در این وقت
شرف الدین و بهاء الدین را جهت تحصیل وجوهات دیوانی بر موجبی که بروات بالتمغا نزد آن
ناطقست انجا فرستادیم بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا چون ان وجوه بوجه آش و اخراجات
خواتین و موجب عیار که منصوره بمستوفی کشنده و ساری که تعلق دارد در روز تخصیص توجیه کرده
بیش صاحب جمعی امین معتمد محفوظ دارند و بعد از اتمام تسلیم ایشان کنند و از هر یک هزار دینار بیست
دینار حق التحصیل خارج با ایشان جواب کویند و علوفه و علفه ایشان از این مبلغ محسوب
باشد و بزودی تمام ایشان منقضی الحاجه بازکردانند بحق حق

ضرب سوم

در تفویض مناصب شرعی و لوازم آن مشتمل بر ده فصل

فصل اول

نوع اول

در تفویض مناصب قضا — نوع — در تفویض قاضی القضاتی ممالک

اعلا بر اعالی درجات سلطنت و ارتقا بر مصاعد معارج مملکت جز باعلاء اعلام دین و احکام احکام
سید المرسلین علیه صلوات رب العالمین میسر نشود و اقتدا بسنت ملوک اسلاف و اهتدا بانوار
اعاظم و اشراف جز باعانت متابعان اسلام و اعانت متقیان اثار رهبر الانام علیه الصلوة والسلام
دست ندهد چه مبانی سلطنت بی تشیید دعایم شرع مستقیم استحکام نیابد و قواعد مملکت بی اشادت
قوایم دین قویم تمکین نگیرد و عظمت دین حق اگرچه زیادت از ان است که بمساعدت ادراک انام و اوهام
باز بال جلال آن تواند رسید اما بمعونت سلاطین اسلام اعلا و ارتفاع یابد و جمال عروس
مملکت اگرچه در انظار اولوا الابصار زینتی هرچه بیشتر دارد اما تا دست مشاطه شرع
و مربی دین بتزیین آن مشغول نگردد دلربایی و جانفزایی نتواند کرد

شعر

دین نگیرد قرار شرع قوام | تا نیابد ز عدل شاه نظام
باشد از ملک راه دین بالا | ملک با دین بود قوی و الا
قوت دین ز ملک شاه بود | ملک بی دین حق تباه بود

و برین تقدیر که احسن بعاد بر لسان عالمیان رانده در جهان افروز حدیث صحیح که مجلی دراری
کواکب منیر انوار ثواقب است الملک والدین توأمان ظاهر و لایح و باهر و واضح
گشته و علی الجمله سهام این مطالب بقداح این مقاصد وفق مصادم اغراض نشود که جریان
امور بر قانونی که استحقاق باشد و فیضان نعم بر قدر استیجاب مستعد او تا روز بروز بازار
سلطنت و مملکت نظام گیرد و دم بدم کارخانه دین و دولت انتظام پذیرد و اهتمام بتشیید
این معنی وظیفه همت سلاطین دین دار و تکفل ملوک عدالت شعار و التزام پادشاهان دادگر و عنا
شهریاران شرع پرور فضل گستر است تا بسعادت ایشان مماس ذروه خورشید رخشان گردد
و تاج خسروی که ملابس مفرق کسرویست با اوج کیوان مصادمت نماید و ذکر جمیل با نوار اقتدار
دایر و اجر جزیل با عاقب قرون و اعصار ساری و پایدار شود ان شاء الله تعالی و چون منصب قاضی
القضاتی ممالک وجوب افضل اعمال دینی و اجل مناصب اسلامیست و احتیاج کافه انام خصوصا اهل
اسلام بمتابعت احکام شرع و مطاوعت شرایع شارع صلی الله علیه و سلم در غایت وضوح و شکوه
مملکت بی تنظیم قواعد شریعت که مستغنی از وصف و بیان است و نتیجه مملکت بی معونت آن ممهد الارکان

تفویض این منصب جلیل و عمل خطیر اتیان بصاحب وجودی که باجماع امم واتفاق اهل عالم جامع فضایل
علم و عمل و حاوی معلومات جزوی و کلی باشد و بکمال ورع و تقوی آراسته و سرو سعادتمندی بر
جویبار رحمن معالی و فضایل پیراسته بر ذمت همت از جمله لوازم بل از قبیل فرایض است
و چون مولانا اعظم علامه العالم قاضی قضاة الممالک مقتدا الخلایق من و سلطان الممالک برهان المحققین
اعلم المستقدمین و المتاخرین هادی الخلایق الی طاعه رب العالمین شافعی الزمان نعمان الاوان
مقتدای اهل الایمان جمال المله و الدین احمد الهاشمی متع الله المسلمین ببرکة حیوته الشریفه که مدتی
مدید باز بملازمت حضرت پدر نیکوی ما تغمده الله بغفرانه واسکنه اعالی غرف جنانه قیام نموده است
و شرایط نیکو خدمتی بجای آورده و در سرا و ضرا و شدت و رخا وظیفه جانسپاری مهمل نگذاشته
و رای صایب و حدس ثاقب او تدبیر کلیات قضایا که متضمن مصالح کافه برایا بوده با مضا رسانیده
پ وات نموده و شرب احکام پسندیده او را که مستنبط از مورد عدل و شرع و مستفاد از قانون فیض
و فضل بوده بجان و دل مشتری شده درین وقت منصب قاضی القضاتی ممالک محروسه از حد و مصر
تا ساحل وادی اموبه و از سواحل بحر عمان تا باب الابواب علو مدارج و سمو معارج و وفور امانت
و سبوغ دیانت و شمول دینداری و وضوح پرهیزکاری و کمال عدالت و جمال منقبت و رجاحت
عقل و وفور فضل و تفویض فرمودیم و دست او در تقلد این منصب جلیل و عمل جسیم قوی و مطلق
گردانیدیم تا بر وجهی که از اصابت رای و اجادت فکر و حدت نظر و دقت تامل او معهود است باستماع
مرافعات و فصل مخاصمات و کتبت سجلات و توقیعات و تعیین نواب و ترتیب کتاب و مودعان جهت
حجج و وثایق و قبالات و عقود و مناکحات و قسمت مواریث و ترکات و محافظت بیت المال و اموال
ایتام و غیب و سفها و مجانین پرداخته بر لوازم و لواحق امور شرعی و احکام دینی اشتغال نماید و در فصل
احکام و تمییز میان حلال و حرام و اجتهادی که مستحق از متابع دینداری متابع پسندیده کردارست
بجای آرد و بین الحق و الباطل فاروق بوده احیای سنت فاروق و اجرای احکام علیه علوی علیهما الکرامه
و الرضوان واجب و لازم داند و در فصل مرافعات و قطع منازعات بین المتداعیین رعایت صوب
نموده بلفظه و لحظه فرق نکند و کما عهد من حسن السنه و سیره الرضیه المرضیه چنانکه فاروق حق از باطل
حق از مبطل باشد بجای آرد و با وجود کلال ظاهر از استیلاء عوارض ضعف و حصول ذهن از استعلاء

مواجهین چشمها بفصل هیچ قضیه مشغول نگردد و باطیبت انشراح صدر و انبساط و فراغ دماغ
و استقامت فکر نباشد مباشر فصل هیچ امر از امور دینی نشود و چون وصول او بواسطه ملازمت
حضرت ما بجمیع قضایای ممالک تعذری تمام دارد در دیوان قضای ممالک در هر شهر نایبی عادل منصف
و بصفات حمیده متصف از قبل خود تعیین کند و باقامت آثار شریعت و اتباع قواعد کتاب و سنت
تاکید وصیت از لوازم داند ما صبر علی جمیلا و عندالله والناس محمود و شکر و رضی و صبر و افتد
ان شاء الله تعالی بدان سبب این حکم یرلیغ نفاذ یافت تا امرا الوس و وزرا و امرا تومانات
و اولکا و اینا قان و اصحاب دیوان بزرگ و امرا هزاره و صده و یاسغاقان و ملوک
و حکام و سادات و قضاة و نواب و متصرفان و بیتکچیان و صدور و اکابر و اعیان و مشاهیر
و عموم اهالی و جمهور متمیزان و کافه متوطنان و ساکنان و مقیمان ولایات ممالک محروسه بر وجه
مذکور و نمط مسطور و جماعت صحرانشینان از لشکریان و اقوام مغول و تاجیک و لور و اکراد
و اتراک و اعراب و جلیان و اهالی بلاد و بقاع و متوطنان حصون و قلاع و سکان قفار و براری و قطان ن
دیار و صحاری و ساير برایا علیها و بعد فیها مولانا اعظم علامة العالم خلیفه العجم قاضی قضاة الممالک مقتدا
الخلایق من بحاب الممالک جمال المله و الشریعه و الدین شمس الاسلام احمد الهاشمی لازال اعظم را
قاضی القضاة ممالک و والی ولاة و راعی رعاه و حامی حماة دانند و دست او در تصرف و تدبیر امور
دینی و مهمات شرعی قوی و مطلق دانند و نواب و گماشتگان او را که جهت فصل احکام و قضایا بمحل س
و منازل خود طلبند و تعظیما للشریعه الشریفه الغراء و تکریما للمله الحنیفه الزهراء علی شارعها شرایف
الصلوات و کرایم التحیات بمحاکم ایشان حاضر شده او امر شرع و احکام دین را مطاوعت و انقیاد
و امتثال تلقی و اشتغال کنند و هر کس که حکم شرع را بی اذن ایشان و رضای خصمان بیرون برند
و بهیچ وجه در قضایای شرعی مدخل نسازند و تعظیم اقرار و تفخیم مقدم او ترفیه خاطر بزرگوار
او برای حضرت ما مقرون و مشفوع شناسند و دیگری را که این کار با او بزرگی محال مشارکت
و مداخلت و مدخل مجادلت و مقابلت ندهند و اوامر و نواهی او را در جمیع احکام ممتثل و منقاد گردند
و از مخالفت احتراز و اجتناب ورزند اصحاب دیوان بزرگ هر سال از اصل مال و متوجهات مبلغ
چندین هزار دینار بر سبیل مرسوم از مواضع مرجو الحصول با نوکران و معتمدان او جواب گویند تا در
وجه

اخراجات او بمصرف رسانند و ادرارات و معایش و مسلمات و وظایف او را که در جمیع ولایت
باشد بی شایبهٔ اختزال و اختلال و عارضهٔ اشغال و اعتلال برسانند و املاک و اسباب او را
از جمیع تکالیف دیوانی و اعمال و متوجهات و سایر مؤونات و مطالبات معاف و مسلم دارند
و مزارعان او را از تقسیمات و تخصیصات و تخرجات و عوارض و مزاحمات و سرشمار و خانه شمار
و باغ شمار و قوبچور و سایر عوایق و معارضات مزاحم و معارض نکردند و چنان سازند که مولانا
اعظم بفراغت خاطر بتمشیت این امر خطیر و شغل جسیم که متحمل اعبا و متکفل اثقال آن شده است باحسن
وجوه و ابهر اوضاع قیام تواند نمود و تا بجهت بپیوندد

نوع دوم در تفویض بمنصب قضا

اجل معضلات مهمات که تدبیر آن از واجبات و تنسیق آن از مفترضات است
تمشیت امور دینی و تمهید قواعد شرعی است چه ملک وقتی مضبوط گردد که کار شریعت منسق و منتظم
باشد و کار دیوان احکام منتسق گردد که جریان امور دار القضا بر ترتیب و تعظیم و توقیر و تکریم
بود چه این هر دو اگر بصورت برادر اما در صفت متوافق اند و از یک اصل منبعث شده اند و از یک
منبت برسته و نص الدین والملک توامان مصدق و مؤکد آن گشته و اعظم مهمات دینی منصب
قضاست که احتیاج کافهٔ خلایق و عامهٔ برایا بمنافع آن در غایت وضوح است و رفع منازعات
و دفع مخاصمات از میان مردم بر وجهی که غالب و مغلوب راضی و خشنود باشند جز باحکام قاطعهٔ
شرعی و آثار اخبار احادیث که مخالفان دین از یهود و نصاری و عبدهٔ اصنام در فصل قضایا اقتدا
بر قول و قلم قضاة اسلام دارند و اموال و احکام و املاک خویش بسجلات و صکوک و وثایق ایشان ن
مؤکد و مستحکم می گردانند و چون دار العلما بروسا خلاصهٔ ممالک روم و محصول قلکسان
دیار است و تدبیر کار قضا آنجا که اهم مهمات انام و اعظم امور اسلام است واجب چنانک در آن
خطهٔ خطیر آن منصب باشکوه هرچه تمامتر باشد و مادام که هرچه وافرتر و با عظمت و اقبال بر
حق بر عالمیان محقق و مکشوف گردد و ادبار جانب کفر و دنور و انهدام مبانی شرک
متزلزل و متصور شود و چون مولانا اعظم مقتدی العالم افضل المتقدمین والمتأخرین وارث علوم الانبیا
والمرسلین قطب الملة والدین ادام الله معالیه در فنون فضایل سر امد اهل اسلام است و در انواع علوم
نقلی و عقلی مشار الیه انام و بحلیت علم و فضل الحلیهٔ ورع و تقوی متحلی گردانیده و بر … فضیلت علمی

و عمل را باوج افلاک رسانیده و منصب قضای آن ولایات مع ما یتبعها و یلیقها و یضاف بها
و ینسب الیها بکمال امانت و دیانت و شمول تورع و وفور تصون و تدین او تفویض فرمودیم
و آن دیار را بشرایف اوامر و نواهی او که مستفاد از قانون شریعت و مسرع از قواعد کتاب
و سنت است مشرف و مزین گردانیدیم و معاقد قضایای شرعی و مفاتیح حکومات دینی در کف کفایت
و یمین دیانت او نهادیم تا چنین از قوانین نص قرآن مجید و حدیث مصطفی صلوات الرحمن و سلامه
علیه معلوم کرده آن احکام را بین الناس منتشر گرداند و قضایا و دعاوی بر آن منهج بفصل قطع و فصل
رساند و چون عموم جهانیان در اقطار و اطراف عالم و ارجا و انحای ممالک بقول و قلم و فتوی
و ارشاد او بزرگ تمسکی میجویند و اعتصام بعد کتاب الله تعالی و سنن رسوله بدین حبل متین می نمایند
مجلس شریعت او را بتذکیر شروط و عقود قضا که بر عادت و رسم مترسلان در دیباچه و امثلهٔ احکام م
می نویسند احتیاج نیست جل عن … و عن الوصف. بما مناب چه حاجت شب تجلی را بدان سبب این
حکم نفاذ یافت تا امرا و ملوک و حکام و سادات و مشایخ و قضاة و ائمه و اعیان و معارف
و مشاهیر و عموم اهالی و جمهور متوطنان ولایات ممالک روم عموما و دار العلما بروسا و توابع و لواحق
و مضافات و منسوبات آن خصوصا مولانا اعظم مشار الیه لا زال معظما را قاضی و حاکم امور شرعی و والی ل
و متولی احکام اسلام آن ولایت دانسته در تعظیم و اکرام و تبجیل و احترام او باقصی الغایة والامکان
کوشند و در فصل مرافعات و قطع مخاصمات و کتبت وثایق و سجلات و عقود و مناکحات و محافظت
بیت المال و اموال ایتام و غیب و سفها و ضاله و قضایای وقفی و ابواب مبرات و بیوت خیرات
و تمامت امور و مناصب دینی رجوع کلی بدو و نواب و گماشتگان او کنند و اوامر و نواهی ایشان را
که هر آینه منضم اجرای حق و امضای صدق باشد بقبول و انقیاد تلقی نمایند و از مخالفت محترز و مجتنب باشند
و تعظیم محکمهٔ شریعت بر وجهی بجای آرند که عظمت دین اسلام و عزت شریعت مصطفی علی الشارع
افضل الصلوة والسلام جهانیان را واضح و لایح گردد و در جمیع قضایای شرعی بمحاکم ایشان حاضر شوند
او را و نواب او را جهت فصل حکومات مطلق و در همه ابواب هیچ دقیقه از دقایق تبجیل و اعظام و تمکین
و احترام و توقیر و اکرام جانب کریم او و نواب و گماشتگان مهمل و نامرعی نگذارند تا بجهت دولت قضا
مقرون افتد ان شاء الله تعالی بر سطور و اعلام … و بمنه

نوع سوم

در تفویض نیابت قاضی القضاتی ممالک و حکومت اوقاف عام از قبل قاضی القضاة از دیوان ممالک

می نویسند سزاوار تحمید و تقدیس حضرت مالک الملکی که جهت اظهار شرایع و ابدا بدایع
انبیا را صلوات الله علیهم بخلق فرستاد و مورد رسالت ایشان را با نزال کتب ربانی و صحف آسمانی
مصون گردانید و معالم دین و اسلام و دعایم شریعت و احکام را با بروج سماوات مساوات و محاذات
داد و علما امت را توفیق متابعت دین قویم و صراط مستقیم ارزانی داشت تا از مزال شبهات
و مدارک شبهات احتراز و اجتناب نموده در اجرای حق و امضای صدق بنهایات مراتب ذوی
الالباب وصول یافتند و صد هزاران صلات صلوات و تحف تحیات نثار مرقد و مشهد منور
و روضه مقدس و تربت معطر سید رسل و رهنمای سبل امام کونین و مقتدای ثقلین محمد مصطفی و بر
آل و اتباع و اصحاب و اولیا و احباب او باد که در دیاجی ظلمات غوایب فرق امت را نجوم
هدایت بودند و در اشادت مبانی دین و اعلای رایت سنن سید المرسلین آنچه ممکن و مقدور بود از جهت
بفعل رسانیدند علیهم سلام الله ما لاح بارق و ما ناح قمری بصوت مغرد اما
بر ارباب الباب و اصحاب احساب مخفی نماند که اهم مهمات که و لازمه احکام بانتظام انتظام
نماید ما تقویت شرع و اسلام و تمشیت امور دین و احکام خیر الانام علیه الصلوة و السلام مساوی
و موازی نگردد چه در ضمن آن اعلای حق و اخلاص و عزت اسلام و منزلت کفر بوضوح می انجامد
و طریق شرع بهدایت شارع صلی الله علیه و سلم ظهوری یابد و فایزان امت از وقوع در مدارک
استیفا خلاص یافته بر مدارج سعادت و مراتب اصفیا استعلا و استیلا می یابند و بنعیم نعیم واصل گردند
پس برین تقدیر انتهاج این منهاج بر هر نفس از نفوس بشری که بصفت ایمان و اسلام متصف و بحلیه
قدرت و استطاعت متحلی باشد واجب و لازم شود بل فریضه و متحتم گردد و چون بتایید ربانی
و توفیق آسمانی امداد عنایات و مرحمت بندگی حضرت اعلی اعلاه الله تعالی شامل حال این دعاگوی دولت
خواه شد و تقویت در حق او بر وجهی ظهور یافت که در سوالف ازمنه و اعصار از حضرت پادشاهان و تربت
دولتیار و خسروان کامکار در ما بین هیچ یکی بنی نوع مثل آن نشان نداده ارد و از جمله فواضل
و منایح و عوارف و عواطف که در حق او بتقدیم رسید منصب قاضی القضاتی و تولیت اوقاف
خاص و عام و نصب و عزل متقلدان مناصب شرعی و متصدیان اعمال دینی و اشغال اسلامی در جمیع ممالک

محروسه از حد و مصر و شام و ادی آمویه و از سواحل بحر هرمز تا باب الابواب است بر وجهی که
هیچ یک از متقلدان امور مملکت و مباشران مهمات دین و دولت را او مجال مشارکت و مداخلت
و مدخل منازعت و مجادلت نمانده و دست تصرف او در جمیع این امور و اشغال و مناصب و اعمال در تمامت
ممالک محروسه گشته و بدین واسطه تقویت امور شرعی و تمشیت احکام دینی بر ذمت همت این ضعیف واجب
شده و چون او را بسبب اشتغال ملازمت بندگی حضرت سلطنت خلد الله ملکه مجال آنکه بنفس خود
مباشر این امور و مهام در جمیع بقاع و بلاد تواند شد سبب اجبا آمد راه نیابت و خلافت در تمامت
این مناصب و اعمال کما ذکرت و زبرت و کتبت و سطرت بصاحب وجودی تفویض کردن که علم
نافع را ضمیمه عمل صالح گردانیده باشد و تورع و تقوی و امانت و دیانت و کفایت و درایت
و صرامت و صیانت قصب السباق از کافه اعاظم آفاق و عامه اشراف اطراف بوده و هیچ یک را
از فحول افاضل و وجوه اماثل و اعیان زمان و اکابر جهان مجال مجازات با او در حلبه شهامت و رزانت
و کوتاه دستی و کم طمعی او نبوده و او را بعون علم زاجر و فیض فضل وافر بر جمیع اکابر ماضی و معاصر
مرتبت تفوق و رجحان حاصل شده و وضع الشیء فی موضعه که عبارت از تحقیق معدلت است حقیق بود و از
نتایج آن تفویض و تولیت که ارتیت بموقع و محیت در مقر استقامت دولت روز افزون
و استقامت ایام همایون بندگی حضرت پادشاه اسلام خلدت سلطنته لازم آید و مثوبات آن بروز کار
این دولت که تا ابد ممتد باد متواصل گردد و موالی مفوض را اسباب نیکونامی و پسندیده
فرجامی حاصل آید ان شاء الله العزیز و چون مولانا اعظم علامة العالم قاضی قضاة الاسلام و الی
ولاة الاقضیه و الاحکام ناصب رایات الشریعة الغراء معلی الویه الملة الحنیفة الزهراء شافعی الزمان
نعمان الاوان افضل المجتهدین اورع الحکام العادلین وارث علوم الانبیاء و المرسلین جمال الملة
جلال الاسلام و المسلمین حسین الاسدی متع الله المسلمین بدوام ایامه و انفذ فی العالمین شرایف اوامره
و احکامه مجمع این صفات و مستلزم این سمات است و کمال مناقب و سمو مراتب و علو مدارج و ترفع
معارج او بیش از آنکه زبان بتقریر و بیان بتحریر آن قیام تواند نمود و این معنی از غایت
وضوح اکابر دین و دولت و اعاظم ملک و ملت را اجلی و معلوم والشمس اجلی بکل مکان بنابرین متوجه
راه نیابت و خلافت این ضعیف در قاضی القضاتی ممالک محروسه عموما و عراق عرب مدینة السلام بغداد

وحله وکوفه وواسط وبصره واعمال آن واعانه و دجله وحدیثه وهیت وانبار و ولایت
اردبیجان تبریز ومراغه ومضافات وملحقات آن خصوصا وتولیت وحکومت اوقاف خاص
وعام ونصب وعزل مباشران مناصب دینی واحکام اسلامی ونیابت نشان وتوقیع وضبط
دیوان قضا واعتبار عدول وکتاب و متقدمان وقضا واحتساب وخطابت هر ملک و عمل نواده
واستقلال وقضا جزوی ورجل بر قرار سابق وتولیت نجابت وامانت حکم وتاریخ کتب شرعیه
بعامه ممالک محروسه بمثل رفیع وصدر منیع وجناب سیادت ومجلس عالی او بزرگ تفویض رفت
ودست او در عزل ونصب ونقض وابرام وحل وعقد آن اعمال ومناصب قوی ومطلق گشت وابواب
مشارکت ومنازعت وطرق مجادلت ومداخلت من جمیع الوجوه مسدود ومقطوع گردانیده شد
تا بر وجهی که از رای صائب وحدس ثاقب وامانت وافر ودیانت وافی ورزانت زاهر وصیانت
راهی در جاحت عقل وعمارت فضل او معهود است بتنسیق وتدبیر این مناصب واعمال ومهام
واشتغال کما عهد من سنته السدیده وسیرته الحمیده قیام نماید وتثبت حق وتقویت صدق را مطامح
انظار ومطارح افکار سازد ودر استماع مرافعات وفصل مخاصمات وقطع محاکمات وکتبت سجلات
وتواریخ وتوقیعات وعقود ومناکحات وتعیین کتاب وامنا وعدول دار القضا ومحافظت بیت المال ود
بیت المال واموال ایتام وغیب شتها وشرایط تحفظ وتیقظ ودقایق تدقیق وتحقیق مرعی دارد ودر
تحقق حقوق در محال ومراکز آن انچه از حسن اجتهاد وکمال سعی واحتیاط ممکن ومتصور است بجای
آرد وهیچ حال نگذارد که از غالب بر مغلوب واز حاکم بر محکوم واز ظالم بر مظلوم واز آمر بر مامور
حیف وتعدی وزور وزیادتی رود ودر اجرای حقوق وایصال آن بمستحقان وامضای احکام بر وفق
شریعت خیر الانام علیه افضل الصلوة والسلام مساعی جمیله بتقدیم رساند که امانت ودیانت وخدای
ترسی وکوتاه دستی وکم طمعی وپرهیزکاری او عالمیان را ظاهر ولایح وباهر و واضح گردان
شاء الله تعالی وهمچنین امور موقوفات در جمیع ولایات هم بخلافت ونیابت وهم باستقلال واستنابت
سعی که منتج ثواب ومنتج امان از عذاب وعقاب وموجب فوز یوم الحساب والاحتساب باشد
بجای آرد تولیت اوقاف را در نظر آورده و برکیت وکیفیت آن وقوف یافته اقتفای آثار شروط
وشروع دران بر وجه مشروع ومشروط از لوازم شمرد وعمارت رقبات را بر سایر مهمات مقدم داشته

وظایف ارباب استحقاق بعد از عمارت جواب گوید وباعتبار احوال ومتولیان ومباشران
امور وقف مشغول است ونوبت واثبات امنا وعزل وابعاد خاینان شرعا واجب داند
ومواضع وقفی را که در دست متملکان باشد ناجزه المثل ایمان از تصرف نامشروع انتزاع
واستخلاص نموده بر مستحق معتبر رسانند ومحصولات را بمصارف مشروع مستغرق گرداند ودر جمیع
احوال چنان سازد که مساعی جمیله او عند الله والناس محمود ومشکور افتد تا موجب ذکر جمیل
وسبب عاقبت سعید باشد ان شاء الله تعالی بدان سبب این مکتوب در قلم آمد تا حکام وسادات
وقضاة ومتصرفان ونظار وبتیکچیان وصدور واکابر واعیان ومعارف وارباب مناصب
وبناه وجاه وجمهور سکنان وکافه متعمان ومتوطنان ولایات ممالک محروسه عموما وعراق عرب
بغداد وحله وکوفه وواسط وبصره واعمال فرات ومیسان وانبار وعانه وحدیثه وکفات [illegible]
وبزار الروم ونهر ملک وجوی وحله وبلاد آذربیجان تبریز ومراغه وسایر ملحقات
ومضافات آن ذکرا ولم یذکر بر اولم [illegible] بر مولانا اعظم علامة العالم قاضی قضاة ممالک الاسلام ولی
ولاة ازمه الاعظام الشریعة الشریفه ناصب الویه الملة الحنیفة المنیفة افضل المجتهدین اورع علماء الزمان تخمین
شافی الزمان وارث الانبیاء والمرسلین جمال الملة والدین وارث الانبیاء والمرسلین جمال الملة و
جلال الاسلام والمسلمین حسین الاسدی ادام الله میامن ایامه الشرایف وخصهم بالعنایات والالطاف
راعنان وخلافت این ضعیف قاضی القضاة ووالی الولاة ومتصدی سایر مناصب شرعی واحکام
دینی دانسته در فصل مرافعات وقطع مخاصمات وکتبت وثایق وسجلات وعقود وانکحه ولاو [illegible]
الولی وتعیین عدول دار القضا وکتاب وامنا ومحافظت بیت المال واموال ایتام وغیب سنها
وتولیت وحکومت اوقاف خاص وعام واستخراج متصرفان واسترداد واجاب فی الترایع
وسایر مستاکلان ومتغلبان وصرف آن بمصارف شرعیه مشروطه رجوع کلی باو ونواب وکاشتگان
وامنا ومعتمدان او کنند ودست تصرف او را در حل وعقد ونصب وعزل ورفع وخفض وابرام
ونقض جمیع امور ومهمات بر وجهی که ذکر رفت قوی ومطلق شناسند ودیگری کاینا من کان باو
مجال مشارکت ومنازعت ومدخل مجادلت ومعارضت ندهند ودر تعظیم وتوقیر وتبجیل وتکریم جانب
کریم او کوشیده هیچ دقیقه از دقایق آن مهمل ونامرعی نگذارند عمال وکتاب ومتکفلان اوقاف خاص

وعام

اوراو نواب وکاشتکان او بر جمیع قضایا وقنع و مواضع مشنه و مستغلات وقوف و اطلاع
کلی دهند و هیچ جزوی پوشیده و پنهان ندارند و آنچه هر کس از محصولات وقف بخلاف شرع
و شروط واقفان تصرف نموده باشد و بثبوت رسیده بی عذر با مشار الیه و معتمدان او جواب گویند
با مصارف شرعی صرف کنند متصرفان اوقاف عشر محصولات بموجب شرع و شرط واقف تسلیم
معتمدان او کنند هیچ آفریده از امرا و حکام جهت فصل احکام اورا و نواب و کاشتکان اورا
بمجالس خود نطلبند و تعظیما للشرایع الغرآء النبویه و تکرما لآل و ام الزهرآء المصطفویة علی الآمر بها
صحبها شرایف الصلوات و کرایم التحیات بحکم ایشان خاطرش او امر شرع و احکام دین مطیع و منقاد
گردند و محبوس حکم شرع را بی اذن ایشان و رضا خصمان اخراج نکنند حکام عراق عرب و قضاة و احتساب
و خطابت شهری ملک عس بانزا او و استقلال و قضاجی و دجیل بر قرار سابق برو مقرر و مفوض است
و کاشتکان او مخصوص و مفوض شناسند و دیگری را مجال شرکت و مداخلت تصور نکنند تمکنان در جمیع آن
چنان سازند که مولانا اعظم بفراغت خاطر بتمشیت این مناصب دینی و اعمال اسلامی اشتغال تواند
نمود با میامن آن بروزگار همایون دولت روز افزون ثبتها الله گردد ان شآء الله العزیز

فصل دوم

در تفویض نقیب النقبایی سادات و تولیت اوقاف دار السیاده • تکریم سادات کرام و تعظیم
اهل بیت مصطفی علیه الصلوة و السلام و در رعایت اسباط رسول و حمایت اولاد بتول بر ذمت
همت ملوک انام که حماة بیضه ملک اسلامند چون اقامت صلوة و ادامت صلاة واجب و لازمست
و تبجیل آن طایفه که از اکابر اروم و مدرس عدنان و اکارم اکرومه معد و قحطان اند فریضه و محتم چه هیچ
منقبت که خسروان دادگر و شهریاران عدل گستر مبانی سلطنت را بدان استحکام دهند و کارخانه دولت
بجمال آن زینت و نظام فزاید ماموالاه بنی الزهرا و محبت احفاد خدیجة الکبری رضی الله عنها که حلاوت که
کل حسب و نسب منقطع الاحسبی و نسبی آن جلالت و عظمت ایشان اخبار میکند مساوی و موازی نگردد
الیهم کل کرم تول اذا ما قیل جدهم الرسول علی صنو خیر الخلق طرا ابوهم ثم امهم الرسول چه در
حدیث صحیح مرویست که رسول صلی الله علیه و سلم با میر المومنین علی رضی الله عنه گفت نسب کل نبی فی
صلبه و نسبی فی صلبک یا علی و چون نجابت مقدار و ترفع اقدار ایشان بظاهره سوست ما الرمتاخت و تولیت

مراتب مخصوص گردانید فراخور قدر رفیع و صدر منیع ایشان نباشد چه منصبی و مرتبت با صعبت
سیادت که صفت ایشانست مساوی نشود و بلکه مناصب بمقلد ایشان شرف و معنوی ایشان
تکرم و مزین گردد شعر اعتنهم عن مدیح المادحین لهم مدیح الله فی طه و یاسینا
و چون منصب نقیب النقبایی سادات مخصوص بسادات کرامست و دیگری را از اشراف هیچ
نوع مجال مداخلت دران ممکن نه این منصب شریف و محل عالی منیف دو زلست دو زا سادات
بمحل سپاه مرتضی اعظم مجتبی اکرم شرف آل طه و یس علاء الملة والدین سید امیر علی ادام الله سیادته
که از اعاظم سادات و اشراف اکابر احلاف ال عبا مشار بجاه و مکانت و صرامت و صیانت
و معالی و مکارم و فضایل و مناقب مستغنی و ممتاز گشت و درین ابواب کوی مسابقت از همسوان
زمان ربوده و هیچ یک را از اکارم جهان و اکابر زمان مجال مجازات با ضمیر کلود مرتبه
نگردد و بنزد او نبوده تفویض رفته دست او در حل و عقد این امر خطیر و منصب جسیم جلیل قوی
و مطلق گردانیده شد و ابواب مشارکت و مداخلت بالکلیه مقطوع و مسدود گشت تا او بوجهی
از کمال وجود و فور شهامت و غول زات و سبوغ امانت و دیانت او معهود گشت تصحیح انساب سادات
قیام نماید و هیچ انساب را از سجل جدا کرده اند و بنص حدیث لعن الله الداخل فینا و الخارج عنا کار
کرده ما دبی هر یک متحلان مشغول گردد و وظیفه که بنام سادات در دو السادات ممالک که
از مستحدثات سلطان سعید مغفور میر غازان خان انار الله برهانه بوده بجری و مقرر گشت بر سادات
هر ولایت که دار السیاده آنجا مبنی باشد میتوانر دارد و دران باب مکتوب نوشته که متصرفان
شایه مطلع و رفع و غارمه تسویف و منع جواب گویند و چون مجلس شریف او از آن عالی گشت گشت
بر عمارت مرسلان تاکید وصیت در اهم جانب سپاه او توان شد در همه ابواب بتلقیح مقتضای همت
بلند و رای ارجمند وسیع و کرم صریح و فضل زاهر و علم وافر او باشد بجای آرد و رضای حضرت
رب العالمین و اجداد طاهرین را سلام الله علیهم اماده و ارد تا مثاب و ماجور گردد ان شآء الله تعالی
بدان سبب این حکم نفاذ یافت امرآء الوس و وزرا و ایناقان و امرآء تومانات و اولکا و اصحاب
دیوان بزرگ و هر نوره و صره و ملوک و حکام و سادات و مشایخ و قضاة و ولیو علما و متصرفی منصب
و عمال دار السیاده در ولایات ممالک محروسه از ابتدای سنه و خمسین حضرت نقیبی اعظم سید علاء الدین

امیر علی دام سیادته را نقیب النقبا سادات و جمیع انواع سعادات و سیادات دانسته
مراسم تمکین و تعظیم و دقایق تبجیل و تکریم و شرایط احترام و توقیر بجای آرند و در قضای سادات و تصحیح
انساب ایشان و تادیب و توبیخ مخلان و مفسدان رجوع کلی با او و کارکشتگان او کنند و اوامر و نواهی ایشان را
در همه ابواب مطیع و منقاد باشند متصرفان و تحویلداران دار السیادات و اوقاف آن در جمیع ممالک
محروسه امثله و مکتوبات و بروات او را که در باب وظایف سادات نویسد ممضی و مجری دانسته
اوامر و احکام او را با طاعت و انقیاد تلقی نمایند و از مخالفت احتراز و اجتناب ورزند و نسخه موقوفات
دار السیادات و محصولات آن براستی نوشته پیش او آرند و او را بران وقوف و اطلاع کلی دهند و هر
سال عشر محصولات اوقاف دار السیادات برسم حق التولیه با معتمدان او جواب گویند و چیزی قاصر نگذا ند

فصل سوم

در تفویض حکومت اوقاف ممالک اجرای خیرات اکابر اسلاف و امضای اوقاف اعاظم اکارم اشراف
مقتبسات و مدخرات ایام حیوة طلبا من الله حسن الثواب و هربا من وسل العقاب و وبال الحساب
در هوای صرف کرده باشند وجه اجور و مثوبات اخروی فراهم و منافع دنیوی را باستماع و لنشا ل
کلام ربانی و ما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله هو خیرا و اعظم اجرا بر خود حرام کرده و تحصیل
حق تعالی از حسنات او کرده و سبب بلوغ قربات باشد و الجاهلون بما قدموا خسروا والعاقلون
بما قدموا فازوا و چون رسول علیه افضل الصلوة والسلام فرموده و هل لک من مالک الا ما
اکلت فافنیت او لبست فابلیت او تصدقت فامضیت بس وقف بموجب حکم حدیث صحیح اذا مات
ابن آدم انقطع عمله الا عن ثلث صدقة جاریة او علم ینتفع به او ولد صالح یدعو له از جمله صدقات جاریات
باشد و هیچ عمل خیر که ولاة امر در اتیان بدان اهتمام نمایند با اجرای خیرات گذشتگان مساوی نگردد و الدال
علی الخیر کفاعله و همچنانک این عمل خیر بر سلاطین واجب بر جمیع نیز بتفویض و تقلید ایشان قیام نمایند
و متصدی کردند هم واجب تا در ثواب شریک باشد بنا برین مقدمه چون مولانا اعظم قاضی القضاة ممالک
المنتظم لکل ملوک و ممالک مرجع الزمان نعمان الاوان مقتدی اهل الایمان تاج الملة والدین شیخ علی ادام الله
میامن انفاسه الشریفه بکمال دین داری و وفور پرهیزکاری و شمول راستکاری که ماده رستکاری است
از اعیان زمان و اعاظم جهان شرف پسندیده و امتیاز یافته است و باعانت فکر بلند و ارجمند مالی تمامت

بزرگوار معالی و سنادم فضایل ساده و صفای تربیت و کم علمی را شعار و دثار روزگار خود
ساخته و در تقلد جلایل اشغال کرایم امور و غرایب اعمال بواسطه شمول استعداد و استحقاق
استیجاب حاصل کرده منصب حکومت اوقاف ممالک بجانب شریفش و بسند منیف امانت وافر
و دیانت شامل و تشرع وافی و تقوی صافی و تورع وافر و تدین باهر او تفویض رفت و بست
در حل و عقد و قبض و بسط و ابرام و نقض و نصب و عزل امور وقف متولیان و مباشران قوی
و مطلق کردانیده ادام الله بر وجهی که از رزانت رای و رصانت فکر او معهود است بضبط مواضع
موقوفات مشغول شده سعی از در نظر آورده و تحقیق اوقاف کرده و اعتبار متولیان و متصرفا ن
واجب دانسته اجرای آن بر قانون شرع و شروط واقفان کند و عمارت رقاب بر جمیع مصالح
و وظایف تقدم دارد و عمارت از ضروریات است مرلت و مهمات ممضی و مجری کرداند و متو لیان
متدین متشرع را بتقویت واجب دانسته تمکن و موفور دارد و متصرفان خاین را بعد از استرداد و اوب
و صرف آن بمصارف مشروعه ابعاد و اخراج لازم شمرد و مبادرت کند که ایشان را در هیچ امر از امور
شرعی مدخل ندهند و هر موضع از مواضع ابواب مدارس و بیوت خیرات در جمیع ممالک محروسه
با مناء متورع و صلحاء متصون متشرع تفویض کند و در هر ماه یکبار باعتبار احوال و اختبار افعال ایشان
اشتغال نماید و مباشر و امداد و ترجی و تخویف و وعد و وعید مخاطب کرداند تا مجد و مجتهد را
موجب مزید اجتهاد کردد و مقصر مهمل را سبب ازجار و ارتداع باشد و در جمیع ابواب قول و فعل او
مطابق حق و موافق صدق اقتدا نما در دنیا و عقبی از وصمت خجالت و قبحت فضیحت مامون و مصون
کردد ان شاء الله تعالی بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتدای این سال مولانا اعظم علامة
العالم قاضی قضاة الممالک مسند الانام من بحار الممالک مرجع الزمان تاج الملة والدین شیخ علی از ا ل
اعظم حاکم دیوان اوقاف ممالک محروسه دانسته مراسم تعظیم و تقدیم و دقایق تبجیل و تکریم موظف
و مرعی دارند و طرف مشارکت منقطع و ابواب مداخلت مسدود دیده و دست کشیده و دست او در
تصرف و تدبیر امور اوقاف و صرف محصولات و ارتفاعات آن بمصارف شرعی قوی و مطلق دانند
متصرفان و مباشران امور وقف و عمله و مرتزقه بقاع خیرات و ابواب مبرات خود را منصوب او
منصوب و معزول او معزول شمرند و احکام و تمسکات بی و نمایند با ران وقوف یافته چنانکه مقتضای دیانت

او باشد با مضا و با جرا رسانند متولیان و متصرفان محاسبات خود با او و نواب او روشن کنند
و اگر غرضا بر ایشان باقی باشد جواب گویند با مصارف مشروعه مسبوق کرده و جماعتی که تا حالا موقع
و تنخواه را با وجه الحاق نان تصرف نامشروع با دیوان گذارند و بعد الیوم در ان مدخل نسازند متصرفان
اوقاف ممالک محروسه نواب او را بالحکومة اوقاف بهر شهر و ولایت که بیستو قایم مقام کلانتر
و نایب مناب خود دانسته او را دانند و در توقیر و تبجیل کوشند و کتب وقفی و دفاتر حساب پیش
ایشان برند و ایشان بر جمیع مداخل و مصارف وقفی واقف گردانند و چیزی پنهان و پوشیده ندارند
و در همه ابواب با ایشان موافق و متفق بوده بهیچ انزا دیگر نیند و محصولات و ارتفاعات اوقاف را
بر وات و احالات ایشان بمصرف رسانند و بی مصرف که بی صواب ایشان بکار انکنند رو بگمن علی
هیچ آفرینند هیچ و وقوف و معرفت ایشان در همه احوال از لوازم شمرند و هر سال از محصولات
موقوفات عشری بحق الدوله و الحکومه بمعتمدان مولانا اعظم مشار الیه جواب گویند در وجه
مصالح بمصرف رسانیده مازاد مرسوم و متعین باشند والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

وقف

فصل چهارم

در تفویض امارت محمل شریف و قافله حجاج امارت زیب حج که یکی از ارکان خمسه دین و اسلامست
بر موجب نص و اذن فی الناس بالحج یاتوک رجالا و علی کل ضامر یاتین من کل فج عمیق لیشهدوا منافع لهم
بر تمامت مسلمانان واجبست و اگر بر موجب نص و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا
بعضی از اهل اسلام استطاعت بواسطه ضیق مجال با امن راه از تعرض قطاع و سراق و حرامیان
انجا بسیار اتفاق بی افتد نباشد بر ذمت پادشاهان دین دار و سلاطین شریعت شعار امن راه
ما موجب زمان مسلمانان از جهان متعدی شریف معهدی متنفس شود و سبب توجه طالبان و معتقدان
گردد فریضه و محتم لست و اگر اهمال نمایند هر آینه در حضرت رب العالمین بدان نقیصه مواخذ و مخاطب
گردند نعوذ بالله من ذلک بنا برین مقدمه واجب شد مخلصی را از امرای دین دار و امنای پرهیزکار
که شجاعت و جلادت و شهامت و صرامت موصوف و مخصوص باشند بامارت قوافل حج و نیابت محمل شریف
تعیین فرمودن و لشکری مرتب و مستعد بر و سپردن تا در خدمت و ملازمت محمل شریف متوجه شده
و دفع اعرابیه و قافله شریفه را فایده و مقدم بوده بدفع قطاع و سراق و حرامیان مشغول گردد و قافله

و سابله را بسلامت بگذرانند و چون زین الحاج والحرمین پهلوان سراج الدین از مشاهیر شجاعان
روزگار و معارف دلیران زمانست و بکرات بسفر حرمین شریفین زید اشرفا مشرف و مکرم شده
و بدان سعادت استسعاد یافته و با حوال مراحل و منازل و اعراب عشایر و قبایلی که در ان راه
ساکن اند عارف و خبیر گشته و مکامن دزدان و حرامیان و مهارب قطاع و سراق معلوم
کرده راه امارت محمل قوافل حجاج و نیابت محمل شریف بدو تفویض رفت و با نصد مرد لشکر ب
تمام سلاح با او سپرده شد تا بر وجهی که از شمول شجاعت و جلادت و کمال مردانگی و وفور فرزانگی
او معهود است محامل قوافل از بغداد بحرمین شریفین رسانند و بسلامت باز آرد و دفع حرامیان
واجب دانند بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از این تاریخ باز امرا و حکام و متصرفان حله
و کوفه و اعمال فراتیه و سایر بلاد عراق عرب پهلوان سراج الدین را امیر قافله حجاج دانسته
جانب او را موفر و مکرم و مرجب و معظم دارند دیگری را با او مجال مشارکت تصور نکنند و وجهی که
بحکم یرلیغ بالسون تمغا جهت مواجب او و لشکریان حوالت رفته و وجوهی که جهت ترتیب
محمل شریف در موامره ثبت افتاده و علی صحیح حکم در ان باب نفاذ یافته و نسخه دفتر از دیوان
بدو داده اند در روز بر مواضع مرجو الحصول تخصیص کرده بنوعی سازند که در مدت پانزده
روز بدو واصل گردد تا در وجه ترتیب محمل شریف و مصالح خویش و لشکریان صرف نموده علی
حین الله تعالی در صحبت محمل شریف و قافله توجه نماید امرای بوادی عرب و اعراب طی و وجوه اولاد
فضل بطین و ال جواد و بنی لام و بنی خالد و غیرهم در هر موضع که پهلوان سراج الدین جهت
دفع حرامیان و مفسدان بمدد و لشکر احتیاج افتد و ایشان را اعلام کند شب و روز ناگفته برنشینند
و بمدد و مساعدت مشغول گردند پهلوان سراج الدین در حال بسانند که وجوهی که جهت امرای حرمین
شریفین و مجاوران انجا و اعراف طریق در نسخه مهمات محمل شریف مثبت بتمام و کمال واصل کرده
و امداد لشکر ایشان و حجاج و قوافل متواصل شود تا بحرمت پیوندند ان شاء الله تعالی وحده

فصل پنجم

در تفویض منصب تدریس چون مدرسه نظامیه رحم الله بانیها و احکم مبانیها ام المدارس بقاع
اسلامست و همواره مقام اکابر ایام و افاضل انام بوده و اعیان علما پناه شافه ام علمای ابرار

و افاضل تقوی شعار را اجرام علوی و نجوم سماوی لاف تعادل و تساوی زده طلبهٔ علوم
اقتباس فواید فوایدان نسق متبرکه باد فرخطوط و اقسام فایز شده اند و بهر طرف از اطراف
که توجه نموده سرآمدان صوب و مشار الیه آن طرف بوده و چه مبارک متاریخ که در مدت حال
شیخ امام ربانی و عالم عامل صمدانی ابواب فیر فیروزآبادی صاحب مدرسه قدس روح العزیز بنور بس
آن اشتهار یافته و بعد از وجه الاسلام عزالدین ادی الایام و اللیالی بافادت مستفیدان در انجا
تحری مراضی ایزدی واجب دانسته و حطب کرما بر رب که لرشت میر افاضل جهان بوده امر افضل
دار الکتب انجا حاسه و کابرا بعد کابر آن معهد متبرکه محل فاتیان مجتهد و مقام علما معدود و منصور افاضل
اخیار و مرتع کبار ابرار بوده و بزرگان دین و دنیا از موارد موایدآن با عذب مشارب مدرسه
و از مناهل فضایل سیراب شده و چون درین وقت آن اشرف بقاع از وجود مدرسی فاضل
و عالم عامل خالی بوده فکر پادشاهانه و نظر خسروانه ما بر تعیین صاحب جودی که شایستهٔ تدریس
آن مدرسه باشد و طلبهٔ علوم اسلامی را بر قدر بر قدر استعداد ارشاد کند مصروف و منصور
گشت و چون مولانا اعظم علامة العالم افضل علماء الاسلام خلاصة نتایج اللیالی و الایام مفتی الملل جب
اعلم المشارق و المغارب فخر الملة و الدین جمال الاسلام و المسلمین محمد بن مطهر الحلی متع الله طلبه
العلوم الاسلامیة بدوام حیوته الشریفه باجماع افاضل الانام و اکمل ایام و نحاوه مشهور و اعلام
فضیلت علم نافع ضمیمه عمل صالح کردانیده و شمه ارشاد و مبامن افادت را مادر روح اثر رسانیده
و لایزال بنشر علوم دینی و معارف یقینی اشتغال نموده و از ماسوی الله بالکلیه اعراض کرده بنابر
آنچه منصب تدریس مدرسه مذکوره بوفور فضایل و غزارت معلومات و کثرت منقولات
او تفویض فرمودیم تا دران بقعه منیعه بسط افادت و نشر محض هدایت و تکمیل ناقصان و ارشاد مسترشدان
اشتغال کرده و اعتبار استعداد طلاب آداب کرده هر فرد را از افراد مستعدان بنوعی که
ما قریب هر رکند و در فنون علوم تخرج نماید ترحیب واجب داند و چنان سازد که از نتایج انعکاس
بزرگوار او مستفیدان و مستکملان کامل و طالبان مطلوب راغبان مرغوب کردند تا محصول کمال ارشاد د
و یمن افادت او بزرگ باشد و چون قاعده جنانست که بیش از وظیفهٔ تدریس بختم کلام مجید عظم الله
شانه مشغول تواند در اعقاب جمعات بر موجب نص حدیث عقیب کل ختمة دعوة مستجابة بوظیفهٔ دعاء

دولت قاهره ما ابداً الابد اشتغال نماید و استمطار رحمت بروح مقدس بانی آن بقعه متبرکه
واجب داند چه هر آینه باجابت مقرون کردد ان شاء الله تعالی بدان سبب ابن عَلَم نفاذ یافت
امرا و حکام و نواب و نظار و بتکچیان و متصرفان بغداد و متولیان اوقاف عموماً و وقف
مدرسه نظامیه خصوصاً از ابتدا این سال مولانا اعظم علامة العالم افضل المحققین اکمل المتقدمین و المتاخرین بن
فخر الملة و الدین محمد بن مطهر الحلی ادام الله فضایله را مدرس آن مدرسه دانند و مراسم تعظیم و توقیر بجای
آورده دیگری را مزاحم و مشارک نشناسند و اورا اعلاء قدر و تفخیم ذکر و رفعت شان و بسطت
مکان او باقصی الغایه و الامکان کوشیده متولیان اوقاف مدرسه نظامیه وظیفه که بشرط واقف
سعید جزاه الله خیراً از نقد و غله بر سبیل میاومه و مشاهره و مسانهه جهت مدرس مقرر و مُعیّن کرده اند
روز بروز و ماه بماه و سال بسال با معتمدان او جواب کویند و چیزی قاصر و منکسر نکردانند
و وظایف معیدان و طلبه بمعرفت و استصواب او رسانند تا ایشان بفراغت خاطر ملازمت مدرسه
و افادت و استفادت علوم دینی اشتغال نمایند و اکر مولانا اعظم دامت برکته در عوض
مرسوم و وظیفه موضع السعادات و یا از مستغلات التماس کند تا باستنما و استثمار آن
مشغول کردد بر موفر و مقرر دارند و در همه ابواب نظر بر مراضی او مصروف و موقوف
کردانند و چنان سازند که بتمکن تمام بتدریس علوم اسلامی دران بقعه خیر مشغول تواند بود ذلك مرسوم بوند د

فصل ششم

در تفویض خطابت چون مولانا اعظم قدوة مصاقع الخطباء شرف الملة و الدین عمت فضایله از
جمله علماء متدین و فضلاء متشرع و بفنون فضایل و معالی رتبت امتیاز یافته و صفت حسن صورت
و سمت جودت ادا او بمسامع روحانیان رسانیده و از عذوبت الفاظ و دقت معانی
او ذکر ذایر و خبری سایر در آفاق و اقطار منتشر کشته خطابت مسجد جامع بزرگ فلان
شهر بجانب عزیز او تفویض فرمودیم تا در ایام جمعات ملازم بوده استماع حاضران را بایتما ع
آیات کلام مجید عظم الله جلاله و نصوص احادیث رسول کریم صلی الله علیه و سلم موعظ و مشنف کرداند
و راقدان مراقد غفلت الرظلام منام غوایب منتبه کردانیده بنور الانوار ارشاد و هدایت
رسانند و آیه یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع

ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون بر ایشان خواند و بعد از ادای فریضه جمعه آیت فاذا قضیت الصلوة
فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون را فال لشکر داند
تا از میامن آن نصایح و مواعظ و برکات آن زواجر و زواجر طوایف اسلامیان و متابعان
شریعت خیر الانام باجماع الامم محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم متعظ و منزجر شده سلوک دین قویم و منهاج ح
صراط مستقیم را بهترین وسیلتی و شریفترین ذریعتی بحضرت رب الارباب تعالی شانه کاشند
و سعادات دنیوی و عقبوی احراز کنند و از میامن آن نهال جمال اقبال ما در چمن دولت
پیراسته شود و رخسار عروس ملکت بمشاطه سعادت آراسته گردد و حاضران مجامع
جوامع بر ریاض سلطنت ما استمطار کوامل عوارف ربانی و استقطار کوافل مراحم و عواطف
یزدانی کنند هر آینه باجابت پیوندد ان شاء الله تعالی بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا امرا
و حکام و سادات و قضاة و نواب و متصرفان و شحنگان انجا از محترم این سال مسعود ابام
سعادت و دولت ما مولانا اعظم شرف الدین را خطیب مسجد جامع بزرگ دانسته در تعظیم
و توقیر او عنایت محو و مبذول دارند و او را زیب پرخطبا و علما و صدر اصطفا و اخیار
حضرت ما مخصوص و مشار الیه شناسند و معینا او را در اعقاب صلوات و مجامع جمعات مستلزم
حصول اعالی درجات امور و مثوبات دانند و بدان تبرک و تیمن افزایند متولیان ن
اوقاف مسجد جامع مذکور وظیفه خطابت بروجهی که در وقفیه مثبت و مسطور باشد ماه بماه و سال
بسال با او جواب گویند و چیزی قاصر و منکسر نگردانند تا او از ما عوارف که در باب او ارزانی
داشته ایم بوجه مصالح معاش مستوفی گردانیده بملازمت جمعات اشتغال تواند نمود و بعه

فصل هفتم

در تفویض احتساب چون امام فاضل ضیاء الدین محمد از جمله صلحا و پرهیزکاران است
و همواره اوقات خویش بورع و تقوی و بصلاح و سداد و متابعت رشاد موصوف و معروف
بوده درین وقت راه احتساب دار الملک تبریز و توابع و مضافات و نواحی و منسوبات
آن بدو تفویض رفت تا بر وجهی که از امانت و دیانت او معهود است امر معروف و نهی منکر
آنکه در کتب فقهی مسطور است قیام نماید و طوایف مسلمانان را ما فعل آثار شریعت امر معروف

و نهی منکر داد و چون در خصوص حدیث نبوی علیه الصلوة والسلام مذکور است لا تسعروا فان
المسعر هو الله در احتیاط اسعار و اوزان جدی که موافق و مطابق صدق و بر قانون حدیث
باشد بجای آورد و سوی که باتفاق جمهور بر مقداری گرفته باشد و خواص و عوام بدان راضی قرار
بر قرار مقرر دارد اگر یکی از سوقه و محترفه بدل خود سوی دیگر بندد مسموع ندارد و تادیب
و بازخواست واجب دانند و در محافظت کیل و میزان نص کلام مجید ویل للمطففین الذین
اذا اکتالوا علی الناس یستوفون واذا کالوهم او وزنوهم یخسرون را نصب عین گردانند و کما لان را
از نقصان کم بودن کیل مانع و زاجر گردد و سر مفهوم آیت بر ایشان خواند و اگر نشوند
بهر نوعی که دانند و تواند بشوراند در تقییز اذرعه و اقفره و مکاییل مساعی جمیله بتقدیم رساند
و مجموع آن را با وزان معدل و قرار مکمل و میزان و مکیال تمام که تمامت اهل بلده برابری
آن قابل باشد مساوی و موازی گرداند اگر جمعی خلاف کنند تشدید و تعنیف و بازخواست
و تادیب واجب دانند و در همه ابواب چنان سازد که افعال و اقوال او عند الله و الناس
محمود و مشکور افتد و بمثوبات مقرون گردد ان شاء الله تعالی بدان سبب این حکم نفاذ یافت
سادات و قضاة و صدور و اکابر و ارباب و اعیان و اهالی و سوقه و محترفه دار الملک تبریز
و نواحی و مضافات آن امام فاضل ضیاء الدین محمد را محتسب انجا دانسته در لوازم و لواحق
شغل احتساب رجوع کلی با او کنند و او امر و نواهی او را که متضمن امر معروف و نهی منکر باشد
امتثال آن بر مجموع طوایف واجب و لازم است قبول و انقیاد تلقی نمایند و از مخالفت محترز و مجتنب
باشند جماعت بازاریان رسمی که در هر هفته و هر ماه از هر دکان بنام محتسب مقرر باشد و باقی
دیگر محتسبان رسیده برقرار با او و معتمدان او جواب گویند و چیزی قاصر و منکسر نگردانند

فصل هشتم

در تفویض اعادت چون متعلمان علوم اسلامی را بعد از منصب تدریس بزرگتر از منصب
اعادت نیست و طلبه و مستفیدان را احتیاج بوجود معید در غایت شدت و مولانا جمال الدین
علی از مشاهیر فضلا بیامن افادت و ارشاد مستثنی و ممتاز و بورع و تقوی و سداد و رشاد
مشار الیه زمان منصب اعادت مدرسه نظامیه بکمال فضایل و وفور مناقب او تفویض رفت

تا بر وجهی که مستفاد از علم شامل و فیض فضل اوست بر اعادت درس طلبه مواظبت نماید
و هیچ دقیقه از دقایق ارشاد مهمل نگذارد و اگر مدرس را در اعتبار استعدادات
طلبه سهوی افتاده باشد و در طرق ارشاد در رفته و مناسب مرتبت افادتیه معین نشده او بعد از وقت
نظر و حدت تعمق و کمال تتبع و وفور مباحثه و مذاکره بران واقف گردد و استعداد طالب را
زیادت بر آن درس یا کمتر از آن داند مدرس اعلام داده تغییر و تبدیل بر آن مبحث
واجب شناسند و طالب را بدرسی که استعداد او بتعقل و تصور آن وفا نماید مشغول گردانند
و تعلیم و تفهیم بر قدر استطاعت متعلم و متفهم کنند و نعمت ارشاد را بر جهال موفور مستعدان
منغص و مکدر نگردانند تا مثاب و مأجور گردد و امام شافعی رضی الله عنه درین معنی بر نهج اصابت
زده آنجا که میگوید و من منح الجهال علما اضاعه و من منع المستوجبین فقد ظلم بدان سبب
این حکم نفاذ یافت تا حکام و قضاة بغداد و متصرفان اوقاف آنجا و متولیان و نظار مدرسه
نظامیه و طلبه از ین تاریخ باز مولانا جمال الدین علی را معید طلبه آن مدرسه و مفید مستفیدان آن دانسته
در تعظیم و توقیر و تفخیم ذکر او کوشند و شرایط رعایت و محافظت بجای آرند و دیگری را از مشارکت
او مانع شوند و مرسومی که بشرط واقف معید بنام معید مقرر باشد و در وظیفه مسطور از نقد و غله
روز بروز و ماه بماه و سال بسال باو جواب گویند تا در وجه مصالح خود صرف کرده
بتمشیت این مهم شریف اشتغال تواند کرد و مثوبات آن با ایام همایون دولت روز افزون
با ارواح سعید رحمه الله مدخر گردد ان شاء الله تعالی و الله اعلم بالصواب

فصل نهم

در تفویض فقاهت تقویت متعلمان علوم اسلامی تا موجب انتشار معلومات دینی و سبب
اعلای معالم شریعت گردد بر ذمت همت ولاة امور و حماة بیضه دین و ملک واجب و لازمست
چون امام صدر الدین محمد مردی مستعد و متدین و بصلاح دین و سداد مشهورست راه تکفل
فقاهت در مدرسه مجاهدیه بر او تفویض رفت تا در اثنا بر اساس علوم اسلامی مشغول بوده بحسن
سعی و یمن اجتهاد خود را بر اتباع ارباب مناقب و مدارج اصحاب معارج رساند و بنص حدیث
فان فقیها واحدا اشد علی الشیطان من الف عابد مستظهر بوده مضمون آن را نصب العین

گردانند و چنان سزد که ترقی امور دینی او بر مراتب فضایل زیادت از روز گذشته
باشد تا بمقتضای من استوی یوماه فهو مغبون مخصوص نگردد و عما قریب بدرجه ارباب کمال
الحاق یابد ان شاء الله تعالی بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا حکام تبریز و متصرفان
وقف عام و متولیان مدرسه مجاهدیه امام صدر الدین محمد را از ین تاریخ باز متصدی راه تکفل
فقاهت دانند و محافظت او بنسبت با سایر طلبه بجای آرند تا در ترجیح او در تحصیل علوم دینی بیشتر
باشد رعایت بیشتر کنند و وظیفه که بشرط واقف جهت تکفل فقیه از نقد و غله مقرر باشد
ماه بماه و سال بسال باو جواب گویند و چیزی قاصر و منکسر نگردانند تا او در وجه
ضروریات معاش نهاده بفراغت خاطر بعلوم دینی اشتغال نماید و مثوبات آن بروزگار
همایون ما و روح مقدس واقف واصل گردد ان شاء الله تعالی

فصل دهم

در تفویض شیخی خانقاه احیاء معالم خیرات و رونق معابد مبرات که اکابر قوی در منقبت
که جهت ایشان بنا کرده باشند و آن در باره ایشان ارزانی داشته و همت همت شهریاران
دادگر و ملوک عدل گستر از عداد واجبات بل از قبیل مفترضاتست و چون شیخ بزرگوار
نظام الدین اردبیلی از جمله مشایخ دین دار و متورعان تقوی شعار شریعت آثارست و روزگار
بر ارشاد مریدان و افادت مستفیدان مصروف گردانیده و آثار آن بر صفحات احوال
طالبان یوما فیوما بوضوح انجامیده و او را رتبت استحقاق الشیخ فی قومه کالنبی فی امته حاصل
شده راه شیخی خانقاه ابواب البر شریفیه غازانی شنب تبریز بکمال تورع و تشرع و شمول تصون
و تدین او تفویض رفت تا بر وجهی که مستفاد از انفاس متبرکه اوست بتکمیل نقصان ارشاد
طالبان و اصحاب مریدان در خلوات و سعی در تخلیه باطن و تحلیه ظاهر ایشان و تحلی بصفات صفا اوقات
و تحریض بر انتهاج مناهج ریاضات که مؤدی بمراتب ارباب قربات و موصل باعالی درجات
اصحاب وصول و کرامات باشد واجب داند و همگنان را بطلب سوی الله که موجب تعبد و معابد و سبب
تکثر مطالب و مقاصد است ملازم شمرده با مفیدی مفضل متفاضل و مرشدی کامل مکمل گردد ان شاء الله
تعالی بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتدا این سال متولیان و نواب و گماشتگان و تکلچیان

وقف خاص غازانی شیخ بزرگوار نظام الدین اردبیلی شیخ خانقاه ابواب البر شریف کانسته
در تعظیم قدر و تفخیم ذکر او کوشند و بمیامن انفاس متبرکه او تبرک و تیمن جسته از عوالی همم
او استمداد نموده سعادت قصوی و درجه علیا از آن آکانند و مشاهره و مسانهه که بشرط واقف
سعید انار الله برهانه جهت شیخ خانقاه هر ماه و هر سال مقرر باشد و وقفیه برکیت کیفیت
آن مشتمل است تصرف او در آن شرعا حلال با معتمدان او جواب گویند و چیزی قاصر نگردانند تا او آنرا در وجه
اخراجات و مصالح خود صرف نموده جماعت طالبان و مریدان را از مشارب تحقیق و عرفان و موارد
تدقیق و ایقان بر چشمه آب حیات زندگانی که ماده معاد و انست اصل گردانند و ابن عطیه سنی
و عارفه سنی ایشان مستمرا و مهنا و مؤبدا و مخلدا باد ان شاء الله تعالی

فصل یازدهم

در اثبات صوفی در خانقاه چون باعث طالبان نجات که متوجه با عالی درجات باشند مثمر فوز و فلاح
و منتج نجاة و نجاح است و تهیه اسباب معاش ایشان از وجه حلال تا موجب اعاش بنفوس مثالی ارباب
کمال که بر ذمت ولاة داد گر و دعاة فضل گستر واجب و لازم و جون شیخ صالح بهاء الدین اسمعیل
مروی عزیز نفس و جلیل قدر است بصلاح و پاک دامانی و طهارت و نیکوکاری موصوف و متحلی
راه یکنفر صوفی در خانقاه ابواب البر شریفه غازانیه رحمه الله منشیا بشنب تبریز متبرکا کشیده
تا بعضی از خلوات خانقاه آنجا معتکف منزوی گشته شرایط ارتیاض را با رشاد شیخ خانقاه
التزام نموده و توجه بجناب ذی الجلال که بهترین مقاصد است نیکوترین مطالب داند و باطن را
از ما سوی الله متخلی و ظاهر را بحلیه عبودیت و رضا و تسلیم متحلی گرداند و نجاة آخرت در ضمن
آن تصور بیند تا عنقریب بمراتب اصحاب کمال و وصول یابد ان شاء الله تعالی بدان سبب این حکم
نفاذ یافت تا از این تاریخ متولیان و متصرفان و بتکچیان وقف ابواب البر شریفه غازانیه
شیخ بهاء الدین اسمعیل متصدی راه یکنفر صوفی در خانقاه آنجا دانسته وظایف رعایت و محافظت روابت
موظف و مرتب دارند و در استرضاء خاطر عزیز او کوشند و وظیفه که بشرط واقف سعید انار الله برهانه
جهت یکنفر صوفی مقرر شده باشد و وقفیه بران مشتمل روز بروز و ماه بماه و سال بسال با او جواب گویند
در وجه معاش خود صرف نموده بطاعت و عبادت و دعاء دولت ابد پیوند تا منتهای الله تعالی مشغول گردد

فصل دوازدهم

در تفویض سباغوری بیمارستان چون نشر فواید طبی بر طریق علاج موجب صحت مزاج است
و حضرت رسالت علی مشرفها افضل الصلوات و اکمل التحیات فرموده العلم علمان علم الابدان
و علم الادیان جه بدن بواسطه علاج امراض و از التاء امراض صحیح و سالم نباشد صاحبان بر
تعلم علوم دینی و تفهیم آن بکو نه قدرت یابد و جون شرف علوم بدین مثابت باشد شرف عالم
نیز بدان معلوم بالضروره مفهوم و معلوم گردد بلکه در غایت معارج کمال و مراتب جلال
باشد و جون مولانا شمس الدین محمد در دانستن علم طب مشار الیه اطباء وقت و در قانون علاج
و تدبیر صحت مزاج معول علیه حکماء دهر منصب سباغوری دار الشفاء فلانی بدو تفویض فرمودیم
و دست او در تقلد آن امر خطیر قوی و مطلق گردانیدیم تا بر وجهی که از وفور درایت و شمول حذاقت
و مهارت او معهود است باعتبار احوال اطباء آنجا قیام نموده هر کس را که در طب علمی و عملی حاذق
و ماهر و صاحب تجربه داند اثبات کند و دیگران را از علاج و اخراج نافی در معرض قرار گیرد
و موجب ذکر جمیل باشد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتداء این سال متولیان و متصرفان واجب و نیل
دار الشفاء مذکوره مولانا شمس الدین محمد را ساغوری آنجا دانسته در عزل و نصب و اخراج و اثبات
اطبا و کحالان و جراحان تنها او کنند و رای رزین او را در ین ابواب موثوق به و معتمد علیه رجوع
دانند و در توقیر و احترام و تبجیل و اکرام او بغایت امکان کوشند و دست او در مهم امور
و مصلحت اقدام قوی و مطلق دارند و مرسومیه که از نقد و غله بموجب شرط واقف بنام ساغوری
در وقفیه مسطور باشد ماه بماه و سال بسال با معتمدان او جواب گویند و چیزی قاصر
و منکسر نگردانند تا در وجه اخراجات خود صرف نموده بتمشیت این شغل خطیر اطلاق و ملازم
باشد و مثوبات آن با یام دولت روز افزون و اصل گردد ان شاء الله تعالی

فصل سیزدهم

در تفویض کتابت دار القضا چون مولانا ضیاء الدین عبد الحی از فحول افاضل علماء و وجوه
اکابر فقها با مانت و دیانت و راست قولی و درست قلمی مخصوص و مشهور است و مهارت
او در کتابت صحیح شرعی دیون و مبایعات و صکوک املاک و قبالات و معاملات بکمال رسیده و محل اعتماد

اعاظم دین و دولت و اکابر ملکت شد درین وقت راه کتابت دار القضا ممالک
بحسن درایت و یمن دیانت او تفویض رفت و ابواب اشتراک و طرق مداخلت بالکلیه
مسدود و بند کشت تا او در وقت کتابت بعضی قضایای عامه برایا رسیده بر وجهی که مقتضای
علم وافر و فضل زاخر زاهر اوست و نص کتاب کریم بذکر آن ناطق ولیکتب بینکم کاتب
بالعدل در قلم آرد و آن صورت را در دفتری منقح و روزنامچه روشن مثبت کرداند عند
الاحتیاج مرموق و ملحوظ باشد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا ازین تاریخ باز امرا و اصحاب
دیوان بزرگ و حکام و قضاة ولایات ممالک محروسه مولانا ضیاء الدین عبد الحی الکاتب
دار القضا را ثابت در تعظیم و تبجیل و تقدیم او شرایط اجتهاد مرعی دارند و دیگری را با او مجال
شرکت ندهند و بدانند که دست او در تقلد این منصب رفیع و محل منیع مؤید و مساعدت ایزدی که
در کتبت صکوک و حجج و قبالات و سایر مکتوبات شرعی معهود است تا او جواب گویند
تا در وجه مصالح خود بمصرف رسانیده بمثبت آن شغل کما ینبغی مشغول گردد

فصل چهاردهم

در تفویض امینی دار القضا چون نمود شد که مولانا امین الدین بکمال کفایت و دیانت و ورع
و تقوی لذیب برایا ممتاز است و همواره اکابر مملکت را بر قول و قلم و تشرع و تدین
او وثوق و اعتماد کلی بوده راه امانت الحکم دار القضا بغداد بجانب او تفویض رفت
تا در آن باب بمساعی جمیله بتقدیم رسانیده امین اموال ایتام و غیب و سفها گردد و شرایط
امانت و دیانت مرعی داشته در محافظت و استثمار آن اجمل مساعی بذل کند و غبطه اطفال
و غایبان رعایت کند و از تقصیر و اهمال محترز باشد تا افعال و اقوال او عند الله و الناس
محمود و مشکور و مرضی و مبرور و مؤجب مزید تقویت و تربیت گردد ان شاء الله تعالی بدان
سبب این حکم نفاذ یافت تا ازین تاریخ باز قضاة و مباشران امور حکم بغداد او را امین دار
القضا ثابت موقر و محترم داشته دیگری را مجال مداخلت و مشارکت ندهند چنین که از وجه
استقراض اموال ایتام و غیب کرده باشند در وعده موعود باز ادای آن قیام نمایند و الا چون
او باستثمار و استنما آنکه شرعا بر و واجب است بر وجهی شرعی مشغول گرد و اجابت نمایند

قضاة بغداد درسمی که معهود امانت الحکم باشد از اموال مذکوران بر وجه موفر دارند
در استکثار و ازدیاد آن کوشند تمت فقط

فصل پانزدهم

در تفویض مورخی حجج و قبالات چون مولانا شمس الدین مردی امین و راست قول
و درست قلم است و از مدتی مدید الی یومنا هذا بمباشرت امور شرعی بر وجه فرموده شارع
صلی الله علیه و سلم قیام نموده و افعال و اقوال او عند الخالق و الخلایق مقبول و مسموع افتاده راه
مورخی حجج و قبالات و صکوک و وثایق در دار القضا ممالک بدو تفویض رفت و این شغل
خطیر را بیمن مباشرت او استحکام داده اند تا مجموع حجج و قبالات مبایعات و دیون و معا
و مناکحات و سایر قضایا که در هر ولایت که واقع گردد و مرافعه بدیوان قضاء ممالک بغداد
جهت هر ولایت و شهرها آن دفتری علی حده تعیین کرده و از ابتدا و بدو در و از انتهای منتظم
و مبوب کرداند و صورت آن قضیه اول بر دفتر ثبت کند و بعد از آن بتاریخ رسانده و بر
ورق اول تا بر جلد هر دفتر بنویسد که دفتر فلان ولایت و اسامی شهرها در زیر آن
ثبت کند تا اگر در بعضی از عصور برجوع احتیاج افتد او از دفتر احتیاط کرده باز نماید و چون
اسامی ولایات و شهرها و ... مرتب و مبوب و متقن کرده باشند باسانی بر سر مقصود رود
بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتدای این تاریخ امرا الوس و قاضی القضاة ممالک
و نواب و حکام و اصحاب دیوان بزرگ و سایر ولایات ممالک محروسه مولانا شمس
الدین را مورخ قبالات و مکتوبات شرعی از وقفیات و کتب املاک و صریح الملک
و وثایق دیون و تمامی معاملات و مبایعات و مناکحات و غیر آن ثابت دیگری را کاینا من کان
مجال شرکت و مداخلت تصور نکنند و دست او در تقلد این امر خطیر و منصب و قدر جلیل قوی دارند
و در این بلوازم و لواحق آن تعلق داشته رجوع الیه او دانسته در رسمی که کتبت تواریخ را مقرر و معین
باشد با او جواب گویند تا بمصارف ضروری و مصالح معاش مستغرق کردانیده بمباشرت آن مهم اهتمام نماید

فصل شانزدهم

در تفویض عاملی زکوات چون ادای زکوات اموال از ناطق و صامت بر متمولان بر موجب

نص حدیث العدو و تحصین الاموال صیانت مال خویش کرده باشند واجبست و حدیث
صحیح داووا امراضکم بالصدقة و حصنوا اموالکم بالزکوة موکد و محقق آن وجوه بطوایف ثمانیه نص کتاب
کریم و قرآن مجید عظم الله جلاله انما الصدقات للفقراء والمساکین والعاملین علیها والمؤلفة قلوبهم وفی
الرقاب والغارمین فی سبیل الله وابن السبیل فریضة من الله فریضه و متحتم و یکی از مستحقان مذکور
عامل باشد چه او داند که زکوة را بکدام طوایف می باید داد و در تحقیق احوال ایشان سعی و اجتهاد
بلیغ نماید تا حق در مقر خود قرار گیرد و اگر از دیوان بزرگ تخصیص جهت استیفاء زکوات بولایتی تعیین
او را نیز عامل زکوات گویند و داند که وجوه زکوة از کدام طایفه می باید ستد و استیفاء آن از نواطق
و صوامت اموال بچگونه می باید کرد تا حیفی واقع نگردد و یکی از فرایض اسلام بر وجه حکم شارع در ارکان دین
علیه الصلوة والسلام تمشیت یابد و اجرا و امضا پذیرد و حکام دیوان بزرگ برین موجب تو
چون موالی اعظم سیدی الابد و العلما امیر الملة والدین و نور الملة والدین دام فضایلهما بروایت
و درایت علم فقه شهرتی تمام دارند و طریقه تقوی و تدین و تورع و تشرع ایشان ممکنان را معلوم م
و محقق راه عاملی زکوات ولایات اران و موغان بدیشان تفویض رفت تا بر موجب نصوص قرآن
و حدیث باستیفاء زکوات از صدقه فطر و مال تجارت و شتر و گاو و گوسفند چنانک کتب فقهی بران
مشتملست قیام نماید و حصه عاملی جهت خاصه خود متصرف کنند و بواقی را بجهت طایفه باقی
بر وجهی که مورد این جنس و مشرب این عوارف بمقتضیات شرع و محذورات تحریم مستحقان مشوش و منغص
و مکدر نشود و اگر یکی از ارباب اموال که شرعا ادای زکوات برو واجب باشد در دادن
اهمال نماید یا بحمایت متغلبان رفته در تعویق اندازد مسموع ندارند و بر وجه حکم شرع استیفا
نمایند و اگر باعلام اینجانب حاجت افتد اعلام کنند تا بر وجه شریعت حکم کرده شود و بدان سبب
این حکم نفاذ یافت تا امرا و حکام و سادات و قضاة و نواب و متصرفان و بتکچیان و صدور
و اعیان و معارف و مشاهیر و ارباب و عموم اهالی و جمهور متوطنان ولایات اران و موغان
از شهرها و دیهها و صحرانشینان و اوبها و غیران موالی عظام سیدا لابد امیر الدین و نور الحق و الدین را
عامل زکوات آن ولایات دانسته بر هر کس که ادای زکوة شرعا واجب گردد بموجب
حق داشتی با ایشان جواب گویند و چون آن معنی معاملتست با حضرت رب العالمین جل جلاله

کریاحوال بندگان بصیر و علیم است از منع و کتمان آن ابا و چکان محترز و مجتنب باشند
تا فواید و منافع آن در دنیا و عقبی قرین روزگار ایشان گردد امرا و حکام و قضاة
و اکابر و معتبران ولایات مذکوره بعد از آنک زکوات اموال خویش تسلیم ایشان کرده باشند
در استیفاء زکوات دیگران نیز ممد و مساعد ایشان گردد و آن را موجب مثوبت بحضرت الوهیت و جناب
جلال ربوبیت جل شانه و عظم سلطانه دانند تا در هر دو سرای از جمله سعدا شوند ان شاء الله تعالی

قربت و ثبت

فصل هفدهم

نوع اول در تفویض حکومت بیت المال دو نوع

بر دو نوع حکم شرع

مهم مصلحی که انتظام آن
سبب توفیر مصالح اهل اسلام و موجب عمارت ثغور باشد ضبط بیت المالست و استیفاء آن
بر وجهی که کتب فقهی بران مشتملست تا حق واجب در مقر خود قرار گیرد و ذمت ولاة امر
و حماة بیضه دین و ملت از تبعات آن مبرا گردد و موجب رفع کرجیل ارباب شوکت و سبب اجر جزیل
اصحاب دین و دولت باشد و چون مولانا معظم ملک الایمه مفتی الفریقین صلاح الملة والدین
دامت فضایله از علماء متورع و فقهاء متشرع بزیور امانت و دیانت و حلی زیی و بی طمعی
مستغنی و ممتازست حکومت بیت المال اربعه و توابع آن بدو تفویض کرده شد تا بر وجه
شریعت و باستصواب قضاة و ائمه آن ولایت که عالم و عامل و متقی و متشرع باشند بمصارف
وجوه مستوفی گرداند و آنچ حق الحکومه و الرسوم اورا مقرر شود تصرف نماید بدان سبب
این مکتوب در قلم آمد تا امرا و حکام و متصرفان و قضاة و نواب و بتکچیان و صدور و اعیان
و سایر متوطنان اربعه و توابع آن مولانا معظم صلاح الملة والدین دام فضله را حاکم بیت
المال و مستوفی وجوهات آن دانسته در وظایف توقیر و احترام کوشند و دیگری را با او
شریک و منازع نشناسند هیچ آفریده وجوه بیت المال را پوشیده و پنهان ندارند و نیز باید که
مستحقان متروکات را محروم نگذارد و حقوق را در محال آن قرار دهد و چنانک از امانت
و دیانت او معهودست از حیف و میل و آنچ از آن شرعا واجب نباشد احتراز و اجتناب واز
الله تعالی مثاب و ماجور گردد

زمره دولت ... صلی الله علیه وسلم
باستیفاء بیت المال بر وجه

نوع دوم در رابطه احکام دیوان

بزرگ امرا و حکام
و قضاة و نواب و متصرفان و بتکچیان مراعه بدانند که ازین تاریخ باز حکومت و متصرفی

بیت المال اینجا بصاحب معظم مفوض عراق خواجه تاج الدین که بعنوان مباشر کلیات امور و اشغال
بوده تفویض رفته وجوه بیت المال را بموجب راستی استیفا نموده محفوظ و مضبوط دارد
و اگر جمعی بحمایت متغلبان او و دمتر و کات موتی را خواهند که پوشیده دارند یا در تعویق اندازند
بدان ملتفت نشود و بتمام و کمال استیفا نماید و از حکام و قضاة استمداد کند مدد و معاونت
کنند و اگر باعلام اینجانب حاجت افتد اعلام دهند تا بمدد نوکران بندگی حضرت اعلی اعلاه الله
تعالی که فرستاده شود تحصیل رسانند و عشری بحق السعی خود تصرف کند بدان سبب این مکتوب
بقلم آمد تا ازین تاریخ باز صاحب معظم خواجه تاج الدین را حاکم و متصرف بیت المال اینجا دانسته
در انچه بدین شغل جلیل تعلق داشته رجوع باو کنند و در تمشیت و تقویت او اجتهاد بلیغ بتقدیم
رسانند و استیفاء وجوه بیت المال بهر وجه که ثابت گردد وظیفه تعلق و اهتمام او دانند
و دیگری را مجال شرکت و مداخلت تصور نکنند و دست او در تصرف و تدبیر آن مهم خطیر
قوی و مطلق دانند و چون وجوه بیت المال بتمام و کمال واصل شده باشد نوکران جلادت مند
جهت محافظت او روانه گردانند تا وجوه اینجا آرند و ببروات دیوان بمصرف رسانند

فصل هژدهم

در متصدی جزیه استیفاء جزیه اهل ذمت بران موجب که در دیوان بزرگ مقرر است | تفویض صه
مغایر آنست که در کتب فقهی مسطور است که استیفاء جزیه هر سال یکبار کنند و از هر ذمی | نوشته اند چه در کتب فقه مسطور است صه
یکدینار بستانند تا بیشتر و کمتر از دیناری نشاید و امام را رسد که زیادت گرداند و آن
چنان باشد که بحکم فرماید که ذمی مسلمان را که بخانه او رسد سه روز ضیافت کند یا کمتر از سه روز
اما باید که عدد اضیاف معین گرداند و آن ایام را که مدت سال هر یک از ایشان چند کس را | امام صه
از مسلمانان در چند روز ضیافت کنند هم تعیین کند و همچنین از برای هر یکی از مهمانان
بقدر از طعام از نان و نان خورش معین گرداند و جنس اطعمه نیز جهت هر یک از اضیاف
تعیین کند و منزل نیز مقرر گرداند و علف دواب مهمانان نیز تعیین کند تا معلوم شود که
تا هر دابه را چه مقدار علف می باید و اما آنچه در دیوان بزرگ مقرر است بسیار است و آنچه
در زمان سلطان سعید ابوسعید انار الله برهانه مقرر بوده برین جملست فی الاحکام دیوانی

۲۲۴

برین موجب نوشته می شد حکام و نواب و متصرفان و بیتکچیان سلماس و توابع آن بجماعت
اهل ذمت آنجا از یهود و نصاری و ارامنه و غیرهم بدانند که درین وقت حکومت
و متصدی جزیه اهل ذمت شیخ الاسلام صدر الدین دامت برکته که از مشاهیر اعاظم مشایخ است
تفویض رفت تا در رعایت و محافظت ایشان کوشیده نگذارند که از هیچ آفریده بریشان
زور و زیادتی رود و معتمدان او متوجه جزیه ایشان سال بسال برین موجب استیفا
نماید از معمول هشت دینار و از متوسطان شش دینار و از مقل الحال چهار دینار و بزیادت
با ایشان خطاب نکنند و مزاحم و معارض نگردند و نگذارند که از دیوان بیرون این وجوه
که مفصل شده از ایشان مطالبتی نمایند بدان سبب این حکم یرلیغ نفاذ یافت تا از ابتدا السیچقان ئیل
و همچنین شیخ الاسلام صدر الدین را متصرف جزیه اهل ذمت اینجا دانسته ابواب مشارکت و مداخلت
غیر من جمیع الوجوه مسدود دانسته و کماشتکان و معتمدان او را در تقلد این امر متمکن و محترم دارند
و بهر چه رجوع کند مدد و معاون باشند جماعت اهل ذمت سلماس از یهود و نصاری و ارامنه
متوجه جزیه خود بر موجبی که ذکر رفت سال بسال با معتمدان شیخ الاسلام جواب گویند و چیزی را مانع
و منکر نگردانند و اگر از کسی بریشان تعدی رسد و بیرون متوجه معهود مطالبتی نمایند رجوع با
متصرف الیه کنند تا او بغور رسیده بر وجه معدلت و راستی تدارک رساند متصرفان سلماس بهیچ
وجه برامون ایشان نگردند و مزاحم و معارض نشوند و توقف ندارند تمت

فصل نوزدهم

در تفویض امامت چون امام رفیع الدین از فضلاء روزگار و علماء شریعت شعار بسمت
تقوی و امانت و دیانت مستثنی و ممتاز است و بحسن صوت و اداء خوب مشهور الله جمهور شده
و مواد اعتقاد در تورع و تشرع و تصون و تدین او بکمال رسیده امامت مسجد جامع علیشاه گیلان
تبریزی بجناب عزیز او تفویض رفت تا در آن بقعه متبرکه باقامت فرایض خمسه اقامت اشتغال
نماید و اهل اسلام را بزواجر آیات کلام مجید و فرقان حمید عظم الله جلاله از نزغات شیطان
و مدارک خذلان و خسران نشارع توحید و ایمان و اگر در بعضی اوقات او را مانعی از حضور
بمسجد جامع در اوقات صلوات باشد دیگری را تورع و تقوی و صلاح و سداد معروف تا قایم

مقام خود کرده اند تا فتوری با قامت فرایض و رونق شعار دین اسلام دران بقعه
مبارک راه نیابد بران سبب این حکم نفاذ یافت تا متولیان مسجد جامع مذکور ازین تاریخ
باز اورا امام ان مسجد جامع دانسته وطعنه تحمل وتکریم مرعی دارند و اقتدا با امامت و اقتدا
بتبعیت او موجب اجر ثواب و امان از عذاب وعقاب دانند و مرسوم و وظیفه که بشرط
واقف بنام مقرر باشد ومن وقفه بران مشتمل بر موجب راستی با او جواب گویند وچیزی قاصر
ونکسر نکر دانند چنین که در اقامت صلوات تابع ومأموم باشند واو را متبوع دانند باید که حضور
بمسجد در اوقات خمسه صلوات ذاهل وغافل نشوند تا ازمیامن مثوبات حدیث نبوی علی قایله
افضل الصلوات واکمل التحیات که با صحابه رضی الله عنه فرموده ارایتم لو ان نهرا بباب احدکم
یغتسل منه کل یوم خمسا هل یبقی من درنه شیء قالوا لا قال فذلک مثل الصلوات الخمس یمحو الله بهن
الخطایا محروم نمایند معنی حدیث آنست که اگر دیدید رودی آب که در خانه یکی از شما جاری باشد
وانکس هر روز پنج بار دران رود غسل کند هیچ چرک بر و باقی ماند صحابه گفتند نه یا رسول الله
فرمود ان رود خانه مثال ان پنج نمازست هر کس که بر گزاردن مواظبت نماید خدای
تعالی گناهان او را بدان محو کند باید برین موجب بتقدیم رسانند تا از وبال عقاب
خلاص یافته با جر و ثواب برسند ان شاء الله تعالی والله اعلم بالصواب

فصل بیستم

در تفویض آذان چون شیخ رشید الدین مردی صالح ومتورع ونکاه خیرست وحسن
ومحاسن و فضایل اوشرح و مدتها بخود درمساجد جوامع باشتغال نموده وبسعادت ومن
احسن قولا ممن دعا الی الله وعمل صالحا وقال اننی من المسلمین واصل کشته وبنص حدیث نبوی علیه
افضل شرایف الصلوات وکرایم التحیات بمفهوم بشارت المؤذنون اطول الناس اعناقا یوم القیامة
فایز شده و بر و اتب بلال ابن ابی رباح رضی الله عنه عبارت حدیث موجبت بلال با حضرت
رسالت صلوات الله علیه فقال یا رسول الله الناس یتجرون ویتبعون معایشهم ولا نستطیع
ان نفعل ذلک فقال الا ترضی ان المؤذنین اطول الناس اعناقا یعنی مردمان تجارت می کنند
واسباب معیشت می جویند و ما نمی توانیم که چنین کنیم رسول صلی الله علیه وسلم گفت راضی نیستی براینک

دراز برین مرد ماند کرد تنها بلال از فقراء مهاجران واصحاب صفه بودند وگویا بخن
دران بیع رفته تا ما بودکر انست وما خود در مسجد وخدمت تو حبس نفس کرده ایم استطاعت
تهیه اسباب معیشت نداریم گفت راضی نیستی که در دنیا برین وجه معیشت کنی و در آخرت
سرور مؤذنان باشی ومؤذنان بقیامت سرافراز باشند و در حدیث طول عنق علو درجه
مقررست تجدید منصب اذان در مسجد جامع بزرگ تبریز بدو تفویض فرمودیم تا در اوقات
صلوات خمس ملازم بوده اسماع مسلمانان را باستماع کلمات آذان تنویط وتشنیف کند
واین منقبت را که بحکم حدیث در غایت اعتلاء مدارج وارتفاع معارج است بهترین سعادت
ومناقب دانند کما قال النبی صلی الله علیه وسلم ولا یسمع مدی صوت المؤذن جن ولا انس ولا شیء
الا یشهد له یوم القیامة معنی هیچ آفریده از جن وانس ونه هیچ چیزی آواز مؤذن نشنود الا
که در روز قیامت بجهت او گواهی دهند بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا متولیان ومتصرفان
مسجد جامع بزرگ تبریز او را مؤذن این مسجد متبرک دانسته توقیر وتبجیل مرعی دارند و وظیفه که
بشرط واقف جهت مؤذن مقرر باشد و در وقفیه مثبت ومسطور گشته ماه بماه وسال بسال با او جواب
گویند وچیزی قاصر نگردانند جماعت مسلمانان که در حدود مسجد جامع بزرگ و دیگر مواضع باشند
آواز مؤذن شنوند بی توقف بمسجد حاضر شوند وامر اجیبوا داعی الله را لبیک اجابت گویند تا از
جمله فایزان ورستکاران شوند ان شاء الله تعالی والله اعلم بالصواب

باب دوم

در احکام مختلفه دو ضرب

ضرب اول

در احسان ورعایت شانزده فصل

فصل اول

در فتح نامه بولکهای که بجمیع ممالک نوشته

چون فاض علی الاطلاق از خزانه وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها چنین فیضی در حق ما ارزانی
داشت که از میامن ان مملکت ایران زمین مسخر و زمان قضا امضا ومحکوم احکام قدر نفاذ ما شد وفتاح

باستحقاق چنین فتح کرامت کرد که ابواب دولت‌ها بی انتها و سعادتها بی انقضا بر ما کشاده
کشت و روز بروز مبشران تأییدات ربانی بفتح مملکتی دیگر و بشارتی بمجد دیگر رسانند و تسخیر
ولایتی دیگر اشارتی دیگر مذکور می‌کنند شکر این نعمت تا مستجلب مزید بوده باشد بر ذمت همت واجب
شد لان شکرتم لازیدنکم و تحدث مذکوران لازم آمده واما بنعمة ربک فحدث و چون
عطیت متعقب دوام کردد فرضه و محتم کشت ما الحمد والشکر تدوم النعم واجل انواع شکر
ان دانستیم که بحکم اعملوا آل داود شکرا وظیفه شکر را از طریق عمل مباشر شویم و بعالمیان
نایم و منعطشان بوادی بوادی و براری تخزاری را از سلسال زلال نعمت عذوبت
عین الحیوة معلولت تامنا آموارد واعذب مشارب رسانیم تا جهانیان را معلوم و متقرر و محقق
و مصور کردد که فرح مالی را ح لست و هیر عقیب سروطیبت روزکار هیچ رنک بر انزال مکان
مصایب و ایراد شداید و کراب مجبول او منطول لست بر افاضت نعمتها و ادامت کرامتها
نیز مولع و مطبوع لست شعر الدهر عسر و یسر فی تصرفه حال الرضا منک ای فی حال جفوة
کن فی الرخا نعم الناس مکرمة کالمسک من ثم یخطی سحقه
و فی الشداید مثل العود عارفه یزداد طیبا عند حرقته
و چون می باید که فیض اولوالامر در جمیع احوال سرا و ضرا و شدت و رخا از مستفیض منقطع
نشود در وقتی که اقداح افراح پر و رمالامال باشد و قداح مطالب و سهام مارب مصالح
اغراض و امانی و امال کردد اجیال انواع فیضان بطوایف عالمیان لزجمله واجبات بل لز
قبیل مفترضات باشد ما باتفاق بوظیفه دولتخواهی قیام نماید و لز منابع فیض فضل لایزالی ذی الجلالی
لیستنباط میاه زخار رحمت کرده غبار صدمات نوایب و حوادث را منطفی کرداسد و لستدامت
دولت و لستقامت امور مملکت را از حضرت عزت عزت وعلت بتضرع و مسکنت مسالت نمایند
چه هر آینه باجابت پیوندد وان دعاء المحبین مجاب بنا بر این مقدمات این حکم بر بلیغ امرا اکو پسا
و وزرا و تومانات و اولکاها و ایناقان و اصحاب دیوان بزرک و امرا هزاره و صدها
سنجاق و ملوک و حکام و سادات و مشایخ و قضاة و ائمه و موالی و صدور و اکابر و اعیان
و معارف و ارباب مشاهیر و عموم اهالی و جمهور متوطنان ولایات ممالک محروسه عموما و از

الملک تبریز و سایر مدلرادر بجان خصوصا این فتح را از جمله فتوحات آلهی و واردات نعم
نامتناهی دانند بوظیفه حمد و شکر حضرت یزدانی و جناب جلال سبحانی فاضت آلاؤه و عمت نعماؤه
قیام نمایند و از اماده دولتها باره و علت نعمانی اندازه شناسند متصرفان و مباشران امور
دینی و دیوانی برقرار بوظایف خود مشغول کردد و در ترفیه رعایا و رعایت عامه برایا مساعی
جمیله بتقدیم رسانند و تقدیم سادات و اشراف اکابر اطراف بر ذمت همت واجب لازم شمرند
و مجموع طوایف را بعنایت و مرحمت ما مستوف و مستظهر کردانند و رعایا و مزارعان را بر عمارت
و زراعت ترغیب و تحریض دهند و نکذارند که از هیچ متغلب و متعدی بهیچ وجه از افراد انسانی
حیف و تعدی و زور و زیادتی و اکر چنین حالتی مشاهده کنند و بر عهده از عهدات سابر طبقات
وقوف یابند باتفاق دیوان مظالم بتفحص و تحقیق ان مشغول شده بر وجه شرع و عدل بتقطع رسانند
و اعانت مظلوم و اعانت ملهوف مکظوم و رد ظالم و رد مظالم و دفع جابر و غاشم از لوازم
دانند تختکان و حکام ولایات بر درکاه حاضر شده تمسکات که در باب حکومات و لایات داشته
باشند بعرض رسانند ما چون مراضی اهالی ولایات ممالک از حسن معایش و کمال نصفت ایشان
بدان ملحق کردد که امضا پیوندد و متصرفان و بتیکچیان ولایات اخراجات متقرری که داخل دفاتر
شده و در مواجب مثبت باشد بر قلری و مقرر و ممضی و محرر شناسند و ادرارات و معایش
مستحقان بتمام و کمال جواب کویند و نسخه این حکم بجمیع نواحی بولکات فرستند تا اهالی انجمن و نواحی
از و ده بطاعت و عبادت و دعاء دولت قاهره مشغول کردند هر آینه مستجاب شود ان شاء الله تعالی

فصل دوم

در ادرارات و مقاصه ادرار وجهیست که پادشاهان در حق یکی از مستحقان انعام فرمایند و بعد از و
بر اولاد و احفاد او ابدی متقرر و مسلم دارند و مقاصه آنست که در عوض آن وجه موضع دیوانی
بتملیک ابدی بر صاحب ادرار و اولاد و احفاد او نسلا بعد نسل مسلم دارند و این فصل مشتمل
بر سه نوع

نوع اول

در ادرار مخیب چون وفور فضایل کمالات مولانا اعظم
ملک الافاضل المتبحر ابن افضل المذکورین زین الملة والدین نخجوانی دامت فضایله و ضو
مرجه نما مقرر دار دو استماع ضیق مجال و ازدحام عیال او بتوانائی میده و همکی همت بتعمیر و جه

ر موقوف

جهت مدد معاش او و اولاد او حصر و وقف گشته از ابتداء این سال الی ما بعد من الشهور
والاحوال هر سال از اصل مال و متوجهات تبریز یکهزار و هشتصد دینار زر رایج جهانکیر هر
روز پنج دینار باشد بر سبیل ادرار بنام او مجری و مقرر گردانیدیم و حکم رفت که اصحاب دیوان
در دفاتر و موامرات مثبت و مسطور گردانند بدان سبب این حکم یرلیغ بالتون تمغا ضمن نفاذ یافت
نامتصرفان و بیتکچیان تبریز علی اختلاف طبقاتهم و تباین حالاتهم مبلغ مذکور را از ماره او پرداز ری
مدام موبد و انعام بلاکلام مخلد حالب شده سال بسال از انفس وجوهات و انقد متوجهات با او
جواب گویند و قصور و اجحاف بدان راه ندهند و بعد لمرور او اعقاب و اولاد او و ما توالدوا
و تناسلوا بطنا بعد بطن و عقبا بعد عقب الی ان یرث الله الارض و من علیها و هو خیر الوارثین
مقرر و مسلم شمرند و هر سال حکم مجدد نطلبند و بمقتضی جاری العاده قناعت نمایند و موارد این
عارفه را بعوارض تغییر و تبدیل و نواقض نقض و تحویل مکدر و متغیر نگردانند فمن بدله بعد ما سمعه
والملائکة فانما اثمه علی الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم و من سعی فی ابطاله فعلیه لعنة الله و الناس اجمعین
و مأویه جهنم و بئس المصیر **نوع دوم** ادرار بمقاصه چون مولانا اعظم ملک الافاضل
شمس الدین محمد دام فضله از جمله افاضل وقت بود و در ارشاد حال بستنی و عمارت
وقلت منال و کثرت عیال او معلوم و محقق و واجب آمد و جهی جهت اسباب معایش او تعیین فرمود
تا در وجه اخراجات ضروری نهاده بوظایف عادات و عبادات و دولتخواهی حضرت ما مشغول
گردد بنابرین مقدمه از ابتداء این سال مبلغ یکهزار و هشتصد دینار زر رایج بر سبیل ادرار
بنام او مجری و مقرر گردانیده شد و مانع زحمت بدو رسد فرموده شد که اصحاب دیوان آن
مبلغ را بمتوجه فلان دیه از فلان ناحیت ما فلان تمغا مقاصه کرده در دفاتر دیوان بنام او ثبت
کنند بدان سبب این حکم یرلیغ بالتون تمغا ضمن نفاذ یافت نامتصرفان و بیتکچیان تبریز علی اختلاف
درجاتهم طبقاتهم و تباین حالاتهم مبلغ مذکور را بموضع مذکور بامعامله مذکور مقاصه و مستغرق دانسته ما خرف
معتمدان مولانا معظم مشار الیه دهند و این صیغه را در باب ادراری مدام موبد بستم و مقاصه
و انعامی بلاکلام مخلد مستغرق شناسند و بعد از امتداد ایام حیوة او بر اولاد و اعقاب او و ما
توالدوا و تناسلوا نسلا بعد نسل و فرعا بعد اصل مقرر و مسلم شمرند و هر سال باستیناف احکام و مکتوبات

استجداد بروات و پروانجات مطالبت و مواخذت ننمایند و متوجهات موضع را از جمیع اموال
موضوع و نام آن از دفاتر مسقط و مرفوع دانند و بمقرری متقرر و بمعافی و مسلمی مخصوص
شناسند و بهیچ وجهی از وجوه بر آنجا برات ننویسند و حوالتی نکنند و محصل نفرستند و قلم و قدم
کوتاه و کشیده دارند و اگر بسوء تدبیر او و معتمدان او متوجه و محصول آن دیه از آن تغار زیادت
گردد علت جزایدار و مطالبتی ننمایند و اگر بسبب آفتی سماوی یا ارضی نقصان پذیرد او را
نیز باز دیوان رجوع نباشد آن عارفه عفوا صفوا و راسعنی و مهنا ماند و بهمه ابواب تغییر و تبدیل
و نقض و تحویل محترز و مجتنب باشند فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه ان الله واسع
علیم و علیه لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین روبا و کدخدایان و رعایا و مزارعان فلان
دیه با عمال و تمغاچیان فلان تمغا باید که متوجه و محصول آن را سال بسال با معتمدان او جواب
گویند و چیزی قاصر و منکسر نگردانند و بنیه براتی و نشان او و فرزندان او بکرانک زر و تمکین
علامتی آزرده ندهند و علی مرور الایام و کرور الشهور و الاعوام ایشان را مالک و متصرف آن
دیه با حاکم و متصرف آن تمغا کاشته و دست ایشان در جمیع تصرفات نافذ و مطلق شناسند و دیگری را
در استیفای منافع و فواید آن با ایشان شریک و منازع ندانند و تغییر و تبدیل آن را بهمه وجهی
محظور و ممنوع شمرند و من سعی فی ابطاله فهو عند الله ماثوم و عند الناس مذموم و مأویه جهنم
و بئس المصیر **نوع سوم** ادرار هم بمقاصه اجر لمصانع و ادرار عوارف حق
شخصی که علم نافع را ضمیمه عمل صالح گردانیده باشد و شرایف اوقات را باکتساب طاعات
و عبادات مستغرق گاشته و بارشاد مریدان و افادت مستفیدان طلبا لما عند الله من حسن
الثواب اشتغال نموده بر ذمت همت پادشاهان دادگر و شهریاران فضل پرور افضل
مناجح و بضاعات و اجزل مکتسبات و مغتنمات است جز فیه خاطر و نهینه اسباب معاش چنین
کسی که باتزوا و انقطاع تمسک نموده باشد و ابواب ضیافات و انعام بر خاص و عام گشوده
و دامن همت را بلوث اطماع و توقعات نیالوده موجب استدامت دولت روز افزون
و سبب استقامت ایام همایون ما گردد ان شاء الله تعالی و چون مولانا اعظم شیخ شیوخ الاسلام
مقتدی الانام سید السلف و الصالحین جمال الملة و الدین المرندی دامت برکته و جوته الشریفة

معتقدان ومستعدان قیام نموده ودر محافل وعظ وتذکیر

حسنة النصیحة خاندان ورع وتقوی ورائس الجزیره دودمان درس وفتویت واز بدایت حال تا نهایت وقت بارشاد مریدان وافادت مستفیدان قیام نموده و در محل ارشاد وافادت رافزان رافدغفلت را از منامات ضلالت وغوایت ایقاظ کرده وانباه ذوی حاسة ونوه تجیین روحانان بر لطایف اقاویل احادیث واسماع سکنان ملا اعلی بالا مال کردانید وصیت فضایل ومناقبش بمسامع اهالی مشارق ومغارب رسیده ودور ونزدیک وترک وتاریک سر بر خط ارادت واعتقاد او نهاده وحضرت شریف ما را بمیامن مواعظ دلپذیرش مواد انتباه حاصل شده هر روز دولت مجدد وسعادت مؤکد معاین ومشاهد گشته وهمگی همت بر تعیین وجهی جهت مدد ماده معاش او وفرزندان ومریدان ومتعلقان او از اخراجات زاویه وصادر ووارد که آنجا رسند اهتمام نموده بنابرین مقدمه از ابتدا این سال هر سال مبلغ ششهزار وششصد دینار زر رایج که هر روز ده دینار باشد از مال متوجهات فلان ولایت بر سبیل ادرار بنام او مجری ومؤثر گردانیده شد وبیکچیان دیوان در دفاتر وطومارات ثبت کردند وتمغوی جزیه اهل ذمت فلان موضع که مبلغ آن همین مقدار است مقاصه کرده با تصرف معتمدان او داده آمد واز جمیع ان ولایت مسقط ومرفوع واز حشو اموال موضوع گشته شد تا نوکران او وجوه ادرار مذکور را از اهل ذمت حاصل کرده بوجه معارف مصالح او مستغرق گردانید واو بفراغت خاطر بطاعت وعبادت وتصالح خلایق اشتغال نموده بعد از فراغ از مجالس افادت وتذکیر وافتتاء امر احادیث وتفسیر بر ریاضه دولت ما جهانبانی استمطار امطار سحاب نوال از حضرت ذی الجلال واجب داند چه هر آینه باجابت پیوندد ان شاء الله تعالی بدان سبب این حکم یرلیغ مالتون تمغا نفاذ یافت تا از ابتدا این سال حکام ومتصرفان فلان شهر علی اختلاف الطبقات ونایبان العمالات متوجهات جزیه اهل ذمت را از جمیع ولایت و ممالک اهتمام خود مفروز وموضوع دانسته بهیچ وجه از وجوه براتی برات ننویسند وحوالتی نکنند وتحصیل نفرستند وقلم وقدم کوتاه وکشیده دارند وبمعرفت معتمدان مولانا شیخ الاسلام اعظم زبدت برکته گذارند وقطعا واصلا بر امون نگردند واین عارفه را در باب او ادرار ابدی تصور کرده مقاصه وانعامی بالکلام مستوفا دانسته بعد از طول مدت او برا ولاد او واعقاب او اجرا دارند تا دامت

السموات والارض مسلم شمرند وهر سال بمطالبات مجددات احکام ومسامعات پروانجات مزاحم ومعارض نگردند و بر تغییر وتبدیل ان بهیچ وجه از وجوه اقدام ننمایند فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم ومن سعی فی ابطاله فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین ومأویه جهنم وبئس المصیر جماعتا اهل ذمت انجا بر باید که متوجه خود هر سال بسال بمعتمدان او برموجبی که از دیوان بزرگ برمعمول ومتوسط و مفصل الحال مقرر شده جواب گویند وجزیی قاصر نگردانند ومولانا شیخ الاسلام اعظم بعد از انقضاء طول اعمار او اولاد واحفاد او را ما تعاقبوا وتناسلوا حاکم ومتصرف خود دانند ودر برات ونشان ایشان یکدانگ زر بهیچ آفرین نوسند واگر داده باشند محسوب نخواهند بود ما خفت نماند

فصل سوم

در معیشت و مقاصه معیشت وجهی را گویند که پادشاه در حق کسی ارزانی فرماید ومادام که چنین در حیوة باشد منقطع نگردد و بعد از او منقطع وباطل شود وچون بمتوجه موضعی مقاصه کرده حکم مقاصه نیز موقوف بر حیوة آنکس باشد وبعد از وی ساقط گردد بخلاف مقاصه ادرار که آن ابدی باشد واین فصل مشتمل بر دو نوع است

نوع اول

در معیشت چون شیخ عزیز نجم الدین بردی مرد ومنقطع است واز مدتی باز در گوشه زاویه خود بطاعت وعبادت حق تعالی وارشاد مریدان مشغول واز مواد دنیوی وجهی که مدد معاش وسبب انتعاش او ومریدان باشد متعذر لاجرم وجوهات زکوات ارباب اموال که ادا آن بر ایشان شرعا واجبست وبدیوان بیت المال گرفته حلال برین وجوهات دیوانی است هر روز مبلغ پنج دینار زر رایج چنانک هر سال یکهزار وششصد دینار باشد هر سال بوجه معیشت او ومریدان تعیین رفت تا روز بروز وماه بماه وسال بسال استیفا نموده در وجه مصالح اخراجات ومعارف ضروریات بمصرف رسانند وبطاعت وعبادت مشغول شده در دعاگویی دولتخواهی افزایند بدان سبب این حکم یرلیغ بالتون تمغا همایون نفاذ یافت تا از ابتدا این سال عمال کلانتران بیت المال تبریز علی اختلاف طبقاتهم مبلغ مذکور را روز بروز وماه بماه وسال بسال از هر وجه که بیت المال تعلق داشته ومتوفر باشد بمریدان شیخ نجم الدین جواب گویند وبهیچ عذر وعلت معوق وموقوف

و این عارفه را در باب او معیشتی مدام و ادراری بالکلام دانند و هر سال حکم مجدد نطلبند و بعض جاری العاده قناعت نمایند

نوع دوم

در معیشت و مقاصه

چون متولیه حکم سابق را بدین جانب رسانیده که بوجه معیشت او و مریدان تعیین رفته بود از چنین باید نوشت و بمتوجهات فلان دیه یا فلان مزرعه که داخل دیوان بیت المال است مقاصه و مستوفی گشت و ما تصرف او و اولاد او ما او را با استقلال آورده و عمارت و زراعت کرده مبلغ مذکور را سال بسال از محصولات و ارتفاعات آن استیفا میکند باید آن موضع را از دیوان بیت المال متروک داشته قلم و قدم کوتاه کشیده دارند و بهیچ حال بر آنجا برات ننویسند و حوالتی نکنند و محصل نفرستند و اگر بسعی و اجتهاد او و مریدان موضع ازدیاد یابد بدان علت با ایشان خطاب نکنند و وجه مستزاد او نطلبند و اگر نقصان پذیرد باز دیوان بیت المال رجوع کرده وجه ناقص را استدعا کنند تا از موضعی دیگر جواب گویند

فصل چهارم

در مرسوم

مرسوم وجهی را گویند که از دیوان بکسی دهند در عوض خدمتی که مباشر آن باشد و آن واجب لیابه بود چون آنکس ترک آن خدمت کند استیفاء آن مرسوم را مستحق نباشد و حکم مرسوم را دو نوع دیگر کنیم و برین موجب باید نوشت

نوع اول

چون سعدالدین مسعود مردی جلد و کاردان است و مدتها مجری دیوان بزرگ مشغول بوده و امانت و دیانت و راست قولی و درست قلمی او همگنان را معلوم و محقق بوده هر سال مبلغ دو هزار دینار زر رایج بر سبیل مرسوم مجری بنام او از اصل مال مجری و مقرر گشت و در دفاتر ثبت افتاده بدان سبب این حکم یرلیغ بالتون تمغا مضمن نفاذ یافت تا اصحاب دیوان بزرگ آن مبلغ را سال بسال آن مرسوم مجری و ممضی دانسته بر مواضع مرجو الحصول برات نویسند چنانکه بی زحمت بدو رسد و اگر خواسته باشند بموضع دیوانی مقاصه کنند ملتمس او مبذول داشته موضعی که خواهد بر وی مسلم دارند بشرط آنکه تا بر دیوان مشغول باشد آن مواضع را تصرف نماید و اگر ترک گیرد مواضع را با تصرف دیوان دهد برین موجب مقرر دانسته تغییر و تبدیل نکنند و هر سال حکم مجدد نطلبند

نوع دوم

چون قوام الدین حیدر همواره مباشر کارهای بزرگ بوده است و از عهده آن باحسن وجوه تقصی نموده و اکنون راه نیابت و وزارت در دیوان بزرگ موسوم است و چون وجه متوجهات معاش بر طریق بیش گرفته که پسندیده خالق و خلایق است و ابواب طمع بکلی مسدود گردانیده واجب شد وجهی بر سبیل مرسوم جهت او تعیین کردن تا مصالح معاش خود صرف نموده بوظایف مهمات دیوان اهتمام نماید بنا برین مقدمه از ابتدا ایل سال مبلغ کذا دینار از مال و متوجهات دیوانی تبریز بوجه مرسوم او مجری و مقرر گردانیده شد و در دفاتر و مؤامرات ثبت افتاده بدان سبب این حکم یرلیغ بالتون تمغا مضمن نفاذ یافت تا اصحاب دیوان بزرگ مبلغ مذکور را سال بسال بر متوجهات تبریز اطلاق کنند و از نقدتر وجهی حوالت کنند متصرفان تبریز در رسانیدن آن وجه بهیچ وجه از وجوه توقف و تعلل ننمایند و پیرامون اعذار و موانع نگردند و بیک دفعه تسلیم معتمدان او کنند و قبض وصول بستانند تا از ایشان محسوب افتد

فصل پنجم

در تخفیف دو نوع

نوع اول

تخفیف یکساله

درین وقت چون کدخدایان و رعایا فلان موضع بدیوان آمدند و عرضه داشتند که درین سال از عبور لشکر و انقطاع مطر لا ینقطع و لا عین اکثر ارتفاعات ایشان نقصان یافته است و آن مقدار غلات نمانده که وجه معاش ایشان را کافی و اخراجات ضروری را وافی باشد اگر از متوجهات دیوانی که بمطالبت آن لایزال و مخاطب شوند و تعنیف مخاطبات تخفیف رود ما بدین جهت متفرق شوند و اساس عمارت و زراعت مجدد بر آن نهند در دعاگویی و دولتخواهی افزایند چون سخن ایشان متضمن صدق بود و اختلال احوال رعایا بکرات معلوم شده از جمله متوجهات که ایشان را بدیوان باید داد مبلغ ده هزار دینار تخفیف مجری و مقرر گشت که در دفتر و مؤامرات ثبت کنند بدان سبب این حکم یرلیغ بالتون تمغا مضمن همایون نفاذ یافت تا متصرفان آنجا مبلغ مذکور را از متوجهات سنه تسع و ثمانین ایشان باز نهند تخفیف مجری و ممضی شناسند و بدین علت درین سال از ایشان مطالبتی ننمایند و محصلان را که جهت تحصیل آن وجه فرستاده باشند باز خوانند

و قطعاً و اصلاً پیرامون ایشان نگردند فمن بدّله بعد ما سمعه فانما اثمه و عند الناس مذموم

نوع دوم در تخفیف ابدی

چون شیخ کمال الدین مردی درویش و مستجمع صاحب عیال و از جمله حطام دنیوی آنچه دارد که مدد مادهٔ معاش او از آنجاست و متوجه دیوانی آن هرساله مبلغ دویست دینار است حکام و متصرفان و تحویلداران جهت مطالبت ان مبلغ او را زحمت میرسانند و بدان واسطه از طاعت و عبادت و توجه بعبودیت حق تعالی باز میماند التماس کرد که آنرا تخفیف ابدی آنرا در باب او مجری دارند تا در دعاگویی و دولتخواهی افزاید چون استحقاق او ظاهر بود و حجتی برین مطلوب و تقریر او اقامت شهادت کردند ملتمس او مبذول افتاده مبلغ مذکور را که متوجه آنچه اوست تخفیف مجری داشته شد و در دفاتر و مواجبات ثبت افتاده بدان سبب این حکم یرلیغ بالتون تمغا نفاذ یافت تا از ابتدای این سال الی ما بعد من الشهور و الاحوال حکام و تحویلداران مبلغ مذکور را تخفیف ابدی بنام او مجری و مقرر داشته از حشو اموال آنجا موضوع و از قلم مسقط و مرفوع شناسند و بعد الیوم از آنچه او بهیچ وجه از وجوه چیزی نطلبند و این عارفه را در باب او تخفیف مدام و موبد و صدقهٔ ملک کلام مخلد دانسته بعد از او اولاد و اعقاب او را ما توالدوا و تناسلوا نسلاً بعد نسل و عقباً بعد عقب الی ان یرث الله الارض و من علیها و هو خیر الوارثین مصون و موفر دارند و هرسال حکم مجدد نطلبند و مغیر و مبدل را مستوجب لعنت ابدی و خسار سرمدی دانند

فصل ششم

نوع اول در معافی و مسلمی مزرعه

حکام و بیتکچیان و متصرفان سلطانیه بدانند که مریدان مرحوم شهاب الدین قلندر رحمة الله علیه بعد از تقدیم دعاگویی دولت قاهره لا زالت مشرقة زاهرة عرضه داشتند که مزرعه فلان وقف زاویهٔ ایشانست و تا غایت از متوجهات دیوانی معاف و مسلم بوده و چیزی بدیوان نمیداده اند و احکام نوکران ناطق درین وقت علی اختلاف طبقاتهم برخلاف معهود مطالبت میکنند و جماعت درویشان و قلندران از وقت خود باز میمانند التماس کردند که اگر حکمی بامضا نفاذ یابد و برقرار آن مزرعه را معاف و مسلم اختصاص یافته در دفاتر دیوانی و مواجبات تحریر و ثبت کرده در دعاگویی و دولتخواهی افزایند چون ملتمس ایشان بر راه بود

و استحقاق ظاهر و لایح مبذول داشته بدان سبب این حکم یرلیغ بالتون تمغا نفاذ یافت و از ابتدای سنه فلان آن مزرعه را از مزارع دیوانی و اربابی مفروز گردانیده بمعافی و مسلمی بر ایشان مقرر گردانیده شد تا در عمارت و زراعت آورده محصولات و ارتفاعات را بوجه معاش خود مستغرق گردانند حکام آنجا باید که بعد الیوم قطعاً و اصلاً برانجا برات ننویسند و حوالتی نکنند و محصل نفرستند و قلم و قدم کوتاه و کشیده دارند و نام از از دفاتر ولایت برون اندازند و این عارفه را در باب مجاوران زاویه و جماعت قلندران و حقوق ایشان معاف ابدی و مسلم سرمدی شناسند و بتقلب ادوار و تبدل قرون و اعصار متقلب و متبدل ندانند و پیرامون آنجا نگردند و بهیچ وجه از وجوه مطالبتی ننمایند و هرسال حکم مجدد نطلبند مغیر و مبدل را مستوجب لعنت ایزدی و مستحق غضب الهی دانند

نوع دوم

درین وقت چون عرضه داشتند که مولانا شیخ بزرگوار قطب الوقت جلال الدین همدانی دامت برکته از علماء پرهیزکار زوین دار و متقی کردار است و شرف علم نافع را با عمل صالح جمع گردانیده و دم و قدم و قول و قلم را جهت مصالح انام در کار آورده و بمکملهٔ نیت تحری مراضی ایزدی بسر برده مگر کلام همدان ملک ریزه او را که محصول آن بوجه مسوغ صادر و وارد و صلحا و فقرا مستوفیست مطالبت مال و متوجهات و تکالیف و اخراجات و سایر مؤنات مزاحم میکردند و اوقات عزیزان بزرگ مکدر و مشوش میدارند و بدین واسطه در وظایف ارشاد و افادت فتوری راه می افتد باستماع این معنی بر خاطر ما نزد و از بن تاریخ مار املاک ایشان را و استعمال مستغلات از مطالبت مال و متوجهات و حقوق دیوانی و اخراجات و رواید و عوارض و تکالیف و تخصیصات و توقعات و نوزعات و تفییمات و باغ شمار و خانه شمار و سایر مؤنات معاف و مسلم گردانیدند بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا حکام همدان علی اختلاف طبقاتهم اسامی آن مواضع را از دفاتر همدان برون اندازند و بهیچ تحلیل حقیر و کبیر و قلیل و جلیل بهیچ وجه اصلا و ابدا مزاحم و متعرض آن مزارعان و خدام و متعلقان او نگردند و از مزارعان مستغلات و مساجد مستغلات مطالبتی بای وجه کان نکنند و مال و متوجهات املاک او را از جمیع اموال موضوع و از دفتر مسقط و مرفوع دانند و این صدقه را در حق او بزرگ معافی مدام و مسلمی ملک کلام شناسند و بعد از امتداد مدت او اولاد و اعقاب او را

ما توالدوا و تناسلوا الستیفاء آن عارفه وصیغه موصوف و موفر شمرند و از ایشان و متعلقان

ایشان علاوه لسباب مطالبتی ننمایند و بر تغییر و تبدیل این حسنه بهیچ وجه از وجوه اقدام ننمایند

نوع سوم

مغیر این ملعون ابدی و مغضوب لم یزلی باد در ین وقت چون استماع

افتاد که در سعید اباد ریشاع عام افتاده است در روسپا و کدخدایان انجا علی الدوام بر

رعایت صادر و وارد قیام می نمایند و جهت طعام ایلچیان از تو انکرو درویش و مغول

و تاجیک سور ماری مرتب میدارند و بهیچ وقت درین وظیفه اهمال نمی افتد مرحمت جهانی

شامل حال کافه عالمیان منعقد اعفا ایشان از مطالبات و متوجهات شد بدان سبب این حکم

نفاد یافت تا ازین تاریخ باز متصرفان ناحیت مهراز و دعلی اختلاف طبقاتهم تعلق مال و متوجهات

و حقوق دیوانی قطعا و اصلا و ازاحم و متعرض نگردد در روسپا و کدخدایان و رعایا و مزارعان متوطنان

و متوطنان قریه سعید اباد نشوند و بر وارد و عوارض و اخراجات و تکلیفات و تخصیصات و قسمات

و بهیچ شلتاق معهود و غیر معهود از ایشان توقع ندارند و با ایشان بران عادت پسندیده مستمر باشند

حکام و متصرفان در هیچ وقت و زمان مزاحم و متعارض ایشان نگردند تا بفراغت خاطر بوظیفه

دعاگویی دولت قاهره و تحتم ایتام قیام نمایند و هر آینه مستجاب کرد ان شاء الله تعالی و هر که تغییر کند این عارفه

ملعون ابدی و مطرود سرمدی باشند بمنه و یمنه

فصل هفتم

نوع اول

در ابطال قواعد ذمیمه سه نوع

امرا و حکام و نواب و متصرفان و تکچیان

و اکابر و صدور و سلاسل بدانند در ین وقت جمعی از کدخدایان آمدند و نمودند که چون

مال و متوجهات و حقوق دیوانی از اصل مال و فرع و حق النزیر و توقیر و وجوه سنه

و اخراجات شهر و ولایت چنانک مقرر شده و مواره بران مشتملست جواب میگویند حکام بیرون

ان وجوهات بهر وقت وجهی بدل خود خارج مال مخصص کرده بحوالت محصلان متغلب و عوانان

بی راه از ایشان بزخم چوب و شکنجه میستانند و جهت نوکران خود نیز که بهیچ زمان معهود

نبوده بر وجهی برده که بهایی نویسند و بیرون از جوهر اخراجات لم بستاجرات تکلیف میطلبند

و جمعی نیز بر در وارها، شهر که در تمغا و یلی و راهداری و در واره با مدخل داشته از مجموع

چارپایان از اسب و استر و شتر و دراز گوش و گاو وجهی میستانند و از گوسفندان

که در شهر میآرند بهر یکصد سر گوسپند یکسر میگیرند و بر عمران از انواع منکرات و محظورات

اقدام می نمایند و اهل شهر و ولایت بکلی معذب و مشوش میدانند اگر بکمال مراحم و عواطف اکه

نرود اکثر جلا وطن کرده در اطراف متفرق خواهند شد این نوع لیز جمله مستنکرات بود و همت

بر تلافی آن مصروف و متصور گشت بدان سبب این حکم نفاد یافت و خواجه قوام الدین را فرموده

شد تا بتخصیص آن قضایا اشتغال نموده و تحقیق بلیغ کرده اگر برین موجب باشد که کدخدایان تقریر

کرده اند هرچه حکام و متصرفان و کماشتگان ایشان بر ین شناقص و شلتاق لیز رعایا ستده

باشند تمامت را استرداد نموده تسلیم رعایا کند و عذر و درفع بهیچ وجه لیز وجوه ممنوع فرارد

مابعد الیوم هیچ آفریده لیز حکام و متصرفان و تکچیان و متغلبان و غیرهم برین نوع نمی اقدام اگر

در بعضی قضایا بر عرضه داشت احتیاج افتد بی توقف بعرض رسانند تا حکم آن بر وجه شریعت و معدلت موافق ان

یاپ و یاسا ق کرده شود چه بعنایت الله تعالی و طلبا لمرضاته مجموع قواعد ذمیمه را که موجب خلل و خرابی

و خسارت و مضرت خلایق باشد در جمیع ممالک عموما و از ان ولایت خصوصا مرتفع گردانیدیم

و احکام مؤکد بلیغ بتمامت اطراف لرسال رفت اگر بعد الیوم هیچ آفرین لیز حکام و غیرهم بیرون

مال و متوجهات و وجوهات که از دیوان بزرگ تعیین رفته از رعایا چیزی مستد باشد بعد از انک

در عوض یکدینار ده دینار استرداد از و در گناه و بازخواست بلیغ آید ما حقیقت دانند

تغییر کننده آن حیثو در لعنت و سخط باری تعالی و ملایکه و انبیا علیهم السلام باد

نوع دوم

حکام و متصرفان مرند بدانند که در ین وقت متولیان موقوفات آنجا آمدند و نمودند که محصولات

وقفی را بموجب شروط واقفان بمصارف مشروعه مستوفی میکرد انند و عشری که از دیوان

بزرگ جهت وقف معیشت شده جواب میگویند هر وقت جمعی از متغلبان بمطالبات ضا و اجب فی خاطر آن

بی راه ناوار د مزاحم ایشان میشوند و بتشدید و تعنیف خطاب میکنند و گوسفند و تغار و شراب

و مرغ و حوایج از مواضع و قیغ بزور میستانند و هیچ آفرین منع ایشان نمیکند و چون متولیان

مردم ضعیف حال اند از عهده ان تکالیف بیرون نمی آیند و محضری که اهالی آنجا درین باب نوشته بودند

بعرض رسانیدند التماس تدارک نمودند بدان سبب این حکم نفاد یافت و بهلوان شمود راکه روی

رامی

نمایند

نسر وکلیفی وکارد انست نوشته شده تا ان جماعت را آگاه کردانید و بفوران قضیه رسیدن چون
صدق سخن متولیان بوضوح پیوندد هرچه ان جماعت از ایشان ستده باشند تمامت استرداد نموده
تسلیم مستحقان کنند و مبلغ یکهزار دینار جهت خاصه خود از ان متغلبان بستانند تا این معنی
موجب انزجار کلی ظلمه و متعدیان شود و اکر بر حرکتی که موجب قصاص باشد اقدام نموده باشند
بی توقف ماسارپانند تا طوایف را معلوم کردد که برهیچ آفریده از اصحاب ظلمه و تعدی ابقا نخواهیم کرد (مجموع)
و داد مظلوم از ظالم خواهیم ستد تا این معنی حقیقت دانند
نوع سوم
حکام و متصرفان فلان موضع بدانند که درین وقت استماع افتاد که جمعی از خربندکان و مکاریان
وغیرهم لایزال در بازار ها آنجا تعدی میکنند و از دکانداران ضعیف حال بالزام و اجبار وجهی
میستانند و از تبعه حرمه تمال المسلم کحرمة دمه نمی اندیشند و بعضی از ان ضعفا و غیره ترک دکانداری
کرده اند و از تدبیر خود و عیال باز مانده روزکار میگذرانند و مقتص شرع بر نا این معنی موجب استنکار (قوت)
و استنکار تمام شد بدان سبب این حکم نفاذ یافته باشد و محمد خواجه را فرستاده شد تا تفحص آن قضیه
مشغول شده چون مشاهده کند که آن معتدان برین حرکات ناپسندیده اقدام نمایند و اموال
بندکان خدای تعالی که باخون ایشان مساویست بزور و حیله میستانند مقدمان ایشان را که بوزن
قضایا باعث و محرص باشند بیاسا رسانند و شاکردپیشکان اکر بر فضولی و بی راهی و بوجه خلایق
ستوه آیند و اقایان ایشان اقدام نمایند بر سر هر بازاری چوب زنند و تشدید و تعنیف مکرر کردانند و اهالی
شهر و بازاریان را بعنایت و مرحمت مرفه و مستظهر کردانیده متذکر کنند که اکر بعد الیوم امثال معتدان
برینی راهی اقدام نمایند و یکدانک زر و یکمن غله مزاحم و متعرض هیچ آفریده شوند باتفاق
قضاة و حکام بمنع و دفع ایشان مشغول کردند و بدینجانب اعلام نکنند چه بدین واسطه از
ایشان قطعا و اصلا بازخواست نخواهد شد تا آسوده خاطر باشند و بزراعت در دولتخواهی
افزایند چه هر آینه مستجاب کردد ان شاء الله تعالی

فصل هشتم
در دفع فواحش و منکرات سه نوع

نوع اول
امرا و حکام و قضاة و سادات و متصرفان و بتیکچیان اردبیل بدانند که درین وقت جمعی از مشایخ و صلحا و ارباب

قلوب اینجا آمدند و بعد از اقامت دعاکوئی دولتخواهی عرضه داشتند بیش ازین عادت
نبوده که فواحش و منکرات بر شوارع نشینند تا اهل صلاح را در وقت تردد نظر بر ایشان
نیفتد درین وقت جمعی که کمتر کاندارند ایشان را برخلاف معهود بر راهها می ستانند و صلحا
و ارباب تقوی را نظر برین منهیات و منکرات می افتد و شعار روا نیست و جمعی نیز که بر شرب
شراب اقدام می نمایند مست شده در بازارها متعرض مردم و مزاحم اهل صلاح میشوند التماس
کردند که اکر این منکرات مرفوع و مال از اخراجات اموال موضوع کردانند در دعاکوئی
و دولتخواهی افزایند چون اجابت ملتمس ایشان موجب رونق و تقویت دین اسلام است
مع تعالی و لی زیادت در مال دیوان ظاهر میشد آن مال را که متوجه فلان فواحش و حق التمغا
و تمغای شراب ان موضعست و مبلغ آن ده هزار دینار در باب وضع آوردیم و بالکلیه مرفوع
و موضوع کردانید و بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتدای سنه تسع و خمسین خلفی
الی ما بعدها من الشهور والسنین فواحش و منکرات و محرمات را از و بابر منکرات مرفوع
دانند و مال آن از اخراجات اموال موضوع شناسند متصرفان و بتیکچیان انجا بعد الیوم فلان فواحش
و مال تمغای شراب و سایر آنها از هیچ آفریده نطلبند و درین باب در کاغذ ننهند اکر بعد الیوم فواحش
بر راهها بینند معلوم کنند که کسی بخواهی فواحش را باز خواست منع و جنایات مخاطب کردانند
و ... و فروشنده شراب را در کناه ارند و مال او را خاص دیوان کنند هرکس که برخلاف
این معنی اقدام نماید بعد از آنکه بمواخذت بلیغ مواخذ و معاقبات اکید معاقب کردد در سخط و لعنت
باری تعالی و ملائکه و انبیا علیهم السلام آید تا حقیقت دانند

نوع دوم
بدانند که درین وقت کیخان عرضه داشتند در حدود زاویه شیخ بزرکوار صلاح الدین موسی جامت برکته جمعی فروختن
شراب و نشاندن فواحش بر راهها و در خانها اقدام می نمایند و زهاد و متعبدان را که بدان زاویه
می آیند نظر بر ان می افتد و صفای اوقات ایشان مکدر میباید بدان سبب این حکم نفاذ یافت
با حکام و متصرفان سراه ازین تاریخ باز جمعی را که بر منهیات اقدام نمایند چون فروختن شراب
و نشاندن فواحش بجانب بیرون شهر بموضعی فرو ارند تا جمعی اکر ان طایفه اختلاطی باشد انجا روند
و زهاد و عباد شهر را در تردد و آمد شد نظر بر منکرات و محرمات نیفتد اکر حکام اردو در وصول این
حکم

اده روز دیگران جماعت را بیرون شهر نوشتند در محل خطاب بلیغ مانند تا حقیقت دانند

نوع سوم حکام و قضاة و متصرفان امر بدانند که درین وقت جنان عرضه داشتند جمع عورات مسلمانان بواسطه عجزی که با احوال ایشان راه یافته بارتکاب منهیات مشغول مانده و در اکثر فواحش و محابا بی باکی ستند بر خلاف شریعت اقدام می نمایند این معنی بغایت مستنکر و مستکره است بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا حکام و قضاة تفحص و تحقیق احوال آن عورات چون مسلمانان باشند و از عجز و اضطرار لابد بر حرکات اقدام نمایند ایشان را از آن حالت منع کرده بشوهر آن دهند و اگر بعضی را در رحت ره احتیاج باشد از مال دیوان مرتب داشته تسلیم کنند متصرفان را در وقت محاسبه مجری افتد و اگر مرتدع و منزجر نگردند اجرا حکم بر موجب فرموده شارع صلی الله علیه و سلم واجب دانند تا فساد ایشان بدیگر عورات مسلمانان سرایت نکند مخالفت در محل بازخواست بلیغ آید تا حقیقت دانند بمنه و منه

فصل نهم

در تدارک ما فات از خسارت و نقصان سه نوع

نوع اول درین وقت چون مریدان شیخ الاسلام اعظم صدر الملة والدین دامت برکته نموده اند که از محصولات فلان مزرعه که وقفست بر مصالح زاویه متبرکه ایشان و حاصل آن سیصد جریب غله درین سال ملخ تلف آورده و خورده است و بدان واسطه معاش ایشان ضیق تمام یافته چون همگی همت بر تدارک ما فات و تلافی مخلات و جبر کسر و رتق فتق تمامت خلایق بتخصیص درویشان و منقطعان و گوشه نشینان مصروف و معقول است عوض آن مبلغ سیصد لک دینار از وجوه جزیه اهل ذمت که حلالترین وجوهات دیوانست بنام ایشان مقرر کردانیده برات نوشته شد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا حکام و متصرفان مزارعه مبلغ مذکور را بر موجب برات دیوان از متوجهات جزیه بر زودی بمریدان شیخ الاسلام اعظم زیدت برکته جواب گویند و تدارک خسارت ایشان واجب دانسته جنان سازند که بفراغت خاطر بطاعت و عبادت و دولتخواهی مشغول شوند تا مثوبات و ارتضا پیوندد

نوع دوم قضاة و حکام بروع بدانند که درین وقت نمودند که مولانا تاج الدین علی با جمعی از طلاب و مریدان متوجه اینجانب بوده در راه جماعت حرامیان بر ایشان زده اند و نقود و اجناس و چهارپایان ایشان را برده و ایشان پیاده و برهنه و ضعیف حال مراجعت نموده اند بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا چون واقف گردند تا نفاق شی ولات و راهداران تفحص احوال حرامیان مشغول شده بدست آورده آنچه از مذکوران برده و گرفته باشند تمامت استرداد نموده تسلیم مستحقان کنند و حرامیان بیاسا رسانند و اگر حرامیان مردم ره گذری بوده باشند و پیدا نشوند از وجوه زکوات که بدیوان بیت المال تعلق گرفته و باهتمام قاضی کمال الدین علی است و اتفاق النسل راحتی در انجا شرعا ثابتست مبلغ دو هزار دینار رجهت خاصه مولانا تاج الدین علی و سه هزار دینار طلاب و مریدان جمعی که حرامیان ایشان را غارت کرده باشند استیفا نموده تسلیم دارند و رعایت و محافظت واجب دانند تا شکر و شکایت موثر نشوند

نوع سوم درین وقت امام جمال الدین احمد بدیوان آمده عرضه داشت که بواسطه تراکم قروض اختلال کلی بحال او راه یافته از تدبیر مصالح عیال بازمانده بتحصیل علوم اسلامی اشتغال نمی تواند نمود و همت بر تدارک احوال مصروف گشته متوجه شد از وجوه بیت المال ارمیه که او را شرعا استحقاق استیفاء آن هست مبلغ یکهزار دینار بدو دهند تا قروض ادا کرده و سد عیال و کسوه مرتب داشته بتحصیل علوم دینی مشغول گردد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا متصرفان بیت المال ارمیه در روز مبلغ مذکور را با او جواب گویند و همت بر ترفیه خاطر او مصروف و موقوف دارند و نگذارند که عمال علت کسی مرا نکه ما مشروع ازو مطالبتی نمایند و امداد شکر متواتر دارد تا محمدت شوند

فصل دهم

در تدبیر ظلامات ظلامه باصطلاح مستوفیان احوالی را گویند که متصرفان و رعایا بدیوان بزرگ باز نمایند مشتمل بر خرابی بدیشان رسیده باشند و استغاثتی که واجب التدارک بود و جواب آن ستمگی ایشان باشد و از روی لغت حرفیست که مظلوم از ظالم طلبند و مفهوم هر دو معنی بیکدیگر نزدیکست و در سه نوع ذکر کرده می شود

نوع اول درین وقت چون متصرفان عرض نمودند که بواسطه استیلاء حرامیان اکثر محصولات و ارتفاعات رعایا که بر روی صحرا بود تلف رسیده است و ایشان از ادا متوجهات دیوانی عاجز بود و بعرض که ساقا و قضاة و شحنگان

وائمه و علما و اکابر و اعیان انجا درین باب نوشته بعرض رسانیده التماس تدارک کردند
چون همگی همت بر ترفه حال رعایا و آبادانی ولایات مصروف است و میخواهیم که ما سرات
شامل حال جهانیان مخصوصا اهالی این ولایت کردد بدان سبب این حکم نفاذ یافت و مقرر شد که
اصحاب دیوان بزرگ جهت تدارک ظلامات انجا مبلغ سیصد لک دینار از جمله متوجهات ایشان
در باب وضع ارند و بدان علت با ایشان خطابی نکنند و مطالبتی ننمایند و عفو اصنعوا ایشان را
مقرر و مسلم شمرند مغیر در سخط و لعنت باری باد **نوع دوم** درین وقت سادات
و مشایخ و صدور و اکابر و اعیان و معارف و کدخدایان و رعایای نخجوان آمدند و نمودند
که بواسطه ورود ملخ مجموع غلات ایشان بتلف رسیده و اکثر ایشان عاجز و مضطر الحال شده و نزدیک
رود درمانده اگر بتدبیر احوال ایشان و جبر کسر ایشان اهتمام رود بکلی ضایع و مستاصل گردند
و دیگر امکان عمارت و زراعت نباشد چون صدق سخن ایشان معلوم بود و مکرر ان استماع
رفته از جمله متوجهات دیوانی مبلغ پنجاه هزار دینار جهت تدبیر آن ظلامه وضع کرده شد بدان
سبب این حکم نفاذ یافت تا حکام و متصرفان انجا علت مذکور را از ایشان مطالبتی ننمایند و آن
مبلغ را انجام ایشان موضوع دانند و بتکچیان نیز بر ایشان برات ننویسند و بهیچ وجه بتکالیف
و اخراجات و قسمات مزاحم متعرض نگردند و محصلان که جهت مطالبت آن مبلغ انجا رفته اند زحمت
هیچ آفریده ندهند و مجموع بروات راجع دانسته بدیوان آیند تا عوض ارجاعی دیگر تعیین رود و دیگر
و هر این معنی در سخط و لعنت باری تعالی و ملائکه و انبیا علیهم السلام اند بمواخذات بلیغ مواخذ
و بمعاقبات شدید معاقب گردند باحقیقت دانند **نوع سوم** حکام و متصرفان
و بتکچیان همدان بدانند که درین وقت رعایای فلان دیه از اعمال انجا بدیوان آمده عرضه
داشتند که اراضی مزروعی ایشان که بر ممر رودخانه بوده بواسطه سیلاب رود خراب شده تمامت
مزارعات ایشان را آب برده و بتلف رسانیده التماس تخمین کردند بدان سبب این حکم نفاذ
یافت و مردم صادق القول را با کدخدایان بر سر زمینهاء ایشان فرستند و تفحص نمایند اگر سخن ایشان بصدق
مقرون باشد درین سال مال ایشان را در باب وضع آورده بدان علت مطالبتی ننمایند و عوض
رسانند و اگر زراعت ایشان بتمام تلف شده باشد مال آن مقدار که بواسطه سیلاب خراب شده

از ایشان بستانند و رعایت واجب دانند و چنان سازند که بهیچ بهانه بعمارت و زراعت
مشغول توانند شد و امداد لشکر متواتر گردد تا بمرحمت پیوندد و حق

فصل یازدهم

در استمالت رعایا پنج نوع

نوع اول درین وقت خبر اختلال احوال و احتلال
احوال رعایاء همدان معلوم شد همگی همت بر ترفه حال ایشان مصروف و مقصور گشت
بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا حکام و متصرفان بهمه ابواب در محافظت ایشان کوشند و بعنایت
و مرحمت مستظهر و مستوثق شناسند و در قسمان رعایت مروت لازم دانند و بار قوی بر ضعیف
ننهند و از حیف و میل محترز و مجتنب باشند رعایاء همدان بهمه ابواب آسوده خاطر بوده بهیچ
تفرقه و تردد بخود راه ندهند و غایبان را استمالت داده با وطن مالوف ارند و بعمارت
و زراعت مشغول گردانند چنانچه با اصحاب دیوان مقرر شد که بعد الیوم در رعایت و محافظت
ایشان اهتمام نمایند و تعیین مال و توجه متوجهات بر وجهی کنند که از عهده بیرون توانند
آمد باحقیقت دانند **نوع دوم** سادات و قضات و مشایخ و صدور و ارباب و کدخدایان
و رعایا و مزارعان زنجان بدانند که همگی همت بتمشیت احوال ایشان مصروف است و بیرون
وجهی که از دیوان بزرگ جهت اخراجات صادر و وارد معین شده از ایشان مطالبتی نخواهد رفت
و وجهی که جهت مصالح و اخراجات خانقاه شیخ بزرگوار ربانی اخی فرج زنجانی قدس الله روحه العزیز
مقرر بوده بر قرار مقرر است و تغییر و تبدیل نرفته بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا بهمه ابواب
بعنایت و عاطفت مستظهر باشند و بفراغت خاطر بعمارت و زراعت اشتغال نمایند و ارباب
و کدخدایان و رعایا و مزارعان متوجهات خود بموجبی که در هر سال از دیوان مقرر شده و حکم داده ایم
بوجه مصالح خانقاه متبرک و اخراجات صادر و وارد مستوفی شناسند و آنچه باخراجات مقرری از آن ادا
و غیران مقرر گشته بر قرار مقرر دانند و بیرون آن بهیچ آفریده یک دانگ زر و یک من بار ندهند و اگر
جمعی از متغلبان ایشان را بخطاب زواید و عوارض مزاحم و معارض گردند بدیوان آیند و باز
نمایند تا برایشان وجه تدارک رود **نوع سوم** درین وقت استماع افتاد که رعایای فلان
موضع بواسطه کثرت حوالات دیوانی و خرابی که از تنوع قسمات بدیشان راه یافته جلاء وطن
کرده

بهر موضع متفرق شده اند استظهار و استمالت ایشان را این حکم نفاذ یافت تا بهر جا که رفته باشند
بطوع خاطر تمام بوطن مالوف آیند و بهیچ تفرقه و تردد بخود راه ندهند که در رعایت و محافظت ایشان
اهمال نخواهد رفت چند کدخدای کاروان بر بوان آیند و احوال عجز و انکسار خود باز نمایند تا بنوازد
اهتمام زود حکام ولایات ایشان را بحمایت نگیرند و بزودی تمام بوطن مالوف روانه گردانند

فصل دوازدهم

در مستظهر گردانیدن خایفان سه نوع

نوع اول حکام و سادات و مشایخ و قضاة
و متصرفان و تیکچیان سلطانیه بدانند که درین وقت فلان بتصور باطل توهمی نموده و بلغزا
اصحاب اغراض اعراض و توهم کرده و بدان جانب آمده چون باستکشاف احوال او اشتغال رفت
سببی که موجب اعراض و توهم باشد وجود نداشت بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا چون واقف
گردند باتفاق پیش او روند و او را بعنایت و عاطفت و شفقت و رحمت ما مستظهر گردانیده در ازالت
توهم و رفع تصور او کوشند و بطوع خاطر تمام بدینجانب روانه گردانند فلان نیز می باید که سوابق عنایات
و سوالف عواطف ما را در حق خود بر قرار داند و بتصورات باطل و توهمات فاسد و تخیلات بی بنیاد
و باقاویل اصحاب اغراض اعراض نکند و بزودی متوجه اینجانب گردد چون اتفاق ملاقات افتد عنایت
و رحمت ما تقویت و تفویض بعض مناصب و اعمال و سیورغالات و تشریفات درباره او بر وجهی تقدیم یابد که
محسود اقران و مغبوط همگنان گردد و حقیقت حال بر این جمله است تاکید چه احتیاج

نوع دوم عماد الدین بن
محمد بداند که درین وقت چون معلوم شد که بواسطه وجهی که تحصیل او کرده نوکران او از او
برده اند و گریخته او را خوف و استشعار غالب گشته در ملازمت تقاعدی نماید و بسبب استیلاء
توهمات اینجانب نیاید بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا چون واقف گردد بسبب وجهی که نوکران او
برده اند خائف و مستشعر و متوهم نگردد و بفراغت خاطر توجه نماید تا برحمت و عاطفت اختصاص یابد

نوع سوم ملک جلال الدین معلوم کند که درین وقت عرضه داشتند که علیخواجه
جهت تحصیل متوجهات اصفهان شده بود و مبالغی نقود و اجناس و چهارپایان خاصه که باعتماد م
او بوده بتلف رسانیده است و تصرفات فاحش کرده و از خوفی که بر وی مستولی شده پناه باو برده
و او را شفیع انگیخته تا بشفاعت او در سلک عفو انخراط یابد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا چون

واقف گردد او را بعنایت و عاطفت ما مستظهر گردانیده بدینجانب فرستد در رعایت و محافظت
او اهمال نرود و اگر زیانی مالی شده باشد الخلف عند الله علیخواجه بانواع مستظهر بوده بطوع
تمام متوجه گردد و عفو جرایم از شیم شریفه و عادات پسندیده حضرت ما آمده

فصل سیزدهم

در عفو جرایم فرمودن سه نوع

نوع اول سیف الدین محمود بداند که منکرات
بمسامع شریفه ما رسانیده اند که او بوقت نفاذ تحکم و یجانج و کرم رود بر منکرات
اقدام نموده است و متعرض اموال و انفس مردم شده و چون دانسته که بجزا خواست و تادیب
مواخذ خواهد شد روی گردانیده بهزاره ایک رفته است و پناه بان جماعت برده درین وقت
چون جمعی از ملازمان که با او تعصبی دارند در حق او شفاعت کردند والتزام نمودند که اگر بنعمت
عفو اختصاص یابد دیگر بار آن نوع معاش نرود بنابر شفاعت ایشان از سر جرایم او در
گذشتیم و او را عفو فرمودیم می باید چون بر مضمون حکم وقوف یابد بطوع تمام متوجه این طرف گردد که
عنایت و رحمت شامل حال وست

نوع دوم شهاب الدین علی و تاج الدین احمد
بدانند که درین وقت نمودند که ایشان بتسویل شیطان با مخالفان اینجانب موافقت نموده اند
و باغوا ایشان از راه رفته و چون بالهام توفیق از احوال خود واقف شده در محل ندامت و
استغفار طلب همواره مکارم عمیم ما عفو جرایم و اغماض بر هفوات زلات متصور و مصروف بوده
از سر جرایم ایشان در گذشته این حکم انفاذ فرمودیم تا چون بندامت متمسک شده اند و الندم توبة
بهیچ حال متردد خاطر نباشند و عواطف عفو ما را از آن فسیح تر دانند که تصادم هفوات ارباب زلات
محل ازدحام گردد و مجال عفو و اغماض از جرایم ایشان نباشد بطوع خاطر تمام متوجه شوند تا بتشریف
و سیورغال اختصاص یابند

نوع سوم احمد کلابان بداند که درین وقت عرضه
داشتند که از جمله چهارپایان خاصه که در عهده او بوده او بعلفخوار برده سر سبب بارگیر
در موضعی که علف از دست او بوده نوکران او نداشته جوانی اند و اسبان از خوردن علف
زهردار تلف و سقط شده و او از غایت خوف غیبت نموده است بدان سبب این حکم نفاذ یافت
تا تلف اسبان از تقدیر بیچون الهی داند با امن و فراغت باید و باسر کار خود رود و بعد ازان تا در ابتدا

احتیاط علف خوار نکند لسبان را آنجا نفرستند

فصل چهاردهم

نوع اوّل

در امان دادن خاینان ب‍نوع جمال الدّین احمد بداند که درین وقت چنان نمودند که بواسطه تقصیری که در عمارت خاصه کرده است و استحکام مبانی آن ناوردهٔ و استخراج کار برین موجب توفیق نیافته از کثرت خوف و غلبهٔ رعب از ملازمت حضرت متقاعد گشته و شعار آنکه تا او را بجا آورند و بر قرار ملازمت نماید صورت حال آنست که هیچ تشنیع او را از بیم امان چون عفو ذاتی و مکارم جبلی ماست عمارت دنیا و ما فیها در نظر حکیمان و عاقلان چه قدر دارد تا بعمارت خانه چه رسد بعنایت و عاطفت و مرحمت مستظهر بوده بهیچ وجه تردد بخود راه ندهد و در پناه امن و سلامت بحضرت بیاید جز عنایت و عاطفت در بارهٔ او امری دیگر متصور نخواهد بود و حقیقت داند

نوع دوم

تاج الدّین حسن معلوم کند که درین وقت چنان استماع افتاده که از اجور مستغلات املاک که در عهدهٔ او بوده مبالغی تلف آورده است و بدان واسطه غیبت کرده جمع کردن میان دو گناه ظلم عقلا نیست تلف مال گناهی و غیبت نمودن گناهی دیگر بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا ایمن بوده و با امان اختصاص یافته بدلخوشی تمام متوجه اینجانب شود و بهیچ وجه تفرقه و تردد بخود راه ندهد بواسطه تلف مال با او خطابی نخواهد رفت انگشتری امان فرستاده شد

نوع سوم

شمس الدّین محمد بداند که مدتیست تا محاسبهٔ مستغلات و بهای اشترو که بخاصه تعلق دارد بدو حوالت فرموده ایم و او بعد از سنج محاسبات و فراغ معاملات مبالغی تصرف نموده است و در رفع که از آنجا آورده اند مفصل و مسمی ذکر رفته و او از خوف مواخذت اعراض نموده این معنی بی راه است چون می داند که محاسبات املاک خاصه که باهتمام اوست چند دیناری چند تصرف نموده در عیار همت ما بچه سنگی وزن ندارد اعراض چرا نماید بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا چون واقف گردد بدلخوشی تمام متوجه شود و ما عنایت و مرحمت در حق خود زیادت از توقع و تصور یابد

فصل پانزدهم

در قلمرو شمسی قلمرو شمسی رسمیست که در بغداد و عراق عرب نهاده اند و جای دیگر این رسم نیست

و آن چنانست که موضعی خراب را که از قبیل عواطل و مامرات شد از دیوان بمبلغی اندک برگیرند و معمور گردانند و بملکیت ابدی تصرف نمایند و محصول آن را هر سال بادیوان جواب می گویند و درین باب این حکم بر این جملت نویسند امرا و حکام و نواب و عمال و بیتکچیان بغداد و عمال خاص علی اختلاف طبقاتهم و تباین درجاتهم بدانند که همگی همت همایون ما بر عمارت بقاع و بلاد که متضمن ترفیه طوایف عباد است مصروف و موقوف میباشد چه منافع آن بعموم خلایق که ودایع حضرت خالق اند عاید میگردد و چون نمودند که نهر حوالی حوارش از اعمال خالص که حد و آن منتهی میشود اول باراضی و حوالی محله خوارش و دوم بشاطی دجله و سوم بطاهر مبارک با افواهها و چهارم باراضی سلیمانیه و محلهٔ از مدتی مدید و عهدی بعید بایر و بایر افتاده و قطعا در آن موضع زراعتی و عمارتی اتفاق نیفتاده درین وقت امیر جمال الدّین و خواجه علاءالدّین برادر او حاجی احمد بر نهر حوالی حوارش مذکور را از دیوان بامرات قلمرو شمسی محله و موبد بر گرفتند و از دیوان بامرات مکتوب بتکمیل ابدی در آن باب با ایشان داده و چنانکه بنصف برامیر جمال الدّین مقرر باشد و نیمه بر خواجه علاءالدّین و برادر او حاجی احمد با ایشان آن را بعمارت و زراعت آورده بحکم حدیث من احیا ارضا میتة فهی له تصرف مالکانه ابدی تصرف داوا اراده کرده محصول آن را بر وجه معاش خود بمصرف رسانند بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا حکام و متصرفان بغداد آن موضع را از املاک و اهتمام خود و جمع ولایت مفروز و موضوع دانسته بهیچ وجه از وجوه بر آنجا برات ننویسند و محصل نفرستند و حوالتی نکنند و قلم و قدم کوتاه و کشیده دارند و بیرون وجه حصه نهر حوالی خوارش انچه بر ایشان است بدان متوجه گردد و از ایشان توقیع ندارند و مطالبتی ننمایند و مزاحم و معارض نشوند و چون برین جملت مقرر شد که زمین مذکور نهر حوالی حوارش بهر چند استخراج کنند و آن را بعمارت و زراعت رسانند باید که صدور و ارباب و بناه نهر حوالی حوارش و خالص بهیچ وجه از وجوه از ایشان مطالبتی ننمایند و توقیع ندارند تا بی کراه ایشان تا ابد لایزال جاری گردانند تا ایشان بر زراعت شتوی و صیفی و بهرامی و بیکر مشغول گردند و غلات آن مواضع را که بکسها بعواد بعمل کنند هیچ آفریده تحکمی و بر داری و حمایت متعرض نگردد و همچنین مقرر شد که جهت آنکه زمین بر شاطی دجله دیهی نهر و عمارت و دکان صنع در آن موضع پارهٔ

باید که هیچ آفریده معارض نگردد و بتکالیف اخراجات و اعمال و نوزیعات و طرحات و معاده
و محال مهام و رسم تحکمی و حمایت و سایر اخراجات و قسمات دیوانی و غیر آن مزاحم و معارض
نگردند تمغاجیان بغداد حاصل آن مواضع را علی اختلاف الاجناس من الفواکه و المزروعات
بهیچ وجه از وجوه متعرض نشوند تمکمان برین جملت مقرر دانسته تغییر و تبدیل نکنند و آن موضع را
ملکی از املاک و مالی از اموال و حقی از حقوق و متصرفی از متصرفات دانند و دست ایشان را
در بیع و رهن و وقف اقوی و هبه و غیر آن قوی و مطلق شناسند فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه
علی الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم و من سعی فی ابطاله فعلیه لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین
و ماویهم جهنم و بئس المصیر

نوعی دیگر از قرار شمسی حکام و نواب و متصرفان و بتکچیان

بغداد و حله و اعمال فراتی بدانند که چون مواضع اسرا و ماوحر بروسدین از عملات اعمال
بعما بلمسطا النیل از اعمال حله از مدتی باز خراب و عاطل بوده و از عداد ماراتکش بوده
از انجا هیچ آفرینی برسید مولانا شمس الدین التماس کرد که اگر آن موضع را بقرار شمسی
بر وی مقرر دارند او انرا بمال و رجال خود با عمال عمارت اردو بکون و ماموت کرداند
و هر سال مبلغ پنجاه زر رایج بدیوان بابرات جواب کوید چون ملتمس او متضمن عمارت و زراعت
و آبادانی بود و از ان مواضع فایده بدیوان نمی رسید ملتمس او را امید ول کاشته از ابتدای
سنه تسع و خمسین تا الی ما بعدها من الشهور و السنین ان موضع را بمبلغ مذکور بر قرار شمسی بر وی مقرر کاشته
شد و بتملیک ابدی با تصرف او داده ایم تا از ادر استقلال آورده حاصل انرا در وجه معاش
خود و فرزندان و متعلقان بصرف رساند و در دوام دولت ما ازاید چه هر آینه مستجاب گردد
ان شاء الله تعالی بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتدای تاریخ مذکور ان موضع را بر قرار شمسی
بمبلغ مذکور بر وی مقرر دانسته اگر سعی و اجتهاد او حاصل زیادت کردد دران علت با او خطابی
نکنند و مطالبتی ننمایند و قطعا و اصلا مزاحم و معارض نشوند و پیرامون نگردند و بیلتاق تحکمی و
و معاد به و حمایت و رعال مهام و سپاغه و نوزیعات و طرحات و تعبیطات و جمیع مونات و تکلیفات
دیوانی معهود و غیر معهود از انجا مطالبتی ننمایند و ترض نرسانند و چون سوابق خدمات او ظاهر من
و ابین من الامس بود و همت بر مجازاه حقوق او مصروف و موقوف او را از مطالبت مبلغ مذکور

معاف داشته آن مبلغ بر سبیل ادرار بنام وی مقرر کردانیدیم و بمتوجه موضع مذکور مقاصه
و مستزق کرده عفو او صفو ابروار زانی فرمودیم باید که حکام و متصرفان و بتکچیان بغداد و حله
و اعمال فراتی بمعاملة مسقط النیل ان مبلغ را در حق او انعامی مدام موبد مستمر و انعام بلا کلام
تحلا مستمر دانسته هر سال دران باب حکم مجدد نطلبند و بعد از وی بر اولاد و احفاد و ذریات و اعقاب
او نسلا بعد نسل و عقبا بعد عقب الی ان یرث الله الارض و من علیها و هو خیر الوارثین مقرر و مسلم
شمرند و از تغییر و تبدیل و نقض و تحویل محترز و مجتنب باشند فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین
یبدلونه ان الله سمیع علیم و علیه لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین و ماویه جهنم و بئس المصیر کتب بالامر العالی

فصل شانزدهم

در عمارت برات امرا و حکام و متصرفان و بتکچیان و نواب و عمال اعمال جمیع ولایات ممالک
محروسه عموما و آذربیجان و اران و موغان و عراق عرب و عجم خصوصا بدانند که چون تایید ربانی
و توفیق یزدانی مملکت ایران زمین در تحت تصرف و تملک ما آمد همگی همت همای عدل بر رفاهیت
عباد و عمارت بقاع و بلاد مصروف کردانیدیم و چون در احوال مملکت تاملی بلیغ و تدبیری وافی
رفت خرابی بیش از آبادانی و بایرات زیادت از عمارات دید بر این معنی که متضمن ترفیه خاطر
خلایق و موجب ارضاء حضرت خالق است از جمله واجبات نمود و ما وظیفه حمد و شکر قیام نموده باشیم
و مزید نعمت برحسب   ایزدی انتظار کرده کما قال الله تعالی لئن شکرتم لازیدنکم
توبران روی نمود که امنا و معتمدان را بهر شهر و ولایت بافت و کردانیم ما تفحص املاک بایرات
دیوانی مشغول کردند و در تصرف هر کس تمسکی موثوق به معتمد علیه باشد بعد از ثبوت باسترداد
نموده ماجور کردند و اگر متصرف موضع بایر را تمسکی معتمد علیه موجود باشد که از دیوان توجه واجب
او معین شده و او انرا از دیوان داشته بحضری بر گرفته باشد و اضعاف واجب خود تصرف نموده
بتکچی بابرات تفحص آن معنی کرده چون بثبوت رسید ان موضع را نیز تصرف نماید تا متصرف سابق
بدیوان آمده تمسکات قرض رساند اگر واجب الاستحقاق باشد واجب او را بر مال و متوجهات
تعیین کرده بوی مقرر کردانیده آید ما عدا از بن مراسم تعیین دیوان استیفا نماید و در مواضع مذکور
نشانند و اگر مواضع بابرات املاک اربابا   باشد و مالک متوفی شده و وارثی نمانده که معمور

وبیت المال تعلق گرفته و شرعا بثبوت رسید بیکچی بابرات از تصرف هر کس که بغیر استحقاق شرعی
گاشته باشد انتزاع نموده از انبر ماجور دیوان بابرات گردد اگر موضع بایر را مالک شرعی
موجود باشد اما قدرت و استطاعت عمارت و زراعت نداشته و خواهان آنکه ازانچه فروشد
بیکچی بابرات بمبلغی که معتمدان بقیمت عدل تعیین کنند بمال دیوان بخرد و داخل املاک دیوان گرداند
ناچار باید که بایع بیع آن راضی باشد با حیف و غبن نشود و نعوذ بالله من ذلک بعد از آن مجموع آن
موضع را بر وجهی که ذکر رفت مشروح و مفصل در دفتری منقح بنویسد و بدیوان فرستد تا بعد از امعان
حکم آن کرده شود بنا برین مقدمه تاج الدین بنواحی فلان ولایت فرستاده شد تا ارباب
خبرت و جمعی که بر مواضع بایر واقف باشند طلبیده و باتفاق ایشان بیلوکات و نواحی انجا رفته
وعمارات و بایرات را در نظر آورده و تفحص و تحقیق کرده دیوان را با ماجور دیوان که در واج
بیت المال تعلق گرفته و شرعا بثبوت رسیده که بیت المالست از انبر تصرف کند و آنرا که بیع باید
کرد در بیع آورده و نوعی سازد که از هنر و کفایت و کاردانی و درایت او بر وجهی ظاهر
و لایح گردد که موجب مزید تقویت و تمشیت باشد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا حکام و متصرفان
و بتکچیان و صدور و اکابر و اعیان و معارف و مشاهیر مراغه و نواحی و توابع و مضافات و سایر
ولایات آن تاج الدین علی را بیکچی دیوان بابرات دانسته در جمیع قضایا که بدین تعلق داشته باشد
رجوع با او کنند و دیگری را کاینا من کان مجال مشارکت و مداخلت ندهند و دست او در تصرف
و تدبیر آن مهمات قوی و مطلق دانسته تمامت بیکچیان و ارباب خبرت ملازم او ملازم باشند و اورا
در حلول حقیر و نقیر و قطمیر امور بابرات واقف و مطلع گردانند و چیزی پنهان و پوشیده ندارند علی
نیز باید که طریقه امانت و دیانت مشغول گاشته املاک مردم را متعدی و قصد مطعون نگرداند
و بابرات را که مالک شرعی باشد نیز و حق آن ایشان را تکلیف نکند و از جاده حق و طریق معدلت
بیک سر موی عدول و تجاوز ننماید چه نظر کلی در تفحص بابرات بر آبادانی مملکت تا بعد الیوم
ضعفا و زیردستان و درویشان بر عهد   دور کار گذرانند و خط و تنکی که موجب پراکندگی
و اضطراب احوال خاص و عوام است بکلی از صفحه وجود محو کرده آن شناسانند تعا و چون بدین مهم
قیام نموده باشد مبلغ کذا دینار از مال دیوان بوجه حق السعی خود تصرف نماید و از زیادتی متوقع

۲۲۸

وسعت با موجب مزید تقویت و تربیت گردد و کتب بالامر العالی دام نفاذه

باب دوم

در تهدید و سیاست بزرگان و منع ایشان [illegible] فصل

فصل اول

در عزل متعدی دو نوع

نوع اول

ازاحت موادّ ظلم و عدوان و ازالت
اسباب جور و طغیان شرعا و عقلا واجب و لازمست و خلایق که ودیعت خالق اند از تحکم
و تعدی ظلمه و مفسدان و تجبر و متعدیان صیانت کردن فریضه و محتم و چون نمودند که جمعی از
رنود و اوباش باستصواب فلان به مدت اجتماع کرده بر محلات فلان تعدی کنند و بنهب و غارت
و تاراج مشغول می گردند بدین واسطه رعایا ضعیف حال منقلع و مستاصل شدند و شهر روی به خرابی
نهاد و سکان آن جلاء وطن را مستوفی و متشمر گشته این معنی بغایت مستنکر نمود بدان سبب این حکم
نفاذ یافت و امیر حاج را که مرد عادل و شجاع و دلیر است با صد مرد لشکری فرستاده شد تا تفحص
و تجسس نموده آن جماعت بدست آورده اگر بتهییج حکام برین حرکات ناپسندیده اقدام نموده
باشند حکام را گرفته و بند کرده اینجا فرستد تا تدبیر ایشان کرده شود و رنود و اوباش که مباشر
آن حرکت ذمیمه شده باشند بعد از استرداد حقوق و تسلیم مستحقان بقدر عنف و عصیان ایشان
مواخذ و مخاطب گرداند و بر سر آن محلات و بازارها چوب زند و موچلکا بستاند که اگر بعد الیوم
برچنین حرکت بار دیگر خود یا باغوای دیگری اقدام نمایند بسزا رسند و آن موچلکاها را بتقاضی
شهر و چند کدخدای معتبر بسپارند تا ایشان را اعلام بدین جانب کنند حکم آن موجب موچلکا بوقت مخالفت
انجماعت بتقدیم رسانند هیچ کس شکایت در میان نماند

نوع دوم

درین وقت
چون ارباب و کدخدایان و رعایا و مزارعان ... بدیوان بزرگ آمدند و از ظلم
و تعدی حاکم و شحنه و متصرف شکایت کردند و نمودند که آنجماعت با یکدیگر متفق شده زحمت ساکنان
و اهالی آنجا میدهند و بجنایات و مصادرات و مطالبات بی راه می کنند و شحنگان جمعی اتفاق [illegible]
کهنه را ملازم گردانیده دست قوی میدارند و باتفاق مردم و فساد و افساد بحیف می دهند
و متصرفان متوجهی را که از دیوان معین شده یکی در پنج می ستانند و ما وکلکا و خدمتی و رشوت و حق الحکومه

وحدشتاق دیگر مزاحم ان بجارکان نمی شوند وچون مردم ضعیف متحمل این حال نمی توانند
کردن بدان سبب این حکم نفاذ یافت وایتکبز را که مردی منصف و کاردان و بعدالت
نفس متصف است فرستاده شد تا تفحص آن قضایا مشغول شده آنچه مذکوران از هر کس نه براه
وناواجب ستده باشند استرداد نموده بمستحقان رسانند ونحنه ومتصرفان را بعد از باز خواست
بلیغ معزول گردانند و مکاراو که من بعد مباشر قضایا یارغو و بولغای ابهر کردند و اگر خونی
واقع شده باشد خونیان را بدیوان فرستند تا بعد از تفحص قصاص کرده آید بر وجه شریعت
ومعدلت خلاف کننده چگونه از سر خود نترسد و نمیرد

فصل دوم

نوع اول

در استرداد حقوق مظلوم از ظالم دو نوع

منع مزاحمت ظلمه و متعدیان از بندکان خدای تعالی وسعی در استرداد حقوق مظلوم از ظالم موجب ذکر جمیل دنیوی و ثواب
اجر جزیل اخرویست چه کر ولاة امور وحماة بیضه دین و ملک درین وظیفه اهمال نمایند هر آینه بحضرت
رب العالمین جل جلاله مواخذ و در یوم الحساب بشدائد محاطبات گردند بنا برین مقدمه چون معلوم
گردید که جمعی از تراکمه فلان خیل بهر وقت مزاحم و متعرض رعایا جلیع و گرکسروان نواحی می شوند وایشان را
بصنوف تشدیدات معنف و ضروب تعنفات مشدد گردانیده جریمه نه براه و ناواجب می ستانند
این معنی موجب استنکار نمامست بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا حکام قزوین تراکمه مذکور را
حاضر گردانیده و بغور آن قضیه رسیده و تفحص و تحقیق تمام کرده چون تعدی ایشان بثبوت رسید آنچه از
رعایا مذکور ستده باشند استرداد نموده تسلیم مستحقان کنند و مقدمان تراکمه را بسبب ایذاء
بندکان خدای که ایشان بوده باشند و جمیع اتباع خود برین حرکت ناپسندیده شده بحکم حوادث
کل بوذ طبعا وجب قتله شرعا قیاسا علی العقرب والا قوی نه توقف بیاسا رسانند تا موجب انزجار ظلمه
وسبب ارتداع متعدیان گردد

نوع دوم

حکام و قضاة و متصرفان سلطانیه بدانند
درین وقت امیر الدین عطار نمود که سیف الدین قتلغبک نه بحجت شرعی و تمسک دیوانی از املاک
مع بینه و دعوی مبالغی نقود و اجناس و چهارپایان از وستده است و بدین واسطه اختلال تمام بحال او
راه یافته این معنی نه براهست بدان سبب این حکم نفاذ یافت که در دیوان مظالم بحضور مشایخ و ارباب و اکابر

ایشان را حاضر گردانیده و بغور آن قضیه رسیده چون بحق امیر الدین عطار بصدق مقرون
باشد مجموع آنچه سیف الدین قتلغبک از نقود و اجناس و ناطق و صامت او ستده باشد
تمامت را استرداد نموده برستحق متوجه دارند و در هر هفته یک روز در دیوان مظالم بتفحص قضایای
مردم اشتغال نمایند و حقوق از ظلمه و متعدیان مستخلص گردانیده بمستحقان تسلیم کنند و تمشیت
حق و دفع ظلم و اعانت مظلوم واجب دانند خلاف کننده چگونه نترسید و نمیرد

فصل سوم

نوع اول

در حبس و قید ظلمه دو نوع

درین وقت استماع افتاد که چند نفر ظالم
متعدی در شب بخانه شیخ تاج الدین علی همدانی رفته اند و او را گرفته ~~و تمامت خانه او را گرفته~~
و تمامت خانه او را غارت کرده و متعرض عورات نیز شده این معنی بغایت ناپسندیده و ناپسندیده
راهست بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا حکام اسدآباد آن جماعت را حاضر گردانیده و تفحص
آن قضیه مشغول شده چون تعدی ایشان بثبوت رسید هرچه از خانه شیخ تاج الدین علی ستده باشند
باز گردانیده تسلیم او کنند و آن مفسدان را از نیکی و تادیب بر وجه شریعت و یاسا بتقدیم رسانند

نوع دوم

درین وقت عرضه داشت کرده چون
بگناه ... نفر سوار از متعدیان در نواحی ارمیه مجتمع شده هر چند روز در دیهها و مزارع رعایا می روند و هرچه میخواهند بستانند
و بظلم و عدوان و تعدی و تطاول از مردم ضعیف حال درویش گندم و جو و سایر حبوبات و جوالیق
می ستانند و بچوب و شکنجه خطاب می کنند این معنی بغایت مستنکر نموده بدان سبب این حکم نفاذ
یافت و بهاء الدین آیبک را با صد سوار جلد متحتدو مرتب فرستاده شد تا مجموع آن جماعت را
گرفته و بند کرده اینجا آورند تا بعد از استکشاف احوال استرداد حقوق مظلومان و تسلیم بمستحقان
هر یک را بجزا و جزائی که در خور ان باشند و موجب اعتبار سایر ظلمه و مفسدان و متعدیان گردد در تبیه
آید هیچ آفریده درمیان نیاید والله اعلم بالصواب

فصل چهارم

نوع اول

در نهب و قتل و غارت دشمنان سه نوع

چون تحقیق بود که جمعی تخم عداوت
در کل دل کاشته اند و طینت طبیعت ایشان بخمر شرارت و مخالفت و معادات رانشر اهل ... عن

السادة بهر وقت که مجال یابند و فرصت دست دهد موی ضمیر و مکنون خاطر را از قوت بفعل
رسانند با وجود قدرت ایشان اتفاکردن هم از روی شرع و هم از طریق عقل پسندیده نیست
اما از روی شرع جهت آنک دفع صایل بهمه وجهی واجبست و از روی عقل واجب جهت آنک
مدارلت و احسان مفید نیاید و دفع ضرورتی کردد چه عاقبت دفع دشمن بابی و جه کان از وخامت
ندامت معرا و مبرا باشد و سرعی الشر نجاة حیز لا یحکی احسان بنابرین مقدمه چون فلان طایفه از
مدت مدید مار تخم کینه زرع کرده اند و قصد جانبی و عداوت نهانی را کمر اجتهاد بر میان جان بسته
رفع ایشان قیام نمودن امری واجب و قضیه محتوم لا بد است بدان سبب این حکم نفاذ یافت و جلال
الدین نصرت را که از دیر باز وقت بکمال کفایت و شجاعت و کاردانی و شهامت بسنتی
و ممتازست با دو هزار مرد متسلح فرستاده تا بهر جا که بر ایشان ظفر یابد دمار از روزگار
ایشان بر آرد و نتایج ذمایم افکار و قبایح افعال ایشان را در حق ایشان بتقدیم رساند و کل
ما ایشان بغنیمت ایشان کند و هرچه از نقود و اجناس و قماش و چهار پایان و غیر آن باشد
تمامت را غارت کند و بر خود و لشکریان موزع و مخصص کرداند امرا و لشکریان که دران حدود
و حوالی باشند با علام او حاضر شده بوظیفه ملازمت و مساعدت قیام نمایند و از تقصیر محترز باشند
تا بجلایل سیورغالات و کرایم تشریفات اختصاص یابند **نوع دوم** چون معلوم
شد که جمعی از مخالفان و اضداد در مکامن قرا آغاج متر صد تاختن بر لشکریان نشسته
و نهب و غارت ایشان را متشمر و متصدی شده سیف الدین سنقرجه را با هزار سوار آهن پوش
بر سر ایشان فرستاده شد تا شبیخون رفته مجموع را کرفته و غارت کرده و بند نهاده بدین جانب
آرد بدان سبب این حکم نفاذ یافت امرا و لشکریان که دران حدود و حوالی نشینند تمامت او
حاضر شده در مدد و معاونت افزایند و باتفاق بر سر اضداد و مخالفان رفته هرکس را که قلع و قمع
و اهلاک توانند کرد بجای آرند و باقی را دستگیر کرده در صحبت سیف الدین سنقرجه و جماعت لشکریان بدینجانب
فرستند تا بجزاء اعمال و قبایح احوال خود رسید هیچ آفریده در میان نباید نمود

فصل پنجم

در دفع مفسدان و حرامیان دو نوع **نوع اول** چون نمودند که جمعی از مخالفان که

درزمین سمنه مه

از معارک مغارعه و مقاتله عساکر منصور ما روی بانهزام نهاده اند و مواد معاش
و اسباب انتعاش ایشان مضیق شده جمعی ساخته سر بدزدی و حرامی کری برآورده اند
و بر تجار و قوافل زنند و صامت و ناطق غارت می کنند واجب آمد تدارک ایشان قیام
نمودن بدان سبب این حکم نفاذ یافت و بدرالدین حسن را که مردی دلاور و بهادر و کارزار
واز دلیران روزکارست با لشکر ماند که در اهتمام او می باشند بر سر ایشان فرستاده تا
جمعیت ایشان را متبدد و متفرق کرداند و بهر جا که یکی از ایشان یا جمعی را در یابد بهر نوع که تواند
اما بالاسر و القید و اما القلع والقتل دفع واجب شناسد و بهیچ حال که بر جمعی که دماء و فروج
مسلمانان بر خود حلال و مباح داند ابقا نکند و در مجازاه این اعمال از حضرت رب العالمین جل
جلاله توقع ثواب دارد و از جانب ما متوقع سیورغامیشی و عاطفت که امرا و صحرانشینان و لشکریان
مدد و معاون او باشند **نوع دوم** چون درین وقت عرضه داشتند که جمعی از قطاع
و سراق در حدود درق دزد و صحاری مرتکب حرامی کری و دزدی و مفسدی مشغول اند و هادار
ذوار و در تردد بدان راه منقطع شده و تجار و قوافل از جانب دز ماراند اخته سه روزه راه
بیک منتهی آیند حاجی نجم الدین ابوبکر را که در ان حوالی بوده و از احوال حرامیان آنجا واقفست
با سیصد مرد در ترتب مستعد متسلح فرستاده شد تا دفع کلی کرده دمار از روزکار ایشان بر آرد
بدان سبب این حکم یرلیغ نفاذ یافت تا مجموع صحرانشینان که دران حدود و حوالی باشند تمام او
حاضر شده و با او موافق و متفق بوده قمع و قهر و قلع و استیصال ایشان واجب دانند و از ان قطاع و سراق
متنفس نکذارند و حماه ایشان را نیز مواخذ و معاقب کردانند خلاف کننده چگونه از سر خود برسید

فصل ششم

در اخراج متمردان دو نوع **نوع اول** جمعی که وجود ایشان بسبب مضرت خلایق
باشد هر آینه بواسطه در حوالی آن مجاوران عادات و ملکات ایشان را کسب کنند و مثل عوام عرب
درین باب از کلمات حواصی نماید اتق المصاحبه مع الطباع الرذله فان طبعک یسرق من طباعها وانت
لا تدری و چون فلان طایفه از مدتی مدید باز در فلان موضع نزدیک اخلاط ساکن اند و لا یزال
بتمرد و سرکشی و از ادا متوجهات دیوانی و قبول احکام حکام ممتنع و اطاعت اولوالامر را که جهت

وجوبست معتقد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا حکام و متصرفان اختلاط چون واقف کردند
تا عاق لشکریان که دران حدود و حوالی پی نشینند ایشان را ازان موضع ابعاد و اخراج کنند
و قطعا نگذارند که متنفسی از ایشان دران ولایت باشد تا جمعیت ایشان در دیگری سرایت
نکند از بن معنی تجاوز ننمایند

نوع دوم

امرا و حکام و متصرفان مراغه و کمانشکان
ناحیت معتبر و بدانند که درین وقت استماع افتاد که جمعی از متمردان که دران حدود
بفتنه و فضولی مشغولند بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا چون واقف کردند در هر موضع که ایشان
باشند سزا و مالش داده از علاج و اخراج واجب شناسند و نگذارند که دران ناحیت ساکن کردند
و چنان سازند که ظلم و تعدی و زور و زیادتی ایشان از اهالی و سکان ناحیت بکلی مندفع
و منقطع کردند تا بعمارت بپردازند انشاء الله تعالی و چون بر لفظ دفع ظلم و تعدی اقسام این کتاب
با تمام رسید و وجود عدل و انصاف که از لوازم این معنی است از ملکات حمیده و شیم شریفه حضرت
سلطنت پناه اسلامت پادشاه جهاندار جهان بخش خلد الله سلطانه و اعلی فی الخافقین شانه و میمنت
مستلزم اطوال اعمار و موصل ادوار اعصار فواید بود ختم اقسام بر دعاء دولت پادشاه اسلام
واجبست حق جل جلاله و عم نواله حضرت سلطان السلاطین روی زمین در اشاعت معدلت و اقامت
نصفت و اراحت قلوب و ازاحت هموم و کروب و اهتمام برعایت عباد و حفظ بقاع و بلاد سالیان
نامحصور که استدامت امتداد زمان تا دوام نشر و امتداد آن تا یوم الحشر و النشور باشد باقی دارا د و حفظ و حمایت
و عون و حراست ایزدی در جمیع احوال حارس و واقی بالنبی و آله الطاهرین و عترته الاکرمین

خاتمه کتاب دستور الکاتب فی تعیین المراتب مشتمل بر نمط
چند که مصنف را با مسامحات و ذکر التزامات و وصیت و بیان خواص این کتاب و وصیت

بر کیفیت فصول و صور و انواع ه

چون موید
توفیق ربانی و موفق تایید آسمانی این ضعیف را در تصنیف این کتاب معاونت و مساعدت کرد و چون
کتابی که از ابتداء نشأت عروس انشا هیچ آفریده را از فحول افاضل و وجوه اماثل مجال آنکه [illegible]
و برقع انفصال و ستار از جمال جهان آرای نظرای او تواند بود و لعنال ابکار آن عذرات را از [illegible]
بر تو الی ایام و لیالی بیرون تواند آورد نبوده در مدت چهار ماه با وجود علایق و عوایق و شواغل
و شواغل و معانات و مکاید و متاعب شداید و ضیق مجال متغیرات احوال برزخی و سعادت سواد و بیاض

تا تمام رسید **شعر** این درّ محیط پر ز گوهر شد گفته بی راه و کمتر و هر دو قسم که در مکاتبات
و احکام است بر هشتصد نوع از انواع تراکیب تو بالشتمال یافت و معلوم شد که تفصی از عهده چنین مهم خطیر
با استراحت تعذری تمام داشت **شعر** بدایع چو نیکو در آن بنگری که جان کنده ام تا تو جان پروری
چه فوز بلذت لیالی مواصلت نیز مکابدت آلام ایام مفارقت چگونه دست دهد شبی خوش بر کسی خواهد که با جانان
بسی شب روز کرد اند بتاریکی فی تنهایی بقدر الکد تکتسب المعالی و من طلب العلی سهر اللیالی تروم العز ثم تنام لیلا
یغوص البحر من طلب اللآلی و من رام العلی من غیر کد اضاع العمر فی طلب المحال **بیت**
نه بکم خوردن است نه آبی دهن هند و نطق اعرابی کتابی که ظاهر آن علم انشاست و باطن مواعظ
و نصایح و تنبیهات و زواجر و حکایات مستعذب و روایات مستبدع موشح بآیات کتاب مجید و قرآن حمید عظیم
جلاله و موکد باحادیث سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه و مزین بشواهد اخبار و آثار و احاسن امثال
و اشعار و لطایف عربی و پارسی متنوع و پس ابین شبستان را نشاط طبیعت تزیین نکرده بود و کلها
مخدره این گلستان در حجاب تواری متواری و سیاق جریان تراکیب از اواسط کتاب باواخر پیوسته
که طالبان این جریده فرا و خاطبان آن خرد عذرا در مطالبت نسخه مبالغت می کردند و در استکتاب مزید الحاح
انسجام می نمودند و این ضعیف منع اجابت ملتمس ایشان نمی توانست که در دست عبارت ممکن نمی شد و بحمد الله تعالی و حسن
منه السابغه و کوافل نعمه السابغه و کوافی حکمته البارعه این مشیات که از تسهیل سهل تمکنت نسخه
فراح قریحت نسخه از حجاب بحجب و موانع از عطاء فلات فطنت و نمره از تجربه طبیعت ابی دار ابکار
از اجادت افکار او چه در وقت این انواع شامل هیچ کتاب بجز کتب لغت جهت تصحیح لغات احتیاج نیفتاد
و از مضمونات ضمایر بلغا و مخزونات خزاین فصحا التقاط و استنباط نکرد و هذا من فضل ربی ز بیش من
دواوین بود و دفتر ز عیبی را اعتبار فروشه او نه تا غایات چنین کتابی ساخته اند و چنین دیباچه
زیبا بر داخته اگر دیگری از مستعدان و مترسلان خواهد که برین اسلوب کتابی سازد و برین منوال
منسوجی بر دازد هر آینه منشأ و مورد آن این کتاب باشد و فضیلت سبقت این ضعیف را که مصنف این
کتابست نه او را و الفضل للمتقدم و در قطعه که پدرم فاضل سعید مغفور مولانا هندو شاه نخجوانی قدس الله روحه
العزیز در مدح کتاب صحاح اللغه جوهری جزاه الله خیرا گفته این بیت از ان جملست و مناسب این حال و مقام است
شعر فمن قبله لم یتبعه مقلدا و من بعده منه تناول و الکتب و درین معنی این سه بیت بخاطر گذشت

بر دویست و شصت و اند فصل و صد و اند سورت و قرب ه

بر وزارد

انه

انتی

بعد الیوم

فخر الدین ه

وعتنی امیم بالهوی فاجبتها وقلبی من نار الاسی فی التضرم بغت فوادی بالهوی ترنمت
حمامة اوکار بطیب الترنم تقدمت فی حب الامیم علی الوری الا ان حسن الفضل للمتقدم
اکنون کوییم شرطی چند که متامل را از تتبع آن چار نیست موجب که ذکر یافته شود و من الله التوفیق
اول انکه صورتی چند که در قسم اول این کتاب و بعضی در قسم دوم ذکر رفته هر یکی ده
نوع و زیادت محرر و مبین کشته و برحسب هر نوع از تراکیب بعضی موجز و بعضی متوسط و بعضی
مطول اتفاق افتاده باید که متامل جون آن انواع مذکوره را در نظر آرد و بر دقایق آن وقوف یابد
و بانغلاق و سهولت الفاظ محیط کردد بوقت حاجت در تغیر خطاب والقاب و احوالی که بعد از آن نویسند ومعانی محیط
بر تطویل موجز و ایجاز مطول کند و مطالعه این کتاب قادر تواند بود و آن نوع تصرفات با آسان
تواند کرد بشرط آنکه ترکیب مختل و قاعده سخن مهمل نکردد **دوم** آنکه جون این کتاب مشتمل
صورتی چند است که وقوع و لا وقوع آن علی السویه است و انواعی که صحت یافته بر وطن محقق بوده
و در قضیه که متامل بصدد کتابت و ترکیب آن باشد محتمل که القاب و ادعیه که درین کتاب نوشته شده
بعضی موافق واقع و بعضی مغایر باشد مثلا اکر در القاب یکی از اصحاب دیوان بزرک کفته که بر فضایل علمی
دلالت کند مرقوم کشته و منشی را در صورتی که خواهد نوشت مناسب نیفتد باید که در آن باب تعمق نظر کرده
آن نوع القاب جهت شخصی نویسند که جامع فضایل نفسانی و اعمال دیوانی باشد و اکر فضیلت علمی نداشته
باشد القاب فضلا بیرون انداز و و مجرد القاب اصحاب دیوان اکتفا کند **سوم** آنکه در
القاب عربی جای جای لفظ فارسی اتفاق افتاده ما در القاب فارسی لقبی عربی باید که بر موت
جون مولت شامل و عظمت کامل و امثال آن جه از عادت اهل روزکار است که اعاجم نویسند
و از خطا آنها مشهور است باید که آن را در محل تسامح و تساهل دانند جه حاکم بر آن جز اصطلاح عجم نیست
و این کتب بجهت اعاجم تصنیف شده **جهارم** آنکه اکر در بعضی مقدمات قرینه چند که مناسب حالت
و ارادت منشی نباشد و بنا بر مطلق نوشته شود باید که منشی آن را تغیر کند و واجب الحرف الحروف
کرداند و واجب الالحاق را الحاق کند **پنجم** آنکه القابی که در هر مرتبه از مراتب جهارکانه نوشته
شده کتبت آن یکدیکر و ظیفه جمعیست که در آن مرتبه نزول کرده باشند مثلا آنچ در مرتبه سلاطین نوشته
شد با سلاطین یکدیکر نویسند و دیکری نتواند نوشت و همچنین در هر مرتبه باقی و احوالی که بعد از القاب

در ضرب دوم یا در مضمونات صنف دوم آن مراتب مذکور است تا الی آخر مرتبه با جمع دیکر که
در مناصب مساوی و مناسب ایشان باشند بیکدیکر نویسند **ششم** اکر از زبان منشی
بادشاهی بپادشاهی دیکر یا از امیری بامیری دیکر یا از وزیری بوزیری مکتوب نویسند
و قضیه سری باشد که در مکتوب نتواند نوشت آن قضیه را با رسولی که مکتوب خواهد برد بشرط
آنکه امین و معتمد باشد تقریر کند تا بمکتوب الیه رساند و در مکتوب باشارتی و عبارت یا ایما
و زیران مقوله نویسد که مشافهه با او کفته شد بعرض رساند اصغا فرمودن حاکمند **هفتم**
آنکه اکر در بعضی انواع ترکیبی اتفاق افتاده و مثل آن در نوعی دیکر آمده اشارت بدانکه
در هر صورت آن نوع توان نوشت متامل آن را از قبیل مکررات تصور نکند **هشتم**
اکر در قسم احکام در بعضی از تفویضات دقیقه چند که از وصیت بالزام حکم مهمل مانده باشد و در تفویض دیکر پیدا ی
دیکر مذکور بود نظر بر اختصار و ترک تکرار بوده باشد منشی بوقت کتبت احکام آن دقیقه را از آن
تفویض نقل کرده بمحلی که نویسد الحاق کند **نهم** آنکه اکر کاتب بنسبت بمکتوب الیه در مرتبه راجح
و فایق باشد جون وزیر بنسبت با اصحاب دیوان که ما او راه نیابت کشته باشد در عبارت جهت
با مکتوب الیه تنزل باید کرده و بر صاحب معظم اکتفا نمود و اکر رجحان و تفوق در طرف مکتوب الیه باشد
جون اصحاب دیوان با وزیر در آن صورت تنزل و تواضع در طرف کاتب باید و مخدوم اعظم
باید نوشت یا مخدوم جهانیان برحسب اصطلاح هر وقت و زمان و اکر در میان کاتب و مکتوب الیه
تساوی و تعادل باشد هرچه کاتب از القاب و دعا بمکتوب الیه نویسد مکتوب الیه نیز در جواب همان
نویسد بی کم و بیش **دهم** اکر وصیت کلی این ضعیف از سر اشفاق تمام با جماعت افاضل
و مستعدانی که این کتاب را بشرایف مطالعات انسانی مشرف فرمایند آنست که بهیچ حال با ایجاز و اختصار
این مشغول نشوند تا فایده ساختن این کتاب که حصول فن انشاست بر متعلمان فوت شود
اکرچه این ضعیف بسیار از شداید را که صد و بیست و پنج فصل یادداشت و از فصول و انواع این کتاب
جهت طالبان استخراج کرده ما بر دانندکان این فن خوانند و یاد کیرند اما تحقیق بوست که فایده
خوض در شعب افکار و شروع در تنوع معانی که متامل فاضل را این کتاب میسر کردد هرکز از مطالعه
مجمل مختصر میسر نشود و جون مطمح نظر این ضعیف در این تصنیف تسهیل علم انشاست بر متعلمان مستعد و اهدا از هر
معنی

انواع متعدد از تراکیب ذکر کرده شک نیست که نسخ این مطول مفید انواع فواید و مکمل صناعت
بر متأمل و متعلم باشد و این غرض از مختصر که در انجا تنوع الفاظ و معانی و تشعب تراکیب نباشد حصول
نمی‌شود چه این مطول است شامل مختصر بسیار است و هیچ شامل معانی این مطول نیست نسخ‌ها را در نظر دیده اند پس
سفینه که در او بحرها بود دانسته **یازدهم** اگر متأمل بر ترکیبی مکرر و ترتیبی غیر مناسب
کتابت منشی که آخر از آن ممکن نیست اطلاع یابد انعام اصلاح ارزانی دارد نامناسب و ناجور
کرده چه آنچه این ضعیف در کتابت نوشته مناسب عادت اهل این روزگار بوده و علم مستقبلات
قرون و اعصار مخصوص رب العالمین است جل جلاله و عم نواله و هیچ یکی را از بنی نوع قدرت بران
ممکن نیست **دوازدهم** وصیت دیگر آنست که اکابری که این کتاب ملحوظ نظر مبارک
ایشان کرده باید که نسخ این کتاب نااهل مستعد ندهند و از مستعدان باز نگیرند چه در سخن بعضی از حکما
آمده است اذا اعطا الحکمة علی غیر مستحقها اضاعة و علی مستحقها قربة و طاعة و عیسی پیغمبر صلوات الله علیه
و سلامه فرموده است ان للحکمة اهلاً فان وضعتها فی غیر اهلها کنت جاهلا و ان منعت اهلها کنت
ظالما فکن کالطبیب یضع الدواء حیث ینفع و امام شافعی رضی الله عنه فرموده است من منح الجهال
علما اضاعه و من منع المستوجبین فقد ظلم و در اخبار انوشروان عادل خفف الله عنه آمده است
که او ناپسندان و سفلگان غیر اصیل را از تعلیم و تعلم که بهترین صنایعست و سخن‌پیشه در مهمات
دیوانی و اعمال سلطانی منع فرمودی و بخواستی که کارخانهٔ دولتها و مباشرتها و ناکسان انکس
بی رونق کرده چه انجمان طوایف که از اسلاف خود بزرگی نداشتند آرایش دو نکتها از سلاطین بر سبب
مناقب و مفاخر و مکملات بجد و معالی و شرف بجو نه توانند و این دو بیت که در معنی گفته اند از زبان ابنا
و اخبار میکنند شعر ترا انوشروان من ملک ما کان اعرفه بالدون و السفل نهاهم ان یتعاطوا قلماً
و ان یذل بنو الاحرار بالعمل و بیشتر سلاطین و خلفای بزرگ را عادت چنین بوده است رحمهم الله
سیزدهم آنکه این ضعیف ناسزا احوال ملوک و سلاطین و امرا و وزرا و اشراف و اواسط و خواص و عوام
انام مشغول شده مقتصر از انواع [illegible] او آن احاطه که در سلک عبارت و کتابت آورد اگر مثالی
چند نوع دیگر که آن کتابت بران مشتمل نباشد در خاطر آید چون بواسطهٔ تأمل این انواع او را مهارتی در علم انشا
و مذاقی در فن ترکیب دست داده باشد که آن انواع که او را روی نموده در قید کتابت آورد و [illegible]

مستحقیها

در سلک وراقت کشند چنانکه میان تراکیب این کتاب و تصرفات او فرقی نتوان کرد مثال از این کتاب
خواهم بود چه از ابن نباته صاحب کتاب خطب منقولست که او را گفتند کیف صنفت من الخطب قال حفظت
الف خطبة للوعظ و نسیتها فاضتها ثم فاضت فما هی و نامی لا هی یعنی این کتاب خطبه را چگونه تصنیف
کردی گفت هزار خطبه عربی از بر کردم و فراموش کردم آن محفوظات فرو رفت و باز بر آمد این خطبها
ساخته ام آن نیست و از آن بیرون نیست متأمل نیز با این کتاب باید همین حال باشد **چهاردهم**
منشی خواهد که یکی از افاضل مکتوب نویسد و رجوع با مطالب این کتاب کند باید که ترجمه آیات قرآن
و احادیث و امثال و اشعار عرب که درینجا نوشته شد با آن فاضل ننویسد چه محمول بر بی ادبی و استخفاف
باشد **پانزدهم** اگر معترضی گوید که الفاظ که در القاب یا دعا یا حکایات پردازی و غیر آن درین کتاب
واقع شده بعضی مکرر است جواب آنست اگر منشی یک مکتوب نویسد باید که در آن مکتوب از تکرار الفاظ
محترز باشد اما چون این کتاب مشتمل بر شش صد نوع انشا بود اگر در خلال تراکیب لفظی مکرر واقع شود
معائب نکند و محل اعتراض و مباحث نباشد **شانزدهم** باید دانست که پیش از آنکه این کتاب باتمام
رسید و عروس زیبای آن از مخدر رسالت خاطر از نقاب احتجاب بیرون آرد جمعی از اعاظم دین و دولت
و اکابر ملک و ملت پیش از نسخ سواد این کتاب آن رغبت فرمودند و منع میسر نمی شد چنانکه در اواخر
خاتمه ذکر کرده شد و هر کس نسخه نقل کرده اکنون این ضعیف بنسخ سواد اشتغال نمود و جهت خزانهٔ الکتب
بندگی حضرت سلطان الاسلام خلد الله سلطانه نسخه با الحاقات و اضافات که سواد اصل اتفاق افتاده
نقل و هر دو نسخه متوافق و مطابق شدند و اعتماد کلی بر آن است مأمول و متوقع از مکارم اکابر
که نسخهاء سابق را که پیش از نسخ سواد نقل فرموده اند آنست که نسخها با نسخه اصل که محل اعتماد است مقابله
فرمایند تا مناسب ماجرا کردند ان شاء الله تعالی **هفدهم** آنکه اگر والعیاذ بالله طبیعتی و قریحتی مایل
این کتاب بر ایجاز مطول و اطناب موجز و ابداع تراکیب سخن بجد و انشا معانی [illegible] مستعد [illegible] در
نباشد و جمود طبیعت خمود و رخت بر [illegible] مستولی گشته و در وقت احتیاج بترکیبی مناسب از ترکیب استعانت
نتواند نمود وصیت این ضعیف با آن عزیز آنست که من بعد با مطالعه این کتاب در تأمل اقسام و مراتب
و فصول و صور و انواع آن استعمال ننماید و نسخ آن را باستنساخ و استکتاب و استبتاع و استیهاب
حاصل نکند و او را انشا منشیانه انکار [illegible] نصیب وقت عمر بتحصیل مطلبی که حصه او ننهاده اند و او را حاصل

نخواهد شد

احترازی واجتناب نمایند و بیقین دانند که در ازل آزال او را در فن انشا نصیبی نداده اند و نام او را بوقت
مینز انشا از لوح محفوظ محو کرده و از بن که باد آثار صادرست نسبی تمام دارد و لفظ منشی که از اسما حسنی است
بران دالست و نفس او انشا نامی بدوام قرنا آخرین مصدق آن او را اسرنیا روی نکرده و این کلمات را ازین
ضعیف بنصیحت قبول کند چه او این کتاب را جهت آن پرداخته که در دار الکتب نگاه دارد و طالبان را از فواید
و زواید آن محروم گرداند بلکه جهت افادت مستفیدان و ارشاد مسترشدان تصنیف کرده است و در تسهیل این
سالکان بحار [illegible] مبذول داشته تا هر نفسی بر قدر استعداد خود ازو محظوظ و محظی گردد و چون [illegible] از ادراک
لطایف و [illegible] مقاصد آن قاصر ماند در بیان منوط است بر حکیم فقد بر جل ذکره [illegible] پس این ضعیف و کل [illegible]
وقد ما قیل علی [illegible] الکنوز لیس من معادنها ولا علی [illegible] بنعم البذر **اشارة الی خواص هذا الکتاب وذکر**
الالتزامات یکی از خواص این کتاب التزامات مصنف آنست که بعد از آنکه اکثر مکاتبات ملوک
و سلاطین و امرا و وزرا و کتاب و ارکان دولت و اشراف و اوساط الناس و غیرهم ازینجا معلوم گردد
قاعده ملک داری و قانون رعیت پروری و آداب امارت و وزارت و حکومت و ایالت و نقابت و قضا
و شحنگی و غیر آن مجموع مناصب دینی و دنیوی و بسیار لوازم و لواحق آن بر وجهی که این کتاب بر کیفیت و کمیت
آن مشتملست معلوم شود و طریقه استیفا و [illegible] اموال و متوجهات و محصولات نیز بوقوف پیوندد و چه مکتوبات
احکام که در باب امرا الوس و وزرا و قاضی القضاة ممالک و امرا تومانات و هزاره‌ها و صده‌ها و ایناقان پادشاهان
و نواب دیوان سلطنت و وزارت و اصحاب دیوان بزرگ و ارکان دولت و ملوک و ولایات و سادات و مشایخ
و قضاة و ائمه و علما و مربیان و بسیار طوایف و طبقات صادر شده مشتملست بر کیفیت معاش با این جماعت متعلق
و محافظت ولایات و رعایت رعیت و اجرا احکام شریعت و امضا اوامر دین و ملت و طریق ارشاد و هدایت
و تعلیم و تفهیم و تفاوت [illegible] اشاعت معدلت و ازالت نصفت و تقویت مصلحان و تحریک مفسدان و دفع ظلم
و دفع اعدا و مخالفان و قلع و قمع متمردان و معاندان و توجیه متوجهات دیوانی و ضبط اموال محصولات
و ارتفاعات و صرف آن بمصارف که ذکر رفته از مهمات حضرات سلاطین و مراسم امرا و وزرا و تعیین انعامات و ادرارات
و معایش و رسومات و وجوه [illegible] و رعایت احوال [illegible] و اغاثت مظلومان و اعانت ملهوفان و مکظومان
و تفقد اصحاب [illegible] و [illegible] ارباب [illegible] و مصاحب و ترجیح ارباب [illegible] و اصحاب [illegible]
[illegible] اتفاق [illegible] و سلوک طریقه [illegible] و ضابطه اهتمام باحوال رعایا و [illegible] بر وجهی که این کتاب

این [illegible] علم [illegible]

بر بیان اجمال و تفصیل آن مشتمل است و در هریک ازین قضایا یا مکتوبات و احکام علی حده [illegible] بالغه و [illegible]
شد و طایفه زندگانی صاحب [illegible] که در تحت تصرف او باشند و مبرز گشته و [illegible] که وظیفه اهتمام و التزام [illegible]
مجملا و مفصلا در خلال احکام ذکر رفته و استیفا آن منوط بوقت نظر و حدت [illegible] و شمول استعداد [illegible]
جواز سر امعان نظر و انعان [illegible] و اتقان [illegible] این [illegible] رسد مجموع این قضایا [illegible] کرده و قواعد
فواید و دقایق این ضوابط در [illegible] بوضوح انجامد و اجل خواص آن [illegible] و لا اداب [illegible] سلطنت و لوازم
آن و تصدی امارت و وزارت و [illegible] منصب [illegible] مناصب دینی و دنیوی [illegible] بوقوف پیوندد و معلوم [illegible]
هریک [illegible] این طوایف طریقه زندگانی با خالق و خلق چگونه باید کرد و لله الحمد علی [illegible] و جزایل [illegible]
[illegible] و [illegible] چنانکه درین عصر همایون و روزگار مامون امور سلطنت و امارت و وزارت و سایر [illegible]
و دیوانی [illegible] قواعد ممهد گشته است و برا و ثق مبانی استحکام یافته مسند سلطنت و تخت پادشاهی [illegible] وجود
مبارک پادشاهی تزیین شرفست که کیوان پاسبانی قصر رفعت [illegible] و مباشرت مشتری در جناب [illegible]
فصل قضایا او از [illegible] بهرام [illegible] جهت دفع خصمان [illegible] کشیده و خورشید که خسرو سیارگانست [illegible]
خاک بارگاه او را چون کحل الجواهر در دیده کشیده و زهره در مجلس بهشت آسایش [illegible] بزم ساز
و تیر دبیر در دیوان سلطنتش با عقل و دهم دانستان و همراز و ماه آسمان نورد رایت اخبار فتح و نصرت
و عناصر و ارکان متابع زمان قضا امضا و محکوم احکام قدر قدرتش و جن و انس و وحش و طیر هوا [illegible] را
بدل و جان جویان و متبع فهم و وهم در طلب [illegible] جلال او اگر در خواب [illegible] بوبان **شعر**

انکه نظام فلک راکه [illegible] شرف وانکه دوام عمر را دولتش کند ضمان
فلک [illegible] آستان بوس [illegible] فرمایی شاه شاهان و خان خانان [illegible] و آمان [illegible]

حضرت یزدان معز الدنیا والدین **شیخ اویس بهادر خان** خلد الله ملکه و سلطانه و اعلی [illegible] شانه
و دیگر مناصب [illegible] و تربیت آن حضرت [illegible] مناصب ارباب [illegible] و [illegible] ابواب فیض [illegible]
جل جلاله و عم نواله چنانست که عالمیان را از میامن این دولت که باد و از اطول [illegible]
و معاصر بالجمعی که موجب ترفه معاش و سبب [illegible] است و [illegible] روزگار [illegible]
[illegible] از آن [illegible] و [illegible] در عوض [illegible] وارد و [illegible] بوادی ظلم و عدوان [illegible]
افضال و معدلت حضرت شاهنشاهی براحت [illegible] و سواد ظلم [illegible] منقطع [illegible] گردد

انشاالله تعالی و بنده دولتخواه را که مصنف این کتابست قصیده مطابق این وقت و حال که بر جانبان مبارک و میمون باد و دست داده
بر موجب که بشرف عرض رسید یا بد پسندیده نظر سعادت بخش حضرت شهنشاهی ملحوظ نظر عنایت گشت انشاء الله والقصیدة هذه

دولت فروغ یافت ز فر خدایگان　بخت جهان پیر ز نو گشت جوان　وضعی که بود یافت کنون گردش فلک
وازسر گرفت قاعده دور آسمان　قانون دهر گشت بتعدیل مقترن　تا یافت مهر با شرف علی القران
وضعی چه مبانی آن حکمت حلیت طرز　دور رهی نتایج آن نعمت آمان　سیر نجوم دا انبو و بعد ازین اثر
باشند سعد و رامه با یکدیگر قران　از صحبت الم خبر هیچ کس خبر　وازصولت ستم نبو و بعد ازین نشان
زیرا که دین ملک ز تو انتظام یافت　در سایه سپهر دل خدایگان　شاهنشه ممالک عالم معز الدین
سلطان اویس شاه جهاندار کامران　شاهی که کاینات نه ملکش ولایت　وانس عقل و جان و اهالیش انس و جان
در حوزه حمایت او فوج عرش و کرسی　در حوزه ولایت او شخص عقل و جان　با حضرتش هدایت توفیق هم رکاب
با موکبش سعادت و تایید هم عنان　بر دعا او نکه ابجد کرده اند　ور نه چه حکمت تحقیق در زمان　زبان
زانسان همیشه خاصیت نطق داده اند　تا یک یک از مکارم او گشت بیان　گفتم که نسبت کف دستش کنم با بر
با فیض خاطرش که اثر بحر و کان　عقلم بطیره گفت که ازین رای درگذر　مگذار فکر ها دبیران بابستان
ابرست جای صاعقه و بحر جای غرق　کان معدن تزلزل و تشویش بیکران　دستش منبع نعمت و خاطر محل فیض
وان جمله را نه قدرت این نه فدران　ای خسروی که مسند ملک از مکان تست　بالاتر از سپهر برین بل ز لامکان
وی بوستی که مصدر سعادت بعهد تست　زیبا چو جیش یوسف جاوید چون جنان　قصر معلای تو بهفتم فلک رسید
کیوان چرخ از ان سبیش گشت پاسبان　چون ره کوارست بشم پا به فلک　برجیس زیر پای تو افکنده طیلسان
بهرام تیغ بسته که تا دشت معرکه　از خون دشمن تو کند بر از ارغوان　خورشید در هواست ملک فتح تو
کامی بباختر رود و گه بخاوران　در فیض نور با تو مجازات کند　تا انجنانک از تو ببیند شود جهان
ناهید در مجالس خاصت نوا گرست　گه ره عراق زند گاه اصفهان　چون من زهیبت منتظر امتحان خم
تیر دبیر در صف میدان امتحان　منشیت زان بحسن صناعت کند　دبستان زهره را انبدل بدلستان
مه منهیت بر در حضرت که روز و شب　کامی که زر بر وم کند که بقیروان　باصد هزار دیده نبیند نظر تو
چرخ ار بسی بگردد گرد همه جهان　فرصت که در تک بود لنگر فلک　عزمت که شتاب نیز راست دباق
دانش بناز دارا اثر نوک کلک تو　معنی بیالد از گهر لفظ در فشان　تیغ تو جون زبان بکشاید بکین خصم

[illegible]

کز کران سر تو پیدا کنی شود　خصم سبک سر تو اسیر در بونهان　بد خواه تو ست هم چو خزان ای بهار ملک
و زباد سرد خویش چو برگ بید خزان　انور هوا بگاه ز از سهم صولت　بنزی که یافت راه گشا دا زره کمان
وز هیبت غضنفر خشمت شکفت نیست　از چرخ اگر بنعره شیر فلک سپارن　ور نغمه ز لطف تو بر کلستان وزد
لی نیش خار گل آن ز اطراف گلستان　ور بنگری بعین عنایت بسوی سرو　از خرمی شود همکی در چمن چمان
شاها جهان پناها من بنده مدتیست　تا پستم از کشش ایام ناتوان　دانسته ام چو ره بجناب تو یافتم هم
کاز روزکار گشت سعادت همی نوان　چون خاک آستان تو شد روزی بلم　فرقم کوز کند بعالی زفرقدان
از دولت تو یا بجا بیابم منال و مال　وز نعمت تو شود آباد خان و مان　کام دل شکسته شود حاصلم تمام
اندر پناه دولت ای شاه کامران　تا هست بر طرف ربعت مدار دین　تا هست دین ملک با جماع تو امان
دین در پناه دولت با نقیب تاج ملک　با نو موثر از ملک بملک جاودان　در خدمت جناب تو فغفور رای هند
بردر که جلال تو دارا و اردوان　ناهید را ز مایه جاه تو با نکاه　خورشید را بسایه قصر تو سایبان
نسرین چرخ را نیفتاده تو انجا　شهباز ملک را ز جناب تو آشیان　تا روز حشر مدت ایام دولت
دشمن اسیر صدمه غم دوست شادمان　مانند سرو در چمن مملکت بیال　مانند مهر بر فلک سلطنت بمان

واکر صواب رای حضرت سلطان الاسلام معتصم اخلد الله سلطنته و ابد مملکته حکم بر لیغ مطاع و فرمان واجب الاتباع ارزانی فرماید و مراسم تقویت و ترجیت توانر و تعاقب یابد و این ضعیف را وقت و مساعد و مساعدت کند بر همین نمط کتابی دیگر در منشآت عربیه مصنف و مرتب گرداند تا جهان انشاء عربیه نیز با بهر وجوه مطالب خوب فصیح پسندیده و مثوبات آن قرین روزکار دولت ابد پیوند گردد و آن شاء الله تعالی و رای جهان نمای را معلوم و محقق شود که این ضعیف نحیف بیچاره که در میدان فارسی زبان که بر مراکب خسروانی سواری کند در میدان عربیت نیز با یاد پایان تازی اسپ تازی یتواند نمود و با کاوران عربیه بر مقصد که بجوانمند می تواند دوانید و لا فخر و مادح النفس یوم العرض معذور و انه علی ما نقول وکیل حق تعالی مستوالزام را بنتها و مطالب طالبین و وصول دهاد و این کتاب را از نمو ناظران و فرحه خاطران کناد و بر حضرت اعلی سلطان الاسلام بار شاه هفت اقلیم معتصم اخلد الله سلطانه و اعلی فی الخافقین شانه مبارک و میمون و خجسته و همایون گرداناد و وزراء حضرت و منشیان دولت را بتامل او تدبر و مطالعه و تفکران اهتمام ارزانی داراد و این ضعیف آنکه از جمله و اجزای اوصاف این کتاب مخصوص کناد و از جزایل مزاحم　که مصنف است

وکوامل عواطف حضرت سلطنت حمت بانواع البهجة والسعادة محظوظ و فیروز نصیب اکمل شار الیه کردانید تا در باقی عمر مرفه الحال و فارغ البال در کنج خانه و زاویه خویش بطاعت و عبادت حضرت حق تعالی و دعای دولت روزافزون پادشاه اسلام ابوت باخلود والی یوم المنتظر الموعود و نشر فواید و فواید علمی اشتغال تواند نمود ان شاء الله العزیز انه ولی ذلک و القادر علیه و رحم الله عبدا قال آمینا تم الکتاب بعون الله تعالی و حسن توفیقه فی یوم الثلثا الرابع من شهر جمادی الآخر لسنه احدی و خمسین و ثمانمایه غفر الله لمصنفه و قاریه و کاتبه و لمن نظر فیه و استغفر منه و لکافة المسلمین و المسلمات و المؤمنین و المؤمنات الاحیاء و الاموات آمین یا رب العالمین و الحمد لولیه و الصلوة علی نبیه محمد و آله

در دعاء صاحبه

کل بن اقبال او سر سبز باد زیر حکمش آب آتش خاک باد
رایه نصرتش فلک بر داشته بانه فرش تخت افراشته
باد تایید خدا هم راه او خاک پایش را بها بدخواه او
ذکر او آرایش هر انجمن شکر او ورد لبان مرد و زن
طالع او تا ابد مسرور باد همچو بختش عاقبت محمود باد

صنعه محمد بن هندو شاه المشتهر بشمس المنشی

آغاز حکایتم بانجام رسید جان از غم اندیشه بارام رسید
این نامه که نام صاحبش باقی باد
المنة لله که باتمام رسید

کتبه العبد شاه میرزا الحقیر